زندگینامه ی کوروش بزرگ

سنفون

برگردان: خشایار رخسانی

انجمن پژوهشی ایرانشهر

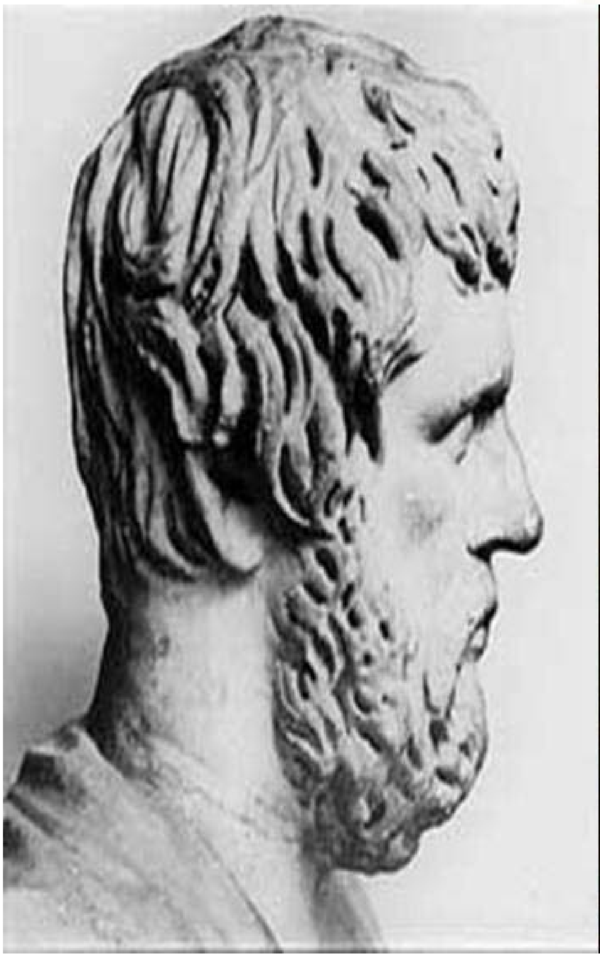
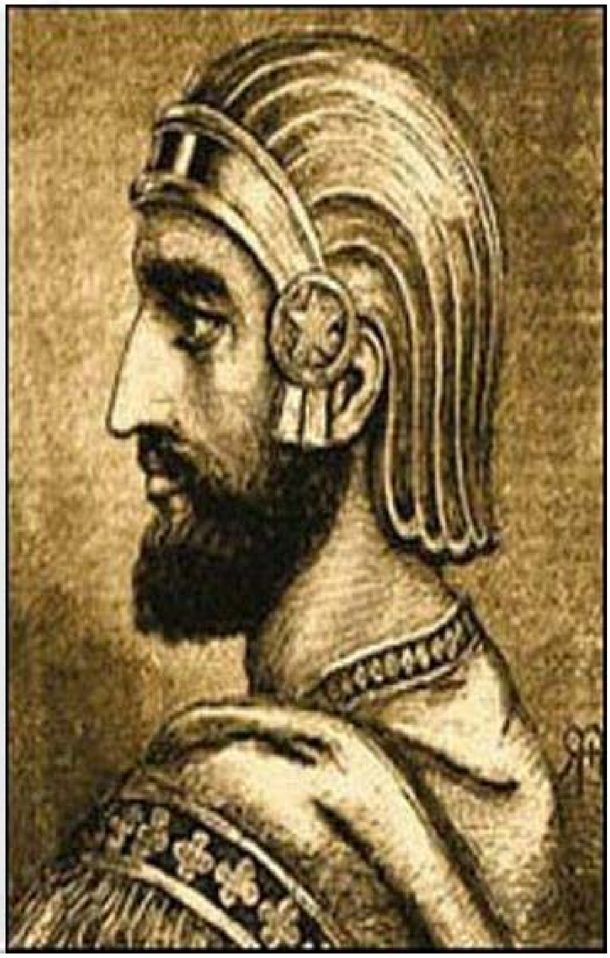
http://iranshahr.org

پهرستِ گُنجیدگان

زندگینامهِٔ کوروش بزرگ

نبشته ای از سِنُفون (*Xenophon*)

برگردان: خشایار رُخسانی

پیشگُفتار: خشایار رُخسانی

امروز مردم ایران به زبان «فارسی» سُخن میگویند که دربرگیرندۀِ ٪۷۰ وام واژگان عربی و بیگانه است؛ و این درحالی است که در واژهنامه هایِ گوناگونِ پارسی برای هر وام واژۀِ عربی و بیگانه چند واژۀِ پارسی سره و پالوده در دسترس هست که ریشۀِ آنها را میشناسیم. و دیگر اینکه زبان پارسی از توانمندی های بیکران برای واژه سازی برخوردار است که ما را از بکاربُردن واژگانِ بیگانه بی نیاز میسازد که نه ریشه هایِ آنها را میشناسیم و نه آنها را در زبان پارسی دُرُست بکارمیبریم. زبانِ هر کشوری پیوندِ تنگاتنگی با کیستی (هویت)، شناسه و گُذشتهنگاری مردم آن کشور دارد؛ اگر مردم کشوری زبان نیاکانشان را از دست بدهند، پیوند آنها با گُذشته شان بُریده خواهد شد؛ چنین مردمی همانند رودخانه ای میمانند که از سرچشمه های خود در کوهستان بریده شُده باشند، سپس به گندآبی واگردند، خُشک شوند و بمیرند. مَهَندی (اهمیت) زبان برای پاسداری از کیستی و کَتامی (هویت)، آزادی و خودسالاریِ (استقلال) مردم یک کشور تا این اندازه است که «اگر پاتَرمی (ملتی) در جنگ از بیگانگان شکست بخورد و گرفتار آید، تا زمانیکه زبان خودش را از دست نداده باشد، بَختی برای رهایی و پیروزی دارد.»

هدفِ من از برگردانِ این نسک (کتاب) کوشِشی برایِ گُسترش زبان خوش آوا و شیرین پارسی سره بود و همچنین آشناسازیِ زایَک (نسل) جوانِ ایران با گُذشتۀِ سرفراز ولی فراموش شُدۀِ کشورشان، گُذشتۀِ شکوهمندی که در رفتار و سرگذشتِ بُنیانگُزار ایران، کوروش بُزُرگ بهتر از همه بازتاب پیدا کرده است. زندگینامۀِ کوروش بزرگ تنها بازگوکُنندۀِ رویدادهایِ جنگ هایِ

او نیست، ونکه (بلکه) نمایشگر هُنر رهبریِ او در جنگ و رفتار والامنشانهٔ او در زندگی است.

در درازای تاریخ نام آوران فراوانی بودند که با کارکَردِشان نام خود را در تاریخ برجای گذاشتند ولی درمیانِ آنها تنها اندک کسانی بودند که تاریخ از آنها به نیکنامی یاد میکُند. کوروش بُزُرگ پدر و بُنیانگُزار کشور ایران یکی از این اندک نام آوران جهان است که به پاس ویژگی هایِ مردمگرایی، آزادگی و نیکوکاری هایش، همگیِ گُذشتهنگاران از دوستدارانِ ایرانزمین گرفته تا دوشمنان این کشور، با ارج و آزَرمِش از او یاد میکُنند.

در بارهٔ ویژگی هایِ آزادمَنشی و مردمگرایی کوروش نَسک های (کتاب های) فراوانی نوشته شده است، ولی آنچه که کمتر به آن پرداخته شده است، زیر زره بین بُردن و واکاوی آن بَستر هَنجُمَنی (اجتمایی) و زمینه هایِ فرهنگی است که از کوروش یک اَبَرمَرد و یک آدم نیکوکار ساختند، کسیکه نه تنها زندگی اش را هزینهٔ بهروزی و آسایش هم میهنانش کرد ونکه (بلکه) در بَستر مرگ نیز به خوشبختیِ آنها میاندیشید. او درهنگامِ مرگ چنین میگوید:« در پیوند با پیکرِ من، هنگامیکه من مُردَم، دوست ندارم که بدنم را تلاکاری یا نُکره کاری (نقره کاری) کُنید یا در گاهوک (تابوت) یا چیزی همانند آن بِگُذارید، ونکه (بلکه) بیدرنگ آنرا به خاک بسپارید. چه چیزی میتواند فَرخُنده تر (با برکت تر) از جای گرفتن در آغوشِ زمین باشد، مادر هَمِهٔ چیزهایِ زیبا و پروَرِش دَهندهٔ هَمِهٔ چیزهایِ خوب؟ من در هَمِهٔ دورانِ زندگی ام دوستدارِ آدم ها بوده ام و شاد خواهم شُد که دوباره بخشی از آن چیزی بشوم که برایِ آدم ها خوبیِ فراوان ببار آورد.»

کوروش در فرهنگ و آیین دین مَزدیسنا یا دین اشو زرتشت پرورش یافت و در دورانِ کودکی در دبستان به همراه دانش هایِ زمان، هُنر جنگ آوری،

ویژگی هایِ دادگری، آزادگی و آدمگرایی را هماهنگ با دین مَزدیسنا آموخت. با آنکه کوروش یک زرتشتی بود، ولی او به دین و آیینِ مردم کشورهایِ دیگر ارج میگذاشت و هنگامِ بازدید از کشورهایِ دیگر، نخست از پرستشگاه هایِ آنها دیدن میکرد و در آنجا او خدایِ کشور مهمان را گرامی میداشت، زیرا او آزادیِ دین و ارج گذاشتن به باور مردم را از آیین مزدیسنا فراگرفته بود.

جنگ کوروش با کشور آشور که به گُشایش بابل و رهایی بردگان یهودی سرانجامید یک جنگ آزمندانه (حریصانه) برای دستیافتن بر پروه های (غنیمت های) جنگی و سرزمین های تازه نبود، ونکه (بلکه) یک جنگِ پدافندگرانه در برابر زیادی خواهی هایِ کشور ستیزه جویِ آشور بود که برای درهم شکستن همایه (ائتلاف) میان کشور پارس و کشورِ ماد و دستیافتن بر این دو کشور، بیشتر از نیمی از کشورهایِ جهانِ آن دوران را همپیمان رزمی خودش کرده بود.

از دیگر ویژگی های آدمگرایانهٔ کوروش پاسداری از جان مردم کشورهای دُشمن به هنگام جنگ بود. در جنگ با کرُزوس یکی از همپیمانان کشور آشور، کرُزوس شکست خورد و به کشور خودش لیدیه گُریخت. درهنگامِ فروگرفتنِ شهرِ ساردیس پایتختِ کشورِ لیدیه، کوروش به ارتشِ خود دستور داد تا از دست اندازی به جانِ و داراییِ مردم خودداری کُنند، و هنگامیکه شنید که سربازان کلدانی که بخشی از ارتش او را میساختند با سرپیچی از فرمانِ او دست به غارت شهر زده اند، او پس از بازخواست و سرزنشِ سربازان کلدانی، آنها را از ارتش بیرون کرد. ولی پس از پوزشخواهی کلدانیان و بخشش خواهی و دلجویی آنها از کوروش، او سرانجام از سَرِ گناهِ آنها گذشت. رمز کامگاری (موفقیت) کوروش در دست یافتن به هدف هایش این

بود که او پیوسته دُشمنانش را به دوستانش و دوستانش را به همپیمانان رزمی اش وامیگرداند. تنها با پیروی از این یک نمونه از رفتارِهایِ ویژۀِ کوروش، اُپوزیسیون سرگشته و درهم شکستۀِ حکومت اسلامی میتواند خودش را به تُندی سر و سامان دهد.

و دیگر اینکه کوروش بر این باور بود که باید دوستانش را با مهربانی، مهرپو (وفادار) و همپیمان با خود نگهدارد، و نه از راهِ بکاربردنِ ابزارِ زور و ترس. سِنُفون میگوید:«کوروش همیشه و تا آنجا که میتوانست مهربانیِ هایی را که از ته دل برمیخاستند، نشان میداد؛ زیرا او بر این باور بود، همانگونه که آسان نیست کسانی را دوست داشته باشیم که از ما بیزارند، یا شادمانی برایِ کسانی فراهم کُنیم که بدخواه و دُشمن ما هَستند، به همانگونه، آنها که مهر و شادمانی برایِ دیگران به ارمغان میآورند، نمیتوانند هَدفِ کین و رَمیدگیِ کسانی شوند که به آنها مهر ورَرزیده اند و برایِ آنها این خوشی ها را فراهم آورده اند.» در سفارشی که کوروش در بستر مرگ به پسرانش کامبیز و بردیا (تن خارا، رویین تن) کرد، چنین گفت:«اگر شُما با دوستانتان مهربان باشید، در کیفر دادن به دُشمنانتان نیز توانا خواهید بود.» سِنُفون میگوید:« این شگفت انگیز نیست که کوروش که توانمندترین آدم در میانِ همۀِ مردم جهان بود، میبایست در بَخششِ پیشکش ها و اَرمغان هایش سرآمدِ دیگران باشد؛ ولی چیزیکه بیشتر درخورِ نگرش است، گرایش کوروش در پیشی گرفتن از همه درگوش فرادادن به دوستانش و رسیدگی به رنج و گرفتاری هایِ آنها است؛ و گُفته میشود که این راز پنهانی نبوده است که هیچ چیز کوروش را بیشتر از این شرمنده نمیکرد که در رسیدگی به گرفتاری هایِ دوستانش کسی از او پیشی بگیرد.»

از دیگر ویژگی های پسندیدهٔ کوروش این بود، که او هیچگاه هدفِ فرجامین خودش را کُرپانی (قربانی) هُونبارکی ها (لذت ها) و خوشی های زودگُذر نمیکرد. از آنجا که دُشمنان کوروش از آزادگی و مهربانی او آگاهی داشتند، آنها هیچگاه در جنگ، در برابر ارتش او ایستادگیِ آنچنانی نمیکردند که یک ارتش هنگامی نشان میدهد که جانِ سربازانش تنها به ایستادگیش بستگی داشته باشد.

گُذشتهنگاران کوروش بزرگ را در گروه اندک نام آورانی جای میدهند که در هُنر جنگاوری و بکارگیری شگردهایِ خردمندانه برایِ دستیافتن به پیروزی سرآمد جهان بودند. از آنجا که زندگی نیز چیزی بجز جنگ نیست، بایسته است که هر ایرانی میهندوست نَسکِ (کتابِ) زندگینامهٔ کوروش بزرگ را بخواند تا در کنار یادگیریِ آموزش های فرخویی (اخلاقی) از این رادمرد بُزرگ، هُنر مُبارزه در زندگی را نیز در آموزشگاهِ این بُزرگترین نابغهٔ رزمی جهان بیاموزد که چگونه از راه بکارگیری شگردهایِ هوشمندانه و وَدایش های (تصمیم های) خَرَدمندانه و بجا با کمترین هزینه بر گرفتاری های زندگی روزمره اش چیره گردد.

باهمهٔ ویژگی هایِ فرخوییِ (اخلاقی) ستایش انگیزی که کوروش داشت، او یک پدیدهٔ جُدابافته (استثنایی) از مردم ایران نبود، او بازده و دست پروردهٔ یک آیین و فرهنگِ آدمساز بود که به جان مردم، هاگ هایِ آدمی (حقوق بشر) و هاگِ (حق) آزادی شان ارج میگُذاشت، همان آیینی که امروز شوربختانه به فراموشی سپرده شده است. در درونِ هر ایرانی میهندوست یک کوروش با همهٔ نیکی ها و آزادگیش نهفته است که میتواند از درون او برخیزد و نمایان شود اگر که او همان ارزش هایی را گرامیدارد که کوروش

ارج میگُذاشت و همان آیین و فرهنگی را پاسدارد که کوروش در آن پَروَرِش یافته بود.

خشایار رُخسانی

آدینه، ناهیدشید، ۱۲آذرماه سال ۷۰۳۲ آریایی میترایی

پیشگُفتار: لاری هِدریک (*Larry Headrick*)

سِنُفونِ (*Xenophon*) آتنی یک گُذشتهنگار و یک دلاور راستینِ یونانِ باستان بود. او که در سال ۴۳۱ پیش از زایش مسیح چشم به جهان گُشود، هنگامیکه رزمنامۀِ کوروشِ بُزرگ را مینوشت، در اُوگ (اوج) چَمَک (قدرت) و توانش بود. دانستنی هایی که دربارۀِ رهبری در این نَسک (کتاب) هویدا شُده اند، وَخش بُردار (الهام بخش) مَردان بُزرگی بوده اند؛ از جولیوس سزار (*Julius Caesar*) گرفته تا بنیامین فرانکلین (*Benjami Franklin*) و لُرِنسِ عربستان (*Lawrence of Arabia*).

بیشتر از هَمِۀِ نَسک ها که در پیوند با رهبری نگارش شُده اند، شاهکارِ سِنُفون دربرگیرندۀِ اَرزش هایِ ژَرف و کارشناسانۀِ فَرخویی (اخلاقی) و روانی است؛ اینرا تنها از کسی میتوان چَشمداشت که در پایِ آموزش هایِ سُغرات (*Socrates*) نشسته باشد. کمترین اَندیدی (شکی) نیست که سِنُفون در هنگامِ نوشتن زندگینامۀِ کوروشِ بُزُرگ، دانش و فَرزانگی ای را بیاد میآورده است که او در پایِ آموزش هایِ سُغرات، یادگُرفته بوده است.

برآیندِ یکی از نوشتارهایِ سِنُفون، که «زندگینامۀِ کوروش بُزُرگ» است [۱]، آن شیوه هایِ رهبری را به نمایش درمیآورد که از سویِ فرمانروایِ کشور پارس بکارگرفته میشُده اند، کسی که در جایگاهِ شکوهمندترین پادشاهِ جهانِ باستان بیاد آورده میشود. همانگونه که پایَک هایِ (مدارج) پیشرفتِ کوروش سراسر پیروزمندانه بودند، اگر بخواهیم که به زبان ساده بگوییم، این

نَسک نیز، یکی از بُزرگترین دَستاوردهایِ داستان نویسی است که هرگز نوشته شُده است.

کوروش بُزرگ (دورانِ زندگی: ۵۸۰ تا ۵۲۹ پیش از زایش مسیح) در سَدۀ شِشُم پیش از زایش مسیح با یکپارچه کردنِ پارس ها و مادها، دو تیرۀ بُنیادین ایرانی، شاهنشاهی پارس را پایه گُذاری کَرد. شاهنشاهی کوروش از هندوستان تا دریایِ مدیترانه گُسترش پیدا کرد و تا زمانِ فروپاشی این شاهنشاهی بدست الکساندر (*Alexander*) دو سَده پس از بُنیاد گُذاری آن، نیرومندترین کشور در جهان بود. با آنکه شکوفایی کوروش به یک سَده پیش از دوران سِنُفون بازمیگردد، او یک گُزینش شایسته برایِ نمایاندنِ یک رهبر پَسندیده و آرمانی بود. کامیابی هایِ شِگفت اَنگیز و رَزمی این پارسی بُزرگ —کوروش-- که با یک فرمانروایی نرم و آرام همراه بود، تنها آن مادۀِ خام را که سِنُفون نیاز داشت، در فَرادَستِ او گُذاشت، تا او بتواند یک فَرتور (تصویر) نمونه از یک آدم رسا (کامل) را بنمایاند.

افلاتون (*Plato*)، یکی دیگر از شاگردانِ اَرجُمَندِ سُغرات، کوروش را در جایگاهِ یک اُلگویِ راستینِ یک پادِشاهِ روشنبین، ستایش میکند. آن جایگاهی را که موسی برای اسراییلی ها داشت، کوروش برای پارس ها دارد. هنگامیکه کوروش شهر بابل را گُشود، یهودیانِ بابل از بهر آزادی شان از بردگی و اینکه کوروش این پروانه را به آنها داد تا پیش از چهل هزار تن از آنها بابل را فروگُذارند و به کشور خودشان باز گردند، با شادی از او پیشوازی کَردند. از بهر نیکخواهی و جوانمردیش و آرزوی درونی او که کاری کُند تا هومَنی (انسانیت) در آشتی زندگی کُند، کوروش بُزُرگ در سُروده هایِ تورات (*Isaiah 45*) جاودانه شُده است.

هتا مردمیکه به زیر فرمان کوروش درآمده بودند او را یک آدم بی اندازه دادگر و نیک مَنش میدانستند. شاپور سورن پَهلَو (*Shpour Suren Pahlav*) از دانشگاهِ لندن، این یادآوری را میکُند که پارسیان او را «پدر» مینامیدند، مردم بابل به او «رها کُننده» میگُفتند، یونانیان او را «دات آراستار (قانون گذار» مینامیدند و یهودیان او را «برگُزیدۀِ خُداوند میشناسند».

در سال ۱۸۷۸ ترسایی یک پاشَن (سند) در هنگامِ خاک برداری از یک تکه زمین در بابُل کُهن بگونۀِ یک اُستوانۀِ سَنگی با دبیرۀِ میخی یافته شُد. آن دَستَکِ (سند) باستانی که در آن کوروش رفتار مَردُمیک (انسانی) خود را با شهروندانِ بابل پس از فروگرفتن شهر، بازکاوی میکُند (تشریح میکند)، در جایگاهِ نُخستین منشورِ هاگ های آدمی (حقوق بشر) پذیرفته شُده است. برایِ سپاسگُزاری از این دَستاوردِ مَردُمیک، سازمان ملل یک برگردان از منشورِ هوده هایِ مَردُمیِ (حقوق بشر) کوروش را به زبان هایِ رسمیِ هرکُدام از هموندانِ این سازمان، پراکَنید (انتشار داد).

گُذشتهنگارِ نامور ویل دورانت (*Will Durant*) نشان میدهد که کوروشِ بُزُرگ «یکی از مهربانترینِ کشورگُشایان بود، و شاهَنشاهیش را بر بَخشندگی و جوانمردی پایه گُذاری کرده بوده است. دُشمنان او میدانستند که کوروش آدم باگُذشتی است، و آنها با او با آن دلاوری نمیجَنگیدند که ریشه در ناچاری دارد، آن دلاوری ایکه زمانی آدم ها نشان میدهند که گُزینشی بجُز کُشتن و کُشته شدن ندارند.»

در سرتاسرِ دوران باستان هیچ یک از رهبرانِ جهان را نمیتوان با گُسترۀِ دستاوردهایِ کوروش برابر کَرد. با آنکه گاهگاهی از الکساندر [(*Alexander*)، دوران زندگی: از ۳۵۶ تا ۳۲۳ پیش از زایش مسیح] به نام کسی یاد میشود

که فوت و فندگر (*tactician*) و برنامه ریزِ رَزمیِ بُزرگی بوده است، ولی او خودش را با گزافکاری هایی آلوده کرده بود که تنها میتوانست بیزاری کوروش را به همراه داشته باشد.

درهالیکه کوروش با مردمی که در جنگ بر آنها چیره میشُد، با اَرج و آزَرمِش ژَرف رفتار میکرد، الکساندر گاهگاهی با پافشاری از سربازانش میخواست که شهروندان را از دم تیغ بُگذرانند. هنگامیکه سرزمین هایِ زیرِ فرمان الکساندر گُسترده شُدند، او بگونهٔ رو به افزونی به شیوه هایِ خودکامگی و خودستایی ترسناک روی آورد. اگر یکی از افسرانِ کوروش همانندِ افسرانِ الکساندر با سنگدلی رفتار میکرد، او بیدرنگ از انجام خویشکاریش (وظیفه اش) برکنار میشُد.

از بهر یک هومَنیِ (انسانیتِ) ژرفی که آتاویِ (استعداد) خُدادادیِ سِنٌفون بود، او این را روامند (عادی) میپنداشت، که خودش را با بُنیانگُذار کشور پارس خویشاوند مینویی (معنوی) بانگارد. هردویِ آنها از شایش هایِ (امکان های) فراوانی برخوردار بودند که برتری و سُتودگی رَزمی بدست آورند: هُنرِ رهبریِ خودِ سِنٌفون در هنگام زاوَری (خدمت) رَزمی در جایگاه یک فرماندهٔ میدانِ نبرد آبدیده شُد، در جاییکه دو دلی و شک به چَم (معنی) شکست و مَرگ بود.

با بکارگیریِ آوازه اش در هُنر سُخنوَری و همچنین نام آوری او در مَنِشِ بُزرگواریش، سِنُفون در جایگاه یک کشورمدار و آشتی گر (*peacemaker*) سرآمد بود. او همکاریِ نزدیک با پارس ها را روامند (عادی) میدانست که شهرهایِ یونان را در بَخش باختری آن زیرِ فرمان خود داشتند که امروز تُرکیه نامیده میشود.

در گردآوریِ زندگینامهٔ کوروش بُزرگ، سِنُفون بیشتر با یک نوآفرینی پَهناور به کوروش نزدیک میشود تا اینکه بخواهد خودش را تنها در یک چهارچوب گُذشتهنگاری مَرزین کُند (محدود کُند). او کمتر دلبسته به نگاشتن رویدادهایِ ساده و راستین در زندگی کوروش است، ولی بیشتر میخواهد نشان دهد که چگونه یک رهبر آرمان گرا میتواند برایِ افسرانش یک زندگی پُرشور و با ارزش و همچنین برایِ مردم زیر فرمانش یک زندگیِ اَرمَند (ایمن) و آسوده فراهم آورد.

از راه به نمایش درآوردنِ روش هایِ پیروزمندانهٔ کوروش، سِنُفون به شُما نشان میدهد که چگونه یک نِشست را برگُزار کُنید، در گُفتگو کردن کارشناس شوید، با همبستگان بگونهٔ کارومَند (موثر) رفتار کُنید، با هواداران از راه رویکرد (توجه) به سودِ خودویژه ای (شخصی ای) که آنها از این همبستگی میبرند، پیوندِ خوب برپا سازید، با ایزانش (تشویق) و دلگرمی به بالاترین ترازِ کارایی دستیابید؛ بِپایندانید (تضمین دهید) که سازمان شما از هَستیِ کارشناسان بهره میبرد، و نشان دهید که گفته های شُما با کِردارتان پُشتیبانی میشوند. هتا بازرگانان نیز میتوانند از بُنپایه هایی که کوروش بُزُرگ برنهاده است، سود ببرند.

فَرنامش هایِ (اقدام های) کوروش در هر بخش از شاهنشاهی او همراستا (موازی) با نِهِشت هایی (وضعیت هایی) بودند، که سرپرستانِ باهمان هایِ (شرکتهای) بازرگانی روزانه با آن درگیر میشوند. همانگونه که از سویِ سِنُفون نگارش شُده است، کوروش هم یک آدم راهبُردگر (*strategist*) است و هم یک برنامه ریز (*tactician*)؛ او همانندِ یک فَرنشینِ باهمانِ (مدیرعامل شرکت) بازرگانی برنامه میریزد، ولی کارکردها را همانند یک سرپرست میانمایه وارسی میکند. از اینرو، شُما میتوانید آموزش هایِ او را در گُسترهٔ

یک زندگی سوداگرانه (تجارتی) بکار بِبَندید، و این هم آموزنده خواهد بود و هم سرگرم کُننده که شُما همانندی هایی را میانِ دَستاوردهایِ کوروش و پیشرفت هایی که شما دَر پیشهٔ خودتان کرده اید، پیدا کُنید.

سردبیر هفته نامهٔ «چالش در ادارهٔ شرکت های سهامی» (*The Crisis in Corporate Governance*)، یک گُزارشِ کارشناسانهٔ بازرگانیِ و هفتگی، به تازگی نوشت، "اگر چالش برای سرپرستانِ باهَمان های (شرکت های) بازرگانی در سال ۱۹۹۰ فَرارویاندن باهمان های (شرکت های) بُزُرگ به باهمان هایِ چالاکی بود که توانایی هَمالش (رقابت) داشته باشند، چالش در سال هایِ آینده، آفرینشِ یک فرهنگِ بازرگانی است که هم به انجام کار رسا (کامل) و بدونِ کاستی پاداش دهد و هم آفرینَندِگی (خلاقیت) و کارآفرینی را بِه ایزاند (تشویق کُند). "

این بَرنگری (مُشاهده) در ادامه نشان میدهد که چرا دلبَستگیِ دوباره به کوروشِ بُزُرگ، مَهَند (مُهم) و بِهنگام است. همانگونه که دُرُستکاریِ کوروش، رسایی (کمال)، برنامه ریزیِ راهبُردیِ (*strategic*) بسیار خوب و توانایی در واکُنشِ تُند، کامروایی او را پایندانیدند (تضمین کردند)، خوانندگان همچنین میتوانند به هُنراوَندی هایِ (فضیلت هایِ) کوروش در پیشرفت هایِ پیشَکی (شُغلی) خودشان چهره ببخشند.

از آنجا که کوروش نیز یک آدم بود، او گاهگاهی لغزش پذیری خودش را نشان میداد، ولی همانگونه که سِنُفون در داستانش آشکار میکُند، ما آگاه میشویم که چگونه او از رَمزَک ها (خطاها) بازمیگشت و از آنها پرهیزمیکرد. هنگامیکه کوروش راهِ هُنراوَندی (فضیلت) و خَرَد را گُم میکرد، با سُهِشی (احساسی) از پَشیمانی به تُندی از راهش بازمیگَشت. کوروش با بیدادگری

ها، هَنگُمَند (مصمم) برخورد میکرد، و میگُذاشت تا هریک از هَموندانِ گروه او، از پایین تا بالا، با نگرانی هایشان به نَزدش بیایند.

شاید که اینگونه گمان شود که یک نَسکِ (کتاب) باستانی واپَسین جایی باشد که بشود اندرزهای مَهَند (مُهم) را در آنجا برای پذیرفتنِ فَن آوریِ نو جُستُجو کَرد، ولی هتا در این زمینه نیز سِنُفون نشان میدهد که چگونه میتوان با برخورداری از چنین راهنمایی هایی در لبهٔ تیز فَن آوری نو ماند.

نگاهی بر نوشته هایِ باستانی که در این پیوند نگاشته شُده اند

مَهَندی (اهمیت) سِنُفون به اندازه ای فراوان است که تنها میتوان او را در پیوند با اندیشمندانِ هُنر کارفرمایی (مدیریت) سنجید، مردانی مانند سون تسو (*Sun Tzu*) نویسندهٔ نَسکِ (کتابِ) «هُنرِ جنگ». در این سَنجش، سِنُفون هیچ چیز را از دست نمیدهد: او در پُرآوازگی با این راهبُردگرِ (*strategist*) چینی همتراز است، ولی شاهکار او در بسیاری از نمونه ها از سون تسو بَرتری دارد.

در «هُنرِجَنگ»، سون تسو روش هایِ فرماندهیِ فریبکارانه را در بازگوییِ هایِ کوتاه و خام دفترینه میکُند (ثبت میکند). نویسندگانِ پَسین چینی از این روش ها که در نوشتارهای پراکنده نگاشته شُده بودند، وَخش بُرداری (الهام یابی) کردند و دیدگاه های خود را به آن افزودند. ولی، با هَمهٔ داده هایِ (اطلاعات) افزوده شُده، راهنمایی هایِ سون تسو توانِ بستنِ بازهٔ (فاصلهٔ) میانِ دیدمان (تئوری) و کُنش را ندارند. کوروش بُزُرگ توانست به بازگونهٔ (برخلاف) سون تسو، بازه (فاصله) را با نمونه هایِ ویژه و کُنشیک (عملی) برای آموزشِ رهبری پُرکُند.

از اینرو، هرچند سون تسو و سِنُفون هر دو نیاز به فریبِ دُشمن را بیان میکُنند، ولی تنها سِنُفون است که در این راه از یک رهبرِ ویژه -- که همانا

کوروش است-- نمونه آوری میکند؛ هر دو به مَهَندیِ وَندسارشِ (اهمیت تمرکزِ) ساز و بَرگ های جَنگی و تُندیِ آذَرَخش گونه، سفارش میکُنند، ولی تنها سِنُفون است که این داتِ (قانون) با ارزش را در کُنش نشان میدهد. رویهم رفته، سِنُفون در چارچوبِ یک داستانِ ماجراجویانه و ستایش انگیز، خَرَدِ کوروش را به نمایش میگُذارد.

یک نوشتهٔ باستانی (کلاسیک) دیگر که بیشتر همراه با نَسکِ (کتاب) کوروش بُزرگِ سِنُفون یک دم از آن نام بُرده میشود، نَسکِ «شاهزاده» نوشتهٔ نیکولو ماکیاولی (*Niccolo Machiavelli*) است. شاید شگفت زده شوید اگر که دریابید که «شاهزاده» تا اندازه ای از نوشته هایِ سِنُفون وَخش بُرداری (الهام یابی) کرده است، نوشته هایی که ماکیاولی خوانده و ستایش کرده بوده است. برپایهٔ گُفتهٔ فرزانهٔ کشورمداریک (فیلسوف سیاسی) لئو اشتراوس (*Leo Strauss*) «هیچ رویدادِ فَرخویی (اخلاقی) یا کشورمداریک (سیاسی) نبود که ماکیاولی میدانسته یا برایِ یافتنِ آن پُرآوازه شُده بوده که پیشتر، از سویِ سِنُفون پیش کشیده نَشُده بوده است... ماکیاولی هرچیزی را در پرتویی تازه نمایان میکُند، ولی این از بهرِ گُسترشِ نگاه او به دوردست نبود، ونکه (بلکه) بشوندِ (بعلت) تنگ شُدن آن بود.»

اشتراوس درست میگوید: ماکیاولی نه اینکه زیاد از سِنُفون آموخته باشد، ونکه (بلکه) بسیار کم از او درس گرفت. در سنجش با کوروش بُزرگ، «شاهزاده» نشانگرِ ازدستدادنِ راستینگرایی (واقعگرایی) در بارهٔ یک رهبر راستین است. ماکیاولی به روشنی کاربُردِ فریب را سفارش میکُند، درهالیکه سِنُفون میدانست که در درازایِ زمان، جایگاهِ فریبکاران به آزَرَنگ (مصیبت) میفرجامد. شما میتوانید به آسانی دیدگاهِ سِنُفون را در زندگیِ کنونی ما

تماشا کُنید، هنگامیکه باهمان های (شرکت های) بُزرگ بِشَوند (به علت) سیاست هایِ فریبکارانهٔ کارفرماهای شان نابود میشوند.

با زمین گذاشتنِ ماکیاولی و برگرفتن کوروش، شما میتوانید تنها روشِ راستین به سویِ رهبری را کشف کُنید. اندرزهایِ سِنُفون همیشه خَرَدمندانه اند و هرگز پَلید و بدنهاد نبوده اند، نه هتا در پیوند با جنگ. از اینرو، ما این پیرو سُغرات را به نام یک مَردِ بُزُرگ به یاد میاوریم، و ما کوروشِ آرام و اُستوارِ او را – نه «شاهزادهٔ» جنون آمیزِ ماکیاولی را – به نام رهبرِ دلخواه بالا میبریم.

لاری هدریک

یاداشت:

[۱] سِنُفون چند نوشته دربارهٔ کوروش نگاشته است.

یادآوری

برای برگردانِ نَسک زندگینامهٔ کوروش بُزُرگ از دو نوشتهٔ گوناگونِ انگلیسی کُهَن و نو بهره گرفتم. اگر چه فرازبندی های (جُمله بندی های) این دو نوشته گوناگون هَستند، ولی درونمایهٔ آنها در رساندن پیام داستان یکی هَستند. در آنجا که میدیدم که برگردان واژه به واژهِ فرازهایِ انگلیسی به پارسی نمیتوانند پیام داستان را به روشنی بازگویند، برای پیشگیری از سرگشتگی خواننده، تنها به بیان گوهر و چَم (معنی) فرازها به پارسی بَسَنده میکردم، زیرا خویشکاری تَرگُمه کُننده (ترجُمه کُننده)، تنها برگردانِ موشکافانهٔ واژه به واژهِ یک نوشته از زبانی به زبانِ دیگر نیست، ونکه (بلکه) رساندنِ پیام روشن آن نوشته به خواننده است. در برگردانِ این نسک از واژهنامه هایِ زیر یاری گرفتم:

فرهنگ پهلوی، واژهنامه دهخدا، لغت فرس، صحاخ افرس، سرمه سلیمانی، فرهنگ جهان گیری، برهان قاطع و شاهنامه فردوسی.

سپاسگزاری

در اینجا میخواهم از بانو ژاله دفتریان، کدبان کورش احمدی زاده، کدبان کورش زعیم، کدبان اُستاد امیرحُسین خُنجی و کدبان لاری هدریک از بهر راهنمایی ها و کُمک هایِ خواتیکی (صمیمانه) که در گردآوری این تَرگُمه (ترجمه) به من کرده اند، بی اندازه سپاسگُزاری کُنم.

نَسکِ نُخُست، بخش یکُم

هُنرِ رهبری

[۱.۱.۱] این اندیشه پیش از این بر ما نمایان شُد که چه شُماری از سامانه هایِ مردمسالاری (جمهوری) بدستِ مردم سرنگون شده اند، مردمیکه بَرتَر میدانستند که در ساختارِ دیگری از کشورداری زندگی کُنند، بجُز مردمسالاری. و دوباره، چه شُماری از سامانه هایِ پادشاهی و جَرگِه سالاری (*oligarchy*) در گُذشته بدستِ مردم برانداخته شُده اند؟ افزون برآن، ما آشکار کردیم، که چه شُماری از آن کسان که گرایش به خودکامگی و آرزوی دستیافتن به چِمَکِ یله (قدرتِ مطلق) داشتند، یکبار برای همیشه، به هُوده (به حق) و فوری برکنار گَشتند؛ و اگر برخی از آن مردان توانستند با این شیوه از کشورداری، اندک زمانی فَرنشینی (ریاست) کُنند، بدون رویکرد (توجه) به اینکه این زمان چه اندازه کوتاه بوده است، این مردان را باید نمونه هایِ کمیاب و شگِفت آوری بشُمار آورد، همانگونه که آنها اُستوانده اند (اثبات کرده اند) که مردانِ خَرَدمَند و خوشبختی بوده اند. سپس، همچنین، ما درنگریسته ایم (مشاهده کرده ایم) و همچنین در بارهٔ آن اندیشیده ایم، که اندک مردمی هستند که در خانه هایِ خودویژه شان (خصوصی شان) دارای شُمارِ فراوانی پیشکار (خدمتکار) هستند، که شُمار آنها کَمابیش بیشتر از هَنجار هایِ هنجُمَنی (عُرف اجتمایی) است، و برخی از مردمِ دیگر دارای شُمار بسیار کمی پایزن (خدمتکار) هستند؛ با آنکه این مردم آشکارا سَروَرِ پایزن هایِ خود هَستند، ولی آنها نمیتوانند دَستواری (اقتدار) و توانِ فرماندهی شان (*authority*) را بر شُمار کَمی از پیشکارانِ شان بِپذیرانند.

[۱.۱.۲] و افزون بر این، ما نشان دادیم که برخی لِگام اسبان خویش را در دست دارند، و آنها که چوپان نامیده میشوند، بگونۀ شایسته چیره بر جانورانی هَستند که خویشکاریِ (وظیفۀ) نگهداری از آنها را دارند. اکنون هنگامیکه ما در بارۀِ آن میاندیشیم، درمیابیم، که هَمۀِ این گله ها آسانتر، از چوپان هایِ خود پیروی میکُنند تا مردم از فرمانروایان خود. چونکه این گله ها به آنجا میروند که چوپان، آنها را رَهنَمون میشود و در آنجا چرا میکُنند که چوپان آنها را راه میبَرَد و از چراگاهی دوری میکُنند که چوپان آنها را بازمیدارد. اَفزون بر آن، آنها به نگهبان خود این پروانه را میدهند، که از آنها سود ببرد. از سوی دیگر، ما در هیچ کُجا از زَد و بَندهایِ پُشتِ پَردۀِ هیچ گَله ای، در ناسازی (مخالفت) با چوپانِ خود، نه شنیده و نه آگاه شُده ایم، که گله ای فرمانبُرداری از چوپانی را رد کرده باشد و یا اینکه چارپایان بخواهند فَرداتِ (امتیاز) سود بُردن از گله را از چوپان ِخود، دریغ کُنند. در همان زمان، گله ها بیشتر در برابر کسانیکه نمیشناسند خیره سر هستند و از آنها سرپیچی میکُنند تا در برابر نگهبانشان و یا آنها که از گله سود میبرند. مردم نیز، گرایش دارند که زودتر در برابر بیگانگان دست به سرپیچی و ساخت و پاخت هایِ پُشت پَرده بزَنَند تا در برابر کسانیکه مردم آنها را میشناسند ولی تلاش میکُنند که بر مردم چیره شوند.

[۱.۱.۳] بدینسان، با ژَرف اندیشی ای که ما در این نمونه آوری کردیم، به این بازده رسیدیم، که بنا بر گوهری که آدمی از آن ساخته شده است، چیره شدن بر هر کُدام از آفریدگانِ (مخلوق های) دیگر، خیلی ساده تر از چیره شدن بر آدم هاست. ولی اگر ما این سنجش را به فرمانبُرداركردنِ شُمار زیادی از آدم ها، مردمِ شهر ها و کشورها گُسترش بدهیم، ناگُزیر به دِگَرِش

رای خود خواهیم شُد، و خواهیم گفت که چیره شُدن بر مردم میتواند کاری باشد که نه نشدنی و نه هتا (حتی) دُشوار، اگر که آدم در انجامِ آن خَرَدمندانه پیش رود. به هر هال، ما میدانیم که مردم، خواهان ِپیروی از کوروش بودند، با آنکه برخی از آنها به اندازهِ روزها و دیگران به اَندازۀ ماه هایِ بیشماری از او دور بودند؛ وکسانیکه هرگز او را ندیده بودند یا کسانیکه میدانستند که او را هرگز نخواهند دید. به هر روی، همهِ آنها در برابر او سر فرود آورده بودند.

[۱.۱.۴] ولی هَمِهٔ اینها شِگفت اَنگیز نیستند، اگر بدانید که او همانندِ دیگر شاهان نبود؛ نه همانندِ آنها که تاج و تخت خود را از پدرانشان به مُرده ریگ بُرده اند (به ارث برده اند) و نه آنها که دستیافتن به تاج و تخت شان بازدۀ زور و بازو و کوشش هایِ خودشان بوده است؛ شاه سکاها (*the Scythian king*) [۱]، برای نمونه هیچگاه این توانایی را نخواهد داشت که دامنۀ فَرمانراوایی خود را به بیرون از مرز هایش، به کشورهایِ دیگر گُسترش دَهَد. هرچند سِکاها بیشُمار هَستند، شاه سکاها باید که خشنود باشد اگر که او بتواند، تنها تاج و تخت و فرمانروایی خود را بر مردمش نگه بدارد؛ به همینگونه شاه تراس ها (*the Thracian king*) [۲] با مردم تراس و شاه ایلیریا (*the Illyrian king*) [۳] با مردمش، و شاهان ِ هَمهٔ کشورهایِ دیگر که در بارۀ آنها خواهیم گُفت. کوروش، برایِ اینکه کشورهایِ آسیایی را یکپارچه کُند با گروهِ کوچکی از پارس ها آغازید و با همدمی و خشنودیِ رسایِ (کامل) مادها و مردمِ سرزمینِ گُرگان، رهبرِ آنها شُد. سپس، کوروش بر سوریه، سرزمین، عربستان، آشور، کاپادوکیه (*Cappadocia*) [۴]، فریگیاس (*Phrygias*) [۵]، لیدیه (*Lydia*) [۶]، کاریا (*Caria*) [۷]، فنیقیان (*Phoenicia*) [۸] و سرزمین بابل (*Babylonia*) دستیافت.

همچنین کوروش بر باختر (بلخ) (*Bactria*) [۹]، هندوستان، کیلیکیه (*Cilicia*) [۱۰] دستیازید؛ و او همچنین پادشاهِ سکاها [۱]، پافلاگونیانس (*Paphlagonians*) [۱۱] و بسیاری از کشورهایِ دیگری شُد که به دُشواری کسی میتوانست نام آنها را بزبان آورد. سپس او بخشِ آسیایی یونان را به زیر چتر فرمانروایی خود درآورد، و از راه دریا بر کبرس (*Cyprus*) و مصر دست یافت و آنها را به گُسترهٔ فَرمانروایی خود افزود.

[۱.۱.۵] کوروش بر این کشورها فرمانروایی میکرد، با اینکه آنها به زبان او گُفتگو نمیکردند، و زبانِ هیچ کشوری همانند زبانِ کشورِ دیگری نبود؛ با این همه، کوروش این توانایی را داشت که با گُسترش ترس در میان مردمِ زیر فرمانش فرمانروایی کُند تا آنها در پیشگاه او به زانو بیافتند، ولی از سویی دیگر او از این کاردانی و خَرَدورزی نیز برخوردار بود تا سرزمینهایِ پهناوری را که زیر چتر فرمانروایی خود داشت، با چنان روشِ ویژه ای از کشورداری، اداره کُند تا با هَناییدن (تاثیر گذاشتن) بر مردمِ این سرزمینها، این سُهِش (احساس) را در آنها بیدار سازد که آنها آرزویِ خشنود کردنِ کوروش و رَهنِمون شُدن از سوی او را داشته باشند. با این همه، تیره هایی را که کوروش به زیر چتر فرمانروایی خود آورد به اندازه ای زیاد بودند که بسیار دُشوار است که هتا (حتی) به هَمِهٔ آنها سَرکشید، به هر سویی که آدم فرانافت (سفر) خود را بیآغازد، آیا بسوی خاور باشد یا بسوی باختر، بسوی اَپاختر (شمال) باشد و یا نیمروز (جنوب).

[۱.۱.۶] با باور به اینکه کوروش در خُورِ هَمِهٔ این ستایش هاست، برایِ پی بُردن به گوهرِ هَستی و ریشه و سرچَشمهٔ او ما پَژوهِشی را آغازیدیم، تا بدانیم که کوروش از چه کاراییِ خُدادادی ای (استعدادی) برخوردار بود؟ و چه آموزش ها و کاردانی هایی را فراگرفته بود، که او را در ادارهٔ مردم و

کشورداری، تا این اندازه سرآمد و فَرینهٔ دیگران کرده بود؟ همساز با آنچه که ما فرایافته ایم و یا میپنداریم که دربارهٔ او میدانیم، تلاش خواهیم کرد که آنها را نیکِژ کُنیم (ارایه دهیم).

نَسک یکُم، بخش دوم

سازمانِ آموزش و پرورش در ایران باستان

[۱.۲.۱] گُفته میشود که پدر کوروش کامبیز (*Cambyses*) بوده است، پادشاه پارس: کامبیز وابسته به دودمان (قبیله) "پرسیدا" (*Persidae*) بود، و دودمان "پرسیدا" ریشهِ نام خود را از پرسئوس (*Perseus*) [۱۲] گرفته اند. مادر کوروش ماندانا (*Mandane*) است که همه با آن همداستان میباشند؛ و این ماندانا دُخترِ اَشَه تِه آگ (*Astyages*) [۱۳] پادشاه کشور ماد (*Medes*) میباشد. هتا در این روزها در سُرودها و داستان هایی که مردمِ کشورهایِ همسایه میسرایند، از زیبارویی و گُشادهِ دلی (سخاوت) کوروش میگویند. سُخن از گرایشِ فراوانِ او به فراگرفتن و بُلند پروازی است، بگونه ای که او آماده بود که رَنجِ هرکارِ سختی را بِخَرَد و یا خود را با هرگونه پَژمَرگی (خطری) رو در روی سازد، تا والاییده (تمجید) و ستایش شود.

[۱.۲.۲] این ویژگیها، ریشه در آتاوی هایِ (استعدادهایِ) خُدادادیِ روانی و بدنی دارند، که کوروش گویا از آنها برخوردار بوده است؛ ولی او در همنوایی با دات هایِ (قانون های) کشور پارس، فَرهیخته شُده و آموزش دیده بود؛ با آنکه این دات ها، آشکارا برایِ فراهم آوردنِ آسایشِ همگانی نوشته شُده بودند، همانگونه که در بسیاری از کشورها رایج و رَواگ هستند، در سرزمین هایِ زیرِ چترِ فرمانرواییِ کوروش، رایه ها (دولت ها) میتوانستند از دات هایِ خود پیروی کُنند. چونکه بسیاری از رایه هایِ (دولت های) کشورهایِ زیر چترِ فرمانروایی کشورِ پارس این پروانه را به شهروندانِ خود میدادند تا فرزندانِ خود را بدلخواهِ خودشان آموزش بدهند همانگونه که دلپَسَندِ آنها بود، و به کُهنسالان این شایش (امکان) را داده بودند که همانگونه که دوست

داشتند زندگی بکُنند؛ و آنها به فرزندان خود می آموزیدند که دُزدی نکُنند و به خانه ای دست بُرد نزنند و آنرا تاراج نکُنند، کسی را اگر سزاوار نباشد، کُتک نزنند، در پیوندِ زناشویی دغایش (خیانت) نکُنند، از دستورِ کارگُزاران رایه (دولت) سرپیچی نکُنند؛ و اینکه اگر کسی یکی از این دات ها را زیر پا بگُذارد، آنها او را کیفر دهند.

[۱.۲.۳] دات هایِ (قانون های) کشورِ پارس، به هر روی، با این پیش درآمد (مقدمه) میآغازند: رویکردِ (توجه) دات ها، از آغاز به این است که شهروندانِ پارس دارایِ اینچنین ویژگیهایی نیستند که بخواهند آرزوی چیزهایِ ناهنجار و ناشایستی را بِکُنند که با فَرخویی (اخلاق)، ناسازگار باشند؛ فراپیشی هایی (اقدام هایی) که دات ها (قانون ها) دَرنَگر دارند، اینگونه هستند؛ شهروندان بخشی از شهر را که «میدانِ آزاد» گفته میشود، میشناسند، جاییکه کاخِ پادشاهی و ساختمان هایِ رایه ای (دولتی) برپا شُده اند؛ از درآمدنِ (وارد شدن) دوره گردها با کالاهایشان، فریادهایشان، و رفتارهایِ ناهنجارشان به این میدان جُلوگیری میشود و آنها را به بخشِ دیگری از شهر میفرستند تا هیاهویِ آنها آرامش و سامانِ (نظم) زندگی را در این بخش از شهر با مردمِ فَرهیخته اش، برهم نزنند.

[۱.۲.۴] این میدان، که ساختمان هایِ رایه ای (دولتی) را دربر میگیرد، به چهار پاره، بخش شُده است؛ بخشِ نُخست، ازآنِ پسربچه ها میباشد، بخش دوم ازآنِ جوانان است، بخش دیگر ازآنِ مردان بُرنا (بالغ)، و بخشِ واپسین، ازآنِ کسانی است که به زاد (سن) و سالِ فراگیریِ آموزشِ رَزمی رسیده اند. دات ها (قانون ها) از جوانان درخواست میکُنند که آنها هر روز در آن بخشی که باید آموزش ببینند، آماده باشند—پسر بچه ها و جوانان بُرنا در بامداد میآیند؛ ولی آنها که زادخورتر (مسن تر) هستند، این پروانه را دارند که هر

زمانی که پَسند آنها است، بیایند، سوایِ آنهایی که ناگُزیر هستند که در روز هایِ ویژه در جایباش (محل) آموزش آماده باشند. ولی جوانان شب را در پوشاک هایِ سِبُک رَزمی در نزدیکیِ ساختمان هایِ رایه ای (دولتی) میگُذرانند—سوایِ آنها که در پیوندِ زناشویی هستند؛ کسانی که همسر دارند بازپُرسی نمیشوند، مگر اینکه پیشتر، از آنها درخواست شُده باشد که در جایباشِ (محل) آموزش آماده باشند. ولی این شایستهٔ مردانِ همسردار نیست که همیشه از هُماسیدن (شرکت کردن) در آموزش ها خودداری ورزند.

[۱.۲.۵] سرپرستیِ هرگروه بدستِ دوازده کارگُزارِ رایه (دولت) میباشد، چونکه کشور پارس به دوازده دودمان بخش میشود. برایِ آموزشِ پسر بچه ها، کسانی برگُزیده میشوند که از ردهٔ زادخوردگان (افراد مسن) باشند، که میتوانند از پسر بچه ها بهترین مردان را بسازند؛ برایِ آموزشِ جوانان، کسانی از رَدهٔ مردانِ بُرنا (بالغ) برگُزیده میشوند که به نگر میآیند که بتوانند به بهترین شیوه به رُست (رشد)، فَراپویش و پیشرفتِ جوانان کُمک بکُنند. برایِ سرپرستیِ مردانِ گُوالیده (بالغ)، کسانی برگُزیده میشوند که بنگر میآیند، که بتوانند این مردان را با بهترین روش برایِ ورزانشِ (اِعمال) آراستگی (نظم) و انجامِ درخواست هایِ کارگُزارانِ ردهٔ بالایِ رایه (دولت) آماده سازند [*]؛ و از میان سالخوردگان کسانی برگُزیده میشوند که بَر چگونگیِ رَوَندِ انجام یافتنِ آموزش و پرورش در کلاس ها و خویشکاریِ (وظیفه) سرپرستان، بازبینی کُنند (نظارت کُنند). برای اینکه دانسته شود که پارسیان، چه خویشکاری ای (وظیفه ای) را برایِ هرکس در هر زاد و سالی (سن و سالی) نشاخت کرده اند (مشخص کرده اند)، تا به انجام

رسانده شود، و چه رنجی را پارسیان میپذیرند تا شهروندانِ آنها خود را در جایگاهِ بهترین ها به آزمایش گُذارند، رشتۀ سُخن را ادامه میدهیم.

[❉] برای نمونه کُنگاشگاه (شورای) مهتران با فرنشینی پادشاه .

[۱.۲.۶] پسر بچه ها به دبستان میروند و زمانی را که در دسترس دارند هَزینۀِ فراگیری دادوری میکُنند؛ و همانگونه که در کشور ما رَسم است، آنها میگویند که برای این هدف به آنجا میروند. پسر بچه ها همچنین میگویند که آنها برایِ فراگیریِ خواندن و نوشتن به دبستان میروند. و سرپرستانِ آنها بخشِ بُزرگی از روز را هُزینۀِ آموزش به پسر بچه ها میکُنند که بیشتر در بارۀِ هُنرِ دادوری و وداییدن (تصمیم گرفتن) در پیوند با داوش هایِ اَنگارِشی (ادعاها و دعواهایِ فرضی) میباشد. سپس، همانگونه که بهنجار (عادی) است، [در چهار چوب آموزه های (درس های) خود] پسر بچه ها نیز یکدیگر را به گُناه میبندند و اِرَنگ (اتهام) میزنند، همانگونه که مردانِ بُرنا، چَفته هایی (اتهام هایی) مانند دُزدی، کُتک زدن، نیرنگ و گول زدن، توهین و گُرم هایِ (جُرم های) دیگر، به هم میزنند، و زمانیکه دانش آموزان پی ببرند که کسی به نمونه ای از این گُناهان آلوده شُده است، او را [بگونۀِ نمادین (ظاهری)] کیفر میدهند.

[۱.۲.۷] و اگر کَسی نیز کَسِ دیگری را به ناروا، به گُناهی بسته باشد، آنها او را کیفر میدهند. و آنها همدیگر را با سِپَزِگی (اتهام) به دات شکنی (قانون شکنی) به دادگاه میکشند و می ایرازند (محکوم میکنند)، و یا نمونه هایی که مردم به شَوَندِ (به علت) آن از همدیگر بیزار میشوند ولی کمتر برای آنها به دادگاه میروند، به چم (یعنی) اینکه، زمانی که آدم نمک نشناس باشد؛ و اگر آنها بدانند که کسی توانایی داشته است که جُبرانِ کارِ خوبِ کسی را با انجامِ یک کارِ خوب بدهد ولی از انجامِ آن سَر باززده است، آنها او را به

سختی کیفر میدهند. چونکه آنها باور دارند که آدمِ ناسپاس با شایمندیِ (احتمال) زیاد از انجامِ خویشکاریِ (وظیفه) خود در برابر خداوند، در برابرِ پدر و مادر، در برابرِ کشور، و دوستانش کوتاهی میکُند، زیرا که بنگر میآید که بیشرمی و ناسپاسی دست در دست یکدیگر دارند؛ و همانگونه که ما میدانیم، این چیزی است که به فرواُفتادگی (سقوط) و لغزش هایِ فَرخویی (اخلاقی) ره میبَرَد.

[۱.۲.۸] آنها همچنین به پسر بچه ها روشِ چیرگی بر روان و جان آموزش میدهند؛ هنگامیکه دانش آموزان هر روز آموزگارِ خود را ترازمند (متعادل) میبینند، آنها نیز رفتارِ ترازمندِ (متعادل) آموزگارِ خود را سرپَلمِهٔ (سرمشق) فراگیریِ چیره شدن بر روان و جانِ خود میکُنند. آموزگاران به دانش آموزان یاد میدهند که از کارگُزاران رایه (دولت) پیروی کُنند؛ پیرویِ بدون چون و چرایِ مردانِ بُرنا از کارگُزارانِ رایه (دولت)، دانش آموزان را در انجامِ اینکار میایزاند (تشویق میکُند). و افزون بر آن، آنها به پسر بچه ها یاد میدهند که در زمانِ خوردن و آشامیدن، چیرگی برخود را از دست ندهند؛ زمانیکه دانش آموزان میبینند که سربازان، پُستِ خود را برایِ زُدودنِ گُرُسنگی شان فرو نمی گُذارند، تا اینکه افسران، کسانِ دیگری در جایِ آنها بِگُمارند، آنها در انجامِ اینکار، ایزانیده میشوند (تشویق میشوند)؛ با این خواست و آهنگ است که با بَهین دید (صلاح دید) آموزگاران، هر از گاهی، پسر بچه ها بجایِ اینکه با مادرانشان خوراک بخورند این زمان را با آموزگارانشان میگُذَرانند. افزون بر آن، دانش آموزان برایِ خوراکشان از خانه نان میآورند و تره برایِ خوشمزه کردنِ خوراکُ، و نوشیدنی و جامِ آب، اگر کسی تشنه بشود. سوای این، آنها آموزشِ تیراندازی و پرتابِ نیزه فرامیگیرند. این کاری است که پسر بچه ها انجام میدهند تا اینکه به زادِ (سن) شانزده سالگی برسند، پس از آن

پسر بچه ها به ردۀِ بالاتر فرستاده میشوند و میتوانند در کلاسِ جوانانِ بُرنا نام نویسی کُنند.

[۱.۲.۹] اکنون این مردانِ جوان در گامۀِ دگردیسی (مرحلۀِ تحول) خود، به اینگونه که بازکاوی (شرح) آن در پایین میآید زندگی میکُنند: برایِ ده سال پس از اینکه آنها کلاسِ پسر بچه ها را پُشت سر گُذاشتند، این مردانِ جوان، همانگونه که پیش از این گُفتیم، شب ها را در نزدیکیِ ساختمان هایِ رایه ای (دولتی) بسر میکُنند. اینکار را آنها برایِ نگهبانی از شهر و بالا بُردن توانشان در چیرگی برخود انجام میدهند؛ چونکه این گامه (مرحله) از زندگی، بنگر میآید، که بیشترین دوراندیشیِ هوشیارانه را درخواست میکُند. و در میانِ روز، اگر که به کُمک آنها همچنین، نیاز باشد آنها خود را در فَرادَستِ (اختیار) کارگُزاران رایه میگُذارند. هرگاه که نیاز باشد، آنها در نزدیکیِ ساختمان هایِ همگانی میمانند. ولی زمانیکه پادشاه برایِ شکار بیرون میرود، او نیمی از نگهبان ها را با خود میبرد، چیزیکه در ماه، بسیار فراوان پیش میآید. آنهایی که پادشاه را همراهی میکُنند به تیر و کمان آراسته هَستند، و افزون بر تیرکش، یک شمشیر بلند یا یک شمشیر کوتاه و پهن در نیامش به همراه میبرند؛ نگهبانان همچنین یک سپرِ سبک و دو نیزه بهمراه دارند، یکی برایِ پرتاب کردن، و دیگری، اگر نیاز باشد، برایِ درگیری تن به تن.

[۱.۲.۱۰] هزینۀِ اینچنین شکارهایی از گَنج ها و درآمدهایِ همگانی پرداخت میشود؛ و همانگونه که پادشاه رهبرِ جَنگی آنها نیز است، نه تنها او خودش در شکار میهُماسد (شرکت میکُند)، ونکه (بلکه) او میخواهد که همراهان نیز در شکار بِهُماسند (شرکت بکُنند). رایه (دولت) هزینۀِ شکار را میپذیرد، با این فَرنود (دلیل) که فراگیریِ شیوه و روشِ شکار کردن بهترین

راه برایِ آماده شُدن برایِ جَنگ است. چونکه شکار، به مردان این خوی را میدهد (عادت میدهد) که پگاه خیز و شکیبا در برابر سرما و گرما باشند، آموزش برایِ انجام گَشت هایِ دراز و دویدن میدهد، و آنها ناگُزیر هستند که هرگاه که جانورِ درنده ای جلویِ پای آنها سبز شُد، آنرا با تیر یا نیزه از پا درآورند. و زمانیکه یک جانورِ درنده بگونهٔ پُرمَرگ آمیز (خطرناک) نزدیک شَوَد، آنها باید که دلیری و گُرمکِ (جرأت) خود را برآنگیزانند، چونکه، آنها ناگُزیر هستند، آن جانوری را که سیجمند (خطرناک) نزدیکِ اردوگاه آنها شُده است، بکُشَندُ، و آنها باید که در برابرِ جانوری که آنها را پَتِست میکُند (تهدید میکُند) و میخواهد که به آنها بتازد، هوشیار باشند. در یک فراز (جمله): بسیار دُشوار است که بتوان یک شِگردِ رزم آوری را پیداکرد که در جنگ نیاز بایسته (ضروری) باشد ولی در شکار کاربُردی نداشته باشد.

[۱.۲.۱۱] زمانیکه آنها رَهسپارِ شکار میشوند، خوراک نیز بهمراه میبرند [*]، که بیشتر از اندازه ای است که برایِ پسر بچه ها درنگر گرفته میشود، ولی سوایِ این هیچ ناسانی (تفاوتی) با خوراکِ روامند (عادی) ندارد؛ ولی هنگامیکه آنها سرگرم شکار هَستند، هیچگاه به خوردن نمی اندیشند. اگر، به هر روی، به شَوَندی (به علتی) نیاز باشد که زمانِ بسیاری از رَفتَن بازبایستند یا به فَرنود (به دلیل) دیگری آرزو کُنند که شکار را برایِ زمان درازتری ادامه بدهند، در این نِهِش (وضع) آنها خوراکِ شان را میخورند و در فردایِ آنروز شکار را تا ناهار از سر میگیرند؛ و این دو روز را بجایِ یک روز به شُمار میآورند، چونکه آنها تنها آزوغهٔ (آذوقه) یک روز را هَزینه کرده اند. آنها اینکار را از اینرو انجام میدهند تا خود را در برابرِ رَنجِ گُرُسنگی در زمان جَنگ، سَخت و پایدار کُنند. کسانیکه جانوری را کُشته اند، آنرا برایِ خوراکِ شان آماده میکُنند؛ اگر کسی در شکار کامگار (موفق) نباشد، باید که با نان

و تره ای که آورده است خود را خُشنود سازد. اکنون، اگر کسی با خود بیاَندیشد که تنها، خوردنِ نان و تره و یا اینکه تنها، نوشیدنِ آب خشنودی نمی آورد، بُگذارید که باَنگارد (تصور بکُند) که تا چه اندازه، نانِ گَندُم و آب میتوانند شیرین و بامَزه باشند، زمانیکه آدم گُرسنه و تشنه باشد.

[*]: یونانیان تنها دوبار در روز خوراک میخورند. بار نُخُست در هنگام نیمروز دگربار هنگامِ پایین رفتن خورشید.

[۱.۲.۱۲] گُروهایی از جوانان که در گامۀِ دگردیسی (مرحلۀِ تحول) از زندگی خود هستند، در خانه میمانند، گاهِ خود (وقتِ خود) را با تیراندازی با کمان و پرتابِ نیزه بسر میبرند، و هُمۀِ هُنرهایی (فن هایی) را که در دورانِ پسر بچگی فراگرفته اند، بَرزِش (تمرین) میکُنند، و آنها همیشه در اینگونه همتازی ها (مسابقه ها) با یکدیگر، میهُماسند (شرکت میکُنند). این نمونه همتازی ها (مسابقه ها) بگونۀِ هَمگانی (عمومی) نیز برگُزار میشوند، که به برنده پاداش و جایزه ارزانی داشته میشود؛ اگر گروهی بالاترین شُمارِ کاردان ها، جوانمردترین ها، بهترین جوانمردانِ آراسته و بسامانیده (*disciplined*) را داشته باشد، شهروندان نه تنها افسرِ گروه را با شاد داد و جایزه می والایند و ارج می نَهَند، ونکه (بلکه) آن سرپرستی را که این جوانان را در دورانِ بچگی پَروَریده است، نیز میستایند. رایه (دولت) جوانانی را که از آموزش و پرورش باز مانده باشند، در زمانیکه به آنها نیاز باشد، بکار میگیرد، یا بجایِ دژبان و یا برایِ دَستگیریِ تبهکاران و دزدان، و برایِ انجام کارهایِ دیگر که توانمندی و کوشایی درخواست کُند. انجام این کارها پیشۀِ جوانان در این گامه (مرحله) است. پس از اینکه جوانان برُنا این ده سال را به پایان رساندند، آنها را برایِ نام نویسی در کلاس مردان گُوالیده (بالغ) بَرمیکشند (ترفیع درجه میدهند).

[۱.۲.۱۳] این مردان، برای بیست و پنج سال پس از نام نویسی، به گونه ای که در پی میآید سرگرم کار میشوند. نُخُست، همانندِ جوانان، آنها خود را در فَرادستِ (اختیار) کشور میگُذارند، تا اگر به آنها نیاز باشد، بسودِ آسایش همگانی کار هایی را انجام دهند، کارهایی که مردان هوشیار و با بدن های ورزیده درخواست میکُنند. ولی اگر که نیاز به فرستادنِ یک گروه، بجایی برای یک پَروانِکی (ماموریت) رَزمی باشد، کسانی که آموزش دیده هستند، به میدان اندر میشوند، نه با تیر و کمان، و نه با نیزه، ونکه (بلکه) با جُشَن، چیزی که به آن «جَنگ اَبزار برایِ درگیری هایِ نزدیک» گفته میشود – یک زره ای که سینه را در بر میگیرد، یک سِپر گرد در دستِ چپ آنها (همانگونه که پارسیان در تندیس هایِ خود بنمایش میگُذارند)، و در دستِ راست آنها یک شمشیر بُلند و یا یک شمشیر کوتاه ولی پهن. از میانِ این گروه، سوایِ آموزگاران برایِ پسر بچه ها، همۀِ کارگُزارانِ دادگُستری و کادیک ها (قاضی ها) برگُزیده میشوند. پس از اینکه آنها آن بیست و پنج سال را به پایان رساندند، همانگونه که پیوس میشود (انتظار میرود)، کارآزمودگی آنها بیشتر از مردان پنجاه ساله خواهد بود؛ پس از پُشتِ سر گُذاشتن این گامه (مرحله) آنها جایگاه خود را در میانِ کسانی برمیگُزینند که به آنها "سالخوردگان" میگویند.

[۱.۲.۱۴] اکنون این سالخوردگان، دیگر زاوَری (خدمت) رَزمی در بیرون از کشورشان انجام نمی دهند. ولی آنها در کشور میمانند و تلاش میکُنند که به هَمِه گونه نهادها (موردها) از فراپُرسش هایِ (مشکل های) همگانی و خودویژه (خصوصی) رسیدگی و داوری بکُنند. این سالخوردگان همچنین، کسانی را که به آنها سِپَزگی داراکی (اتهام مالی) زده میشود، دادرسی میکُنند، و هَمِۀِ افسران را برمیگُزینند. و اگر کسی در میان جوانان و یا در

میان مردان، از انجامِ خویشکاریِ خود که دات هایِ کشور آنرا نشاخت کرده اند (تعیین کرده اند) کوتاهی بکُند، از جایگاهِ هَنجُمَنیش (اجتمایی اش) به زیرافکنده میشود و بازماندهٔ زندگیش را باید بدون هودهٔ (حق) شهروندی بگُذراند. در این نِهِش (وضع) این مردان سالخورده هستند که میتوانند در جایگاه دادرس (قاضی)، پس از شنیدن کیفرخواست که از سویِ یکی از کارگُزاران خوانده میشود، رای به فروافکندن (تنزل) و بیرون کردن گُناهکار از جایگاهِ هَنجُمَنیش بدهند.

[۱.۲.۱۵] اکنون، که شاید همگیِ راه و روش هایِ کاری و بُنیادینِ کشورداری در کشور پارس بیشتر روشن و واکاوی (تشریح) شده اند، من میخواهم که اندکی به گُذشته باز گردم؛ نُخست اینکه، نگر به آنچه که هم اکنون گُفته شد، میتوان چکیدهٔ این دات ها را در چند فراز (جمله) کوتاه کرد. گُفته میشود که کشورِ پارس دارای چیزی نزدیک به سد و بیست هزار تن شهروند است [*]؛ و دات هایِ کشور پارس هیچکدام از این شهروندان را جُزخواست (مستثنی) و بی بهره (محروم) از دستیافتن بر جایگاه هایِ فرازمندِ (افتخار آمیز) کشوری نکرده اند. اگر چه هَمِهٔ ایرانیان میتوانند و این پروانه را دارند که فرزندانشان را به دبستان هایِ هَمگانی بفرستند، جاییکه آنها با ساز و کار هایِ دانش دادرسی و رَزمی آشنا میشوند، ولی تنها کسانی فَرزندانِ خود را به این آموزشگاه ها میفرستند، که نیازی به بکار گُماشتنِ آنها، نداشته باشند؛ و آنها که از اینچنین شایشی (امکانی) برخوردار نیستند، نمی توانند و باید از این فَردات (امتیاز) چشم پوشی کُنند. و تنها به جوانانی که در زیر سرپرستی و آموزشِ آموزگارانِ همگانی، خود را پروریده اند این پروانه را میدهند که دورانِ آموزشی را در کلاسِ ویژهٔ جوانان بُگذرانند، درهالیکه به جوانانی که دورهٔ آموزش و پرورش را کامگارانه (موفقیت آمیز)

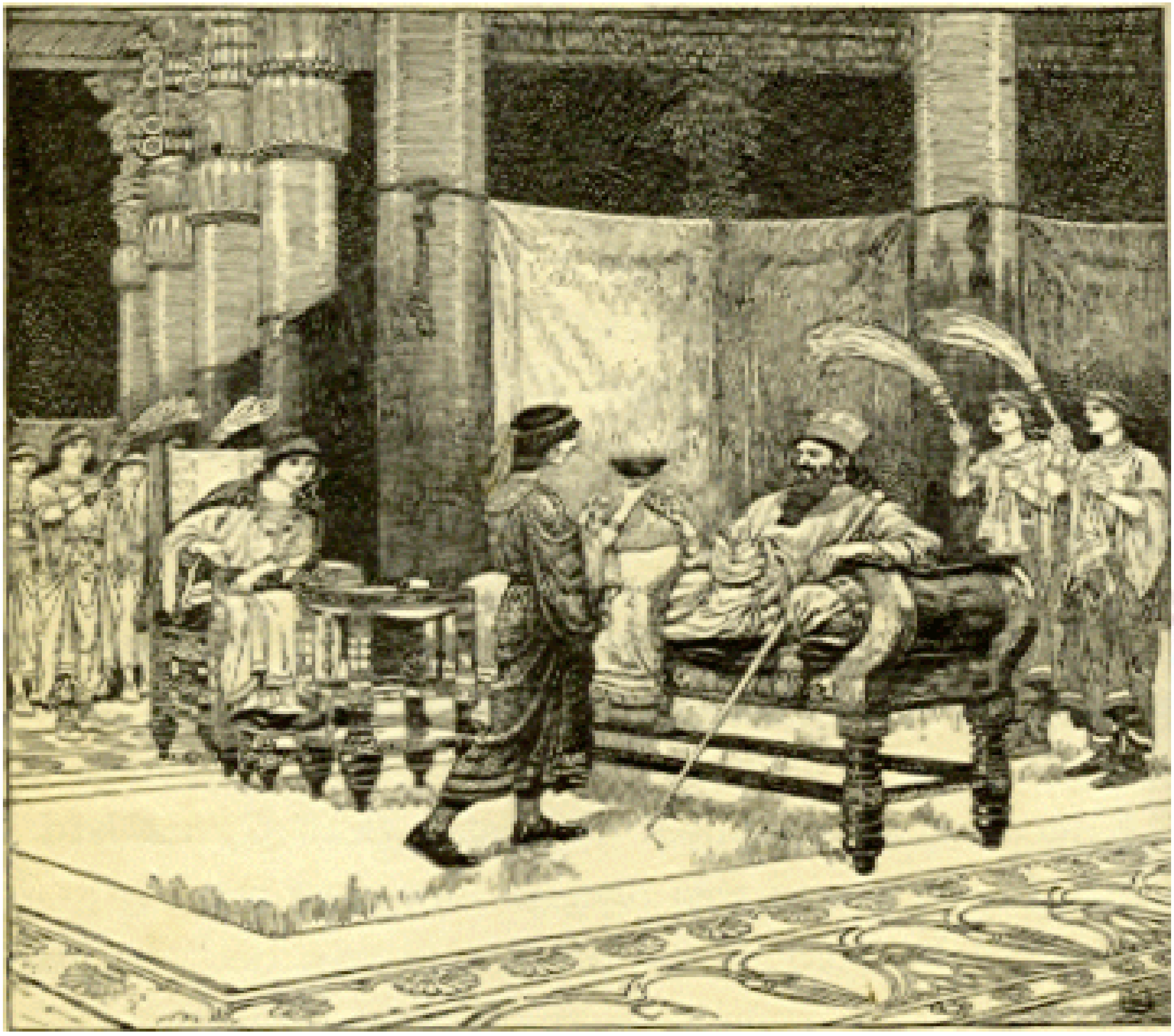
پُشت سر نگُذاشته اند، این پروانه داده نمی شود. و تنها به آن جوانان که دورهٔ آموزشی ای را که دات هایِ کشور نشاخت کرده اند (تعیین کرده اند)، به پایان رسانده باشند، پروانه میدهند که به کلاسِ مردان گُوالیده (بالغ) بروند تا کارگزار رایه (دولت) گردند و به جایگاهِ والا برسند، در هالیکه آنها که دورهٔ خود را به پایان نمیبرند، نمی توانند به کلاسِ مردان گُوالیده (بالغ) بَرکشند (ترفیع درجه بگیرند). و دوباره، آنها که دورهٔ خود را در میانِ مردان گُوالیده (بالغ) بدون هیچگونه سرزنشی به پایان میبرند، میتوانند هَموندِ (عضو) کلاسِ سالخوردگان گردند. همانگونه که ما میبینیم، مهتران و کهنسالان در این کشور از هَمِهٔ سنایش، گرامیداشت، ارج و آوازهٔ خوب بهرهمند هستند. این، شیوه ای از کشورداری است که پارسیان می پندارند که با والاییدن و سَنایش (احترام) به آن میتوانند از بهترین شهروندان برخوردار شوند.

[*] این شُمارگانِ هَمِهٔ شهروندان پارسی نیست، و تنها بازتاب دهندهٔ شُمار بُلندپایگان و آزادمَردها در مِهستان ها (مجلس ها) و انجمن هایی است که فرنشین آنها پادشاه بوده است.

[۱.۲.۱۶] امروز گواه و دَستَک (سند) در دست هست که نشان از پیرویِ پارسیان از آیینِ میانه روی دارد، از شیوهٔ فراهم آوردن خوراک تا آنچه را که آنها میخورند: چونکه هتا امروز آنها این را بی ادبی و ناشایست میدانند که در پیش کسی آب دهان خود را بیرون بیاَندازند، بینی خود را تُهی کُنند و یا با رنج از بادِ شکم در پیش کسی باد دردهند؛ ایرانیان این را ناشایست میدانند که کسی آنها را با آهنگِ رفتن برایِ شاشیدن ،پیشاب کردن و یا چیزهایِ دیگری از این نمونه، ببینند. برایِ پارسیان پذیرفتنی نیست که در زندگی از میانه روی دوری گُزینند و در هِنگامِ انجامِ کارِ سخت، نَم بدن (عرق) آنها برزمین افتد ولی اینکار را از راه دیگری میکُنند. این چیزهایی

بود که رویهم رفته ما میتوانیم در پیوند با پارسیان بگوییم. اکنون، برای اینکه آهنگِ خود (نیت خود) را از گُفتاری که آغازیدیم، بجا آورده باشیم، ما باید که به بازگُفتار (حکایت) داستانِ زندگی کوروش از دوران بچگی او بپردازیم.

نَسک نُخُست، بخش سوم



نُخستین دیدارِ کوروش با پدربُزُرگش اَشَه تِه آگ

نُخُستین دیدارِ کوروش با پدربُزُرگش اَشَه تِه آگ (*Astyages*)

[۱.۳.۱] اینچنین بود آن آموزش و پرورشی که کوروش دریافت کرد تا اینکه او به زاد (سن) و سال دوازده رسید و یا اندکی بیشتر؛ کوروش با انجام فوری، پایه ای، موشکافانه، جوانمردانه و رسایِ هرکاری که به او واگُذار میشُد، برتری خودش را در برابر همهٔ دیگر پسر بچه های هم زادش (سنش) نشان میداد. در این دوران بود که اَشَه تِه آگ (*Astyages*) [۱۳] گُروهی از پایزَن هایِ (خدمتکاران) دربار را به دُنبال کوروش و مادرش فرستاد تا آنها را نزدِ او آورند. اَشَه تِه آگ دلبستگی فراوانی به دیدنِ کوروش داشت، زیرا که او گاه به گاه می شنید که کوروش یک پسر بچهٔ خوشگلی است که زیبارویی او کمیاب میباشد. برپایهٔ این درخواست، ماندانا به پیش پدرش رفت و پسرش، کوروش را بهمراه بُرد.

[۱.۳.۲] همینکه آنها به پیشگاهِ اَشَه تِه آگ رسیدند، کوروش پدربُزُرگش را شِناخت. از آنجا که کوروش پسرِ خونگرم و مهربانی بود، بی درنگ او را بوسید، همانندِ کَسی که برایِ زمانِ زیادی با کسی دیگر زندگی کرده باشد و او را نیز دوست داشته باشد. سپس او پی بُرد که پدربُزُرگش سُرمه به زیرِ چشمانش کشیده است، و گَردِ سپیدآب به چهره اش مالیده است، و کُلاهگیس بر سر دارد-- که آیین هَمگانی مادها بوده است. همانگونه که گُفته شُد، آرایش کردن با این پیرایه ها (زینت ها) آیین مادها است، روپوشِ اَرغوانی، رِداهایِ آنها، گردن بندهایِ دورِ گَردنِ آنها، اَلنگوها و دستبندهایِ زرین بِدورِ مُچِ دست هایِ آنها، درهالیکه پارسیان در خانه شان هتا در این روزها جامه هایِ بی پیرایه بَرمیکُنند و بیشتر زندگیِ ساده ای دارند. پس از اینکه کوروش پیرایه هایِ پدربُزُرگش را تماشا کرد و از دیدنِ او بِشِگِفت

آمد، به مادرش گُفت: "بِبین مادر، که چه اندازه پدربُزُرگ ِ من زیباچهره است!" و زمانیکه مادرش از او پُرسید که از نگر او کُدام یک از این کَسان زیباتر هَستند، پدرش و یا پدربُزُرگش؟ کوروش بیدرنگ پاسُخ داد: "مادر، در میانِ پارسیان، پدرم از همه خوش رو تر است؛ ولی در میان مادها، تا آنجا که من آنها را در خیابان و یا در دربار دیده ام، پدربُزُرگم در اینجا از همه زیباتر است."

[۱.۳.۳] سپس پدبُزُرگ ِ کوروش او را در پاسُخ بوسید و به او یک جامۀ زیبا داد تا بِپوشد، و همانگونه که نشانِ بَخشِش ِهُمایونی بود، اَشَه تِه آگ کوروش را با گردنبند و دستبندِ زرین بیاراست؛ و اگر اَشَه تِه آگ برایِ سوارکاری بجایی میرفت، کوروش را با خود میبُرد، او را بر رویِ اسبی که با لگام زرین آراسته شُده بود سوار میکرد، همانگونه که هنگام سوارکاری خویِ او بود. کوروش در دورانِ بچگی گرایش به چیزهایِ زیبا داشت و دلبستۀ چیزهایی بود که ناسانی شان را از چیزهایِ دیگر با برتری شان برجسته میکردند، او بسیار خشنود از پوششِ نویِ خود و بسیار شاد از فراگیریِ سوارکاری بود؛ از آنجا که در کشورِ پارس، به شَوَندِ (به علت) کوهستانی بودن، دُشوار است که اسب پرورش داد، و هُنر سوارکاری را بَرزید (تمرین کرد)، برایِ کوروش یک رویداد بسیار نایاب بود که یک اسب بِبِیند.

[۱.۳.۴] و سپس، هرگاه اَشَه تِه آگ با دُخترش و کوروش خوراک میخورد، اَشَه تِه آگ خوشمزه ترین خوراک ها را در پیشِ او میگُذاشت، زیرا که اَشَه تِه آگ آرزو داشت که با پذیرایی از کوروش با خُورِش هایِ خوشمزه و دلپذیر، او کمتر از بَهرِ دوری از خانه دلتنگی بِکُند. روزی کوروش از پدربُزُرگش پُرسید: "پدربُزُرگ، چرا شما این اندازه خودتان را در فراهم آوردن خُورِش رنج میدهید، آیا مگر شما ناگُزیر هَستید که با کشیدن

ِدَستِتان، به هَمهٔ این دوری ها و پیشدستی ها با خوراک هایِ گوناگون برسید، و هَمهٔ این خُورِش هایِ جورواجو را بِچِشید!" "پس چرا؟" اَشَه تِه آگ پُرسید. "براستی، شما باور ندارید که این خوراک، دلپذیر تر از خُورِش هایِ شما در کشور پارس است؟ ""نه، پدربُزُرگ،" کوروش پاسُخ داد؛ "ولی راهِ سیر شُدن در کشور ما بسیار ساده تر است از راه آن در کشور شما؛ چونکه برایِ سیر شُدن نان و گوشت، بَسَنده (کافی) هستند؛ با آنکه شما همان هَدفی را که ما داریم دُنبال میکُنید، ولی برای رسیدن به آن، شما از میانِ بسیاری از پلکان هایِ مارپیچ بالا و پایین میروید، تا سرانجام به جایی برسید که ما زمان زیادی، پیش از این به آن رسیده بودیم."

[۱.۳.۵] "ولی، پسرم، اَشَه تِه آگ گفت:" آماژ و هَدفِ ما دوره گردی نیست؛ و همچنین،" او افزود،" اگر شما مزه بکُنید، پی خواهید بُرد که این خوراک ها بسیار دلپذیر هستند." "ولی، پدربُزُرگ،" کوروش پاسُخ داد: "من درنگریسته ام (متوجه شده ام) که هتا شما نیز از این خوراک ها دلزده هستید.""برایِ خُدا، بگو پسرم که این چه داوری ای است که شُما میکُنید؟" اَشَه تِه آگ پُرسید. "برای اینکه،" کوروش پاسُخ داد، "من میبینم که هرگاه که شما به نان دست میزنید، دستِتان را با چیزی پاک نمیکُنید؛ ولی هرگاه که شما از این خُورِش ها نوشِ جان میکُنید، دستِتان را با دستمال پاک میکُنید، همانند اینکه شما بی اَندازه از آلوده شُدن دستِتان ناخشنود باشید."

[۱.۳.۶] "پس، پسرم،" اَشَه تِه آگ پاسُخ داد، "اگر این داوریِ شماست، پس دستکم با خوردنِ گُوشت از خودتان پَذیرایی کُنید، تا اگر که به خانه بازگَشتید، جوان نیرومندی شوید." پس از اینکه اَشَه تِه آگ این را گُفت، او اندازهٔ زیادی از هر دویِ گوشتِ دَد و گوشت جانور خانگی را در پیش رویِ

کوروش گُذاشت. و زمانیکه کوروش اندازهٔ فراوانی از گوشت ها را پیش روی خود دید، گُفت: "پدربُزُرگ، آیا براستی میخواهید برای خشنودی من هَمِهٔ این گوشت ها را به من بدهید، تا از دَستِ آن رها شَوید؟" اَشَه تِه آگ پاسُخ داد: "آری، به خُداوند سوگند، که میخواهم."

[۱.۳.۷] بی دَرَنگ کوروش اَندَکی از گوشت ها را برداشت و رفت تا آنها را در میانِ پایزَن هایِ (خدمتکاران) پدربُزُرگش پخش بکُند، درهالیکه به آنها میگُفت:"من این خوردنی ها را بشما میدهم، برای اینکه شما رَنجِ بسیار برمیگیرید تا به من سوارکاری بیآموزید؛ این خوردنی ها گوارایِ شما باشد، زیرا که شما بمن یک نیزه دادید، زاوَری (خدمت) به پدربُزُرگم میکُنید و مادرم را ارج مینَهید؛ هم اکنون این هُمِهٔ چیزی است که من میتوانم به شما بدهم." بدینسان کوروش به گُفته هایِ خود ادامه داد، درهالیکه او خوردنی هایی را که در دست داشت، میان پیشکاران پدربُزُرگش پخش کرد.

[۱.۳.۸] "ولی،" اَشَه تِه آگ پُرسید، "کوروش، آیا نمیخواهید اندکی از آن خوردنی ها را نیز به ساکاس (*Sacas*) ، پیاله گردان من بدهید، به کسی که من او را بیشتر از همه دوست میدارم؟" ساکس مرد خوشرویی بود که خویشکاریش (وظیفه اش) آشناسازیِ اَشَه تِه آگ با کسانی بود که آهنگِ بازدید و رفت و آمد با او را داشتند، و همچنین پیشگیری از کسانی که او بازدید آنها را بَهین دید (مصلحت) نمی دانست. کوروش با شیرین زبانی گُستاخانه ای، همانندِ یک پسربچه ای که کَمرو نباشد، پُرسش کرد: "پدربُزُرگ، چرا شما این مرد را این اندازه دوست دارید؟" و اَشَه تِه آگ با یک شوخی پاسُخ داد: "آیا نمیبینی، که او با چه زیبایی و برازندگی، پیالهٔ مِی را پُر میکُند؟" پیاله گردن هایِ پادشاهان جایگاهِ کار خود را خُوشبو نگه میداشتند؛ آنها جامِ مِی را با کاردانی و زیبایی ویژه ای پُر میکَردند و سپس

جام را پیشکش میکردند، به اینگونه که جامِ مِی را با سه انگُشت میتَرابُردند (حمل میکردند)، و آنرا با بیشترین برازندگی به دست مهمانان میرساندند.

[۱.۳.۹] "خوب، پدربُزُرگ،" کورروش گُفت، بُگذارید که ساکاس، آن جام را به من بدهد، تا نشان بدهم که من نیز شاید دوست داشته باشم با چیره دستی، جامِ مِی را برای شما لبریز کُنم و دلِ شما را بدست آورم، اگر که بتوانم." و اَشَه تِه آگ از ساکاس خواست تا جامِ مِی را به کوروش بدهد. کوروش جام مِی را برداشت و آنرا آب کِشید، به همانگونه که او بارها ساکاس را در هالِ انجامِ آن تماشا کرده بود؛ و سپس او جامِ مِی را به پدربُزُرگش پیشکش کرد. هَنایش (تأثیر) رفتارِ کوروش بر مادر و اَشَه تِه آگ بگونه ای با وَهاک (با اهمیت) و ژرف بود، که آنها را از ته دل به خَنده آورد. کوروش نیز خودش را با یک خَنده از جا برکَند و به آغوش پدربُزُرگش پرید و درهالیکه او را میبوسید گُفت:" آهای، ساکاس، شما کارتان را دیگر از دست دادید؛ من باید که شما را از جایگاهِ کارتان برکنار بکُنم، چونکه از یک سوی من نغش (نقش) پیاله گردان را بهتر از شما بازی میکُنم، وانگهی و افزون برآن من نیازی به چشیدنِ مِی برایِ آزمایش آن ندارم." اکنون، این یک راستینگی (واقعیت) آشکاری است که در هنگامِ پیشکش کردنِ مِی، ساغرانِ دربار با کَمچه (قاشق) اندکی از مِی را برمیکشیدند، آنرا در پَنجهٔ دست چپ خود میرختند و میچشیدند – تا اینکه اگر زهری در آن باشد، بدخواهان پادشاه، سودی از تَرفَندِ (دسیسهٔ) خود نبرند.

[۱.۳.۱۰] بی درنگ اَشَه تِه آگ به شوخی گُفت:" کوروش، شما رفتارِ ساکاس را در هر چیز برگردان کَردید (کُپی کردید) ولی چرا همانندِ او اندکی از آن مِی را نچَشیدید؟" کوروش پاسُخ داد: "به اهورامزدا سوگند، برای اینکه من میترسیدم که آن پیاله با زهر آمیخته باشد. و من فَرنودی

(دلیلی) برایِ ترسم داشتم؛ چونکه زمانیکه شما از دوستانتان در جشن زادروزتان پذیرایی میکردید، من بدون اَندید (شک) پی بُردم که او بایستیکه زهر در نوشیدنی مهمانان شما ریخته باشد." اَشَه تِه آگ پُرسید: " و چگونه شما آنرا دریافتید، پسرم؟" کوروش پاسُخ داد: " به اهورامزدا سوگند، من رفتار شماها را لرزان و نا اُستوار دیدم، هم از نگر روانی و هم از نگر بدنی. نُخُست اینکه شماها خودتان کارهایی را میکردید که هیچگاه انجامِ آن کارها را بِر ما پسربچه ها روا نمیدارید؛ برای نمونه، شماها پی در پی فریاد میزدید، آن هُمِه مهمان همه باهم و همزمان، و هیچکُدام از شماها چیزی را که دیگری درهال گُفتن بود، نمیشنید؛ و شماها چامه (شعر) خواندن را آغازیدید، که به شیوۀِ بسیار خُنده آوری بود، زیرا با آنکه شماها به خواننده گوش نمیدادید، سوگَند میخوردید که او بسیار شِگِرف و شگفت انگیز میخواند؛ و با اینکه هر کُدام از شماها پی در پی داستان هایی را در بارۀِ نیرومندیِ خودش بازگو میکرد، ولی هنگامیکه برایِ وَشت (رقص) و دست افشانی برمیخاستید، برایِ اینکه از داوری در بارۀِ دَست افشانی شما خاموش مانده باشم، نمی توانستید هتا سرراست و ستونی بایستید. و هَمِۀِ مهمانان، شما را سراسر (کاملا) فراموش کرده بودند -- که شما پادشاه و شهریار آنها هَستید. این چیزی بود که من به آن پی بُردم که آنچه را که شما درهال انجام آن بودید، شاید شیوه ای از برابری در آزادیِ سُخن باشد که شُماها به آن میبالید؛ به هر هال، در هیچ زمان هیچکُدام از شماها خاموش نبود."

[۱.۳.۱۱] اَشَه تِه آگ گُفت: "ولی پسرم، آیا پدر شما مَست نمیکُند؟" کوروش پاسُخ داد: "نه، به اهورامزدا سوگَند." اَشَه تِه آگ پُرسید: "براستی، چگونه او میتواند مِی بخورد ولی مَست نشود؟" کوروش پاسُخ داد:" او تنها تشنگیِ خود را میزُداید و از اینرو، زیان یا گَزَندِ دیگری به خود نمیرساند،

چونکه، تا آنجا که من میدانم کسی همانند ساکاس ندارد تا برایِ او مِی بیاَفشاند. ماندانا پُرسید: "ولی، پس چرا پسرم، تو این اندازه با ساکاس ناسازگاری میکُنی؟" کوروش پاسُخ داد:"به اهورا مزدا سوگند، برای اینکه، من او را دوست ندارم؛ چونکه هرگاه که من با شور و دلبستگیِ فراوان دوان دوان به دیدن پدربُزُرگم میآیم، این آدمِ لاتِ تیره بخت، مرا از دیدن او بازمیدارد. ولی" او افزود، "من از شما، پدربُزُرگم خواهش میکُنم، که بگُذارید تا من تنها برایِ سه روز بر ساکاس فرمان بِرانم." اَشَه تِه آگ پُرسید: "و چگونه میخواهی بر او فرمان برانی؟" کوروش پاسُخ داد: "من پیشِ در خواهم ایستاد، همانگونه که ساکاس میایستد، و سپس هنگامیکه او آهنگِ آمدن برایِ خوراک نیمروز داشت، من اگر باشم به او خواهم گُفت، که شما هم اکنون نمیتوانید برایِ خوراک خوردن بِدرآیید؛ چونکه تالارِ خوراک خوری پُر از مهمان میباشد. و زمانیکه او برای شام بیاید، اگر که من باشم به او خواهم گُفت، که پدربُزُرگم به گرمابه رفته است. و هنگامیکه او خیلی پافشاری برایِ خوراک خوردن بکُند، اگر که من باشم خواهم گُفت که بانوانش پیش او میباشند. و من اینکار را همینگونه ادامه خواهم داد تا او را آزار دهم، همانگونه که او مرا با بازداشتن از دیدن شما آزار میدهد."

[۱.۳.۱۲] بدینسان کوروش آنها را هنگامِ گُسارشِ (صرف) خوراکِ نیمروز سرگرم میکرد؛ برایِ اَشَه تِه آگ و اَپدر (عموی) کوروش ساده نبود که اگر آنها به چیزی نیاز داشتند، خودشان آنرا بجا آورند، پیش از اینکه کوروش به آن نگرورزد (متوجه آن شود)، زیرا در هنگامِ روز، اگر کوروش میدید که پدربُزُرگش و یا اَپدرش (عمویش) به چیزی نیاز دارند، پیش از آنکه آنها در رَنجِ بجا آوردنِ آن نیاز بوده باشند، کوروش آن خواسته را بجا میآورد؛ چونکه

کوروش بسیار خشنود میشُد که فرمانبریِ پدربُزُرگش و یا اَپدرش (عمویش) را بکُند.

[۱.۳.۱۳] ولی هنگامیکه ماندانا درهالِ آماده کردنِ خود برای بازگَشت به بسویِ همسرش بود، اَشَه تِه آگ از او خواهش کرد تا کوروش را اندک زمانی پیش او بُگذارد. ماندانا پاسُخ داد که او آرزوی برآورده کردنِ خشنودی پدرش را در هر زمینه ای دارد، ولی برایِ او سخت است که پسرش را در ناسازی (برعلیه) با خواست او جای گُذارد. سپس اَشَه تِه آگ از کوروش پُرسید:

[۱.۳.۱۴] "پسرم، اگر شما پیشِ من بمانید، نُخُست اینکه ساکاس از اَندرشُدن شما به کاخ برایِ دیدن من جلوگیری نخواهد کرد، ولی بسته به خواستِ شما خواهد بود که هرگاه دوست داشتید، بیایید و مرا ببیند، و هرچه شما بیشتر به دیدنِ من بیایید، من بیشتر خُشنود خواهم شد. دوم اینکه شما خواهید توانست اسبِ من و هر چیزِ دیگری که دوست داشته باشید، بکاربگیرید (استفاده کُنید)؛ و زمانیکه شما خواستید که به خانه باز گردید، میتوانید هرچه را که آرزو داشتید، با خود ببرید. و افزون بر آن، در هنگامِ خوراکِ نیمروز شما میتوانید به هر گونه که از دیدِ شما راه میانه روی است و شما را خشنود میسازد، رفتار کُنید. و سپس، من جانورانی را که هم اکنون در شکارگاه هستند پیشکشِ (تقدیم) شما میکُنم، و جانورانی از گونه هایِ دیگر را گردآوری خواهم کرد، و همینکه شما سوارکاری را یادگرفتید، میتوانید آنها را با تیر و کمان و نیزه شکار بکُنید، همانگونه که مردان بُرنا میکُنند. همچنین، من چند بچه که همبازیِ شما بشوند نیز پیدا خواهم کرد؛ و اگر شما آرزویِ چیزِ دیگری دارید، تنها آنرا بمن بگویید، از برآوردن آن کوتاهی نخواهد شد و شما آنرا بدست میآورید.

[۱.۳.۱۵] هنگامیکه اَشَه تِه آگ نوید هایِ (وعده های) خود را به پایان بُرد، ماندانا از کوروش پُرسید آیا او آرزو دارد که بماند و یا به همراه او بیاید؟ کوروش دَرنگی نکرد، و بی درنگ پاسُخ داد که او آرزویِ ماندن را دارد. و زمانیکه ماندانا دوباره از او پُرسید که چرا میخواهد بماند، گُفته میشود که کوروش بدینسان پاسُخ داده است:"مادر، برایِ اینکه در خانه، من پُرآوازه هستم که در پَرتابِ نیزه و تیراندازی با کمان بهتر از هَمِۀ هم زاد (سن) و سال هایِ خودم میباشم؛ ولی من میدانم که اینجا در سوارکاری در برابر همبازی هایم در ردۀِ پایین هستم. و بُگذار که به شما بگویم، مادر،" او گفت، "این مرا بی اندازه میرنجاند. ولی اگر شما مرا این جا بگُذارید و من سورکاری بیاموزم، از دید من، زمانیکه به پارس بازگردم، شما خواهید دریافت که من به آسانی در انجام وَرزش ها از پسربچه هایِ دیگر پیشی گرفته ام، و زمانیکه دوباره به کشورِ مادها باز گردم، تلاش خواهم کرد که از راه رسیدن به بهترین رَدۀِ سوارکاری، پُشتیبان ِپدربُزُرگم باشم." ماندانا از او پُرسید:

[۱.۳.۱۶] "پسرم، چگونه میخواهید در اینجا آموزشِ دادرسی بیآموزید، هنگامیکه آموزگار ِشما در آنجا است؟" "چرا، مادر،" کوروش پاسُخ داد، "این یک چیزی است که من آنرا رسا و سراسر (کامل) آموخته ام." ماندانا پُرسید: "چگونه؟" کوروش پاسُخ داد:"زیرا، از این ور که من هم اکنون در پیشۀِ دادرسی بسیار زبَردست هَستم، آموزگارم مرا برگُزید تا دربارۀِ کِشمکش ها و پَشیماری هایِ (شکایت های قضایی) دیگران داوری کُنم. و همچنین، در یک نمونه از داوری،" او گُفت، "من یکبار به شَوَندِ (به علت) داوریِ نادُرُست، کیفر شُدم."

[۱.۳.۱۷] "آن نهاده (موضوع) به این گونه بود: یک پسر ِبُزُرگی که ردایِ کوتاهی پوشیده بود، به یک پسرِ کوچکی با ردایی بُلند میرسد. آن پسر بُزُرگ ردایِ پسرِ کوچک را از تنش در میآورد و ردایِ خود را بر تن او میکُند، در هالیکه ردایِ دیگر را که بُزُرگ بود، خود میپوشد. هنگامیکه من در جایگاهِ دادرس در بارهٔ این نهاده داوَری کردم، من رای بر این افکندم که برایِ هر دویِ آنها بهتر آن است که هرکس آن ردایی را بپوشد که اندازهٔ اوست. پس از این پاسُخ، آموزگار بیدرنگ مرا پادفره داد (مجازات کرد)، و گُفت اگر که من کادیک (قاضی) و دادرس خوبی میبودم همان رای را میدادم که شما برای آن وداییدید (تصمیم گرفتید)؛ ولی اگر خویشکاریِ (وظیفهٔ) من پیدا کردن دارناک (مالک) راستین (حقیقی) آن ردا باشد، بایستکه به این پُرسش پاسخ بدهم که داوش (ادعای) چه کسی داتیک (قانونی) است؛ آن کسیکه به زور خویشنیتارِ (مالک) آن ردا شده است و یا آنکس که آنرا برایِ خودش فراهم کرده و یا خریده است؟ و از آنجایی که آنچه که هماهنگ با دات هایِ (قانون های) کشور است، درست میباشد و هر آنچه که با دات هایِ کشور هماهنگی ندارد، نادرست است، او از شاگردان ِخود میخواهد که همیشه در هنگامِ داوری، رایِ خود را در هماهنگی و پُشتیبانی از دات هایِ کشور بیافکنند." در ادامه کوروش گُفت:" مادر، همانگونه که میبینید، من با سراسرِ دانش ِدادوری و مَهَندی (اهمیت) آن آشنایی دارم؛ و اگر به دانستنی های بیشتری نیاز باشد، پدر بُزُرگم مرا در اینجا آموزش خواهد داد."

[۱.۳.۱۸] "آری، پسرم،" ماندانا پاسُخ داد؛ "ولی دادگاه ِپدربُزُرگ شما، بُنپایه ها (اصول) و دات هایِ ویژهٔ دادرسیِ خود را دارند و از بُنپایه هایِ دادرسی در کشور پارس ها پیروی نمی کُنند، چونکه او خودش را در کشور

مادها به رَدهٔ سروری در هَمهٔ زمینه ها رسانده است و جایگاهِ او بالای دات هایِ کشور است ، ولی در کشور پارس، پاسداشت از هوده هایِ (حقوق) برابرِ شهروندان را همان (عین) دادگری میدانند. و پدرِ شما نُخُستین پادشاهی است که هر آنچه که دات هایِ کشور نشاخت کرده اند (تعیین کرده اند) میپذیرد و انجام میدهد زیرا که زرسنج (معیار) او نه خواسته هایِ خودویژه اش (شخصی اش) ونکه (بلکه) دادت هایِ کشور میباشند. از اینرو، به این بیاندیش، که اگر شما با دانستنی هایی که در اینجا از پدربُزُرگ تان فرامیگیرید، به خانه باز گردید، نمیتوانید آنها را به اندازهٔ یک تارِ مو هم بفروشید، زیرا که این دانستنی ها نه بر پایهٔ مَنِش ِپادشاهی ونکه بر پایهٔ خودکامگی استوار شده اند، که یکی از بُنپایه هایِ آن این است که یک کس این هوده (حق) را برایِ خود نگه بدارد که بیشتر از دیگران داشته باشد." کوروش گُفت:"ولی مادر، پدرِ شُما دستکم زرنگ هستند که به مردم میآموزند که کمتر داشته باشند، بجایِ اینکه بیشتر، سرمایه اندوزی کُنند. چرا شما نمی بینید،" او ادامه داد، "که او به هَمهٔ مادها آموخته است که آنها تنها کمتر از او داشته باشند؟ بر این پایه هیچگاه دلواپس نباش که پدر شُما بخواهد، به هر روی، من یا کس دیگری را که زیردستِ او آموزش دیده ایم، کارشناس در هُنر گردآوری چیزهایِ بسیار زیاد کُند."

نَسکِ نُخُست، بَخشِ چهارم



نُخُستین آموزه هایِ دلاوری در شکارگاه و میدانِ نَبَرد

نُخُستین آموزه هایِ دلاوری در شکارگاه و میدانِ نَبَرد

[۱.۴.۱] کمابیش بدینسان کوروش سُخَن گُفت. سرانجام، به هر روی، مادرش به خانه بازگشت، ولی کوروش در سرزمین مادها ماند و در آنجا رُستید و گوالید (رشد کرد). بزُودی او بگونه خواتیک (صمیمی) و خودمانی به پسربچه هایِ دیگر پیوست که هم زاد و سال او بودند و با آنها خوب کنار میآمد. و بزودی کوروش دلِ پدرانِ همبازی هایِ خود را نیز بدست آورد به این گونه که او به آنها سر میزد و نشان میداد که به فرزندانِ آنها مهر میورزد؛ تا جاییکه، اگر پدرانِ همبازی هایِ او درخواستِ شایسته ای از پادشاه میداشتند، آنها از سویِ فرزندانِ خود از کوروش خواهش میکردند که آن آرزوها را برآورده سازد. و کوروش، به شَوَندِ (به علت) مهربانیش و آرزویِ او در پُرآوزه شُدن، هَمِهٔ تلاشِ خود را برایِ بجا آوردنِ هر درخواستی که آنها میکردند، بکار میبست.

[۱.۴.۲] و اَشَه تِه آگ نمی توانست درخواست هایِ شایسته ای را که کوروش از او میکرد، رَد کُند. و این بهنجار (معمولی) بود؛ چونکه، هنگامیکه پدَربُزُرگش بیمار شُد، کوروش نه از کنار او دور شُد و نه دست از گریه کردن کشید؛ او رُک و ساده به هَمِه نشان میداد که بسیار نگران است که شاید پدربُزُرگش بمیرد. و هتا شبانگاهان، اگر اَشَه تِه آگ چیزی را میخواست، کوروش نُخُستین کسی بود که آنرا میافت؛ کوروش با خشنودی و آمادگیِ فراوان که بیشتر از هرکسِ دیگری بود، از جایِ خود به بالا میپرید تا هر زاوَری ای (خدمتی) که بود برایِ خشنودی اَشَه تِه آگ بجا آورد، به گونه ای که دلِ اَشَه تِه آگ را به رسایی بدست آورد.

[۱.۴.۳] براستی کوروش آدم پُرسُخن و سُخندانی بود، تا اندازه ای به فَرنودِ (دلیل) آموزش و پَرورشی که دیده بود، چونکه همیشه از سویِ آموزگارش از او درخواست میشُده است که هرگاه که او دادرَس بود، یک گُزارش در بارۀِ آنچه که انجام داده است و یک گُزارش در بارۀِ چیز هایِ دیگر فراهم آورد؛ و از سویِ دیگر تا اندازه ای به شَوۀِ (به سبب) کُنجکاوی هایِ بهنجارش (معمولیش)، زیرا که او خویِ (عادت) ویژه ای در پُرسش کردن داشت، که چرا روندِ کارها به اینگونه و یا آنگونه هستند؛ و به شَوَندِ (به علت) هوشیاریش، میتوانست به پُرسش هایی که دیگران از او میکردند، به آسانی پاسُخ دهد؛ بگونه ای که هَمِۀِ این شایش ها (امکان ها)، هُنرِ سُخنوریِ او را میپروراندند. ولی این چیز ناخوشایندی نبود؛ چونکه، با نگرورزی به ساختمان بدنی، بدنِ برخی جوانها به اندازۀِ یک آدم بُرنا (بالغ) میرُستَد (رشد میکُند)، با آنکه آنها هنوز جوان هستند؛ ولی، این ناآزمودگی (بی تجربگی) این جوانها است که از زاد (سن) و سالِ کم آنها پرده بر میدارد. در پیوند با کوروش، پُرگویی او ناآزمودگی یا گُستاخیش را آشکار نمیکرد، ولی بیشتر دلگرمی و خواتی بودن (صمیمی بودن) او را نشان میداد، بگونه ای که آدم بهتر خُشنود میشُد که بیشتر از لب های او چیزی بشنود تا اینکه نزدیک او بشیند ولی او را از سُخن گفتن بازدارد.

[۱.۴.۴] ریختِ نمادینِ (ظاهری) کوروش با سال هایِ زندگی ای که او پُشت سر میگُذاشت، پیش میرفت تا اینکه هالت یک جوان را بخود گرفت؛ سپس واردِ گامه ای (مرحله ای) شُد که او کمتر سُخَن میگُفت، آوایِ او بیشتر به آوایِ کسانی که خوشبخت نبودند، همانند شُده بود، و او چنان کمرو شُده بود که هرگاه که با بُزُرگترها برخورد میکرد، پریشان میگَشت؛ و آن رفتار خُنکی که بر پایۀِ آن، او بخود پروانه میداد که در سُخنِ هرکسی

اَندَر شود و یا آنرا بِبَرد، دیگر با آنچنان گُستاخی نشان داده نمیشد. به اینگونه که او بیشتر آرام شُده بود، ولی در رفت و آمد هایِ هَنجُمَنی (اجتمایی) این شیوه از مَنِش او هَنایش (تأثیر) دِلرُبایی داشت. همچنین، پسربچه هایِ همبازیش او را دوست میداشتند؛ چونکه در هَمِهٔ آن هَمتازی هایی (مسابقه هایی) که در آنها آیین بود که هم زاد (هم سن) و سال ها با یکدیگر هماوردی (رقابت) کُنند، کوروش هیچگاه همبازی هایِ خود را در آن بازی ای که او میدانست از همه سَرتر است، به چالش فرانمیخواند، ولی او بگونِهٔ موشکافانه ای بازی هایی را پیشنهاد میکرد که میدانست اگر چه با همبازی هایش برابری نمی کُند، ولی اندکی بهتر از آنها است؛ و با آنکه او هنوز سوارکار خوبی نبود، میتوانست با پریدن بر پُشتِ اسب و همالش (رقابت) یا با شلیکِ تیر و کمان و یا پرتابِ نیزه، بیدرنگ رهبریِ بازی را بدست بگیرد؛ و هرگاه که او شکست میخورد، از ته دل بخودش میخَندید.

[۱.۴.۵] کوروش از شکست خوردن در بازی، رویگردان نمیشُد ولی تلاش میکرد که از آن کاری که باخت او را فراهم آورده است، دوری کُند، و اینکار را نیک میداشت که در بازی هایِ آینده بهتر باشد. او شتابان در سوارکاری همترازِ همیارانش شُد و بزودی به پاسِ دلبستگی ای که به ورزش داشت، از آنها پیشی گرفت؛ و بزودی با شکار، تیراندازی و کُشتنِ جانورانِ شکاری در نَخچیرگاه (شکارگاه) پدربُزُرگش، آنجا را از جانوران تهی کرد، بگونه ای که اَشَه تِه آگ دیگر توانایی گردآوریِ جانورانِ تازه را در شکارگاه برایِ او نداشت. هنگامیکه کوروش دید که پادشاه دیگر نمی تواند بیشتر از این برای او جانورانِ شکاری سرزنده فراهم آورد، با آنکه گردآوریِ جانورانِ تازه در پارک آرزویِ پدربُزُرگش بود، کوروش به او گفت: "پدر بُزُرگ، چرا نگران از پیدا کردن جانوران شکاری برای من هستید؟ اگر شُما تنها مرا با اَپدرم (عمویم)

به شکار بفرستید، من اینگونه درمینگرم که انگار همهٔ آن جانوران دشتی تنها برایِ من پرورش داده شُده اند."

[۱.۴.۶] ولی با آنکه کوروش بی اندازه خواستارِ رفتن به شکار بود، او نمیتوانست بیشتر از این بر رویِ خواست هایِ درونیش پافشاری بکُند همان گونه که خویِ او در دورانِ بچگی اش بود؛ رفتار کوروش بیشتر دستخوش دگرگونی شُده بود. در پیوند با ناسازگاری ای که او پیش از این با ساکاس داشت، به آرِش (به معنی) اینکه ساکاس او را پیش پدربُزُرگش راه نمی داد – کوروش دیگر برایِ خودش یک ساکاس شُده بود؛ چونکه او هیچگاه به بازدیدِ پدربُزُرگش نمی رفت مگر اینکه میدید که زمانِ درخور فرارسیده است. و کوروش از ساکاس خواهش کرده بود که تنها زمانی به او پروانهٔ بازدید از پدربُزُرگش را بدهد که زمان آسودبخش و شایسته باشد. بدینسان ساکاس کم کم به او دلبستگی پیدا کرد.

[۱.۴.۷] به هر روی، هنگامیکه اَشَه تِه آگ پی بُرد که کوروش بیتاب، خواهانِ رفتن به شکار است، او گُذاشت تا کوروش به همراه اَپدرش (عمویش) برود و چندین سوارکار برای نگهبانی از او به همراهش فرستاد، تا آنها، چنانچه هر پیشآمدِ ناگهانی که میخواست پدید آید، کوروش را از جایگاه هایِ پُرسیج (پرخطر) و جانورانِ درنده دور نگه بدارند. کوروش، آزمندانه از همراهانش میپُرسید که آدم از نزدیک شُدن به چه جانورانی باید خودداری کُند و چه جانورانی را میتواند بدونِ ترس شکار کُند. و آنها به او پاسُخ میدادند که خرس ها، گُرازها، شیرها و پلنگ ها خیلی از کسانی را که به آنها نزدیک شُده اند کُشته اند، ولی آهوها، غزال ها و گوسپند ها و گورخرهایِ نارام بی گُزند هستند. و آنها همچنین به او میگُفتند که آدم نباید که در جایگاه هایِ پُرسیج (پر خطر) کمتر از زمانِ رو در رویی با

جانوران درنده هوشیار باشد، زیرا که خیلی از سوارکاران از روی اسبان خود به ته پرتگاه پرتاب شُده اند.

[۱.۴.۸] هَمِهٔ این آموزش ها را کوروش آرزومندانه فراگرفت. ولی یکبار هنگامیکه کوروش دید که یک آهو از پناهگاهش به بیرون جُسته است، او هَمِهٔ دوراَندیشی هایی را که در بارهٔ شکار شنیده بود، فراموش کرد و شکار را آغازید، در این دم هیچ چیز نگر او را بخود اندرنکشید، بجز آن سویی که شکار در حال گُریز بود. در این میان، اسب او که دورخیزی برای پَرش برداشته بود، بر رویِ زانویش اُفتاد و نزدیک بود که کوروش را از رویِ سرش پرتاب کُند. با این همه، کوروش توانست با اندکی دُشورای خودش را بر رویِ زین نگه بدارد، و اسبش توانست برخیزد، و هنگامیکه کوروش به زمین هموار رسید، او نیزه اش را پرتاب کرد و آن آهو را از پا درآورد—یک شکارِ بسیار خوب و گُنده بود. و کوروش، البته بسیار خُشنود بود؛ ولی نگهبانانِ او بسوی او تاختند و او را سرزنش کردند و به او گُفتند که کوروش با اینکار، خود را با چه سیجی (ریسکی) رو در روی کرده است که پیش از این درباره اش گفتگو کرده بودند. اکنون کوروش ایستاده بود آنجا، از اسبش پیاده شُده، و خشمگین بود که به این شیوه او را سرزنش کرده بودند. ولی هنگامیکه کوروش بانگی را شنید (که هُشداری برای نزدیک شدن یک جانور بود)، او همچون آدمی که از خود بیخود شده باشد، بر روی اسبش پرید و زمانیکه دید که یک گُرازی راسته (مستقیم) بسویِ او میتازد، کوروش نیز بسوی گُراز تاخت و با نشانه کردنِ آن جانور، نیزهٔ خود را در میان دوچشم آن نشاند و گُراز را از پا درآورد.

[۱.۴.۹] اینبار، به هر روی، اَپدر (عموی) کوروش، کیاخشتره (*Cyaxares*) نیز او را نکوهش کرد، چونکه او گواهِ بی پروایی بیجایِ کوروش شُده بود.

ولی جُدا از هَمِهٔ ناسزاگویی هایی که آپدرش (عمویش) به او کرد، کوروش از او خواهش کرد که هَمِهٔ شکارهایی را که او زده بود به خانه ببرد و نشان پدربُزُرگش بدهد. و آپدرش پاسُخ داد:"اگر پدربُزُرگ پی ببرد که شما بدُنبال شکاری بوده اید، او نه تنها شما را ونکه (بلکه) مرا نیز سرزنش خواهد کرد، برایِ اینکه گُذاشته ام که شما بدُنبال شکار بروید." کوروش گُفت: "اگر که پدر بُزُرگ بِوَدایید (تصمیم بگیرد) که مرا کیفر دهد، بُگذارید که او مرا سزا دهد، ولی تنها این شایش (امکان) را فراهم آورید تا که من بتوانم شکارها را به او نشان بدهم. و شما آپدرِ من، میتوانید به شیوه ای که خودتان دُرُست میدانید مرا سزا دهید -- تنها این مهرورزی (لطف) را بمن بکُنید." و سرانجام کیاخشتره، آپدرِ کوروش ، با آنکه از رویِ بیزاری، گُفت:"آن کاری را بکُنید که آرزو دارید؛ بِنگر میآید که شُما از امروز پادشاه ما باشید."

[۱.۴.۱۰] بِدینگونه، کوروش شکارها را به خانه بُرد و آنها را به پدربُزُرگش داد، و گُفت که آن شکارها را برایِ او آورده است. نیزه هایی را که کوروش در شکار بکاربسته بود و به خون آغشته بودند، نشان پدربُزُرگش نداد و از چشم او بدور نگهداشت. و سپس اَشَه تِه آگ گُفت:"بسیار خوب، پسرم، من خشنود از پذیرفتن ره آوردی هستم که شُما بمن بَخشیده اید؛ به هر روی، من آن اندازه به این ارمغان ها نیاز ندارم که شما بخواهید برایِ فراهم آوردن آنها جانتان را به پَژمرگید (به خطر بیاَندازید)." کوروش پاسُخ داد:"بسیار خوب، پدربُزُرگ، اگر شما نیازی به شکارها ندارید، مهروزانه آنها را بمن بدهید، تا من آنها را در میان دوستانم پخش کُنم." اَشَه تِه آگ پاسُخ داد:"بسیار خوب، پسرم، هر اندازه از این شکارها را که آرزو دارید، بردارید و آنها را به کسانی که میخواهید بدهید."

[۱.۴.۱۱] بدینسان کوروش شکارها را بَرشُمُرد و آنها را بهمراه بُرد تا در میان دوستانش بپَخشاند، و در هنگامیکه سرگرم اینکار بود گُفت:"چه نابخردی ای بود، دوستان، هنگامیکه ما آمُخته بودیم (عادت کرده بودیم) که جانوران را در باغِ جانوران (پارک) شکار کُنیم. از دیدگاهِ من این شیوۀ شکار کردن، همانندِ کُشتنِ جانوری است که در بند باشد. زیرا، نُخُست اینکه، این جانوران در یک پیرامونِ بسته ای بسر میبرند، افزون بر آن، آنها نزار (لاغر) و نمادی (ظاهری) چنجش آور (تهوع آور) دارند؛ و یکی زمینگیر است، و دیگری اندام بدنش از کار افتاده است. ولی جانورانی که در بیرون، در کوهستان ها و دشت ها بسر میبرند—چه اندازه آنها زیبا، بُزُرگ و تروتمیز میباشند! آهوها به هوا میجَستند، انگار که بال داشته باشند، و گُرازها ناگهان تازش کُنان از کمینگاهشان سر برمیآوردند، همانندِ مردانِ دلاور در میدانِ کارزار. و بشَوَند (به علت) تنومندی آنها، میشُد آنها را بسادگی در تیررس گرفت. ازدیدگاهِ من، جانورانِ درنده ای که در دشت، شکار میشوند بسیار زیباتر از آن آفریده هایی هستند که در باغِ جانوران، زنده در هم میلولند." کوروش از دوستانش پُرسید: "ولی دوستان، بگویید، آیا پدرانِ شُما پروانۀ شکار رفتن را بشُما نمیدهند؟" آنها پاسُخ دادند:"آری، بیدرنگ، اگر که اَشَه تِه آگ روا بداند."

[۱.۴.۱۲] "پس، چه کسی را میتوانیم بیابیم که با اَشَه تِه آگ گُفتگو کُند؟" کوروش پُرسید."چرا،" آنها پُرسیدند:"چه کسی میتواند بهتر از شما خُشنودیِ اَشَه تِه آگ را بدست آورد؟" کوروش گُفت:"نه، سوگند به خُدا، نه من؛ من نمیدانم که چگونه همیاری برایِ شما شُده ام؛ چونکه من دیگر نمی توانم، همانگونه که پیش از این خوی و مَنش من بود، با پدر بُزُرگم گُفتگو بکنم و یا هتا برایِ نگاه کردن به چشمانش سر بلند کُنم. و اگر که من

بخواهم همان روش گُذشته را از سر بگیرم، میترسم که مانندِ یک آدم سَبُک سر به پَرویزم (جلوه کُنم). ولی زمانیکه من یک پسربچۀ کوچکی بودم، دیگران میپنداشتند که من برایِ گُفتگو با پدربُزُرگم از آمادگیِ بَسَنده (کافی) برخوردارم." دوستانِ کوروش پاسُخ دادند:"این گُزارشِ بدی است که شما دارید بما میدهید، اگر شُما نتوانید در زمانِ نیاز برایِ ما کاری بکُنید، ما ناگُزیر خواهیم شد که از کسی دیگر خواهش کُنیم تا کار شما را انجام دهد."

[۱.۴.۱۳] کوروش از شنیدنِ این سُخنان خشمگین شُد و رفت بدون اینکه چیزی بگویید؛ و هنگامیکه کوروش هَمۀِ دلاوریِ خود را برایِ انجام یک سیج (ریسک) گردآورد، و پس از اینکه او برنامه ای را درافکند که چگونه با کمترین آزار و رنج، آن فراپُرسش (مشکل) را با پدربُزُرگش درمیان گُذارد، تا آنچه را که خودش میخواهد و آنچه را که دوستانش آرزو دارند بدست بیآورد، او به دربارِ پدربُزُرگش اَندر شُد. سپس، کوروش بدینسان آغازید:"بگو بمن پدربُزُرگ، اگر یکی از پیشکارهایِ شُما فرار کُند و شُما او را دوباره دستگیر کُنید، شما با او چکار خواهید کرد؟" اَشَه تِه آگ پاسُخ داد:" چکارِ دیگر میتوانم با او بکُنم، بجز اینکه او را در زنجیر کُنم و بکارش گُمارم؟" کوروش دوباره پُرسید:"ولی اگر که او بدلخواهِ خود دوباره برگردد، شُما با او چکار خواهید کرد؟" اَشَه تِه آگ پاسُخ داد:"میگُذارم او را با تازیانه کیفر دهند تا از بازکردِ (تکرار) کردار خودش دوری گُزیند، سپس با او همانند پیش از اینرویداد رفتار خواهم کرد." کوروش گُفت:"شاید که هنگام آن رسیده باشد که شما برایِ کیفر دادنِ من با تازیانه، خود را آماده سازید، چونکه من درهال برنامه ریزی برایِ فرار از دَستِ شُما هَستم و همچنین میخواهم که دوستانم را برایِ شکار کردن به بیرون ببرم." اَشَه تِه آگ پاسخ

داد:"از اینکه شُما مرا پیش از این، از آهنگِ خود آگاه ساخته اید کار نیکویی کرده اید، ولی از این پس من شُما را از برون شُدن از کاخ بازمیدارم. چونکه اینکار سرانجام خوبی را نخواهد داشت، که برای یک تکه گوشتی که شُما میخواهید فراهم آورید، من نَغشِ یک نگهبانِ ناهُشیار (بی دقت) و ولنگار را بازی کُنم و نوهِ خودم را از دست بدهم."

[۱.۴.۱۴] هنگامیکه کوروش وَدایش ِ(تصمیم) پدربُزُرگش را شَنید، از آن پیروی کرد و در خانه ماند؛ او چیزی نَگُفت، ولی افسُرده و دلگیر شُد. به هر روی، هنگامیکه اَشَه تِه آگ دید که کوروش بسیار زیاد سرخورده شُده است، آرزویِ خشنودی او را کرد، و کوروش را برای شکار بِه همراه بُرد؛ کوروش یارانش را گردآورد؛ شُمارِ بُزُرگی از مردانِ پیاده و سواره، و کوروش یک شکارِ بُزُرگی را سازماندهی کرد، به اینگونه که جانوران ِنارام (وحشی) را بسوی دشت راند. و آنگاه که اَشَه تِه آگ در شکارگاه سر رسید، به شیوۀ پادشاهان فرمان داد که هیچکس نباید پیش از اینکه کوروش شکارش را به پایان بُرده باشد، نیزه اش را پرتاب کُند. ولی کوروش فَردات و برتری را در این میدید که پدربُزُرگش در شکار پادَرمیانی نکُند (دخالت نکند)، از اینرو به اَشَه تِه آگ گفت:"اگر این آرزویِ شماست که من از شکار شادمان گردم، پدربُزُرگ، بُگذارید که یارانم نیز شکار کُنند و تلاش کُنند که در هنگامِ شکار، گویِ برتری را از یکدیگر بِرُبایند و هرکس هرچه که در چَنته دارد، نشان دهد."

[۱.۴.۱۵] بیدرنگ، اَشَه تِه آگ پروانه داد و از جایگاهش به تماشایِ آنها نشست که چگونه آنها در هَمالش (رقابت) با یکدیگر به دایتیک ها (جانواران وحشی) میتاختند و آرزومندانه در شکار و در پرتابِ نیزه با یکدیگر برتری جویی میکردند. و او خشنود از این بود که میدید که کوروش نه تنها از خوشهالی آرام نمیگیرد، ونکه (بلکه) همانندِ یک شکارچیِ خوب و کارآزموده

هر زمان که به جانوری نزدیک میشود، با سدا کردنِ (صدا کردن) همراهانش با نامشان، به آنها فرمان هایِ درخور میدهد. و پادشاه خُشنود از دیدن کوروش بود که به یکی از همراهانش میخندید و دیگری را بدون هرگونه رَشکمندی (حسادت)، می ستایید. سرانجام، اَشَه تِه آگ با انبوهی زیاد از شکار به خانه بازگشت، از آن زمان به پس هرگاه که شایش پذیر (امکان پذیر) بود، اَشَه تِه آگ با کوروش به شکار میرفتند، و برایِ خشنودیِ کوروش نه تنها نگبانانِ خود را ، ونکه یارانِ کوروش را نیز به همراه میبُرد. بدینسان کوروش با برنامه ریزی برایِ برخی کارهایِ دوستداشتنی که با آنها خشنودیِ هَمِه را فراهم میآورد، بیشترِ زمانِ خود را میگُذَراند.

[۱.۴.۱۶] زمانیکه کوروش پانزده و یا شانزده ساله بود، پسرِ پادشاهِ آشور در شبِ پیش از زناشوییش، آرزو کَرد که به شَوَۀِ (به سبب) آن روزِ فَرخُنده، بشکار برود. اکنون، از آنجا که او شِنیده بود که در مرزِ میانِ کشورِ ماد و آشور دایتیک هایِ (جانورانِ وحشی) فراوانی یافت میشوند، که به شَوَندِ (به علت) جنگ در آن کرانه (ناحیه)، شکار نشده بودند، آرزو به رفتن به آن کرانه را داشت. از آنجا که میخواست که شکار بدون هر گونه پَژمَرگی (خطری) همراه باشد، او شُمارِ زیادی از سوراکارانِ خود را به همراه بُرد، تا دَدان (جانورانِ وحشی) را از میانِ بیشه هایِ انبوه به بیرون به سویِ دشت برانند، به جاییکه میدانی باز و درخور برایِ سوارکاری بود. هنگامیکه او به دژِ مرزی رسید، در آنجا خوراک خورد و برایِ شکار، در نُخُستگانِ (اوایل) روزِ پسین، برنامه ریزی کرد.

[۱.۴.۱۷] هنگامیکه شب فرارسید، نیروهایِ سواره و پیاده که برایِ پُشتیبانی از دژهایِ مرزی گردآمده بودند، از شهر رسیدند. پسرِ پادشاه آشور با خود اندیشید که همکنون ارتشِ بُزُرگی را در دست دارد؛ چونکه از یک

سوی دو هَنگ از مرزبانان بِهم رسیده بودند و از سویِ دیگر او نیز با یک نیرویِ بُزُرگی از سواره و پیاده به آنجا رسیده بود. از اینرو، او با خود اندیشید که ژایش (فرصت) خوبی برایِ تازش به گُستَرۀ (قلمرو) کشور ماد فرارسیده است و دیگر اینکه در این نِهش (وضع) بهرۀ شکار میتواند تابناکتر باشد و شُمار جانورانِ شکاری نیز بی اندازه بُزُرگ خواهد بود. بدینسان، بامدادان، او ارتشِ خود را به بیرون رهنمایید؛ پیادِگان (پیاده نظام) را او در سر مرز نگهداشت، درهالیکه خودش با اسب بسویِ بُرگ هایِ (برج های) دیده بانی مادها روانه گَشت؛ او در آنجا با بیشترین مردانِ دلاوری که دور و برش بودند، جای گرفت، تا بتواند مرزبانان ماد را که برایِ جلوگیری از پرسه زدن و ولگردیِ سربان آشوری در پَهنۀِ کشور شان آمده بودند، بازدارد؛ و همچنین او مردانِ ورزیده ای را در گروهان ها و در سویِ هایِ گوناگون، گُسیل داشت تا در کشور ماد به جستجو بپردازند؛ با این فرمان که به هر چه که آنها برخورد کردند به دام اندخته و برایِ او بیاورند. بدینگونه سربازانِ آشور در انجامِ این کَردگان (عملیات) بکارگرفته شُدند.

[۱.۴.۱۸] ولی هنگامیکه به اَشَه تِه آگ گُزارش رساندند که دُشمن در کشور میباشد، او درهالیکه فرمان هایِ شایسته ای را به یگان هایِ دیگر داد تا به یگانِ خودش به پیوندند و از خودش پُشتیبانی کُنند، با گاردِ وِیژه، به همراهِ پسرش و شهسوارانی که در نزدیکی او بودند، رَهسپارِ مرز شُد. ولی هنگامیکه آنها شُمارِ زیادی از سپاهیان آشوری را دیدند که در جایگاه هایِ خود جای گرفته اند و سوارکارانِ آنها نیز همانجا ایستاده اند، ارتش ماد نیز ایستاد. هنگامیکه کوروش دید که ارتشِ ماد شتابان در هال بیرون رفتن از شهر است، او زره و جوشن خود را برایِ نُخستین بار برکَرد و همچنین به بیرون روان شُد؛ این یک بَختی بود که کوروش میپنداشت که بار دیگر پیش

نیاید—بدینسان او آرزومند (مشتاق) در بستنِ جنگ ابزارها، زره و جوشنی بود، که پدربُزُرگش به او بَخشیده بود، که خیلی زیبا و برازندهٔ او بودند. آراسته به جنگ ابزار، کوروش بر اسبش سوار شُد و آنرا راند. با آنکه اَشَه ِته آگ شگفت زده از این بود که کوروش به فرمانِ چه کسی آمده است، با این همه او به کوروش نَگفت که بیاید و در کنارش بایستد.

[۱.۴.۱۹] هنگامیکه کوروش سوارکاران فراوانی را در پیرامون و روبرویِ ارتشِ اَشَه ِته آگ دید، پُرسید:"بگوید، پدربُزُرگ، آیا آن مردان که در آنجا آرام بر اَسبانشان سوار هستند، دُشمن میباشند؟" "آری، براستی که آنها دُشمن هستند،" اَشَه ِته آگ پاسُخ داد. کوروش دوباره پُرسید:"آیا آنها نیز دُشمن هَستند که درحالِ سوارکاری به بالا و پایین هستند؟" اَشَه ِته آگ پاسُخ داد:" آری، آنها نیز دُشمن میباشند." کوروش گُفت:"براستی، به خُدا سوگند، پدربُزُرگ، به هر روی، آنها با آن اسب هایِ فرتوت و سالخورده شان که آهَنگِ تاخت و تاز به داراک هایِ (اموال) ما را کرده اند، نمادی بسیار غم انگیزی دارند. بایستیکه برخی از ما بر آنها بتازند." اَشَه ِته آگ پاسُخ داد:"ولی نمی بینید، پسرم، که چه انبوهی از سوارکارانِ آنها به رَده ایستاده اند؟ اگر که ما به آنها در آنجا یورش ببریم، آنها در برابر، راه را بر ما خواهند بست؛ درحالیکه نیروهایِ بُنیادین (اصلی) ما هنوز به ما نَپیوسته اند." کوروش گُفت:"ولی اگر شما در اینجا بمانید، و آمدنِ نیروهایِ پُشتیبانی را بِه بیوسید (انتظار بکشید) که بیایند و به ما به پیوندند، ترس، نیروهایِ ما را دَربَر خواهد گرفت و آنها از جایشان تکان نخواهند خورد، ولی اگر آن چپاولگران بِبینند که برخی از ما درحالِ تاختن به آنها میباشند، آنها پَروه هایِ (غنیمت های) خود را خواهند انداخت."

[۱.۴.۲۰] هنگامیکه اَشَه تِه آگ پیشنهادِ کوروش را شَنید، دریافت که پیشنهادِ او از خَرَد برخوردار است و در شِگفت ماند که این پسربچه چه اندازه باید تیزهوش و زیرک باشد. پس او به پسرش کیاخشتره فرمان داد که یک گُروهان از سوارکاران را بردارد و به آن بخش از دُشمن بتازد که درهالِ چپاول پَروه ها (غنیمت ها) بودند، و افزود:"و اگر آن بَخشِ دیگر از دُشمنان در اندیشهٔ تازش به شما بیاُفتند، من به آنها خواهم تاخت، بگونه ای که آنها ناگُزیر از رویگرداندن به ما شوند." بدینگونه بود که سپس، کیاخشتره شُماری از سوارکاران را با اسبانی تنومند برداشت و پیشرفت. و هنگامیکه کوروش سوارکاران را دید که درهال آغازیدن ِتازش هستند، شتابان خود را به آنها رساند و بزودی رهبریِ آنها را بدست گرفت، درهالیکه کیاخشتره بِدُنبال او میآمد، و بازماندهٔ سوارکاران نیز جا نماندند. هنگامیکه تاراج کُنندگان دیدند که سپاهیانِ ماد نزدیک میشوند، آنها بیدرنگ پَروه هایِ (غنیمت های) خود را رها کردند و فرار را بر ماندن سزاوار دیدند.

[۱.۴.۲۱] ولی، درهالتی که کوروش، رهبری را بدست داشت، او و همراهانش تلاش کردند که راه را بر سِپاهِ دُشمن بِبَندند، و هر که را گیر میآوردند، بیدرنگ میکُشتند؛ کوروش و همراهانش کسانی از دُشمن را که کامیار به فرار شُده بودند، سخت پیگَرد کردند، و از دُنبال کردن آنها، باز نایستادند تا شُماری را گرفتار کردند. همانندِ یک شکارچیِ کارآزموده که بیباکانه به گلهٔ گُرازان یورش میبرد، کوروش در پیگردِ دُشمنان میشتابید، بدونِ اینکه به چیزِ دیگری رویکَردی نشان دَهَد، بجُز کُشتنِ هر کسی را که بچنگ میآورد، و بی پروا به هر چیز ِدیگری. به هر روی، هنگامیکه دُشمنان دیدند که یارانشان سخت زیر فشار هَستند، فرمانِ پیشروی به سُتون هایِ

خود دادند، با این اُمید که با دیدنِ سپاهیان آنها که درهالِ شِتافتن به پیش هَستند، سپاهِیان ماد، از پیگردِ یارانشان بازبمانند.

[۱.۴.۲۲] ولی هیچ کُدام از اینها نتوانستند کوروش را از آهنگش بازدارند، ولی در شور و هَیجانِ جَنگ با دُشمن، کوروش آپدرِ (عموی) خود کیاخشتره را برایِ همراهی، سدا (صدا) کرد و به پیگَردِ دُشمن ادامه داد؛ با اَفزایشِ فشار، کوروش دُشمن را ناگُزیر کرد تا دُمبَش را بر کولش بگیرد و دَررَوَد. کیاخشتره از دُنبال کردنِ کوروش کوتاهی نکرد، تا اندازه ای شاید به این شَوَند (علت) که در پیشگاهِ پدرش شرم زده نشود؛ و بازماندهٔ سپاه نیز از کوروش پیروی کردند، چونکه در این پیشایند (وضع) هتا آنها که در رو در رویی با دُشمن خیلی شیردل نبودند، بیشتر آزمند (حریص) در پیگردِ دُشمن شُدند. ولی، هنگامیکه اَشَه تِه آگ سپاهیانِ خودی را دید که بی پروا درهالِ پیگردِ بخشی از یگان هایِ دُشمن میباشند، و بَخشِ دیگری از سپاه دُشمن با سازماندهی خوبی درهال پیشروی برایِ دَرگیرشُدن با آنهاست، نگرانی او را دَربَر گرفت که اگر سپاهیان خودی هنگامِ درگیری با دُشمن سازمانِ خود را از دست بدهند، شاید پیشآمدِ ناگواری برایِ پسرش و کوروش روی بدهد، از اینرو او بیدرنگ بسویِ سپاه دُشمن شِتافت.

[۱.۴.۲۳] اکنون نگاهی به اُردوگاهِ دُشمن بیاَندازیم، هنگامیکه آشوریان دیدند که مادها درهالِ پیشروی هَستند، آنها از ادامهٔ پویش خود بازایستادند، درهالیکه برخی از سپاه آشور با نیزه آماده بودند، و دیگران با کمان هایِ کَشیده شُده، پیوس داشتند (انتظار داشتند) که سپاهِ ماد نیز پس از جایگیر شُدن در دوربُردِ کمان هایِ آنها، از ادامهٔ پیشروی بازایستند، همانگونه که این یک آیینِ فراگیر در کارزار بود؛ چونکه شیوهٔ پیکار کردنِ آنها بدینسان بود که آنها تا آن اندازه که به اُردوگاهِ هماوردِ (حریف) خود

بسیار نزدیک شُده باشند، پیشروی میکردند، تا بتوانند با جَنگ ابزارهایِ دوربُردِ خود تا آغاز شب بایکدیگر زدوخورد کُنند. ولی هنگامیکه سپاهِ آشور دید که یارانشان در هالِ گُریز بسویِ سپاه خودی هَستند، و کوروش و یارانش شتابان در هالِ نزدیک شُدن به آنها میباشند، و همچنین اَشَه تِه آگ با سوارانش همکنون به تیربُرد کمان هایِ آنها نَزدیک شُده اند، آنها با هَمهٔ توانشان از پیش پایِ سپاهِ اَشَه تِه آگ که سخت بسویِ شان میشتافتند، پا به گُریز گُذاشتند. اَرتشِ ماد خود را به شُمارِ فراوانی از سپاهِ آشور رساند؛ و هرکس از سپاه دُشمن را که به چنگ میآوردند، ازمیان برمیداشتند، سوارکار با اسبش؛ و آنهایی را که به زمین اُفتاده بودند، میکُشتند. ارتش ماد از ادامهٔ این روند بازنایستاد تا اینکه با پیادِگان (پیاده نظام) سپاهِ آشور رو در روی شُدند. سپس، به هر روی، از ترس اینکه نکُند شُمار بیشتری از نیروهایِ دُشمن در کمینگاه پناه گرفته باشند، ارتشِ ماد از دامهٔ تازش بازایستاد.

[۱.۴.۲۴] سپس، اَشَه تِه آگ فرمان به پَسنِشینی و بازگشت داد. با آنکه اَشَه تِه آگ بسیار خشنود از پیروزیِ سوارانش بود، ولی نمیدانست که در بارهٔ کوروش چه بگوید؛ زیرا با آنکه او پی بُرده بود که نوه اش نغشِ مَهینی (مهمی) در پیروزی در آن کارزار داشت، با این همه، او همچنین میدانست که کوروش بی باکی خود را در مَهار ندارد. و برایِ نِگرانیش از رفتارِ کوروش فرنودِ (دلیل) دیگری نیز بود؛ چونکه، هنگامیکه سپاهیان ماد آهنگِ رفتن به خانه کردند، کوروش هیچکاری نکرد بجز اینکه با اسب در پیرامونِ میدانِ کارزار گشت بزند و پیروزمندانه از دیدنِ کُشته هایِ دُشمن بخود ببالد، و تنها با دُشواری، گُماشته هایِ پادشاه توانستند کوروش را از میدان ِکارزار دور کرده و به پیش اَشَه تِه آگ ببرند؛ و هنگامیکه کوروش به بارگاهِ پدربُزُرگش اندرشُد، کوروش همراهانش را میانِ خودش و پَدربزرگش نگه

داشت. زیرا کوروش دید که چهرهٔ پدربُزُرگش به شَوَندِ (به علت) نگاه هایِ پیروزمندانه و خشنودی پنهانی او از دیدنِ کُشته هایِ دُشمن، خَشمگین است.

[۱.۴.۲۵] بدینسان بود زندگی کوروش در کشورِ ماد؛ و نامِ کوروش نه تنها هَمِه جا، بر سَرِ زبان ها میگشت، هم در گُفتِمان ها و هم در چامه ها (شعرها)، ونکه (بلکه) اَشَه تِه آگ نیز، هم اکنون بسیار خُشنود از کوروش بود، همانگونه که او را پیش از این خوب ارزیابی کرده بود. و شنیدنِ این گُزارش ها، کامبیز، پدر کوروش را بسیار شادکام میکرد. ولی هنگامیکه کامبیز شنید که کوروش هم اکنون بُرنا و جااُفتاده شُده است، او کوروش را فراخواند که به خانه بازگَردد تا دورهٔ آموزش و پرورشی را که در کشور پارس بهنجار بود، بپایان ببرد. و کوروش همچنین، همانگونه که به ما گُزارش رسیده است، به پدر بُزُرگش گفت که آرزویِ رفتن به خانه دارد، تا نه پدرش رنجیده گردد و نه او از سوی سررشته داری کشور (حکومت) نکوهیده شود؛ و اَشَه تِه آگ نیز، فرستادنِ کوروش به خانه را اندیشه ای بهینشگرانه (مصلحت اندیشانه) پنداشت. بدینسان، اَشَه تِه آگ گُذاشت که کوروش برود، و نه تنها به او آن اسبی را که آرزو داشت، بخشید، ونکه او خیلی از چیز هایِ دیگر را نیز به شَوهِ (به سبب) دلبستگی ای که به کوروش داشت، برای او بارکرد. چونکه اَشَه تِه آگ میخواست که این اُمیدِ فَرازمند را سرپا نگه بدارد، که نوهٔ او روزی مردی خواهد شُد که هم توانایی پُشتیبانی از دوستانش را خواهد داشت و هم توانایی دردسر دُرُست کردن برایِ دُشمنانش را. هنگامیکه کوروش نشسته بر اسب درهال رفتن بود، هَمه کس، از پسران گرفته تا مردان، از جوانان تا کهن سالان، و اَشَه تِه آگ خودش، او

را همراهی کردند، و آنها میگویند که کسی نبود که بدونِ چشمانِ گریان بازگردد.

[۱.۴.۲۶] گفته میشود که کوروش نیز با چشمانی گریان رهسپارِ خانه شُد. و همچنین گُفته میشود که کوروش بسیاری از ارمغان هایی را که اَشَه تِه آگ به او پیشکش کرده بود، در میانِ دوستانِ جوانش پخش کرد؛ و سرانجام کوروش ردایش را که پوشیدن آن آیینِ ویژهٔ کشورِ ماد بود از تنش درآورد و به کسی بَخشید که او بسیار گرامی میداشت. به هر روی، گُفته میشود، که کسانی که اَرمغان هایِ کوروش را دریافت کرده و پذیرفته بودند، آنها را به پیشگاهِ اَشَه تِه آگ برُدند، و اَشَه تِه آگ آنها را پس گرفت و بسویِ کوروش بازگردانید؛ ولی کوروش آن ارمغان ها را دوباره با این پیام به کشور ماد بازپس فرستاد:"اگر شما آرزو دارید که من همواره به بسویِ شُما بازگردم، پدربُزُرگ، بدون اینکه ناگُزیر از داشتنِ آزَرمی (حیا) باشم، بُگذارید تا آن کسان که من به آنها این رَه آورد ها را پیشکش کرده ام، آنها را برایِ خود نگه بدارند." و هنگامیکه اَشَه تِه آگ این پیام را شَنید، او همان کاری را کرد که کوروش در نامه اش از او خواهش کرده بود.

[۱.۴.۲۷] اکنون، شاید که ما بتوانیم یک داستان سُهش انگیزی (با احساس، *sentimental*) را برای، شُما بازگو کُنیم، گُزارش شُده است، هنگامیکه کوروش درحالِ رفتن بود و او با خویشاوندانش درحال جُدا شُدن از یکدیگر بودند، آنها هماهنگ با آیینِ پارسیان، با بوسه ای بر لب هایِ کوروش به او خُدا نگهدار میگُفتند، و آن آیین هنوز زنده است، چونکه پارسیان همواره در این روزها نیز این آیین را پاس میدارند. اکنون یک مردِ آراسته ای از کشور ماد که از ردهٔ توانمندانِ همبودگاه بود، برایِ اندک زمانی شیفتهٔ زیبایی کوروش شُده بود، و هنگامیکه او دید که پسربچه ها و خویشاوندان درحال

بوسیدن کوروش هستند، او خود را بکنار کشید. ولی هنگامیکه همه رفته بودند، او بسویِ کوروش آمد و گُفت:"آیا من تنها کسی از خویشاوندانِ شما نیستم که شُما او را نمیشناسید؟"" چی؟" کوروش پُرسید: "آیا فَردیدِ (منظور) شما این است که شُما همچنین فامیل من هستید؟"" بیگمان" آن مرد پاسخُ داد. کوروش گُفت:"این میتواند یک فرنودی (دلیلی) باشد، و شاید که این اینگونه است،" کوروش در ادامه پُرسش کرد: "پس چرا شُما به من خیره شُده بودید؟ چونکه اگر من به کَژراه نروم، با نگرورزی ای (توجه ای) که من داشتم، شما پیوسته درهال خیره شُدن بمن بودید."""آری،" آن مرد پاسُخ داد، " به خدا سُوگَند باآنکه من همیشه آرزویِ آمدن پیش شُما را داشته ام، آدم بسیار کَم رویی هستم."""خوب، اگر که شُما خویشاوندِ من هستید، نمی باید که اینجوری رفتار میکردید،" کوروش گُفت؛ و همزمان کوروش بسویِ آن مرد رفت و او را بوسید.

[۱.۴.۲۸] و پس از آنکه کوروش آن مرد را که از کشور ماد بود، بوسید، آن مرد پُرسید:"براستی، این آیینِ شُما در کشورِ پارس هاست که خویشاوندان، همدیگر را میبوسند؟" "بیگمان،" کوروش پاسُخ داد؛ "دستکم، هنگامیکه آنها پس از دورانِ جُدایی، همدیگر را دوباره میبینند، یا اینکه هنگامیکه آنها از هم جُدا میشوند." "پس زمان، برایِ اینکه شما مرا دوباره ببوسید فَرارسیده است،" آن مرد گُفت؛ "چونکه، همانگونه که میبینید، من همکنون درهال جُدا شُدن از شما میباشم." و بدینگونه کوروش آن مرد را دوباره برایِ خدانگهدار گُفتن بوسید و راهش را ادامه داد. ولی آنها هنوز زیاد از هم دور نَشُده بودند که آن مرد با اسبش که خیس در آب زر (عرق) بود بازگشت. هنگامیکه کوروش آن مرد را دوباره دید، گُفت:"چیه!، چه پیش آمده است!!؟ آیا شُما چیزی را فراموش کرده اید که آهنگِ گُفتنش را دارید؟" "نه، به

خَدا سوگند،" آن مرد گُفت، "ولی من پس از یک دوره جُدایی، دوباره بازگشته ام." "سوگند به خُدا، پسرِ اَپِدرِ (پسر عمو)" کوروش گُفت، "ولی زمانِ بسیار کوتاهی بود،" "آیا این زمانِ کوتاهی ست؟" آن مرد پُرسید؛ "آیا نمی دانی، کوروش،" او گُفت، "که هتا آن زمانی که برایِ بهم زدن یک پلک نیاز است، برایِ من همانندِ زمانِ بیکرانی است، چونکه در این هنگام نمی توانم شما را ببینم، شُمایی که این اندازه خوشرو هستید؟" سپس کوروش که در میان اَشک هایش میخَندید، از آن مرد خواهش کرد که با شادکامی برود، چونکه اگر کوروش میخواست آرزویِ او را برآورده سازد، آن مرد دوباره بازمیگشت تا دوباره نگاهی به چهرهِٔ کوروش بیاَندازد—و اگر که توانایی گُزینش داشت، اینبار شاید بدون اینکه پلکش را بهم بزند.

نَسک ِ یکُم، بَخش ِ پَنجُم

درخواست ِ کُمک ِ کشور ماد از کشور پارس برایِ ایستادگی در برابر تازش آشوریان

[۱.۵.۱] پس از اینکه کوروش به کشور پارس بازگَشت، همانگونه که پیش از این در گُزارش آمده است، به او گُفته شُد که باید برای یک سالِ بیشتر از یک دورهٔ آموزشی ویژهٔ پسران دیدن کُند. نُخُست همکلاسی هایِ او گرایش به این داشتند که او را به ریشخند بگیرند، میگُفتند که او پس از خوی گرفتن با یک زندگیِ آسوده و پُرزیور (*luxurious*) در میان مادها بازگشته است. ولی هنگامیکه آنها دیدند که کوروش خوراک و نوشیدنی خود را با شور و لذتی که کمتر از همکلاسی هایش نبود، میخورد و مینوشد و اینکه اگر جَشنی برگُزار میشُد، کوروش بجایِ اینکه درخواستِ خوراکِ بیشتری بکُند، دانگِ (سهم) خود را در میانِ دیگران پَخش میکرد؛ آنها پی بُردند که کوروش در بسیاری از چیزهایِ دیگر نیز از آنها پیشی گرفته است، از اینرو دوستانِ کوروش او را دوباره بگونهٔ شایسته آزَرمیدند و گرامیداشتند. و هنگامیکه کوروش این گامهٔ (مرحله) آموزشی را پُشت سر گُذاشت و وارد دورهٔ کلاس جوانان شُد، او در میان همکلاسی هایش این آوازه را یافت که در انجام خویشکاری، شکیبایی، ارج گُذاشتن به سالخوردگان و فرمانبری از کارگُزاران رایه (دولت) سرآمد است.

[۱.۵.۲] با سِپری شُدنِ زمان، اَشَه ته آگ در ماد درگُذشت، و کیاخشتره، پسر اَشَه ته آگ که برادرِ مادرِ کوروش بود، جانشینِ او در کشور ماد شُد. در آن زمان پادشاهِ کشورِ آشور، هَمهٔ سوریه را به زیر یوغِ خود در آورده بود، که کشوری بسیار بُزُرگ بود، و پادشاهِ عربستان را دست نشاندهٔ خود کرده بود؛

و همچنین پَهنهِ مازندران، گیلان و گُلستان را به زیر گُسترهِ کشور خود در آورده و نزدیک بود که با پَروَستِش (محاصره) پَهنهِ بلخ به آن دستدرازی کُند. پادشاهِ آشور با خودش اینگونه اندیشیده بود که اگر توانِ کشور ماد را درهم بشکند، میتواند بسادگی دامنهِ کشورِ آشور را به هَمهِ کشورهایی که در کرانهِ کشور ماد جای داشتند، گُسترش دهد؛ چونکه او دودمانی را که چیره بر کشورِ ماد بود، نیرومندترین دودمان در میان خاندان های همسایهِ خود میپنداشت.

[۱.۵.۳] هماهنگ با این اندیشه بود که او نمایندگانی را روانهِ کشورهایِ زیر یوغ خود کرد و همچنین به سویِ دیگر کشورها فرستاد؛ به سویِ کروسوس (*Croesus*)، پادشاه لیدیه (۶)، به سوی پادشاه کاپادوکیه (*Cappadocia*) (۴)، بسوی فریگیاس (*Phrygias*) (۵) و بسوی پافلاگونیانس (*Paphlagonia*) (۱۱)، بسوی هندوستان ، بسوی کاریا (*Caria*) (۷)، و بسوی کیلیکیه (*Cilicia*) (۱۰). کمابیش، همچنین او برداشتِ دُرُستی از مادها و پارس ها نداشت، چونکه او میگُفت که: "این کشورها از اینرو بُزُرگ و توانمند هستند که مردمِ آنها در میان خودشان با هم پیوندِ زناشویی میبندند. و آنها تا زمانی بر پایهِ بهره هایِ دوسویه و هنباز (مشترک) با یکدیگر همبسته میمانند، که کسی به آنها یورش نبرد و نیرویِ آنها را درهم نشکَنَد، در آن زمان و در اینچنین نِهِشی (وضعی) به شایندگی (احتمال) فراوان کشورهایِ کوچکِ همسایه با آنها درگیر خواهند شُد تا همدیگر را زیر یوغ بکشند. برخی از این کشورها فَردات و برتری را در این خواهند دید که با پادشاه آشور همبسته شوند، چونکه گُفته هایِ او را باور میکُنند؛ و از آنجا که او سرمایه بُزُرگی دارد، میتواند رهبرانِ دیگر کشورها را بِخَرَد تا آنها از همبستگی با او پیشوازی کُنند."

[۱.۵.۴] هنگامیکه کیاخشتره در بارهٔ ساخت و پاختِ چند کشورِ همبسته شَنید که در پِیِ آماده سازی هایِ رزمی و ستیزه جویانه در برابر او هَستند، بدون دَرنگ او دست به فراپیشی ها (اقدام ها) و آماده سازی هایِ واکُنشی زد و همچنین فرمان به فراخوان همگانی داد و پیامی به سویِ شوهر خواهرش، کامبیز، که پادشاهِ پارس بود فرستاد. و همچنین پیامی برایِ کوروش فرستاد، و از کوروش خواهش کرد که چنانچه کشورِ پارس ارتش خود را برایِ پُشتیبانی از مادها بسیج کُند، او در جایگاهِ فرمانده به کیاخشتره بپیوندد. در این زمان بود که کوروش دورهٔ آموزش هایِ ده ساله خود را در میان جوانان به پایان رسانده، و همکنون به کلاس مردان بُرنا به رَدهٔ بالاتری رفته بود.

[۱.۵.۵] بدینسان، کوروش آن فراخوان را پذیرُفت، و مِهتران در سِکالشگاه (مجلس)، او را در جایگاهِ فرماندهٔ نیروهایِ گُسیلی از کشور پارس به کشورِ ماد برگُزیدند. و افزون بر آن به او این پروانه را دادند که دویست و پنجاه تن از بُلَندپایگان (*peers*) [*] را که همتراز خود او بودند برایِ همراهی برگُزیند، و به هر کُدام از این دویست و پنجاه تن در جایِ خود این آزادکامی (اختیار) را دادند که چهار تن ِدیگر از همتراز هایِ خود را برگُزینند، که ریهم رفته هِزار تن میشُدند. و همچنین گُذاشتند که هر کُدام از این هزار تن ده تن از پیادِگان (پیاده نظام) به آرِش (معنی) سربازِ آراسته به شمشیر و سپر، ده تن فَلاخَن انداز (قلاب سنگ انداز)، و ده تن کمانگیر را از میان هَمِهٔ مردمِ روامَند (عادی) پارس برگُزینند. رویهمرفته شُمار ِآنها میشُود ده هزار کمانگیر، ده هزار پیادِگان آراسته به شمشیر و سِپر، و ده هزار فَلاخَن انداز. اَرتشی که به زیر فرمان کوروش درآمد، به این اندازه بُزُرگ بود.

[*] کسانی که از هودهٔ هَنجُمَنی (حقوق اجتمایی)، کشورمداریک (سیاسی) و آموزش و پرورش و فَردات های (امتیازهای) برابری برخوردار بودند.

[۱.۵.۶] اکنون، همینکه کوروش در جایگاهِ فرماندهیِ اَرتش پارس برگُزیده شُد، نُخستین کار او کُنکاش کردن (مشورت کردن) با خُدای یکتا بود؛ و پیش از اینکه او آن دویست و پنجاه مرد را برگُزیند، به ستایشِ خُدا پرداخت و در پیوس (انتظار) نشانه هایِ آسمانی نشست. و پس از اینکه هر کُدام از این دویست و پنجاه مرد، چهار تَنِ دیگر از همترازان خود را برگُزیدند، کوروش فرمان به گردآمدنِ آنها داد و برایِ بارِ نُخُست همانگونه که در پی میآید برایِ آنها سُخنرانی کرد:

[۱.۵.۷] "دوستانِ من، شُما را نه از اینرو برگُزیده ام که برایِ نُخستین بار به ارزشِ شُما پی بُرده باشم، ونکه (بلکه) من مَنشِ شما را از دوران بچگی دَرنگریسته ام (با دقت زیر نظر گرفته ام) که شُما با پُرشوری از هَمهٔ آن چیزهایی پیروی کرده اید که سامانِ سررشته داری کشور (حکومت) دُرُست شناخته است و از چیزهایی که نادُرُست شُمُرده است، همه با هم دوری کرده اید. من آرزو دارم که برایِ شُما آشکار کُنم که چرا من در پذیرفتنِ این خویشکاری، دَرَنگی نکرده ام و چرا من شُما را فراخواسته ام که به من بپیوندید."

[۱.۵.۸] "من به این بازیافت (درک) رسیده ام که نیاکانِ ما هتا به اندازهٔ خیلی کم بدتر از ما نبوده اند. به هر روی، آنها نیز هنگامِ (وقت) خود را با انجامِ کارهایی بسرمیکردند که همبودگاهِ (جامعه) آنها در جایگاهِ کارهایِ هژیر و پسندیده، شناخته بوده است. افزون بر آن، من به هیچگونه نمیتوانم آنچه را که آنها از راه بودنشان یا انجام کارهایِ شان برایِ آسایش و

خوشبختی همگانی پارس ها و یا برایِ خودشان بدست میآوردند، بازیابی کُنم."

[۱.۵.۹] "به پندارِ من، هیچ کارِ پَسندیده ای از سویِ آدم ها انجام نمیگیرد، مگر با این هدف که خوبی آن کار بیشتر از بدیش باشد؛ و من بر این باور هستم که آنها که از خوشی هایِ کُنونی خودداری میکُنند، نه از اینروست که آنها هرگز دوست نداشته باشند که از خوشی برخوردار باشند، ونکه (بلکه) از راه چیرگی بر خواست هایِ درونیشان، آنها خود را برایِ خُرسندی هایِ بسیار بُزُرگتر در آینده، آماده میسازند. و آنها که با آرزومندی در برخوردار شُدن از هُنرِ سُخنوری، به آموختنِ این هُنر میپردازند، نه از بهرِ این است که آنها میخواهند همیشه به شیوایی سُخن بگویند، ونکه (بلکه) با این اُمید است که بتوانند با خوش بیانی شان، آدم ها را به سَرانجام رساندنِ کارهایِ بُزُرگ، واداراند. و آنها که برایِ فراگیریِ دانشِ رَزمی، این پیشه را برمیگُزینند، نه از اینروست که آنها هیچگاه دوست ندارند که از جنگیدن دست بردارند، ونکه (بلکه) از اینروست که آنها با بدست آوردنِ زبردستی در هُنرِ جَنگاوری، میتوانند توانمندی، خُشنودی و بُلندآوازگی را هم برای خود و هم برای کشورشان فراهم آورند."

[۱.۵.۱۰] "از دیدِ من، آدم هایی که کارهایِ سختی را انجام میدهند و پیش از اینکه میوه ای از کارِ خود را برداشت کُنند، پیر و ناتوان میگردند، آنها دستکم همانندِ آدمی میمانند که میخواسته است که کشاورز خوبی باشد، به اینگونه که دانه افشانده و گیاه کاشته است ولی، هنگامیکه زمانِ برداشت فرارسیده است، خَرمن ها را دست نخورده بر رویِ زمین گُذاشته باشد. و دوباره، اگر یک ورزشکار پس از زمانِ فراوانی که او هزینهٔ ورزش و آماده سازیِ خود برایِ بدستآوردنِ یک پیروزی در یک همتازی (مسابقه) کرده

است، بر نَهُماسیدن (شرکت نکردن) در همتازی، پافشاری کُند، از دید من باید که آدمِ سِبُک سر و بی خردی باشد."

[۱.۵.۱۱] "ولی، همیارانِ سربازِ من، نَگُذارید که ما همین لغزش را انجام دهیم؛ ولی، با آگاهی از اینکه از دورانِ بچگی، ما آنچه را که پسندیده و سراَفرازکُننده (افتخارآمیز) بوده است انجام داده ایم، بُگذارید که در برابرِ دُشمن بایستم، در برابرِ کسی که من بیگمان هَستم که از کارآموزیِ شایسته ای برایِ رو در رویی با ما برخوردار نیست. چونکه آن مردان، جنگجویانِ دلاوری نیستند، که در بکارگیری از تیر و کمان، نیزه و در سوارکاری زبردست باشند. زمانی که نیاز به برتابیدن سختی باشد، آنها کاستی و ناتوانی خودشان را نشان خواهند داد؛ هنگامیکه زمان سختی فرارسد، این مردان نشان خواهند داد که تازهکار هستند. هیچکُدام از این مردان جَنگجویانِ دلاوری نیستند، زیرا هنگامیکه نیاز به هوشیاریِ آنها است، کاستی آنها نمایان میشود. همچنین این مردان در برخورد با دشواریِ خوابیدن در زمانِ نبرد نیز تازهکار هستند. هیچکُدام از این مردان، جنگاورانِ بیباکی نیستند که از شایستگی هایِ مورد نیاز برخوردار باشند، و همچنین به آنها آموخته نَشُده است که چگونه باید با یارانشان و یا با دُشمنانشان برخورد کُنند، ولی نشانه هایِ آشکاری هستند که میگویند که آنها هیچگونه آشنایی با مَهین ترین (مهم ترین) و نیازین ترین (ضروری ترین) شاخه هایِ آموزش هایِ رزمی ندارند."

[۱.۵.۱۲] "به پندارِ من، همکنون شُما میتوانید از شب به همانگونه بهره ببرید که دیگران از روز میبرند؛ و شُما به کارِ سَخت در جایگاهِ راهی برای رسیدن به یک زندگی خوشایند مینگرید؛ شُما پیوسته از گُرسنگی بجایِ چاشنی بهره میبرید، و شما میتوانید برتابید که آب را فوری تر و آسانتر از

شیرها (*lions*) بنوشید، درهالیکه شُما در روانتان بهترین سرمایه هایِ مینویی (معنوی) را بایگانی کرده اید و در ترازِ کسانی هستید که بهترین شایستگی را برایِ جنگ دارند: فَردیدِ (منظور) من این است که شُما از اینکه ستایش شوید، بیشتر از هر چیز دیگری خشنود خواهید شُد؛ و کسانی که به والایش (تمجید) دلبسته هَستند، ناگُزیرند که به این فرنود (دلیل) با خُشنودی به پیشوازیِ هر گونه سختی و هر گونه پَژمرگی (خطری) بروند."

[۱.۵.۱۳] "اکنون، اگر من از فروزه ها (صفات) و ویژگی هایِ نیکویِ شُما بگویم، درهالیکه به باژگونهٔ (عکس) آن باور داشته باشم، پس باید که خودم را بی اندازه فریب داده باشم. چونکه اگر هرکُدام از این ویژه گی هایی که من در بارهٔ شُما برشِمُردم، دُرُست از آب در نیایند (تحقق نیابند)، بار شِکست بر دوش من خواهد بود. ولی شُما می بینید که من اَگُمان (مطمئن) هستم، هم به شَوَندِ (به علت) آزمون و اَروین (تجربه) خودم و هم از بهر (به علت) همراهیِ شُما با من و همچنین به فَرنودِ (به دلیل) نادانی و ناتوانی دُشمن، این امیدهایِ خوشبینانه مرا نخواهند فریفت. بر این پایه، بُگذارید که با دلیری رهسپارِ کارزار شویم، چونکه ما آزاد از بدگمانی هستیم و بدونِ اینکه هرگونه چشمداشتِ بیدادگرانه ای به سرزمینِ دیگران داشته باشیم. زیرا، همانگونه که رُخداده است، دُشمن درهال پیشروی است، دُشمنان دارند به ناروا میآیند، و دوستانمان درخواستِ پُشتیبانی از ما کرده اند. پس، چه چیز سِزاوارتر از پِدافندی از خود است، و چه چیز والامَنِش تر از کُمک به دوستانمان میباشد؟"

[۱.۵.۱۴] "افزون بر این، به پندارِ من آنچه را که هم اکنون برایِ شُما بازمیگویم (نقل میکنم)، اَپَستام (اعتماد) شُما را خواهد اُستوانید (محکم خواهد کرد): هنگامیکه ما گُسیلِ نیروهایِ خود را آغازیدیم، من خُداوند را

فراموش نکردم. شُما به اَندازهِٔ بَسنده (کافی) با من بوده اید که بدانید که من نه تنها در انجامِ کارهایِ بُزُرگ، ونکه (بلکه) در انجامِ کارهایِ کوچک نیز تلاش میکُنم که خُشنودیِ خُداوند را بدست آوَرَم. چه چیزِ بیشتری را باید من به گُفته هایم بیاَفزایم؟" او در پایان گُفت: "مردانی را که میخواهید، برگُزینید، گِردِهم آورید، و هنگامیکه شُما آماده سازیِ مورد نیاز را انجام دادید، به کشورِ ماد بیایید. آنچه که به من بستگی دارد، من نُخُست میخواهم که بسویِ پدرم بازگردم و پیش از شُما رهسپارِ کشور ماد شوم، برایِ اینکه بتوانم هرچه زودتر از برنامه هایِ جَنگی دُشمن، آگاه گردم تا آن آماده سازی هایی را که شاید به آنها نیاز پیداکُنم، فراهم آورم. و با این اُمید که با پُشتیبانی خداوند، ما تا آنجایی که شایش (امکان) داریم، نبردِ خوبی را به پیش ببریم." پس از آن یاران کوروش بدنبال کارهایی رفتند که او از آنها درخواست کرده بود.

نَسک ِ یکُم، بَخش ِ شِشُم



کوروش بزرگ درهال گُسیلش (expedition) به سوی کشور ماد

اندرزهایِ کامبیز به کوروش

[۱.۶.۱] پس از اینکه کوروش به خانه رفت و بدرگاهِ خُداوند نیایش کرد، او با سپاهیانش رهسپار کشور ماد شُد؛ و پدرش نیز برایِ همراهیِ او در این راه به او پیوست. هنگامیکه آنها از خانه بیرون میرفتند، گُفته میشود که تُندَر و آذرخشی در آسمان پدیدار گَشتند که کوروش آنها را به شِگون نیک (فال نیک) گرفت؛ و پس از پدیدار گشتن این نشانهٔ آسمانی، آنها راه خود را ادامه دادند، بدونِ اینکه شِگون (فال) دیگر آشکار گردد، و آنها اَگُمان بودند (مطمئن بودند) که هیچ کس نشانه هایِ آسمانی ِخدای بُزُرگ را پوچ و بیهوده نمی اِنگارد.

[۱.۶.۲] سپس، هنگامیکه آنها درهال ادامه دادن ِراهشان بودند، پدرِ کوروش به اینگونه با او سُخن آغاز کرد:"پسرم، این به رسایی آشکار است که هم، نَگر (نظر) به از خودگُشتگی هایی که شُما برایِ خُداوند میکُنید و هم، نَگر به آن نشانه ها که در آسمان پدیدار گَشتند، خُداوند درهالِ گُسیل کردنِ شُما در پَرتو ِبخشایش و مهرورزی خود میباشد؛ و شُما خودتان باید که این نشانه ها را بشناسید، چونکه من به شُما این دوراندیشی (تدبیر) را هَدَفمند آموختم که نباید از راه میانجیگران همچون خوابگُزارها و یا سَفرنگ گرها (تفسیر کُننده ها) با خُداوند کُنکاش کُنید (مشورت کُنید)، ونکه (بلکه) باید که شما خودتان راسته (مستقیم) از رای خُداوند آگاه شوید، هم اینکه ببِینید آنچه را که باید دیده شود و هم اینکه بشنوید آنچه را که باید شنیده شود، شاید که خودتان به آن پی ببرید؛ چونکه من نمیخواهم در آن نَهِشی (وضعی) که پیشگویان بخواهند شُما را فریب بدهند، شُما وابسته به آنها باشید، و آنها چیز دیگری را از آنچه که از سوی خداوند آشکار گشته است،

به شُما بگویند؛ و افزون بر آن، اگر چه شُما باید همواره بدون پیشگو باشید، ولی من اندیدی (شکی) ندارم که شُما نشانه هایِ خُدایی را درخواهید یافت، و با همان دانشِ پیشگویی که خودتان از آن برخوردارید با خُداوند کُنکاش (مشورت) و از اندرز او پیروی خواهید کرد."

[۱.۶.۳] "آری، پدر" کوروش گُفت، "همانگونه که شُما به من آموخته اید، من همیشه تلاش کرده ام، تا آنجا که میتوانم، در این زمینه هوشیار باشم که پَروردگار با ما مهربان باشد و او با خُشنودی، ما را اندرز دهد؛ چونکه من بیاد میآورم،" کوروش گُفت،" یکبار از شُما شنیدم که میگُفتید که آن کسی که بگونهٔ راسته (مستقیم) با خُدایِ خودش کُنکاش کُند، شاید که بیشتر، از بَخشایشِ خُداوند برخوردار گردد، همانندِ آن کسی که در روز هایِ سختی، چاپلوسیِ خداوند را نمیکُند، ولی در هنگامِ خوشبَختی، همیشه بیادِ خُداوند است. و در بارهٔ دوستانی که آدم دارد، نیز گُفتید که آدم باید که همیشه ارجِ دوستانش را موشکافانه از همان راهی که به او میشود، نشان دهد."

[۱.۶.۴] "خوب، پسرم" کامبیز گُفت، "آیا از بهر اَرجِ فراوانی که این نهاده (موضوع) دارد، شُما با دلی روشنتر برایِ نیایش بسویِ خُداوند نمیآیید، و آیا شُما نمی بیوسید (انتظار ندارید) که آنچه را که برایِ آن به درگاهِ پَروردِگار نیایش میکُنید، بیگمان بدست بیاورید، برای اینکه شُما آگاه هستید که هیچگاه در برابرِ ایزدِ یکتا کوتاهی نکرده اید؟" "آری، بدُرُستی که همینگونه است، پدر،" کوروش گُفت؛ "من در برابر خُدا اینچنین سُهِشی (احساسی) دارم که او دوست من است."

[۱.۶.۵] "برایِ اینکه اَگُمان (مطمئن) باشم" کامبیز گُفت؛ "آیا شما برآیندِ آن گُفتگویی را که پیش از این با هم داشتیم، بیاد میآورید؟— مَردُمیکه

میدانند که چه چیزی را خُداوند به آنها ارزانی داشته است، بهتر از آنها که نمیدانند، در زندگی پیش میروند؛ مردمی که کار میکُنند، بیشتر از کسانیکه تن پَرور هستند، در زندگی بدست میآورند؛ مَردُمیکه هُشیار هَستند بی پروا و بی هراس تر از کسانیکه ولنگار میباشند، زندگی میکُنند؛ در این پیوند بِنگر میآید که تنها آن کسان که برایِ خودشان کارهایِ بجایی را انجام داده اند، این هوده (حق) را داشته باشند که آرزویِ فَرخُندِگی (تبرک) از پَروردِگار بکُنند، که همخوان با کارکردِ آنها باشد."

[۱.۶.۶] "آری، به خُدا سوگند،" کوروش گُفت؛ "هر آینه (البته)، من بیاد میآورم که اینچنین گُفته ها را از شُما شَنیده ام، و من با هَمهٔ این چیزهایی که میگویید همداستان و هم رای هستم. من میدانم که شُما همیشه میگُفتید آنها که سوارکاری یاد نگرفته اند، این هاگ (حق) را ندارند که از پَروردِگار درخواستِ پیروزی در نبرد با سوارِگان (سواره نظام) دُشمن را بکُنَند؛ و آنها که نمیدانند چگونه تیراندازی کُنَند، این هوده (حق) را ندارند که از کسانی که در این هُنر کاردان نیستند، بخواهند که آنها را در تیراندازی، زِبَردست کُنَند؛ و آنها که نمیدانند که چگونه یک کَشتی را ناخودایی کُنند، این هوده (حق) را ندارند که درخواستِ بدست گرفتنِ فرمانِ کشتی را بِکُنند؛ و نه آن کَس که دانه ای نیاَفشانده باشد، این هاگ (حق) را دارد که در پیوس (انتظار) فرآوردهٔ خوبی بشیند، و نه آنها که در جنگ، در انجامِ کارهایِ پیشگیرانه، هوشیار نبودند، میتوانند اُمید به پیروزی داشته باشند؛ چونکه هَمهِٔ این چیزها در پارادُخش (تناقض) با سامانمندیِ (نظم) پَروردِگار هَستند. افزون بر آن، شُما میگوید که این یکسر (کاملا)، شایمند (محتمل) است که کسانیکه خواستارِ چیزِ نادُرُستی شُده اند، از بخشایشِ پَروَردِگار به دور بمانند، همانندِ کسانی که مردم، آنها را از دستِ خود نااُمید

میکُنند، اگر که درخواستِ چیزی را بِکُنند که در پارادُخش (تناقض) با هنجار و دات هایِ (عرف و قانون های) آدمی باشد."

[۱.۶.۷] "ولی، پسرم، آیا شُما آن گُفتگویی را که پیش از این با هم داشتیم، بیاد میآورید – که این خویشکاریِ (وظیفهِ) بُزُرگ و گرانمایه برایِ یک مَرد است، که بهترین کاری را که میتواند، انجام دهد، این است که نه تنها نشان دهد که یک آدم بُزُرگوار و خوبی است، ونکه (بلکه) یک زندگی خوب هم برای خودش و هم برای خانواده اش فراهم بیاورد؟ و دیگر اینکه این برایِ ما این یک گُماشت (تکلیف) بُزُرگی است که اندریابیم که چگونه میشود مَردُم دیگر را سرپَرَستی کَرد که آنها هَمهِٔ چیزهایی را که در زندگی نیاز دارند به فُزونی بدست آورند، و همچنین کسانی بشوند که میبایستی میشُدند؟ چنین چیزی از دید ما ارزشمند و درخور ستایش است."

[۱.۶.۸] "آری، به خُدا سوگند، پدر،" کوروش گُفت، "من این گُفتارِ شُما را نیز بیاد میآورم؛ من همچنین با شُما همداستان (موافق) هَستم، که براستی سازمان دادن و فرمانروایی، کارهایِ بی اَندازه سختی هَستند؛" او گُفت،"و هنوز هم بر این باور هستم، بویژه، من آن دُشواری ها را هنگامی درمییابم که به بُنپایه هایِ (اصول) سررشته داری کشور (حکومت) میاَندیشم. به هر روی، هنگامیکه من به مردمِ دیگر کشورها نگاه میکُنم، و درمینگرم (بدقت نظاره میکنم) که چه مردانی و با چه مَنشِ ویژه ای (شخصیتی)، بر این مردم فرمانروایی میکُنند، و اینکه ما چگونه هَماوردهایی (رقیب هایی) را داریم، بِنَگَرَم میآید که این بی اَندازه نَنگ باشد که من برایِ این آدم ها هرگونه آزَرمِشی (احترامی) نشان بدهم، بجای اینکه آرزوی مِبارزه با آنها را داشته باشم. برایِ اینکه از دوستانِ خودمان در اینجا بیاغازم،" او ادامه داد،" من درنگریسته ام (مشاهده کرده ام) که برایِ مادها این یک نیاز بایسته

(ضروری) است که هَزینهٔ زندگی و خورد و خوراکِ کسیکه بر آنها فرمانروایی میکُند، باید از هزینهٔ زندگی و خوراک آنها که فرمانبُردار هستند، فراتر رود؛ در این کشور، فرمانروا باید در کاخش دارایِ سرمایهٔ فراوانِ پولی باشد، و بیشتر از دیگران بخوابد، و در یک زندگیِ پُر از زیور و پُر از پیرایه بسر بَرَد، در هَمِهٔ زمینه ها، و بیشتر از فرمانبُردارها. ولی به باور من،" او افزود، "فرمانروایان نباید که در هوس رانی و خودکامگی از فرمانبُرداران خود پیشی بگیرند، ونکه (بلکه) در دوراندیشی و آماده بودن برای انجامِ کارهایِ سخت، ولی خود خواسته (از روی میل)."

[۱.۶.۹] "ولی بُگذارید که به شُما بگویم، پسرم،" کامبیز گُفت، "نمونه هایی هَستند که در آنجا ما ناگُزیریم بجایِ گِلاویز شُدن با آدم ها، با راستینگی ها (واقعیت ها)، کَلنَجار رویم، و ساده نیست که بدون رنج، بر آنها چیره شویم. برایِ نمونه، شُما بیگمان میدانید که اگر اَرتش شُما آذوغهٔ خود را بدَست نیاوَرَد، توانِشِ (اقتدار) فرماندهی شُما بزودی ازمیان خواهد رفت." آری، پدر،" کوروش گُفت؛ "ولی کیاخشتره میگوید که او آذوغهٔ هَمِهٔ کسانی را که از کشور پارس برایِ کُمک به سویِ او میشتابند، فراهم خواهد آورد، بدون رویکرد (توجه) به اینکه شُمار آنها چند تن باشند." "ولی، پسرم،" کامبیز گُفت، "میخواهید که بگویید که شُما درهال رهسپار شُدن به کشور ماد هستید، تنها با اَپستام (اعتماد) به سرمایه هایی که در دست و شایش هایی (امکان هایی) که زیر فرمانِ کیاخشتره هَستند؟""آری، همینگونه است،" کوروش گُفت. "ولی بگویید ببینم،" پدرش گُفت، "آیا میدانید که او چه اندازه سرمایه دارد؟""سوگند به خُدا، نه" کوروش پاسُخ داد، "من هیچ چیز در بارهِٔ آن نمیدانم.""و آیا شُما با این هَمِه، به این اَندید ها (شک ها) و دودلی ها اَپستام (اعتماد) دارید؟ و آیا نمیدانید که شُما به بسیاری از چیز

ها نیاز پیدا خواهید کرد و اینکه او باید بسیاری از هزینه هایِ دیگر را نیز بپذیرد؟""آری،" کوروش گُفت، "همینجور است.""براستی، پس،" کامبیز گُفت،"اگر آذوغه هایِ او کم بیایند یا اگر که او بخواهد شُما را هَدفمند بفریبد، چگونه اَرتش شُما میخواهد آذوغۀِ خودش را فراهم آورد؟""آشکار است که نه بسیار خوب؛ ولی پدر،" کوروش گُفت، "اگر شُما از هر گونه بُنمایه ای (منبع ای) آگاهی دارید که من بتوانم برایِ فراهم آوردن آذوغۀِ اَرتش، آنرا بدست آورم، مرا از آن آگاه کُنید، اکنون که ما هنوز در یک کشورِ دُوست هستیم."

[۱.۶.۱۰] "پسرم، آیا پُرسش شُما از من این است،" کامبیز گُفت،"که در کُجا میتوانید ساز و برگ هایِ جَنگی و آذوغه برایِ سپاهِ خودتان پیدا کُنید؟ برایِ پیدا کردنِ ساز و بَرگِ جَنگی و آذوغه به کُجا بهتر از جایی میشود نگریست، که در آنجا کسی اَرتشی را داشته باشد؟ اکنون شُما درهالِ رفتن از اینجا با یک نیرویِ وَرزیده از پیادِگانِ (پیاده نظام) خود هَستید که من اَگُمان هَستم (یقین دارم)، شُما آنرا با هیچ نیرویِ دیگری تاخت نخواهید زد؛ برایِ بهرهمند شُدن از پُشتیبانیِ سَوارِگان (سوارنظام)، شُما از اسب هایِ کشورِ ماد برخوردار خواهید شُد، که میتوانید با آنها بهترین یگان هایِ سوارِگان در جهان را برپا سازید. پس از آن (با داشتن بهترین سوارگان)، آیا شُما میاَنگارید (تصور میکُنید) که کُدامین کشور از کشورهایِ پیرامون، بخواهد زاوَری (خدمت) به شُما را رد بِکُند، هم از اینرو که خوشایشی (لطفی) به شُما کرده باشد، و هم از ترس از اینکه بخواهد آسیبی را از دَستِ شُما برتابد؟ و از اینرو، در پیوند با کیاخشتره، شُما باید هَمیشه هوشیار باشید که هیچگاه بدونِ چیزی که به آن نیاز دارید، نباشید، و هَمانگونه که بِهنجار (عادی) است، برایِ بدست آوردنِ لَختی سرمایه هایِ پولی نیز، باید

که چاره جویی کُنید. و افزون بر آن، من با فروتنی از شُما خواهش میکُنم که این اندرزِ مرا فراموش نَکُنید: هیچگاه فَراهم آوردن ساز و بَرگ و توشهٔ اَرتش را به پس نیاَندازید، مگر اینکه نیاز و کمبود، شُما را ناچار به اینکار کُند؛ ولی هنگامیکه شُما از فراوانی برخوردارید، کمبود را بِزُداييد. و این بهترین بهین دید (صلاح دید) است؛ اگر سپاه شُما بدونِ نیاز و کمبود باشد و افزون بر آن شُما در دیدِ سربازانتان بدور از نکوهش باشید، خواهید توانست، هنگامیکه از آنها درخواستی را دارید، بیشتر به خواسته هایتان بِرَسید؛ از این راه، افزون بر آن، شُما میتوانید همچنین، بیشتر آزَرمِشِ (احترام) دیگران را بدست آورید؛ و اگر که آرزو داشتید که با نیروهایتان به کسی کُمک کُنید و یا برایِ او دردِسری فراهم آورید، سربازانِ شُما بهتر به شُما پَرَستَک (خدمت) خواهند کرد، آنهم تا زمانیکه آنها هر چه را که بخواهند، داشته باشند. و بُگذارید که شُما را اَگُمان کُنم (مطمئن کُنم) که اگر شُما بتوانید نشان دَهید که شُما توانایيِ کُمک کردن و یا فراهم آوردنِ دَردِسر برایِ کسی را دارید، گُفته هایِ شُما به فُزون (به علاوه) از توانمندیِ بیشتری برایِ پَذیرُفته شُدن، برخوردار خواهند گشت."

[۱.۶.۱۱] "براستی، پدر،" کوروش گُفت، "بِنگر میآید که هَمهٔ آن چیزهایی را که بازنموده اید (بیان کرده اید)، به شَوَندهایی (به علت هایی) ، دُرُست باشند، چونکه هیچیک از سربازانِ من برایِ آن چیزیکه باید برپایهٔ آن پیماننامه دریافت کُند، سپاسگُزارِ من نخواهد بود؛ زیرا آنها میدانند که برپایهٔ چه سامه ای (شرطی) کیاخشتره کُمکِ آنها را پذیرفته است. ولی اَفزون بر آن اُنویی ایکه (توافقی) که انجام گرفته است، هرچیزی را که کسی بدست آورد، او آنرا در جایگاه یک پاداش درخواهد نگریست، و او با شایمندی (احتمال) سپاسگُزار نیوتِش کُننده (اهدا کُننده) خواهد بود. اگر مردی

اَرتشی داشته باشد که بتواند با آن به دوستانش یاری رساند و به تاوانِ آن، او نیز کُمک بگیرد و تلاش کُند که دُشمنانش را پادفَره و کیفر دهد، و سپس دوستانش در پیشبینی هایشان برایِ فراهم آوردنِ نیازهایِ بایسته و آذوغۀ اَرتشِ اینچنین مردی کوتاهی کُنند، آیا شُما نمیاَندیشید،" کوروش گُفت، "که این کار به هر روی کمتر از کار آن مرد شرم آور نباشد که زمین ها و کشاورزانی داشته باشد که بر رویِ آنها کار کُنند ولی پس از آن، زمین هایش را بیهوده و بدونِ هرگونه سودی رها کُند؟" "ولی،" او افزود، "من، به هر روی، در فراهم آوردنِ ساز و برگ ها برایِ مردانم، کوتاهی نخواهم کرد، بدون نِگَرورزی به اینکه در یک کشور دوست و یا کشور دُشمن باشم – شُما میتوانید به آن اَگُمان (یقین) داشته باشید."

[۱.۶.۱۲] "براستی پس، پسرم،" پدرش گُفت، "بگویید به من، آیا شُما نهاده هایِ (موضوع های) دیگر را بیاد میاَورید، که بر سر آنها ما باهم همداستان شُدیم، در اَنجام آنها نیز باید که کوتاهی نشود—نه؟"" آری،" کوروش گُفت، "من بخوبی بیاد میاَورم هنگامیکه من برایِ گرفتنِ پول پیش شُما آمدم تا مُزدِ آن آموزگاری را پرداخت کُنم که داوش (ادعا) داشت که به من آموزشِ رزمی آموخته است تا من یک فرماندۀ لشکر بشوم؛ و شُما، درهالیکه آن پول را بِه مَن میدادید، از من یک پُرسشی همانند این کردید. شُما گُفتید:« بیگمان، آیا آن مردی که شُما درهال پَرداختِ کارمُزد به او هَستید، به شُما آموزش در زمینۀ ترازداریکِ (اقتصادِ) داده است که یادگیری آن بخشی از خویشکاریِ یک فرماندۀ اَرتش است؟ به هر روی، سربازان نیاز به آذوغه دارند آنهم نه اندکی کمتر از نیازِ پیشکاران (خدمتکاران) در خانۀ شُما.» و آنگاه که من فرهود (حقیقت) را به شُما گُفتم و بازگو کردم که آن مرد در این زمینه هیچگونه آموزشی به من نداده است، شُما در ادامه باز

پُرسیدید که آیا او به من چیزی را در زمینهٔ تندُرُستی و یا توانمندیِ بدنی آموخته است؟ زیرا که اینها نیاز بایسته ای برایِ یک فرماندهٔ اَرتش هَستند که او باید همانندِ رهبریِ کارزارِ خودش به این چیز ها نیز بیاَندیشد."

[۱.۶.۱۳] "و زمانیکه من به این پُرسش نیز «نه» گُفتم، شُما دوباره از من پُرسیدید که آیا او هُنری را به من آموخته است که بتواند در جَنگ بهترین کُمک باشد. و هنگامیکه من به این پُرسش نیز «نه» گُفتم، شُما پُرسش ها را به اینگونه ادامه دادید که آیا او به من هیچگونه کاروزری ای را یاد داده است که من بتوانم با آن سربازانم را به شور و هیجان آورم، و افزودید که در جهان، شورانگیزی و هیجان یا افسردگی در انجامِ هر برنامه ای، هَنایشِ (تأثیر) بسزایی در هَمِهٔ برآیندِ آن برنامه دَارَد. و آنگاه که من سرم را در جایِ پاسُخِ اَنگَره مَن (منفی) همچنین تکان دادم، شُما دوباره از من پُرسیدید که آیا او هیچ آموزه ای (درسی) را به من یاد داده است که چگونه میتوان بهترین فرمانبُرداری در اَرتش را پایندانی کرد (تظمین کرد)."

[۱.۶.۱۴] "و پس از آنکه آشکار شُد که در بارهٔ این آموزه نیز گُفتگویی نَشُده است، شُما سرانجام از من پُرسیدید که براستی او چه چیزی را به من یاد داده است که میداود (ادعا میکُند) که چالاکیِ رزمی را به من آموخته است. و بیدرنگ من پاسُخ دادم، «رزمارایی (تاکتیک)». و شُما خندیدید و آنرا به رسایی (کامل) بررسی و جز به جز آنرا ژرفکاوی کردید (تشریح کردید)، همچنین از من پُرسیدید که آیا من میدانم که چه کاربُردِ پندارپذیری (قابل تصوری) میتواند رزمارایی بدون آذوغه و تندرستی، برایِ یک اَرتش داشته باشد، و چه کاربُردی میتواند رزمارایی، بدونِ آگاهی از هُنرهایی که برایِ جَنگاوری آفریده میشوند و همچنین بدونِ فرمانبُرداری، داشته باشد؟ و آنگاه که شُما آنرا برایِ من روشن کَردید که رزمارایی یک بخشِ کوچکی از

زَبَردستی هایِ جَنگی است، من از شُما پُرسش کردم که آیا شُما میتوانید چیزی از آن ها را به من بیاموزید، و شُما از من خواهش کردید که بروم و با مردانی در این باره گُفتگو کُنم که ناماور و چیره دست در این دانشِ رَزمی هَستند و همچنین پی ببرم که چگونه باید با هَر کُدام از این فراپُرسش ها (مشکل ها) رو در روی شُدم."

[۱.۶.۱۵] "بیدرنگ من به کسانی پیوستم که شنیده بودم که در این رشته چیره دست ترین ها هستند. و در پیوند با آذوغه—من پاسُخ هایِ پذیرفتنی ای دریافت کردم، به اینگونه که آنچه را که کیاخشتره درهال فراهم آوردن برایِ ما است، بسنده میباشد (کافی میباشد) اگر که آنها در دسترس باشند؛ در پیوند با نهادهِ (موضوع) تندرستیِ سربازان—همانگونه که من هَمیشه شنیده و درنگریسته ام، کشورهایی که آرزویِ تندرستیِ مردمان خود را دارند، اَنجُمَنی از کارگُزارانِ رایه (دولتی) را برایِ اینکار برمیگُزیند، و همچنین فرماندهان برایِ سربازانشان پِزشکانی را به همراهشان میبرند. من نیز هنگامیکه در این جایگاه گُماشته شُدم، بیدرنگ به این نهاده (موضوع) اندیشیدم؛ و من میپندارم،" او افزود،" که شُما خواهید دید که من کارشناسان پِزِشکیِ سرشناسی را به همراهم آورده ام." پدرش در پاسُخ به این نهاده (موضوع) گُفت:

[۱.۶.۱۶] "آری، پسرم، همانگونه که برایِ بازسازیِ پوشاک هایِ ژنده بازسازگرهایی (تعمیرکارهایی) هستند، همچنین این پِزشکانی را نیز که شُما نامیدید، هنگامیکه ما بیمار میشویم، آنها ما را درمان میکُنند. ولی خویشکاریِ شُما برایِ تَندُرُستیِ سربازان، بُزُرگتر از این خواهد بود: شُما نُخست باید که درنِگرید که اَرتشِ شُما هرگز، بیمار نشود."" پدر، خواهش میکُنم به من بگویید که باید چه راهی را بروم تا اینکه کامگارِ (موفق) در

اَنجام این کار باشم؟""نُخُست اینکه، اگر شُما آهنگِ ماندن برای چَندگاهی در یک چنین کشور همسایه ای را دارید، نباید که در پیدا کردنِ یک جایگاهِ بهداشتی برای اردوگاهِ خود کوتاهی کُنید؛ و با یک نِزومانِش (دقت) شایسته، شُما در پیداکردن آن ناکام نخواهید ماند. چونکه مردم، پیوسته درهال گُفتگو در بارهٔ جایگاه هایِ آلوده، نابهداشتی یا جایگاه هایِ پاک و بهداشتی میباشند؛ و شُما میتوانید به روشنی نشانه هایی در پیکر و رُخسارهٔ مردمِ بومی آنجا پیدا کُنید؛ و دُوم اینکه، بسنده (کافی) نیست که تنها فُرودآمَدَنگاه ها (محل ها) درنِگریسته شوند، ولی به من بگویید که شُما چه چاره اندیشی هایی را برای پاسداشتِ تَندُرُستیِ خودتان، کرده اید؟"

[۱.۶.۱۷] "نُخُست اینکه، به خُدا سوگند،" کوروش گُفت،"من هیچگاه پیش از اندازه خوراک نمیخورم، چونکه اینکار رنج آور و توانفرسا است؛ و دوم اینکه، با ورزش، نیرویِ آنچه را که خورده ام، بکار میگیرم، چونکه با این روش، تندُرُستی بیشتر دوام میآورد و بر توانِ آدم افزوده میشود."پس، پسرم،" کامبیز گُفت، "این همان روشی است که شُما ناگُزیر هَستید که برایِ نِگهداری از تندُرستیِ ارتش نیز، بکارببندید.""آری، پدر،" کوروش گُفت؛ "ولی آیا سربازان، زمانِ آزاد برایِ انجامِ ورزش هایِ بدنی پیدا میکُنند؟""به خُدا سوگَند، نه،" پدرش پاسُخ داد، "ولی اگر که بخواهند نه تنها میتوانند، ونکه (بلکه) آنها را باید که ناگُزیر کرد تا برایِ هُماسیدن (شرکت کَردن) در انجام ورزش هایِ بدنی، هنگام (وقت) پیدا کُنند. چونکه اگر اَرتشی بخواهد پَروانِکیش (ماموریتش) را انجام دهد، این بسیار نیازین (ضروری) است، که اَرتش هیچگاه دست از دَردسر دُرُست کردن برایِ دُشمن و انجامِ کارهایِ سودمند برایِ خودش، برندارد. کُمک کردن به یک آدمِ تَن پَرور نمی تواند هزینه ای در برداشته باشد! این بیشتر کمرشکن است که

آدم بخواهد به خانواری کُمک کُند که در بیهودگی زندگی خود را بسر میبَرَد؛ ولی بدترین بارِ کمرشکن، پُشتیبانی از ارتشی است که به تن پروری و بیهودگی خوی گرفته باشد. چونکه نه تنها دهان ها در یک اَرتش بی اندازه بُیشُمار هَستند، ونکه (بلکه) اندوخته و ساز و برگ نیز بیاَندازه کرانمند (محدود) و مرزین هَستند، و سربازان هر چیزی که بدستشان بیاُفتد، با زیاده روی بکارمیگیرند، از اینرو، هیچگاه نباید یک اَرتش را بیکار رها کرد."

[۱.۶.۱۸] "پدر، به پندارِ من،" کوروش گُفت، " فَردیدِ (منظور) شُما این است، که همانگونه که یک کشاورزِ تن پَرور بی ارج است، یک فرماندهٔ ارتش نیز که تن پرور باشد از آزَرمِش (احترام) برخوردار نمیشوَد."" ولی به هر روی، در پیوند با فَرماندهٔ پُرکار،" پدرش گُفت، "من میتوانم پایندانی کُنم (تضمین کُنم)، که اگر سرنوشت چیزِ دیگری را نخواهد، او سربازانش را به فَراوانیِ با آذوغه و ساز و بَرگ، بیاراید و همزمان بدن هایِ آنها را در بهترین هالتِ ورزیدگی نگه بدارد."" آری،" کوروش گُفت؛ "به هر روی، بِنگرم میآید، پدر، که در هِنگامِ برگُزاریِ رَزمایش هایِ گوناگون، در هر کُدام از همتازی هایی (مسابقه هایِ) که سازماندهی میشوند، و با آن شاددادها و جایزه هایی که پیشکش میشوند، شُما انجامِ بهترین برزش ها (تمرین ها) را در آنها پایندانی میکُنید (تضمین میکُنید)، و با اینکار شُما همه چیز را برایِ ما، و برایِ زمانیکه به آن نیاز باشد، آماده میکُنید."" براستی که دُرُست میگویید، پسرم،" او گُفت؛ "چونکه اگر شُما اینکار را بکُنید، میتوانید آگُمان باشید (یقین داشته باشید) که ارتش شُما خویشکاریِ (وظیفه) خود را بگونهٔ شایسته، همانندِ گروهی از رامشگرانِ کارآزموده و برزیده (تمرین کرده)، انجام بدهد."

[۱.۶.۱۹] "در گامِ سِپَسین (بعدی)،" کوروش گُفت، "برای بَرانگیزاندن شور و هَیجانِ سربازان هیچ چیز، کاری تر از نیروی دَمیدنِ اُمید به کالبُد آنها نیست."""آری، پسرم،" کامبیز گُفت؛ "ولی گُفتهٔ شُما همانندِ این است که شکارچی ای برای اینکه اَگُمان شود (مطمئن شود)، و بداند که آیا سگ هایش در هِنگامِ شکار، آرزومندانه از او پیروی میکُنند، پیوسته سگانش را با همان آوایی سدا کُند که او میبایستی در زمانِ دیدنِ چَشته (طعمه) آنها را فرابخواند؛ ولی اگر او همواره آن سگها را فریب دَهَد، در پایان، با آنکه شکارچی براستی یک جانورِ شکاری را هم دیده است، سگها دیگر از او پیروی نخواهند کرد، اگرچه او آنها را آوا دهد. نمونهٔ بالا نماری (اشاره ای) به آن اُمیدها نیز هَست. اگر کسی همواره به بَرانگیختنِ اُمیدهایِ نادُرُست در رسیدن به چیزهایِ پَسندیده، دامن بزَنَد، در پایانِ کار، او هیچ اَپَستامی (اعتمادی) را بِدَست نخواهد آورد، هتا اگر او یک سُخنرانی درازدامن (طولانی) و خَرَدمندانه ای را در بارهِٔ آن اُمیدها، بکُند. ولی، پسرم، شُما باید که از گُفتنِ آنچیزی که از آن بدُرُستی اَگُمان نیستید (مطمئن نیستید)، خودداری کُنید؛ اگر شُما بتوانید دیگران را اَگُمان بِکُنید (مطمئن بِکُنید)، که شُما سود آنها را نمایندگی میکُنید، شاید که در پایان، آنچه را که آرزویش را داشته اید، برآورده شود؛ ولی شُما ناگُزیر هَستید که باور به گُفته هایِ خودتان را در ایزانِش (تشویق) و دلگرمی دادن به سربازان، بی اندازه ارج داشته و ورجاوند (مقدس) نگه بدارید تا در دوران آشُفتگی و گرفتاری هایِ بُزُرگ، آنها به شُما زاوری کُنند (خدمت کُنند). " آری، سوگند به خُدا، پدر،" کوروش گُفت؛ "به پندار من هرچه که شُما میگویید دُرُست است، و من اندیشهِٔ شُما را بهتر دوست میدارم."

[۱.۶.۲۰] "و در پیوند با فرمانُبردار نگهداشتنِ سربازان، به باور من، پدر، من ناآزموده در این زمینه نیستم؛ چونکه از دورانِ بچگی، شُما آموزهٔ (درس) فرمانبُرداری را به من یاد میدادید و مرا وادار میکردید که از شُما پیروی کُنم. سپس شُما سرپرستی مرا در این پیوند به آموزگاران واگُذار نمودید، و آنها نیز در آموزش هایِ خود، شیوهٔ همانندی را دُنبال میکردند؛ و هنگامیکه من در دُورهٔ آموزشیِ ویژه برایِ مردانِ جوان بودم، آن آموزگاری که سرپرستِ این دورهٔ آموزشی بود، به همین نهاده (موضوع) نَگرورزی ویژه ای میکرد؛ و از دیدگاهِ من بیشترین دات هایِ (قوانین) کشوری برایِ آموزشِ این دو چیز نوشته شُده اند، فرمانروایی کردن و فرمانبُرداری کردن. و اکنون، هنگامیکه من به آن میاَندیشم، بِنگرم میآید که در هَمهٔ زمینه ها مَهین ترین (مهم ترین) ایزانش و انگیزان (مشوق) برایِ فرمانبُرداری در این است: ستایش و والایش (تمجید) برایِ فرمانبُردار، پادفره (مجازات) و رُسوایی برایِ سَرکِش."

[۱.۶.۲۱] "پسرم، این راهی است که با آن فرمانبُرداری را بایسته و دستوری میکُنند، با اینهال، ولی راه دیگری نیز هست، یک راه کوتاه، که خیلی بهتر نیز میباشد—به آرِش (معنی) فرمانبُرداری از رویِ خُرسندی. چونکه مردم تنها بسیار خوشهال میشوند که از آن مردی پیروی کُنند که باور داشته باشند که او برایِ سود و سرمایه شان خَرَدمندانه تر میاندیشد. و شُما بایستیکه بتوانید این بُنپایه (قاعده) را در نمونه هایِ زیادی بازشناسید، بویژه در نهادهٔ (موردِ) آدم هایِ بیمار: که چگونه بیماران کسی را که میتواند به آنها رهنمود و سفارشِ پزشکی بدهد بیدرنگ به پیشِ خود سدا میکُنند، تا به آنها راه و چاره را نشان بدهد؛ و در دریا، چگونه سرنشین هایِ کشتی از فرمانِ ناخُدا پیروی میکُنند؛ و در بیابان، با چه دلگرمی ای رهنَوَردها آرزو

میکُنند که از ساربان هایی که راه را بهتر میشناسند، دورنمانند. ولی هنگامیکه مردم بِپندارند که فرمانبُرداریِ آنها شَوِۀ (سبب) گرفتاری برایِ آنها خواهد شُد، دیگر نه از کیفر، ترسی خواهند داشت و نه پاداش میتواند ایزانش و انگیزانی (مشوقی) برای دُنباله روی کردنِ آنها بِشود؛ زیرا هیچکس بدلخواه، هیچ پاداشی را به بهایِ پُژمرگاندنِ (بخطر انداختن) زندگیش، نمیپذیرد."

[۱.۶.۲۲] "پدر، آیا شُما میخواهید بگویید که برایِ فرمانبُردار نگه داشتن زیردستان، هیچ چیز کاری تر از این نیست که آدم خودش را خَرَدمندتر از آنها نشان بدهد؟""آری،" کامبیز گُفت، "این همان چیزی است که فَردیدِ (منظور) من است.""و خواهش میکُنم پدر بگویید که چگونه کسی میتواند فوری چنین آوازه ای را برایِ خودش بدست بیاورد؟""هیچ راهی کوتاه تر از این نیست، پسرم،" او گُفت،" که آدم در هر زمینه ای که داوشِ (ادعای) خَرَدمند بودن را دارد، براستی خَرَدمند نیز باشد؛ و اگر شُما نمونه هایِ راستین (واقعی) را بَرَسی بِکُنید، پِی خواهید بُرد که آنچه را که من میگویم، دُرُست هَستند. برایِ نمونه، اگر شُما با آنکه کشاورزِ خوبی نیستید، آرزو داشته باشید که مردم شُما را در جایگاهِ یک کشاورزِ خوبی بشناسند، یا یک پزشک خوب، نوازندۀ فلوت (*flute*)، و یا هر چیزِ دیگری که شُما در آن کاردان نباشید، تنها بیاَندیشید که چه اندازه تَرفَند، بایستیکه شُما سرهم بیاورید تا وانمودسازی هایِ (ظاهر سازی هایِ) شُما بتوانند کارگر اُفتند (تأثیر بگذارند)؟ هتا اگر شُما، برایِ اینکه نام آور شوید، ناگُزیر از واداشتن (متقاعد کردن) بَرخی از مردم در ستایش از خودتان باشید؛ و یا هتا اگر که شُما ناگُزیر از فراهم آوردنِ جامه هایِ فَرمَندی (شیکی) برایِ هَرکُدام از پیشه هایِ انگاریِ (فرضی) خودتان باشید، بزودی مردم پی خواهند بُرد که

شُما نیرنگ بازی میکُنید؛ و در زمانی کوتاه پس از آن، هنگامیکه شُما درهال انجام نمایشِ هُنرها و زبردَستی هایِ خودتان هستید، آنها شُما را لو خواهند داد و در جایگاهِ یک آدم دَغلکار، گُناهکار خواهند شناخت و خواهند ایراخت (محکوم خواهند کَرد)."

[۱.۶.۲۳] "ولی براستی، چگونه آدم میتواند در پیشبینیِ آن چیزی هایی که سودمند اُفتند، هُشیار بشود؟""به آشکار، پسرم، از راه فراگرفتن هَمهٔ آن چیزهایی که بشود آنها را از راه آموختن بدست آورد، همانگونه که شُما هُنرِ رَزمارایی (*tactic*) را فراگرفتید. ولی هرآنچه را که یادگیری آن برایِ آدم شایش پذیر (امکان پذیر) نباشد، یا اینکه خَرَد آدم از پیشبینی آن دَربماند، شاید که بتوانید پاسُخِ آنرا از خداوند بگیرید. از اینرو بِاُستوانید (ثابت کُنید) که شُما خَرَدمندتر از دیگران هَستید؛ و اگر شُما آگاه از چیزی باشید که اَنجام آن بهترین کار باشد و شما در انجام آن پیشگام شوید، با اینکار شُما خودتان را فَرزانه تر از دیگران نشان داده اید؛ چونکه این نشانی از فرزانگی و بُزُرگمنشی آدم است که او برایِ پایندانی کردن (تضمین) نیازمندی ها، کوشا باشد تا اینکه از برآوَردنِ آنها کوتاهی بِکُند."

[۱.۶.۲۴] "آری؛ راهِ بدست آوردنِ دلبستگی زیردَستان -- و این، دستکم از دیدِ من، یکی از مَهین ترین پُرسش هاست -- همانند همان راهی است که شُما برایِ بدست آوردنِ مِهرِ دوستانتان برمیگُزینید، به پندار من، شُما باید خود را در جایگاهِ نیکوخواهِ آنها نشان بدهید.""آری، پسرم،" کامبیز گُفت؛ "این یک نهادهِٔ (موضوع) دُشواری است، به هر روی، که شُما پیوسته در نِهِشی (وضعی) باشید که بتوانید به هرکسی که میخواهید خوبی کُنید؛ ولی برایِ اینکه نشان بدهید که شُما با هر پیشآمدِ خوشی که برایِ آنها روی میدهد، شادمانی میکُنید، و اینکه شُما برایِ هر بیماری ایکه پیش بیاید، با

آنها همدَردی میکُنید، و اینکه در دورانِ گرفتاری، شُما کوشا، خواهانِ کُمک به آنها هستید، و اینکه از دَغایش (خیانت) به آنها پیشگیری میکُنید؛ در این نهاده ها (موردها)، شُما بایستیکه دست در دستِ آنها پیش روید."

[۱.۶.۲۵] "و هَمچنین، اگر کارزارها در موسم تابستان پیش بیایند، فرمانده باید نشان دهد که او میتواند بهتر از سربازانش گرما و داغی خورشید را برتابد و هَمچنین، اگر که کارزار در زمستان باشد، او میتواند بهتر از سربازانش در برابرِ سردی پایداری کُند؛ و اگر در راهی که برگُزیده اند، دُشواری هایی پیش بیایند، فرمانده باید نشان دهد که بهتر میتواند سختی ها را برتابد. هَمهٔ اینکارها کُمک میکُنند تا فرمانده، دلبستگیِ مردانش را بدَست آورد.""فَردیدِ (منظور) شُما این است، پدر،" کوروش گُفت، "که در هر نِهشی (وضعی) فرمانده باید پایداری بیشتری از مردانش، نشان بدهد؟""آری، کامبیز گُفت،""این همان چیزی است که فَردیدِ من است؛ به هر روی، هیچگاه هراسی از آن نداشته باشید، پسرم؛ چونکه همیشه بیاد بیاورید که هنایشِ (تأثیر) کارهایِ سَخت بر یک فرماندهٔ رَزمی و یا بر آدمی که اَرتشی نباشد، همانند، نیستند، با آنکه آنها از بدن هایِ اینهَمان و همانندی برخوردارند؛ ولی سرافرازیِ جایگاهِ یک فرمانده و هوشیاریش ، او را از بارِ سختی ها، رها میسازند."

[۱.۶.۲۶] "ولی، پدر، اگر روزی سربازانِ شُما ساز و برگ هایِ خود را فراهم کُنند و آن اندازه در نِهش (وضع) خوبی باشند که بتوانند کارهایِ سخت بکُنند، و زمانیکه آنها در فَندِ (فن) جَنگ آوری ورزیده شُده باشند، و فرازجو (جاه طلب) برایِ اینکه دلیریِ خود را بِاُستوانند (ثابت کُنند)، و آن هنگام که آنها بیشتر گرایش به فرمانبُرداری داشته باشند تا نافرمانی، آیا شُما نمی پندارید که با این پیش زمینه ها، خَرَدمندانه باشد که شُما آرزویِ درگیر

شُدن با دُشمن را در نُخُستین ژایش (فرصت) بکُنید؟""سوگند به خُدا آری،" کامبیز گُفت؛ "بیگُمان، اگر من پیوس (انتظار) داشته باشم که از این ژایش (فرصت)، اندکی بهرهمند شوم؛ درهالت دیگر، به باور من، هرچه که من و یارانم بهتر بشویم، ناگُزیریم که هوشیارتر رفتار کُنیم، به همانگونه که ما تلاش میکُنیم که چیزهایی را که با ارزش میدانیم، همانند گنج ها را، بیشتر در گوشه ای از خانه که آسوده تر است، پاس بداریم."

[۱.۶.۲۷] "ولی، پدر، چه راهی بهترین راه برایِ برتَری یافتن بر دُشمن است؟""به خُدا سوگند،" کامبیز گُفت، "این پُرسشِ ساده یا آسانی نیست که شُما میکُنید، پسرم؛ ولی، بگُذارید که به شُما بگویم، آن مردی که آهنگِ این کار را دارد، ناگُزیر است که دوز و کلک باز، فریبکار، رند و دغلکار، دُزد و راهزن باشد، تا بتواند دُشمن را در هر زمینه ای بفریبد. "آخ، پدر،"کوروش با یک خنده گُفت،"شُما میگویید که چه مردی باید از من بشود؟!!!""اینچنین مردی، پسرم،" او گُفت، "که شُما همزمان نیز دُرُستکارترین و دادیک گراترین (قانونمندترین) مرد در جهان باشید."

[۱.۶.۲۸] "پس چرا، آیا هنگامیکه ما بچه بودیم شُما باژگونهٔ (برعکس) این را به ما آموزش نمیدادید؟""به خُدا سوگند، آری،"کامبیز گُفت؛ و همچنین ما هنوز میخواهیم که شُما با دوستان و شهروندانتان دادگرانه برخورد کُنید؛ ولی، برایِ اینکه بتوانید به دُشمن خود آسیب برسانید، آیا نمیدانید که شُما تا کنون نیرنگ هایِ بسیاری را یاد گرفته اید؟""نه، به راستی، پدر،" کوروش گُفت؛ "من که این چیزها را یاد نگرفته ام.""چرا،" کامبیز گُفت، "آیا یاد نگرفته اید که تیراندازی کُنید، پس چرا باید که نیزه پرتاب کُنید؟ چرا یادگرفته اید که گُرازها و آهوها را با تور و تله بدام بیاندازید؟ و چرا شُما خوی نَکرده اید که با شیرها، خرس ها و پلنگ ها در یک نبردِ دادگرانه، و رو

در روی درگیر شوید، بجایِ اینکه همیشه تلاش کُنید که با بدست آوردن اندکی برتری به سودِ خود با آنها زورآزمایی کُنید؟ چرا، آیا نمیدانید که هَمِهٔ این چیزها فریبکاری، و نیرنگبازی هایی است که ما برای بدست آوردنِ فَردات (امتیاز)، از آنها بهره میبریم؟"

[۱.۶.۲۹] "آری، به خُدا سوگند،" کوروش گُفت، "به هر هال در پیوند با جانورانِ دَرَنده. ولی من میدانم که اگر هتا نشان دهم که آرزویِ فریب دادنِ کسی را داشته باشم، از بَهرِ آن آهنگ، سخت کیفر خواهم شُد."""آری،" کامبیز گُفت؛"چونکه، از دیدِ من، ما به شُما پروانهٔ تیراندازی به مردم یا پرتابِ نیزه به آنها را، نداده ایم؛ ولی ما به شُما آموخته ایم که شُما به هَدَفی شلیک کُنید، تا دستکم در زمانِ بَرزش (تمرین) آسیبی به دوستانتان نرسانید، و در نِهِشی (وضعی) که جَنگی پیشآید، شُما توانا باشید که دُشمن خودتان را در تیررس بگیرید. و ما به شُما بدینسان آموختیم که در هنگامِ بَرزِش (تمرین) از راه نیرنگ زدن برایِ خودتان برتری بدست آورید، ولی نه در پیوند با آدم ها ونکه (بلکه) در پیوند با جانوران دَرَنده، برای اینکه شُما در هنگامِ انجامِ چنین بَرزش هایی (تمرین هایی) به دوستان خودتان زیان نرسانید، و همچنین، اگر که جنگی پیشآید، شُما در هُنرِ جَنگاوری کارآزموده باشید."

[۱.۶.۳۰] "براستی پس، پدر،" کوروش گُفت، " به هر روی، اگر که این سودمند باشد که ما هر دو رفتار را دریابیم که چگونه به مردم خوبی و بدی کُنیم، پس در برخورد با آدم ها، ما باید که در هر دو بخش، آموزش ببینیم."

[۱.۶.۳۱] "آری، پسرم،" کامبیز گُفت؛"گُفته میشود که در دورانِ نیاکانِ ما مَردی از پَشکِ (طبقه) توانمندان، به همان گونه که فردید (منظور) شُما

است، به جوانان آموزش دادگری میداده است؛ برای اینکه دروغ بگویند، و نگویند، نیرنگ بزنند، و نزنند، بدگویی بکُنند، و نَکُنند، و از برتری هایی که بدور از داد هَستند بهره ببرند و یا نبرند. و او میان آنچه که آدم با دوستانش و یا با دوشمنانش میکُنَد، مرزی را نشاخت کرده بود (مشخص کرده بود). و افزون بر آن او این را نیز آموزش میداد: که این هتا کارِ دُرُستی است اگر که آدم دوستی را برای رسیدن به یک هَدَف خوب، فریب دَهَد، و دارایی دوستی را برای آماژ خوبی به رُباید."

[۱.۶.۳۲] "در هنگامِ آموزش، این آموزگار ناگُزیر از بَرزش دادن (تمرین دادن) پسران در بکارگیریِ آن ترفندها در رو در رویی با یکدیگر بود، همان گونه که برای یونانی ها در کُشتی کاربُرد دارد. یونانی ها میگویند که آنها به پسر بچه هایشان فریب دادن را میآموزند و پسر بچه ها آموزه هایِ خود را بر رویِ هم میبَرزَند (تمرین میکُنند) تا بتوانند این ترفند ها را بر روی همدیگر بکاربندند. بنابر این، هنگامیکه برخی از آنها زبردست در هر دو ترفندِ نیرنگ زدن هایِ کامگارانه (موفقیت آمیز) و برتری جُستن هایِ نادادگرانه میشوند و شاید هم کاردان در آزمندی، آنها هتا از این تلاش خودداری نمیورزند که بدور از دادمَندی، از دوستانشان فَردات (امتیاز) بگیرند."

[۱.۶.۳۳] "پیامدهایِ این آموزش ها برنهاده شدن (تصویب) داتی بود که تا امروز هم پابرجاست تا به پسرانمان یاد بدهیم که همیشه فَرهود (حقیقت) را بازگویند و نیرنگ نزنند و از بکاربستن برتری هایی که بدور از دادمَندی هستند خودداری ورزَند، همانگونه که ما به پیشکارانِ خود در فتارشان با خودمان میآموزیم؛ و اگر پسران ما در همیستاری (در مخالفت) با آن دات ها (قانون ها) رفتا کُنند، دات هایِ کشور درخواست پادفره کردن (مجازات

کردن) آنها را میکُنند، تا اینکه با خوی گرفتن با این منش، پسران ما هموندِ (عضو) پیراستۀِ (منزه) همبودگاه گردند."

[۱.۶.۳۴] "ولی هنگامیکه آنها به اندازه ای که هم اکنون شُما هَستید، بُزُرگ شُدند، بنگر میآید که بشود بدون هر گونه نگرانی ای به آنها آموزش هایی را داد که بکارگیری آنها در برابرِ دُشمن بهنجار (عادی) باشد؛ چونکه بِنگر نمی آید که آنها پس از آنکه با آموزش هایِ درخور برایِ ارج گُذاشتن و گرامیداشتِ یکدیگر پروَریده شُده اند، دات هایِ کشور را زیر پا بگُذارند و از نگرگاهِ فرخویی (اخلاقی) به پرتگاه دَدمنشی فَرواُفتند. به همینگونه ما از گُفتگو در بارۀِ نهاده ها (موضوع ها) و رازهایِ آمیزش با زنان در باشندگی پسربچه هایِ خیلی کوچک خوددراری میکُنیم، زیرا اگر خوارکاری (سهل انگاری) با آرزوهایِ دُرونی درهم آمیزند، وَرَنِ (شهوت) و هَوَس آنها میتواند آنها را به آن سویِ مَرزها ببرد."

[۱.۶.۳۵] "به خُداوند سُوگَند که دُرُست میگویید،" او گُفت؛ "ولی با نگر به اینکه من برایِ فراگرفتنِ هُنرِ بِرتَری جویی در برابرِ دیگران، یک اندازه ای دیر کرده ام، پس اگر میتوانید در آموزشِ من کوتاهی نَکُنید ، پدر، و به من بگویید که چگونه میتوانم در برابرِ دُشمن بَرتَری و فَردات بدست آورم.""پس باید که برنامه ریزی کُنید،" کامبیز گُفت، "همینکه ببینید که در توان شُما است، با مردانِ خودتان که در سازماندهی خوبی هَستند، سازماندهی دُشمن را برهم بزنید، با مردانِ خودتان که آراسته به جنگ ابزار هَستند، با دُشمنی که ابزارِ جَنگی به همراه ندارد رو در روی شوید، و با مردان خودتان که بیدار و آراسته به جَنگ ابزار هَستند، دُشمن را در هنگامِ خواب فرناس گیر کُنید (قافل گیر کُنید). و سپس شما خواهید توانست دُشمن را که در یک نِهِشت (موقعیت) ناهنجار و ناسازگار است، گیربیاَندازید، درهالیکه نیروهایِ شُما در

یک نِهِشتِ توانمند میباشند، و همچنین از دیگر نمونه هایِ این فردات ها (امتیازها) زمانی است که شُما دُشمن را میبینید ولی شُما برایِ او ناپدا هَستید."

[۱.۶.۳۶] "و چگونه، پدر،" کوروش گُفت، "آیا آدم میتواند دُشمنی را که اینچنین لغزشی از خودش نشان میدهد گیربیاَندازد؟""چرا، پسرم،" کامبیز گُفت، "هر دویِ شُما و دُشمن ناگُزیر هَستید که از رویِ ناچاری اینچنین ژایش هایی (فرصت هایی) را به یکدیگر ارزانی دارید؛ برایِ نمونه، هَر دویِ شُماها ناچارید که خوراک بخورید، و شُماها ناگُزیر هَستید که بخوابید، و در سپیده دم، شُماها ناچارید که با بانگِ پگاه همزمان برخیزید، و شُماها ناچارید که راه هایی را که مییابید، بکاربندید. هَمِهٔ اینها را شُما باید که درنگرید (ملاحظه کُنید)، و بویژه شُما باید که هوشیار در پی بُردن به این چیز مَهین (مهم) باشید که در کُجا ناتوان تر هَستید، و پیش از هرچیز شُما باید که در آنجا به دوشمن بتازید که بیشتر از هر جایی دیگر آسیب پذیر تر باشد."

[۱.۶.۳۷] "آیا تنها از این راه میشود برتری بدست آورد،" کوروش پُرسید، "آیا راهی دیگر نیز هَست؟""آری، خیلی راه هایِ دیگر نیز هست، پسرم" کامبیز گُفت؛ "ولی هَمِهٔ مردان در این نمونه هایِ ویژه، و در پیروی از یک بُنپایه (اصل)، هوشکاریِ (احتیاط) فَرسخَتی (جدی) از خود نشان میدهند؛ زیرا که آنها میدانند که ناگُزیر هَستند. آنها که کارِ ویژهٔ شان فریب دادنِ دُشمن است، میتوانند با برانگیزاندنِ خودباوریِ بیش از اندازه در دُشمن، او را فرناس گیر کُنند (غافل گیر کُنند)، و از راهِ دادن ژایش (فرصت) به دُشمن برایِ پیگردِ سربازانِ خودی، در سازمان او ناسازمانی برپا کُنند؛ و با

وانمودکردن به فرار، میتوان دُشمن را به یک میدانِ ناسازگار کشاند، و سپس با یک چرخش به او تاخت."

[۱.۶.۳۸] "به هر روی پسرم،" کامبیز ادامه داد،"از آنجا که شُما آرزومند هَستید که هَمِهٔ این تَرفندها را فرابگیرید، شُما نه تنها باید چیزهایی را که از دیگران یاد میگرید، بکاربِبَندید، ونکه (بلکه) شُما خودتان نیز باید که یک آفرینندهٔ نیرنگ هایِ رزمی در برابر دُشمن باشید، همانندِ خَنیاگران و نوازندگان که تنها به این گرایش ندارند که آهنگ هایی که از دیگران یاد میگیرند بنوازند، ونکه (بلکه) تلاش میکُنند که آهنگ هایِ تازه ای را نیز بِسرایند. همانندِ خَنیاگری که از ستایشِ شنوندگان برخوردار میگردد، اگر که آهنگِ او تازه و نو باشد، نیرنگ هایِ تازه رزمی نیز ستایشِ بیشتری را بخود اندرمیکشند، چونکه یک تَرفندِ تازه میتواند دُشمن را با کامگاریِ بیشتری بِفَریبد."

[۱.۶.۳۹] "اگر شُما، پسرم،" کامبیز ادامه داد، "تنها آن فریبکاری هایی را که پیوسته برایِ انجام کار هایِ کوچک بکار میبندید، در برابر دُشمن نیز از آنها بهره بگیرید، آیا نمی پندارید که در هُنر فَردات یافتن در برابر دُشمن، پیشرفتِ چَشمگیری را بِدَست آورید؟ چونکه شُما در سَردترین هوایِ زمستانی از خواب برمیخیزید و پیش از آغاز روشنایی میروید که پرنده هایی را شکار کُنید، و پیش از اینکه آن پرندها به تکاپو بیاُفتند شُما دام هایِ خودتان را آماده برای آنها میگُسترانید و پَرندِهٔ دام اندازِ (*decoy*) شُما بگونه ای آموزش دیده است که همگونهِٔ (همنوع) خود را با گول زدن به دام کِشد، درهالیکه شما در کمینگاه هستید، و آنها را میبینید بدونِ اینکه دیده شوید؛ و همچنین شُما یاد گرفته اید که تور را پیش از اینکه آن پرندها رهایی یابند، بِکَشید."

[۱.۶.۴۰] "و دوباره، برایِ به دام انداختنِ خرگوشِ بیابانی—چونکه خرگوش در شب بدنبال خوردنی است و در روز خود را پنهان میسازد—شُما سگِ ویژه ای را پرورش میدهید که میتواند از راه دُنبال کردنِ بو، آن خرگوش را پیدا کُند. و از آنجاییکه خرگوش هنگامِ لو رفتنش باشتاب فرار میکُند، شُما سگِ دیگری را که برایِ اینکار پرورش داده شُده است، بکارمیگیرید. و در نهاده ای (موردی) که خرگوش از این نِهِش (وضع) نیز رهایی یابد، شُما جایگاهی را که خرگوش در آنجا پناه گرفته است و میتواند گیر بیفتد، پیدا میکُنید، و تور خود را به گونه ای پهن میکُنید که آشکار نباشد، تا آن خرگوش در هنگامِ فرار باشتاب در تور بِپَرَد و خود را گیر بیاَندازد. و برایِ اینکه خرگوش هتا از این نِهِش نیز خود را رها نکُند، برایِ آماده بودن در برابر پیشایندی (وضعیتی) که بدور از پیش بینیِ شُما باشد، شُما مردانی را در پُست میگُمارید که بتوانند بیدرنگ آن خرگوش را از یک جایگاه نزدیک، بچنگ آورند. و شُما خودتان از پُشت، با بانگی که میزنید خرگوش را به گونه ای به ترس میاَندازید که آن جانور، هوشیاریِ خود را از دست بدهد و گیربیاُفتد؛ و از سویی دیگر، شُما به مردانی که در پیش هَستند فرمان میدهید که آرام و در کمینگاه پنهان بمانند."

[۱.۶.۴۱] "همانگونه که من پیش از این گُفتم، پس، اگر شُما بتوانید که این روش ها را در برخورد با دُشمانتان بکارگیرید، به باور من در برابر هیچ دُشمنی در جهان کم نخواهید آورد. ولی هتا اگر نیاز باشد – همانگونه که شاید پیش بیاید—که شُما در نبردی بِهُماسید (شرکت کُنید) که در یک میدان باز با دیدِ روشن، انجام گیرد، که در آن هر دو اَرتش، رو در روی به رده (به صف) بایستند، در اینچنین پیشایندی (وضعیتی)، پسرم، برتری هایی که از پیش پایندانی شُده اند (تضمین شُده اند)، سودمند خواهند بود؛

در اینجا به باور من، برای نمونه اُستخوانبندیِ سربازان شُما باید از وَرزیدگی خوبی برخوردار باشد، دل هایِ آنها باید سخت همانند پولاد باشد و هُنر جَنگاوری را باید خوب فراگرفته باشند."

[۱.۶.۴۲] "افزون برآن، شُما باید که خوب بیاد آورید که هَمهٔ کسانی که شُما فرمانبریِ آنها را می بیوسید (انتظار دارید)، پیشِ خودشان از شُما پیوس (انتظار) خواهند داشت که شُما نیز به آنها بیاندیشید. از اینرو هیچگاه سر به هوا و بدور از هوشیاری نباشید، و در شب به کارهایی بیاندیشید که مردانِ شُما باید در روز برایِ شُما انجام دهند، و در روز به کارهایِ شب و چگونگیِ برنامه ریزیِ آنها بیاندیشید، تا بهتر از هُمِه انجام پذیرند."

[۱.۶.۴۳] "ولی اینکه شُما چگونه باید اَرتشی را در میدانِ کارزار به رَده بِایسانید، یا چگونه باید آنرا در روز و شب رَهبِنمایید، در راه هایِ تنگ و پهن، بر رویِ کوها و یا دشت ها، و یا چه اُردوگاهی را برپا کُنید، و یا چگونه، نِگَهبان هایتان را در شب و روز جایگیر کُنید (مستقر کُنید)، یا چگونه باید بِسویِ دُشمن پیشروی کرد و یا در برابر آن پَسنشینی کرد، یا چگونه شُما باید ارتشِ خود را برایِ گُذر از شهرِ دُشمن رَهنمون کُنید، یا چگونه باید که به سنگربندی هایِ دُشمن بتازید و در برابر آنها پس نشست، یا شُما چگونه باید که از میان دره ها و یا رودخانه ها گُذَر کُنید، یا شُما چگونه باید از خودتان در برابر سوارکاران، نیزه اندازان و یا کمانگیر ها پدافندی کُنید، و هنگامیکه شما درهال رهنمودنِ یگان هایِ بِستون شُده (بصف شده) خود هَستید، ناگهان دُشمن هویدا شود، چگونه شُما دیوارِ پدافندی بسازید و در برابرِ آنها پایداری کُنید، و اگر دُشمن از هَمِه سوی بجز آن سویی که شُما بِه سُتون (به صف) درهال رفتن هَستید، سر برآورد، چگونه باید با آن رو در روی شَوید، یا چگونه کسی میتواند از بهترین راه به نغشهٔ دُشمن پی ببرد یا

چگونه این شایش (امکان) هست، که دُشمن دستِ شُما را بخواند— نیازی نیست که هَمهٔ این چیزها را برایِ شُما بازگُویم. چونکه من میدانم، شُما بارها این ها را شَنیده اید؛ و اگر کسی از آوازه ای در داشتن چنین آزموده هایی بَرخوردار بوده است، شُما هیچگاه در گرفتن آموزه از او کوتاهی نَکرده اید، و نه اینکه شما آدم ناآزموده ای باشید. به باورِ من، از اینرو، از دانستنی هایِ خودتان هماهنگ با پیشایندها (وضعیت ها) بهره ببرید، همانگونه که هر بخش از آن میتواند برایِ شُما سودمند باشد."

[۱.۶.۴۴] "این آموزه را هم یاد بگیرید، پسرم،" او گُفت؛"این مَهین ترین (مهم ترین) چیزی است که به شُما میآموزم: هیچگاه خود یا اَرتش خود را در همیستاری (مخالفت) با نشان هایِ آسمانی یا پیشگویی ها، نَپَژمَرگید (به خطر نیاندازید)، و بیاد بسپارید که آدم ها روشِ کارِ خود را از راهِ انگاشتن (حدس زدن)، برمیگُزینند و کمترین آگاهی نیز ندارند که کُدامیک از آنها با کامیاری همراه خواهد بود."

[۱.۶.۴۵] "ولی شُما شاید که این آموزه (درس) را از راستینگی هایی (واقعیت هایی) که در گُذشته رویداده اند، بگیرید؛ خیلی از آدم هایی که بنگر خَرَدمند میآمدند، پیش از این، فرمانپاد هایی (حکومت هایی) را وادار به تازش به کشورهایِ دیگر کرده اند، ولی آن فرمانپادهایی که وادار به اینکار شُده بودند، خود نابود گَشته اند. و خیلی از مردم، از روی ناآگاهی، بسیاری از کسان دیگر یا فرمانپادها را ستاییدند و بُزُرگ داشته اند، ولی با این لغزش، فَرسخت ترین (جدی ترین) رنج ها را از دستِ خود کشیدند. و بسیاری از مردم که شاید با کسانِ دیگر همانند دوستانشان رفتار کرده بودند و برای آنها کارِ سودمند انجام داده بودند، ولی پادفره و کیفرهایِ آنها را دریافت کردند زیرا که آن کسان، برتریِ خود را در این میدیدند که با مردم

بیشتر همچون بردگان رفتار کُنند تا همانندِ دوستانِ خود. خیلی ها، همچنین، که خُرسند نبودند که با آن دانگِ (سهم) شایسته ای که از زندگی داشتند، در خوشبختی بِسر برند، هتا آنچه را هم که داشتند، از دست دادند، چونکه آنها آروزی زیاده خواهی و سروری بر هُمِهٔ چیز را داشتند؛ و خیلی ها، هنگامیکه دارایی زیادی را به چنگ آوردند که چشم آزمند به آن داشته بودند، بدستِ همان سرمایه ها، نابود گردیدند."

[۱.۶.۴۶] "از اینرو، پسرم، ما میبینیم که هتا آدم هایِ خَرَدمند نیز نمیدانند که چگونه بهتر از کسانی که شُگون میاندازند (فال میاندازند) راه دُرُست را برگُزینند. ولی، پسرم، خداوند از هُمِهٔ چیز آگاهی دارد، هم از رویدادهایی که پیشآمده اند و هم آنچه که در آینده پیش خواهند آمد، و همچنین رویدادهایِ آینده که بازدهٔ پیشامدهایِ امروز و دیروز خواهند بود؛ و اگر آدم از پیشگاهِ خُداوند سگال (مشورت) بجوید، او به کسانی که با آنها مهربان باشد، میگوید که چه بکُنند و چه نکُنند. ولی اگر که خداوند خُرسند از دادنِ اندرز به کسی نباشد، چیزِ ناهنجاری نیست؛ چونکه او زیر فشار نیست که به کسی کمک بکند و یا نکند، مگر اینکه خودش بخواهد."

یاداشت های نَسکِ یکُم:

[۱] سَکاها دسته‌ای از مردمان کوچ‌نشین آریایی و ایرانی‌تبار بودند که محل زندگی آنان از شمال به دشت‌های جنوب سیبری، از جنوب به دریای خزر و دریاچه آرال، از خاور به ترکستان چین و از باختر تا رود دانوب می‌رسید. سکاها مردمانی جنگجو بودند و گهگاه به سرزمین‌های همسایه خود یورش می‌بردند. سکاها از شاخه‌های نژاد هند و اروپایی بودند که همواره در تاریخ قدیم ایران خودنمایی می‌کردند.در نوشته‌های هرودوت، بقراط، ارسطو، استرابن، و بطلمیوس اطلاعاتی در مورد سکاها داده شده است.

[۲] تراکیه یا تراس (*Thrace*)، قسمت شمالی یونان باستان است که امروزه در قسمت جنوب بلغارستان، شمال شرق یونان و قسمت اروپایی ترکیه قرار دارد. تراکیه از کشورهای باستانی ناحیهٔ بالکان و در قسمت جنوب شرقی بالکان واقع است، و در آغاز حدود شمالی آن به طوفه منتهی می‌شد ولی بعد رشته کوه بالکان حدود آن شناخته شد. سرزمینی که در شمال تراکیا، روبروی صربستان قرار داشت «مسیا» نامیده می‌شد. از مشرق به دریای سیاه، از جنوب به بسفور و داردانل و مرمره، از مغرب به ماکدونیا (مقدونیه) محدود بوده است. در زمان فیلیپ و الکساندر قسمت غربی تراکیا به مقدونیه پیوسته شد. یونانیان قدیم زمانی تمام سرزمین اروپا را که در شمال یونان واقع بود تراس می‌گفتند.

[۳] ایلیریا نام سرزمینی بوده در غرب شبه‌جزیره بالکان. نام آن برگرفته از نام تیره ایلیری از تیره‌های هندواروپایی است که به سامان‌های شرق شبه‌جزیره کوچ کرده بودند. ایلیری‌ها نیاکان آلبانی‌های امروزی هستند.

[۴] کاپادوکیه یا کَتپَتوکه (پارسی باستان: *Katpatuka*، یونانی: *Καππαδοκία*) نام سرزمین باستانی پهناوری در آسیای کوچک (ترکیه کنونی) است. نام کاپادوکیه پس از روزگار باستان در زمان چیرگی مسیحیت بر این بخش پایدارماند و امروزه هم در زمینه گردش‌گری بدین بخش تاریخی کاپادوکیه گفته‌می‌شود. توریستی‌ترین بخش کاپادوکیه استان نوشهر ترکیه کنونی را دربرمی‌گیرد

[۵] فریگیاس یک کشور پادشاهی بود که گُسترهِٔ آن بخش باختری آناتولی و ترکیه امروز را در بر میگرفت. بنا به گفتهِٔ هرودوت، فریگیایی ها نُخست در جنوب بالکان با نام بریگز (*Bryges*) میزیسته اند، که پس از کوچیدن به ترکیه امروزی نام فرُوگوس که جم آن فریگیا است را برگُزیدند.

[۶] لیدیه (یونانی: *Λυδία*) منطقه‌ای باستانی در غرب آناتولی بود مطابق با استان‌های امروزی ازمیر و مانیسا در ترکیه. پایتخت سنتی لیدیه شهر سارد بود. پادشاهی لیدیه در گسترده‌ترین حالت خود تمامی آناتولی غربی را در تصرف خود داشت. لیدیه داراترین کشور منطقهٔ آسیای کوچک بود. پادشاه لیدی به منظور مقابله با کوروش بزرگ با فرمانروای اسپارت که از مهم‌ترین شهرهای یونان بود، پیمان دوستی بست. کوروش بزرگ به لیدیه حمله برد و سارد را در سال ۵۴۶ ق.م. تصرف نمود. با فتح شهر سارد به عمر پادشاهی بزرگ لیدی پایان داده شد. در قرن هفتم پ.م. یونانیان این سرزمین را به تصرف خود در آورده و با ایران همسایه شدند. آنها شهرهای مهمی از جمله بیزانس یا استانبول فعلی را بنیان نهادند. امپراتوری روم در سال ۱۹۶ پس از میلاد براین سرزمین تسلط یافت.

[۷] کاریا (کاری یا کاریه) سرزمینی است در جنوب غربی آسیای کوچک در کرانهٔ دریای اژه که از طرف مغرب و جنوب محدود به دریا بوده. کاریا یکی از شهرب‌های (ساتراپی‌های) ده‌گانهٔ هخامنشیان در آسیای کوچک بوده و جنگجویان آن جزء سپاهیان ایران بشمار میرفتند.

باشندگان کاریا ابتدا در جزایر دریای اژه سکنی داشته و بواسطهٔ جنگ با یونانی‌ها به آسیای صغیر مهاجرت کردند. رود شاندر حد این ایالت و لیدی را تشکیل داده و نواحی آنرا مشروب می‌کرده‌است. باشندگان این ایالت علاقهٔ مفرطی به تجارت و صنعت و علم داشته‌اند. برخی از نویسندگان نوشته‌اند که یکی از مردان کاریا به امر اردشیر دوم برادرش کوروش کوچک را که بامید به دست آوردن تاج و تخت بجنگ اردشیر دوم برخاسته بود زخم زد و اردشیر در پاداش یک خروس زرّین به او بخشید تا هنگامی که بجنگ می‌رود در پیشاپیش لشکریان بر سر نیزهٔ خود برافرازد. ازینرو ایرانیان جنگجویان کاریا را که بر سر خودهای خویش نشان تاج خروس (یا پر خروس) داشتند خروسان می‌نامیدند.

معروف‌ترین ستون‌های زن‌پیکر ستون‌های نیایشگاه ارختئیون (Ἐρέχθειον) آتن است. در معماری رنسانس و سده‌های ۱۸ و ۱۹ نیز این‌گونه ستون‌ها کاربرد زیادی داشته‌است. ستون‌هایی که در آن پیکر مردانه تراشیده می‌شد معمولاً شکلی تناور و پهلوانی داشت و از این‌رو این‌گونه ستون‌ها را ستون پهلوان‌پیکر می‌نامند.
ویترووویوس، معمار و یکی از لشکریان رومی در کتاب خود می‌نویسد: در جنگ یونانیان علیه ایرانیان، مردم کاریا (نزدیک اسپارت در لاکونیا) از ایران پشتیبانی کردند. زمانی که یونانی‌ها سرانجام از پیشرفت ایرانیان در خاک

یونان جلوگیری کردند، به تنبیه کاریاییها پرداختند. مردان کاریایی را کشتند و زنانشان را به بردگی بردند. مقرر شد که این زنان بایستی برای ابد باری به‌دوش بکشند. به عنوان نمادی از بارکشی ابدی زنان کاریایی، ستون‌های زن‌پیکر به معماری یونانی وارد شد.

[۸] فِنیقیان یکی از اقوام سامی‌تبار بودند که در حوزه دریای مدیترانه می‌زیستند. فنیقیان پیشه بازرگانی داشتند و مردمی آرام و با فرهنگ بودند. خط فنیقی که اینان با آن می‌نوشتند را مادر خطهای کنونی، البته به جز شرق آسیا می‌دانند.

فنیقی‌ها تقریبا در دو هزار و پانصد سال پیش از میلاد از عربستان سر برآورده و بعدها بین دریای مغرب و کوه‌های لبنان سکنی گزیدند. فنیقیه معرب *Φοινίκη* (*phoinike*) یعنی نامی است که یونانی‌ها به این مملکت داده‌اند و احتمالاً از کلمهٔ *bani kan'an* (بنی کنعان، به معنی فرزندان کنعان) آمده‌است و فنیقیان خود را کنعانیان می‌نامیدند.

مذهب آنان بر پایه بت‌پرستی بود و آداب و رسوم زیادی از بابل اخذ کرده بودند. در میان خدایان آنها در درجه اول «بعل» یا خدای آسمان بود که او را «ملکارت» یعنی پادشاه خدایان می‌خواندند. از خدایان مونث بیش از سایرین «آستارت» را می‌پرستیدند که همان ایشتار (ایستار) بابلی‌ها است. این الهه را ملکه آسمان و نیز خدای زاد و ولد می‌دانستند. از سایر خدایان «ال» رب النوع سامی‌ها معروف بود که در صیغه مونث «الات» می‌گفتند.

[۹] باختر (بلخ) (اوستایی: بخدی؛ پارسی باستان: باختریش؛ یونانی باستان: باکتریانا *Βακτριανή*؛ لاتین: باکتریانا *Bactriana* یا بطور ساده‌تر باکتریا (*Bactria*) نام سرزمین باستانی وسیعی که قسمت‌های وسیعی از مناطق شرقی ایران باستان را دربر می‌گرفت. باختر از شمال با سرزمین سُغد و

آمودریا و از مشرق با چین و از جنوب با هندوستان و رشته‌کوه هندوکش محدود بوده‌است. پایتخت آن شهر باختر (به یونانی: *Βάκτρα* باکترا) بوده که اکنون بلخ می‌گویند.

[۱۰] کیلیکیه، کیلیکیا یا قیلیقیا (به ارمنی: Կիլիկիա)،(به یونانی: *Κιλικία*)،(به ترکی استانبولی: *Kilikya*) نام منطقه‌ای در جنوب شبه‌جزیرهٔ آناتولی می‌باشد که امروزه چوکوروا خوانده می‌شود. کیلیکه در جنوب خاوری در آسیای کوچک در ترکیه کنونی، و در شمال و شمال خاوری قبرس واقع شده و نزدیک به یک‌سوم خاک آناتولی را در بر می‌گیرند. این سرزمین را ارمنستان کوچک نیز خوانده‌اند. مردمان کیلیکیه به زبان لووی سخن می‌گفته‌اند.

[۱۱] پافلاگونیانس یک سرزمین باستانی است که کرانه دریای سیاه در اَپاختر (شمال) اناتولی گُسترهِٔ آن بود.

[۱۲] پرسئوس (به یونانی: *Περσεύς, Περσέως, Περσέας*)، پسر زئوس و دانائه. پرسئوس اولین قهرمان افسانه های یونان باستان و همچنین به همراه آشیل مشهور ترین آنها هم میباشد. مادر وی دانائه وی را از خدای خدایان زئوس حامله شد که اینجای داستان بسیار شبیه به سرگذشت حضرت مسیح است. آکریسیوس پدر دانائه، دختر و نوه خود را در جعبه‌ای قرار داد و به دریا انداخت تا کشته شوند. زئوس آن‌ها را به سلامت به جزیرهٔ سریفوس رساند و در آن‌جا پولودکتس پادشاه جزیره نجاتشان داد.

[۱۳] اَشَه تِه آگ یا ایختوویگو یا آژی دهاک (به یونانی آستیاگ) واپسین پادشاه ماد بود. وی از ۵۸۵ تا ۵۵۰ پیش از میلاد حکومت کرد.

اَشَه تِه آگ پسر هوخشتره بود و با آرینیس خواهر آلیاتِس دوم، شاه لیدیه ازدواج کرد. این ازدواج برای اطمینان از برقراری پیمان آشتی پنجساله میان ماد و لیدیه صورت گرفت. منابع بابلی گزارش می‌دهند که در سال سوم یا ششم پادشاهی نابونیدوس (۵۵۴/۵۳ یا ۵۵۰/۴۹ پ.م.) کوروش انشانی دخترزادهٔ اَشَه تِه آگو و یکی از والیان مادها پس از سه سال جنگ، لشکر مادی را نابود کرد. بیشتر سپاه ماد به هنگام جنگ رئیس خود را تنها گذاشته و به کوروش بزرگ پیوسته بودند. این امر زمانی رخ داد که هارپاگ، یکی از درباریان اَشَه تِه آگو بر علیه او طغیان کرد. بنا به گفته هرودوت، اَشَه تِه آگو پیش از آن هارپاگ را مجبور کرده بود تا گوشت جسد پسر خود را بخورد که البته این فقط یک ادعا است.

کوروش هگمتانه را تسخیر کرد و خزانه آنرا به انشان فرستاد. بنا به گزارش هرودوت رفتار کوروش بزرگ با اَشَه تِه آگو مهربانانه بود و او را جزو یاران خویش برگزید ولی استوانه سیپار ذکر می‌کند که اَشَه تِه آگو را با زنجیر به پارس آوردند. کتسیاس می‌گوید که کوروش، اَشَه تِه آگو را ساتراپ پارت کرد ولی بعد بدون آگاهی شاهنشاه توسط شخص مخالفش اوبراس کشته شد. به هارپاگ و خانواده‌اش در شاهنشاهی پارس مناصب بالایی داده شد.

نام اَشَه تِه آگ از ریشه ایرانی باستان *ریشتی وَیگَهَ گرفته شده که به معنی "نیزه‌گَردان" است.

نَسکِ دُوّم

زندگینامهٔ کوروش بُزُرگ



گاردِ جاویدان

نَسکِ دُوّم بَخشِ یکُم

آماده سازیِ اَرتش برای نبرد

[۲.۱.۱] در میانِ اینچنین گُفتگویی هایی بود، که آنها به کرانهٔ مرزیِ کشورِ پارس رسیدند. و هنگامیکه یک شَهبازی در سویِ راستِ آنها نمایان شُد و بر سر آنها پرواز کرد، آنها به درگاهِ پُرودِگار نیایش کردند که پُشتیبانِ سرزمین پارس است و این کشور را با مهربانی و بَخشایش هایش رُهنمون میشود؛ سپس آنها راهشان را برایِ گُذر از مرز ادامه دادند. پس از گُذر از مرز، آنها دوباره به درگاهِ خدایِ کشورِ ماد نیایش کردند تا از مهربانی و بخشایش او برخوردار شوند؛ و پس از اینکه آنها نیایش را به پایان رساندند، آنها همدیگر را در آغوش گرفتند، همانگونه که آیین رَوامَندی (عادی) بود، و کامبیز بازگشت تا به ایران بَرگردد، درهالیکه کوروش به راهِ خود برایِ پیوستن به کیاخشتره ادامه داد.

[۲.۱.۲] و هنگامیکه کوروش به آنجا رسید، نُخُست کوروش و کیاخشتره همدیگر را در آغوش گرفتند، همانگونه که یک آیین رَوامَند (عادی) بود، و سپس کیاخشتره از کوروش پُرسید که اَرتشی را که او به همراه آورده است، چه اندازه بُزُرگ است. "سی هزار جنگجو،" کوروش پاسُخ داد، "که پیش از این آمده اند و در ارتش شما زاوَری کرده اند (خدمت کرده اند) و دیگران نیز در هالِ آمدن هَستند که از پَشکِ (طبقهٔ) بُزُرگزادگان هَستند و کشور خود را پیش از این نَواهشته اند (ترک نکرده اند).""کمابیش چند تن؟" کیاخشتره پُرسید.

[۲.۱.۳] "شُمارِ آنها،" کوروش پاسُخ داد، "شاید که شما را خُشنود نسازد، اگر که ناگُزیر از آگاه شُدن از آن باشید؛ ولی این را بیاد آورید، با آنکه شُمارِ بُزُرگزادگان کم است، ولی آنها بِسادگی بر شُمارِ فراوانی از پارسیان درکرانه هایِ مرزی، فَرمانروایی میکُنند،" کوروش افزود،" آیا شُما به آنها نیاز دارید، یا اینکه فَراخوان شما یک هُشدارِ فرسخت (جدی) نیست؟ آیا دُشمن درهال آمدن است؟""آری، به خدا سوگند،" کیاخشتره گُفت، "آنها در هالِ آمدن هَستند و همچنین، با شُماری شِگرف."

[۲.۱.۴] "شُما چگونه بیگُمان هَستید؟""چونکه،" کیاخشتره گفت، "بسیار کسان از آنجا گُزارش آورده اند، با آنکه هرکس بگونه ای دیگر، آنرا بازمیگوید، ولی گُفتۀِ همه یکسان است.""پس، آیا باید که با آنها بجنگیم؟""آری،" کیاخشتره گُفت؛" ما ناگُزیرهَستیم.""خوب پس،" کوروش گُفت، "اگر که میدانید، خواهش میکنم به من بگویید، که آن نیروهایی که دارند بسویِ ما میآیند، چه اندازه بُزُرگ هَستند؟ و در بارۀِ بُزُرگی نیروهایِ خودی نیز، به من بگویید، تا شاید بتوانیم با داده هایِ رسا (اطلاعات کامل) در بارۀِ هَر دو نیرو، نغشه ای هماهنگ درافکَنیم، که چگونه بتوانیم با بهترین شیوه، به درگیری اَندر شویم."پس به من گوش فرادهید،" کیاخشتره گفت:

[۲.۱.۵] "گُفته میشود که کرزوس (*Croesus*)، پادشاهِ لیدیه در پیشاپیشِ ۱۰۰۰۰ سوارکار و بیش از ۴۰۰۰۰ سربازِ آراسته به جنگ ابزارِ سبک و کمانگیر، درهال آمدن است. و آنها میگویند که آرتاکاماس (*Artacamas*)، پادشاه فریگیاسِ بُزُرگ (*Greater Phrygia*)، در پیشاپیشِ ۸۰۰۰ سوراکار با چیزی نه کمتر از ۴۰۰۰۰ نیزه انداز و سربازانِ آراسته به جَنگ ابزارهایِ

سَبُک" درهالِ آمدن است؛ و آریبائوس (*Aribaeus*) پادشاهِ کاپادوکیه (*Cappadocia*) با ۶۰۰۰ اسب و با نه چیزی کمتر از ۳۰۰۰۰ کمانگیر و سربازان آراسته به جَنگ ابزارهایِ سُبک، آهنگِ پیوستن به دشمنان ما را دارد؛ درهالیکه دیگر همپیمان هایِ آنها کشورِ عربستان، و آراگدوس (*Aragdus*) نزدیک به ۱۰۰۰۰ سوارکار، ۱۰۰ ارابه جَنگی، و لشکرِ بُزُرگی از فَلاخَن اندازها (قلاب سنگ اندازها) دارند. از یونانی هایی که در آسیا زندگی میکُنند، هنوز آگاهیِ روشنی بدست نیاورده ایم که آیا آنها در این هَمایه (ائتلاف) هَستند و یا نه. ولی گُروهایِ گُسیل شُده از فریگیاس (*Phrygia*) در هِلِسپُنت (*Hellespont*) زیر فرمان گابائدوس (*Gabaedus*) به دَشتِ کیسترین پدیوم (*Caystain pedium*) رسیده اند، گُفته میشود که این گروها از ۶۰۰۰ اسب با ۱۰۰۰۰ سربازِ آراسته به جَنگ ابزارهایِ سَبُک برخوردارند. به هر روی، گفته میشود که کشور کاریا (*Carians*)، کشور کلیکیه [(*)۱۰] و پافلاگونیاس [(*)۱۱]، با اینکه همچنین فراخوانده شده اند، ولی آنها به این اردوکشی نپیوسته اند. آشورها، هم آن بخشی که در بابل هَستند و هم دیگر بخش هایِ پسمانده از این کشور، به گمان من، میخواهند که نه کمتر از ۲۰۰۰۰ اسب و همچنین بیگمان هستم که نه کمتر از ۲۰۰ ارابهِٔ جَنگی و شُمارِ فراوانی از پیادِگان (پیاده نظام)، به همراه بیاورند؛ به هر روی، برایِ تازش به کشورِ ما، آنها از اینچنین گُنجایشِ بسیار بُزُرگی از نیروها بهره خواهند گرفت."

[*] به یاداشت هایِ [۱۰] و [۱۱] نَسک یکم، بخشِ یکم نگروَریده شود.

[۲.۱.۶] "فَردید (منظور) شُما این است،" کوروش گُفت،"که دُشمن دارای ۶۰۰۰۰ اسب است و بیش از ۲۰۰۰۰۰ سربازِ آراسته به جَنگ ابزار سَبُک و کمانگیر دارد؟ بفرمایید بگویید که نیروهایِ خودتان را تا چه اندازه بَرآوُرد

میکُنید؟" کیاخشتره پاسُخ داد: "بیش از ۱۰۰۰۰ اسب؛ و شُمارِ ۶۰۰۰۰ سربازِ آراسته به جَنگ ابزارهایِ سَبُک و کمانگیر، از کشور خودمان؛ درهالیکه از کشورهایِ همسایه، همانندِ اَرمنستان، بایستی که ۴۰۰۰ اسب و ۲۰۰۰۰ پیادِگان (پیاده نظام) دریافت کُنیم."" به گُفته ای دیگر،" "کوروش گُفت، "شُمارِ سوارکارانِ ما کمتر از یک چهارمِ هَمِهٔ سوارکارانِ دُشمن است و نزدیک به نیمی از دُشمن سربازِ پیاده داریم."

[۲.۱.۷] "پس، به من بگویید،" کیاخشتره گُفت،"آیا شُما نمی پندارید که آن نیروهایی را که شما درهالِ آوردن از کشور پارس هَستید، اندک باشند؟""آری،" کوروش گُفت؛ ولی سپس تر ما وارسی خواهیم کرد که آیا ما به مردانِ بیشتری نیاز داریم و یا نه. اکنون بگویید به من،" او ادامه داد، "شیوهٔ جَنگیِ هَماوردهای (حریف هایِ) ما چگونه است؟"همانگونه که هَمِه با هم می جَنگند،" کیاخشتره پاسُخ داد؛ "چونکه هم ما و هم آنها به نیزه داران و کمانگیران آراسته ایم.""خوب، پس،" کوروش گُفت،"از آنجا که ارتش هایِ آنها از اینچنین آرایشِ جَنگی ای برخوردارند، ما ناگُزیریم که آفندهایِ کوتاه را در دستورِ کار خود بِگُذاریم (جنگِ نامُنَظم) که به درازای لشکر آنها خواهیم زد."

[۲.۱.۸] "آری، "کیاخشتره گُفت، "این آرایشِ رَزمی، نیازین (ضروری) خواهد بود.""در آن نِهِشتی (موقعیتی) که پیروزی به سودِ کسی است که از شُمارِ بیشتری از جَنگاوران برخوردار باشد؛ چونکه پیکارگران با شُمار اندک میتوانند بِزودی بدستِ هَماوَردان (حریفانِ) دیگر که شُمار فراوان دارند، زخمی شوند، و نابود گَردند تا اینکه به باژگونهٔ آن."" اگر اینجور است، کوروش، پس چه برنامه ای را بهتر از این میتوان اندیشید که کسی را به کشورِ پارس برایِ آگاهاندنِ آنها بفرستیم که اگر رویدادِ بدی برایِ کشورِ ماد

پیش بیاید، آن پَژمَرگ (خطر) میتواند خود را به کشورِ پارس نیز گُسترش بدهد، و همزمان درخواستِ یک اَرتشِ بُزُرگتری را بکُنیم؟ ""چرا،" کوروش گُفت، "بگذارید که شُما را بیگُمان کُنم که هتا اگر هَمهٔ پارسیان نیز بیایند، ما نخواهیم توانست، در شُمارِ جنگاوران از دُشمن فَراتر رویم."

[۲.۱.۹] "چه برنامهٔ بهتر از این شُما در نگر دارید؟""اگر من بجایِ شُما بودم،" کوروش گُفت، "بایستیکه میگُذاشتم که با آن شِتابی که شایش پذیر (ممکن) باشد، برایِ هُمهٔ پارسیان که میخواهند به اینجا بیایند، جوشن بسازند، همانند آن زره ای که سپاهِ بُلَندپایگانِ (*peers*) پارسی که درهال آمدن از کشورِ ما به اینجا هستند، دربردارند—که ساخته شده است از یک زرهٔ بالاتنه که دورِ سینه را میپوشاند، یک سپرِ کوچک در دَست چپ، و یک شمشیرِ خَمیده و یا شمشیرِ بُلند در دست راست. و اگر شُما این جَنگ ابزارها را برایِ ما فراهم سازید، شما بی سیج ترین (مطمئن ترین) شیوهٔ پیکار، در جَنگِ نزدیک با دُشمن را برایِ ما فراهم آورده اید. و در این نِهِش (وضع) برایِ دُشمن، گُریز بَرتر از پایداری در برابر ما خواهد بود. و در اینجا، این خویشکاریِ ماست،" او ادامه داد،" که بسویِ آنها که پایداری میکُنند پیشروی کُنیم، درهالیکه ما پیشنهاد میکُنیم، که آن شُمار از سربازانِ دُشمن را که میگُریزند، که به سوارِگانِ شُما واگُذاریم، که هیچگونه ژایشی (شانسی) برایِ پایورزی (مُقاومت) و یا بازگشتن نخواهند داشت."

[۲.۱.۱۰] بدینگونه کوروش سُخن گُفت. و بنگر میآید که او دیدگاهش را با کیاخشتره به روشنی در بارهٔ آن نهاده (موضوع) در میان گُذاشته باشد؛ و کیاخشتره نیز بیشتر از این در بارهٔ فرستادنِ پیک برایِ دریافتِ نیروهایِ کُمَکی فُزونتر، گُفتگو نَکَرد، ولی او فراهم آوردنِ آن جَنگ ابزارهایی را که

پیشنهاد شُده بودند، آغازید. و هنگامیکه بُلَندپایگانِ (*peers*) پارسی به همراهِ ارتش پارس سررسیدند، آن جنگ اَبزارها کمابیش آماده بودند.

[۲.۱.۱۱] گُفته میشود که پس از آن کوروش هَمِهٔ سپاهِ بُلَندپایگانِ پارسی را به گِردِ خود فراخواند و گُفت: "دوستانِ من: هنگامیکه من شُما را بدینگونه آراسته و آماده برایِ درگیری با دُشمن، در پیکارِ تن به تن میبینم، و همچنین هنگامیکه سربازانِ پارس را که بدنبال شما آمده اند درمینگرم که به گونه ای آراسته به جنگ ابزار هَستند که میتوانند هر آینه که نیاز باشد، مبارزه را با پایداری به پیش ببرند، من از این نگران میشوم، که مبادا شما با شُمار کم و بدون پُشتیبانی و همراهی دیگران، ناگُزیر شوید که با لشکرِ بُزُرگی از دُشمن، رو در روی شوید و شاید که در این کارزار آسیب ببینید. اکنون پس،" او گُفت، "شُما با خود مردانی را آورده اید با بدنهایِ فَربود (بدون کاستی) و توانایی بدنی؛ ولی گُماشت (تکلیف) ما، پولادین کردن دل هایِ آنهاست؛ چونکه هَمِهٔ خویشکاریِ یک اَفسر و سَرگروهان این نیست که خودش را دلاور نشان دهد، ونکه (بلکه) او همچنین ناگُزیر است که تا آنجا که شایش (امکان) هست، در رَنجِ دلیر کردنِ مردانش نیز باشد."

[۲.۱.۱۲] به اینگونه کوروش سُخن گُفت. و هَمِهٔ مادها شادمان بودند، چونکه مادها با خود میاَندیشیدند که همراهِ نیروهایِ بیشتری به جَنگ میروند که از آنها پُشتیبانی میکُنند. و یکی از آنها همچنین به اینگونه سُخنرانی کرد:

[۲.۱.۱۳] "اکنون،" او آغازید،" شاید که این روامند (عادی) نباشد، اگر من، به کوروش پیشنهاد کُنم، که از سویِ ما مادها به پارسیانی که میخواهند در رَدِهٔ ما بِجَنگند، بگوید، که چه زمانی جَنگ اَبزارهایِ خود را بدست خواهند

آورد. ولی سیجِ (ریسکِ) دادنِ این پیشنهاد را میکُنم، چونکه من میدانم که هنگامیکه آدم بیشترین توانایی را برای انجامِ هم کارِ خوب و هم کارِ بد را داشته باشد، گُفته هایِ او نیز با شایمندیِ (احتمال) فراوان، ژرفتر در دل شنوندهایش مینِشیند. و هنگامیکه اینچنین آدمی ره آوردی را به کسی میبَخشد، هتا اگر ارمغان او کمتر از ره آوردِ کسانی ارزش داشته باشد که همتراز او هَستند، آن ارمغان بیشتر گرامی داشته خواهد شُد. و اکنون،" او ادامه داد، "یارانِ پارسی ما بسیار بیشتر خشنود خواهند شد که از سوی کوروش ایزانیده شوند (تشویق شوند) تا از سوی ما؛ و هنگامیکه آنها جایِ خود را در میانِ سپاه بُلَندپایگان (*peers*) بیابند، آنها سُهِش (احساس) خواهند کرد که این آزَرمِش (احترام) را که از سوی شاهزاده و فرماندۀ آنها به آنها بخشیده شده است، با پایندانی (تضمین) بیشتری پاس دارند تا اینکه از سوی ما پیشکش شُده باشد. به هر روی، همکاری ما نباید با کاستی باشد، ولی از هر راهی و در هر پیشایندی (وضعیتی) ما ناگُزیر از پولادین کردن دلِ مردان و یارانِ خودمان میباشیم. چونکه هرچه که این مردان دلاورتر باشند، برتری ما بیشتر خواهد بود."

[۲.۱.۱۴] هماهنگ با آن، کوروش گُذاشت تا اَبزارهایِ جَنگی را به درون بیاورند و در دیدِ همگانی گُذشته شوند. پس از آنکه کوروش هَمِهٔ سربازان پارسی را به گردِهم فراخواند، همانگونه که در پی میآید برایِ آنها سُخنرانی کرد:

[۲.۱.۱۵] "هم میهنانِ من، پارسیان، شُما در همان خاکی زاده شده و پَروَرِش یافته اید، که ما (بُلندپایگان) هم زاده و پَروَرِش یافته ایم؛ در سنجش با بدن ما، بدن هایِ شُما نیز از هیچ کاستی ای برخوردار نیستند، و اینچنین شایمندی (احتمال) هم نیست، که دلِ شُما دَستِکم، کمتر از دلِ ما

بی باک باشد. با این همه، در کشورِ خودمان شُما از فَردات هایِ (امتیازهای) برابری چون ما برخوردار نبودید، چونکه شُما ناچار از درآوردنِ هَزینهٔ زندگی خود بودید. اکنون، به هر روی، با کُمَکِ پروردگار، من در این اندیشه خواهم بود که نیازهایِ بایسته زندگی شُما را فراهم آورم؛ و شُما این پروانه را دارید، که اگر بخواهید، جنگ ابزارهایی همانندِ جَنگ ابزارهایِ ما دریافت کُنید، تا با همان پَژمَرگی (خطری) رو در روی شوید که ما هم میشویم، و، اگر یک کامگاری ای (موفقیتی) آذین بندِ (زینت) فراپیشی (اقدام) ما بشود، برایِ برخوردار شُدن از یک دانگِ (سهم) برابر، شُما نیز بگونهٔ شایسته ای، بِشُمار آیید."

[۲.۱.۱۶] "اکنون، تا این هنگام شُما کمانگیر و سوارکار بوده اید، و ما هم بوده ایم؛ اگر شُما در بکارگیریِ این جَنگ ابزارها به رسایی (کاملا) با ما برابری نمیکُنید، چیزِ شِگفت آوری نیست؛ چونکه، از آن هِنگامهٔ (وقت) آزاد که ما برایِ بَرزِش کردن (تمرین کردن) با آن جَنگ ابزارها داشته ایم، شُما بی بهره بوده اید. ولی با این ساز و بَرگ ها، ما هیچگونه بَرتَری ای در برابر شما نخواهیم داشت. به هر روی، هر جَنگاور یک زِرهٔ سینه دریافت میکُند که اندازهٔ سینهٔ او ساخته شُده است، در دستِ چپش یک سپر، همانگونه که ما به ترابُردنِ (حمل کردن) آنها خوی گرفته ایم، و در دست راستش یک شمشیر بلند و یا شمشیر خمیده، که ما با آن، کسانی را از پا در میآوریم که هنگامِ رو در رویی با ما، به اندازه ای نزدیک میشوند که ما ترسی نداریم که به هَدف نزنیم."

[۲.۱.۱۷] "افزون برآن، با بِه تَن کردن این جوشن و در دَست داشتنِ جَنگ ابزار، چگونه هرکسی از ما میتواند بر دیگری برتری بدست آورد، بجز از راه دلاوریش؟ و این برای شما شایسته است که این پَند را نه کمتر از ما در دل

خودتان نگه بدارید. چرا باید که آرزویِ رسیدن به پیروزی، برای ما شایسته تر از برای شما باشد، هنگامیکه این شما هَستید که دستیافتن به پیروزی با همهٔ چیزهایِ زیبا و خوبش را پایندانی میکُنید (تضمین میکُنید)؟ و به چه فَرنودی (دلیلی) باید که ما آرزو کُنیم که در بکارگیری از آن جَنگ ابزار ها بر شمُا برتری داشته باشیم، در جاییکه هَمِهٔ دارایی هایِ شکست خورده ها را به برندگان جَنگ، واگُذار میکُنند؟"

[۲.۱.۱۸] "شُما به هَمِهٔ سُخنانِ من گوش فرادادید،" کوروش در پایان گُفت."شُما جَنگ ابزارها را دیدید؛ هرکس که خواستارِ آن جَنگ ابزارها باشد، بُگذارید که از آنها بردارد و نام او را سرفرمانده در همان پهرستِ گُروهان ما بنویسد. ولی هرکس که خُرسند از ماندن در جایگاهِ سربازان نَبردپیشه (مُزدور) و پیمانی است، بُگذارید که در جوشن سربازان مُزدبگیر بماند. به اینگونه کوروش سُخن گُفت."

[۲.۱.۱۹] و هنگامیکه پارسیان سُخنانِ کوروش را شنیدند، آنها با خود اندیشیدند که، اکنون که آنها به انجامِ کار هایِ توانفرسا در برابر بهرهمند شدن از پاداش های یکسان، فراخوانده شده اند، اگر خواهانِ پذیرشِ این پیشنهاد نَشَوند، سزاوار خواهند بود که همهٔ زندگی شان در کاستی بسر کُنند. و به اینگونه هَمِه نام نویسی کردند و هَمِهٔ جَنگ ابزارها را برداشتند.

[۲.۱۲۰] و درهالیکه گُزارش شُده بود که دُشمن درهالِ نزدیک شُدن است ولی هنوز نرسیده است، کوروش تلاش کرد که به پرورشِ توانمندی هایِ بدنیِ مردانش، آموزشِ رزم آرایی، و پولادین کردنِ دل هایِ آنها در جَنگ، بپردازد.

[۲.۱.۲۱] نُخُست کوروش کسانی را که در کارِ چَرخاندنِ اُردوگاه سررشته داشتند و از سویِ کیاخشتره میآمدند، بکارگِرفت و به آنها فرمان داد تا نیازهایِ سربازان را به هر چیز که باشد، با گُشادهِ دستی برآورده سازند. پس از بجاآوردنِ خواسته هایِ سربازان، کوروش به آنها فرمان داد که به هیچکارِ دیگری، بجز به بَرزِشِ (تمرین) هُنرهایِ جَنگاوری نَپَردازند. کوروش باور داشت که بر پایهٔ آزموده ها (تجربه ها) و درنگریستن هایِ (مشاهده هایِ) او، اگر آدم ها رویکردِ (توجه) خودشان را از چیزهایِ گوناگون، بازایستانند، ولی تنها به انجامِ یک کار بپردازند، آنها در هر زمینه ای که گمان بُرده شود، بهترین خواهند شُد. بدینسان، در هنگامِ آموزش، او بارِ بَرزِش (تمرین) با کمان و نیزه را از رویِ دوشِ سربازان کاست و گُذاشت، تا آنها تنها با شمشیر، سپر و جوشنِ سینه، بَرزِش کُنند. کوروش از همان آغاز سربازان را با این اندیشه خوی داد که آنها ناگُزیر از جَنگِ نَزدیک و تن به تن با دُشمن هَستند، و یا اینکه خستو شوند (اعتراف کُنند) که در جایگاهِ همیارِ جنگجو بی ارزش هَستند؛ ولی اینچنین خَستو شُدن هایی (اعتراف هایی) برایِ کسانی که میدانستند که آنها را برایِ هَدَفِ دیگری بجز جَنگیدن نگهداری نمیکُنند، دشوار میبود.

[۲.۱.۲۲] و افزون بر آن، هنگامیکه کوروش باز در ادامه درنگریست که سربازان، بسیار بیشتر در انجامِ آن بَرزِش هایی (تمرین هایی) آمادگی نشان میدهند که در میانِ خودشان چشم هم چشمی و هَمالش (رقابت) بَرمیانگیزاند، او همتازی هایی (مسابقه هایی) را در هر زمینه ای نشاخت کرد (تعیین کرد) که بَرزش آن برایِ سربازان مَهین (مهم) بودند. آنچه را که کوروش پیشنهاد کرد بدینگونه بود: به سربازِ پیمانی (*private soldier*) فرمان داد که باید: فرمانبُرداری از سرفرمانده اش نشان بدهد، آماده برایِ

سختی باشد، آزمند برایِ رو در روی شُدن با پَژمَرگ (خطر) باشد و از بِنَواگریِ (*discipline*) خوبی برخوردار باشد؛ آشنا باشد با خویشکاری ای که از یک سرباز درخواست میشود، ساز و بَرگِ خود را آراسته نگهداری کُند، و در هَمِهٔ این زمینه ها فرازجو و بُلَندپرواز باشد؛ به سرجوخه ها فرمان داد: افزون بر اینکه باید برایِ خودشان در نهان خوب باشند، باید که برایِ پنج سربازِ جوخه شان تا آنجا که شایش (امکان) است، نمونه باشند. به گروهبانان فرمان داد: که همانندِ سرجوخه ها، با آن ده سربازِ در گروهانشان رفتار کُنند، و به همینگونه افسرها با دسته هایِ خودشان[*]؛ به سرفرمانده ها گُفت: که آنها باید آیین مند و به هنجار رفتار کَرده و بازرسی کُنند که آیا کارگُزارانِ رَدِه هایِ پایین تر، سربازانی را که زیرِ فرمانشان هَستند، در لگامِ خود دارند؟

یاداشت:

[*] لشکرهای کوروش همانگونه که در پی میآید، سازماندهی شده بودند:

شماره	ردهٔ کارگُزار ارتش	سازمان زیر فرمان	شمار سربازان زیردست
۱	سرجوخه	یک جوخه	پنج تن
۲	گروهبان	دو جوخه: یک گروه	ده تن
۳	سرگروهبان	پنج گروه: دسته	پنجاه تن
۴	افسر	دو دسته: یک گروهان	سد تن
۵	سرفرمانده	ده گروهان:یک هنگ	هزار تن
۶	سرتیپ	ده هنگ: یک تیپ	ده هزار تن

[۲.۱.۲۳] از این گُذشته، بجایِ پاداش، کوروش این فَردات هایی (امتیازهایی) را که در پی میآیند، ارزانی داشت: "در پیوند با سرفرمانده ها، آنها که نشان داده اند که میتوانند گُروهانِ خود را به بهترین نِهش (وضع) سازمان دَهند، باید که سرهنگ بشوند، در پیوند با افسرها، آنها که به باور ما دستهِٔ خود را به بهترین نِهش سازمان داده اند، باید که به پایگهِ (مقام) سرفرمانده هان سرفراز شوند؛ در پیوند با گروهبانان، آنها که بیشترین پاداش ها و ستایش ها را دریافت کرده اند، باید که به جایگاهِ افسرها، برکشیده شوند. بر همین روال، بهترین سرجوخه ها باید که به پایگهِ گروهبانان بالاروند؛ و در پایان، در پیوند با سربازانِ پیمانی، بهترین آنها باید که به جایگاهِ سَرجوخه ها برکشیده شوند. از این گُذشته، هَمهٔ این گُماشته ها نه تنها از هودهٔ (حق) اَرجُمَندی، در نَزدِ زیردستان خود برخوردارخواهند بود، ونکه (بلکه) برایِ آنها برتری هایِ دیگری نیز که پَسَندیده با خویشکاریشان باشد، در پی خواهند آمد. برایِ کسانی که از هرگونه ستایشی برخوردار شُده اند، هنوز این اُمید در چَشم انداز است، که در یک پیشایند (وضعیت) و زمانِ ویژه ای، از دارایی هایِ پسندیده و بُزُرگی نیز بهرهمند گردند."

[۲.۱.۲۴] افزون بر آن، در نِهشی (وضعی) که پیروزی بدست آید، کوروش پاداش و شادداد هایی را برایِ هَمهٔ گروهان ها، دسته ها، و جوخه هایِ ۱۰ تا ۵ نفره پیشنهاد کرد، اگر که آنها خود را فرمانبُردارِ بی چون و چرایِ فرمانده هایشان نشان دهند، و همیشه آماده در انجام دادنِ خویشکاری هایشان باشند؛ همانگونه که پیش از این از آنها یاد شُد. مُژدگانی هایِ پیروزی برایِ لشکرها به گونه ای درنگر گرفته شده بودند، که شایستهٔ سربازان آنها باشند، بدینسان، همتازی ها (رقابت ها) نشاخت شُدند (تعیین شدند) و اَرتش، بَرزش هایش را برایِ انجامِ آنها آغازید.

[۲.۱.۲۵] سپس کوروش گُذاشت که به اندازهٔ شُمارِ سَرفَرمانده هان، چادرهایی را ساخته و برافرازند. چادر ها به اندازه ای بُزُرگ بودند که هر گروهان را در خود جای میدادند. از این گُذشته، هر گُروهان از ۱۰۰ مَرد ساخته شُده بود. بدینگونه، آنها در چادرها بسر میبُردند، سربازانِ هر گروهان با خودشان؛ چونکه کوروش میپنداشت که باهم زیستنِ سربازان در چادرها، از فَردات هایی (امتیازهایی) که در پی میآیند، برایِ نبردِ درپیشِ روی، برخوردار است: آنها یکدیگر را میبینند که از راه هایِ همسان، دَر رَنجِ فراهم آوردنِ نیازهایِ همدیگر هَستند، و شایشِ (امکان) هرگونه بهانه از برتری دادن هایِ بیجا و بِدور از داد، زُدوده میشود؛ زیرا بِهزانی (تبعض) میتواند هرکسی را به این بَدآَندیشی بکشاند که بخودش این پروانه را بدهد که در رو در رویی با دُشمن، کمتر از دیگران دلاوری نشان دهد. و همچنین او می پنداشت که دَرزیستَنِ (اقامتِ) سربازان باهمدیگر در چادر، میتواند به آنها کُمک کُند تا بایکدیگر آشنا شوند. به پندار کوروش، در آشنایِی سربازان بایکدیگر، این شایمندی (احتمال) بود، که در هَمِهٔ آنها یک سُهِشی (احساسی) از رویکرد به یکدیگر پابگیرد، درهالیکه کسانیکه هَمدیگر را نمیشناسند، بیشتر در برابر هم، ولنگار هستند—همانند مردمی که در تاریکی بِسَر بَرند.

[۲.۱.۲۶] کوروش همچنین می پنداشت که باهم زندگی کردنِ سربازان در چادر، میتواند نه اندک، ونکه (بلکه) کُمکِ والایی را به آنها در آشنا شُدن با جایگاهشان کُند. چونکه سَرفَرمانده ها، گُروهان هایِ زیردستِ خود را در بهترین سامان و دَهناد (نظم و ترتیب) زیرِ فَرمان دارند، به همانگونه که لِگامِ گُروهان هایِ خود را در هَنگامِ راهپیمایی هایِ درازدامن در دست دارند، و

افسرها دسته هایِ خود را، و گروهبان ها سرجوخه ها گروه و جوخه های خود را به همان شیوه.

[۲.۱.۲۷] از این گُذشته، کوروش می پنداشت که این آشناییِ رسایِ (کامل) سربازان با جایگاهشان بسیار سودمند است، هم از اینروی که از اُفتادنِ آنها در آشفتگی پیشگیری میکُند و هم اینکه پس از به هم ریختگی، آنها بیدرنگ میتوانند سامان و دَهناد (نظم و ترتیب) را دوباره برپا کُنند؛ همانند پیوستگی سنگ ها و چوبِ سنَجِ (چهارچوب) دُرودگران (نجارها) که در هنگامِ خانه سازی باید که باهم همساز باشند. این شایش (امکان) همیشه هَست که سنگ ها را بسادگی باهم همخوان و همساز کرد، بدونِ نِگرانی از اینکه آنها در چه درهم برهمی بُزُرگی اُفتاده باشند؛ اگر دَرودگرها نغشه را داشته باشند، میتوانند نشاخت کُنند (تعیین کنند) که هر کدام از آن سنگ و چوب ها ازآنِ چه جایی است.

[۲.۱.۲۸] و سَرانجام اینکه کوروش با خود میاندیشید که خوراک خوردنِ سربازان با یکدیگر، دوستی هایِ آنها را اُستوارتر میکُند. و دیگر اینکه در زمانِ نیازین (ضروری) با شایمندیِ (احتمال) بسیار کمتری، آنها همدیگر را تنها خواهند گُذاشت؛ چونکه کوروش با درنگریستنِ رفتارِ جانوران، دریافته بود که جانورانی که باهم خوراک میخورند و پَروَرده میشوند، در هنگامِ جُدا شُدن ازهم، آنها بگونهٔ شگفت انگیزی سُهِش (احساس) تنهایی میکُنند.

[۲.۱.۲۹] کوروش همچنین درمینِگریست (دقت میکرد) که سربازان هیچگاه، برایِ خوراکِ نیمروز یا شام، نمایان نَشوَند، مگر اینکه پس از انجامِ برزش هایِ سختی که آبدانهٔ (عرق) آنها را درآورده باشد. از اینرو، برایِ اینکه آبدانهٔ سربازان را از راهِ انجامِ بَرزش هایِ سخت درآورد، کوروش آنها را

بِشکار میفرستاد؛ یا با سازماندهیِ ورزش هایِ سَخت، آبدانۀ سربازان را در میآوَرد؛ یا دوباره، اگر پیش میآمد که کوروش از بَهرِ انجامِ کارهایِ ویژه ای نمی توانست بر وَرزشِ سربازان دیده وری کُند، ولی او سفارش میکرد که سربازان، بدون اینکه با بَرزش، آبدانۀ خود را درآورده باشند، نباید برگردند. چونکه کوروش این شیوۀ رفتار با سربازان را در جایگاهِ ابزاری برایِ گوارا و دلچسب کردنِ خوراکِ آنها، پاسداشت از تَندُرستیِ آنها، و شکیبایی آنها در برابر سَختی، بکارمیبَست. و همچنین کوروش میپنداشت که سَختی، سربازان را وادار خواهد کرد که با هم خَرَدمندانه تر رفتار کُنند، چونکه هتا اسبانی که کار هایِ سخت را باهم انجام میدهند، بیشتر در کنارِ یکدیگر آرام میگیرند. به هر روی، آنها که خودآگاه هَستند که در آموزش هایِ رَزمی خوب پَرهیخته شُده اند (تعلیم داده شده اند)، در برابرِ دُشمن، بیگمان دلاورتر خواهند بود.

[۲.۱.۳۰] کوروش گُذاشت برایِ خودَش چادری را فراهم آورند که به اندازۀِ بَسَنده ای بُزُرگ بود، و او میتوانست هَمِۀِ کسانی را که به شام فرامیخواند، در آن جای دَهَد. اکنون او بِه هِنجار (بطور عادی) خیلی از سَرفَرماندهان را که به پندارش آدم هاِ شایسته ای بودند، به پیش خود فرامیخواند، و گاهی هَمچنین برخی از اَفسران، گُرهبانان و سرجوخه ها؛ گاه گُداری او برخی از سربازانِ پیمانی را به پیش خود فرامیخواند، گاهی هَمِۀِ هموندانِ یک جوخۀِ پنج تنه را باهم، و یا جوخۀِ دَه تنه، یا یک دسته و یا هَمِۀِ هَنگ را با هم. گاهی کوروش کسانی را به نشانۀِ ارجُمَندی به پیش خود فرامیخواند، بویژه، هِنگامیکه که او میدید که آنها کاری را کرده اند، که او آرزویِ انجام آن کار را نیز از هرکسِ دیگر دارد. و همیشه برای شام، همان دوری و پیشدستی

هایی را که با آنها از مهمانان پذیرایی میکردند، در پیش کوروش نیز میگُذشتند.

[۲.۱.۳۱] کوروش هَمیشه به سررشته داران اَرتش (که در رنج فراهم آوردن خواربارِ ارتش هستند)، پروانهٔ برخوردار شُدن از دانگِ برابر در هر چیزی را داده بود؛ چونکه او این را دادگرانه می پِنداشت که خواربار‌رسان هایِ انبارهایِ ارتش را کمتر از پیک ها و پِتامبرها (سفیران)، ارج نَگُذارد. و این رفتارِ خَرَدمندانه ای بود، چونکه او باور داشت که آنها باید راز نگهدار و اَپِستام مند (قابل اطمینان) باشند و همچنین آشنا با کار و بار ارتش، و باهوش باشند؛ و از این گُذَشته، سررشته داران ارتش باید پُرتوان، تیزرو، با توانایی برای وداییدن (تصمیم گرفتن) و استوار باشند. اَفزون بر آن، کوروش همچنین میدانِست که سررشته داران اَرتش باید ویژگی هایِ سِزامندی داشته باشند که تنها کسانی از آنها برخوردارند که آدم هایِ بازدِهمند (*efficient*) و سودبخش شناخته میشوند. و دیگر اینکه آنها ناگُزیر هَستند که بِه خود یاد دهند که از هیچگونه پذیرایی خودداری نَکُنَند، و همچنین بجا آوردنِ هر آنچه را که فرمانده هایِ بالایِ ارتش درخواست میکُنند، خویشکاری خود دَرنَگَرند.

نسک دُوّم، بَخشِ دُوّم

اُستُوان کردن پیوند با سربازان از راه گُسارش (صرف) خوراک با آنها

[۲.۲.۱] هرگاه که کوروش در هِنگامِ شام میزبانِ گُروهان هایِ ارتش بود، او همیشه با نگرورزیِ ویژه ای تلاش میکرد که گُفتگوهایِ پیشآمده تا آنجا که شایش (امکان) باشد، سربازان را سرگرم کُند و شادی را برانگیزاند. یک بار کوروش دَرِ گُفتگو را به اینگونه گُشُود: "مردان، بمن بگویید،"او گُفت،"آیا بنگر نمیآید که همیارانِ تازهِٔ ما در اَرتش، پیشایندی (وضعیتی) بدتر از ما داشته باشند، چونکه آنها به همانگونه که ما فَرهیخته شُده ایم، آموزش نَدیده اند؛ آیا می پندارید که در میان ما، ناسانی (تفاوت) نخواهد بود، نه در پیوند با پیوستگی های هَنجُمَنی (روابط اجتمایی) و یا نه در زمانی که با دُشمن درگیر خواهیم شُد.؟"

[۲.۲.۲] "براستی،"ویشت اَسپَه (*Hystaspas*) پاسُخ داد، "از سویِ خودم، من نمیتوانم بگوییم که آنها چگونه با دُشمن رو در روی خواهند شُد. ولی در پیوند با رَفتارهایِ هَنجُمَنی شان (اجتمایی شان)، به خداوند سوگَند، بنگر میآید که رفتارِ برخی از آنها به اندازهِٔ بَسَنده ای ناشایست باشد. یک روزی، به هر روی، "او اینگونه فرانمود (توضیح داد)،" کیاخشتره گُذاشت که در هِنگام خوراک برایِ هر گُروهانی گوشت بفرستند، و پس از آنکه گُوشت ها در پیرامون پخش شُدند، هرکس از ما سه تکه یا بیشتر بدست آورد. هنگامیکه آشپز میخواست گوشت ها را پَخش کُند، برایِ بارِ نُخُست از من آغازید؛ ولی هنگامیکه او برایِ بار دوم میخواست گوشت ها را پخش کُند، من از او خواهش کردم که از واپسین تَن بیآغازد و گوشت ها را از راه دیگر بِگَرداند."

[۲.۲.۳] "سپس یکی از مَردانی که در میان نشسته بود فَریاد زد و گُفت، «به خُداوند سوگند که این دادگرانه نیست—به هر روی، اگر که پَخشِ آن گوشت ها از میانِ ما آغاز نشود. » و هنگامیکه من شَنیدم، که کسی می پندارد که در پخشِ خوراک، دانگِ کمتری از دیگران داشته است، آشُفته شُدم و بیدرنگ او را در نَزدِ خودم سِدا کردم و نشاندم. او از من فرمانبُرداری کرد و دَستِکم در این زمینه بِنواگریِ (انظباط) خوبی را از خودش نشان داد. ولی پس از اینکه خوردنی ها در میانِ مهمان ها چرخ زدند و به ما رسیدند، تنها کوچکترین تکه ها از آن گوشت ها بجامانده بودند، همانگونه که آدم نیز میتوانست پیوس کُند (انتظار داشته باشد)، چونکه ما واپسین کسانی بودیم که از آنها پذیرایی میشُد. بیدرنگ پس از آن، آن مرد، خیلی آشُفته شُد و بخودش گُفت: «این چه خوشبختی شِگِفت انگیزی است! که من باید همکنون به اینجا (پیش شُما) فراخوانده شُده باشم!»

[۲.۲.۴] "«خوب، نگران نباشید» من به او گُفتم. «آنها بار دیگر از ما آغاز خواهند کرد، و شُما نُخُستین کسی خواهید بود که از او پذیرایی خواهد شُود، و بُزُرگترین تکه را بدست خواهید آورد.» در آن هنگام آشپز برایِ بار سِوّم چرخشِ خوراکی هایی را که بجامانده بودند، در میان مهمانان آغازید؛ و آن مَرد، از خودش پذیرایی کَرد؛ و سپس او با خودش اندیشید که تکه ای را که برداشته است خیلی کوچک است؛ از اینرو آنرا با این آهَنگ برگرداند، که تکه ای دیگر برگیرد. و آن آشپز، که با خودش پِنداشت که آن مَرد، دیگر نمیخواهد خوراک بخورد، به پذیرایی از دیگران ادامه داد، پیش از اینکه آن مَرد بتواند تکه گوشتِ دیگری را بردارد."

[۲.۲.۵] "بیدرنگ پس از آن، او این بدبیاری را آنچنان بِه دِل گرفت که نه تنها تکه گوشتِ خود را ،ونکه آنچه را نیز که از چاشنی خوراک مانده بود، از دَست داد. از بَهرِ این پیشآمدِ واپسین، آن مَرد در یک سَردرگُمی از آزُردگی و تُندخویی، به شَوۀِ (سبب) بدبیاری اش، به گونه ای بَراَفروخته گَشت. آن افسری که نَزدیکِ ما نشسته بود از دیدنِ این پیشآمد خندید و دست هایِ خودش را به نشانِ یک سرگرمی دلنشین بهم زد. و من،" او افزود، "چونکه هتا نمی توانستم از خندیدنم پیشگیری کُنم، وانمود کردم که سرفه میزنم؛ او اینچنین مردی هست، کوروش، که او را در جایِ یکی از همیاران خودمان، به شُما شناساندم." از شنیدنِ این پیشآمد همه خندیدند.

[۲.۲.۶] ولی یکی دیگر از سرفَرماندها گُفت: "دوستِ ما در اینجا، بنگر میآید، کوروش، که با یک آدَمِ بی فَرهنگی آشنا شُده باشد. ولی آنچه که به من پیوستگی دارد این است، هنگامیکه شما به ما در بارۀِ به رَده کردن سربازان آموزش دادید و ما را با این فرمان فرستادید تا هرکس از ما گُروهان خود را با آنچه که از شما یاد گرفته است، آموزش بدهد، من نیز همانند دیگران به آموزشِ یک دستۀِ رزمی پرداختم. من نُخُست یک افسری را در یک جایی ایستاندم و سپس یک سرباز تازه کاری را درپُشت سر او نگه داشتم و سربازانی دیگر یکی پس از دیگری که از دید من شایسته بودند. من جایگاهِ خودم را در پیشاپیش آن دَستۀِ رزمی بَرگُزیدم بگونه ایکه چهره ام رو در روی چهرۀِ آنها بود، و هنگامیکه از دیدِ من زمان درخور فرارسید، من فرمان، به پیش رفتن به آن دسته دادم."

[۲.۲.۷] " سپس آن سربازِ تازه کار، گام به پیش گُذاشت— از اَفسر دسته گُذر کرد و در پیشاپیش او ایستاد! و هنگامیکه من آنرا دیدم، گُفتم: «همیار،

چکار داری میکُنی؟» «من دارم به پیش میروم، همانگونه که شُما فرمان دادید،» او پاسُخ داد. «خوب»، من گُفتم، «من فرمان دادم که نه تنها شما، ونکه همهٔ دسته به پیش بروند.» هنگامیکه او این را شنید، او به سوی یارانش چرخید و گُفت: «آیا نمشنوید که سرفرمانده دارد ما را سرزنش میکُند؟ او فرمان داده است که همه ما به پیش برویم.» سپس آن سربازان دوان دوان از اَفسرِ دسته گُذشتند و بسوی من آمدند."

[۲.۲.۸] "ولی هنگامیکه آن اَفسر به سربازان دستور داد که بازگردند، آنها برآشُفته شُدند و گُفتند: «مهروزانه بگویید، که از چه کسی باید پیروی کُنیم؟ چونکه همکنون یکی به ما فرمان میدهد که به پیش برویم، درهالیکه دیگری نمی گُذارد.» من این بازنمود (*remark*) را بخود نگرفتم، به هر روی، و هنگامیکه من آنها را دوباره به سُتون کردم، به آنها رَهنمود دادم که هیچیک از آنها که در پشت هُستند نباید در پیشاپیش کسی بیایند که گروه را رهبری میکُند، ولی همه باید که رویکردِ (توجه) خود را تنها به او اندرکشند—تا آنها از کسی که در پیش است، دُنباله روی کُنند."

[۲.۲.۹] "ولی هنگامیکه آن پیک (پُستچی) که میخواست به (کشور) پارس بِرَوَد به سوی من آمد و از من در بارهٔ نامه ای پُرسید که به خانه نوشته بودم، من از آن اَفسر خواهش کردم که با شتاب برود و آن نامه را بیاورد، چونکه او میدانست که آن نامه در کُجا پایگانی شده است. هنگامیکه او داشت آمادهٔ رَفتن میشُد، پنجاه سربازِ جوانِ که تازه کار بودند، همینکه دیدند که افسرشان درهال دویدن است، آنها نیز با جوشن و شمشیر بدُنبال او دویدند. و سپس آن افسر بازگشت و آن نامه را با خود آورد. بر این پایه، همانگونه که شُما می بینید گُروهان من هُمهٔ فرمان هایِ شُما را موشکافانه انجام میدهد."

[۲.۲.۱۰] با شنیدن این بازگُفته (حکایت)، هَمهٔ شنوندگان به پادرَهه شُدنِ (بدرقه شُدن) گروهی از آن نامه خندیدند، و کوروش گُفت: "شِگفتا که چه همیارانی ما داریم! دلِ آنها را میشود به سادگی با اندکی مهربانی بدست آورد، بگونه ای که ما میتوانیم با یک تکه گوشت آنها را دوستانِ خودمان بِکُنیم؛ و این سربازان، آنچنان هیرمند (مطیع) هَستند که پیش از آنکه دستوری داده شود و یا آنها آن فرمان را دریابند، از آن فَرمانبُرداری میکُنند. من نمی دانم که چه سربازانی را آدم میتوانست آرزو کُند، که برتر از اینها باشند!"

[۲.۲.۱۱] بر این پایه، کوروش سربازانش را سِتایید، و همزمان نیز به آنها خَندید. ولی یکی از سَرفَرمانده هایِ او، آگلای تاداس (*Aglaitadas*)، یکی از سختگیرترین مردان، که همزمان در چادرِ کوروش بود، همانگونه که در پی میآید گُفتهِٔ خود را آغازید:" کوروش، شُما که نمیخواهید بگویید هرآنچه را که این همیاران ما درهال بازگویی آن هَستند، راست میباشد؟"خوب،" کوروش گُفت،"به چه فَرنودی (دلیل) باید که آنها دُروغ بگویند؟""به چه فَرنود (دلیل)، براستی،" آگلای تاداس گُفت، "بجز اینکه آنها بخواهند دیگران را به خَنده وادارند؟ و از اینرو آنها این داستان هایِ ساختگی را بازمیگویند تا ما را سرگرم کُنند."

[۲.۲.۱۲] "هیس!" کوروش گُفت."به آن مردها دُروغگو نگویید. از دیدگاه من، فروزهٔ (صفت) «دُروغگو» را به کسی برمیبَندند که وانمود میکُند که بیشتر از آنچه که هَست از سرمایه و یا دَلاوری برخوردار است، و یا برایِ آنها بکارمیگیرند که پیمانی را میبَندند ولی نمی توانند نگه بدارند، و هَمچنین هنگامیکه اُستوانیده شود (ثابت شود) که آنها اینکارها را تنها برایِ بدست

آوردن چیزی و یا سودی انجام داده اند. ولی آنها که تنها داستانی را برایِ شادمان کردنِ همیارانشان میآفرینند، نه برایِ سودِ خودویژه (شَخصی) و نه اینکه هَزینه ای بر رویِ دستِ شنوندگان بِگُذارند و یا به کسی آسیب روانی و مینویی (معنوی) بِزَنَند، چرا نباید که این مردان بجایِ دُروغگو، آدم هایِ «خوش خوی» و «سرگرم کُننده» نامیده نشوند؟"

[۲.۲.۱۳] بدینگونه، کوروش از کسانی که سَرگَرمی مهمانان را فراهم آوردند، پُشتیبانی کَرد، و آن سرفرمانده که داستانِ کوتاهی در بارِهٔ دَستهٔ خودش بازگُفته بود، روی به آگلای تاداس نهاد و گُفت: "بیگُمان، آگلای تاداس، شاید که شُما میتوانستید یک لغزش و کاستی سختی را در رفتارِ ما پیدا کُنید، اگر تلاش میکَردیم که اشک شُما را در بیاوریم، همانندِ بَرخی نگارنده ها که از راه آفرینش رویدادهایِ غَم اَنگیز در چامه ها (شعرها) و داستان هایشان، تلاش میکُنند که ما را به گریه بیاندازند؛ ولی اکنون، با آنکه شُما خودتان میدانید که ما میخواهیم شُما را سَرگَرم کُنیم و آهنگِ آسیب رساندن به کسی را نداریم، باز شُما ما را زیر بارِ اینچنین نِکوهش هایی خاک میکُنید."

[۲.۲.۱۴] "آری، به خُداوند سوگَند،" آگلای تاداس، گُفت، "و این همچنین دادورانه است، زیرا به باورِ من آن کس که دوستانش را به خَنده وامیدارد، خیلی کمتر از کسی که آنها را به گریه میاَندازد به آنها زاوری (خدمت) میکُند؛ و اگر شُما نیز بِسزا به آن بنگرید، خواهید دید که گُفتهٔ من دُرست است. به هر روی، پدران از راه به گریه انداختن فَرزندانشان خودمَهاری (*self-control*) را در آنها رُست میدهند (رشد میدهند)، و آموزگاران از همین راه دانش آموزانِ خود را با آموزه هایِ خوب میهَنایند (تحت تأثیر قرار میدهند)، و دات هایِ کشوری نیز، از راه به گِریه انداختن شَهروندان، آنها را

به دادگری ناگُزیر میکنند. ولی، آیا میتوانید به من بِگویید آنها که ما را به خَنده وامیدارند با اینکارشان کارِ خوبی را برایِ بدنِ ما انجام میدهند و یا روان ما را برایِ برنامه ریزیِ کارهایِ خودویژه (خصوصی) و یا کار و بارِهایِ سررشته داریِ کشور، تَرازمند میکُنند (متعادل میکُنند)؟"

[۲.۲.۱۵] بیدرنگ ویشت اَسپَه بدینسان پاسُخ داد: "مِهروزانه به من گوش فرادهید، آگلای تاداس، شُما میتوانید این کالایِ بسیار گرانبها را به رایگان هَزینهِ دُشمن خود بِکُنید و یا تلاش کُنید که آنها را به گریه درآورید؛ ولی در اینجا خواهشمندانه این کالایِ ارزان را که خنده است، به ما و به دوستانتان ببخشید. و شُما توانایی اینکار را دارید، چونکه من میدانم که شُما اَندازهِ هَنگُفتی از این کالا را انبار کرده اید؛ زیرا شُما هیچگاه اندوختهِ خود را نه هَزینهِ خودتان کرده اید و نه توانسته اید برای دوستانتان و یا دُشمنانتان بِگسارید (مصرف کُنید). بنابراین شُما هیچگونه پوزشی برایِ پُژهان خوردن (غبطه خودرن) از بَهرِ خندیدن ما ندارید."چی!" آگلای تاداس گُفت؛ "آیا شُما ویشت اَسپَه، براستی میپندارید که بتوانید مرا به خنده وادارید؟" "خوب، به خُداوند سوگند،" یکی دیگر از سَرفَرماندهان گُفت، "آگلای تاداس یک همیارِ نابِخرَدی است. آدم آسانتر میتواند آتش را از روی بدن او خاموش کُند تا او را به خنده بیاندازد."

[۲.۲.۱۶] با این کنایه همهِ باشندگان خَندیدند؛ چونکه آنها با ویژگیهایِ آگلای تاداس آشنایی داشتند، و آگلای تاداس خودش نیز به این مَتَلک خَندید. و کوروش بادیدن آگلای تاداس که چهره اش از شادی روشن گشته بود، گُفت: "آهای، سَرفَرمانده، این دُرُست نیست که شُما با واداشتنِ فَرسَخت ترین (جدی ترین) مَردِ ما به خَندیدن، او را تباه کُنید،" کوروش گُفت، "تازه هنگامیکه او اینچنین دُشمنِ خَندیدن نیز است."

[۲.۲.۱۷] بدینسان، آن گُفتار به پایان رسید. ولی در این هنگام خروس اَنتاش (*Chrysantas*) به اینگونه سُخن سَر داد:

[۲.۲۱۸] "کوروش،" او گُفت، "و هَمهٔ شُما که در اینجا هَستید، من به سهم خودم درمینگرم، که کسانی هَمراه ما شُده اند که دارای بهترین شایستگی ها هَستند، و دیگرانی که کمتر از ما از سِزاواری برخوردارند. اکنون، اگر ما کامگار شویم (موفق شویم)، همه چَشم خواهند داشت که از دانگِ برابری برخوردار شوند. و با این همه، من باور ندارم که چیزی در این جهان بیدادگرانه تر از این باشد که بدی و خوبی پاداشِ برابری دریافت کُنند." "خوب، پس، شُما را به ُخدا سوگُند، مَردانِ من،" کوروش به آن پاسُخ داد،"آیا این چیزِ خوبی برایِ ما نَخَواهد بود که یک گُفتگو در بارهٔ اینچنین پُرسشی را به اَرتش پیشنهاد دَهیم: در نِهشی (وضعی) که خُداوند در پاداشِ کارِ سُخت به ما پیروزی بِبَخشَد، آیا ما باید، به هَمِه دانگِ برابری بِدَهیم و یا اینکه با نَگَرورزی با زاوری ای (خدمتی) که کسی کرده است و همسنگ با آن به او پاداش بدهیم؟"

[۲.۲.۱۹] خروس اَنتاش گُفت، "کاربُردِ آن چه میتواند باشد، که گُفتاوردی (بحثی) را آغازید که به این نهاده (موضوع) بپردازد؟ چرا نباید که به دُرُستی به آگاهی دیگران رساند که شُما آهنگِ انجامِ اینکار و آنکار را دارید؟ بفرمایید، بگویید که آیا شُما برگُزاریِ بازی ها و دادنِ پاداش و شاددادها را از این راه به آگاهی ما نمیرسانید؟""آری، به خُدا سوگَند،" کوروش گُفت؛ "ولی این دو نهاده بایکدیگر همراستا (موازی) نیستند. چونکه هرچیزی را که مردان در جَنگ بِدَست میآورند، به گمانِ من، میخواهند که در شُمارِ دارایی هایِ هَمِگانیِ به آن بِنگرند؛ ولی تا پیش از گُسیلش رزمی

(*expedition*) آنها به دُرُستی هنوز فرمانِ من را فرمانِ راستین اَرتش درمینگرند، بگونه ایکه در آن هنگام که من داورهایی را برای بازی برمیگُزینم، من بیگمان هستم که آنها میپندارند که من در چهارچوب هوده هایم (حقوقم) کار کرده ام."

[۲.۲.۲۰] "آیا براستی باور دارید، "خروس اَنتاش گُفت، "که با فراخواندنِ سربازان به گِردِهمایی، آنها این پیماننامه را بِپذیرند که برپایهٔ آن هیچکس نتواند از پَروه هایِ (غنیمت هایِ) جَنگی، بهرهٔ برابر ببرد، درهالیکه بهترین ها بتوانند هم از فَرداتِ (امتیاز) ارج و هم پاداش برخوردار شَوَند؟""آری، "کوروش گُفت، "من به آن باور دارم، تا اندازه ای برایِ اینکه ما آنرا سفارش میکُنیم، و تا اندازه ای نیز برایِ اینکه با پیشنهادِ بَخشش برابرِ پَروه ها (غنیمت ها) بِپَتکاریم (مخالفت کنیم) تا تنها کسانیکه بالاترین کار را برایِ کشور میکُنند و بیشترین رنج را میبرند، بالاترین پاداش را نیز دریافت کُنند." و به پندار من،" او ادامه داد، هتا برایِ بدترین آدم ها، این چیزِ سِزاینده ای خواهد بود که خوبی بیشترین بهره را میبرد."

[۲.۲.۲۱] اکنون کوروش آرزو کرد که از بَهرِ سپاهِ بُلَندپایگان (*peers*) باید که این دوراندیشی به کار درآید؛ چونکه او میپنداشت که این برایِ سپاهِ زُبده بهتر است، اگر آنها بدانند که از راه ارزیابی کارشان، داوری میشوند و هماهنگ با شایستگی شان پاداش میگیرند. و بر این پایه از نَگرِ کوروش زمانِ پَسنده برایِ رای گیری در بارهٔ این نهاده (موضوع) رسیده بود، درهالیکه سپاهِ بُلندپایگان همچنین ناخُرسَند از داوش هایِ (ادعا های) سربازانِ روامند (عادی) برایِ بهره بُردن از دانگِ برابر بودند. هماهنگ با آن، کسانیکه در چادر بودند، با به گُفتگو گُذاشتنِ این پُرسش، همراهی کردند و

آنها میگُفتند که هر کسیکه با خود بِپِندارد که آدمِ دادگری است، باید که هوادارِ این پیشنهاد باشد.

[۲.۲.۲۲] ولی یکی از فَرمانده هان با یک خَنده گُفت: "خوب، من همچنین یک هم میهن را میشناسم، که میخواهد از چنین پیشنهادی پُشتیبانی کُند که همه جا از این شیوهِ پَخش بهره به گونهِ برابر، دُنباله روی نشود." دیگری از او پُرسید که فَردیدِ (منظور) او کیست؟ و او پاسُخ داد:" سوگُند به خُدا که او یکی از همیارانِ ماست، کسی که همیشه میخواهد بالاترین سهم را داشته باشد.""چی! بالاترین سهم، در انجامِ کارهایِ سخَت، هَمچنین؟" دیگری پُرسید. "به خُدا که نه،" او گُفت؛ به هیچگونه؛ ولی در اینجا نزدیک بود که من در یک رَمزِک (خطا) گیراُفتاده ام. چونکه باید خستو شوم (اعتراف کُنم) که هنگامِ کار، او خُرسند از این است که بدونِ شکوه، سهم خود را در انجامِ کارهایِ سَخت، به دیگران واگُذارد."

[۲.۲.۲۳] "خوب، مردان،" کوروش گُفت، "به باور من، اگر میخواهیم که اَرتش خودمان را زَرنگ و گوش بفرمان باربیاوریم، بایستیکه از این چنین همیارانی، که دوست ما درهال بازگُفتنِ رَفتارِ آنها میباشد، در میان ردهِ خودمان دوری کُنیم. چونکه از دید من بیشینهِ (اکثر) سربازان از این گونه هَستند که فرمانده هانِ خودشان را به هرجا که بروند، دُنبال میکُنند. خوبی و والامنشی، از دیدِ من، به نیکویی و شکوهمندی راه میبرند، و بدسرشتی به تبهکاری."

[۲.۲.۲۴] "و اکنون ما بارها دیده ایم که آدم هایِ بی ارزش بیشتر از آدم هایِ والامَنش دوست پیدا میکُنند. یک زن نابکار از راه خوش گُذرانی، دل هزاران تن را با چشم روشنی بدست میآورد و بدنبال خود میکشد، ولی در

نگاه نُخست آن آدم پاکدامن که با رنج، درهال بالا بُردن یارانش از سربالایی زندگی است، از بَختِ کمتری برخوردار است، که یارانش را بدونِ نغ زدن با خودش همراه کُند، آنهم هنگامیکه دیگر دوستانِ آنها، این مردان را بانگ زنند و راهِ آسانِ پایین رفتن را به آنها نشان بدهند."

[۲.۲.۲۵] و بر این پایه، هنگامیکه مَردُم تنها از بَهرِ تن پروری و آسایش خواهی، بد هَستند، به باور من آنها آدم های مُفت خور را بیشتر دوست میدارند، و آنها با اینکار از راه هزینه کردن فَردات هایشان (امتیازهایشان) به پیوستگی هایِ هَنجُمَنی شان (روابط اجتماعی شان) آسیب میرسانند. همیارانی که در انجامِ کارهایِ سخت کوتاهی میکُنند، و همچنین هَرزگُسار و گَزافکار هستند و در آرزویشان برایِ رسیدن به هر فَرداتی (امتیازی) بیشرمی نشان میدهند، اینچنین آدم هایی دیگران را به بَدنهادی رهنمون میکُنند؛ چونکه آنها با رفتارشان بیشتر وانمود میکُنند که آدم هایِ نابکار میتوانند به برخی برتری ها دستیابند. و از اینرو، ما باید که اینگونه آدم ها را با هر هَزینه ای از میان خودم دور کُنیم."

[۲.۲.۲۶] " به هر روی، تلاش نَکُنید که در رده هایِ تهی شده جایِ آنها را تنها با همشهری هایتان پُر کُنید؛ ولی، همانگونه که شما در زمان گُزینش یک گُروه رَزمی، تنها به اسب هایی که در خانه پرورش یافته اند نگر نمیورزید و بهترین اسب ها را زیرچشم میگیرید، همچنین در زمانِ گُزینش همیاران خود باید که از این بُنپایه پیروی کُنید: مردانی را از سرچشمه ها و رَستگاه های گوناگون پیدا کُنید که بتوانند نغشی در بالا بردن توان و ارج و آزَرمِش شما داشته باشند. من این فرانمود (توضیح) را برایِ اُستوانیدن (اثبات) پیشنهادم میآورم؛ من بیگمان هستم که با بستن یک اسب آهسته به یک ارابه جَنگی، هیچگاه آن ارابه نخواهد توانست به تندی رود، و

همچنین کاربُرد (استفاده) از ارابه هیچگاه نمی تواند سودمند باشد اگر اسبی را که تندرست نیست به آن بسته شود؛ و یک خانه هیچگاه نمیتواند از سویِ پیشکارهایِ بکارگرفته شده ای که بَدنهاد باشند، خوب کارپردازی گَردد، ولی خانه آسیب کمتری میبینند اگر که پیشکارهایِ ناتوان، آنرا نگردانند تا اینکه از سوی پیشکارهای ناشایست، درهم و برهم نگاه داشته شود."

[۲.۲.۲۷] "دوستانِ من، بُگذارید که شُما را در این باره آسوده کُنم،" کوروش اَفزود، "که راندنِ آدمِ بَدسرشت از میان خودتان نه تنها این بَرتَری را دارد، که او از سَرِ راه برداشته خواهد شُد، افزون بر آن، کسانیکه با آن آدمیِ هَرزه آلوده شده اند، نیز از دَستِ او آزاد خواهند گَشت، و این درحالی است که آدم نیکوکاری که آن آدم بدنهاد را رُسواشده مینگرد، با کوشایی بیشتر به کارهایِ سُتوده میپردازد."

[۲.۲.۲۸] با این گُفته کوروش سُخنان خود را به پایان بُرد؛ و هَمهٔ دوستانش با او هم رای شُدند که آنچه کوروش گُفته است، دُرُست میباشد، و آنها پیروی از آن بُنپایه ها (اصل ها) را آغازیدند. پس از آن کوروش دوباره سرگرمِ شوخی کردن با دوستانش شُد؛ چونکه کوروش درنگرید که یکی از سُتوان ها یک مَردِ بَدریختِ پُر مویی را در جایگاهِ مِهمانِ و دوست با خودش بر سَرِ میز آورده است؛ و کوروش آن سُتوان را به اینگونه با نامش سدا کرد:"خوب، سامباولاس (*Sambaulas*)، "کوروش گُفت،" میبینم که شُما نیز با آیین یونانی ها خو گرفته اید، اینگونه نیست؟ و همه جا این مردِ جوان را که کنارِ شما نِشسته است، با خود میبرید، چونکه او بی اندازه قَشنگ است؟" "آری، به خُدا سوگَند،" سامباولاس گُفت؛ " به هر روی، من هم از هَمنشینی با او خوشنود میشوم و هم از دیدن او."

[۲.۲.۲۹] پس از اینکه دوستانِ کوروش گُفتهٔ او را شَنیدند، آنها به آن مَرد نگاه انداختند؛ و هنگامیکه آنها دیدند که رُخسارِ آن مرد بی اندازه زشت میباشد، هَمهٔ آنها خَندیدند. و یکی از آنها گُفت: "برای خُدا بگو به بینیم، سامباولاس، این جوان چگونه توانسته است شما را به خودش اندر کَشد؟"

[۲.۲.۳۰] "به خُدا سُوگَند، دوستان،" سامباولاس پاسُخ داد، "به شُما خواهم گُفت. هرگاه که من او را سدا میکُنم، چه روز باشد یا شب، او هیچگاه بهانه ای برای اینکه «هنگام ندارد،» نمیآورد؛ همیشه به بانگِ من پاسُخ میدهد، و نه با آهِستگی، ونکه (بلکه) با شتاب. و همانگونه که من همواره از او درخواستِ انجامِ کاری را میکُنم، هیچگاه من نَدیده ام که او درخواستِ مرا در انجام دادنِ یک کارِ سخت، برآورده نسازد؛ و اَفزون بر آن، او دَستهٔ ده تنهٔ زیر فرمانش را همانند خودش بار آورده است، نه تنها با دادن آموزه، ونکه با نشان دادنِ یک رفتار نمونه که سربازان باید خود را با آن بسازند."

[۲.۲.۳۱] "اکنون،" یکی از باشندگان گُفت، "با آنکه او اینچنین جوانِ بی همتایی ست، آیا شما همانگونه که با خویشاوندانتان رفتار میکُنید، او را نمی بوسید؟" و آن مَردِ بَدچهره اینگونه پاسُخ داد: "به خُداوند سوگند که نه، چونکه او شیفتهٔ انجام دادنِ کارهایِ سَخت نیست؛ زیرا رنجِ بوسیدنِ من برای او بیشتر از هَمهٔ کارهایِ سَختی خواهد بود، که او انجام داده است."

نَسکِ دوم بَخش سوُم

سِگالش با فرماندهان در وَداییدن (تصمیم گرفتن) و ایزانش (تشویق) سربازانِ راینِاک (مَنظم)

[۲.۳.۱] بدینسان زمان در چادر سَرفَرمانده هان سپری گَشت، تا اینکه در پایان، آیین نیایش به درگاه خُداوند با کُرنش کردن و این ذُوا (دُعا) بجای آورده شُد — «همهٔ چیزهایِ خوب را به ما بِبَخش» — و بدینسان آنها آن مهمانی را به پایان بُردند، و رفتند که بخوابند. ولی در روز سپسین کوروش سربازان را در یک گردهمایی بُزرگ گردهم آورد، و همانگونه که در پی میآید برای آنها سُخنرانی کرد:

[۲.۳.۲] "مَردانِ من،" او گُفت، "دوستانِ من، روز درگیری نزدیک است، و دُشمن در نَزدیکی ماست. و پاداشِ پیروزی، اگر پیروزی باید که ازآنِ ما باشد— ما ناگُزیریم باور داشته باشیم که پیروزی ازآن ما خواهد بود، و ما باید که آنرا ازآن خودمان بکُنیم—پاداشِ پیروزی چیزی کمتر از خُودِ دُشمن و همهِ داراییِ هایِ او نخواهد بود. و اگر باید که پیروزی ازآنِ دُشمن بشود، پس، به همانگونه، باید که هَمِهٔ داراییِ هایِ شکست خوردگان به پایِ پیروزمندان ریخته شوند."

[۲.۳.۳] "از اینرو من از شُما میخواهم که این گفتهٔ مرا با دل هایِ خودتان بپذیرید: هرجا که کسانی برایِ جَنگ بهم میپیوندند اگر بیاد بیاورند که تا زمانیکه هرکس و هرکدام از آنها نغش خودش را انجام ندهد و سهم خودش را با کوشایی بجا نیاورد هیچ خوبی ای نیز نمیتواند بدُنبال بیاید؛ در آنجا ما شاید بتوانیم به کامگاری فروزانفر و شگرفی امید داشته باشیم. زیرا در آنجا

هیچ کاری که باید انجام شود، انجام نشُده فروگُذاشته نخواهد شُد. ولی اگر هر کَس با خود بیاندیشد که «همرزمِ من کار سُخت و نَبرد را پی خواهد گرفت، هتا اگر دل من سُست و بازوی من ناتوان شود» پس، به من باور داشته باشید، که ناکامی و شکستِ بُزرگ نزدیک خواهد بود، برای هرکس و همهٔ ما همانند هم، و هیچکس نخواهد توانست خود را از فرجام آن رها سازد.

[۲.۳.۴] این بَغ بَختیاری (مشیت الهی) است: کسانیکه نمیخواهند برای رهایی خودشان کوشش کُنند، آنها فرمانروایی بر خودشان را بدستِ دیگران میدهند. و اکنون من به هَر سربازی که در اینجا باشنده است روی میآورم،" او اَفزود، "که برخیزد و بگوید که آیا او باور دارد که سُتودگی و نیکی بهتر در میانِ ما پَروَرده خواهند شُد اگر آن کس که سنگین ترین کارها را انجام میدهد و سُخت ترین سیج ها (خطرها) را میپذیرد، بُزرگترین ارج ها را نیز بدست آورد، یا اینکه ما باید بپذیریم که هیچگونه ناسانی میانِ بُزدلی و دلاوری نیست و آنها فرجامی همانند دارند؟"

[۲.۳.۵] بیدرنگ خروس اَنتاش برخاست. او یک آدم خَرَدمند از پَشکِ بَلندپایگان بود، ولی نمایِ بیرونی بدن او تَنومند نشان نمیداد. او همانگونه که در پی میآید سُخنرانی کرد:"من نمیتوانم گُمان کُنم، کوروش، که شُما این پُرسش را با اینچنین باوری پیشکشیده باشید که آدم هایِ بُزدل براستی باید همان سهمی را ببرند که آدم های دلیر دریافت میکنند. نه، شُما میخواهید که ما را آزمایش کُنید و ببینید که آیا در میان ما کسی میتواند داوش (ادعای) سهم برابر در همهٔ آن چیزهایی را داشته باشد که همرزمان او با دلیری و والامَنِشی بدست آورده اند، با آنکه او خودش نتوانسته است هتا با زدن تنها یک زخمه (ضربه) به دُشمن، دلاوریش را نشان دهد."

[۲.۳.۶] "من خودم،" او ادامه داد، "نه آدم تُندپایی هَستم و نه دست و پایِ تَنومَندی دارم، تا آنجا که کاری از بدن من ساخته است، من میدانم که در روز آزمایش نه جایگاهِ نُخُست و نه جایگاهِ دوم ازآن من خواهد بود، نه جایگاه سَدُم، و نه هتا جایگاهِ هزارُم. ولی این را بخوبی میهُوشم (میفهمم)، که اگر مردانِ توانای ما همهٔ نیرویشان را بکاربگیرند، من هم خواهم توانست اینچنین سهمی از فَرَه دَهِش هایمان (نعمت هایمان) ببرم، همانگونه که شاید من نیز سزاوار آن باشم. ولی اگر آدم هایِ بُزدل در آسودگی بنشینند و دلاوری از دل هایِ آدم هایِ خوب و نیرومند رخت بربندَد، در این نِهِش (وضع) من میترسم، سهمی را که بِدست خواهم آورد بُزُرگتر از آن چیزی باشد که دیگر آنرا فرخُندگی (نعمت) نمیپندارند، ونکه (بلکه) به آن یک نفرین میگویند."

[۲.۳.۷] و بدینگونه خروس اَنتاش سُخن گفت، و سپس فَرَه ولاش (*Pheraulas*) برخاست. او مَردی از میانِ مَردم بود، ولی کوروش او را از روزهایِ گُذشته در خانه بخوبی میشناخت و بسیار به او دلبستگی داشت: ریختِ بیرونی او همانندِ روانِ اندرونیش بد نبود، همانندِ یک هُوزات (نجیب زاده). اکنون او همانگونه که در پی میآید سُخن گفت:

[۲.۳.۸] "کوروش، دوستان، و پارسیان، به باور من امروز ما همه بگونهٔ برابر آن آوَردی (مسابقه ای) را میآغازیم که دلیری هدفِ آن است. من از آنچه که دیده ام سُخن میگویم: به ما با هزینه هایِ همانند آموزش داده شُده است؛ برپایهٔ همان دوستی بر ما ارج گُذاشته میشود؛ ما خُرسند از پاداش های یکسان هَستیم. به همهٔ ما همانند هم گُفته شُده است که از رهبران خودمان پیروی کُنیم، و آنکس که بی آلایش و بی ریاتر از همه فرمانبُرداری کُند،

هیچ کوتاهی در هاگِ (حق) او نخواهد شُد که از سویِ کوروش گرامی داشته شود. دلیری بیش از این دیگر تنها فَردات (امتیاز) یک پَشک (طبقه) نیست: دلیری میتواند نیکوترین آرمان در سرنوشت هرکسی باشد."

[۲.۳.۹] "و امروز یک نَبرد در پیشِ رویِ ماست، و هیچکس نیاز ندارد که به ما آموزش دَهد که چگونه بِجَنگیم: ما بِگونهٔ سِرشتین (طبیعی) از تَرفندهایِ آن آگاهیم، همانند یک گاوِ نَر که میداند چگونه شاخ هایش را بکاربگیرد، یا یک اسب سُم هایش را، یا یک سگ دَندان هایش را، و یا گُراز دندان هایِ درازش را. جانوران به خوبی و اندازهٔ بَسَنده میدانند،" او ادامه داد، "که در چه زمان و در کُجا از خودشان پدافندگری کُنند: آنها نیازی به اُستاد ندارند که این چیزها را به آنها بیاموزد."

[۲.۳.۱۰] "من خودم، هنگامیکه یک پسربچه بودم، بگونهٔ آسَنی (غریزی) میدانستم که چگونه از خودم پَدافندگری کُنم، هنگامیکه میدیدم که زَخمه ای (ضربه ای) میخواهد بر من فرود آید: اگر هیچ چیزِ دیگری در دست نمیداشتم، من دوتا مُشتم را داشتم، و آنها را با همهٔ توانم در برابر دُشمنم بکار میبُردم: هیچکس به من نیاموخته بود که چگونه اینکار را انجام دهم، به واژگونه، آنها مرا کُتَک میزَدَند اگر میدیدند که من مُشت هایم را گره کرده ام. و من بیاد میآورم، که یک چاکو (چاقو) را نمیتوانستم برتابم: چاکو را از دستِ هَماوَرد (حریف) به چنگ میآوردم، هرگاه که آنرا میدیدم: هیچکس به من نشان نداده بود که در چنین نِهِشتی (وضعیتی) چگونه رفتار کُنم، بِه جُز کیاناد (طبیعت) خودش، من بر این گُفته پافشاری میکُنم که من بدینسان کُنِش میکردم، نه از اینرو که به من آموخته شُده بود که اینگونه رفتار کُنم، ونکه بدون رویکرد به اینکه اینکار اَرُواک (ممنوع) بود، همانند بسیاری از چیزهایِ دیگر که کیاناد مرا به آن سوی میراند، و بدون

رویکرد به هم پدر و هم مادرم. آری، و من هیچگاه خَسته نمیشُدم که هرگاه بَختی بدست میآمد با چاکویم هرچیزی را بِبُرم و آنرا بکاربگیرم بدون اینکه گیربیاُفتم: بنگر نمیآمد که انجام اینکار همانند پیاده روی و دویدن تنها یک کارِ رَوامَند (عادی) بود، انجام اینکار برای من شادمانی به همراه داشت."

[۲.۳.۱۱] "هرچه که بشود آنرا نامید،" او ادامه داد، "از آنجا که این شیوه از پیکار پیش بینی میشود، چیزیکه بیشتر دلاوری درخواست میکُند تا مهارت، چرا نباید که ما در اینجا با سپاه بُلندپایگان (*peers*) با شادمانی بِهمالیم (رقابت کُنیم)؟ زیرا پاداش هایی که برایِ نشان دادنِ بَرتَری و ویژگی های خوب پیشنهاد شُده اند، برابر هَستند. ما به یک بازی (قماری) اندر خواهیم شُد بدونِ اینکه پولی را که در آن خواهیم گُذاشت برابر پول هَماوردهایِ (حریف هایِ) ما باشد؛ زیرا آنچه که آنها در این بازی خواهند گُذاشت یک زندگی شیرین با اَجُمَندی است، که بُزگترین خوشبختی هاست، درهالیکه ما تنها یک زندگی سَخت و بدور از آزَرمِش (احترام) را خواهیم سیجید (بخطر خواهیم انداخت)، چیزیکه به پندارِ من بسیار کمرشکن است."

[۲.۳.۱۲] "و همرزمان، این به من بیشترین گُرمَک (جرأت) و دلاوری را در هَمالش (رقابت) با این سروران (*peers*) میدهد، که کوروش داور ما است؛ زیرا او هیچگاه با بدخواهی و یک سوی نگری نمیوَداید (تصمیم نمیگیرد)، ولی من (به خُدا سوگند میخورم) به دروستی بر این باورم که اگر کوروش به دلاوری کسانی پی ببرد، او آنها را کمتر از خودش دوست نخواهد داشت. به هر روی، من درنگریسته ام، که در این پیوند هر چیزیکه کوروش داشته باشد، او بیشتر خوشهال خواهد شُد، که آنرا به آنها بدهد تا اینکه بخواهد برای خودش نگه بدارد."

[۲.۳.۱۳] "و باز هم من میدانم که این مَردان (*peers*) همانگونه که میگویند، سرافراز از خودشان هَستند که به کُمکِ آموزگارانِ بهتری که داشته اند، وَرزیده شُده اند تا در برابر گُرسنگی، تشنگی و سرما شکیبایی نشان دهند؛ ولی راستی این است که در این پیشه هیچ آموزگاری بهتر از نیاز نیست، که به ما در این زمینه بی اندازه آموزش هایِ رسا داده است."

[۲.۳.۱۴] "و آنها (*peers*) برایِ انجامِ کار سخت و تَرابَریِ (حمل) جنگ ابزارها بَرزیده شُده اند (تمرین دیده اند)، جنگ ابزارهایی که بگونه ای نوآوَری شُده اند (اختراع شده اند) تا همه بتوانند به آسانی آنها را تَرابَرَند (حمل کُنند)؛ درهالیکه ما، به سهم خودمان، ناگُزیر بوده ایم که با بارهایِ سَنگین راه برویم و بدویم، بگونه ایکه هم اکنون ترابریِ جنگ ابزارها بنگرم میآید که بیشتر همانند بال گرفتن باشد تا باربری."

[۲.۳.۱۵] "از اینرو، بِگُذارید تا به آگاهی شما برسانم، کوروش،" او گُفت، "که من، به سهم خودم، نه تنها پا به میدانِ این هَمالش (رقابت) خواهم گُذاشت، ونکه (بلکه) چشمداشت (انتظار) من از شما این است که شُما مرا هماهنگ با شایستگیم، چه خوب باشم و یا چه بد، پاداش دهید. و شُما، یارانم و شهروندانِ رَوامَند (عادی)،" او با این بَریافت (نتیجه گیری) سُخن خود را به پایان بُرد، "من به شُما سفارش میکُنم که با دل هایِ شاد و شورمندی بُزرگ در هَمالش (رقابت) با این سَروَرانِ پیکارجو (*peers*) در این کارزار اندر شوید؛ زیرا آنها هم اکنون در دام یک چالش (رقابت) با شَهروندان رَوامَند (عادی) گرفتار شُده اند."

[۲.۳.۱۶] بدینسان فرَه ولاش سُخن گفت. و بسیاری دیگر از هر دو گروه برخاستند تا به سودِ این فراپیشی (اقدام) سُخن بگویند. آنها چنین وَداییدند

که هرکس هماهنگ با شایستگیش پاداش دریافت کُند، و اینکه کوروش باید داور باشد. پس، بدینسان، به این نهاده (موضوع) با خُرسندیِ همگانی رسیدگی شُد."

[۲.۳.۱۷] و یکبار کوروش یک فرمانده و همگی دستۀِ او را به خوراکِ نیمروز فراخواند، زیرا او درنگریسته بود که آن فرمانده نیمی از مردانِ دستۀِ خودش را در برابر نیمی دیگر در یک درگیری نمایشی رو در رویِ هم کرده بود. هر دو گروه جُوشنِ سینه (سینه بندِ پولادین) دَربَر داشتند و در دستِ چپ شان سپرهایشان؛ او بدستِ یک گروه چوبدستی هایِ سِتَپر وکُلفتی داد، درهالیکه به گروه دیگر گفت که آنها باید کلوخ برایِ پرتاب کردن، بردارند.

[۲.۳.۱۸] "اکنون هنگامیکه آنها در جایگاه شان با چنین آرایشی ایستاده بودند، آن فرمانده فرمان به آغاز نَبَرد داد. سپس آن گروه که کلوخ در دست داشتند، کلوخ هایِ خود را پرتاب کَردند، که برخی از آنها به سینه بندهایِ پولادینِ و سپرهایِ گُروه دیگر برخورد کردند، گروه دیگر همچنین بر ران ها و ساگِ پاهایِ (ساقِ پاهایِ) هَماوَردهای خود زخمه زَدَند. ولی هنگامیکه دو گروه به نَزدیکی هم رَسیدَند، آنها که چوبدَستی داشتند گروه دیگر را اینگونه زَدند – برخی بر روی ران های شان، برخی دیگر بر روی بازوهای شان، و برخی دیگر بر روی ساگِ پاهایِ شان؛ و باز هنگامیکه آن گروهِ دیگر خم شُد تا کلوخ بردارد، چوبدستی ها بر روی گردن و پُشتِ شان فرود آمدند. و در پایان، پس از آنکه چوب بدست ها هَماوَردهایِ خودشان را گُریزان کَردند، آنها کُلوخ بدستان را پیگرد کردند، درهالیکه زخمه هایِ خود را در میانِ فریادهایِ خَنده و شادی بر آنها فرودمیآوَردند. و سپس دوباره، با دگرگونی در آرایش دسته، آن گروه که اینبار چوبدستی برداشته بود، توانست با همان

برآیند، هماوَردهایِ خودش را که اینبار کلوخ برداشته بودند، ناگُزیر به گُریز کُند.

[۲.۳.۱۹] "در این پیوند کوروش هم از زَرَنگی فرمانده ستایش کرد و هم از فَرمانبُرداریِ مَردانِ او. کوروش خوشنود از این بود که میدید که آنها همزمان هم بَرزش میکُنند (تمرین میکُنند) و هم از بودن با خودشان سرخوش هَستند و همچنین برایِ اینکه همیشه آن گروه پیروز میشُد که خودش را به شیوهٔ پارسیان با جنگ ابزار میآرایید. خُرسند از این، کوروش آنها را به گُسارش (صرف) خوراک نمیروز فراخواند؛ و در چادرش کوروش درنگریست که برخی از آنها خود را در نوار زخم بندی پیچانده اند – یکی بدور پایش، و دیگری بدور بازویش – کوروش از آنها در بارهٔ نهاده (موضوع) پُرسید؛ و آنها پاسُخ دادند که آنها هَدَفِ آن کلوخ ها شُده بودند.

[۲.۳.۲۰] و کوروش در ادامه پُرسید، که آیا این آسیب های بدنی هنگامی روی دادند که آنها نزدیک هم و یا اینکه دور از هم بودند. و آنها گُفتند که این پیشامد زمانی روی داد که آنها دور از هم بودند. ولی هنگامیکه آنها بهم نزدیک شُدند، بَرزش (تمرین) آنها با شوخی بُزرگی همراه شُد – این پاسُخ آن چوب بدست ها بود؛ ولی آنها که به رسایی با چوبدستی ها کُتک خورده بودند، فریاد برآوَردند که بنگر آنها این هیچ خوشی نبوده است که از نزدیک زخمه بِخُرَند، و آنها همزمان لکه هایی را روی دست ها، گردن ها و برخی هم بر چهره هایشان نشان دادند که چوبدستی ها برجای گُذاشته بودند. و سپس، همانگونه که رَوامَند بود، آنها به همدیگر خَندیدَند. در روز سپسین همهٔ دَشت پُر شُده بود از مَردانی که رفتار این دسته را اُلگویِ بَرزش (تمرین) خودشان کرده بودند؛ و اگر آنها کار مَهَندتری (مهمتری) برای انجام

نمیداشتند، آنها سرخوش از این میشُدند که خودشان را با این وَرزش سرگرم کُنند.

[۲.۳.۲۱] روز دیگر کوروش یک سرهنگ را درنگریست که درهالِ بازگرداندنِ هَنگش از سویِ رودخانه به پایگاهشان بود. آنها به سُتونِ یک درهال گُذر کردن از سوی چپِ او بودند، و در یک دَمِ شایسته آن سرهنگ به دستهٔ دوم فرمان داد که چرخی بزند و در پیشاپیشِ آن ستون و در کنار آن بایستد، و سپس به دَستهٔ سوم، و پس از آن به دَستهٔ چهارم همان دستور را داد؛ و هنگامیکه همهٔ فرمانده هایِ دسته ها پهلو به پهلوی هم ایستاده بودند، او فرمان داد، "دسته ها به سُتون دو،" در این هنگام فرمانده های دسته هایِ ده تنه، در راستایِ هم به سُتون شُدند؛ و دوباره در یک دَمِ شایسته آن سرهنگ فرمان داد، "دسته ها به سُتون چهار،" در این هنگام فرمانده هایِ گروه های پنج تنه چرخی زدند و پهلو به پهلوی هم ایستادند؛ و هنگامیکه آنها به دَرِ چادر رسیدند او فرمان ایست داد، و فرمان داد تا آنها یکبار دیگر خود را به سُتون یک آرایش دهند، و دستهٔ نُخست در پیشاپیش برود و دستهٔ دوم پُشتِ پای دستهٔ نُخست روان شود، و سپس دستهٔ سوم و چهارم بدنبال دستهٔ دوم پُشت سر هم بروند، و هنگامیکه آن سرهنگ سربازان را به درونِ چادر راهنمایی کرد، او آنها را در پای میز نشاند، درهالیکه آرایش سربازان را درهنگام اندر شدن به چادر نگه داشته بود. آنچه که کوروش را به ستایش کردن این نمایش رَزمی واداشت، روش آرامِ فرمان دهی و آن هُشیاری (دقتی) بود که آن افسر از خود نشان داده بود. و این انگیزه ای شُد تا کوروش این افسر و هَنگ او را برایِ گُسارشِ (صرف) خوراک به چادر شهریاری فرابخواند.

[۲.۳.۲۲] اکنون چنین پیش آمد که سَرهنگِ دیگری در میانِ مهمانان بود، و او دهان بازکرد و به کوروش گُفت:"ولی آیا شُما هیچگاه نمیخواهید مَردانِ مرا نیز برایِ خوراک به چادرِ خودتان فرابخوانید؟ هر روز، در بامداد و شبانگاهان، هرگاه که ما برایِ خوراک خوردن به چادر اندر میشویم، ما تنها همان کاری را میکُنیم که آنها انجام میدهند، و هنگامیکه خوراک خوردن به پایان میرسد، واپسین سرباز از واپسین دسته، سربازانِ دسته اش را با آرایشِ رَزمی شان وارونه به بیرون ره میبرد، و دستهِٔ سپسین با راهنمایی واپسین مَردش، دستهِٔ پیشین را دُنبال میکند، و سپس دستهِٔ سوم، و سپس دستهِٔ چهارم: بگونه ایکه اگر آنها ناگُزیر از پس نشینی در برابر یک دُشمن بشوند، همهِٔ آنها میدانند که با یک سازمان خوب پس نَشینند. و هَمینکه ما به یک میدانِ فراخ میرسیم، ما نُخست به سویِ خاور پیاده روی میکُنیم، و من هَمهِٔ هَنگم را که در پُشتِ سَر من هَستند با آرایش رَوامندشان (عادی شان) میویتارم (هدایت میکنم)، درحالیکه آنها فرمان مرا میپیوسند (انتظار میکشند). پس از اندک زمانی ما به سوی باختر پیاده روی میکُنیم، و سپس واپسین سرباز از واپسین دسته راه را نشان میدهد، ولی با آنکه من در پایانِ هنگ راهپیمایی میکُنم، آنها ناگُزیر هَستند که پیوسته چشم به فرمان هایِ من بدوزند، بدینسان آنها یاد میگیرند که با همان واکُنش تُند از من پیروی کُنند، بدونِ وابستگی به اینکه من در پیش یا در پس هنگ باشم."

[۲.۳.۲۳] "آیا شُما میخواهید به من بگویید،" کوروش گُفت، "که این شیوهِٔ سازماندهی یک بُنپایهِٔ روامندی (قاعده عادی) است که شُما پیوسته آنرا بکار میبَندید؟""بِدُرُستی آری،""آن سرهنگ پاسُخ داد، "همانگونه بهنجار (عادی) که ما همیشه برای خوراک خوردن میرویم."""پس، از اینرو من همهِٔ مَردانِ شُما را از بهر سه فَرنودِ (دلیل) خوب به گُسارش (صرف) خوراک

فرامیخوانم؛ شُما آموزشِ رَزمی خودتان را به دو شیوه بکار میگیرید، شُما هم اینکار را بامداد انجام میدهید و هم شامگاه، و از راه راهپیمایی به پیش و پس شُما بدن خودتان را بَرزش میدهید (تمرین میدهید) و به روانتان سود میرسانید. و از آنجا که شمُا اینکار را هر روز دوبار انجام میدهید، تنها دادگرانه خواهد بود که من دوبار به شُما سور دهم."

[۲.۳.۲۴] "ولی من از شُما خواهش میکُنم، که نه دوبار در یک روز!" آن افسر گُفت، مگر اینکه شُما برای هریک از ما یک اُروَسپَر (معدهِٔ) دوم فراهم آورید."

و بدینگونه آن گُفتگو در آن هنگام به پایان رسید. در روز پَسین کوروش گُفتهِٔ خودش را نگه داشت و همهِٔ سربازان آن هَنگ را به گُسارش (صرف) خوراک فراخواند؛ و در روز سپس تر او دوباره به آنها سور داد: و هنگامیکه هَنگ هایِ دیگر از این نهاده (موضوع) آگاه شُدند، آنها نیز از آن پیروی کردند و رفتار این هَنگ را اُلگوی کار خود ساختند.

نَسکِ دوم بَخش چهارم

گُفتگو با فرستادگانِ هندوستان و کوشش برایِ همبسته نگه داشتن اَرمَنِستان

[۲.۴.۱] یک روز هنگامیکه کوروش درهال سان دیدنِ از رژۀ هَمِۀ سربازانش بود که آراسته به جنگ ابزار بودند، یک پیکی از سوی کیاخشتره آمد که میگفت یک پَتامبری (سفیری) از کشور هندوستان رسیده است. "کیاخشتره از اینرو، از شما خواهش کرده است که هرچه زودتر پیش او بروید. افزون برآن،" آن پیک گُفت، "من یک جامۀِ بسیار زیبایی از سوی کیاخشتره برای شُما آورده ام؛ چونکه او آرزو دارد که تا آنجا که شایش دارد (امکان دارد) هنگامیکه شُما پیش او میروید باشکوه و درخشان نمایان شوید، زیرا هندی ها در آنجا برای دیدن شما خواهند بود."

[۲.۴.۲] و هنگامیکه کوروش این پیام را شنید، او به آن سرفرماندهی (*captain*) که نُخست جای گرفته بود تا جایگاهش را در پیشاپیش نیروهایِ رَزمی نگه بدارد، این فرمان ها را داد که گُروهانش را به سُتون یک آرایش دهد و خودش و گُروهانش را در سوی راستِ ارتش نگه بدارد؛ همچنین کوروش به آن سرفرمانده گُفت که این فرمان را به سرفرمانده هایِ دیگر برساند تا افسرانِ همۀِ نیروهای رزمی در جریان گذاشته شوند و خودشان را همانندِ گُروهانِ او به سُتونِ یک و در کنار او آرایش دهند. و آن افسران و سربازان نیز بیدرنگ از این فرمان پیروی کردند و آن فرمان را به دیگر افسران رساندند، بگونه ایکه در یک زمان کوتاه یک سُتون رَزمیِ یکپارچه از همۀِ نیروهای اَرتشی که در آنجا بودند ساخته شُد که در بخش پیشین آن

سیسَد افسر پهلو به پهلوی هم ایستاده بودند و در ژرفایِ آن سَد سرباز جایگرفته بودند.

[۲.۴.۳] و هنگامیکه آنها در جایگاه هایِ خودشان مانیتَند (مُستقر شُدَند)، کوروش به سربازان فرمان داد تا او را دُنبال کُنند و همانگونه که او خودش میبایست آنها را رهبری کُند، از او پیروی کُنند. و بیدرنگ کوروش با گام هایِ تیز و تُندپا سربازان را به پیش ره بُرد. ولی هنگامیکه کوروش آگاه شُد که آن خیابانی که به ستادِ فرماندهی پادشاه ره میبُرد، تَنگ تر از آن است که بِگُذارد تا همهِٔ مَردانِ او با چنین پَهنایی که سُتونِ یکپارچهِٔ آنها داشت، به آنجا اندر شوند، او به نُخستین گُروهان فرمان داد تا با آرایشِ کُنونیش او را دُنبال کُنند [*]، و گُروهان دوم میبایست که گُروهانِ نُخست را دُنبال کُند، و بدینگونه همهِٔ گُروهان ها تا واپسینِ آنها از این فرمان پیروی کردند، درهالیکه او خودش رهبری را ادامه داد بدونِ اینکه برای برآسودن (استراحت کردن) بایستد، و گُروهان هایِ پَسین گُروهان های پیشین را دُنبال کردند.

[*] هر گُروهان به سُتون یک در سُتون بُنیادین (اصلی) ایستاده بود که در هر گُروهان سد سرباز پُشت سر هم ایستاده بودند.

[۲.۴.۴] برای پیشگیری از هرگونه لغزشی، کوروش دو آجودان به آغاز آن خیابان فرستاد تا در نِهشی (وضعی) که سربازان سرگشته باشند، به آنها فرانمود دَهند (توضیح دهند) که چکار بایست کرد. و هنگامیکه آنها به دروازهِٔ کاخِ کیاخشتره رسیدند، کوروش به نُخستین فرمانده دستور داد تا سُتونِ گروهانِ خودش را بگونه ای آرایش دهد که ژرفای آن به اندازهِٔ دوازده مَرد باشد، درهالیکه گُروهبان ها میبایستیکه در پیشاپیش سُتون های رَزمی در پیرامون کانونِ فرماندهی پادشاه جای میگرفتند. کوروش از آن فرمانده

خواست تا او دستورش را به دومین فرمانده بدهد، تا به همین گونه به واپسین فرمانده برسد؛

[۲.۴.۵] و فرماندهان بدینگونه فرمان کوروش را دُنبال کَردند، درهالیکه او خودش را در پوشاک پارسیش که خوشنما نبود، در پیشگاهِ کیاخشتره نمایاند. هنگامیکه کیاخشتره کوروش را دید، او از آمادگی فوری کوروش خوشهال شُد ولی از سادگی جامهٔ او ناخوشنود گَشت و گُفت:"چرا اینجوری، کوروش؟ بَرداشتِ شُما از اینگونه نمایان شُدن در نَزدِ فرستادگانِ هَندی چیست؟ اکنون من میخواهم که شُما تا آنجا که شایش (امکان) باشد باشکوه به سَهیستید (ظاهر شوید)، زیرا این نشانه ای از آزَرمِش (احترام) به من خواهد بود که بِگُذارم که خواهرزاده ام با هَمِهٔ زیبایی که شایش آن باشد (امکان آن باشد) پدیدار گَردد."

[۲.۴.۶] کوروش پاسُخ داد:"کیاخشتره، آیا اگر من خودم را در جامهٔ بنفش میپیراستم، با دَستبند خوشگل میکردم و گردنبند به گردن میاَنداختم ولی با دَرَنگ از فرمان شُما پیروی میکردم، بیشتر به شُما ارج مینهادم یا اکنون که من بیدرنگ پیکِ شُما را دُنبال کرده ام و در همراهی با یک ارتش بُزرگ و کوشا آمده ام؟ و اکنون من به نَزدِ شُما آمده ام درهالیکه خودم را با آبدانهٔ بدنم (عرقم) و آن شتابی که برایِ آمدن کرده ام، خوشگل کرده ام تا به شما اَرج نهم همچنین فرمانبُرداریِ ارتش از شما را به شما بنمایانم." اینچنین کوروش سُخن گفت، و کیاخشتره که پی بُرده بود که هاگ (حق) با کوروش است، فرستادگان هندی را به نَزدِ خودش فراخواند.

[۲.۴.۷] و هنگامیکه فرستادگانِ هندی به بارگاه اندر شُدند، آنها گُفتند که پادشاهِ هِندوستان آنها را با این فرمان فرستاده است تا بپُرسد که به چه

فَرنودی (دلیلی) مادها و آشوریان همدیگر را به جنگ فراخوانده اند. "و او به ما دستور داده است،" آنها گُفتند، "پس از شنیدنِ گُفتهٔ رَسمی شُما، ما باید به سوی آشوریان برویم و همان پُرسش را نیز از آنها بکُنیم؛ و در پایان او از ما خواست که به هر دوی شما بگوییم که پادشاهِ هندوستان پس از بَررَسی داتَستان (عدالت) در این نهاده (موضوع)، او از آن گروه که برهاگ باشد (برحق باشد) پُشتیبانی خواهد کرد."

[۲.۴.۸] "خوب، پس،" کیاخشتره بدینسان پاسُخ داد، "بِگُذارید تا به شُما بگویم که در انجامِ هیچ رَمزَکی (خطایی) در هاگ (در حق) آشوریان ما گُناهی نکرده ایم؛ ولی اگر که میخواهید، اکنون بروید به سویِ پادشاهِ آشور و از او بپُرسید که او چه چیزی برای گُفتن دارد." کوروش که در آنجا باشنده بود، از کیاخشتره پُرسید، "آیا این شایش (امکان) هَست که من نیز آنچه را که میاَندیشم به آنها بگویم؟" "و کیاخشتره از او خواست که سُخنش را دُنبال کُند. "خوب پس،" کوروش گُفت، "اگر کیاخشتره هیچ پَتکاری (مخالفتی) نداشته باشد، به پادشاهِ هِندوستان بگویید که ما پیشنهاد میدهیم، در نهاده ای (در موردی) که پادشاهِ آشور بگویید که با او از سوی ما به ناهاگ (به ناحق) برخورد شُده است، ما پادشاهِ هِندوستان را به نام میانجیگرمان برمیگُزینیم و او باید میان ما داوری کُند." پس از شنیدن این گفته ها، فرستادگانِ هندی به سوی پادشاه آشور روان شُدند.

[۲.۴.۹] پس از اینکه پَتامبر های (سفیرهای) هِندی رَفتند، کوروش روی به کیاخشتره نهاد و همانگونه که در پی میآید با او سُخن گُفت:"کیاخشتره، من از خانه آمدم بدون اینکه از خودم پولِ فراوانی داشته باشم، و از آنچه که من نیز داشتم اندازهٔ بسیار کمی بجای مانده است. من آنها را برای سربازانم گُساریدم (مصرف کردم)." کوروش گُفت، "اکنون شاید شُما در شگفت

باشید، که چگونه من آن پول ها را گُساریده ام، هنگامیکه شما از سربازان نگهداری میکُنید؛ ولی من از شُما میخواهم بدانید که این پول ها هزینهٔ هیچ چیز بجز پذیرایی از سربازان و دادن پاداش و ارمغان به آنها نَشُده است؛ هرگاه که من از رفتارِ سربازی خُوشنود میشُده ام و او را شایسته میدیدم، به او پاداشی میدادم."

[۲.۴.۱۰] "و من بیگمان هَستم،" کوروش افزود، "اگر ما برایِ انجام هرکاری نیاز به کارگران و یاران خوبی داشته باشیم، این بهتر و دلپَسندتر است که ما آنها را با گُفتار و رفتار دوستانه به ایزانیم (تشویق کُنیم) تا اینکه بخواهیم آنها را با گوشمالی و کیفر دادن به انجامِ کار واداریم. و اگر ما اینچنین یارانِ تُوختار (وفادار) را برای جَنگ نیاز داشته باشیم، ما تنها میتوانیم آنها را با گیرایی سُخنِ ادَب آموخته (مودبانه) و زیبندگی در رفتار بدست آوریم. زیرا همبستگان راستین ما باید که دوستان ما باشند و نه دُشمنان ما، کسانیکه به کامگاریِ (موفقیت) رهبرانشان رشک نمیبرند و به آنها در زمانِ آزَرَنگ و بدبَختی شان دَغا نمیکُنند (خیانت نمیکنند)."

[۲.۴.۱۱] "هماهنگ با آن، باور اُستوانِ (محکم) من این است و اینگونه نیز باید باشد که من نیاز به پول را از خودم پنهان نمیسازم. ولی هنگامیکه من میدانم که شُما هم اکنون تا این اندازه پول برای ما هَزینه کرده اید، روی آوردن به شُما برایِ فراهم آوردنِ هرچیزی در چشم من کار ناپَسند و زشتی خواهد بود. من تنها میخواهم از شُما خواهش کُنم که از راه سِگالش با یکدیگر از به هدر رفتن سرمایه هایِ شُما پیشگیری کُنیم. من بِخوبی آگاه هَستم، که اگر شُما دارایی آسیمی (عظیمی) را بدست میآوردید، من میتوانستم در هنگام نیاز از آن بهرهمند شوم و به خودم کُمک کُنم، بویژه اگر که میخواستم این سرمایه را به سودِ خود شما بکار بگیرم."

[۲.۴.۱۲] "اکنون من بیاد میآورم که بتازگی از شُما شنیدم که یک روزی گُفتید که پادشاه اَرمَنِستان هم اکنون شُما را خوار میشمارد، زیرا با آنکه او شنیده است که دُشمن درهال آمدن برای رو در روی شُدن با شُما است، ولی او نه نیرویی برایِ کُمک به شُما فرستاده است و نه خَراج (خراج) خود را پرداخت میکُند که زمان پَرداختِ آن سپری گشته است.""آری، کوروش،" کیاخشتره پاسُخ داد؛ "این تنها کاری است که او درهال انجام آن است؛ و از اینرو، من به سهم خودم، اَندید (شک) دارم که آیا بهتر است فَرنامِشی (اقدامی) در برابر او انجام دهم تا او را به زور پیرو خود کُنم و یا اینکه هم اکنون او را تنها بگُذارم، از ترس اینکه مبادا که ما او را نیز همانند دُشمن در برابر خودمان برخیزانیم، افزون بر چیزهایِ دیگر."

[۲.۴.۱۳] کوروش پُرسید:"آیا او در مانِشگاه هایش (اقامتگاه هایش) دژسازی کرده است یا اینکه شاید برخی از آنها در جاهایی باشند که بشود به آسانی به آنها نَزدیک شُد؟""مانِشگاه هایِ او،" کیاخشتره پاسُخ داد،" در جاهایی هَستند که خیلی خوب سنگربندی نشُده اند؛ من از رویکرد نشان دادن و رسیدگی به آن کوتاهی نَکرده ام. به هر روی، در آنجا کوهِستان هایی هَستند، جاییکه او میتواند پَناه ببرد و خودش را برای زمانی از گرفتار شُدن از دَستِ ما آسوده سازد، در آنجا او میتواند اَرمَندی (ایمنی) هرچیزی را که با خودش بالا بِبَرَد، پایندان کُند (تضمین کُند)، مگر اینکه ما فراهم آوری برای پَروَستِش (محاصرهِٔ) او کُنیم، همان کاری که براستی پدرم کرد."

[۲.۴.۱۴] "خوب،" کوروش پاسُخ داد، "اگر شُما شُماری از سوارکاران را که که شایسته میپندارید، در فرادَستِ من بگُذارید، و مرا به آنجا بفرستید، من بر این باورم که بتوانم به کُمک خُداوند او را واداراَم که برای کُمک به شُما

نیرو بفرستد و به شُما خَراچ (خراج) بدهد، افرون بر آن، من اُمیدوارم که او در آینده از آنچه که هم اکنون است، دوست بهتری برای ما بشود."

[۲.۴.۱۵] "من نیز امیدوارم،" کیاخشتره پاسُخ داد، این شایمندی (احتمال) هَست که آنها بیشتر به شُما گوش دهند تا به من؛ زیرا من میدانم زمانیکه شما بچه بودید برخی از پسران پادشاهِ اَرمَنِستان در میانِ دوستان و همراهان شما در هنگام شکار رفتن بودند؛ و از اینرو، شاید، آنها با پیروی از خوی پیشین، دوباره به شُما بِپیوَندَند. و اگر آنها زیر مَاهار (مَهار) شُما درآیند، همه چیز بایستیکه همانگونه که ما آرزو کردیم، با کامگاری (موفقیت) به پایان رسد."''خوب پس،" کوروش گُفت، "آیا شُما میپندارید که این چاره اَندیشی خوبی باشد که ما نغشهِ (نقشهِ) خودمان را پنهان نگه بداریم؟''"آری، به دُرُستی،" کیاخشتره گُفت؛ "زیرا با شایمندی (احتمال) بیشتر، برخی از آنها در دستِ ما گرفتار خواهند آمد، و افزون بر آن، اگر که باید کسی بر آنها بتازد، او میتواند آنها را نابَسُغیده (نامُهیا) گرفتار کُند.

[۲.۴.۱۶] "پَس گوش کُنید،" کوروش گُفت، "و بِبینید که آیا به باور شُما چیز سودمندی در گُفتهِ من هَست. اکنون من بیشتر با هَمهِ نیروهایم در نَزدیکی مَرزِ میانِ کشورِ شُما و اَرمَنِستان به شکار رفته ام، و گاهی هتا با بَرخی سواکارانی به شکار رفته ام که از میانِ دوستانِ من در اینجا (کشور ماد) بوده اند.''"و از اینرو،" کیاخشتره گُفت، اگر شُما ناگُزیر باشید که همین کار را دوباره انجام دَهید، شُما هیچ بَدگُمانی را برنخواهید اَنگیخت؛ ولی اگر آنها بتوانند پی ببرند که نیروی شِما بسیار بُزرگتر از آن اندازه ای است، که با آن شُما خویِ رفتن به شکار داشتید، این میتواند بیدَرَنگ بَدگُمانی براَنگیزاند."

[۲.۴.۱۷] "ولی،" کوروش گُفت، "این شایش (امکان) هَست که بهانه ای درأنداخته شود که بتواند هم در اینجا پذیرفته شود و هم در آنجا، اگر کسی بتواند این پیام را به آنها برساند که من آهنگِ نَخچیر کردن (شکارکردن) و بَرگُزاریِ یک شکار بُزرگ را دارم؛ و من بگونۀِ آشکار از شُما درخواست سوارکار بکُنم.""و این یک نغشۀِ (نقشۀ) بسیار زیرکانه ای است!" کیاخشتره گُفت؛ "و من نیز خودداری خواهم کرد که به شُما شُمار بیشتر از اندازۀِ شایسته سوارکار بدهم، با این فَرنود (دلیل) که من میخواهم از پادِگان هایِ دیده وری در سَرِ مرز با کشور آشور دیدن کُنم. و این نیز دروغ نخواهد بود، زیرا من به راستی،" کیاخشتره ادامه داد، "میخواهم که به آنجا بروم و آن پادگان ها را تا آنجا که شایش (امکان) باشد، اُستوان سازم (محکم کنم). و پس از اینکه شُما با نیروهایتان پیش رفتید و هم اکنون برای دو روز درهال شکار کردن هَستید، من شُمار بَسنده ای از اسپواران (سواره نظام) و پیادگان (پیاده نظام) را که بَسیج کرده ام به سوی شُما خواهم فرستاد، و شُما خواهید توانست آنها را بردارید و بیدرنگ یک تَکِ ناگهانی را بیآغازید. و من خودم، با بازمانده هایِ نیروهایم، کوشش خواهم کرد که زیاد از شُما دور نمانم، تا خودم را در میدانِ کارزار برای زمانی که به من نیاز است، نشان دهم."

[۲.۴.۱۸] پس از آن کیاخشتره بیدِرَنگ به گِردآوریِ اسپواران (سواره نظام) و پیادگان (پیاده نظام) برای بازدید از پادگان هایِ مرزی پَرداخت، و همچنین سَرگرم فراهم آوری و فرستادنِ گاری هایِ آذوغه در راهِ پادِگان هایِ مَرزی شُد. ولی کوروش سرگرم کُرپانی دادن (قربانی دادن) برای پی بُردن به شُگونِ (فال) اُردوکشی (*expedition*) خودش شُد، و همزمان او پیکی را به سویِ کیاخشتره فرستاد و درخواستِ شُماری از سَوراکارانِ جوانِ

او را کرد. ولی، با اینکه بسیاری از سوارکاران آرزویِ همراهی با کوروش را داشتند، کیاخشتره همانگونه که با کوروش پیمان بسته بود، شُمار فراوان از سوارکاران را به او نداد. اکنون پس از اینکه کیاخشتره و نیروهایش که از اسپواران (سواره نظام) و پیادگان (پیاده نظام) ساخته شُده بودند در راهِ رهسپار شُدن به سوی پادگان هایِ مَرزی بود، آن شُگونی (فالی) که کوروش برای آن کُرپانی (قربانی) داده بود، نشانه هایِ اُمید بخشش را برای پیشروی در برابر اَرمنی ها آشکار ساخت. هماهنگ با آن، کوروش مردانش را با آرایشی به بیرون رهنمون کَرد که انگار برای شکار میروند.

[۲.۴.۱۹] و هنگامیکه کوروش با مردانش درهال پیش روی بود، در همان آغازِ راه یک خرگوشی از پیش پاهایِ آنها جهید و گُریخت. و یک شَهبازی که از سوی خاور درهال پَرواز بود آن خَرگوش را هنگام دویدن دید و به سوی پایین شیرجه زد؛ و خرگوش را زد و آنرا به چنگ آورد. شهباز با شکارش به هوا جهید، سپس شهباز آن خرگوش را به سویِ یک تپه تَرابُرد (حمل کرد) ولی نه بسیار دور و در آنجا در آسودگی کار شکارش را ساخت. سپس کوروش با تماشای این شُگون (فال) شادمان گشت و با کُرنش کردن سپاس خُداوند را بجای آورد و به آنها که همراه او بودند گُفت:" دُوستانِ من، اگر خُداوند چنین بخواهد، شکار ما نیز بسیار خوب و کامگارانه خواهد بود."

[۲.۴.۲۰] هنگامیکه آنها به مَرز رَسیدَند، کوروش بیدرنگ شکار را آغازید، همانگونه که انجام آن خوی او بود؛ و بیشینهٔ (اکثر) مَردانش، پیادگان و سَوارکاران، در یک سُتونِ راسته (مُستقیم) در پیش او رهروی کردند، برای اینکه شکار را همانگونه که به نَخچیرگاه (شکارگاه) اندر شُده بودند، بیآغازند. ولی بهترین مَردانِ پیاده و سواره در بازه هایی (فاصله هایی) از هم ایستادند و در پیوس (انتظار) شکار ماندند، و شکارها را به پَستا (به نوبت) دُنبال

میکردند. و آنها شُمار فراوانی خوک، آهو، بُزکوهی، و خَرِ دایتیک (وحشی) به چنگ آوردند؛ هتا تا به امروز در این نی سنَگ ها خَران دایتیک زادگیری میکُنند (تولید مثل میکُنند).

[۲.۴.۲۱] و هنگامیکه کوروش از شکار کردن دست نگه داشت، او به دُرون مرزِ کشور اَرمَنِستان اندر شُد و در آنجا شام خود؛ و در روز سپسین، کوروش به سوی کوهستان ها روان شُد، که هَدفِ او بود و باز شکار کردن را آغازید. و هنگامیکه کوروش دوباره از شکار کردن بازایستاد، او در جایی فرودآمد (منزل کرد) و شام خورد؛ ولی هنگامیکه کوروش دید که اَرتشِ کیاخشتره نَزدیک میشود، او پنهانی پیکی را به سوی آنها فرستاد و از آنها خواست تا شام خودشان را در یک بازه (فاصله) نزدیک به دو پاره سنگ (هشت مایل) از اُردوگاهِ کوروش بخورند، زیرا او پیشبینی میکرد که این نیز به پنهان نگه داشتن هَنداخش (طرحش) کُمک خواهد کرد؛ ولی کوروش فرمان داد تا افسرانِ بُلندپایۀِ آنها پس از اینکه گسارش (صرف) شامشان را به پایان بُردند، به نَزدِ او بیایند. سپس، پس از شام، کوروش فرمانده هانش را گردهم خواهند و همانگونه که در پی میآید، سُخنرانی کرد:

[۲.۴.۲۲] "دوستانِ من، پادشاهِ اَرمَنِستان تا پیش از این هم همبسته و هم وابسته به کیاخشتره بود؛ ولی اکنون از زمانی که او دیده است که دُشمن درهال آمدن به سوی ماست، او گُستاخ شُده است و نه برایِ ما نیروهایِ کُمکی میفرستد و نه خَراج (خراج) خود را پرداخت میکُند. اکنون، از اینرو، اگر که ما بتوانیم، او همان شکاری است که ما برای گرفتنش آمده ایم. و این آن نغشه ای (نقشه ای) است که به باور من ما باید دُنبال کُنیم: خروس اَنتاش، پس از اینکه شُما به همان اندازه که بگونۀ شایسته نیاز دارید، آساییدید (استراحت کردید)، نیمی از پارسیانی را که با ما هَستند بردارید، و

با دُنبال کردن راه کوهِستان در بُلندترین جایگاه بِمانیت (مُستقر شوید)، در جاییکه میگویند که پادشاه اَرمَنِستان برای پناه گرفتن خواهد گُریخت، چنانچه به او هُشدار داده شود. من راهنماهایی را که نیاز دارید، در دسترس شما خواهم گُذاشت."

[۲.۴.۲۳] "اکنون آنها میگویند که این کوهستان ها با انبوهی از دَرخت پوشیده هَستند، و از اینرو من اُمید دارم که شُما دیده نشوید. به هر روی، شُما بایستیکه برخی از دیدهبان هایِ کوشایِ خود را، با نگر به شُمار و سازوبَرگ هایشان در پوشش راهزنان به پیش بفرستید؛ تا اگر آنها با هر اَرمَنی برخورد کردند، او را دستگیر کُنند و بدینگونه از پراکَنده شُدن این گُزارش ها پیشگیری شود؛ یا، اگر که دیدهبان ها در دستگیری اَرمنی ها دُشواری بدست آوردند، آنها را با ترساندن گُریزان کُنند، و بدینسان پیشگیری کُنند تا اَرمَنی ها همگی اَرتش شما را ببینند، و بدینگونه نمایان شُدن دیدهبان ها تنها انگیزه ای باشد که اَرمَنی ها بخواهند در برابر مُشتی راهزن هوشکاری (احتیاط) نشان دهند."

[۲.۴.۲۴] "پس، شُما اینکار را بِکُنید؛" کوروش گُفت، "ولی من، با آغازِ روز، با نیمی از پیادِگان (پیاده نظام) و هَمهٔ اسپواران (سواره نظام) از میان دَشت راسته (مُستقیم) به سوی پایتخَت پیش روی خواهم کَرد. و اگر او ایستادگی کُند، هرآینه (البته) ما درگیر خواهیم شُد؛ و اگر او میدان را فروگُذارد، هرآینه ما او را پیگرد خواهیم کَرد؛ ولی اگر او به کوهستان بِگُریزَد، پس این خویشکاری (وظیفه) شُماست که نَگُذارید که هیچکُدام از آنها که به سوی شما میآیند، بِرَهَند و بگُریزند."

[۲.۴.۲۵] "در بارۀِ این گُفته بیاندیشید: همانندِ هنگامِ شکار، ما کار کسانی را انجام میدهیم که دَدها را با ترساندن از پناهگاهشان میگُریزانند، و شُما نغش مَردانی را بازی میکُنید که خویشکاری (وظیفه) ایستادن پایِ تورها را دارند. این را بیاد داشته باشید، پس، که شکار باید پیش از اینکه جانوران بتوانند گُریختن را بیآغازند، پایان پذیرد؛ و تورداران که در ورودگاهِ (محل ورود) و دالانِ تورها ایستاده اند، که دَدها به سوی آنها میگُریزند، باید خودشان را از دیدِ جانوران پنهان سازند، اگر تورداران نمیخواهند که جانوران درهنگام گُریختن به سوی آنها راه شان را دگرگون کُنند."

[۲.۴.۲۶] "واپسین گُفتۀِ من این است، کریستانتاس: در شکاری که در پیش است شُما نباید آنگونه رفتار کُنید که من شُما را از بهر دلبستگی تان به شکار میشناسم: شما نباید که هَمۀِ شب را بدونِ پلکی از خواب بیدار بمانید، شُما باید بِگُذارید که مردانِ شُما به اندازۀِ بَسنده بیاسایند (استراحت کُنند) تا آنها بتوانند در برابر خستگی و خواب آلودگی ایستادگی کُنند."

[۲.۴.۲۷] "دوباره، از آنجا که شُما تَنیها (شخصا) این خوی را دارید که هرگاه که شکار شُما را به کوهستان ها ره میبرد، بدونِ پیروی از راهنماها کوهستان ها را به دُنبالِ آن بالا و پایین میروید – اکنون به اینچنین جاهای پَژمَرگ آمیز (خطرناک) و دُشوار نروید، ولی به راهنماهایِ خودتان دستور دَهید تا شما را از میانِ آسانترین راه رهنمون کُنند، مگر اینکه آن، راه بسیار درازی باشد؛ زیرا آسانترین راه برایِ اَرتِش، کوتاه ترین راه است."

[۲.۴.۲۸] "و مَردان خود را با دو زدن ره نَبَرید، زیرا شُما این خوی را دارید که کوهستان ها را با دَیودن بالا رَوید، ولی آنها را با تُندیِ مُلایم رهنمون کُنید، تا اَرتِش شُما بتواند به آسانی شُما را دُنبال کُند."

[۲.۴.۲۹] "این چیز خوبی است اگر برخی از نیرومندترین و جانفشانترین مردانِ شُما گاهی از سُتونِ رزمی پس بمانند تا بازماندگان را به ایزانند (تشویق کُنند)؛ و هنگامیکه آنها از کنار سُتونِ رَزمی گُذر کُنند، این یک دلگرمی و ایزانش (تشویق) برایِ همه خواهد بود که بشتابند، بویژه هنگامیکه بازماندگان تماشا کُنند که این افرادِ زُبده که در کنار آنها گام برمیداشتند آنها را پِشت سر گُذاشته اند."

[۲.۴.۳۰] با شنیدنِ این سُخنان، خروس اَنتاش از بهر پَروانِکی ای (ماموریتی) که از کوروش گرفته بود، بسیار خوشهال شُد؛ او راهنماها را برداشت و رفت. و پس از اینکه خروس اَنتاش دستورهایی را که او میپنداشت نیازین باشند به آنهایی داد که میبایستی همراهیش میکردند، رفت که بیآساید. و پس از اینکه آنها به اندازه ای که کیاخشتره میپنداشت بَسنده و درخور بوده است، خوابیدند، او فرمان آغاز برای رفتن به سویِ آن کوهستان ها را داد.

[۲.۴.۳۱] با آغاز روز، کوروش پیکی را با این دستورها و رهنمودها به سوی پادشاه اَرمَنِستان فرستاد تا پیامی را که در پی میآید به او برساند:"«پادشاهِ ارَمَنِستان، کوروش از شُما درخواست میکُند که تا آنجایی که شایش (امکان) داشته باشد، هرچه زودتر خَراج (خراج) و نیروهایِ کُمکی برای او بفرستید». و اگر که او پُرسش کُند که من کُجا هَستم، شُما به او فَرهود (حقیقت) را بگویید که من در سَرِ مَرز هَستم. و اگر او بپرسد که آیا من همچنین تَنیها (شخصا) درهال آمدن به آنجا هَستم، شُما در این نهاده (مورد) نیز به او فرهود (حقیقت) را بگویید که شُما نمیدانید. ولی اگر او جویا شُد که ما چند

تن هَستیم، از او بخواهید که کسی را به همراه شُما بفرستد تا خودش به آن پی ببرد."

[۲.۴.۳۲] با این دَستورها کوروش آن پیک را گُسیل داشت، زیرا او میپنداشت که این راهِ دوستانه تری است تا اینکه او بخواهد بدون هیچگونه هُشداری به پادشاهِ اَمَنِستان به سوی او لشکرکشی کُند. و کوروش به دادنِ آرایش به اَرتشِ خودش پرداخت که به باور او بهترین و شایسته ترین گُزینش بود، هم برای پیمودن بازه (فاصله) تا پایتختِ اَرمَنِستان و هم برایِ نَبَرد اگر که نیاز میشُد. کوروش به سربازان خود دستور داد که به هیچکس دست درازی نَکُنند، و اگر کسی با شهروندانِ ارَمَنی برخورد کَرد، به آنها بگوید که از چیزی نَتَرسند و بگوید که اگر هرکس بخواهد خوراک یا نوشیدنی بفروشد، هرچیزی که بخواهد باشد، او باید خودش را در آوردن آن، و گُشودن بازار آزاد سُهِش کُند (احساس کُند).

نَسکِ سِوُّم

زندگینامهٔ کوروش بُزُرگ



گاردِ ویژهٔ پارسه

نَسکِ سِوُّم، بَخشِ نُخُست

دوستی با دُشمنان و هَمبستگی رَزمی با دوستان

[۳.۱.۱] بدینسان کوروش سَرگَرمِ آماده کردن خود برایِ کارزار شُد؛ ولی هنگامیکه پادِشاهِ اَرمَنستان پیامِ کوروش را از فرستادۀِ او شَنید، او تَرسید، چونکه او میدانست که در خودداری از پَرداختِ باژ و کوتاهی از فرستادنِ نیروهایِ رَزمی برایِ یاری رساندن به کوروش، رَمژَک کَرده است (خطا کرده است)، و او پیش از همه از این نگران بود که نغشۀِ او لو رفته باشد که درهال درخور کردن نِهشت (وضعیت) کاخش برای پَدافندگری بود.

[۳.۱.۲] آشُفته از راهِ آگاهی یافتن به هَمِۀِ کاستی ها، پادشاهِ اَرمَنِستان کسانی را به پیرامون فرستاد و نیروهایش را گردآورد، و هَمزمان او پسر جوانترش، اَسبه بَریش (*Sabaris*)، زنهایش، هم شهبانو و هم پسرانش، و دُخترانش را به کوهِستان فِرستاد. و هَمچنین او به همراهِ آنها جواهرهایِ با ارزش و دارایی هایش را و گُروهی سرباز برایِ نگهبانیشان رَهِسپار کرد. و همزمان او اَبیشه هایی (جاسوس هایی) را برایِ اَنیشیدنِ (جاسوسی کردن) از کوروش فرستاد تا بداند که کوروش چکار میکُند، در هالیکه او به بَرگُماشتن (تعیین کردن) خویشکاری (وظیفه) برایِ اَرمنی هایی که برایِ زاوری (خدمت) بسویِ او آمده بودند، ادامه میداد. بِزودی کسانِ دیگری با این گُزارش سَررِسیدند که کوروش در نَزدیکی میباشد.

[۳.۱.۳] از آنجا که پادشاهِ اَرمَنِستان گُرمَک (جرأت) جَنگیدن با کوروش را نداشت، پَس نِشَینی کرد. هنگامیکه اَرمَنی ها دیدند که پادشاهشان اینگونه رَفتار میکُند، آنها نیز بیدرنگ از هم پاشیدند، هرکس بسویِ داراکش (مال و

منال) روانِ گَشت، با این آرزو که دارایی هایش را نجات دَهد. و هنگامیکه کوروش دید که دَشت پُر از مردانی است که در هالِ گُریز از شهر به پیرامون هستند و شتابان در هال رَفتن میباشند، او پیکی را در َنهان فِرستاد و به آنها گُفت که او با کسی که بماند ستیزی نخواهد داشت؛ ولی کوروش آشکارا به آگاهی آنها رساند که اگر کسی را در هال گُریز دَستگیر کُند، با او همانندِ دُشمن بَرخورد خواهد کرد. هماهنگ با آن، بیشینهٔ (اکثر) مردم ماندند، ولی بَرخی با پادشاه پس نِشینی کَردَند.

[۳.۱.۴] زمانیکه کاروانِ خانوادهٔ پادشاه به همراهِ نگهبانانشان به نیروهایِ کوروش در دامَنهٔ کوهستان رَسیدند. بیدرنگ آنها از ترس فریاد کَشیدند و هنگامیکه میخواستند بِگُریزند بسیاری از آنها گیراُفتادند. سَراَنجام شاهزادهٔ جوان و زنهایِ پادشاه و دُخترهایش با هَمهِٔ دارایی هایی که در کاروان به همراه داشتند گِرفتارِ آمدند. هنگامیکه پادشاهِ اَرمَنِستان خودَش از آن رُخداد آگاهی یافت، او سَرگَشته شُد که به کُدام راه برود، و سرانجام در دامنهٔ یک تَپهٔ بی سیجی (بی خطری) پَناه گِرِفت.

[۳.۱.۵] هنگامیکه کوروش این نِهِش (وضع) را دید، او آن تَپه را با نیروهایی که به همراه داشت، پَروَستید (محاصره کرد) و فرمانی را برای خروس اَنتاش فرستاد که سپاهی را در کوهِستان بِگُذارد و خودش بیاید. بدینگونه سپاهِ کوروش درهال گِردآمدن بود. سپس کوروش یک پیکِ ویژه ای را به سویِ پادِ شاهِ اَرمَنِستان فرستاد تا از او پُرسشی را که در پی میآید، بِکُنَد: "پادشاه اَرمَنِستان، به من بگویید، کوروش گُفت، "آیا میخواهید که در آنجا بمانید و با گُرُسنگی و تِشنِگی مبارزه کُنید، و یا اینکه پایین بیایید، به دَشت باز گَردید و در آنجا با ما بِجَنگید؟" پادِشاه اَرمَنِستان پاسُخ داد که:" او آرزویِ جَنگیدن با کسی را ندارد."

[۳.۱.۶] دوباره کوروش پیکی را فرستاد و پُرسید: "پس چرا شُما آنجا مانده اید و از پایین آمدن سَر بازمیزنید؟" پادشاهِ اَرمَنِستان پاسُخ داد: "برای اینکه من سرگَشته هَستم که چکار بِکُنم." ولی، کوروش گُفت: "هیچ فَرنودی (دلیلی) برایِ آن نیست؛ چونکه شُما آزاد هَستید برایِ محاکمه پایین بیایید." پادشاه اَرمَنِستان پُرسید: "و چه کسی دادرس من خواهد بود؟" کوروش پاسُخ داد: "خودم، برایِ اینکه بیگمان باشید، خُداوند به من این توان را داده است که با شُما همانگونه که میخواهم رفتار کُنم، هتا بدون یک دادرَسی."سپس پادشاهِ اَرمَنِستان به نِهِشتِ نیازین (وضعیت اضطراری) خودش پی بُرد، و پایین آمد و خودش را به سرنوشت سپُرد. و کوروش در این میان، پادشاهِ اَرمَنِستان را گرفتار کرد و هَمهٔ چیزهایی را که وابسته به او بودند بِدَست آورد. کوروش پادشاه ارمَنِستان را به اَردوگاهَش بُرد، افزون بر آن، کوروش هَمهٔ نیروهای او را نیز بدست آورد.

[۳.۱.۷] اکنون در این نِهِشتِ آشُفته تیگران (*Tigranes*)، پِسَرِ بُزُرگِ پادِشاه اَرمَنِستان، ازفَرانافت (سفر) بُرونمرزی بازگَشت. این تیگران همان کسی است که یک زمانی از همراهانِ کوروش در شکار بوده است؛ و هِنگامیکه او شَنید که چه پیش آمده است، همانگونه که سِرِشتِ او بود، بیدرنگ به پیش کوروش آمد. و هِنگامیکه او دید که پدر، مادر، برادرها، خواهر ها و همسرش زندانی شُده اند، همانگونه که بیوسیده میشُد (انتظار میرفت)، گِریست.

[۳.۱.۸] ولی هنگامیکه کوروش، به تیگران نگاه کرد، او هیچگونه نشانی از دوستی نشان نداد، ولی تنها گُفت: "آیا شُما به ِهنگام (به موقع) برایِ هُماسیدن (شرکت کردن) در دادرسی پَدرِتان آمده اید؟" و بیدرنگ کوروش هَمهٔ کارگُزرانِ کشورِ ماد و پارس و هَمهٔ آزادمَردها اَرمَنی را برایِ باشندگی

در آن اَنجمنِ دادرسی، فراخواند. کوروش زن هایی را که با دُرُشکه و تخت هایِ روان آمده بودند، بیرون نَراند، و به آنها پَروانۀِ هَنبازیدن (شرکت کردن) در دادگاه را داد.

[۳.۱.۹] هنگامیکه هَمِه چیز بِسامان شُد، کوروش رَسیدگی به پَرونده را آغازید: "پاداشاهِ اَرمَنِستان،" کوروش گُفت، "من نُخُست در این دادرسی به شُما اَندرز میدهم، که فَرهود (حقیقت) را بگویید، که شُما در آن سَرپیچی که بیشتر از هرچیزی بیزاری دیگران را از ته دل براَنگیخته است، بیگُناه هَستید. بِگُذارید که شُما را بیگُمان کُنم که اگر هنگامِ گُفتنِ یک دروغِ بیشرمانه ای گیربیاُفتید، بَخشودگی شما به گونۀِ فَرسَخت (جدی) در سیج (خطر) خواهد بود. دیگر اینکه،" کوروش ادامه داد،"فَرزندانِ شما و زنان شما و همچنین اَرمنی ها، آگاه از هر کاری هَستند که شُما کرده اید؛ و اگر آنها بشنوند که شُما چیزِ دیگری را بجز راستی بازمیگویید، و من نیز به راستینگی (واقعیت) پی ببرم، آنها براستی خواهند پنداشت که شُما با اینکار، خودتان را به برتافتنِ (تحمل کردن) سَخت ترین کیفر ایراخته اید (محکوم کرده اید)."''خوب کوروش،" پادشاه اَرمَنِستان گُفت،" از من پُرسش کنید آنچه را که میخواهید بدانید، و بیگمان باشید که من به شُما راستی را خواهم گُفت، و بُگذارید هرچه را نیز که پیآیندِ آن است، پیش بیاید."

[۳.۱.۱۰] "پس بمن بگویید،" کوروش گُفت، "آیا تاکنون جَنگی با اَشَه تِ آگ پِدَربُزُرگ من، و با مادهایِ دیگر داشته اید؟""آری،" او پاسُخ داد، "من جَنگیده ام.""و هنگامیکه شُما از او شِکَست خوردید، آیا پَذیرُفتید که خَراچ (خراج) پرداخت کُنید و اینکه به هر کُجایی که او به شما دَستورِ رفتن بِدهد، بایستیکه شُما به اَرتش او بِپیوندید، و دِژی را نسازید؟""آنچه را که میگویید، راست است.""پس چرا، در پرداختِ باژ و فرستادنِ اَرتش برایِ

کُمک به ما کوتاهی کردید، و چرا شُما سرگرمِ ساختنِ آن دژ بوده اید؟""من آرزو داشتم که به آزادی دستیابم؛ برایِ اینکه از دیدگاه من این چیزِ شکوهمند و فروزانفَری است که آزاد باشم و آزادی را برایِ فَرزندانم به مانداک گُذارم (به ارث گُذارم)."

[۳.۱.۱۱] "شُما دُرُست میگویید،" کوروش گُفت؛ "این نشانی از بُزُرگواری است که آدم برایِ پیش گیری از بَرده شُدن مبارزه کُند، و مرگ را برگُزیند. ولی اگر آدم در جَنگ شکست بخورد و یا از راه دیگری به بندگی فرودست شود، و سپس او در هنگامِ گُریز از دستِ سرورش گیربیاُفتد، آیا شما به اینچنین مردی در جایگاهِ یک آدمِ دُرُستکار، و کسی که کارِ نیکویی را انجام داده است، پاداش میدهد و یا اینکه اگر آن مَرد را دستگیر کَردید، او را در جایگاهِ یک آدم تبهکار کیفرخواهید داد؟ ""من او را کیفر خواهم داد،" پادشاه اَرمَنِستان پاسُخ داد، "چونکه شُما از من خواسته اید که راست بگویم."

[۳.۱.۱۲] "به این پُرسش ها روشن پاسُخ بدَهید،" کوروش گُفت؛ "اگر که پیش بیاید که یکی از کارگُزاران شُما لَغزشی از خود نشان دَهَد، آیا شُما میگُذارید که او به کارش ادامه بدهد و یا اینکه کَسِ دیگری را بجای او میگُمارید؟""من کسِ دیگری را بجای او مینشانم.""و اگر آن کارگُزار از داراکِ (مال) زیادی بَرخوردار میبود، آیا میگُذاشتید که او و همانند گُذشته توانگر بماند، و یا اینکه سرمایه هایش را از او بازپس میگرفتید؟ ""من هَمهٔ دارایی هایش را از او بزور میگرفتم،" پادِشاه اَرمَنِستان گُفت. "و اگر شُما آگاه میشُدید که او در تلاش برایِ کُمک به دُشمن است، چکار میکَردید؟""من میگُذاشتم که او را بکُشند،" پادشاه ارمَنِستان گُفت؛ "چرا

بایستیکه خودم را با یک دروغی که بر لبم میآورم به کَشتن دَهم، ولی برتری را در این نبینم که راستی را بگویم و بمیرم؟"

[۳.۱.۱۳] هنگامیکه پِسَرِ پادِشاهِ اَرمَنِستان این را شَنید، او دَستارش را از سر بَرگِرِفت و جامه اش را چاک داد، زنها بُلند فغان برآوردند و گونه هایِ خود را کَشیدند، اِنگار که کارِ پِدَرشان پایان پذیرفته و او هَمَکنون نیست و نابود شُده باشد. ولی کوروش از باشندگان خواهش کرد که آرام باشند و گُفت: "خیلی خوب، پادِشاهِ اَرمَنِستان؛ این دیدگاهِ شُما از دادگری است؛ پس هماهنگ با آن، چه اندرزی را شُما به ما میدهید، که با شُما چه کُنیم؟ سپس اَرمَنی ها آرام شُدند، چونکه پادشاهِ آنها در یک بُن بَست گیر کرده بود که آیا به کوروش اَندَرز دهد که او را بکُشد و یا اینکه به کوروش پیشنهاد کُند که راهی را سوایِ آن راهی برگُزینند، که پادِشاهِ اَرمَنِستان خَستو شُده بود (اعتراف کرده بود) که هَمیشه خودش میرفته است."

[۳.۱.۱۴] سپس پِسَرِ پادِشاه اَرمَنِستان روی به کوروش نهاد و گُفت: "کوروش به من بِگویید، از آنجا که پِدَرم در دو دلی است، آیا این شایش (امکان) هَست که من در پیوند با پِدَرم آنچه را که بهترین اَندَرز است به شُما بِکُنم؟" اکنون کوروش بیاد آورد که پیشتر ها هنگامیکه تیگران با او به شکار میرَفت یک آدم فَرزانه ای نیز همیشه همراه او بود که شِگفتی و ستایشِ تیگران را بَرمیاَنگیزاند؛ بر این پایه، کوروش بسیار آرِزومند از شَنیدنِ آنچیزی شُد که تیگران میخواست به او بگوید. به اینگونه کوروش از او خواهش کرد که دیدگاهَش را با آسودگی بِنمایاند.

[۳.۱.۱۵] "خوب،" تیگران گُفت، "اگر هَمهٔ آنچه را که پدرم گُفته و انجام داده است شُما میپَذیرید، بیگُمان باید که از کارهایِ او پیروی کُنید، ولی اگر

بر این باور هَستید که او به رَمزَکی (خطایی) اُفتاده است، پس نباید از رفتار او پیروی کُنید.""خوب پس،" کوروش گُفت،" اگر من باید که کاری را کُنم که دَرُست باشد، پس بیگُمان کاری را که دُرُست نباشد دُنبال نخواهم کرد.""این چیز روشنی است،" کوروش ادامه داد، "پس، در پیروی از فَرنایِش (بُرهان) شُما، پِدَر شما بایستیکه کیفرداده شود، اگر که با این هال این دُرُست باشد که کسی را که به رَمزِکی (خطایی) دَست زده است باید کیفر داد.""کوروش، از دیدِ شُما، کُدامیک برایِ شُما بهتر است، اینکه شُما پادافَرایشی (مجازاتی) را به سود و یا به زِیان خود بِکُنید؟" کوروش پاسُخ داد: "در پیروی از نِهادهٔ (مورد) دوم، دستِکم من به خودم کیفر داده ام."

[۳.۱.۱۶] "تیگران گُفت: "آری، ولی شُما آسیب بُزُرگ تری را به خودتان خواهید زد، اگر شُما دوستانتان را بِکُشتن دَهید، آنهم در زمانی که بُزُرگترین سودِ شُما در نگهداریِ از آنها میباشد." کوروش پُرسید: "چگونه میتوانند مَردانی که در هنگامِ لغزیدن به کارِ نادُرُست، گیراُفتاده اند، بُزُرگترین فَردات (امتیاز) برایِ من باشند؟""به باورِ من، آنها فَرداتی (امتیازی) برای شُما خواهند بود، اگر که آدم پَرهیختار (مُحتاط) و دوراندیشی بشوند. چونکه بِنگر من این دُرُست است، کوروش،" او گُفت، "که بدون هرگونه دور اَندیشی سودی در هیچیک از دیگر کارهایِ نیکو نخواهد بود؛" او ادامه داد، "چونکه چه سودی میتواند آن مردِ نیرومند، دلیر، یا توانگر و توانمند برایِ کشور داشته باشد اگر که دوراَندیش و پَرهیختار (مُحتاط) نباشد؟ ولی هر دوست و یا پیشکار (خدمتکار) زمانی میتواند سودمند و خوب باشد، که از دوراندیشی بهرهمند شُده باشد."

[۳.۱.۱۷] کوروش پاسُخ داد، "آیا شُما، پس، میخواهید بگویید که پدرِ شُما از یک زمانی آدم دوراندیش شُده است، هنگامیکه پیش از آن آدم بی خَرَدی

بوده است؟""آری، "تیگران گُفت، "به دُرُستی که مُراد و فردیدِ (منظور) من هَمین است.""پس، شُما میخواهید با آن بگویید که دوراَندیشی و فَرجام بینی، بَخشی ازگرایشِ نَهُفته از روان آدمی است، همانندِ اندوه و آدرنگ؛ و چیزی نیست که بشود آنرا خَرید؟ چونکه من نمی توانم برایِ خودم به انگارم که آدم بتواند بیدرنگ از سرِشتِ بی پَروایی به خویِ دوراَندیشی به غَلتد، چونکه اگر کسی بخواهد آدمِ پَرهیختار (مُحتاط) و باپروایی باشد، نُخست او ناگُزیر است که آدمِ خَرَدمندی بشود."

[۳.۱.۱۸] "چی، آیا شُما هیچگاه درنگریسته اید، کوروش،" تیگران گُفت، "هنگامیکه یک مردِ بی پروا بِسیجَد (خطر کُند) که با مَردِ دیگری که از خودَش نیرومندتر است به نَبَرد بَرخیزد و شِکست بخورد، ولی او پس از آن فوری از بی خَرَدیش بِخودآید و بهبود یابد؟ و دوباره،" او ادامه داد، "آیا شُما هیچگاه نَدیده اید که چگونه هنگامیکه یک کشور در جَنگ با کشورِ دیگری است، بیدرنگ پذیرفته میشود که کشورِ شِکست خورده به کشورِ پیروزمند گردن نَهد، بجایِ اینکه به جَنگ ادمه بدهد؟"

[۳.۱.۱۹] "شما به کُدامین شکستِ پِدَرتان مینمارید (اشاره میکُنید)،" کوروش پُرسید، "که شُما تا این اندازه بیگُمان هَستید، که توانسته است پدر شما را به خودآورد؟""آن شِکستی که،" آن شاهزادۀ جوان پاسُخ داد، "خودآگاهیِ پدرم را به دالونهایِ نهان در روانش رَهبُرد؛ او بی اندازه شیفته آزادی شُده بود، ولی خودش را تا پیش از این، تا این اندازه همانند یک بَرده سُهِش نکرده بود. (احساس نکرده بود). او نغشه هایی داشت که برایِ انجام آن ها نیازمند به پنهان کاری، شتاب و نیرو بود، ولی او توانایی برآوردنِ هیچکُدام از آنها را نداشت. او میداند که برایِ شما نغشه ریختن و انجام آن در پیوستگی با یکدیگر هَستند؛ هنگامیکه شُما آرزو داشتید که به او نیرنگ

بِزَنید، شما او را فَریب دادید، انگار که او آدمِ کور، کَر و یا مَنگی باشد؛ هنگامیکه شما به پنهانکاری نیاز داشتید، نهانکاری شما به اینگونه بود که دِژی را که او می اِنگاشت (تصور میکرد) که برایِ خودش میسازد و ازآن خودش است، به یک دام برای او واگرداندید؛ شتابِ شُما با سازوبَرگ رزمیتان، با آنکه فرسنگ ها از اینجا دور بوده اید، به اندازه ای بود که او را آنچنان زیر فشار گُذاشت که زمان برایِ به زیر فرمان درآوردن نیروهایش را پیدا نکرد.

[۳.۱.۲۰] کوروش گُفت:"خوب، آیا شُما براستی باور دارید که اینچنین شِکَستی بَسَنده باشد تا آدم ها به خودبیایند—فَردیدِ (منظور) من این است، برای اینکه مردم پی ببرند که دیگران فرازمند و برتر از آن ها هَستند؟""آری،" تیگران گُفت، "هتا بیشتر از اینکه آنها در رَزم شِکَست بخورند. چونکه کسیکه از نیرویی شکست میخورد، این اندیشه در نهادِ او پیکر میگیرد که اگر او بدنش را بِبَرزد (تمرین دهد)، شاید که بتواند آن نَبَرد را دوباره از سر بگیرد. کشورها همچنین از این بُنپایه (قاعده) پیروی میکُنند؛ برایِ نمونه هنگامیکه بیگانگان به کشوری دست میبازند، مردم به این خواهند اندیشید که از راه بَستنِ همایه هایِ (ائتلاف هایِ) تازه، پیکار را از سربگیرند. ولی اگر مردم اُستوانیده شُده باشند (بادلیل قانع شده باشند) که بیگانگان دستِ بالاتر را دارند و برتر هَستند، آنها همواره آماده خواهند شد که هتا بدون زور، خود را فرمانبُردارِ پیروزمندان کُنند.

[۳.۱.۲۱] "بنگر میآید،" کوروش گُفت،"که شُما باور داشته باشید که آدم هایِ گُستاخ برایِ آدم هایی که بیشتر از خودشان پَرهیختار (مُحتاط) و دور اندیش هَستند، اَرزشی نشناسند، همانگونه که دُزدان هیچ اَرجی بر آدم هایِ دُرستکار نمیگُذارند، و تبهکاران بر نیکوکاران. آیا شُما نمیدانید،" او ادامه

داد، "که هم اکنون پدَر شُما با ما راست نبوده و پیمانِ خودش را با ما پاس نداشته است، با آنکه پدر شما میدانست که ما هیچکُدام از پیمان نامه هایی را که او با اَشَه تِه آگ بسته است، زیر پا نگذاشته ایم؟"

[۳.۱.۲۲] "آری؛ من هم نمیخواهم وانمود کُنم که آگاهی به تنهایی میتواند آدم را به خَرَد بیاورد؛ آگاهی به تنهایی نمیتواند آدم را بهبود بَخشد، مگر اینکه آدم برای پادافرایش (مُجازات) هزینه بدهد، همانگونه که شاید امروز پدرم برای کیفرش هَزینه پَرداخت کُند.""ولی،" کوروش گُفت، "هنوز کمترین آسیبی به پدر شُما زده نشده است؛ ولی او نگران است، برایِ اینکه اَگُمان (مطمئن) باشیم، که بدترین زیان ها را ببیند."

[۳.۱.۲۳] "آیا شُما می پندارید، پس،" تیگران گُفت، "که چیزی بیشتر از ترس بتواند آدم را یکسر به بردگی دراَورد؟ آیا شُما نمیدانید که هتا آن مردانی که در جَنگ با سُنگین ترین شمشیرها در جهان، آسیب میبینند، با شایمندی (احتمال) هنوز میتوانند آمادگی خود را برای از سرگیریِ نَبرد نشان دَهند، درهالیکه کُرپانی هایِ (قربانی های) ترس، ناتوان از نگاه کردن راسته (مستقیم) در چشمِ پیروزمندان (فاتحان) بر آنها هَستند، هتا هنگامیکه این پیروزمندان تلاش میکُنند که ابزار آسودگیِ مردمِ شکست خورده را فراهم آورند؟""پس، شُما این داوش (ادعا) را دارید که ترس، مردم را بیشتر از پا درمیآورد، تا برتابیدن درد؟" کوروش پُرسید.

[۳.۱.۲۴] "و شُما،" تیگران گُفت، "میدانید که آنچه را که من میگویم دُرُست است؛ چونکه شُما آگاه هَستید که، از یک سو، کسانیکه نگران از رانده شُدن از زادگاهشان هَستند، و آنها که شبِ پیش از نَبَرد، نگران هستند که جَنگ را بِبازند، و آنها که از بردگی و بنده شُدن هراس دارند، همه آنها از

ترس، نه میتوانند خوراک بخورند و نه بخوابند؛ درهالیکه آنها که همکنون از کشور رانده شُده اند، یا همکنون شکست خورده اند و یا همکنون به بندگی گرفتار شُده اند، گاهی میتوانند بهتر از آنها که هنوز این آزموده ها را پُشتِ سَر نگذاشته اند، بخورند و بخوابند و بیشتر از زندگی بهرهمند شوند و خوشهال تر هستند."

[۳.۱.۲۵] "با این بَررَسی ها روشن میشود که ترس چه رَنجی را به همراه دارد: بَرخی از ترسِ اینکه دَستگیر و به کیفرِ مرگ بِرِسند، پیش از اینکه زمانش برسد، جان خود را میگیرند—برخی از راه پرتاب کردنِ خود از یک تپۀ بُلند، دیگران از راه به دارکشیدنِ خودشان، یا با بُریدنِ گلویشان؛ به اینگونه ترس، بیشتر از دیگر نگرانی ها روان را درهم فُرومیریزد. این همان نِهِشی (وضعی) است که همکنون پدرم دارد." او افزود، "شُما پدرم را هم اکنون در چه نِهِشِ روانی ای می پِندارید؟ چونکه او نه تَنها برایِ خودش بیمناک هست، ونکه دلهُره برایِ من، برای زَنش و برای هُمِۀ بَچه هایش دارد."

[۳.۱.۲۶] "خوب،" کوروش پاسُخ داد، " به گمانِ من، این بدور از راستینگی (واقعیت) نیست که روانِ پدرِ شما هَم اکنون در اینچنین نِهِشی (وضعی) بِسَر میبَرَد. به هر روی، ما گَمان میبریم که آن آدمی که در زمانِ کامیابی بی شرم است و در هنگام ناکامی سراَفکنده، اگر یکبارِ دیگر بر رویِ پاهایش بایستد، او دوباره بر گُستاخی خود بیاَفزاید و دوباره دردِسَر دُرُست کُند."

[۳.۱.۲۷] "من آنرا رد نمیکُنم، کوروش،" تیگران گُفت. "کارهایِ نادُرُستِ ما، بدونِ اَندید (شک)، فرهودی (دلیلی) است که شُما به ما اِپَستامی (اعتمادی) نداشته باشید؛ لغزش هایِ ما به آنگونه هَستند که شُما را به ما

بَدگُمان کرده اند: ولی شُما میتوانید پادگان هایی را در کشور ما برپا کُنید و کاخ ها و دِژهایِ اُستوان ما را در فَرادَستِ (در اختیار) خود بگیرید و آنچه را که شُما بهتر از همه میپندارید، ازآن خود سازید. و با این همه،" او ادامه داد، "شُما ما را، از اینکه در بند گرفتاریم، آزُرده نخواهید دید، چونکه ما تنها باید که خودمان را سرزنش کُنیم. درهالیکه، اگر شُما رایه (دولت) کشوری را به دادرسی بکشانید، که گُناهی از آن سرنَزَده است، شاید که آنها به پندارند که شُما به آنها بَدگُمان شُده اید، و بنابر این، با آنکه شما آدمِ بِهمَنِشی (خیرخواه) برایِ آنها هَستید، شُما دیگر نمیتوانید دوستِ آنها باشید، از سویی دیگر در نگرانی تان از اینکه دُشمَنی آنها را برنیاَنگیزانید، شاید که شما نتوانید از گُستاخی آنها پیشگیری کُنید، و در پایان ناگُزیر خواهید شُد که آنها را بیشتر از ما به سَرِ خَرَد بیاورید ."

[۳.۱.۲۸] "نه، به خُداوند سوگند،" کوروش گُفت، "من دوست ندارم پیشکارانی را بکار گُمارم که میدانم، تنها از رویِ واداشتگی و زور، به من زاوری (خدمت) میکُنند. ولی اگر من پیشکارانی داشته باشم که به باور من تنها در چهار چوبِ یک خویشکاری و بیرون از هر گونه نیکخواهی و دوستی، به من کُمک میکُنند، باید از داشتنِ آنها بیشتر خُرسند باشم هتا اگر هم لغزشی بکنند تا از داشتن پیشکارانی که مرا دوست ندارند، ولی همهٔ خویشکاری خود را با فریوری (صداقت) ولی زیر فشار انجام میدهند." به این گُفتهٔ کوروش، تیگران به اینگونه پاسُخ داد:"اینچنین دوستی ای را که شُما هم اکنون از ما چشمدارید (انتظار دارید)، از چه کَسِ دیگر هرگز میتوانید اُمید داشته باشید؟""به گمان من از کسانیکه،" کوروش گُفت، "هیچگاه دُشمن من نبوده اند، اگر به آنها اینچنین فَردات و برتری ای را میدادم، همانگونه که شما آنرا از من خواهش میکُنید."

[۳.۱.۲۹] "ولی، کوروش،" تیگران گُفت، "با نگر به اینکه پیشایندها (شرایط) اینجوری هَستند، آیا شُما توانسته اید کسی را بیابید که به او مهربانی و خوشایش هایِ بُزُرگی را رواداشته باشید، همانگونه که شما به پدرم روا داشته اید؟ برایِ نمونه، اگر شُما به کسی که هیچگونه رَمژَکی (خطایی) در زندگیش نکرده است، بَخشِشی کُنید، از دیدگاهِ شُما چه سپاسگُذاری ای او در برابر شُما سُهِش خواهد کرد (احساس خواهد کرد)؟ و دوباره، چه کسی شُما را به پاسِ از دست ندادنِ هاگِ (حق) بودن در کنار زن و فرزندانش، بیشتر دوست خواهد داشت تا آن کسی که به پندارد که با از دست رفتنِ این هوده (حق)، بر او دادگری روا شُده است؟ آیا شُما کسی را میشناسید که بیشتر از ما در اندوه از دست رفتنِ تاج و تَختِ اَرمَنِستان باشد؟ خوب، پس،" او افزود، "این روشن است که کسیکه بیشتر از همه در سوگِ از دست دادنِ جایگاهِ پادِشاهی خود است، بیشتر از همه نیز با بدست آوردنِ تاج و تَختش، شادمان خواهد شُد."

[۳.۱.۳۰] "و اگر میخواهید که پس از رَفتنِ شُما، گرفتاری ها در اینجا در پایین ترین تراز خود بمانند، درنگرید که آیا این کشور با آغازِ فرمانروایی دودمانی تازه، بیشتر آرامش پیدا میکُند، و یا اگر ما به فرمانروایی خودمان ادامه بدهیم. و اگر شُما بخواهید که اَرتشِ بُزُرگی را در چهارچوبِ توانایی هایِ هَستُمَند (موجود) همراه خود کُنید، از دیدگاه شُما چه کسی بهتر از او که بارها این ارتش را به زاوری (خدمت) گرفته است، میتواند آنرا به سزا سازماندهی کُند؟ و اگر همچنین نیاز به پول داشته باشید، از دیدگاه شُما چه کسی بهتر از او میتواند آنرا فراهم بیاورد که هَمهٔ این بُنمایه ها را در فَرادستِ (اختیار) خود داشته است؟ کوروش گرامی،" او اَفزود،" آگاه باشید که اگر شُما دودمانِ ما را از تاج و تخت کِنار بگُذارید، شُما بیشتر از آنچه که

در توانایی پدرم باشد، به خودتان زیان خواهید رساند." بدینگونه تیگران سُخن گُفت.

[۳.۱.۳۱] کوروش از شَنیدنِ آن سُخنان بسیار خُشنود گَشت، چونکه کوروش با خود اندیشید، همهٔ آنچیزهایی را که کیاخشتره به او سفارش کرده بود، در آستانهٔ دستیابی میبود؛ زیرا کوروش بیاد میآورد که کیاخشتره به او گُفته بود که ارمنی ها را بیشتر از گُذشته، دوستانِ او کُند. "به من بگویید، پادشاه اَرمَنستان، کوروش پُرسید، "اگر من در این نِهاده (موضوع) کوتاه بیایم، چه اَرتشِ بُزُرگی را شُما به همراه من خواهید فرستاد و چه هَزینه ای را برای جَنگ خواهید پَذیرُفت؟"

[۳.۱.۳۲] و پادشاه اَرمَنِستان پاسُخ داد، "ساده ترین پاسُخی که من میتوانم بدهم این است که بگویم که چه اندازه توانایی دارم، و سپس شُما مَردانی را که نیاز دارید بَرگُزینید، و آنچه را که از آنها پس میماند برای پاسداری از کشور برجای گُذارید. و در پیوند با پول نیز به اینگونه است که برای من روا است که هَمهٔ آنچه را که دارم به شما نشان بدهم، و شُما برایِ خودتان به وَدایید (تصمیم بگیرید) که هر اندازه شما را خُشنود میکُند از آن بر دارید، و هرآنچه که شُما را خُرسند میکُند پس گُذارید."

[۳.۱.۳۳] کوروش پُرسید:" پس، به من بگویید که اَرتش شُما چه اندازه بُزُرگ است، و چه اندازه شُما پول دارید؟""خوب،" تیگران پاسُخ داد، "نزدیک به ۸۰۰۰ سوارگان و ۴۰۰۰۰ پیادِگان. و دارایی،" او گُفت، "و گَنجینه ها که پدرم برای من بجای گُذاشته است، اگر هَمهٔ آنها را با پول تاخت بِزنیم، بیشتر از ۳۰۰۰ تالِنت (*talents*) خواهند شُد."

[۳.۱.۳۴] بیدَرَنگ، کوروش پاسُخ داد: "تنها نیمی از اَرتش خود را به همراه من بفرستید، چونکه همسایه شُما کَلدانیان (*Chaldaeans*)، در جَنگ با شُما هَستند. و در پیوند با پول، بجایِ ۵۰ تالنت باژ، دو برابر آنرا به کیاخشتره پرداخت کُنید، زیر که بدهی شُما پس اُفتاده است. و از آن پول بگونهٔ خودویژه (خصوصی) ۱۰۰ تالنت بیشتر بمن بِدهید،" کوروش گُفت، "من با شُما پیمان میبندم که اگر خُداوند مرا کامگار گَرداند، به پاسِ آن وامی که بمن میدهید، خوشایشی (لُطفی) به شُما خواهم کرد که ارزش آن بیشتر از آن پول باشد و یا دستِکم آن پول را به شُما برخواهم گرداند، اگر که بتوانم؛ ولی اگر که نتوانستم، من بدهکارِ شُما خواهم بود، ولی من نمی بایستیکه آدمِ نادُرُستی بِشُمار آیم."

[۳.۱.۳۵] "از بَهرِ خُشنودیِ خُداوند هم که شُده است، کوروش،" پادِشاه ارمَنِستان گُفت،"اینگونه سُخن نگویید که دلِ من خواهد شِکَست. ولی دَرنَگرید،" او گُفت، "آنچه را که شُما در اینجا، به جای گُذارید کمتر از آنچه که به همراه میبرید، ازآن شُما نخواهد بود.""بسیار خوب،" کوروش گُفت؛ "اکنون بگویید که چه اندازه پول برایِ پس گرفتن همسرتان میخواهید پرداخت کُنید؟""تا آن اندازه که بتوانم، او گُفت، "و چه اندازه برایِ اینکه فَرزندانتان را پس بگیرید؟""برای اینها نیز تا اندازه ای که بتوانم.""خوب پس،" کوروش گُفت، "اگر هَمهٔ آنچه را که میخواهید پرداخت کُنید بَرهم بیافزاییم، باهمدیگر هم اکنون دو برابر بیشتر از سرمایه ای میشوند که شُما در فَرادست دارید (در اختیار دارید)."

[۳.۱.۳۶] و شُما، تیگران،" کوروش پُرسید، "چه اندازه پول برای پس گرفتن همسرتان پرداخت خواهید کرد؟" تیگران که بتازگی زنش را به همسری

گرفته بود و او را بسیار دوست میداشت، گُفت:" من برایِ بازپس گرفتن او آماده هستم که جانم را بدهم، کوروش، تا او را از بردگی رها سازم."

[۳.۱.۳۷] "خوب پس، کوروش گُفت، همسرِ خود را پس بگیر؛ او ازآن شُما میباشد. چونکه من از سویِ خود، او را در جایگاهِ کسی که در جنگ گرفتار شُده باشد، درنمینگرم، چونکه شُما هیچگاه از پیشاپیشِ سپاهیان ما نگُریزیده اید. و شُما نیز پاداشاهِ ارمَنِستان، همسر و فَرزندانتان را پس بگیرید، بدون اینکه ناگُزیر از پرداختِ سَرگُزیت (باژ) برایِ آنها باشید؛ آنها به نام مردان و زنان آزاده بسوی شُما بازمیگردند. و اکنون،" او گُفت، "بمانید و با ما خوراک بخوید؛ و پس از خوراک شُما میتوانید به هر کُجا که میخواهید، بروید." به اینگونه آنها ماندند.

[۳.۱.۳۸] و پس از خوراک، هنگامیکه مهمانی نزدیک به پایان بود، کوروش پُرسید: "بمن بگویید، تیگران، آن مردیکه پیش از این با ما به شکار میآمد، کُجاست؟ بیادم میآید که شُما او را خیلی میستاییدید.""آخ،" تیگران پاسُخ داد،"فَردیدِ (منظور) شُما آنکسی نیست که پِدَرم گُذاشت او را بِکُشَند؟""چه رَمزَکی (خطایی) را پدرِ شُما در رَفتارِ او یافته بود؟""پِدَرم گُفت که او درهال تباه کردن من میباشد. و با این همه، کوروش،" تیگران ادامه داد، "او این اندازه مَردِ خوبی بود که پیش از اینکه کُشته شود، مرا پیشِ خود فراخواند و گُفت: 'از اینکه پِدَر شُما مرا به مرگ ایراخته است (محکوم کرده است) از دَستِ او خَشمگین نباش، تیگران، زیرا او از سَرِ ناآگاهیش است که دست به اینکار میزَند و نه از رویِ بَدنهادیش، و اگر رَمزَکِ (خطای) آدم ها از ناآگاهی آنها ریشه بگیرد، به گمانِ من آنها به رسایی (بطور کامل)، اینکار را در همیستاری (مخالفت) با خواستِ درونی خودشانِ میکُنند."

[۳.۱.۳۹] "آدمِ بیچاره!" کوروش با شَنیدنِ این گُزارش به ناگهان بانگ بَرداشت. در اینجا پادِشاه اَرمَنِستان به گُفتگو اَندرشُد:"هنگامیکه آدم یک مَردِ بیگانه ای را در مراوِده با همسرانش میابد، او آن مَردِ بیگانه را به این شَوَند (علت) نمیکُشد که همسرانش را نابخرد میکُند، ونکه با این فَرنود (دلیل) که او باور دارد که دلباختگیِ همسرانشان را از دست میدهد— ازاینرو او با این مَردِ بیگانه همچون دُشمن برخورد میکُند. بدینگونه من رَشکمند (حسود) به آن مَرد شُده بودم، چونکه می پنداشتم که آن مَرد کاری میکُند که پسرم او را بیشتر از من ارج نَهَد."

[۳.۱.۴۰] "خوب، سوگند به خُداوند، پادِشاه اَرمَنِستان،" کوروش گُفت، "گُناه شُما ریشه در سرشتِ آدمی دارد؛ و شُما، تیگران، باید که پدر خود را به بخشید." پس از اینکه آنها با یکدیگر به گُفتگو نِشَستند و سُهِش های (احساس هایِ) دوستی بهم دیگر نشان داند، همانگونه که پس از آشتی روامند (معمولی) میباشد، آنها سوارِ دُروشکه هایِ خود شُدند و شادمان با همسرانشان از آنجا رَفتَند.

[۳.۱.۴۱] و هنگامیکه آنها بخانه رَسیدند، بایکدیگر در بارهٔ کوروش گُفتگو کَردند؛ یکی در بارهِٔ خِرَدِ او ، دیگری در بارهٔ توانمندی او، و آن یکی در بارهِٔ مهربانی او، دیگری در بارهِٔ زیبایی و هَستیِ ستایش انگیز او. سپس تیگران از همسرش پُرسید: "بگو به من، همسر اَرمَنیِ من،" او گُفت، "آیا تو نیز کوروش را زیبا میپنداری؟""چرا، به خُداوند سوگند،" او گُفت، "من به او نگاه نَکَردم.""پس به کی نِگاه کردی؟" تیگران پُرسید. "به خُداوند سوگَند به آن کسی که گُفت که آماده است برایِ نجاتِ من از بردگی، از جانش مایه

گُذارد." سپس همانگونه که پس از اینچنین آزموده ای روامند (عادی) است، آنها باهم رَفتند تا آرام بگیرند."

[۳.۱.۴۲] و در روزِ آینده پادِشاهِ اَرمَنِستان مُژدگانی هایی را همراه با هَمِهٔ اَرتِشِ خود به سویِ کوروش فرستاد، و همچنین او به آن بَخش از مَردانش که بایستی به جَنگ میرفتند، فرمان داد تا خودشان را در سومین روز بِشناسانند (معرفی کنند)؛ و پادِشاه ارمَنِستان دو برابرِ آن پولی را که با کوروش پیمان بسته بود، به او پَرداخت کرد. ولی کوروش تنها آن اندازه از آنرا که نیاز بود برداشت و پسمانده هایِ آنرا بازگردانید. سپس کوروش پُرسید که کدامیک از آنها میخواهد که فرماندهی نیروهایش را بپذیرد، خودِ پادِشاه و یا پسرش؟ که هر دویِ آنها بیدرنگ به آن پاسُخ دادند، پادشاه اَرمَنِستان گُفت:"هرچه که شما فرمان دَهید؛" و پسرش گُفت:"کوروش، من هیچگاه از شُما جُدا نخواهم شُد، و نه هتا اکنون که باید در جایگاهِ یک کُمَکیارِ اُردوگاه، شُما را همراهی کُنم."

[۳.۱.۴۳] و کوروش درهالیکه میخندید گُفت: "چه اندازه زمان نیاز داشتید تا به هَمسرتان بگویید که میخواهید مرا به نام کُمَکیارِ اُردوگاه همراهی کُنید؟""چرا،" تیگران گُفت، "نیازی نیست که هَرچیزی در بارهٔ آن به او گُفته شود؛ چونکه من میخواهم او را به همراه بیاورم، به اینگونه که او در جریانِ هَمِهٔ کارهایی که من انجام خواهم داد، باشد.""پس،" کوروش گُفت، "هنگامِ آن فرارَسیده است تا شُما کارهایتان را روبراه سازید."" بیگُمان باشید، کوروش" تیگران گُفت، "که ما با هَمِهٔ آن چیزهایی که پدرم به ما خواهد داد در اینجا آماده خواهیم بود. و پس از آنکه سربازان مُژدگانی هایِ خود را دریافت کردند، آن ها شب را در آنجا گُذراندند."

نَسکِ سِوُّم، بَخشِ دُوُّم

میانجیگری میانِ اَرمَنی ها و کَلدانیان و همپیمان شُدن با آنها

[۳.۲.۱] در فَردایِ آن روز کوروش تیگران، بهترین سوارکاران ماد، و خیلی از دوستانِ خودش را که شایسته می پِنداشت به همراه بُرد، و برای یافتنِ یک جایگاه و ساختنِ یک دِژ، سواره در پیرامون به جُستجو پَرداخت. و هِنگامیکه آنها به یک بُلَندیِ ویژه ای رَسیدند، کوروش از تیگران پُرسید که کَلدانیان از کُدام رِشته کوه ها برایِ چپاولِ کشور اَمِنستان، به شُما تَک میزنند؟ پس از آنکه تیگران آن رشته کوه ها را نشان داد، کوروش دوباره پُرسید:"آیا در این رشته کوه ها هم اکنون کسی ماندگار است؟""سوگند به خُداوند، نه،" تیگران پاسُخ داد، "ولی آنها دیده ورانی در آن بالا دارند که هرچه را که به بینند به بازماندۀ سپاهیانشان گُزارش میکُنند.""پس از اینکه آنها آژیر را دریافت کردند، چکار میکُنند؟" کوروش پُرسید، "آنها به بَخش هایِ بالاترِ کوهِستان میگُریزند،"تیگران پاسُخ داد،"هرکسی به بهترین روش که میتواند."

[۳.۲.۲] این گُزارشی بود که کوروش به آن گوش فراداد؛ هنگامیکه کوروش به پیرامونِ خود نگاه کرد، او در نگریست که بخشِ بُزُرگی از زمین هایِ اَرمِنستان در پیِ جَنگ، ویران گشته اند و نمیشود بر رویِ آنها کِشت کرد. و سپس آنها به اُردوگاهِ خود بازگشتند و پس از شام خوابیدند.

[۳.۲.۳] در فَردایِ آنروز تیگران خود را با چمدان هایش آماده برایِ آغازِ فَرانافت (سفر) نشان داد؛ و نَزدیک به ۴۰۰۰ سوارِگان، ۱۰۰۰۰ کمانگیر و افزون بر آن، بسیاری پیادِگان که به شمشیر و سپر آراسته بودند، به زیرِ

فَرمان او گِردِهم آمده بودند. درهالیکه نیروها به دورِ هم گردمیآمدند، کوروش خود را سَرگُرمِ نیایشِ پَروَردگار و بخشیدن مُژدِگانی هایی به درگاهِ او کَرد؛ و هنگامیکه کوروش توانست از بهر پیشکش هایی که به درگاه پَروَردگار کرده بود، نشانه هایِ یک شِگون (فال) خوبِ را بدست آورد، او اَفسرانِ اَرتشِ پارس و ماد را برایِ گِردِهمایی فراخواند.

[۳.۲.۴] و پس از اینکه همهٔ آنها بدور هم گردآمده بودند، کوروش همانگونه که در پی میآید سُخن آغاز کرد:"دوستانِ من، این رشته کوه هایی را که ما میبینیم ازآنِ کَلدانیان میباشند؛ ولی اگر ما به آنها دستیابیم و دِژهایِ خودمان را در سِتیغِ (قله) آن ها بنا کُنیم، هر دو گروه – آرمَنی ها و کلدانی ها – ناگُزیر خواهند شُد که با پَرواگری (احتیاط) و دوراَندیشی با ما رَفتار کُنند. اکنون، من مُژدِگانی هایی را به دَرگاهِ پَروَردگار پیشکش کرده ام که شِگون (فال) خوبی را به ما نشان میدهند؛ ولی، در پیاده کردنِ برنامه هایمان، هیچ پُشتیبان و یا هَمپیمانی نمیتواند با ارزش تر از نیمی از آن کاری باشد که با شتاب انجام پذیرد. چونکه اگر ما بتوانیم به آنجا دَستیازیم، پیش از اینکه دُشمن، زمان برایِ گردآوردنِ نیرو داشته باشد، ما بدونِ یک نَبَرد، هَمِهٔ بُلندی ها را ازآنِ خود خواهیم کرد، و شاید که دَستِکَم ما با دُشمنی رو در روی شویم که از شُمار کمی سرباز برخوردار است و بدونِ هر گونه توانایی میباشد."

[۳.۲.۵] کوروش ادامه داد:"در سَنجش با خویشکاری ای که در پیشِ رو داریم، هیچ چیزی ساده تر و یا کم پَژمَرگتر (کم خطرتر) از پایورزیِ و شکیبایی دلاورانه در برابر تَنش ها و فشارهایِ روانیِ کارهایی که با شتاب انجام میدهیم، نخواهد بود. از اینرو، شُما اَرتِش! و....شُما، مادها، ما را از سویِ چپ هَمراهی کُنید؛ و شُما، اَرمَنی ها، نیمی از سپاهیان شُما باید سویِ

راست ما را پاس دارند و نیمی دیگر، چکادِ (جبههٔ) پیشِ روی ما را نگهدارند؛ درهالیکه شُما، سوارکاران، باید که از پَسِ ما بیایید، تا با فشار، شور و هَیجان، ما را در رفتن بسویِ بالا برآنگیزانید؛ و اگر کسی از ما خواست گرایشی به سُستی از خود نشان دهد، از آن پیشگیری کُنید."

[۳.۲.۶] با این فَرمان کوروش سپاهیانش را به سُتون درآورد و خود در پیشاپیش آنها جای گِرفت. و هِنگامیکه دیده ورانِ کَلدانی دَرنَگَریستند که سپاهیان با جُنب و جوش به سوی بُلندی ها رهبری میشوند، آنها بیدرنگ با سَردادن شیپورهایِ هُشدار دهنده، مردم خود را آگاه کردند، و آنها را به گردِهمایی فراخواندند. و کوروش فَرمان داد:"همیاران پارسی، آنها درهال سَردادنِ شیپور هایِ آژیر برایِ ما هَستند که باید شتاب کُنیم، چونکه اگر ما نُخست به آنجا برسیم، تلاش هایِ دُشمن پس از آن بیهوده خواهند بود."

[۳.۲.۷] اکنون هر سرباز کلدانی یک سِپَر که از شاخه هایِ درخت تَنیده شُده بود، و دو نیزه با خود میتَرابُرد (حمل میکَرد)، و گُفته میشُد که آنها ستیزه جوترین مردم در آن بَرزَن بودند. آنها هَمچنین در جایگاهِ سربازانِ پیمانی برایِ هرکَسی که آنها را میخواست، زاوَری میکَردند (خدمت میکردند)؛ آنها دیوانهٔ جَنگ ولی با جیبِ تُهی بودند، زیرا کشورِ آنها کوهِستانی است و تنها یک بَخشِ از آن بُرومَند (حاصلخیز) میباشد.

[۳.۲.۸] ولی هنگامیکه کوروش و مردانش درهالِ رَسیدن به نَزدیکیِ بُلَندی ها بودند، تیگران که او را همراهی میکَرد، گُفت:"کوروش، آیا میدانید که ما بایستی بِزُودی جَنگ را بیآغازیم؟ چونکه من آگُمان هَستم (یقین دارم) که اَرمنی ها تازشِ دُشمن را بَرنخواهند تابید." کوروش پاسُخ داد که او از آن نهاده (موضوع) آگاه است و به سپاهیانِ پارس دستور داد تا خود را آماده

کُنند، زیرا با وانمود کردنِ سپاه اَرمنی ها به گُریز از دستِ سپاه دُشمن، و برای به دام انداختن آنها در یک میدانِ تنگ، هر دَم نیاز بود که کوروش فرمان به پیگردِ دُشمن بدهد.

[۳.۲.۹] بدینگونه سپاهیانِ اَرمنی کَردِگان (عملیات) را آغازیدند. و هنگامیکه آنها به دُشمن نَزدیک شُدند، سپاهیان کَلدانی که همکنون در آنجا در پیوس بودند (در انتظار بودند)، بنا بر خویِ شان، فَریادهایِ جَنگی سرکشیدند، و به اَرمنی ها تازش بَردند. و اَرمنی ها نیز بر پایۀِ سرشتِ شان، آن تازش را برنتابیدند.

[۳.۲.۱۰] ولی هنگامیکه کلدانیان در هالِ پیگَردِ اَرمنی ها بودند، دیدند که در پیشاپیشِ آنها شمشیرزن های سپاه کوروش شتابان درهال آمدن بسویشان هَستند؛ برخی از کَلدانیان تن به مبارزه دادند که بیدرنگ از پا درآمدند، دیگران گُریختند، شُماری گرفتار شُدند که شُمارِ آنها به اندازۀِ کسانی بود که گُریخته بودند؛ و بِزُودی بُلَندی ها بدَست آمدند. و هنگامیکه کوروش و مردانش بُلندی ها را در دست داشتند، آنها به پایین نگاه اَنداختند، به آنجاییکه خانۀِ کلدانیان بود، و دیدند که مردمیکه در خانه هایِ نَزدیک زندگی میکردند درهال گُریز هَستند.

[۳.۲.۱۱] سپس هنگامیکه هَمِۀِ سربازان بِگردِ هم آمدند، کوروش از مَردانش درخواست کرد که خوراکِ نیمروز را بِگُسارند (صرف کُنند)؛ پس از خوراکِ نیمروزی، کوروش پی بُرد که جاییکه دیده ورانِ کَلدانی پایگاه هاشان را برپا کرده بودند، استوان میباشد و به آب دسترسی دارد؛ بیدرنگ او ساختن یک دِژ را در آنجا آغازید. او هَمچنین از تیگران درخواست کرد تا با فرستادنِ پیکی از پدرش خواهش کُند تا او با هَمۀِ دُرودگرها (نجار ها) و تراشگرانی

که در فرادست دارد، بیاید. به اینگونه پیکی بِراه شُد تا پادِشاه اَرمَنِستان را بیاورد، درهالیکه کوروش با مَردانی که در فرادَست داشت، ساختن دیوارِ دِژ را آغاز کرد.

[۳.۲.۱۲] در این بُرِشگاه (مقطع) از زمان، سربازانِ دُشمن را که گرفتار شُده بودند در غُل و زنجیز به نَزدِ کوروش آوردند که بَرخی از آنها زَخمی شُده بودند. هنگامیکه کوروش آنها را دید، او بیدرنگ فَرمان داد تا زنجیرها را از دست و پایِ آنها بردارند، و او کسانی را بدنبال پِزِشکان فرستاد و از آنها درخواست کرد که از زَخمی ها پَرستاری کُنند. و سپس او به کَلدانیان گُفت که او با آهنگِ جَنگ و نابودیِ آنها نیامده است، ولی با این آرزو آمده است تا میان کلدانیان و ارمَنیان آشتی برپا کُند. "اکنون من میدانم که پیش از اینکه شُما این بَلندی ها را از دست بدهید، هیچ گرایشی به آشتی نداشتید، چونکه از اَرمَندی (ایمنی) هر چیزِی را که در دست داشتید، آسوده بودید، درهالیکه شُما دارایی و سرمایه هایِ اَرمَنی ها را می دُزدیدید و به یغما میبُردید؛ ولی اکنون نگاه کُنید که در چه تَنگنایی گِرِفتارآمده اید!"

[۳.۲.۱۳] "اکنون، من آهنگِ این را دارم که شُما را که در جَنگ گرفتار شُده اید، آزاد کُنم تا به خانه هایِ خود بازگَردید و با دیگر کَلدانیان بِسِگالید (مشورت کُنید)، که آیا میخواهید با ما بجَنگید و یا اینکه آرزو دارید دوستِ ما باشید؟ و اگر که شُما به جَنگ با ما بِوَدایید (تصمیم بگیرید)، و همچنین با خَرَد باشید، بدونِ جَنگ ابزار، دوباره بازنخواهید گَشت؛ ولی اگر شُما بِوَدایید که آشتی با ما آرزوی شُماست، پس بدونِ جَنگ ابزار بازگردید. به گمانِ من هیچ فَرنودی (دلیل) برایِ گلایه کردن نیست، اگر که شُما بخواهید دوستِ ما باشید."

[۳.۲.۱۴] و هِنگامیکه کَلدانیان پیشنهاد کوروش را شَنیدند، آنها کوروش را به والایی سُتودند، از ته دل با او دَست دادند، و رَهسپارِ خانه شُدند. اکنون، هِنگامیکه پادِشاهِ اَرمَنِستان فَراخوانِ کوروش را دریافت کرد و از برنامه هایِ کوروش آگاه گَشت، شتابان با دُرودگرها و هَمهٔ چیزهایی که میپنداشت نیازین باشند، به سوی کوروش آمد.

[۳.۲.۱۵] هِنگامیکه پادِشاهِ اَرمَنِستان کوروش را دید، گُفت: "کوروش، ما آدم هایِ میرا چه اندازه کم میتوانیم آینده را پیش بینی کُنیم، و با این هَمه چه اندازه تلاش میکُنیم که چیزی را بدست آوریم. چرا، هنگامیکه من درهال کوشش کردن بودم که آزادیم را پایندان کُنم (تظمین کُنم)، بیشتر از پیش گِرفتار شُدم؛ و هِنگامیکه من به بَند گرفتار آمدم، بیگُمان میپِنداشتم که نابود خواهم شُد، ولی اکنون پی میبرم که هیچگاه پیش از این، تا این اندازه سُهِشِ (احساس) آسودگی نداشتم. چونکه آنهایی را که آسیب رساندنشان به ما هیچ پایانی نداشت، هم اکنون در نِهِشی (وضعی) میبینم که آرزویِ من بوده است."

[۳.۲.۱۶] "بیگُمان باشید کوروش،" او اَفزود، "من آماده هَستم که آن اندازه پولی را که شُما از من دریافت کرده اید، به سادگی، دوباره و دوباره پَرداخت کُنم تا کَلدانیان را از آن بُلَندی ها به دورسازم. نویدهایی را که شُما در هنگامِ گرفتنِ آن پول به من دادید، هم اکنون به رسایی (بطور کامل) برآورده شُده اند، و ما اکنون پی میبریم که نه تنها وام دَهنده به شُما نیستیم، ونکه (بلکه) خیلی وامدارِ نیکوخواهی هایِ شما نیز شُده ایم؛ و ما شرم زده خواهیم بود اگر که نتوانیم اینکارهایِ شما را بازپَرداخت کُنیم،

همچنین ما باید که فرومایه باشیم، اگر هیچگاه نتوانیم که کارهایِ نیکِ یک آدمِ بُزُرگوار و بِهمَنش را به رسایی بِتوخیم (جبران کُنیم)."

[۳.۲.۱۷] بدینگونه پادِشاهِ اَرمَنِستان سپاسگُزاری کرد. اکنون کَلدانیان با این درخواست به نَزدِ کوروش بازگَشتند که او با آنها آشتی کُند. و کوروش از آنها پُرسید:"آیا پِنداشتِ من دُرُست است که شُما امروز آرزو دارید که با ما آشتی کُنید زیرا به باورِ شُما از آنجا که ما همکنون آن بُلَندی ها را در دَست داریم، آشتی با ما برایِ شُما آسوده تر از جَنگ میباشد؟" کَلدانیان هاییدند (تایید کَردند).

[۳.۲.۱۸] "و چه خواهید گُفت،" کوروش پُرسید، "اگر که شُما از دیگر یان ها (موهبت ها) به پاسِ این برنامهٔ آشتی که پیشنهاد شُده است، بَرخوردار گَردید؟""ما بیشتر خُشنود خواهیم شُد،" کَلدانیان گُفتند. "خوب،" کوروش گُفت، "آیا فَرنودِ (دلیل) شُما در تَنگدَست بودن، چیزِ دیگری است بجُز اَندازهٔ کَمِ زمین هایِ بُرومَند (حاصلخیز) که شُما در فَرادَست دارید؟" آنها گُفتند که فَرنودِ دیگری نیست. "خوب پس،" کوروش گُفت،"آیا شُما میخواهید که برایِ خودتان پَروانهٔ کشاورزی از زمین هایِ اَرمَنِستان بدَست آورید، آنهم در هَر اندازه که آرزو داشته باشید، ولی با این پیش پیغان (پیش شرط) که شُما کرایهٔ آنرا به رسایی (بطور کامل) همانندِ دیگر کشاورزانی که در اَرمنستان زمین کرایه میکُنند، پَرداخت کُنید؟""آری،" کَلدانیان گُفتند، "اگر ما میتوانستیم بیگُمان باشیم که کسی برایِ ما درد سر دُرُست نَمیکُنَد."

[۳.۲.۱۹] "به من بگویید، پادِشاهِ اَرمَنِستان،" کوروش پُرسید، "آیا شُما خُرسند هَستید که زمین هایِ زیرِ کِشت نَرفتهٔ شُما را کَلدانیان بُرومند کُنند

(حاصلخیز کُنند) و برایِ زیرِکشت بُردن آن زمین ها به شما کرایۀ بِهنجاری نیز به پَردازند؟ اَرمَنی ها پاسُخ دادند که آنها آماده هَستند که هتا برایِ اَنجامِ اینکار (بُرومند کردنِ زمین ها)، هَزینۀ فراوانی را هم بِپَذیرند؛ چونکه از این راه دَرآمدها بسیار فراوان بالا خواهند رَفت."

[۳.۲.۲۰] "و شُما کَلدانیان، به من بگویید،" کوروش گُفت،" می بینید که شُما کوهِستان هایِ زیبایی را دارید، اگر چوپان هایِ اَرمنی آماده باشند که بهایِ بِسزایی را به شمُا پَرداخت کُنند، آیا خُرسند خواهید بود که گَله هایِ آنها در آنجا بِچرند؟ " کَلدانیان پاسُخ دادند که میپَذیرند؛ برایِ اینکه آنها سودِ سرشاری از آن راه بدست خواهند آورد، آنهم بدونِ اینکه برایِ بدست آوردنِ آن درآمد، کاری کرده باشند. "و شُما، پادِشاهِ اَرمَنِستان،" کوروش پُرسید، "آیا شُما خُرسند خواهید بود که چراگاه هایِ کَلدانیان را کرایه کُنید، اگر آنها از این راه، اندکی سود ببرند و شُما در برابر، سود بیشتری را بدست آورید؟""آری، بیگُمان،" پادِشاه اَرمَنِستان پاسُخ داد، "اگر که باورداشته باشم که من میتوانم دام هایم را در آنجا به آسودگی بِچرانم.""خوب پس، کوروش پُرسید،" آیا شُما میتوانید گَله هایتان را در آرامش در آنجا بچرانید، هنگامیکه آن بُلندی ها در دَستِ دوستانتان باشند؟""آری،" پادِشاه اَرمَنِستان پاسُخ داد.

[۳.۲.۲۱] "ولی، به خُداوند سوُگند،" کَلدانیان گُفتند، "ما هتا نمیتوانستیم در آسودگی در کشتزارهایمان کار کُنیم، اکنون اگر نخواهیم این نگرانی را به میان آوریم که اَرمنی ها میخواستند که آن گُذرگاه هایِ کوهستانی را نیز به دَست آوَرَند.""ولی،" کوروش گُفت، "از سویی دیگر، آیا شُما میتوانید به پِندارید که آن گُذرگاه ها برای شُما نگهداشته شوند؟""در این نِهِش (وضع)،" آنها پاسُخ دادند،"همه چیز دُرُست خواهد بود.""ولی، به خُداوند

سوگَند،" اَرمَنی ها فریاد برآوَردند، "از دیدگاه ما، این دُرُست نیست که آنها دوباره آهَنگِ دستیافتن بر آن بُلَندی ها را داشته باشند، بویژه که آن بُلَندیها هم اکنون بسیار اُستوان شُده اند."

[۳.۲.۲۲] کوروش گُفت:"این همان چیزی است که من میخواهم انجام دَهم. من خویشنیتاری (مالکیت) این بُلَندی ها را به هیچیک از شُما نخواهم داد، ولی ما بایستیکه یک پایگاهی را در آنجا برایِ خودمان برپاکُنیم؛ و اگر هَرکُدام از شُما رَمزَکی (خطایی) کُند، ما از آن گُروه که آسیب دیده است پُشتیبانی خواهیم کَرد."

[۳.۲.۲۳] و هَنگامیکه آنها این پیشنهاد را شَنیدَند، هَر دو گُروه با آن هَمداستان شُدند و گُفتند که آشتی میان دو کشور تنها از این راه میتواند کارگر اُفتد؛ و در سایهِٔ این سامه ها (شرایط) بود که آنها پیمان هایِ دوستی با یکدیگر بَستند، و پَذیرفتند که هر گُروهی ناوابسته به دیگری باشد، و بایستیکه هَر دو گُروه از هودهِٔ (حق) زناشویی میانِ مردم یکدیگر و کشاورزی و چراندنِ دام هایشان در گُسترهِٔ هر دو کشور برخوردار شوند؛ و در آن زمان که کسی بخواهد به یکی از دو کشور آسیبی وارد کُند، بایستیکه یک همایه (ائتلاف) رَزمی برایِ پَدافندی از هر دو کشور برپا شود.

[۳.۲.۲۴] این پیماننامه ای بود که در آن زمان بر سَرَش سازش شُد؛ و تا به امروز آن سازشنامه که میان کَلدانیان و اَرمَنی ها بَسته شُده است، هنوز پابرجا مانده است. و پس از اینکه آن پیماننامه بَسته شُد، بیدرنگ هَر دو کشور با شوراَنگیزی، کارِ ساختن آن دِژ را برایِ پَدافَندیِ هماَنبازشان (مشترکشان) آغازیدند، و سپس آنرا با آذوغه انباشتند.

[۳.۲.۲۵] هنگامیکه شب فَرارَسید، کوروش تلاش کرد که هَر دو گُروه را که هم اکنون دوست شُده بودند، در هِنگامِ شام سرگَرم کُند. در اِدامهٔ آن جَشن، یکی از کَلدانیان روی به مهمانان نهاد و گُفت که این نِهشتِ (موقعیت) پیشآمده برای هر دو کشور چیزِ آرزومندی میباشد؛ بَرخی از کَلدانیان گُفتند که «آنها از راه تاراج و چپاول زندگی میکردند زیرا راه و روش کشاورزی را نمیدانستند، و خویِ آنها این بوده است که هَزینه زندگی خود را از راه جَنگ بدست آورند، دیگر اینکه آنها هَمیشه در جایگاهِ سربازان مُزدور درهال تاخت و تاز و انجام پیشکاری (خدمت) بوده اند؛ و دیگر اینکه آنها به پادِشاه هِندوستان زاوری (خدمت) میکرده اند که پول خوبی به آنها میداده است زیرا که آدم بسیار توانمندی بوده است و همچنین بارها پیشکاریِ اَشَه تِه آگ را کرده اند.»

[۳.۲.۲۶] "اکنون چرا شُما به زاوَری (خدمت) من درنمیآیید؟" کوروش پُرسید؛ "من به همان اَندازه که دیگران همیشه به شُما مُزد داده اند، پَرداخت خواهم کَرد." آنها پیشنهادِ کوروش را پَذیرُفتند و گُفتند که داوخواهانِ (داوطلبانِ) فراوانی از این پیشنهاد پیشوازی خواهند کرد.

[۳.۲.۲۷] این پیمان ها نیز پَذیرُفته شُدند؛ هنگامیکه کوروش شَنید که کلدانیان پیوسته برایِ دیدن پادِشاهِ هِندوستان، اِوَرزِش (سفر) به آنجا میکُنند، بیاد آورد که از سوی پادشاهِ هِندوستان نمایندگانی پیش از این به کشور ماد آمده بودند تا نِهشت (موقعیت) را در آنجا بَررسی کُنند و سپس به دیدار دُشمن نیز رَفته بودند تا در بارهٔ نِهِش (وضع) آنها نیز پی جو شوند؛ از اینرو کوروش میخواست آگاهی پیدا کُند که او به چه چیزی دست یافته است.

[۳.۲.۲۸] همسو با آن، کوروش سُخن خود را همانگونه که در پی میآید آغازید:"پادِشاهِ اَرمَنِستان،" او گُفت،" و شُما کلدانیان، بمن بگویید——اگر من اکنون یکی از مَردانم را به سوی پادِشاهِ هِندوستان بفرستم، آیا شُما شُماری از مَردانِ خود را برای همراهی و راهنمایی پیکِ من در این راه خواهید فرستاد، تا از راهِ همکاری با پادِشاهِ هِندوستان چیزی را که من از او میخواهم، بدِست آورم؟ اکنون من باید پول بیشتری در دست داشته باشم، تا در جایگاهی باشم که بتوانم رادمندانه (سخاوتمندانه) هم کارمُزدِ سَربازان را بدهم و هم آن همیارانِ سرباز خود را که سِزاوار هَستند، با مُژدگانی هایی به والایم و ارج نهم؛ و به این فَرنودِ (دلیل) من آرزو داردم که پولِ فراوانی را بدست آورم، پولی را که اُمیدِنیدَم (انتظار دارم) که به آن نیاز پیدا کُنم؛ و من خوشهال خواهم بود اگر که در فَراهم آوردنِ آن پول از خَزینه هایِ شُماها درگُذَرَم؛ چونکه من هم اکنون شُماها را بَخشی از دوستانِ خودم میشُمارم؛ ولی خوشنود خواهم شُد که از پادِشاهِ هِندوستان کُمک دریافت کُنم، اگر او خُرسند از دادن آن بَخشایش ها باشد."

[۳.۲.۲۹] "اکنون، هنگامیکه آن پیک که از شُما درخواست راهنمایی و همکاری با او را دارم، به آنجا رَسید، او پیام مرا بدینگونه بازخواهد گُفت: «پادِشاهِ هِندوستان، کوروش مرا بسوی شُما فِرستاده است؛ او میگوید که به پول هایِ بیشتری نیاز دارد، چونکه او در چشمداشتِ (انتظار) اَرتشِ دیگری از میهنش، کشور پارس، است»——و این یک فَرهود (حقیقت) است،" کوروش گُفت، "چونکه من در پیوس (انتظار) آن اَرتش هَستم"-- «از اینرو، آیا شُما میتوانید با آسودگی و به اندازهٔ توانتان برایِ او پول بفرستید؟ کوروش گُفت که میخواهد شُما را بیگُمان کُند که اگر خُداوند به او کامگاری

(موفقیت) بَخشد، کوشش خواهد کرد که نشان دهد که مهربانی ای شُما، بدور از خَرَد و دوراندیشی نبوده است.»

[۳.۲.۳۰] "این پیامی است که فرستادهٔ من به پادِشاه هِندوستان خواهد رساند؛ اکنون شُما نیز از سویِ خود اینچِنین رَهنَمودهایی را که سودمند هَستند، به نمایندهٔ خودتان بکُنید. و اگر ما چیزی از پادِشاهِ هِندوستان دریافت بکُنیم، ما پولِ فراوانی را برایِ هزینه کردن در فَرادست خواهیم داشت؛ ولی اگر پولی دریافت نَکُنیم، ما خواهیم دانست که چیزی را وامدار او نیستیم، و هنگامیکه او درگیرِ گِرفتاری ای میشود، ما هم تنها سود و بهرهٔ خودمان را در نَگر خواهیم گِرفت."

[۳.۲.۳۱] اینچنین کوروش سُخن گُفت؛ و کوروش باور داشت که نمایندگانِ اَرمَنستان و فرستاده هایِ کَلدانیان که در راه انجام این پَروانِکی (مأموریت) بودند، چیزهایی را دربارهٔ او بازخواهند گُفت که آرزو داشت که هَمِهٔ مَردم در بارهٔ او بگویند و بشنوند. و سپس، هنگامیکه زمان به سرانجام رسید، آنها به آن مهمانی رسمی پایان دادند، و هَمه رَفتند تا آرام بگیرند.

نَسکِ سوُّم، بَخشِ سوُّم



نُخستین پیروزی اَرتِش کوروش بر آشوریان و همپیمان های رزمی آنها

نُخستین پیروزی اَرتشِ کوروش بر آشوریان و همپیمان هایِ آنها

[۳.۳.۱] در روز سِپَسین (بعدی) کوروش به پیکِ خود گُمارش (ماموریت) و گُسیلنامه ای را داد که در بارۀِ آن پیش از این سُخن گُفتیم و او را رَهسپارِ راهش کرد؛ و پادِشاهِ اَرمَنِستان و کَلدانیان کسانی را به همراهِ آن پیک، فرستادند که می پنداشتند که کارآمدترین ها در همکاری با او هَستند و چیزی را که شایسته باشد در بارۀِ کوروش میگویند. سپس کوروش گَرداندنِ دِژ را بدستِ یک گُروه از سربازنِ پادِگان سِپُرد، و دژ را بَرخوردار از هَمۀِ چیزهایی کرد که نیازین بودند و یک شهروندِ کشورِ ماد را که می پنداشت، بیشتر از هَمه از سویِ کیاخشتره پَذیرُفته میشود، به فَرماندهی آنجا بَرگُزید؛ و سپس کوروش به همراهیِ آن اَرتشی که با خود آورده بود، و نیروهایِ کُمکی ایکه از اَرمَنِستان دریافت کرده بود و همچنین با نَزدیک به چهار هِزار کَلدانی که خود را بهتر از دیگران می اِنگاشتند، رَهسپار شُد.

[۳.۳.۲] و هِنگامیکه کوروش بسوی بَخشِ زیستکِردارِ (مسکونی) کشور پایین آمد، هیچ یک از اَرمَنی ها در خانه نماندند، ولی هَمۀِ مردم، هم مردان و هم زنان، از خوشهالی به پاسِ برپا شُدن آشتی، بیرون آمدند تا او را به بینند، درهالیکه هرکدام از آنها یک چیزِ با اَرزشی را نیز با خود ترابُرده (حمل کرده) و به همراه آورده بود. و پادشاهِ اَرمنستان این را ناپَسَند نَشمُرد، زیرا او می پِنداشت که بهتر است که کوروش با برخوردار شُدن از این هَمۀِ ارج و فَرّهی خشنود شود. و در پایان همچنین شهبانو با دُخترانش و پسرِ خُردسال ترش برایِ دیدنِ کوروش بیرون آمدند، درهالیکه نه تنها آن پولی را که کوروش رَدکرده بود، به همراه داشتند، ونکه (بلکه) مُژدگانی هایِ دیگر را نیز با خود آورده بودند.

[۳.۳.۳] و هِنگامیکه کوروش آنها را دید گُفت:"نه، شُما نباید مرا پولکی کَنید و یا از من آدمی بارآورید که تنها برایِ پول نیکوکاری میکُند؛ این اَندوخته ها را بَردارید و تُند به خانه بازگردید، ولی این پول ها را به همسرتان نَدَهید که او شاید آنها را دوباره چال کُند؛ این پول ها را هَزینهٔ پسرتان بکُنید، برایِ او سازوبرگِ رَزمی زیبا فراهم آورید و او را به اَرتش بفرستید، و با بازماندهٔ آن برایِ خودتان، همسرتان و بچه هایتان چیز هایِ دلپَذیری بخَرید که پایدار بمانند، و شادی و زیبایی به هَمِهٔ روزهایِ شما به بخشند. برایِ چال کردن، بگُذارید که تنها بدن هایمان را بخاک بسپاریم، آنهم زمانیکه هرکس ناگُزیر از مُردن باشد."

[۳.۳.۴] بدینگونه کوروش سُخن گُفت و سوار بر اسب از شهبانو گُذَر کَرد. و پادشاهِ اَرمَنِستان او را در این راه هَمراهی میکَرد، همانگونه که هَمِهٔ مَردم همراه او بودند و درهالیکه او را به نامِ یک آدم بِهمَنِش (خیرخواه)، کَهرمان (قهرمان) و دلاورِ خودشان سِدا میکَردند. مَردم ستایش و بُزُرگداشتِ کوروش را ادامه دادند تا او مرزهایِ آنها را درنوردید. و از آنجا که اکنون در سراسر کشور آشتی برپا بود، پادِشاهِ اَرمَنِستان بر شُمارِ نیروهایِ گُسیلی ایکه میخواست به همراه کوروش بفرستاد، اَفزود.

[۳.۳.۵] بدینگونه کوروش رَهسپارِ شُد، نه تنها توانمند با پول هایِ آماده ای که او دَریافت کرده بود، ونکه (بلکه) با پُشتگرمی از پول هایِ فَراوانی که او توانسته بود با کارپَردازیش بیاَندوزد، تا در روزهایِ نیازین (ضروری) از آنها بهره بِبَرد. آن شب را او در مرز اُردو زَد؛ و در روز سِپَسین او اَرتش و پول ها را برایِ کیاخشتره فِرستاد؛ ولی خودش در نَزدیکی ماند، همانگونه که او با کیاخشتره پیمان بسته بود. پس از آن کوروش به همراه تیگران و بهترین

همیارانِ پارسیش برای شکار به هرجاییکه نَخچیری در راه آنها نمایان میشُد، رفتند و او دلشاد از این ورزش بود.

[۳.۳.۶] اکنون، هنگامیکه کوروش به کشور ماد بازگشت، او به سرفَرمانده هایش به اَندازه ای که می پِنداشت که نیاز باشد، پول داد، تا آنها بتوانند مردانی را که به زیر فَرمان خود دارند و از رفتارشان خشنودمیباشند، پاداش بدهند؛ زیرا کوروش می پِنداشت که اگر هر کدام از سرفرماندهان، یگانِ خود را با ستایش هایِ اَرزَنده به والاید (تقدیر کُند)، هَمِهٔ اَرتش از نِهِش (وضع) روانیِ خوبی بَرخوردار خواهد شُد. و هرازگاهی کوروش برای بهبود نِهِش اَرتش، مُژدِگانی هایی را برایِ پخش کردن در میانِ شایسته ترین سربازان، فراهم میآورد. چونکه کوروش می پنداشت که هر زیبایی ایکه که ارتش او بدست آورد، پیرایشی برایِ خودش میباشد.

[۳.۳.۷] و هِنگامیکه کوروش میخواست یک بَهره (سهم) از مُژدگانی هایی را که دریافت کَرده بود، به سربازانش به بَخشد، او در میان سَرفرماندهان و اَفسران و هَمِهٔ کسانی که میخواست به آنها پاداشی بدَهد، جای گرفت، و اینچنین سُخن گُفت:"دوستانِ مَن، اکنون بِنگر میآید که بگونه ای دل هایِ ما شاد باشند، هم از بَهرِ اینکه نیکبَختیِ تا اندازه ای به ما روی آورده است و هم از اینرو که ما دارایی هایی را بدست آورده ایم؛ و میخواهیم به کسانی که سپاسگُزارِ آنها هَستیم، پاداش دَهیم، هرکس هماهنگ با زاوَری ای (خدمتی) که کرده است."

[۳.۳.۸] "بُگذارید که هَمِهٔ ما آن یگانه راهی را بیاد آوریم که به کمک آن آفریکانی (برکت) میتواند بدست آید. ما پی خواهیم بُرد که بَخشِش هایِ خُدادادی از راه انجام کارِ سَخت، هوشیاری و تُندی و چالاکی در کار شُدنی

است، و اینکه هِیچگاه در برابر دُشمن گَردن نگُذاریم. پس از پذیرفتن این اُلگو ما باید نشان دهیم که ما مَردانی هَستیم که میدانیم که هَمِۀ شادمانی ها و شادکامی هایِ بُزُرگ تنها از راه فَرمانبُرداری و دلیری بدست میآیند، و از راه رو در روی شُدن با پَژمَرگ ها (خطرها) و شَکیبایی در برابر رَنج ها در زمانِ هایِ ویژه."

[۳.۳.۹] اکنون که کوروش دَرمینگریست (مشاهده میکرد) که سربازانش در برابرِ کارهایِ خَسته کُننده در اَرتش بُردباری نشان میدهند و از آمادگیِ بدنیِ خوبی برخوردارند، اینکه دلِ هایِ آنها به خوارسازی دُشمن گرایش دارد، اینکه آنها در بَرزش های (تمرین های) خودشان که سازگار با بَرکردن جوشن و سازوبرگِ رَزمیشان هَستند، زِبَردست میباشند، و اینکه هَمِۀ آنها در فَرمانبُرداری از اَفسران شان خوب بنواگر (با انظباط) هَستند، بی تابی میکرد تا بیدرنگ در برابر دُشمن کَردِگان هایی (عملیاتی) را انجام دَهد، زیرا او میدانست که بارها سرفَرمانده هایِ اَرتش آزموده اند که بهترین نغشه هایِ جَنگی تنها از بَهرِ به پس انداختن آنها، ناکام مانده اند.

[۳.۳.۱۰] کوروش در مینگریست که سربازان در نشان دادن بَرتریِ شان در بَرزِش ها (تمرین ها) و همتازی ها (مسابقه ها)، بی تابی میکُنند، و خیلی از آنها هتا به همدیگر رَشک میبُرند؛ از اینرو کوروش میخواست که هرچه زودتر آنها را به کشورِ دُشمن رَهنَمایَد. زیرا کوروش میدانست که پَژمَرگ هایی (خطرهایِ) که همه را می پَتِستَدند (تهدید میکُنند)، همرَزمان را وادار به مهربانی و نزدیک شُدن به یکدیگر خواهند کرد، و اینکه در میان اینچنین پَژمرگ هایی دیگر سربازان نه رَشک به آن کس خواهند بُرد که جوشن خود را با زیور میآراید، و نه چشم هم چشمی با آن کسی خواهند کرد که کوشش میکُند پُرآوازه شود؛ در کشورِ دُشمن، سربازان همیاران خود را هتا بیشتر

دوست خواهند داشت و بیشتر خواهند سُتود، برایِ اینکه آنها در هَستیِ همیاران خود، همکارانی را بازخواهند شناخت که برایِ رسیدن به سودِ همگانی در تلاش هَستند.

[۳.۳.۱۱] هماهنگ با آن، کوروش نُخُست فَرمان داد تا نیروهایش به رسایی (بطور کامل) و آراسته به جَنگ اَبزارهایِ خودشان گردِهم آیند و او آنها را با بهترین و خیره کُننده ترین سازمانِ رَزمی آرایش داد؛ سپس کوروش سرتیپ ها، سرهنگ ها، سرفرمانده ها و افسرانی را به نَزدِ خودش فراخوست، که ناگُزیر نبودند در رَده بَندی هایِ روامندِ (عادی) اَرتش پیشکاری کُنند (خدمت کُنند)، برخی از آنها همیشه آزاد بودند و در پیوس (انتظار) گرفتن فرمان از رَهبریِ ستادِ ارتش بسر میبُردند و یا فرمان ها را به یگان هایِ رزمی میرساندند؛ هتا اگر هر کُدام از آنها ناگُزیر میبود که برایِ انجام گُماردگی ای (ماموریتی) خود را در فَرادَست فَرماندۀ لشکر بگُذارد و یا برایِ ترابُردنِ (حمل) یک فرمانی، بجایی گُسیل میشُد، هیچ بخش از اَرتش بدونِ فَرمانده و بی سرپرست نمی ماند، زیرا گروهبان ها و سرجوخه ها میتوانستند یگان های رَزمی شان را که فَرمانده هایِ فَرازمندِ (بالامقام، ماقوق) آنها رفته بودند، به شایستگی بچرخانند.

[۳.۳.۱۲] و هنگامیکه فَرماندهانِ ستادِ اَرتش گِردآمدند، کوروش آنها را بر پایۀِ جایگاهِشان سازمان داد، و به آن اَفسران نشان داد که هَمِۀ آن چیزهایی که در فَرادَست آنها هستند، از چه سامانی برخوردارند و توانایی هایِ ویژۀِ نیروهایِ کُمکی ای را نیز که از برونمرز به اَرتش پیوسته بودند، به آنها نشان داد. و هِنگامیکه کوروش شور و آرزومندی اَفسران را برایِ کَردِگانی (عملیاتی) که در پیش روی بود، بَراَنگیزاند، او از آنها درخواست کرد که به یگان هایِ گوناگون خود بازگَردَند و آنچه را که او به آنها گُفته است به

سربازان خود بازگُویند و کوشش کُنند با به هَیجان آوردنِ سربازان، آرزومندیِ آنها را برایِ آغاز یک کارزارِ بُزُرگ بَرانگیزانند، چونکه کوروش میخواست که سربازان پیکار را با بهترین جاور و هالتِ (حالت) روانی بیآغازند؛ و دیگر اینکه افسران میبایست در پگاهِ روز آینده به همراه کوروش در نَزدِ کیاخشتره باشند.

[۳.۳.۱۳] بیدرنگ هَمِهٔ آن اَفسران به راه خودشان رَفتند و همان گونه که کوروش درخواست کرده بود، به ادامهٔ کارها پرداختند. در سپیده دَمِ روز سپسین افسرانِ ستادِ اَرتش در نَزدیکی دَربارِ کیاخشتره گِردِهم آمدند. به اینگونه، کوروش با پیوستن به آنها به دربار کیاخشتره اندر شُد و بسوی او رفت و همانگونه که در پی میآید، سُخن گُفت:"من بیگُمان هَستم، کیاخشتره،" کوروش گُفت، "که میخواهم چیزی را بگویم که بارها در یادپادِ (ذهن) شما پدیدار شُده است، ولی شُما با این پنداشت و رودربایستی از گُفتن آن خودداری کرده اید، که نَکُند ما چنین بَرداشت کُنیم که شما از نگهداری از ما خَسته شده اید."

[۳.۳.۱۴] "از آنجا که شُما هرگز در بارۀ آن، چیزی نمیگویید، من میخواهم که هم برایِ شُما و هم برایِ خودمان سُخن بگویم. ما همه باهم همداستان شُده ایم، که نگر به اینکه ما به رسایی (بطور کامل) آماده هَستیم، بهترین کار این است که ما بیشتر از این در این کشورِ دوست نَبیوسیم (منتظر نمانیم)، زیرا این شایش (امکان) هَست که پیش از اینکه ما جَنگ را بیآغازیم، دُشمن به گُسترۀ کشورِ شُما بتازد، و دیگر اینکه تا آنجا که این شایش (امکان) هَست، هرچه تُندتر به درون کشورِ دُشمن اندرشویم."

[۳.۳.۱۵] "چونکه، تا هِنگامیکه ما در کشور شما هَستیم، بدونِ اینکه خواستِ دلِ ما باشد، به دارایی هایِ شُما آسیب میرسانیم؛ ولی اگر به کشور دُشمن برویم، از ته دل مان به دارایی های آنها زیان خواهیم رساند."

[۳.۳.۱۶] "دیگر اینکه، شُما هَم اکنون با هَزینهٔ بسیار بالایی از ما نگهداری میکُنید؛ درهالیکه، اگر ما برای جَنگ به خاکِ آنها اندر شویم، ما هَزینهٔ نگهداریمان را از کشور دُشمن بدَست خواهیم آورد."

[۳.۳.۱۷] "و از سویِ دیگر، اگر ما پی ببریم که در سَرزَمینِ دُشمن با پَژمرگِ (خطر) بُزُرگتَری رو در روی خواهیم شُد تا اینکه در اینجا بمانیم، شاید که ما ناگُزیر از گُزینشِ یک راه آسوده تر شویم. ولی چه در اینجا در پیوس (انتظار) آنها بمانیم، و چه ما برای درگیر شُدن با آنها به پَهنِهٔ کشور آنها سرازیر شویم، نه در شُمار سربازانِ دُشمن و نه در شُمار سربازان ما هیچ دگرگونی روی نخواهد داد، چه ما آنها را برای آمدن به اینجا به سویِ خود بکشانیم، وچه ما برایِ رو در روی شدن، به سویِ آنها برویم."

[۳.۳.۱۸] "به هر روی، ما درخواهیم یافت که دلاوریِ سربازانمان بسیار بهتر و اُستوار تر خواهد شُد، اگر ما تازش را بیآغازیم و نشان دَهیم که ما هم نادلخواسته (بی میل) برایِ رو در روی شُدن با دُشمن نیستیم؛ هنگامیکه آنها بشنوند که ما در خانه نخواهیم نشست، و از ترَسِ دُشمن خودمان را کِز نخواهیم داد، آنها بیشتر از ما خواهند ترسید. و هنگامیکه ما بشنویم که آنها درهال آمدن هَستند، ما گام پیش خواهیم گُذاشت تا هرچه زودتر با آنها درگیر شویم، و آنها را نخواهیم بیوسید (منتظر آنها نخواهیم نشست)، تا کشورمان را ویران سازند، ونکه (بلکه) با بکار گِرفتَنِ توانِ نوآوریِ مان آنها را نابود خواهیم ساخت."

[۳.۳.۱۹] کوروش ادامه داد، " بیگُمان، و به باور من این یک دَستآوردِ بسیار بُزُرگی برایِ ما خواهد داشت اگر ما بتوانیم دُشمن را بیشتر بترسانیم، و خودمان را دلیر تر کُنیم؛ و همانگونه که من می پندارم، با درنگریستن به پیشایند ها (شرایط)، این روش میتواند پَژمَرگ (خطر) را برایِ ما کمتر و آنرا برای آنها اَفزایش دَهد. همانگونه که پدرم همیشه میگوید، و چیزیکه شما هم آنرا نیز میپذیرید، این است که برآیندِ نَبردها بیشتر بستگی به نیرویِ روانی سربازان دارند، تا به توانمندیهای بدنی آنها."

[۳.۳.۲۰] به اینگونه کوروش سُخن گُفت؛ و کیاخشتره پاسُخ داد:"کوروش و شُما پارسیان هرگز برایِ خودتان نپندارید که من در پذیرایی از شما رو دربایستی میکُنم. در پیوند با آهنگِ شما در تازشِ فوری به کشورِ دُشمن، من هَمچنین آنرا از هَر نگرگاهی بهترین نغشه میدانم."""خوب پس،" کوروش گُفت، "از آنجا که ما با هم همداستان هَستیم، بُگذارید که ما خودمان را آماده سازیم و همینکه خُداوند به ما رواکرد داد (رخصت داد)، بیدَرَنگ به راه بیاُفتیم."

[۳.۳.۲۱] پس از این گُفتِگو آنها بیدَرَنگ به سربازانشان فرمانِ آماده باش دادند تا اَردوگاه را برچینند. و کوروش رفت تا نیایشِ خُداوند را بجا آورد؛ و او کُشتیارِ خُداوند شُد (از خداوند استدعا کرد) که با مهربانی و خوشایشِ (لطف) خود اَرتشِ او را رَهبری کُند و نگهدارنده، پُشتیبان و اَندَرز دَهندۀِ نیرومندِ آنها در دَستیافتن به بهروزی باشد.

[۳.۳.۲۲] هِنگامیکه نشانه هایِ آسمانی اُمیدبخش بودند و اَرتشِ کوروش در کنارِ مرز گِردهَم آمده بود، او با شُگون نیک (فال نیک) از مرز گُذرکرد و به کشورِ دُشمن اندر شُد. و هَمینکه کوروش از مرز گُذر کَرد، او برایِ بدست

آوردنِ مهربانی خُدای کشورِ آشور و ستایش از زمین، آیینِ ریختنِ مِی و روغنِ زیتون بر رویِ زمین را بجا آوَرد. و پس از آن کوروش به نیایش به درگاهِ خُدای نیاکانش پَرداخت و از نیایشِ دیگر نیروهایِ آسمانی که به یادپاد (ذهن) او میآمدند، کوتاهی نَکَرد.

[۳.۳.۲۳] و پس از آنکه این آیین هایِ دینی بگونهٔ شایسته بَرگُزار شُدند، کوروش و کیاخشتره بیدرنگ، پیادگان (پیاده نظام) را اندکی در خاک دُشمن به پیش بُردند و گُذاشتند که اُردوگاهی را برپا کُنند، درهالیکه با نیروهایِ سوارگان (سوارنظام) تازشی را فَراهم آوردند و از این راه دارایی هایِ زیادی از پَروه هایِ (غنیمت های) گوناگون بدست آورَدند. از آن به پس آنها اَردوگاهِ خود را هَر از گاهی جابجا میکَردند، آزوغه هایِ فراوانی را یافتند و توانستند به کشور دُشمن به آسانی آسیب بزنند، درهالیکه آنها واکُنش دُشمن را می بیوسیدند (انتظار میکشیدند).

[۳.۳.۲۴] و هِنگامیکه چو افتاد (شایعه شد) که دُشمن درهال پیش روی است و نه بیشتر از ده روز پیاده روی، دور میباشد، کوروش گُفت:" کیاخشتره، اکنون زمانِ آن برایِ ما رسیده است تا برویم و با دُشمن درگیر شویم و نگُذاریم که نه دُشمن و نه مَردانِ ما گُمان ببرند که ما از ترس به سویِ دُشمن پیشروی نمیکُنیم، ولی بُگذارید تا این را برایِ خودمان روشن بکُنیم که در هَمیستاری (مخالفت) با خواست خودمان نیست که ما بجَنگ میرویم."

[۳.۳.۲۵] کیاخشتره پذیرفت، و آنها با سازماندهیِ خوبی به پیش رَفتند، هر روز به اَندازه ای که پَسندیده بِنگر میآمد، راهپیمایی میکردند. کوروش و کیاخشتره هوشیاری نشان میداند که سپاهیانِ آنها خوراکِ شَب را با

برخورداری از روشنایی در روز فراهم آورند، و در هنگامِ شب آنها هیچگاه آتش ها را در اُردوگاه روشن نمیگُذاشتند؛ آنها آتش ها را در جلویِ اَردوگاه روشن میکردند تا در پیشایندی (وضعیتی) که به آنها تازش شود، بتوانند تازیان را ببینند، بدون اینکه خود دیده شوند. و آنها بیشتر، آتش ها را در پُشتِ اُردگاه روشن میکردند، تا دُشمن را فَریب بدهند؛ و به اینگونه هر از گاهی دیده ورهایِ آشوری بدَستِ نگهبانانِ پیرامونِ اَردوگاه گرفتار میشُدند؛ از آنجا که آتش ها در پُشتِ اُردوگاه براَفرُخته بودند، دیده وران آشوری با برآوردِ نادُرُستی که از بازۀِ (فاصله) خود با آتش ها میکردند، برایِ خودِشان گمان میبُردند که هنوز از پیشانیِ اُردوگاه بِه دُور باشند.

[۳.۳.۲۶] سپس، هنگامیکه دو اَرتش نَزدیکِ یک دیگر شُدند، آشوری ها و هَمپیمانانِ آنها به دُورِ اَردوگاهِ خود کَندَک (خندق) کَشیدند، همانگونه که هتا تا به امروز نیز پادشاه هایِ کشورهایی که یونانی نیستند، در هر کُجا که اَردوگاهی را برپا میکُنند، کَندَک میکَشند؛ آنها این سَنگربندی ها را به سادگی و به تُندی برپا میکُنند، زیرا که انبوهی از دَست هایِ کُمکی را به زیر فرمان دارند. آنها این هُشیارکاری ها (احتیاط ها) را انجام میدهند، زیرا میدانند که در هنگامِ شب، اگر بر آنها تاخته شود، یگان هایِ سوارکارشان—بویژه اَیونانی ها (غیر یونانی ها)—گرایش به آشفتگی و نابسامانی دارند و مهار آنها سَخت خواهد بود.

[۳.۳.۲۷] از آنجا که آشوری ها پاهایِ اَسب هایشان را در آخور بهم میبَندند، اگر دُشمن به آنها یورش ببرد، برایِ سربازان باز کردنِ گره پایِ اسب ها در تاریکی، لگام زدن به آنها، سوار کردن زین و بَرکردن جوشن بر آنها دشوار خواهد شُد و برایِ سربازان نیز یکسر دُشوار خواهد بود که بر آن اَسبان سوار شوند و در میان اَردوگاه، آنها را برانند. با نگر به هَمِۀِ این فَرنودها

(دلیل ها) و هَمچنین اینکه آشوری ها میپندارند که در پُشت این سَنگربندی ها در جایگاهی هَستند که میتوانند خودشان زمانِ جَنگ را بَرگُزینند، آنها و دیگر کشورهایی که فَرهنگی سوایِ یونانیان دارند، دیوارهایِ پَدافَندیِ گُذَرا (موقتی) بِه دُورِ اُردوگاهِ خود میسازند.

[۳.۳.۲۸] با اینچنین شیوهٔ رَزمآرایی، آن اَرتش ها درهال نَزدیک شُدن به یکدیگر بودند و بسوی هم پیش روی میکَردَند؛ ولی هنگامیکه به اَندازه ایِ نَزدیک به یک پاراسَنگ از یکدیگر دور بودند، آشوری ها اُردوگاهی را در یک میدانِ باز، به همان روش که پیش از این بازنموده شُد، با خَندَکی به دورِ آن، برپا کردند. کوروش، از سویی دیگر، اَردوگاهِ خودش را در میدانی برپا کَرد که تا اَندازه ای در پُشتِ تَپه ها و دَره ها از دیده پِنهان و پوشیده بود، زیرا کوروش می پِنداشت که اگر هَمهٔ جَنگ اَبزارهایِ یک اَرتش که آمادهٔ نَبرد است به ناگهان نمایان شوند، این میتواند بیشتر ترس در دلِ دُشمن بیاَندازد. در آن شَب، همانگونه که روامند بود (عادی بود) هر دو اَرتش گاردهایِ نگهبانی خود را جایگیر کردند، و رَفتند تا بیاسایند.

[۳.۳.۲۹] و در روز سِپَسین پادِشاهِ آشور و کرُسوس (*Croesus*) و دیگر فرماندهایِ دُشمن گُذاشتند یگان هایِ آنها در چهارچوب سنگربندی هایشان بیآسایند؛ ولی کوروش و کیاخشتره آشوریان را در میدانِ جَنگ بیوسیدند (منتظر آنها ماندند)، و در نِهِشتی (وضعیت) که دَشمن سر برمیآورد، آنها آمادهٔ نَبَرد بودند. ولی هنگامیکه آشکار شُد که دَشمن نه از پُشتِ سَنگرش بیرون میآید و نه در آن روز میخواهد پذیرایِ جَنگ باشد، کیاخشتره کوروش و افَزون بر آن فرماندهانِ ستادِ اَرتش را فراخواند و همانگونه که در پی میاید سُخن گُفت:

[۳.۳.۳۰] "مَردان،" کیاخشتره گُفت، "من پیشنهاد میکُنم که به سویِ سَنگرهایِ آنها پیش روی کَرده، و بَخشی از نیروهایمان را در آنجا در جایگاهایشان بسامانیم همانگونه که هم اکنون در اینجا هَستند، و به دُشمن نشان دهیم که ما آرزومند به جَنگیدن هَستیم. چونکه،" او ادامه داد، "اگر ما اینچنین کُنیم و آنها برایِ رو در روی شُدن با ما بیرون نیایند، مردانِ ما با دلیری بیشتری به پایگاه بازخواهند گشت، و دُشمن با دیدن بیباکی ما بیشتر هَراسان خواهد شُد."

[۳.۳.۳۱] اینچنین بود پیشنهادِ کیاخشتره. ولی کوروش گُفت:"نه، سوگَند به خُداوند، کیاخشتره، نَگُذارید که اینچنین کاری را بکُنیم؛ هَرگز! چونکه اگر ما به سوی آنها پیش روی کُنیم و خودمان را نشان بدَهیم، همانگونه که شُما پیشنهاد میکُنید، دُشمن ما را درهال آمدن خواهد دید ولی ترسی نخواهد داشت، چونکه آنها میدانند که در برابر هرگونه آسیبی اَرمَند (ایمَن) هَستند؛ و هِنگامیکه ما بدون اینکه چیزی را به سرانجام رسانده باشیم، نیروهایمان را پس برانیم، آنها اَفزون بر آن خواهند دید که شُمار نیروهایِ ما کمتر از شُمار آنهاست و از اینرو ما را خوار خواهند داشت؛ و فَردا آنها با دل هایِ تنومندتری خواهند آمد."

[۳.۳.۳۲] کوروش گُفت:"همکنون، نِهِشتِ (موقعیت) ما به اینگونه است، که آنها میدانند که ما در اینجا هَستیم، ولی از آنجا که نمیتوانند ما را ببینند، شُما میتوانید بیگُمان باشید که آنها ما را دَستِکم نخواهند گرفت، ولی با نگرانی جویا خواهند شُد تا بدانند که هَدَفِ ما چیست، و من خوشبین هَستم که آنها هَمهِنگام (تمام وقت) با یکدیگر در بارۀِ ما گُفتگو میکُنند. ولی هِنگامیکه آنها بیرون بیآیند، ما نیز ناگُزیر خواهیم بود که خودمان را نشان

دَهیم و هنگامیکه ما دُشمن را در جایی بیابیم که زمانِ فَراوانی آرزویِ آنرا داشته ایم، بیدرنگ آنها را برایِ یک جَنگِ تن به تن به چالش خواهیم گرفت."

[۳.۳.۳۳] هنگامیکه کوروش اینچنین سُخن گُفت، کیاخشتره و دیگر فَرماندهان با او هَمداستان شُدند. و پس از اینکه آنها شام خوردند و نگهبانان را در جایگاه هایِ نگهبانی برنشاندند و در پیشاپیش پاسگاه هایِ دیده وری آتش هایِ زیادی را برآَفروزاندند، رَفتند تا بیاسایند.

[۳.۳.۳۴] در سپیدگاهِ روزِ سپسین کوروش تاج گُلی بر سرگُذاشت و خود را برایِ نیایش به درگاهِ پَروردِگار آماده کرد، و پیامی برای یگانِ ویژهٔ آزادمَردها پارسی (*peers*) فرستاد که برای اَدایِ خویشکاری با تاج هایِ گُل بر سر به نَزدِ او بِرَسند. و پس از اینکه نیایش به پایان رَسید، کوروش هَمهِٔ آنها را به دور خود گِردآورد و گُفت:"مَردان، پَروَردگار به آگاهی ما رسانده است، که امروز نَبردی روی خواهد داد، همانگونه که پیشگویان نیز میگویند و هماهنگ با سَفرَنگِ (تفسیر) من از آن؛ نشانه هایِ آسمانی، پیروزی را برایِ ما پایندان کرده اند (تضمین کرده اند) و به ما مُژده داده اند که شکست نخواهیم خورد."

[۳.۳.۳۵] "اکنون بایستیکه من از خودم شَرم کُنم، اگر که بخواهم به شُما پَند و اَندرزی بدهم که در این چنین هِنگامه هایی چگونه رفتار کُنید؛ چونکه برایِ من روشن است که شُما میدانید که چه کار بِکُنید، و چیزهایی را که پیوسته درهال شنیدن آنها بوده اید، چگونه انجام دهید؛ بگونه ای که شُما هتا میتوانید دیگران را بِه شایستگی آموزش بدهید. ولی شاید که پیش

آمده باشد که شما به یک نهاده (موضوع) رویکردی نشان نداده باشید، پس از شما خواهش میکُنم که گوش کُنید."

[۳.۳.۳۶] "ما ناگُزیر هَستیم کسانی را که بتازگی در میان همیارانِ خودمان پذیرفته ایم و آنهایی را که میخواهیم بُلندپایه و آزادمَردهای (*peers*) همچون خودمان باربیاوریم، بیادِ آن سامه هایی (شرط هایی) بیاندازیم که کیاخشتره از بهر آنها از ما نگهداری کرد، چیزهاییکه برای آنها خود را وَرزیده ایم، و اینکه چرا ما این همیاران تازه را فراخوانده ایم که به ما به پیوندند، و همچنین به آنها آن نِهِشتِ نیازین (موقعیت ضروری) را یادآور شویم که آنها با ما پیمان بسته اند که با خشنودی همکارِ ما باشند."

[۳.۳.۳۷] "و میخواهیم که بِیادِ آنها بیاوریم که امروز روز آزمایش است؛ روزی که نشان خواهد داد که هرکس چه اَندازه ارزش دارد. هنگامیکه مردم در فراگرفتنِ چیزی دیر کرده باشند، این شگفت آور نیست که بَرخی از آنها به یک اَندَرزگر نیاز داشته باشند؛ ولی با اینهال ما خُرسند خواهیم بود اگر آنها بتوانند بِه کُمکِ پَندی که به آنها داده میشود، دلیریِ خودشان را نشان دهند."

[۳.۳.۳۸] "با اینکار، شُما همچنین اُستوانشی (اثباتی) برایِ خودتان بِدَست میآورید. زیرا آن کسیکه در اینچنین هنگامه ای بتواند دیگران را بیشتر دلیر کُند، میتواند این خودآگاهی را بدست آورد که او خودش نیز باید که به رسایی، آدم دلاوری باشد، ولی از سویی دیگر آن کس که آرمانش (دلاوریش) را تنها برای خودش نگه میدارد و به آن خُرسند است، باید که بیاد آورد که او میتواند تنها به اَندازۀِ نیمی از یک مرد، آدمِ بیباکی باشد."

[۳.۳.۳۹] "اَنگیزه و فَرنودِ اینکه چرا من خودم برایِ سربازان سُخنرانی نمیکُنم ولی از شُما درخواست میکُنم که اینکار را بِکُنید این است که من میخواهم که آنها شُما را خُشنود سازَند، زیرا هرکُدام از شما در پیوند راسته (مستقیم) با سربازانش در لشکر خودش هَست. و این را بیاد آورید، اگر از دید آنها شُما بتوانید بأُستوانید (ثابت کُنید) که دلاور هَستید، شُما نه تنها به همیارانِ خود ونکه (بلکه) به بسیاری از دیگران، آموزشِ بیباک بودن را خواهید داد؛ و همچنین، نه تنها به کُمکِ دَستورها و بُنپایه ها، ونکه با نشان دادن نمونه ها."

[۳.۳.۴۰] در پایان، کوروش به آنها گُفت که با تاج هایِ گُل بر سر، خوراکِ نیمروز را بِگُسارند (صرف کُنند) و هِنگامیکهِ آنها آهنگِ بازگَشتن به یگان هایِ خود را داشتند، با تُهی کردنِ جام هایِ مِی بر رویِ خاک، آیین ستایش از زمین را بجای آوردند. و پس از اینکه آزادمَردها رَفتند، کوروش اَفسران یگان هایِ وِیژه ای را که خویشکاری آنها پُشتیبانی از اَرتش هنگام پس نَشینی میباشد، به نَزدِ خودش فراخواند و دستوراتی را که در پی میآیند به آنها داد:

[۳.۳.۴۱] "مَردانِ پارسی، شُما نیز جایگاهِ خودتان را در میان آزادمَردها (*peers*) بِدست آورده اید، و شُما از اینرو برایِ این خویشکاری بَرگُزیده شُده اید که از دیدِ ما، شُما در انجام کار هایِ دیگر نیز شایسته ترین ها هَستید و در سنجش با دیگران، برای زاد (سن) و سالی که دارید، خَرَدمندترین و جوانمرد ترین کسان هَستید. و جایگاهی را که شُما در دست دارید، کمتر از جایگاهِ کسانی که در پیشاپیشِ چکاد (جبهه) نَبَرد میکُنند، آبرومندانه و فَرهمند نیست. شُما میتوانید از جایگاهِ خودتان (در هِنگام نبَرد)، دلاورترین

پیکارگران را بشناسید و ایزانش (تشویق) و ستایش هایِ شما از سربازان، میتوانند آنها را برانگیزانند تا از مرز دلیریشان پا فراتر گُذارند، در هالیکه اگر کسی بخواهد دست از مبارزه بِکشد و بازگَردد، و شُما او را به بینید، شما او را برنخواهید تابید و از آن کار پیشگیری خواهید کرد."

[۳.۳.۴۲] "از بهرِ زاد (سن) و سالِ شما و سَنگینیِ جوشن هایتان پیروزی برای شُما از مَهَندِ (اهمیت) بیشتری برخوردار است تا برایِ دیگران. اگر پیکارگران در چَکاد (جبهه) شُما را بانگ زَدند و درخواست کردند که پُشتِ سر آنها بروید، از آنها پیروی کُنید و نشان دَهید که شُما میتوانید هتا در این پیوند با آنها گام بردارید و با سَردادنِ بانگ هایِ رَزمی، آنها را برایِ پیشرویِ تُندتر به سویِ دُشمن، به جوش و خُروش درآورید. اکنون بروید و خوراک نیمروز خود را نوشِ جان کُنید و سپس با تاج هایِ گل بر سر به جایگاه هایِ خود بازگردید."

[۳.۳.۴۳] بدینسان کوروش و مردانش، خود را سَرگَرمِ آماده شُدن برای مبارزه کَردَند؛ و آشوریان پس از خوراک نیمروز، گُستاخانه و با دلیری، خود را در جایگاه هایِ رَزمیشان بِستُون کَردند. و پادِشاهِ آشور در ارابهٔ جَنگیش در پیشاپیش سربازان، آنها را در سُتون هایِ رَزمی، سازمان میداد و همانگونه که در پی میآید آنها را ایزانید (تشویق کرد):

[۳.۳.۴۴] "مردانِ آشوری، اکنون زمانِ آن فرارسیده است که شُما دلاوریِ خود را نشان دهید؛ چونکه نَبَردی که در پیشِ رو داریم برایِ زندگی ماست، برایِ میهنی که در آن زاده شُده و برایِ سرزمینی که در آن پروَرش یافته ایم، برایِ همسران و فَرزندانتان و هَمهٔ فرهومندی هایی (برکت هایی) است که از هَستیِ آنها ما خشنود هَستیم. زیرا اگر شما پیروز شوید، شُما خواهید

توانست مانند پیش از این، هَمِهٔ این دارایی ها را نگه بدارید، ولی اگر شکست بخورید، بیگُمان باشید که شُما هَمِهٔ این دارایی ها را به دُشمن واگُذار خواهید کرد."

[۳.۳.۴۵] "بنابر این، همانگونه که شُما آرزویِ پیروزی را دارید، بِایستید و مُبارزه بِکُنید؛ زیرا این نشانی از بیخَرَدی برایِ آن مَردانی است که آرزوی پیروزی در یک کارزار را داشته باشند ولی پُشتِ هایِ خود را به دُشمن برگَردانند و با اینکار آن سوی از بدنِ خود را به دُشمن ارزانی دارند که نه چشم، نه دَست و جَنگ اَبزاری دارد؛ و این دیوانگی است که کسی آرزوی زنده ماندن را بِکُند ولی تلاش کُند که بگُریزد، آنهم زمانیکه او بداند که تنها این پیروزمندان هستند که میتوانند جانشان را بِرهایند، زیرا آنها که تلاش میکُنند که بگُریزند، با شایمندی (احتمال) بیشتری با مرگ رو در روی خواهند شُد تا آنها که در جایگاهِ خود میایستند. و این همچنین دیوانگی است اگر کسی آرزویِ داراک (مال) را بِکُند، ولی به شکست، گَردَن گُذارَد. زیرا چه کسی نمیداند که پیروزمندان نه تنها دارایی هایِ خود را نگه میدارند، ونکه داراک هایِ شِکَست خوردگان را نیز بدست میآورند، در هالیکه شکست خوردگان هَمِهٔ چیزهایی را که در دست داشته اند، بیرون میاندازند؟" بدینسان آشوریان خود را برای کارزار آماده میکَردند.

[۳.۳.۴۶] کیاخشتره پیکی به سوی کوروش فرستاد تا به او پیام دَهد که هم اکنون هنگامهٔ پیشروی بسویِ دُشمن فرارَسیده است. "زیرا ،" او گُفت، "با آنکه آن بخَش از دُشمن که بیرون از سَنگربندی هَست، هنوز اندک میباشد، ولی هنگامیکه ما درهال پیشروی هَستیم، بر شُمارِ آنها بسیار فراوان اَفزوده خواهد شُد؛ از اینرو نَگُذارید که پیوس کُنیم (منتظر بمانیم) تا شُمار آنها

بیشتر از شُمار ما بِشَوَد، پس بِگُذارید که ما هم اکنون بسویِ آنها روانه شویم، زیرا میپِنداریم که میتوانیم آنها را بسادگی شکست بدهیم."

[۳.۳.۴۷] "ولی، کیاخشتره،" کوروش پاسُخ داد، "اگر که به اِنگاریم، کسانی را که در این درگیری شکست خواهیم داد، بیشتر از نیمی از نیروهایِ دُشمن نباشند، دُشمن بیگُمان خواهد شُد که ما در هنگامیکه نیروهایِش کم بوده اند به آنها تاخته ایم، چونکه از رو در روی شدن با هَمِهٔ نیروهایِ آن در هراس بوده ایم، از اینرو آنها در دل هایشان شکسته نخواهند شُد، و از اینرو ناگُزیر از پیکار در کارزارِ دیگری خواهیم بود؛ چه بسا که آنها یک نَغشهٔ جَنگیِ را که بهتر از امروز است، در اندازند، و با هَمِهٔ توانشان برای نابودی ما به کارزار درآیند."

[۳.۳.۴۸] پیک ها این پاسُخ را دریافت کَردند و رَفتند. در این پیشایند (وضعیت) بود که خروس اَنتاش و برخی از پارسیان که از یگان هایِ آزادمَردها پارسی بودند به همراهِ سربازانِ گُریخته از اُردوگاهِ دُشمن، به نَزدِ کوروش آمدند. و کوروش نیز، همانگونه که روامند (معمولی) بود، از آن سربازانِ گُریخته، در بارهٔ رویدادها در اُردوگاهِ دُشمن پُرسش کرد؛ و آنها گُفتند که هم اکنون یگان هایِ آشوریان با جَنگ اَبزارهایشان درهالِ آمدن هَستند و پادِشاه نیز که از کَندَک (خندق) گُذر کرده است، خودش سربازان را بِستُون میکُند و پشت سر هم سازمان میدهد و با سُخنرانی هایِ آتشین به سربازان هُشدار میدهد و آنها را می ایزاند (تشویق میکُند). بدینگونه آنها سُخن گُفتند؛ و کسانیکه این گُفته ها را شَنیده اند، آنها را برای ما گُزارش کرده اند.

[۳.۳.۴۹] سپس خروس اَنتاش رو به کوروش نهاد و گُفت:" چگونه است که شما نیز اکنون که هنوز زمان مانده است، شُما نیز مَردانِ ما را فرابخوانید، و با سُخنرانیِ خودتان آنها را به شور آورید؟"

[۳.۳.۵۰] "نَگُذارید که هُشدارهایِ آشوری ها کمترین نگرانی ای را در شُما برانگیزانند، خروس اَنتاش،" کوروش پاسُخ داد؛ "چونکه هیچ سُخنرانی اَندَرز دَهنده ای نمی تواند تا این اندازه خوب باشد که بیدرنگ از مردانِ تَرسویی که به آن گوش میدهند، آدم هایِ دلیری بسازد، اگر که آنها تا پیش از این آدم هایِ شیردلی نبوده باشند؛ بیگُمان این سُخنرانی نخواهد توانست کمانگیرهایی را که تا پیش از این در تیراندازی بَرزیده (تمرین دیده) نبوده اند، کمانگیرهایِ زَبَردَستی بکند، و نه نیزه اندازانی را که بَرزشی نداشته اند، و یا سوارکارانِ ناآزموده را کارآزموده کُند؛ این سُخنرانی هتا نخواهد توانست مَردان را به بَرتابیدنِ کارهایِ سَخت بَراَنگیزاند، مگر اینکه آنها پیش از این برایِ آن کارها بَرزیده شُده باشند."

[۳.۳.۵۱] "ولی، کوروش،" خروس اَنتاش پاسُخ داد، "این بَسنده خواهد بود اگر شُما روانِ آنها را با سُخنان ایزانش آمیزِ (تشویق کنندهٔ) خودتان، نیرومندتر کُنید.""آیا شُما براستی می پِندارید،" کوروش پاسُخ داد، "که یک سُخنرانی میتواند بیدرنگ روان کسانی را که به آن گوش میدهند، سرشار از سُهِشِ (احساس) سَربُلَندی کُند، یا آنها را از انجام کار هایِ نادُرُست بازدارد، و به آنها به پَذیراند که از بَهرِ اینکه ستایش شوند، ناگُزیر از انجامِ هر کارِ سَخت و روی آوردن به هَر پَژمَرگی (خطری) هَستند؟ آیا این سُخنرانی میتواند آن چنان هنایشِ (تأثیر) ژَرفی بر روانِ آنها داشته باشد که آنها باور

کُنند، که بهتر است که در میدانِ نَبَرد کُشته شَوَند تا اینکه برای رهاییِ جانشان از میدانِ کارزار بِگُریزند؟"

[۳.۳.۵۲] و،" کوروش ادامه داد، "اگر اینچنین سُخنرانی هایِ سُهش برانگیز (احساس برانگیز) میتوانستند دلِ مَردان را به ژَرفی به هَنایند (تحت تأثیر قرار دهند)، ما نُسخت نیازی به آن دادت (قانون های) نوشته شُده نمیداشتیم که هم اکنون بکار درآمده اند تا نیکوکاران بتوانند از یک زندگی سرافراز و آزاده ای برخوردار شوند، درهالیکه بدکاران از سرافکندگی، رَنج، درد و یک زندگی ای که شایسته نام آن باشند."

[۳.۳.۵۳] "و دوباره اینکه، به پندار من، اَفزون بر این دات ها، بایستیکه آموزگاران و کارگُزارانی باشند که به شهروندان راهِ دُرُست را نشان دَهند؛ به مردم آموزش بدهند و آنها را به اَنجام آنچه که یادگرفته اَند خوی بِدَهند، تا اینکه این آموزه ها بَخشی از سِرِشتِ مَردم گَردد که آنها دَرنَگَرند که آدم هایِ نیکوکار و سرافراز براستی خوشبخت ترینِ آدم ها هَستند و درهالیکه آدم هایِ نابکار و بدنام، گُجَستک ترین مردم میباشند. این چیزی است که باید مَردان ما سُهِش (احساس) بِکُنند، اگر که آنها بخواهند نشان بدهند که آموزشی را که فراگرفته اند، بر آن تَرسی که دُشمن میپراکَند، پیروز میشود."

[۳.۳.۵۴] "ولی اگر سربازان در آن زمان که آراسته به جَنگ اَبزار، درهال رفتن به میدانِ نَبَرد هَستند، آموزش هایی را که بارها در گُذشته یادگرفته اند، فراموش کُنند، در چنین هنگامه ای بَراَنگیزاندنِ سُهِش (احساس) جَنگیدن در مَردان به کُمک هُنر سُخنوری، بُزرگترین کارِ نیک در زیر

آسمان است که میتوان آنرا بساده ترین روش در جهان آموزش داد و یادگرفت."

[۳.۳.۵۵] در پیوند با همیارانی که ما بتازگی در میان خود پَذیرفته ایم و آنها را بَرزانده ایم (تمرین داده ایم)، باید که من از سوی خودم بگویم که به آنها اَپِستام نخواهم داشت (اعتماد نخواهم داشت) که آدم هایِ با اراده ای باشند، اگر شُما کنارِ آنها نباشید که نمونه ای در رَفتار برای آنها خواهید بود؛ شما کسی هَستید که به آنها گُرمگ (جُرأت) و دلیری خواهد داد و هنگامیکه چیزی را فراموش کُنند به آنها یادآوری خواهد کرد. ولی من شگفت زده خواهم شُد، خروس اَنتاش، که یک سُخنرانیِ خوب بتواند برایِ آن کسانی که به رسایی بَرزیده نباشند (تمرین کرده نباشند)، در دستیابی شان به ویژگی ها و اَرزش هایِ جوانمردی، بهتر و بیشتر از یک سُرود سومند اُفتد، که خوب خوانده شود، ولی کمکی برای یک نوازندهٔ ناآزموده در راه دَستیافتنش به دَستآوردهایِ بُزُرگِ خَنیاگری (موسیقی) نباشد."

[۳.۳.۵۶] بدینسان آنها درهالِ گُفتگو بودند که کیاخشتره دوباره پیامی بر این پایه برایِ کوروش فرستاد که او درهال دَراُفتادن به رَمژکِ (خطای) فَرسُختی است اگر بخواهد بیش از این دَرَنگ کُند، بجایِ اینکه هرچه زودتر نیروهایش را به سوی دُشمن رهنماید. پس از دریافتِ پیام، کوروش به پیک اینچنین پاسُخ داد:"بسیار خوب؛ ولی من میخواهم او بداند که هنوز آن اندازه از سربازانِ دُشمن که ما پیوس داریم (انتظار داریم) در بیرون از کَندَک نیستند؛ و این پیام را بگونه ای به کیاخشتره برسانید که هَمهٔ باشندِگان (حاضران) در نَزدِ او، آنرا بشنوند. و بیافزایید که اگر که او خشنود میشود، من بیدرنگ نیروهایم را به راه خواهم اَنداخت."

[۳.۳.۵۷] پس از اینکه کوروش این پیام را به پیک ها رساند، او به دَرگاهِ خُداوند نیایش کرد و اَرتشِ خود را به بیرون رَهبُرد. و هَمینکه کوروش پیشروی را آغازید، او فَرمان به راهپیمایی با گام هایِ دو برابرِ گام هایِ روامند (عادی)، داد و سربازان در یک سازماندهیِ پَسَندیده از آن فرمان پیروی کردند، چونکه آنها روشِ راهپیمایی کردن در سُتون را میدانستند و آنرا انجام داده بودند؛ اَفزون بر آن، سربازان این شیوهٔ راهپیمایی را بیباکانه دُنبال میکردند، زیرا آنها در یک چشم همچشمی بیتابانه ای با یکدیگر بودند و همچنین برای اینکه بدن هایِ آنها به رسایی وَرزیده بود و در پیشاپیش آنها افسران بودند؛ سربازان با خُشنودی این روش راهپیمایی را دُنبال میکردند چونکه آنها هوشیارانه به کُمَکِ آموزش هایِ درازدامن (طولانی)، پذیرفته بودند که آسانترین و آسوده ترین راه برایِ درگیر شُدن با دُشمن درگیریِ تَن به تَن میباشد—به ویژه اگر دُشمن آراسته به کمانگیر ها، نیزه داران، و سوارکاران باشد.

[۳.۳.۵۸] در آن هنگام که آنها هنوز از تیررَسِ دُشمن بدور بودند، کوروش سُرودی را که بازتاب دَهندهٔ باورهایِ دینی و مهر او به پَروَردِگار بود، تَرنم کرد (زمزمه کرد). و پس از آنکه سربازان در پُشت سر او نیز آن سُرود را یکبانگ خواندند، کوروش خودش خواندن سُرودِ نیایش را آغازید، که در این هنگام رَوامند بود، و هَمهٔ اَرتش نیز پارسامند با سداهایِ بُلند در خواندن آن سُرود به او پیوستند. در اینچنین هِنگامه هایی کسی که خُداترس است کمتر از آدم هایِ همگَن (همنوع) خود، هراس به دل راه میدهد.

[۳.۳.۵۹] و هِنگامیکه سُرودِ نیایش خُداوند به پایان رَسید، یگان هایِ آزادمَردها (*peers*) شادمانه و با سازماندهیِ پَسندیده ای، راه خود را ادامه

دادند، درهالیکه بسویِ یکدیگر نگاه میکردند و همیارانشان را که در کنار یا پُشت سرشان بودند، با نام سدا میکردند، و بارها میگُفتند:"به پیش دوستان، ""به پیش دلاوران؛" بدینسان آنها به همدیگر در آغازِ آن تازش، دلگرمی میدادند. و سربازانی که در پُشت سر بودند، هنگامیکه آن بانگ هایِ دلگرم کُننده را میشنیدند، با ایزانیدنِ (تشویق کردن) کسانی که در پیشاپیش سپاه درهال رفتن بودند، آنها را به پیشرویِ دلاورانه برمیاَنگیزاندند. **به این گونه اَرتشِ کوروش سرشار از شوراَنگیزی، بُلَندپروازی، توانمندی، دلاوری، آرزومندی، خودچیرگی و فَرمانبُرداری بود؛ و این ها از دیدِ من شِگِفت انگیز ترین و همزمان هولناکترین ویژگی هایی هَستند که یک دُشمن میتواند خود را با آنها رو در روی کُند.**

[۳.۳.۶۰] هنگامیکه بَخشِ بُنیادینِ بدَنِهٔ سپاهِ پارسیان آغازید که به دُشمن نَزدیک شَوَد، سَربازانِ آشوری که از اَرابه هایِ خود پایین آمده بودند و در پیشاپیش چَکادِ (جبهه) اَرتشِشان میجَنگیدند، سوار بر اَرابه هایشان شُدند و آهِسته به سوی بَدَنِهٔ بُنیادین اَرتش خودشان، پس نِشستند، درهالیکه کمانگیرها، نیزه داران و فلاخ اندازهایِ (قلابسنگ اندازهای) آشوری، برایِ زمانِ درازی پیش از اینکه اَرتشِ پارس بتوانست که به سپاه دُشمن برسد، تیر و سَنگ هایِ خود را به پَرواز درآورده بودند.

[۳.۳.۶۱] و هِنگامیکه سربازانِ اَرتش پارس که درهال پیشروی بودند، پا بر رویِ تیرهایِ شلیک شُده گُذاشتند، کوروش بانگ بَرآورد: "دلاوران، اکنون بگُذارید تا هرکس از شما با ادامهٔ پیشروی، شایستگیِ خودش را نشان دهد و این گُفتهٔ مرا بدیگر همیاران خود برسانید تا تُندتر گام به پیش بردارند." و سربازان نیز این فَرمان را به دیگران رساندند. در سایهٔ هَنایشی (تأثیری) از

شورانگیزی، شیردلی و آرزومندی برای نَزدیک شُدن به دُشمن، بَرخی از فَرمانده ها آغاز به دویدن کَردند، درهالیکه گُروه هایِ زیرِ فَرمانِشان نیز دوان دوان آنها را دُنبال میکردند.

[۳.۳.۶۲] در این میان هتا کوروش خودش نیز که فراموش کرده بود دارد با گام هایِ رَوامَند (عادی) پیشروی میکُند، گُذاشت تا مَردان زیر فرمانش بر شتابِ خود بیافزایند و فَریاد برآورد:"دلاوران پیش به سویِ چَکاد! چه کسی بِدُنبال من میآید؟ چه کسی میخواهد نُخُستین آشوری را بر زمین اَفکَنَد؟" در این هِنگام مَردانی نیز که در پُشتِ سر او بودند، بانگ برآوردن و آرَنگ دادن (شعار دادن) را آغازیدند تا آنکه پِژواکِ آن آرَنگ ها، میدانِ کارزار را همانند فَریادهایِ جَنگی در بَرگرفت:"چه کسی ما را دُنبال میکُند؟ دلاوران پیش بسوی چَکاد (جبهه)!"

[۳.۳.۶۳] در اینچنین جوِّ رَوانی ای بود که پارسیان برایِ رو در روی شُدن با دُشمن شِتاب میکَردند و دُشمن که نمیتوانست پیش از این در جایگاه خودش پایورزی کُند، چَرخید و به سوی سَنگربندی های خودش گُریخت.

[۳.۳.۶۴] و سربازانِ پارسی به سَهم خودشان، سربازان آشوری را تا نزدیکیِ دروازهٔ دِژِ آنها پی گرفتند، و آنهایی را که برایِ اَندرشدن در دِژ درهال فشار آوردن بر یکدیگر بودند؛ با شمشیر دُرو میکَردَند؛ اگر کسانی با اسب هایشان در خَندَک میاُفتادند، سربازانِ پارسی بدنبالِ آنها به پایین میپریدند و آنها را همانجا از پای درمیآوردند، هر دوی آنها را، هم مرد و هم اسبش را؛ زیرا برخی از اَرابه ها که درهال گُریز بودند، از روی ناچاری در درون خَندَک ها میاُفتادند.

[۳.۳.۶۵] و پس از اینکه سوارِگانِ (سواره نظام) اَرتش ماد تماشاگر این رویداد شُدند، آنها نیز بر سوارِگانِ دُشمن تاختند، درهالیکه سوارگانِ آشوری نیز همانندِ واپسمانده هایِ اَرتش خودشان از میدان میگُریختند. و سوارگانِ ماد با پیگَردِ دُشمن، هَر دویِ آنها را، هم مَرد و هم اسب دُشمن را از دم تیغ میگُذراندند.

[۳.۳.۶۶] آشوری هایی که در درونِ دِژ، بر روی بارو و دیوارهایِ آن ایستاده بودند نه از یک آگاهبودِ (ذهن) بیداری برخوردار بودند که تیر و نیزه به سوی دُشمنانشان پرتاب کُنند که درهال دُرو کردن سربازانشان بودند، و نه به شَوَندِ (علت) آن نگرگاهِ (صحنه) دَهِشتناک و ترسِ ناگهانی ایکه بر آنها چیره شده بود، توانایی اینکار را داشتند. و همینکه آشوریان پی بُردند که بَرخی از سربازانِ پارسی راهِ میانِ دروازه و دیوارِ سَنگی به دُور دِژ را بر آنها بسته اند، آنها خود را هتا از دیوارهایِ دُرونیِ دژ نیز دور نگه داشتند.

[۳.۳.۶۷] هنگامیکه زنانِ آشوری و همبستگانِ شان دیدند که مَردانِ آنها هتا در دورنِ اُردوگاه درهال گُریز هَستند، جیغ کشیدند و هراسان دویدند، هم آنها که بچه داشتند و هم زنان جوان. و درهالیکه آنها تنپوش خود را میدریدند و گونه هایِ خود را میکشیدند، از مَردانی که به آنها میرسیدند، خواهش میکردند که نَگُریزند و آنها را تنها نگُذارند و از آنها، بچه هایشان و خودشان پَدافندگری بکُنند.

[۳.۳.۶۸] سپس، هتا پادشاهِ آشور با بیشترین یارانِ جانسپارِش خود را در کنارِ دَروازه جایگیر کَرد، و از دیوار دِژ بالا رَفت، هم خودش میجَنگید و هم دیگران را به نَبَرد برمیاَنگیزاند.

[۳.۳.۶۹] ولی هنگامیکه کوروش پی بُرد که با ادامهٔ پیکار چه چیز ناگواری پیش خواهد آمد، او ترسید که مبادا مَردانش، هتا اگر که بتوانند با زور به درونِ دِژ اندر شوند، به شَوَندِ (علت) بَرتر بودنِ شُمار سربازانِ دُشمن، شکست بخورند، چونکه او مَردانِ کمی در فَرادست داشت؛ از اینرو کوروش دستور به پس نشینی داد، درهالیکه او دُشمن را در رو در روی میپایید، تا اینکه آنها از تیررَس دُشمن بیرون رَفتند.

[۳.۳.۷۰] آدم میتوانست بِنَواگری (انظباط) پَسندیدهٔ یگانِ آزادمَردها (*peers*) را خوب ببیند؛ زیرا آنها بیدرنگ از فرمان پیروی میکردند و آنرا فوری به دیگران میرساندند. پس از آنکه آنها از تیررس دُشمن بیرون شُدند، ایستادند و خود را در جایگاهایِ ویژه در رَدِهٔ یگان هایشان سازماندهی کردند؛ همواندانِ یگانِ آزادمَردها بهتر از سرایندگانِ یک گروهِ همسرا (*chorus*) که در هنگام خواندن سُرود، جایِ ویژه ای دارند، میدانستند که کُجا بایستیکه بایستند.

زندگینامهٔ کوروش بزرگ، نَسکِ چهارُم



یگان ارابه داران در هنگام پیگرد لشکر شکست خوردهٔ آشور

نَسکِ چهارم، بَخشِ یِکُم

سِگالش با سربازان برایِ پیگردِ لشکر شکست خوردهٔ آشوریان

[۴.۱.۱] کوروش برای یک هنگامه ای با اَرتش خود در آنجا ماند تا بِبینند که آیا دُشمن آماده برایِ جَنگ هَست، یا کسی از آنها بیرون میآید. ولی هنگامیکه هیچکسی در برابر او سر برنیآورد، و او نیز زمان را بجا پنداشت، با نیروهایش پس نَشینی کرد و اُردوگاهی را برپا ساخت. و پس از آنکه او پاسگاهایِ نگهبانی را بیرون از اُردوگاه برپاکرد، و دیده ور هایش را به سَرِ پُست هایشان فرستاد، او مردانش را فَراخواند، در میان آنها جای گرفت و همانگونه که در پی میآید برایِ آنها سُخنرانی کرد:

[۴.۱.۲] "همشهری هایِ پارسیِ من، پیش از هَمه پَروَردِگار را با هَمِهٔ روانم ستایش میکُنم؛ و به باورِ من شُما نیز اینچنین میاَندیشید؛ زیرا نَتَنها ما به یک پیروزی دَستیافتیم، ونکه (بلکه) از آسیبِ جانی نیز بدور ماندیم. از اینرو، ما آماده ایم که هرآنچه را که در فرادَست داریم در راه خُداوند ببخشیم. و هم اکنون و در اینجا من میخواهم در جایگاهِ فرمانده، شُما را بِستایم، زیرا هَمِهٔ شما در دستیافتن به این پیروزیِ شکوهمند سَهم داشته اید؛ ولی برای شایستگی ای که هر کُدام از شما نشان داده است، من تلاش خواهم کرد که با گفتار و کردارم به هر کُدام از شما پاداشِ درخوری را بدهم؛ همینکه بیگمان شوم که سرمایه و داراکی در فرادستم هست، زاوَریِ (خدمت) شما را ارج خواهم داشت."

[۴.۱.۳] "ولی من نیازی نمی بینم که کسی از دلاوری هایِ سَرهَنگ خروس اَنتاش برای من بگویید؛ در هنگامِ نَبَرد او در کنارِ من بود و من

میتوانستم ببینم که او چگونه رَفتار دلاورانه ای داشت که به گمان من شُما هَمِه نیز همانگونه رفتار کرده اید. افزون بر آن، در آن هنگامیکه من به او فَرمان پس نَشینی دادم، او شمشیر خود را بالا بُرده بود تا یک آشوری را ازپای دربیآورد، ولی همینکه او بانگِ مرا شَنید، دَستش را پایین آورد و از فَرمان من پیروی کرد. او فَرمان مرا به دیگر یگان ها رساند و هَنگِ رَزمی خودش را پیش از اینکه دُشمن بتوانست یک تیری را در کمان گُذارد و یا نیزه ای را به پرواز درآورد، از میدانِ کارزار به بیرون رَهنمود. بدینسان او خودش و مردانش را بدونِ هرگونه آسیبی از میدانِ کَردگان (عملیات) بیرون آورد، زیرا که او یادگرفته است که گوش بِفرمان باشد."

[۴.۱.۴] "ولی برخی از شُما را من میبینم که زخمی هَستید، و هنگامیکه من میشنوم که در چه دَمی (لحظه) شُما این زخم ها را برداشته اید، دوست دارم که اَرج خودم را در بارهِٔ شایستگی های شُما فرابگویم (اعلام کُنم). من میدانم که خروس اَنتاش"هم اکنون یک سرباز روراست و مَردِ دانایی است، کسیکه هم میتواند دستور بدهد و هم فرمانبُرداری کُند. هم اکنون، من او را به جایگاهِ سرتیپی که فَرنِشین یک نیروی هزارتنه خواهد شُد، برمینشانم، و در روزی که خُداوند فَرهومندی هایِ (برکت هایِ) دیگری به من ببخشد، من هیچگاه او را فراموش نخواهم کرد."

[۴.۱.۵] "اندیشه ای است که میخواهم در پایان با هَمهِٔ شما درمیان بگُذارم." کوروش ادامه داد:"هیچگاه نَگُذارید که آموزه ای که در دَرگیری امروز فراگرفته اید، فراموش شود. و برایِ خودتان داوری کُنید که آیا این بُزدلی است و یا بیباکی که میتواند جان آدم را در جَنگ پاس بدارد؟ آیا در هنگامهِٔ جنگ این آدم جَنگجو است که از بَختی بهتر برخوردار است و یا آدمی که از جَنگ کردن کوتاهی میکُند؟ و چه شادمِانی ای را میتواند

پیروزی بدست دهد؟ امروز و هَمِهٔ روزهایِ آینده شما میتوانید به آن بیاندیشید و برایِ آن به وَدایید (تصمیم بگیرید)، زیرا شما آنرا آزموده اید و بازدهٔ آن نیز تازه است."

[۴.۱.۶] "و اگر شما هَمیشه این اَندرزها را در آگاهبودِ (ذهن) خود بسپارید، بیشتر دلیر خواهید شُد. اکنون همانندِ مردان باورمند به پَروردگار و دلاور و دانا برایِ خوردن شام بروید؛ برایِ سپاس از خُداوند گل بر روی زمین بیافشانید، سرودِ پیروزی را بُلند بخوانید، و همزمان هوشیار در برابر رویدادهایی باشید که شاید در پیرامون ما پیش بیایند."

[۴.۱.۷] پس از اینکه کوروش سُخن خود را به پایان بُرد، او سوار بر اسبش شُد و به سوی کیاخشتره تاخت. آنها به یکدیگر شادباش گُفتند همانگونه که آیین بود. و پس از آنکه کوروش خودش را از نهاده ها (موضوع ها) در آنجا آگاه کرد، و همچنین از کیاخشتره پُرسید که آیا کاری هست که او انجام دَهد، او با اَسبش به سویِ اَرتشِ خود بازگَشت. سپس او شام را با همراهانش خورد، نگهبانان را بر سر پُست هایِ نگهبانی گُمارد، و رفت که آرام بگیرد.

[۴.۱.۸] از سویی دیگر، آشوری ها نَگر به اینکه سَرفَرماندهٔ خود و کمابیش بیشینه ای (اکثریتی) از بهترین مردانِ خود را نیز از دَست داده بودند، اَفسُرده و نااُمید شُدند، بگونه ایکه بسیاری از آنها هتا در میانِ شَب، از اُردوگاه گُریختند. و هِنگامیکه کرُوسوس و آنچه که از هَمپیمانانش بجای مانده بودند، به آن نهادهِ (موضوع) پی بُردند، آنها نیز گُرمکِ (جرأت) خود را از دست دادند؛ زیرا که هَمهٔ پیشایندها (شرایط) برای آنها نااُمید کُننده شُده بودند؛ ولی آنچه که شَوِهٔ (سبب) بُزُرگترین دلسردی شُده بود، این راستینگی (واقعیت) بود که رَهبران و فَرمانده هایِ اَرتش به رسایی (بطور کامل)

دَرمانده شُده بودند. بدینسان بدون هرگونه انگیزه و اُمیدی، آنها اُردوگاهِ خود را بَرچیدند و در پَناهِ تاریکیِ شب، آنجا را فروهَشتند (ترک کردند).

[۴.۱.۹] با فَرارَسیدنِ روز، اَردوگاهِ دُشمن از مردان آشوری واهَشته شُده بود (خالی شده بود). کوروش بیدرنگ پارسیان را نُخُست از میان سَنگربَندی هایِ برجای مانده گُذرداد. آنها بسیاری گوسپند، گاو و گاری هایِ پُر از ماده هایِ خوراکی یافتند که دُشمن رها کرده بود. زمانی کوتاه پس از آن، کیاخشتره و هَمچنین هَمِهٔ مادها از راه رَسیدند و با هم در آنجا ناشتایی خوردند.

[۴.۱.۱۰] پس از آنکه آنها ناشتا خوردند، کوروش فَرمانده هایش را فراخواند و همان گونه که در پی میآید برای آنها سُخنرانی کرد:"یارانِ سرباز، بِنَگَر میآید که ما گُذاشته ایم چیزهایِ خوب و گرانی از دَستمان دَربِرَوَند، درهالیکه خُداوند میخواست که آنها را بِدَستِ ما بِسپارد! چرا؟ شُما با چشم هایِ خودتان میبینند که دُشمن از پیشِ ما گُریخته است؛ هنگامیکه آن کسانیکه در پُشتِ این سَنگربَندی ها بودند، سَنگرهایِ خود را وامیگُذارند و میگُریزند، چگونه آدم میتواند آنها را بِبیوسد (از آنها انتظار داشته باشد) که بایستند و بِجَنگَند؟ آیا آنها میخواستند با ما در یک جَنگِ دادورزانه و در یک میدانِ باز رو در روی شوند؟ اگر آشوریان که هنوز با ما آشنا نَشُده بودند، نتوانستند در میدان رزم جایگاه شان را نگه دارند، هم اکنون چگونه میخواستند در برابر ما پایورزی کُنند، در زمانیکه آنها شکست خورده اند و آسیب زیادی از دستِ ما برتابیده اند؟ و هنگامیکه دلاورترین مردانِ آنها از پای درآمده اند، چگونه آنها میتوانستند با بُزدلی بیشتر، آمادهٔ پیکار با ما شوند؟"

[۴.۱.۱۱] "چرا آنها را تا آنجا که میتوانیم با شِتاب پی نَگیریم،" یکی از مَردان پُرسید؛ "اکنون که پیروزی به روشنی پیشِ روی ماست؟""چونکه،" کوروش پاسُخ داد،" ما به اندازۀِ بَسَنده ای اسب نداریم؛ و دیگر اینکه بهترین و نیرومند ترین جَنگاورانِ دُشمن که ما بیشتر از هَمِه آرزوی دستگیری یا کُشتن آنها را داریم، سوار بر پُشتِ اسب هایِ خود گُریخته اند. به یاری پَروَردِگار، ما توانستیم آنها را به نَبَرد چالش کُنیم، ولی ما نمیتوانیم آنها را دُنبال کُنیم و به آنها برَسیم."

[۴.۱.۱۲] "چرا شُما نمی روید تا این نهاده (موضوع) را با کیاخشتره درمیان بِگُذارید؟" سربازان پُرسیدند. "پس برای رفتن پیشِ کیاخشتره، هَمِۀِ شُما با من بیایید،" کوروش گُفت، "تا او بداند که ما بر سَر این فراپُرسش با هم هَمداستان هَستیم." سپس هَمِۀِ آنها به دُنبال کوروش رَفتند و این گُفتمان ها (بحث ها) را با کیاخشتره درمیان گُذاشتند که به پندار آنها برای دستیافتن به هدفشان هَمارنیده بوده است (حساب شُده بوده است).

[۴.۱.۱۳] اکنون بِنَگَر میآمد که کیاخشتره کمی رَشک بِبَرَد (حسادت کُند) زیرا پیشنهادِ پیگَردِ آشوریان نُخُست از سویِ پارسیان آمده بود؛ و از سویی دیگر و با شایمندی (احتمال)، برایِ او ارزش نداشت که با پذیرفتن سیج (ریسک) دست به یک کَردگانِ (عملیات) دیگری بِزَنَد؛ اَفزون بر آن، همچنین، او بیشتر آرزو داشت که همانجا که هَست بماند، زیرا پیروزی بدست آمده اَنگیزه ای برایِ سَرگرم کردنِ خودش با جَشن و شادی شُده بود؛ و او میدید که بسیاری دیگر از مادها نیز همانند او میاَندیشیدند. هرچه که میخواست اَنگیزۀِ او بوده باشد، ولی او سُخن خود را بدینسان که در پی میآید آغازید:

[۴.۱.۱۴] "خواهرزادهٔ من کوروش! برپایهٔ آنچه که من میبینم و میشنوم، من میدانم که پارسیان بیشتر از مردمِ دیگر هوشیار هَستند که در هَرگونه شادمانی، کمترین گرایش به زیاده روی از خود نشان نَدَهند. ولی بِنگر من این خیلی بهتر هست که آدم در بَرخورد با مَهَست ترینِ و بُزرگ ترین خوشی ها، بیشتر میانه روی کُند تا در برخورد با رامِش و شادی هایِ کم مَهَندتر (اهمیت تر)؛ چه چیز میتواند خُرسُندیِ بیشتری از اینچین کامگاری ایکه (موفقیتی که) هم اکنون به ما بَخشیده شُده است، برایِ آدم بیاورد؟"

[۴.۱.۱۵] "از اینرو، اگر ما کامگاری (موفقیت) خود را با میانه روی پی بگیریم، شاید بتوانیم با خوشی هاییکه آلوده به پَژمَرگ (خطر) نباشند، کُهنسال شویم. ولی اگر ما از کامیابی هایِ خودمان، لجام گُسیخته بهره بگیریم و تلاش کُنیم که نُخُست این پیروزی و سپس کامیابی دیگری را دُنبال کُنیم، بایستی دَرنگریم که به سرنوشتِ آن کسان گرفتار نشویم که از بهرِ کامگاری هایشان در دریا، خُرسند نبودند که از دریانوردی دست بردارند، تا اینکه در دریا ناپدید گَشتَند؛ و سرنوشتِ بسیاری از کسانِ دیگر که همینکه پیروزی ای بدست آوردند، کامیابی دیگری را هَدفِ خودشان کَردند، که در پیآیند (نتیجهِ) آن، هتا هَمهٔ آنچیزهایی را که بارِ نُخُست بدست آورده بودند نیز، از دست دادند."

[۴.۱.۱۶] "با این هَمِه، اگر این دُشمنان که از پیش ما گُریخته اند ناتوان تر از ما میبودند، پیگردِ آنها میتوانست تا اَندازهٔ بَسَنده ای بدونِ پَژمَرگ (خطر) باشد. ولی اکنون، برایِ خودتان بیاَندیشید، که آن بَخش از دُشمن که ما با آن جَنگیدیم و بر آن تَروَنیده ایم (غلبه کرده ایم) ، چه اندازه کوچک بود؛ در آن کارزار نیروهایِ کلانِ آنها نَهُماسیدند (شرکت نکردند). اگر ما آنها را

ناگُزیر به جَنگیدن نَکُنیم، آنها از بهر بُزدلی و تَنپَروَریشان دَست از مبارزه خواهند کشید. هم اکنون آنها هیچ چیز در بارهٔ نیرویِ ما و نیرویِ خودشان نمی دانند، ولی اگر آنها آگاه شوند که گُریز به همانگونه برایِ آنها پَژمَرگناک (خطرناک) است که بخواهند در جایگاهشان پایداری کُنند، ما این سیج (ریسک) را خواهیم کرد که آنها را ناخواسته وادار به بیباک شُدن کُنیم."

[۴.۱.۱۷]"و بِگُذارید که من شُما را در این نهاده (مورد) بیگُمان کُنم، که شُما در گِرفتار کردن زن و بَچه هایِ آشوریان، آرزومندتر و کوشاتر از آنها در پاسداری از خانواده هایشان، نخواهید بود. و بیاندیشید، هنگامیکه جایگاهِ یک گُرازِ با بَچه هایش نویابی شود (کشف شود)، آنها از دستِ شکارچی خواهند گُریخت، بدونِ رویکرد به اینکه چه اندازه شُمارِ گله باشد؛ ولی اگر کسی بخواهد یکی از آن بچه ها را بگیرد، گُرازِ ماده هتا اگر که تنها گرازِ سالمند در آن گله باشد، دیگر به گُریختن نخواهد اندیشید، ونکه به آن مردِ شکارچی یورش خواهد بُرد که تلاش میکند بچهٔ او را گیر بیاَندازد."

[۴.۱.۱۸] "دیروز دُشمن در پُشت دیوارهایِ یک دِژی پنهاه گرفته بود، و گُذاشت تا ما با همهٔ نیروهایمان وارد کارزار شویم و سپس بازکاوی کرد (تحقیق کرد) تا بداند که چه شُماری از ما گرایش به جَنگیدن داریم. ولی اگر ما با آنها در یک میدانِ باز درگیر شویم، و آنها بیاموزند که چگونه با پَخش کردن نیروهایشان ما را از سویِ پیشانی، پهلو و پُشت بِپَروَستَند (محاصره کُنند)، من دوست دارم که بدانم، که در چنین نِهِشتی (وضعیتی) هر کُدام از مردان ما باید که به چندتا چشم و دَست نیاز داشت باشد!" سراَنجام اینکه،" او اَفزود، "من آرزویِ بُزُرگی برایِ برهم زَدن جشن و شادمانی مادها، و ناگُزیر کردن آنها برایِ رو در روی کردن خودشان با پَژمَرگ هایِ (خطرهای) دیگر را، ندارم."

[۴.۱.۱۹] "نه،" کوروش در پاسُخ گُفت؛ "مهرورزانه کسی را زیر فشار نَگُذارید؛ ولی بُگذارید کسانی را که میخواهند خودخواسته بِدُنبال من بیایند، مرا همراهی کُنند، و چه بسا که ما باز گَردیم و برایِ خُشنودکردن شما و دوستان شما چیزهایی را نیز به همراه بیاوریم. چونکه ما بیگُمان، بَدَنهٔ بُنیادین اَرتش دُشمن را پیگَرد نخواهیم کرد؛ زیرا چگونه میتوانیم که به آنها برسیم؟ ولی اگر ما گُروه هایِ جُدا شُده از بدنهٔ اَرتش دُشمن را پیدا کُنیم که بی هَدف در هال پرسه زدن باشند و یا بجا مانده باشند، ما آنها را پیش شُما خواهیم آورد."

[۴.۱.۲۰] و بیاد آورید، "کوروش اَفزود، "هِنگامیکه شُما از ما درخواستِ کُمک کردید، ما نیز با پذیرفتن یک فَرانافتِ (سفرِ) دراز آمدیم که به شُما مهر و خوشایشی (لطفی) کُنیم؛ از اینرو تنها دادمندی این است که شُما برای شیانِ (جبران) آن، مهری به ما بِکُنید، تا نه با دَستِ تُهی به خانه بازگَریدم، و نه اینکه هَمیشه چَشمداشتی به خزانه هایِ شُما برای کُمک داشته باشیم."

[۴.۱.۲۱] "بسیار خوب،" سپس کیاخشتره گُفت، "اگر براستی کسی بخواهد بگونهِ خودخواسته بِدُنبال شُما بیاید، من به سهم خودم از بهر آن برایِ شُما خشنود خواهم شُد.""خوب، پس،" کوروش گُفت، "شُماری از کسان بَرجستهِ خود را که توختار (باوفا) و پایبَند به شُما هَستند به همراه من بفرستید تا فَرمان شُما را به آگاهی دیگران برسانند.""هر کُدام از آنها را که میخواهید، بردارید و بروید." کیاخشتره گُفت.

[۴.۱.۲۲] اکنون چنین پیش آمد که آن مَردِ مادی که پیش از این با وانمود کردن به اینکه با کوروش خویشاوند است، توانسته بود گونهِ او را بِبوسد، در

میان افسران بود. از اینرو کوروش بیدرنگ گُفت: "این مَرد را میخواهم.""پس، بِگُذارید که او بِدُنبال کوروش برود،" کیاخشتره گُفت، و رو کرد به آن مرد که اَرتَه بازو (*Artabazus*) نام داشت:" بگویید هرکس که میخواهد میتواند با کوروش برود." کیاخشتره فرمان داد.

[۴.۱.۲۳] بدینسان کوروش آن مَردان را برداشت و به همراه بُرد. و پس از اینکه آنها بیرون آمدند، کوروش رو به اَرتَه بازو کرد و گُفت:"اکنون پس، شما باید که به اُستوانید (ثابت کُنید) که آیا شُما با راستی و دُرُستی با من سُخن گفتید، در آن هنگام که گُفتید که دوست دارید به من نگاه کُنید.""اگر شُما به اینگونه با من سُخن میگویید،" اَرتَه بازو گُفت، "من هِچگاه شُما را رها نخواهم کرد.""آیا میخواهید بهترین کار را برایِ من انجام دَهید، به اینگونه که دیگران را نیز با خود بیاورید؟" کوروش پُرسید. "سوگند به پَروَردِگار، آری،"اَرتَه بازو با سوگَندی که خورد، پاسُخ داد:" به اَندازه ای سرباز برای شُما گرد خواهم آورد که شُما نیز با نگاه کردن به من خُوشنود شوید."

[۴.۱.۲۴] سپس، با پَروانَکی ایکه (ماموریتی که) اَرتَه بازو هَمچنین از سویِ کیاخشتره داشت، نه تنها او پیام کیاخشتره را با شورانگیزی به مادها رساند، ونکه (بلکه) اَفزود که او به سهم خودش کوروش را که والامنش ترین و بهترین مرد است، تنها نخواهد گُذاشت، و از هَمِه چیز کرامندتر (بااهمیت تر) این است که او مردی از تبار پَروَردگار است.

نَسکِ چهارم، بَخشِ دُوّم

پیگردِ اَرتِش شکست خوردهٔ آشور پس از نُخستین کارزار

[۴.۲.۱] در این میان که کوروش سَرگَرم آماده سازی رَزمی بود، از خُدا خواسته، پیک هایی از سویِ سرزمین گُرگان (مازندران) آمدند. سرزمین گُرگان همسایهٔ کشور آشور بود؛ ولی کشور بُزُرگی نبود؛ از اینرو مَردم این سرزمین فَرمانبُردار کشور آشور بودند؛ با آنکه آنها آوازهٔ خوبی در سوارکاری داشتند که هنوز آن را نگهداشته اند. به این فَرنود (دلیل) آشوریان مردم گُرگان را بکار میگرفتند، همانگونه که کشور اسپارتانس (*Spartans*) مردم کشور اسکیریتا (*Sciritae*) را فرمانبُردار خود کرده است و در بهره وری از آنها در انجام کارهایِ سخت و رو در روی کردن آنها با پَژمَرگ (خطر) کوتاهی نمیکُند. در زمان جَنگ و در یک نِهِشت (وضعیت) ویژه به آنها دستور داده میشود که سِپرِ پَدافندی در پُشتِ چَکاد (جبهه) را بسازند (که دربرگیرندهٔ ۱۰۰۰ سوراکار تنومند میباشد)، تا اگر هرگونه پَژمَرگی (خطری) بخواهد از پُشت چَکاد (جبهه) پَتستی (تهدیدی) برای سپاه شود، آن سپرِ پَدافندی، بجای سربازانِ آشوری، آن آسیب را مهار کُند.

[۴.۲.۲] از آنجا که گُرگانیان ناگُزیر بودند که سِپرِ پَدافندی پُشتِ اَرتِش را بسازند، آنها در هنگام نَبرد و راهپیمایی هایِ رَزمی، ارابه ها و خانواده هایِ خود را نیز به همراه میآوردند. زیرا، همانگونه ما میدانیم، بیشینهٔ (اکثر) مردمان آسیایی با همراهیِ هَمهٔ خانواده هایشان پا به میدان مبارزه میگُذارند. در این کارزارِ ویژه نیز گُرگانیان بدینگونه پا به میدانِ مِبارزه گُذاشته بودند و بدینسان در آن هُماسیده بودند (شرکت کرده بودند).

[۴.۲.۳] ولی پس از اینکه گُرگانیان با خود ژرف اندیشیدند که چگونه آشوریان با آنها بَرخورد میکرده اند، و اینکه هَم اکنون پادشاهِ آشور کُشته شُده است و اَرتش آنها شکست خورده است، و دیگر اینکه ترس بُزُرگی در میانِ رَده هایِ آنها اُفتاده است، همچنین هَمبستگانِ کشور آشور از هم گُسیخته و میدانِ مبارزه را فُروهَشته (ترک کرده) و رها کرده بودند—و پس از بَرَسی هُمهٔ این پیشایند ها (شرایط)، آنها وَداییدند (تصمیم گرفتند) که اکنون بَختِ خوبی برای یک شورش فرارسیده است، اگر که کوروش و یارانش در تازش به آنها بپیوندَند. بدینسان آنها نمایندگانی را به نزدِ کوروش فرستادند؛ زیرا در پی واپسین جَنگی که روی داده بود، بر نام کوروش اَرجِ بسیار فراوانی گُذاشته میشُد.

[۴.۲.۴] کسانیکه به نَزدِ کوروش فرستاده شُده بودند، به او گُفتند که گُرگانیان انگیزه خوبی دارند که از آشوریان بیزاری بجویند و اینکه، اگر همکنون کوروش به فراپیشی ای (اقدامی) در برابر آشوریان دَست بزند، گُرگانیان با او هَمبسته و راهنمای او خواهند بود. و هَمزمان گُرگانیان همچنین برایِ کوروش کاستی ها و گرفتاری هایِ آشوریان را آشکار خواهند کرد، زیرا آنها بیش از همه آرزو دارند که او را در براه اَنداختن آن کارزار براَنگیزانند.

[۴.۲.۵] کوروش پُرسید:"آیا شُما براستی میپندارید که ما هنوز بتوانیم آنها را دُنبال کُنیم و به آنها برسیم پیش از اینکه آنها به دِژِ خودشان برسند؟" در ادامهٔ پُرسش او اَفزود: "ما آن را به نامِ یک بدبیاری بُزُرگ در مینگریم که آشوریان توانستند، در زمانیکه ما آنها را نمی پاییدیم، از دَستِ ما دَربروند."

اکنون کوروش اینچنین چیزی را گُفت تا شنونده هایش بیشتر به توانایی هایِ او و لشکرش باور کُنند."

[۴.۲.۶] گُرگانیان پاسُخ دادند که اگر کوروش و اَرتش او سپیده دم به راه بیاُفتد و خود را برای هرگونه درگیری آماده سازد، میتواند دُشمن را در روزِ آینده گیربیاَندازد: "زیرا شُمارِ آشوریان بسیار فراوان است و سازوبَرگ ها و بار و بنه هایِ فراوانی که آنها به همراه دارند از تُندروی آنها پیشگیری خواهد کرد و دُشمن ناگُزیر است که به آهِستگی پیاده روی کُند." و اَفزون بر آن،" آنها ادامه دادند، "از آنجا که آشوریان دیشب نخوابیده اند، آنها بایستیکه تنها اندازۀِ بسیار کمی از راه را پُشت سر گُذاشته باشند و هم اکنون آنها اُردوگاهِ خود را برپا کرده اند."

[۴.۲.۷] "آیا شُما پایندانی (ضمانتی) دارید که به ما بدهید،" کوروش پُرسید، "برایِ اینکه بتوانیم دُرُستی گُفته هایِ شُما را بیازماییم؟""آری،" گُرگانیان پاسُخ دادند، "ما آماده هَستیم که سواره بِرَویم و همین امشب برایِ شُما گروگان هایی را بیاوریم. شُما تنها به نام خُداوند به ما پُشتگرمی بدهید و دَستِ راستِ خود را به ما بِدَهید، تا ما همچنین بتوانیم همین پُشتگَرمی ای را که از شُما گرفته ایم، به مَردُم و دیگر یارانِ خودمان بدهیم."

[۴.۲.۸] بیدرنگ کوروش با آنها پیمانِ راستین بَست، که اگر گُفته هایِ آنها دُرست باشند، او با آنها همانند دُوستانِ راستینش بَرخورد خواهد کرد، به گونه ایکه آنها در چشم او کمتر از پارس ها و مادها از ارج و والامنشی برخوردار نباشند. و تا به امروز آدم میتواند بِبیند که با گُرگانیان بگونه راستین رفتار میشود و آنها را در انجامِ کارهایِ سررشته داریِ کشور همتراز با پارس ها و مادها بکارمیگُمارند.

[۴.۲.۹] پس از خوردن شام، هنگامیکه پَرتویِ خورشید هنوز درهال دَرَخشیدن بود، کوروش اَرتشِ خود را به بیرون رَهبُرد، و به گُرگانیان دَستور داد که چشم بِراهِ او بمانند (منتظر او بمانند) که شاید بتوانند باهم بروند. اکنون پارس ها نیز همانگونه که پیوس آن میرفت (انتظار آن میرفت) برآمدند که با کوروش هَمراه شوند، و تیگران نیز با سپاه خودش آمد.

[۴.۲.۱۰] در این میان شُماری از مادها به کوروش پیوستند زیرا هِنگامیکه کوروش پسربچه بود، آنها دوستِ کوروش بوده اند، دیگران برای اینکه مَنِش او را دوست میداشتند، هنگامیکه باهم به شکار میرفتند، و مردمِ دیگر به این فَرنود (دلیل) آمده بودند زیرا کوروش آنها را از یک پیشامدِ پُرسیج (پرخطر) رهانیده بود و از اینرو سپاسگُزار او بودند، و دیگران آمده بودند زیرا که آنها به این اُمید بها میدادند که او روزی مَردی توانا، بی اندازه بُزُرگ و همچنین بی اندازه کامگار (موفق)گردد؛ دیگران آرزو داشتند که بتوانند به کوروش توجِش (جبران) آن کُمک هایی را بکُنند که او هنگامیکه در کشور ماد پَرورش میافت، به آنها کرده بود؛ برخی خود را وام دار دل مهربانِ او میدانستند و خیلی ها برای اینکه از دستِ پدر بُزُرگ او فَرداتی (امتیازی) بدست آورده بودند؛ و خیلی ها، هنگامیکه گُرگانیان را دیدند و گُزارش آنها گُسترش یافت، اُمید داشتند که شاید بتوانند جدا از انگیزه هایِ دیگر، از راه همراهی با ارتش در یک تاراج، پَروه ها (غنیمت ها) و سودهایی را بدست آوَرَند.

[۴.۲.۱۱] برآیندِ این دِلبستگی به کوروش این بود که کمابیش هَمهٔ سربازان، خودشان را آمادهٔ براه اُفتادن کَردند-- هتا مادها، بجز آنها که گُمارده شُده بودند تا در همان چادری که کیاخشتره هم در آن باشنده بود،

با او جَشن بگیرند؛ اینها و زیردَستان آنها جاماندند. ولی بیشینهٔ سربازان با خوشهالی و شورانگیزی فراوان برایِ بیرون آمدن شتاب میکردند، زیرا آنها به زور به کوروش نمی پیوستند، ونکه بِدِلخواه و از رویِ سپاسگُزاری.

[۴.۲.۱۲] و پس از آنکه آنها از اُردوگاه بُرون شُدند، کوروش نُخست به سویِ مادها رفت و آنها را ستایش کرد و سپس نیایشِ خُداوند را از بهر هَمهٔ چیزهایی که به او بَخشیده بود، بُزُرگ منشانه بجا آورد تا خُداوند، مادها و مَردانِ خودش را رَهنمون شود، و کوروش هَمچنین به درگاهِ پَروَردِگار نیایش کرد تا او خودش بتواند مردانش را از بهر جانفشانی ها و کوشندگی هایشان، پاداش دَهد. در پایان، او گُفت که نُخست باید پیادگان بِراه بیاُفتند، و دستور داد تا مادها آنها را با سوارگان و اسپواران دُنبال کُنند. و هرجاییکه سپاهیان میبایست میآرامیدند و یا از راهپیمایی وامیایستادند، کوروش به آنها فرمان میداد که باید بَرخی از افسَران برایِ گرفتن فَرمان هایِ تازه به نَزدِ او بِرَوَند.

[۴.۲.۱۳] سپس کوروش به گُرگانیان فرمان داد تا آنها راه را به او نشان بدهند. "چی!" آنها با بانگی که براَوردند شِگفتی خود را نشان دادند، "آیا شُما نمیخواهید که دِرَنگ کُنید (صبر کُنید) تا ما گِروگان ها را بیاوریم، تا اینکه شُما هم پیش از آغاز کَردگان (عملیات)، پایَندانی (ضمانتی) برایِ یک رَنگی (صداقت) ما در دست داشته باشید؟" "نه، چونکه بر پایهٔ گُزارشی که به ما رسیده است". کوروش اینگونه پاسُخ داد؛ "من درمینِگرَم که ما آن پایَندانی را در دل ها و در دَست هایِ خودمان داریم. به باورِ من، اگر گُفتهٔ شُما راست باشد، ما در جایگاهی هَستیم که به شُما خوشایشی (لطفی) بکُنیم؛ ولی اگر که بخواهید ما را فَریب بدَهید، این ما نخواهیم بود که دَر بَندِ چیرگیِ توان و نیرویِ شُما گرفتار میشویم، ونکه (بلکه) اگر که خُداوند

بخواهد، شُما دربَندِ (اسیر) ما خواهید بود. و شُما مردانِ گُرگانی، گوش دهید،" کوروش ادامه داد، "بر پایهٔ این گفته که سربازانِ شُما پُشتِ اَرتشِ آشوریان را میسازند، پس همینکه شُما دیدید، که نیروهای پُشتِ آنها، مَردانِ شُما هَستند، ما را آگاه کُنید، تا ما آسیبی به آنها نرسانیم."

[۴.۲.۱۴] هنگامیکه گُرگانیان درخواستِ کوروش را شَنیدند، آنها راه را به او نشان دادند، همانگونه که او دستور داده بود. گُرگانیان از بُزُرگواریِ کوروش شِگِفت زَده شُدند؛ و آنها بیشتر از این دیگر ترسی از آشوریان و لیدیان (*Lydians*) یا همبستگانشان، به دل راه نمی دادند، ولی تنها نگرانی گُرگانیان این بود که مبادا کوروش به پندارد که پیوستن و یا نه پیوستن آنها به او از کمترین کرامندی (اهمیت) برخوردار نباشد.

[۴.۲.۱۵] همانگونه که اَرتشِ کوروش درهال پیشروی بود، شب سَررَسید، و گُفته میشود که یک آذَرَخشی (صاعقه ای) از آسمان در پیشاپیش کوروش و اَرتشِ او دَرَخشیدن گرفت، بگونه ای که سُهِشی (احساسی) از شِگِفتی و اَرج گُذاری بر آن فَرجود (معجزه)، آنها را دَربَر گرِفت، که آنها را برای رو در روی شُدن با دُشمن، پُرتوان و دلیر کرد. و از آنجا که آنها راهپیمایی تُندی میکردند، توانستند بگونهٔ روامند (بطور عادی)، بازهٔ (فاصلهٔ) درازی را پُشتِ سَر بِگُذارند، و با آغاز پَرتوی گُرگ و میشِ بامدادی، آنها به اَرتشِ گُرگانیان نَزدیک شُدند.

[۴.۲.۱۶] هِنگامیکه آن پیک هایِ گُرگانی به دُرُستی، ارتش خود را شناختند، آنها به کوروش گُزارش دادند که آن اَرتشِ پیشِ روی آنها اَرتشِ مَردُمِ خودشان است؛ زیرا که آنها برای شناسایی اَرتشِ خودشان دو نشانه را

بازشناخته بودند، یکی اینکه آن اَرتش، اُردوگاه خود را در پُشتِ (اَرتش آشوریان) برپا کرده بود، و دوم از شُمارِ آتش هایِ آنها.

[۴.۲.۱۷] بیدرنگ پس از شَنیدنِ این گُزارش، کوروش یکی از آن دو پیکِ گُرگانی را با فرمان هایی به سویِ آن اَرتش روانه کرد تا به آنها بِگُوید که اگر آنها دُوست هَستند، بایدکه دَست هایِ راستشان را بالا نگهدارند، و بِنَزدِ او برایِ دیدار کردن بیایند. و کوروش یکی از مَردانِ خود را نیز به همراه آن پیکِ گُرگانی فرستاد، و به او سفارش کرد که به گُرگانیان بگوید که کوروش با اَرتِشِ خودش، رهبریِ آنها را هماهنگ با رَفتاری که از خودشان نشان دَهند، بِدَست خواهد گِرفت. و بدینسان اینچنین پیشآمد که یکی از پیک هایِ گُرگانی در نَزدِ کوروش ماند، درهالیکه دیگران سواره بسویِ گُرگانیان رَفتند.

[۴.۲.۱۸] درهالیکه کوروش تماشاگرِ رَفتارِ گُرگانیان شُده بود تا پی ببرد که آنها چکار میکُنند، او اَرتش خود را آماده نِگهداشت. در این میان تیگران و بَرخی از اَفسرانِ مادی برایِ اینکه بدانند که چکار باید بکُنند، سواره به سویِ او آمدند. و کوروش به آنها گُفت:"آنچه را که شُما میبینید، که بسیار هم از اینجا دور نیست، اَرتشِ گُرگانیان است؛ و یکی از نماینده هایِ آنها به همراه یکی از مَردانِ ما بسویِ آنها رفته اند که به آنها بگویند، که اگر آنها دوستانِ ما هَستند، بیایند و با ما دیدار بِکُنند، درهالیکه دست هایِ راستشان را بالا نگه بدارند. اکنون، اگر آنها اینچنین کردند، شُما هم دست راستِ خودتان را به نشانهٔ دوستی نشان دَهید، و هَمزمان از آنها پیشوازی کُنید (استقبال کُنید). ولی اگر آنها یک جنگ اَبزاری را بالا بُردند و یا تلاش کردند که بِگُریزند، ما باید که هیچ زمانی را از دست ندهیم که هتا یک تن از آنها را زنده نَگُذاریم."

[۴.۲.۱۹] دستورهایِ کوروش اینچنین بودند. گُرگانیان خوشهال شُدند هنگامیکه آنها آن گُزارش را از سویِ نماینده هایِ فرستاده شُده، شَنیدَند؛ سپس آنها بیدرنگ بر روی اَسب هایِ خود پَریدند و آمدند درهالیکه دست هایِ راستِ خود را بالا گِرفته بودند، همانگونه که به آنها گُفته شُده بود. مادها و پارساها نیز دست هایِ راستِ خود را به نشانِ دوستی بالا بُردند و از آنها پیشوازی کَردند.

[۴.۲.۲۰] "مَردانِ گُرگانی،" کوروش بیدرنگ روی به آنها کرد، "ما اکنون به شُما اَپِستام داریم (اعتماد داریم)، همانگونه که شُما میبینید؛ و شُما نیز باید بدینگونه به ما پُشتگرمی داشته باشید. ولی نُخُست به ما بگویید که از اینجا تا کانونِ ستادِ فَرماندهیِ دُشمن و بَخشِ بُنیادین (اصلی) اَرتشِ آنها، چه اندازه راه است؟""نه بیشتر از یک پاراسنگ،" آنها پاسُخ دادند."

[۴.۲.۲۱] "بیایید، پس، شُما پارسیان و مادها،" کوروش بانگ براَورد؛ "و شُما گُرگانیان—زیرا همکنون من با شُما به نامِ هَمپیمانان و هَمبَستِگانمان سُخن میگویم.—شُما باید بدانید، که هم اکنون ما در نِهِشتی (وضعیتی) هستیم، که اگر دست ها و دل های ما بِلَرزند و از دلاوری هایِ خودمان بکاهیم، بَدبَختی گَریبان ما را خواهد گرفت؛ زیرا که دُشمن میداند برایِ چه چیزی ما آمده ایم. ولی اگر ما با هَمِهٔ توانایی هایمان و با دل هایِ آهنینِ مان بر دُشمن بتازیم، شُما بِدُرُستی و بِزُودی خواهید دید که، بسیاری از آنها همانندِ بَندگانِ دَربَند، پا به گُریز خواهند گُذاشت، بَرخی از آنها درخواستِ آمُرزش خواهند کرد، دیگران تلاش خواهند کرد که خود را به رَهَند، و دیگران هتا به اَندازه ای خودآگاهیشان را از دست خواهند داد که نَدانند که چکار بِکُنند؛ برای اینکه آنها ما را دوباره خواهند دید، پیش از اینکه توانسته

باشند که نیرویشان را پس از نُخُستین شکست، بازیافته باشند. و آنها پیش از اینکه به آمدنِ ما اَندیشیده باشند، یا خود را برای رو در رویی با ما به سُتون کرده باشند، و یا برایِ مبارزه آماده کرده باشند، خود را در بَندِ ما گرفتار خواهند یافت."

[۴.۲.۲۲] "از اینرو، اگر ما آرزو داشته باشیم که از این به پس خوب بخوریم، خوب بخوابیم، و در آسایش زندگی کُنیم، پس بِگُذارید که ما به آنها هیچ زمانی را ندهیم؛ نه برایِ سگالش کردن، و نه برای برپایی دیوارِ پَدافَندی از خودشان، ولی بِگُذاریم که آنها ما را این اندازه بازشناسند که ما آدم هَستیم و نه بارانی از سپَرها، شمشیرها، چَنگَک ها (نیزه های دوسر) و کوبش ها (ضربت ها) که بر سر آنها فَرود آمده اند."

[۴.۲.۲۳] "و شُما گُرگانیان،" کوروش گُفت، "با اَرابه هایِ خود در پیشاپیش ما، خود را پراکَنده کُنید، تا تنها جَنگ اَبزارهایِ شُما بتوانند دیده شوند، و تا آنجا که شایش (امکان) آن است، بَوش (وجود) ما پِنهان بماند. و هنگامیکه من به اَرتش دُشمن خیلی نَزدیک شُدم، سپس شُما یک گُردان از اسپواران (سواره نظام) خود را در فرادَستِ من بِگُذارید، تا من آن را در هنگامیکه در نَزدیکی اُردوگاهِ دُشمن هستم، بکار گیرم."

[۴.۲.۲۴] "من به مَردانِ سالخورده در میانِ شُما و به افسران اَندرز میدهم، که سواره در نَزدیکی یکدیگر بمانند، بدینسان، اگر شُما از میان سُتونِ بهم فِشُرده شُدهِٔ سربازانِ دُشمن گُذر کُنید، سُتون شُما درهم نخواهد شِکِست؛ بِگُذارید تا مَردانِ جوان، دُشمن را دُنبال کُنند و بِکُشَند؛ اَرمَند ترین (امن ترین) و آسوده ترین برنامهٔ اَمروز ما این است که تا آنجا که شایش (امکان) آن است، هرچه کمتر از سربازانِ دُشمن را زنده بِگُذاریم."

[۴.۲.۲۵] "و اگر که ما در آن نَبَرد پیروز شُدیم،" کوروش ادامه داد، "ما باید که آگاه از آن رَمزَک (خطا) و لغزش باشیم که روز را در هِنگامهٔ پیروزی برایِ بسیاری از پیروزمندان، به شکست کشانده است—فَردیدِ (منظور) من این است که از چپاول و تاراج کردن خودداری کُنید. زیرا کسیکه به اینچنین کار روی میآورد دیگر سرباز نیست، ونکه (بکله) او یک باربرِ و یا یک ولگرد در اُردوگاه است؛ و هرکس که بخواهد آزاد است که با او همانند یک بَنده رفتار کُند."

[۴.۲.۲۶] "شُما باید که به این راستینگی (واقعیت) بیاَندیشد که هیچ چیز پُرسودتر از پیروزی نیست. زیرا که آدمِ پیروز، بیدرنگ به هَمه چیز دست پیدا میکُند، به مَردان، زنان، دارایی ها و هَمهٔ سرزمین ها. از اینرو تنها این را بِپایید—که ما پیروزی را پاس بداریم؛ زیرا در هنگام شکست هتا آدمِ تاراجگر نیز خودش در بَندِ دُشمن گرفتار خواهد شُد. و بیاد داشته باشید که هتا در این شور و هیجانی که دارید تا هنگامیکه روزِ روشن است به من بِپیوندید، زیرا پس از فرارسیدن شب ما کسِ دیگری را در سُتون هایِ خودمان نخواهیم پذیرُفت."

[۴.۲.۲۷] پس از اینکه کوروش به سُخنرانی اش پایان داد، او آنها را با فرمان هایش به یِگان هایِ گوناکون شان فرستاد تا آن فرمان ها را در هنگام راهپیمایی به سَرجوخه هایشان برسانند؛ و از سَرجوخه ها نیز درخواست شُده بود که آن فرمان ها را به آگاهیِ آن ۱۰ سرباز زیر دَستِ خود برسانند. سپس گُرگانیان به پیش رفتند، درهالیکه کوروش با پارسیان در هنگام راهپیمایی در کانونِ لشکر جای گرفته بودند. همانگونه که روامند و بِهنجار بود، کوروش اسپواران را در دو سویِ لشکر جای داد.

[۴.۲.۲۸] هِنگامیکه سپیده دم فرارسید، شُماری از دُشمنان از چیزی که میدیدند در شِگِفت ماندَند، بَرخی بیدرنگ دَریافتند که آرش (معنی) آن چیست، بَرخی پَراکَندنِ این گُزارش را آغازیدَند، شُماری بانگ برآوَردَند، بَرخی تلاش میکَردند که اسب ها را بِهم بِبَندند، شُماری ابزارهایِ خود را بار میزَدند، دیگران جُوشن بر اسبهایِ بارِبری میاَنداختند، دیگران خودشان را با جَنگ اَبزار میآراییدند، بَرخی دیگر بر رویِ اسب هایشان میپریدند، شُماری آن اسب ها را لگام میزَدند، دیگران به زن ها کُمک میکردند که سوارِ ارابه شوند، و دیگران درهال به چنگ آوردن گرانبهاترین دارایی های خود برایِ نگهداری از آنها بودَند؛ بَرخی در هال چال کردن دارایی هایِ خود بودند، که گیرمیاُفتادند، درهالیکه بسیاری از آنها تلاش میکردند که راهِ رهایی خود را در گُریزِ شتابزَده جُستجو کُنند. ما بایستی بِاَنگاریم که آنها درهال انجامِ بسیاری از کارهایِ دیگر بودند همچنین—هَمِه نمونه از چیزهایِ دیگر—بجز اینکه هیچکس توانایِیِ پایورزی و ایستادگی را نداشت؛ آنها ازپای درمیآمدند، بدونِ اینکه بتوانند کوبشی (ضربه ای) را فُرود آوَرَند.

[۴.۲.۲۹] از آنجا که تابستان بود، کرُزوس، پادشاهِ لیدیه (*Lydia*)، زنان خود را در شب به همراهِ دُرُشکه هایی فِرِستاد، تا اینکه آنها بتوانند در خُنَکی شَب، آسُوده تر راهشان را ادامه بِدَهَند، و او خودش با سَوارِگانش بِدُنبالِ آنها روانه گَشت.

[۴.۲.۳۰] و گُفته میشود که پادِشاه فیریگیان (*Phrygian*) [بخشِ باختری ترکیه امروز]، فرمانروایِ فیریگیا (*Phrygia*) در نیسَنگِ (منطقه) آبراهِ هِلِسپونت (*Hellespont*)، همین کار را کرده بود. هِنگامیکه هَمراهان پادشاهِ فیریگیان، گُریختگان را دیدند که شِتابان درهال پُشتِ سرگُذاشتن آنها

هَستند، آنها از فَراریان جویا شُدند که چه پیش آمده است، و سپس آنها نیز پس از آگاه شُدن به گُریز خود ادامه دادند و تا اَندازه ای که میتوانستند به شتابِ خود اَفزودند.

[۴.۲.۳۱] ولی پادِشاه کاپادوکیه [(*Cappadocia*)، ترکیه امروز] و پادِشاه عربستان، از آنجا که هنوز در نَزدیکی بودند و ژایشی (فرصتی) برای آراستن خود با جَنگ ابزار نداشتند، بدستِ گُرگانیان از پای درآمدند. ولی بسیاری از کُشته شُدگان، آشوریان و عرب ها بودند. زیرا از آنجا که آنها در کشور خود بودند، در هنگامِ گُریختن خیلی آسودهمند و آهسته رفتار میکردند.

[۴.۲.۳۲] اکنون مادها و گُرگانیان که درهال پیگَردِ دُشمن بودند، بگونه ای رفتار میکردند که آدم از پیروزمندان در زمان پیروزی پیوس دارد (انتظار دارد). ولی کوروش به آن بخَش از اسپواران که با او مانده بودند، دستور داد سواره به پیرامونِ اُردوگاه بروند و هرکس را که بِه به بینند که جنگ ابزار بِدست بیرون از اُردوگاه میاید، بِکُشند؛ درهالیکه برایِ آنها که در درون اُردوگاه مانده بودند، آگاهینامه ای را بیرون داد؛ که در آن از بسیاری از سربازان دُشمن که سوارگان، سپَردار و کمانگیر بودند، خواسته شُده بود که جَنگ اَبزارهایِ خود را بیرون بیاورند و بسته بَندی شُده آنها را فُروگُذارند، ولی اسب هایشان را در چادر هایشان جا گُذارند، و هرکس که از این فرمان سرپیچی کُند، سرش را از دست میدهد. اکنون مَردان کوروش شمشیر بِدَست و به سُتون بِه دُور آنها ایستاده بودند.

[۴.۲.۳۳] هماهنگ با آن فرمان، سَربازانِ دُشمن که دارایِ جَنگ اَبزاری بودند، جنگ ابزارهای خود را به آن میدانی تَرابُردند (منتقل کردند)، که

کوروش فرمان داده بود، و آنها را در آنجا اَفکَندند، و مَردانی که برایِ اَنجامِ اینکار گُماشته شُده بودند، آن جنگ ابزارها را آتش زَدَند.

[۴.۲.۳۴] اکنون کوروش بیاد آورد که سربازانش بِدونِ خوراک و نوشیدنی به همراه او آمده اند و بدون این چیزها نمی توان یک کارزار یا هر چیز دیگری را پی گرفت، و برای اینکه این آزوغه (آذوقه) ها را هر چه زودتر و تُندتر بدست آورد، این یک چیز نیازین (ضروری) بود که در هر کارزاری کسانی باشند که بر روی فَراهم کردن آزوغهٔ سربازان در اُردوگاه دیده وری و بازرسی کُنند.

[۴.۲.۳۵] بِه نَگرِ کوروش آمد که با شایمندی (احتمال) فراوان اینچنین کارگُزارانی بایستیکه در اُردوگاهِ آشوریان بجای مانده باشند، اگر جُز این میبود، آنها در گِردآوری و بسته بندیِ ابزارهایشان میدَرَنگیدند (تأخیر میکردند). هماهنگ با آن، کوروش یک آگاهینامه ای را بیرون داد که بر پایهٔ آن هَمِهٔ سرایدارانِ آشوری میبایست که به نَزدِ او میآمدند و خود را به او میشناساندند، و اگر این چنین کارگُزاری در آنجا نمیبود، کُهَنسال ترین مَرد در هر چادر میبایست جای او را میگرفت؛ و اگر کسی از این دستور سرپیچی میکرد، کیفرِ سَختی را میبایست برتابد. با اُلگو بَرداری از سرورانشان در پیروی از فرمان کوروش، سرایداران نیز بیدَرَنگ از آن دَستور فرمانبُرداری کردند. و هنگامیکه آنها در پیشگاهِ کوروش باشنده بودند، او فرمان داد تا کسانی که در یگانِ هایِ خودشان آزوغه برایِ بیشتر از دو ماه دارند در پیش او روی زمین بِنشینند، و سپس کسانی که آزوغه برای یک ماه دارند، پُشتِ سر آنها بنشینند.

[۴.۲.۳۶] و هِنگامیکه کوروش هَمِهٔ آنها را دَرنِگَریست (مُلاحظه کرد)، کوروش به آنها نیز که آزوغه برایِ یکماه داشتند، همان فرمان را داد تا همه فوری در نَزدیکی او بنشینند.

[۴.۲.۳۷] پس از اینکه کوروش داده هایی را که نیاز داشت، بدست آورد، او برای آنها هَمانگونه که در پی میآید سُخنرانی کرد:
"مَردانِ من، اگر کسی از شُما رفتارِ خَشن را دوست نداشته باشد و آرزو داشته باشد که با مهربانی با او رفتار شود، پس او باید که خَستُوکی (یقین) داشته باشد که به هر چادری دو برابرِ خوراک و نوشابه ای را واگُذار کُند که پیش از این مَنِشِ او در پذیرایی از سرورانِ پیشینش بوده است؛ با هَمِهٔ آنچیزهایی که برای یک خوراک خوب نیاز است. پیروزمندان (فاتحان) هر سویِی که بخواهند باشند، بِزودی اینجا خواهند بود، و آنها میزهایِ پُر از ماده هایِ خوراکی را پیوس دارند (انتظار دارند). بیگُمان باشید که به سود شما خواهد بود، اگر شُما پیشوازی ای را از آن پیروزمندان بِکُنید، که از سویِ آنها پَذیرفته شود."

[۴.۲.۳۸] پس از اینکه سرایِداران این سُخنان را شَنیدَند، آنها رَفتند تا با آرزومندیِ آسیم (عظیم) و بُزُرگ، فرمان هایِ کوروش را بجا آورند، درهالیکه کوروش سَرفرمانده هایِ خود را سِدا زَد و اینچنین با آنها سُخن گفت:
"دوستان من، روشن است که این در توانایی ماست که با پذیرایی از خودمان ناشتایی بخوریم، و بهترین خوراک ها و نایاب ترین مِی ها را بَرگُزینیم. ولی اکنون که هَمبَستِگانِمان به یاری ما آمده اند، من هَرگز نمیتوانم به پندارم که اینکار برای ما بیشتر از آن سودی دربر داشته باشد که نشان دهیم که ما با دور اندیشی، هال و جاور (احوال) دوستانمان را

درمینگریم (ملاحظه میکنیم): بهترین شادی وپایکوبی نمی تواند نیمی از آن توان را به ما ببخشند که ما توانستیم با بدست آوردن سپاسگُزاری همبستگانِ مهرپویمان (باوفایمان) از آن برخوردار شویم."

[۴.۲.۳۹] "اگر ما اکنون آنهایی را که درهال انجام کارهایِ سخت برای ما هَستند، فراموش کُنیم، آن کسانی را که هم اکنون دارند دُشمنانِ ما را پیگرد میکُنند، آنها را از پای درمیآورند، و هر کجا که دُشمن ایستادگی میکُند، با آنها نَبَرد میکُنند؛ من میترسم که ما چهرهٔ خودمان را در نَزد آنها از دست بدهیم، و توانایی هایِ ما به شَوَندِ (علت) از دست دادنِ این دوستان، به سُستی فراروند، هنگامیکه آنها بِبینند که ما نشسته و برای خودمان جا خوش کرده ایم و خوراک هایمان را میلُبانیم، پیش از اینکه بدانیم که بر آنها چه میگُذَرد. جَشن راستین برایِ ما این است که ما دربارهٔ خواست هایِ کسانی پی جو شویم که زندگی خودشان را برای ما می سیجَند (به خطر میاَندازند) و برایِ ما کار میکُنند، تا پی ببریم که هَمِهٔ نیازهایِ آنها در هِنگامِ بازگشت به خانه، برآورده شده اند؛ این بَزمی ست که فراوان تر از پُر کردن شکم هایمان، به ما خوشهالی خواهد بَخشید."

[۴.۲.۴۰] "و بیاد آورید، هتا اگر اَندیشیدن به آنها بَسنده نباشد تا ما را از انجام آن کار شَرمسار کُند، به هیچ روی این هنگامهٔ شایسته برای شکم پرستی و بد مَستی نیست؛ کارهایی را که در چشم انداز خود گذاشته ایم، هنوز به انجام نرسانده ایم؛ هنوز هرچیزی پُر از پَژمَرگ (خطر) است، و هوشیاری درخواست میکُند. ما دُشمنانی در این اُردوگاه داریم که شُمارِ آنها ده برابرِ شُمار ما هَستند، و آزاد در پیرامون ما درهال پرسه زدن و چرخیدن هَستند؛ ما هم نیاز به پاسداری از خودمان در برابرِ آنها داریم و هم باید از آنها نگهبانی کُنیم، به گونه ایکه پیشکارها و سرایدارنی در دسترس باشند

که بر آزوغه ها و خورد و خوراک ما بازبینی (نظارت) کُنند. افزون بر آن، اسپواران ما هنوز بازنگشته اند، چیزیکه ما را نگران میکُند و ما باید که از خود پُرسش کُنیم که آنها کُجا هَستند و آیا هنگامیکه آنها بازگَردند، میخواهند که پیش ما بمانند؟"

[۴.۲.۴۲] "اَفزون بر آن، گَنجینه هایِ فراوانی در این اُردوگاه هَست، و من از این نهاده (موضوع) ناآگاه نیستم که این شایش (امکان) برای ما هست که هر اندازه از آن گَنج ها را که ما را خشنود میکُنند، برداریم، ولی این گَنج ها به همان اندازه نیز از آنِ کسانی هست که به ما در بدست آوردنِ شان کُمک کَردند. ولی من باور ندارم که دَست اندازی بر آن گَنج ها سودی بیشتر از این ببار آورد که نشان دَهیم که در برابر همبستگانِ خودمان دادگر و دُرُستکار نبوده ایم، و اینکه با اینچنین رفتاری، دلبستگی آنها را به خودمان بیشتر از آنچه که هم اکنون داریم، پایندان نخواهیم کرد. (تضمین نخواهیم کرد)."

[۴.۲.۴۳] "و از دیدِ من بهترین کار این است که هنگامیکه مادها و گُرگانیان و تیگران بازگَشتَند، من بَخش کردن این گَنج ها را به آنها واگُذار کُنم؛ و اگر آنها سَهمِ اَندَکی را به ما بدهند، به باور من ما باید آن را بجایِ دَستآوردِ خودمان بپَذیریم؛ زیر آنها بیشتر از آنچه که بدست میآورند، خُشنود خواهند شُد که با ما بمانند."

[۴.۲.۴۴] خودخواهی میتواند زندگی ما را برایِ یک زمانِ کوتاهی پُرمایه سازد. ولی کُرپانی کردن (قربانی کردن) این سودِ ناچیز در درگاهِ آن چَشمهٔ توانگری (ثروت) که هَمهٔ فرهومندی هایِ (نعمت های) راستین از آنجا

سرچَشمه میگیرند، - چیزی را که من هم اکنون آن را میبینم- میتواند ما و هَمِهٔ دوستانمان را خاوَندِ (صاحب) یک توانگری درازدامن (طولانی) بِکُند.

[۴.۲.۴۵] "و اگر من رَمزَک نَکُنم (اشتباه نَکُنم)، بَخشی از رفتار و مَنشِ ما در خانه این بوده است، که برای لگام زدن بر اِشتهایمان خودمان را بِبَرزیم (تمرین دهیم) و خودمان را از سود و بهرهٔ ناهنجار به دور نگه بداریم، و اگر رُخدادی پیشآید که توانایی درخواست کُند، ما باید که بتوانیم توانِ خودمان را به سود خودمان و در چیرگی برخودمان بکار ببندیم. و من نمیتوانم برایِ آزمودنِ بَرزش هایمان جایی را بِیابم که از وَهاکِ (اهمیت) بیشتری از این بَختی برخوردار باشد که هم اکنون بدست آمده است."

[۴.۲.۴۶] بدینسان کوروش سُخن گُفت؛ سپس ویشت اَسپَه، یکی از آزادمَردها پارسی با سُخنرانی ای که در پی میآید از کوروش پُشتیبانی کَرد:"آری، کوروش؛ در هِنگامِ شکار ما همواره شَکیبایی میکُنیم، بدون اینکه چیزی بخوریم، تا اینکه بر جانور دَرَنده ای دستیابیم؛ بدونِ اندید (شک) ارزش آن شکار در برابر این چَشته ای (طعمه ای) که ما هم اکنون درهال تلاش برای بدست آوردنش هَستیم، بسیار ناچیز است که هَمهٔ گَنج های جهان را دربر میگیرد. بِگُذارید تا ما هتا برای یک دَم هم که شُده است، گرفتار این آرزوی فریبنده نشویم، چیزیکه از ولامنشی گُریزان است و بر پلیدی فرمانفرمایی میکُند. اینچنین رفتاری درخور نِژادِ ما نیست."

[۴.۲.۴۷] اینچنین بود سُخن ویشت اَسپَه، و هَمِهٔ باشَندگان در آن نَشست با آن دیدگاه هَمداستان شُدند. سپس کوروش گُفت:"پس، اکنون که هَمِهٔ ما در این نهاده (مورد) با هم همنَگر هَستیم، هرکُدام از شُما پنج تن از کسانی را که بیشترین اَپَستام (اعتماد) را به آنها دارد، و از دَستهٔ خودش هَستند، به

من واگُذارد. بِگُذارید تا این بازرس ها بروند و از هُمِهٔ آن کسانی که آزوغه ها را فراهم آورده اند، ستایش کُنند؛ و بِگُذارید که آنها آن کسانی را که از انجام اینکارها کوتاهی کرده اند، بدون از خودگُذَشتگی و سَخت تر از سَروَرانِ پیشینشان، کیفر بِدَهَند." هماهنگ با این دستور، آنها اینکار آغازیدند.

نَسکِ چهارم، بَخشِ سِوُّم

برپاسازیِ نُخستین یگان هایِ اسپواران (سواره نظام) در اَرتش

[۴.۳.۱] اکنون یک بَخش از مادها درهال آوردنِ گاری هایی بودند که آنها را باشتاب پیش میراندند؛ این ها گاری هایی بودند پُر از آزوغه که مادها با رساندن خود به دُشمنی که درهال گُریز بود، از دَستِ آنها در آورده و با هَمِهٔ بارِ آنها که نیاز یک اَرتش را برآوَرده میساختند، درهال بازگشتن بودند؛ دیگران درهالِ آوردنِ دُرُشکه هایی بودند که بانِژادترین بانوانِ را می تَرابُردند (حمل میکردند)، نه تنها زنان شوهر دار را ونکه (بلکه) زنانِ پَرده سرا (حرم سرا)، زنانیکه از بهرِ زیبایی شان آورده شُده بودند؛ اینها همه را نیز بِه چَنگ اَنداخته و با خود آورده بودند.

[۴.۳.۲] هتا تا هَمین روزها هَمِهٔ کسانیکه در آسیا به جَنگ میروند، آنچه را که برایِ آنها دارای بیشترین ارزش هاست، باخود میبرند؛ زیرا آنها میگویند که اگر هَمِهٔ چیزهایِ گرانمایهٔ آنها در نزدیکیِ میدانِ جَنگ باشد، آنها با دلاوری بیشتری خواهند جَنگید؛ زیرا به گُفتهٔ آنها، اینها چیزهایی هَستند که باید بیشتر از همه از آنها نگهداری کُنند. شاید که این فَرنودها دُرُست باشند؛ ولی شاید هم که آنها از این آیین از بهر خُرسند کردن نیازهایِ وَرَنیک (شهوانی) خود پیروی میکُنند.

[۴.۳.۳] هِنگامیکه کوروش دید که مادها و گُرگانیان درهال انجام چه کاری هَستند، او نِکوهِشی کَرد، اِنگار که آن را به خودش و مَردانش کَرده باشد، زیرا به نگر میآمد که در این میان دیگران با انجام کارهایِ سَخت از آنها پیشی گرفته و چیزهایی را نیز بِدَست آورده باشند، درهالیکه او و مَردانش

در جایی مانده بودند که کارِ اَندکی و یا هیچکاری برایِ اَنجام دادن نبود. و اینجور بِنَگر میآمد؛ هنگامیکه اسپواران در پیشگاهِ کوروش اَندر میشُدند، چیزهایی را که به همراه آورده بودند به کوروش نشان میدادند، و آنها دوباره سواره میرَفتند تا برای ادامه اینکار به دیگران بِپیوندند؛ و میگُفتند که از سویِ اَفسران شان به آنها فرمان داده شُده است، که اینجو رفتار بِکُنند. بدینگونه کوروش از بهرِ این رفتار بر پایهٔ زات و سرشتی که داشت بَرآشفته شُد، با اینهال او جایی را برای پَروه های (غنیمت های) بِدَست آمده نشاخت کرد (تعیین کرد). و دوباره او سَرفَرمانده هایِ خود را برای گِردِهم آمدن فَراخواند و جایی ایستاد که آنها همه بیگُمان بودند که سُخنان اَندَرزدَهَندهٔ او را میشنوند، سپس او همانگونه که در پی میآید سُخن گفت:

[۴.۳.۴] "دوستان، به باور من، شما هم آن را میپذیرید، اگر آن پَروه هایی (غنیمت هایی) که هم اکنون به ما نشان داده میشوند ازآن ما بودند و ما میتوانستیم که آنها را برایِ خودمان نگه بداریم، دارایی و فراوانی ما و هر پارسی را در کشور دَربَر میگرفت؛ بدون اندید (شک) آنها که سهم بیشتری در پیروزی داشته اند، سهم بیشتری را نیز از پَروه ها (غنیمت ها) بدست میآورند. ولی آنچه را که من نمیتوانم بِبینم این است که چگونه ما میتوانیم خاوند (صاحب) این پَروه ها بشویم، مگر اینکه ما نیز یگان هایِ اسپواران (سواره نظام) خودمان را داشته باشیم"

[۴.۳.۵] "تنها به این بیاَندیشید،"کوروش ادامه داد؛ "که ما پارس ها جَنگ اَبزارهایی داریم که با آنها به میدان مبارزه میرویم و دُشمن را وادار به گُریز میکُنیم؛ پس از اینکه ما دُشمن را شِکَست دادیم، چگونه میتوانیم بدون یگانِ اسپوارانِ خودی، سوارکارهایِ دُشمن، کمانگیرهایِ آنها و سربازانِ آراسته به شمشیر و سپر آنها را که درهال گُریز هَستند، دُنبال و دستگیر

کُنیم؟ و کُدامین کمانگیر، نیزه انداز و یا سوارکارِ دُشمن باید ترس داشته باشد که با سَهیستن (ظاهر شدن) در برابر ما به ما آسیب برساند، هنگامیکه آنها به رسایی (بطور کامل) بیگُمان هَستند که از سویِ ما هیچ پَژمَرگی (خطری) آنها را بیشتر از دَرَختانی که در آن سویِ جَنگل میرُستَند (رشد میکُنند)، نمی پَتِستَد (تهدید نمی کُند)؟"

[۴.۳.۶] "و تا هنگامیکه سامه ها (شرایط) اینجوری باشند، روشن است که سوارِگانی که با ما هَستند، پَروه هایی (غنیمت هایی) را که بدست ما میاُفتند، همانگونه درنگرند که انگار دارایی خودشان باشند، و شاید هم بیشتر، خداوند داند!"

[۴.۳.۷] "هم اکنون نِهِشت (وضعیت) از روی ناچاری اینگونه است؛ هیچ کُمکی هم برایِ آن نیست. نمونه آوری ایکه در پی میآید، به باور من بایستیکه نشانهٔ آشکاری برای هَمِهٔ ما باشد؛ به انگارید که ما میتوانستیم خودمان را با نیرویِ سَوارِگان بیآراییم که به اندازهٔ همان نیرویی که دوستانمان دارند خوب میبود، که بتوانستیم با توان خودمان با دُشمنانمان موشکافانه همان گونه برخورد کُنیم که هم اکنون به کمکِ دوستانمان رفتار میکُنیم، در آن هنگام پی میبُردیم که آنها (که اکنون سربُلند از بدست آوردنِ پَروه هایِ فراوان هَستند)، سرهایشان را در برابر ما کمتر بالا نگه میداشتند. در این هالت این برای ما مَهَند (مهم) نبود که آیا آنها میخواستند که با ما بمانند و یا بروند، بدونِ آنها نیز ما خُرسند (راضی) از نیروی خودمان میبودیم."

[۴.۳.۸] "در پیوند با این دیدگاه، به پندار من هیچکس هیچ ناسازگاری ای (مخالفتی) با من نخواهد داشت که اگر ما میتوانستیم یک یِگان از سَوارِگانِ

پارسی را برپا سازیم، ناسانی (تفاوت) بُزُرگی [در سَنجش با نِهِشت (وضعیت) کنونی] برای ما دربَرمیداشت؛ اکنون بِدونِ اَندید (بی شک) شُما از خودتان پُرسش میکُنید که چگونه ما اینکار را به انجام رسانیم؟ بسیار خوب، بُگذارید که ما نُخُست این را درنِگریم؛ به انگارید که ما وَداییده ایم (تصمیم گرفته ایم) که این چنین نیرویی را برپا سازیم، خوب، راستینگرانه (دقیقا) ما چگونه باید آغاز کُنیم، و به چه چیز نیاز داریم؟ "

[۴.۳.۹] "بیگُمان ما سَدها اسب در این اُردوگاه در کمند داریم، با لگام ها و زین هایِ آنها، ما از همهٔ سازوبَرگ ها برای سوارکاری با اسب برخورداریم، جوشن بالاتنه که سینه را پاس میدارد، و نیزه هایِ سَبُک برای پَرت کردن یا بکار بُردن در درگیری هایِ نَزدیک. چه چیز دیگری ما نیاز داریم؟ این نیز روشن است که ما به مَردانی نیاز داریم."

[۴.۳.۱۰] "پس چه میشود کَرد؟ آشکارا ما ناگُزیر از داشتن مَردان آزموده هَستیم. اکنون این بَرجَسته ترین نیازیست که ما داریم؛ زیرا هیچ چیز نمیتواند به رسایی (بطور کامل) ازآنِ ما باشد، بجُز اینکه ما خودمان خاوندِ (صاحب) خودمان باشیم. ولی شاید بَرخی بخواهند بگویند که ما نمی دانیم که چگونه سوارکاری کُنیم. به هیچ وجه، به خُداوند سوگَند؛ زیرا هیچیک از آنهایی که هم اکنون میدانند که چگونه سوارکاری کُنند، پیش از یادگرفتنِ سوارکاری، در این هُنر مهارتی نداشتند. ولی بَرخی شاید که بگویند که آنها هنگامیکه کودک بوده اند سوارکاری یادگرفته اند."

[۴.۳.۱۱] "آیا پسربچه ها در فراگیریِ چیزهایی که به آنها آموخته و نشان داده میشود، هوشیارتر از بُزُرگسالان هَستند؟ و کُدامین یک از آنها بهتر

میتوانند آنچیزی را که فراگرفته اند با نیرویِ بِدنی خود بِه کار درآورند، پسربچه ها و یا مردان بُزُرگسال؟"

[۴.۳.۱۲] "دوباره اینکه، در سنجش با پسربچه ها و مردانِ دیگر ما از زمان بیشتری برای فراگیری برخورداریم؛ زیرا ما نمیباید همانند پسربچه ها هُنر تیراندازی را یاد بگیریم، زیرا ما چگونگی آن را هم اکنون میدانیم؛ و یا هُنر پرتاب کردن نیزه، که آن را همچنین فراگرفته ایم. نه؛ و دوباره اینکه ما در آن نِهِشتی (وضعیتی) نیستیم که در آن مَردانِ دیگر بسر میبرند، که بَرخی از آنها سرگرم کِشتزارِهای خودشان نگهداشته شُده اند، بَرخی با انجامِ داد و ستَد، و بَرخی با انجامِ دیگر کارهایِ خانگی، درهالیکه ما نه تنها زمان برای انجامِ کردگان هایِ (عملیات) رَزمی داریم، ونکه (بلکه) آنها ما را ناگُزیر میکُنند و جنگ، زندگی ما شُده است."

[۴.۳.۱۳] "سوارکاری همانندِ آن شاخه هایِ فراوان در بَرزش هایِ (تمرین های) رَزمی نیست که سودمند هَستند ولی توانفرسا؛ نه هرگز؛ در هنگامهٔ راهپیمایی رَزمی، آیا سوارکاری دل نِشین تر از راه رفتن و پایِ خود را بَر زمین کوبیدن نیست؟ و هنگامیکه نیاز به تَندروی ست، آیا این خوشایند نیست که باشتاب به نَزدِ یک دوست رَسید، و در هنگامِ نیاز با شتاب به کسی یا جانوری رسید، اگر ژایشی (فرصتی) بدست دهد که آدم باید کسی یا جانوری را پیگرد کُند؟ آیا این برای شما آسوده تر نیست، ابزارهایی را که میخواهید به همراه داشته باشید، اسب ها برای شما بِترابُرند (حمل کُنند)؟ بیگُمان، به همراه داشتن و تَرابَری نمیتوانند به رسایی یک مینش (مفهوم) را دربر داشته باشند."

[۴.۳.۱۴] "به هر روی، چیزیکه آدم باید بیشتر از همه از آن بترسد این نهاده (مورد) است که پیش از اینکه ما به رسایی هُنر سوارکاری را آموخته باشیم، نیاز داشته باشیم که بر پُشت اسب هایمان در کَردِگان هایِ (عملیاتِ) رَزمی، بِهُماسیم (شرکت کُنیم)، در این نِهِشت (وضعیت) دیگر نه یگان هایِ پیاده خواهیم بود و نه سوارکارانِ کارآمد. ولی هتا این دُشواری نیز یک فراپُرسش (مشکل) شکست ناپذیر نخواهد بود؛ زیرا هرگاه که ما آرزو کُنیم، میتوانیم بیدَرنگ بر روی پاهایمان به جَنگیم؛ و دیگر اینکه در هنگام فراگیری و آموختنِ سوارکاری، ما رزمارایی هایِ (تاکتیک های) جَنگیِ پیادگان را فراموش نخواهیم کرد."

[۴.۳.۱۵] بدینسان کوروش سُخن گُفت؛ و کریستانتاس با سُخنرانی ای که در پی میاید از او پُشتیبانی کرد:"برایِ نمونه، من به این اندازه آرزومند هَستم که هُنر سوارکاری بیاموزم، که میپندارم با یادگرفتن اسب سواری، مَردی خواهم شُد که میتواند پَرواز کُند."

[۴.۳.۱۶] "زیرا در نِهِشتی (وضعیتی) که ما اکنون هَستیم، هنگامیکه من با کسی همتازی (مسابقه) دویدن میگذارم، دَستِکَم من خَرسند هَستم، که بتوانم او را به اندازۀِ یک سرگردن شکست بدهم و جا بُگذارم؛ و در زمان شکار، هنگامیکه من ببینم که یک جانوری درهال دویدن است، من خَرسند خواهم بود، اگر بتوانم هَدَف گیری خوب و به اندازۀِ بَسَنده تیز و تَندی داشته باشم که پیش از اینکه آن جانور بسیار دور شود، بتوانم آن را با تیرکمان و یا با نیزه نشانه بگیرم. ولی اگر من یک سوارکار بشوم، خواهم توانست که از همالم (رقیبم) پیشی بگیرم، با آنکه او به اندازه ای دور شُده است، که من تنها میتوانم او را ببینم؛ و من خواهم توانست جانوران را دُنبال

کُنم و از آنها پیشی بگیرم و یا آنها را از نَزدیک ازپای درآورم یا آنها را همانندِ اینکه ایستاده باشند، با نیزه هَدَف بگیرم."[*]

[*] هنگامیکه آن شکاری که درهال دویدن است و آن شکارچی ایکه سواره در پی آن میتازد به هم نزدیک میشوند، از آنجا که آنها برای یک دم از شتاب برابری برخوردار خواهند شُد، در آن دم و از دیدِ هم هر دو ایستا بنگر میآیند.

[۴.۳.۱۷] "اکنون، میخواهم به آفریده ای که من بیشتر از همه به او رَشک میبُرده ام، نمار کُنم (اشاره کنم) به گمانم، نام آن سنتاور باشد [*]، که توانایی فَرنایش آوری (استدلال کردن) با خَرَدِ خود و ساختنِ هرچیزی را که نیاز میداشت با دستانش داشت، درهالیکه که او از تُندپایی (سرعت) و توانایی یک اسب برخوردار بود که میتوانست به هرچه که از پیش او میگُریخت برسد و کسی را که راه را بر او می بست از پای درآورد. آری، هنگامیکه من سوارکار شوم، هَمِهٔ بَرتَری هایِ او را با خودم درهم میآمیزم. "

[*] (*Centaur*) یک جانور افسانه ای بال دار که نیمی آدم و نیمی اسب است.

[۴.۳.۱۸] "به هر روی، من خواهم توانست هَرچیزی را با خَرَدِ آدمیم پیشبینی کُنم، من جَنگ اَبزارم را با دَستانم تَرا خواهم بُرد (حمل خواهم کرد)، من با تیزپایی اسبم، هَماوردم (حریفم) را دُنبال خواهم کرد و او را بر زمین خواهم اَفکند، ولی من، همانند سنتاور سفت و سخت با اسبم در یک پیکر، پیوند نخواهم خورد."

[۴.۳.۱۹] "با این همه، نِهِشتِ (وضعیت) من بهتر از این است که با یک اسب در یک پیکر رُست کُنم (رُشد کنم)؛ زیرا به باور من دَستِکم، سنتاورها میبایستیکه در بهره بُردن از بسیاری از چیزهایِ خوبی که برای آدم ها آفَریده شُده اند، دُشواری داشته باشند؛ و دیگر اینکه آنها چگونه میتوانستند

از بسیاری از اَبزارهای آسایشی که با سرشتِ اسب ها سازگاری دارند، بهره ببرند؟"

[۴.۳.۲۰] "ولی اگر من سوارکاری یاد بگیرم، بیگُمان، هنگامیکه بر پُشتِ اسب هَستم، خواهم توانست هَرکاری را که سنتاور میکُند، انجام دَهَم؛ ولی هنگامیکه از اسب پایین میآیم، من خواهم توانست خوراک بخورم، جامۀِ زیبا تن کُنم و بخوابم همانند آدم هایِ دیگر؛ کوتاه سُخن اینکه، من یک سنتاوری هَستم که میتوان اندام هایِ آن را از هم سوا کرد و دوباره آنها را بهم پیوند زد."

[۴.۳.۲۱] "و سپس،" او اَفزود، "من این بَرتَری را نیز در برابر سنتاور خواهم داشت، که خوی او این است که با دو چشم خود بِبیند و با دو گوش خود بشنود، درهالیکه من خواهم توانست پیرامونِ خودم را با چهار چشم به بینم و به کمک چهار گوش دریابم؛ زیرا گُفته میشود که یک اسب براستی چیزهایی را با چشمانش میبیند، پیش از اینکه سوارِ او آن ها را دریابد و بخواهد اسبش را از هَستی آنها آگاه سازد، و دیگر اینکه اسب میتواند چیزهای زیادی را با گوش هایش بشنود، پیش از اینکه سوارش توانایی آن را داشته باشد و بخواهد در بارۀِ آنها به او نماری کُند (اشاره ای کُند). مهربانی کُنید و نام مرا پیش از همه بنویسید،" او گفت، " در گروه آن هایی که بیشتر از همه آرزومند هَستند که سوارکار بشوند.""از بهر خُدا، نام ما را نیز همچنین بیافزاید،" دیگر باشندگان در آن گِردهَمایی گُفتند.

[۴.۳.۲۲] کوروش پُرسید: "مَردان، از آنجا که ما همه همداستان با این پیشنهاد هَستیم، چگونه است که ما یک بُنپایه ای را بَرنَهیم (یک قاعده ای را تصویب کُنیم) که اگر کسی اسبی را از من دریافت کُند، ولی دیده شود

که او با پایِ پیاده در رفت و آمد است، او بایستیکه خودش را سرزنش کُند، بدون درنگریستن به اینکه آیا فرانافت (سفر) او کوتاه یا دراز بوده باشد؟"

[۴.۳.۲۳] بدینسان کوروش از دیگران پُرسش کرد و آنها همه این پیشنهاد را هاییدند (تایید کردند). از آن زمان تا به امروز هَمهٔ پارسیان این آیین را پاس داشته اند و از آن پیروی میکُنند؛ هیچ شهروندِ پارسی از پَشکِ میانه (طبقه متوسط) را شما نمی بینید که بخواهد دلبخواهی با پای پیاده بجایی برود.

نَسکِ چهارُم، بَخشِ چهارُم

آزاد کردنِ گرفتار شُدگان در جنگ و بستن پیماننامهٔ آشتی با آنها

[۴.۴.۱] و هِنگامیکه از نیمروز گُذشته بود، سوارکارانِ مادی و گُرگانی اَندر شُدند، درحالیکه اسب ها و مردانی را که گرفتار کرده بودند، به همراه آوردند. زیرا آنها زندگیِ هَمِهٔ کسانی را که جَنگ اَبزارهایِ خود را واسپُرده بودند، به آنها بَخشیدند.

[۴.۴.۲] و هنگامیکه اسپواران (سواره نظام) رَسیدند، کوروش از آنها پُرسید که آیا مَردانِ آنها هَمِه تَندُرُست هَستند؟ و هنگامیکه آنها این پُرسش را با آری پاسُخ دادند، کوروش پُرسید که چگونه آنها کامگاریِ (موفقیت) خود را بدست آوردند؟ و آنها آنچه را که به انجام رسانده بودند، به کوروش بازگُفتند و با بالندگی و بُرزش (افتخار) به او در بارهٔ ریزگانِ (جزئیات) کارهایِ دلاورانهٔ خود گُزارش دادند.

[۴.۴.۳] کوروش با خُشنودی به هَمِهٔ چیزهایی که آنها آرزو داشتند برای او بازنمایند (توضیح دهند)، گوش فراداد، سپس او آنها را با این سُخنان ستایش کرد:"این به رسایی روشن است که شُما همانند دَلاوران رفتار کرده اید؛ و هر کسی میتواند آن را بِبیند، زیرا که شما بُلندبالاتر و خُوشروتر و فَرسَخت تر (جدی تر) از پیش سر برآورده اید."

[۴.۴.۴] سپس کوروش در ادامه از سوارکاران مادی و گُرگانی پُرس و جو شُد که آنها تا چه اَندازه در سرزمین دُشمن سواره پیشروی کرده اند و آیا آن سرزمین درنَشیمند بوده است (محل سکونت بوده است). و آنها پاسُخ دادند که نُخست آنها سواره راه زیادی را پُشتِ سرگُذاشتند، و دوم اینکه، در سر تا

سر آن سرزمین، مَردم میزیسته اند و همچنین پُر از گُوسپَند، بُز، گاو و اسب، غله و گَندُم و هَمه گونه از فَرآورده های دیگر بوده است.

[۴.۴.۵] کوروش گُفت:" برای ما خوب است که دو چیز را در چشم انداز خود نگه بداریم: یکی اینکه ما خودمان را سرورِ کسانی کُنیم که این داراک و سرمایه ها را دارند، و دیگر اینکه آنها همانجا که هَستند بمانند. زیرا سرزمینی که درنَشیمندِ مردم است، دارایی بسیار با اَرزشی میباشد، ولی زمینی که تُهی از مردم باشد، به همانگونه تُهی از فرآورده خواهد ماند."

[۴.۴.۶] "کسانی را که میخواستند در برابر شما ایستادگی کُنند، شُما کُشتید، من آن را میدانم؛ و کار شما دُرُست بود. زیرا این بهترین راهی است که میتوان با آن، میوهِ پیروزی را پایندان کرد (تضمین کرد). ولی کسانیکه خودشان را به شما سُتوهیدند (تسلیم کردند)، شما آنها را در جایگاهِ گِرفتاران جَنگی با خود آوَردید. اکنون، اگر ما بِگُذاریم که آنها بروند، به باور من، ما کاری را انجام داده ایم که بَرتَری ما در آن است."

[۴.۴.۷] "زیرا، نُخُست اینکه، ما نه نیازی خواهیم داشت که از خودمان در برابر آنها پاسداری کُنیم و نه از آنها نگهداری کُنیم، و نه اینکه از آنها با خورد و خوراک پَرَستاری کُنیم؛ زیرا، بیگُمان فَردیدِ (منظور) ما این نیست که بِگُذاریم که آنها از گُرُسنگی بمیرند؛ و دوم اینکه اگر ما بِگُذاریم که آنها بروند، ما فردا دارناکِ (مالک) زندانیانِ جَنگیِ بیشتری خواهیم شُد، تا اینکه اینکار را نَکُنیم."

[۴.۴.۸] زیرا، اگر ما سرورانِ آن کشور شویم، هَمهِ آنهاییکه در آنجا زندگی میکُنند بندگانِ جَنگی ما خواهند شُد؛ و دیگر مردمان در این کشور، هنگامیکه آنها بِبینند که این بَندگانِ جَنگی زنده هَستند و آزاد شُده اند،

بجای اینکه بخواهند از دَستِ ما بِگُریزند، آنها در آن جاهاییکه هَستند خواهند ماند، و فرمانبُرداری از ما را برخواهند گُزید. پس، این، پیشنهادِ من است؛ ولی اگر کسی برنامه بهتری را میشناسد، بِگُذارید که سُخن بگوید." ولی هنگامیکه آنها پیشنهادِ کوروش را شَنیدند، در پَذیرفتن آن با هم همداستان شُدند.

[۴.۴.۹] هماهنگ با آن، کوروش گِرِفتارآمدگانِ جَنگی را برایِ گِردِهمایی فراخواند و همانگونه که در پی میآید برای آنها سُخنرانی کرد:

[۴.۴.۱۰] "مَردانِ من،" کوروش گُفت، "هم اکنون شُما زندگی خود را با سُتوهیدنتان (تسلیم شُدنتان) رهانیدید (نجات دادید)؛ و در آینده نیز، اگر شُما به فَرمانبُرداریِ خود اِدامه بِدهید، هیچگونه دگرگونی ای، هرچه که بخواهد باشد، برای شُما پیش نخواهد آمد، مگر اینکه از این پس فرمانروایان پیشین بر شما فرمان نخواهند راند؛ ولی شُما باید که مانندِ گُذشته در همان خانه ها، جایگاه هایِ کار و همان کشتزارها زندگی کُنید؛ شُما باید که با همان همسرانتان زندگی کُنید و فَرزندانتان را در زیر فرمان خود داشته باشید، همانگونه که هم اکنون دارید."

[۴.۴.۱۱] "ولی شما نیاز به جَنگیدن با ما و یا با کَس دیگر ندارید؛ ولی اگر کسی بخواهد آسیبی به شُما برساند، ما برایِ شُما پیکار خواهیم کَرد؛ و دیگر اینکه هتا هیچکس از شُما درخواست نخواهد کرد که در اَرتش زاوَری (خدمت) کُنید؛ جَنگ اَبزارهایِ خود را پیش ما بیاورید. و آنها که جَنگ اَبزارهایِ خود را بیاورند از آسایش برخوردار خواهند شد، و آنچه را که ما با شُما پیمان می بَندیم بدون هرگونه نیرنگ، انجام خواهد شُد. ولی با آنها که

از واگُذار کردن جَنگ اَبزارهایِ خودشان به ما خودداری میکُنند، ما بیدرنگ واردِ کارزار خواهیم شُد."

[۴.۴.۱۲] "ولی اگر هریک از شُما از راه دوستی به پیش ما بیاید و نشان دهد که او دادمندانه با ما رفتار میکُند و به ما گُزارش برساند، ما با او همانند همیار و دوستِ خود برخورد خواهیم کرد و نه همانند یک بَرده. این پُشتگرمی و اَگُمانی ها (اطمینان ها) را از ما برایِ خودتان بپذیرید، و آنها را همچنین به دیگر بازماندگانِ خود برسانید."

[۴.۴.۱۳] در ادامه کوروش گُفت:"ولی اگر بَرخی از کسانِ دیگر نخواهند این سامه هایِ (شرایط) فَرمانبُرداری را بپذیرند و بخواهند راهبند شُما در پذیرش آنها گردند، درهالیکه شما این پیمان ها را میپذیرید، شُما ما را در برابر آنها راهنمایی کُنید، و شاید که شُما سرور آنها بشوید و نه اینکه آنها سرور شما بشوند." بدینسان کوروش سُخنرانی کرد و آنها با نشان دادن کُرنش با او پیمان بستند که آنچه را که او دستور داده است بجاآورند.

نَسکِ چهارُم، بَخشِ پَنجُم

برانگیزاندن سُهِش (حس) خودباوری در همرزمان و ایزانش (تشویق) آنها در کارفرمایی (مُدیریت)

[۴.۵.۱] هنگامیکه آن گرفتارشُدگانِ جَنگی رفتند، کوروش گفت:"مادها و ارمنی ها، اکنون زمانِ خوردنِ خوراکِ نیمروز برای هَمهٔ ما فَرارسیده است؛ و هرچیزی که نیاز باشد در چهار چوبِ توانایی های ما به بهترین شیوه فراهم شُده است. پس بروید، و نیمی از نانی را که پُخته شُده است برای ما بفرستید—نان به اندازهٔ بَسَنده برایِ هَمه پُخته شُده است؛ ولی هیچ گوشت یا چیزی برایِ نوشیدن برایِ ما نَفرستید؛ زیرا این چیزها به اَندازه ای بَسَنده برایِ ما و به مانِشگاه های (اقامتگاه های) ما رسانده شُده است."

[۴.۵.۲] "و شُما، گُرگانیان،" کوروش به آنها گُفت، "آنها را به چادرهایِ پُرشُمار شان راهنمایی کُنید—اَفسران را به بُزُرگترین چادرها، و دیگر بازماندگان را به چادرهایی که شما خودتان بهتر میدانید. و شُما در هرکُجا که برای خودتان بهترین جا یافتید، میتوانید خوراک بخورید. چادرهایِ شُما نیز اَرمَند (ایمن) و بدونِ کاستی هَستند، و در آنجاها نیز فراهم آوری های هماننِدی پیش بینی شُده است، همانگونه که برای دیگران انجام گرفته است."

[۴.۵.۳] "و شُما هَمِه میتوانید بیگُمان از این باشید، که ما پارسیان برای شما و در بیرون از اَردوگاه نگهبانی خواهیم داد، ولی شُما از درون چادر ها نگهبانی کُنید که شاید چیزی بخواهد رُخ بِدَهَد و جَنگ اَبزارهایِ خود را

آماده نگه بدارید؛ زیرا آن مَردانی که در چادرها بسر میبرند، هنوز دوستان ما نَشُده اند."

[۴.۵.۴] سپس مادها و تیگران و مردانش به گَرمابه رَفتند، جامه های خود را وَرتیدَند (عوض کردند)، و رفتند که خوراک بخورند. اسب هایِ آنها را نیز تازه و آماده ساختند. مادها نیمی از آن نان ها را برای پارسیان فرستادند؛ ولی برایِ پارسیان نه گوشتی، نه چاشنی ای و نه مِی فرستاده شُد، زیرا مادها میپنداشتند که کوروش و مردانش از این ماده های خوراکی به فراوانی درفَرادَست داشته باشند، درهالیکه فَردید (منظور) کوروش این بود که گُرُسنگی برای پارسیان چاشنیِ خوراک است و آنها میتوانند از روی نیاز هتا از آب رودخانه ای که در کنار جریان دارد، بنوشند.

[۴.۵.۵] هماهنگ با آن، پس از اینکه کوروش دید که پارسیان خوراک نیمروز خود را گُساریده اند (صرف کرده اند)، او بسیاری از آنها را هنگامیکه هوا تاریک شُده بود در دسته هایِ پنج و ده تنه به بیرون فرستاد، با این فرمان که خودشان را در پیرامون اُردوگاه، پنهان نگه بدارند؛ چونکه کوروش با خودش چنین پنداشت، در نِهشتی (وضعیتی) که کسی بخواهد از بیرون بیاید و به آنها یورش ببرد، این سربازان میتوانستند در جایگاهِ نگهبانان زاوری کنند (خدمت کنند) و دیگر اینکه آنها میتوانستند همزمان هرکسی را که آهنگِ گُریختن از اُردوگاه با دارایی هایش داشته باشد، دَستگیر کُنند. و اینچنین پیشآمد که خیلی ها تلاش کَردند که بِگُریزند و خیلی ها نیز گیر اُفتادند.

[۴.۵.۶] کوروش پَروه ها (غنیمت ها) و دارایی هایی را که از فراریان بدست آمده بود، به نگهبانانی داد که آنها را دستگیر کرده بودند، ولی او گُذاشت که

فراریان را درجا گَردن بِزَنند، بگونه ایکه در آینده دیگر پیش نیامد که دُزدی در شب دستگیر شود. بدینگونه پارسیان این دوره را پُشتِ سَر گُذاشتند.

[۴.۵.۷] در آن هِنگام بدینسان پارسیان خود را با زمان سرگرم کرده بودند؛ مادها مینوشیدند و شادی میکردند و به آهنگِ نی گوش فرامیدادند و میگُذاشتند با هَمهِٔ آن چیزهایی که شادی آفرین بودند، به رسایی به آنها خوش بِگُذَرَد. زیرا آنها خیلی از چیزهایی را که به خوشگُذَرانی کُمک میکردند، به پُروه (غنیمت) گرفته بودند، به گونه ایکه اگر کسی بیدار میماند، سرگشته از این نمی ماند که چکار بِکُند.

[۴.۵.۸] اکنون، در آن شَبی که کوروش اُردوگاه را واهِشت (ترک کرد)، کیاخشتره، پادشاهِ مادها، و همیاران او به پاسِ کامگاریِ هایشان (موفقیت هایشان) درهال نوشیدن بودند؛ و کیاخشتره میپنداشت که به جز اندکی از مادها، دیگر بازماندگان باید همه در اُردوگاه باشند، چونکه او سر و سِدای آسیم (عَظیم) و ناخوشایندی را میشنید. فرنود (دلیل) این هیاهو این بود که پس از اینکه بُزُرگان و سران ماد به همراه کوروش از اُردوگاه رَفتند، پیشکارانِ آنها نوشیدن و مِی گُساری را بدونِ کرانمندی (محدودیت) آغازیدند، بویژه اینکه آنها از اَرتشِ آشوریان باده و خیلی آزوغه هایِ دیگر را بدَست آورده بودند.

[۴.۵.۹] ولی هنگامیکه روز فرارسید و کیاخشتره دریافت که هیچکس به ستادِ فرماندهی او اَندر نمیشود، بجز آنهایی که شام را با او خورده بودند، و هنگامیکه او شَنید که اُردوگاهِ از مادها و اسپواران (سواره نظام) تُهی گَشته است، و پس از اینکه او پی بُرد که رفتن آنها یک راستینگی (واقعیت) است، او از خشم، بر کوروش و مادهایی که رفته بودند و او را تنها گُذاشته بودند

خُروشید. و همانگونه که او برای تُندخویی و نابخرَدیش نامور است، بیدرنگ به یکی از اَفسرانی که در آنجا باشنده بود فرمان داد تا یگان اسپوارَانش را برگیرد و با بیشترین تُندپایی (سرعت) به سویِ اَرتشِ کوروش بشتابد و پیامی را که در پی میآید به او برساند:

[۴.۵.۱۰] "من میپندارم که هتا شُما، کوروش، نخواسته اید نشان دَهید که گرایشی به شِکوهشِ (رعایت) هالِ من داشته اید؛ و اگر که کوروش اینچنین میاَندیشد، به باور من دَستِکَم، مادها این پروانه را نداشته اند که مرا بدینسان فرونَهَند (ترک کنند). و اکنون، اگر که کوروش بخواهد، بِگُذارید که او با شُما بیاید؛ و اگر نه، شُما دَستِکم با آن تیزپایی ای که شایش (امکان) آن باشد، بسویِ من بازگَردید."

[۴.۵.۱۱] اینچنین بود پیام کیاخشتره. ولی کسی که دستورِ گُسیل داشتن او را کیاخشتره داده بود، پُرسید:"و چگونه من باید آنها را پیدا کُنم، سرور من؟""چگونه،" کیاخشتره پاسُخ داد، "آیا کوروش و همراهانش کسانی را که میخواستند با آنها پیکار کُنند، پیدا نکَردند؟""چرا،" آن مَرد پاسُخ داد، به خُداوند سوگند که به من گُفته شُده است که بُرخی از گُرگانیانی که از دَست دُشمن سرپیچی کرده بودند و به اینجا آمده بودند، برای راهنمایی کوروش با او همراه شُدند.

[۴.۵.۱۲] با شَنیدنِ این گُزارش، کیاخشتره بیشتر از دَستِ کوروش خَشمگین گَشت که هتا این را هم به او نَگُفته بوده است، و او آن پیک را با شتابی آسیم تر (عظیم تر) گُسیل کرد تا آنها را فرابخواند، زیرا که او امید داشت که کوروش را از نیروهایِ خودش بی بهره و جدا سازد؛ با پَتِست هایِ (تهدید های) تُندخوتر از پیش، او به مادها دستور داد تا بَرگَردند. و

کیاخشتره آن پیک را با پیآمدهایِ ناخوشایند پَتِستید (تهدید کرد)، چنانچه آن فرستاده پیام او را با هَمِهٔ آن پافشاریی که کرده بود، به آنها نرساند.

[۴.۵.۱۳] هماهنگ با آن، افسری که برایِ انجامِ این پَرواِنکی (مأموریت) برگُزیده شُده بود، با اسپواران خود که چیزی نزدیک به سد تن بودند، به راه اُفتاد، و خَشمگین از دستِ خودش بود که چرا هنگامیکه کوروش رفت، با او همراه نَشُد. و هَمانگونه که این گروهِ از فرستادگانِ مادی در راه شان پیش میفرفتند، یک راه شاخه ای آنها به بیراهه بُرد و از اینرو آنها به اَرتش دوستانشان نرسیدند، تا اینکه پیک هایِ مادی با بَرخی گُریختگان از اَرتش آشور بَرخوردند و آنها را ناگُزیر از راهنمایی خودشان کردند. و نزدیک به نیمهِ شب آتش هایِ اُردوگاه برایِ آنها نمایان گَشت.

[۴.۵.۱۴] و هِنگامیکه آنها به اُردوگاه رَسیدند، نگهبان های اُردوگاه، در پیروی از فرمانِ کوروش، از دادنِ پروانه به پیک هایِ مادی برای اَندر شدن در اُردوگاه پیش از فرارسیدن روز، پرهیز کردند. اکنون با آغاز روز نُخستین کاری که کوروش کرد این بود که مَغان را فراخواند و از آنها خواست تا ارمغان هایی را که برایِ ستایش از خُداوند در اینچنین کامگاری ای، درنگر گرفته شُده بودند، برگُزینند.

[۴.۵.۱۵] و مغان ها رفتند که در این آیین به هُماسند، درهالیکه کوروش یگانِ آزادمَردها و آزادمَردهایِ پارسی را فراخواند و چنین گُفت:"دوستان، پروَردِگار آفریکانی های (برکت های) فراوانی را در برابر ما گُذاشته است. ولی در سامه هایِ (شرایط) کنونی ما پارسیان از شُمار بسیار کمی سرباز برخورداریم که بخواهیم برای خودمان سودی از آن ها ببریم. زیرا اگر ما در پاسداری از چیزهایی که بدست آورده ایم، کوتاهی کُنیم، آنچیزها دوباره

دارایی دیگران خواهند شُد؛ و اگر ما بَرخی از مَردانِ خود را برای نگهبانی از چیزهایی که بدَستِ ما اُفتاده اند، بِگُماریم، بزودی دیگران پی خواهند بُرد که ما از نیروی فراوانی برخوردار نیستیم."

[۴.۵.۱۶] "هماهنگ با آن، من وَداییده ام (تصمیم گرفته ام) که یک کسی از شُما با بالاترین تیزپایی برای رساندن پیامِ من به پارس برود، و از آنها خواهش کُند که با بیشترین فوریت، نیرویِ کُمکی برایِ من بفرستند، اگر که پارسیان آرزو دارند که آسیا را به زیر فَرمان گرفته و درآمد هایِ آنجا را بدست آورند."

[۴.۵.۱۷] کوروش به یکی از افسرانِ کُهنسال از گروه آزادمَردها (*peers*) روی کرد و گُفت:"بروید و هنگامیکه به آنجا رَسیدید، به آنها این پیام مرا بگویید که من برای هَر شُمار از سربازانی که آنها میفرستند، آزوغهِ آنها را فراهم خواهم آورد. در پیوند با چیزهایی که ما داریم، هیچ چیز را از آنها پنهان نکنید، و بگویید که آنچه را که ما داریم اَزآنِ شُماست. از پدرم پُرسش کُنید که چه اندازه از آن پَروه ها (غنیمت ها) را باید برای بخشش به خُداوند بفرستم تا هماهنگ با داتِ هایِ (قانون های) ما باشند و ارج کشور نگهداشته شود. و همچنین در پیوند با آنچه که خویشکاری من در برابر پَروَردگار است، از پدرم پُرسش کنید؛ در پیوند با آنچه که خویشکاری من در برابر کشور است، از سررشته داران کشور پُرسش کُنید که چه اندازه از این پروه ها باید هزینه آسایش همگانی شوند. و بگُذارید تا آنها مَردانی را برای بازرسی از کارهایی که ما انجام میدهیم و پاسُخ دادن به پُرسش های ما، به اینجا بفرستند. و شُما،" کوروش ادامه داد، "خود را آماده سازید و دَستهِ خود را برای همراه شُودن با خودتان بردارید."

[۴.۵.۱۸] پس از این فرمایش ها، کوروش همچنین گروهِ فرستادگانِ مادی را به نَزدِ خود راه داد و همزمان آن پیکِ کیاخشتره خودش را شناسانید و در پیشگاهِ هَمِهٔ کسانی که در آنجا باشنده بودند او از بَرآشُفتگی پادشاهش از دَستِ کوروش و پَتستیدنِ (تهدید کردن) مادها گُزارش داد؛ و در پایان او گُفت که کیاخشتره فرمان داده است که مادها بازگَردند، هتا اگر که کوروش آرزو داشته باشد که ماندگار شود.

[۴.۵.۱۹] در هنگامِ گوش فَرادادن به آن پیک، مادها خاموش ماندند، زیرا که آنها سرگشته بودند؛ از یک سوی مادها نمیتوانستند از کیاخشتره سرپیچی کُنند، هنگامیکه او آنها را به سویِ خودش فراخوانده بود و از سوی دیگر مادها پُر از ترس از خود می پُرسیدند که چگونه آنها میتوانستند از کیاخشتره فرمانبُرداری کُنند، هنگامیکه او بدینگونه آنها را میپَتِستَد (تهدید میکُند)، بِوِیژه آنکه آنها خَشم لگام گُسیختهِٔ او را نیز آزموده بودند.

[۴.۵.۲۰] ولی کوروش بدینگونه سُخن گُفت:"شما، پیام آور،" او گُفت، "و شُما، فَرزندانِ مادها، من از نگرانیِ کیاخشتره شِگِفت زده نَشُده ام؛ از آنجا که کیاخشتره در بَرخوردِ نُخست با اَرتِش دُشمن، او آنها را بیشُمار دید. و اکنون که او بسیار کم در بارهِٔ آنچه که ما کرده ایم و کامگاری های (موفقیت هایِ) ما میداند، بایستیکه دلواپسِ برای ما و برای خودش باشد. ولی هنگامیکه او آگاه شود که چه اندازه از سربازان دُشمن کُشته شده اند، و اینکه هَمِهٔ آنها پراکنده گشته اند، ترس او از میان خواهد رفت، و خواهد دانست که او در این روزها تنها گُذاشته نشده بوده است، زیرا که دوستانش درهال نابودی دُشمن بودنده اند."

[۴.۵.۲۱] "ولی در ادامه اینکه، ما چگونه میتوانیم اینچنین سرزنشی را بپذیریم، با آنکه ما زاوری (خدمت) خوبی را انجام داده ایم و آن را نیز سرازخود نکرده ایم؟ ولی، آنچه که به من پیوند دارد، نُخُست اینکه من برای رَهسپار شدن و همراه کردن شما با خودم، پروانهٔ اینکار را از او گرفتم؛ درهالیکه شُما پُرسشی نکردید که آیا میتوانید که به این گُسیلش (*expedition*) بِپیوندید؛ و شما نه از اینرو اینجا هَستید که آرزوی شما باشد که این چنین گُسیلی (سفر رزمی ای) را انجام دهید، ونکه (بلکه) از اینرو که فرمان برای انجام اینکار، از سوی او داده شُده است-- بدون رویکرد به اینکه کدامیک از شما بیزار از انجام اینکار بوده و یا نبوده باشد. از اینرو من بیگُمان هَستم که این خشم آسیم (عظیم) با کامیابی ما فُروکش خواهد کرد و با سِپَری شدن ترسِ او، از میان خواهد رفت."

[۴.۵.۲۲] "از اینرو، اکنون، شُما نامه بر،" کوروش گُفت، "بروید و بیارامید، زیرا که شما بایستکه خسته باشید، و از آنجا که ما میبیوسیم (انتظار داریم) که دُشمن یا برای سُتوهیدن (تسلیم کردن) خودش و یا شاید برای جَنگیدن بیاید، شُما همیاران پارسی، بگُذارید که تا آنجا که میشود بهترین سازمان را به سُتون هایِ رزمیِ خود، بدهیم؛ زیرا اگر ما اینچنین آرایشی را به نمایش بگُذاریم، این شایمندی (احتمال) هست که ما در بجا آوردن آرزویمان کامگارتر باشیم. و شُما پادشاه گُرگانیان، از سرفرماندهانتان بخواهید که نیروهایشان را با جنگ ابزارهای رَزمی بیارایند، و سپس به پیش من در همینجا بیایید."

[۴.۵.۲۳] و پس از آنکه گُرگانیان فَرمانِ کوروش را بجا آوردند و بازگَشتند، کوروش گُفت:"پادشاهِ گُرگانیان، من شادمان هستم که میبینم که شُما نه

تنها دوستیِ خود را با باشَندگی تان (حضورتان) به من نشان میدهید، ونکه (بلکه) شُما آشکارا از داوریِ خوبی نیز برخوردار هَستید. و اکنون اُستوانیده شده است (ثابت شده است) که ما از گرایش و دلبستگی هایِ هَمانندی بَرخورداریم. زیرا آشوریان که دُشمنان من هَستند، اکنون آنها بیشتر با شُما دُشمنی میورزند تا با من."

[۴.۵.۲۴] "در این نِهِشت (وضعیت)، ما هَر دو بایستیکه باهم رای زنی کُنیم تا هیچکُدام از همپیمان هایِ ما که هم اکنون باشنده هَستند (حضور دارند)، به ما پُشت نَکُنند؛ اگر که بتوانیم، ما بایستیکه افزون بر آن، همپیمان هایِ دیگری را بِدَست آوریم. اکنون شما شنیده اید که مادها درهالِ فراخواندنِ اَسپوارانِ شان (سواره نظام شان) برای بازگشت هَستَند؛ و اگر آنها بروند، تنها ما پیادِگان، بازخواهیم ماند."

[۴.۵.۲۵] "در این پیوند، چیزیکه ما، شُما و من، ناگُزیر از اَنجام آن هَستیم این است که ما باید این پیکی را که فرستاده شُده است تا مادها را بازگرداند، آرزومند (مشتاق) کُنیم که خودش در اینجا بماند. شُما بایستیکه برای او یک مانِشگاه (اقامتگاه) پیدا کُنید، جاییکه او خوش ترین زمان را داشته باشد و هرچه که دلش آرزو کُند، در فَرادستش باشد، و من به او کاری را پیشنهاد خواهم کرد که او آنرا خیلی بیشتر از بازگشتنش دوست بدارد. و شُما خودتان با او گُفتگو کُنید و با گُشاده دَستی همهٔ چیزهایی را که ما برای دوستانمان آرزو داریم، برای او فراهم آوَرید. و پس از اینکه شما همهٔ این کارها را انجام دادید، دوباره برگردید و آن ها را برای من بازگویید."

[۴.۵.۲۶] هماهنگ با آن، رهبر گُرگانیان آن پیکی را که از مادها بود به همراه خود به یک چادر بُرد. و سپس آن افسری که میبایست رهسپار کشور

پارس شود خودش را به کوروش شناساند که آمادۀِ رفتن است. و کوروش او را گُمارد (ماموریت داد) تا آنچه که پیش آمده است به آگاهی پارسیان برساند، همان رویدادهایی که در این نسک از آنها سُخن رفت؛ و همچنین از او خواست که نامه ای را به کیاخشتره برساند. "اکنون،" کوروش گُفت، "من میخواهم که پیام خودم را برای شما بخوانم، تا شُما نیز از درونمایۀِ آن آگاه باشید و داده هایِ آمده در آن را به هایید (تأیید کنید). اکنون درونمایۀِ آن نامه بدینسان است که در پی میآید:

[۴.۴.۲۷] "کیاخشتره گرامی: ما شُما را تنها نَگُذاشتیم؛ زیرا هیچکس نمی تواند تنها گُذاشته شده باشد، هنگامیکه دوستانش همزمان درهال شکست دادن دُشمنان او هَستند. ما هتا گمان نمی کُنیم که با رَهسپار شُدن مان، ما شُما را به پَژمرگی (خطری) انداخته باشیم؛ ما میپنداریم که هرچه که از شما دور تر باشیم، میتوانیم شما را از آَرمندی (امنیت) بیشتری برخوردار کُنیم."

[۴.۵.۲۸] "زیرا آنها که بُزُرگترین آسایش را برای دوستانشان فراهم میآورند، کسانی نیستند که نَزدِ دوستانشان مینشینند؛ ونکه (بلکه) کسانی هستند که با راندن دُشمنان به دورترین جاییکه شایش (امکان) آن باشد، کارآمدترین کُمک را در بِدور نگهداشتنِ دوستان شان از پَژمَرگ (خطر) به آنها میکُنند."

[۴.۵.۲۹] "و من از شُما خواهش میکُنم که آنچه را که من برای شُما کرده ام، و آنچه را که شُما برای من انجام داده اید، بیاد آورید، پیش از اینکه شُما مرا سرزنش کُنید. من برایِ شُما همپیمان هایِ رَزمی گِرد آوردم، و در اینکار، خودم را مَرزین (محدود) به آنچه که شُما از من خواهش کرده بودید، نکردم، و هر کسی را که پیدا کردم، ناگُزیر از همراهی با خودم کردم؛ در

هنگامیکه ما در سرزمین دوستانمان بودیم، شُما این پَروانه را بِه من دادید که از میانِ مادها کسانی را بردارم که بتوانم آنها را در همراه شُدن شان با خودم، خُرسند کُنم (راضی کُنم)، و اکنون که من در سرزمین دُشمن هَستم، شُما پافشاری میکُنید که آنها باید بازگردند؛ و شُما این وَدایش (تصمیم) را به خودِ آنها واگُذار نمیکُنید."

[۴.۵.۳۰] "با این همه، تا پیش از این، من میپنداشتم که من وامدار هم شُما و هم مردان شُما هستم؛ ولی هم اکنون شُما به گونه ای رفتار میکُنید که مرا ناگُزیر از فراموش کردن شُما میکُند و اینکه تلاش کُنم تا هَمهِٔ سپاسگُزاریم را تنها ویژهٔ آن کسانی کُنم که بِدُنبالِ من آمده اند."

[۴.۵.۳۱] "به هر روی، من به سَهم خودم نمیتوانم با شُما همانگونه رفتار کُنم که شُما با من بَرخورد میکُنید، ولی هَم اکنون من درهال فرستادن پیکی به کشور پارس برای دریافتِ نیروهایِ کُمکی میباشم، با این دستورکه پیش از اینکه ما بازگردیم، و در نِهِشتی (وضعیتی) که شُما به آن نیروی کُمکی برای انجام هرکاری نیاز داشته باشید، آنها باید که گوش بفرمان شما باشند؛ نه از اینروی که شاید زاوَری (خدمت) به شما مایهٔ خشنودی آنهاست، ونکه از اینروی که شاید که آرزویِ شما بکارگرفتنِ آنها باشد."

[۴.۵.۳۲] "در پایان، با آنکه من جوانتر از شُما هَستم، میخواستم به شُما اندرز بدهم که چیزی را که با دستی داده اید با دَستِ دیگر پس نگیرید، مگر اینکه بخواهید که بجایِ سپاسگُزاری آژیغ (تنفر) دیگران را بدست آورید، هیچگاه ابزار پَتِست (تهدید) را بکار نگیرید اگر که میخواهید که مردانِ شما، شتابان به سوی شما آیند. اگر میپندارید که ارتش سرپیچی

میکند، هیچگاه آن را پَتِست نکنید (تهدید نکنید)، مگر اینکه بخواهید که سربازان، شما را به آژیغند (تنفر داشته باشند)."

[۴.۵.۳۳] "به هر روی، ما تلاش خواهیم کرد به سوی شما بیاییم، همینکه آن کاری را که ما باور داریم که سودش هم به شما میرسد و هم به ما، به پایان رسانده ایم. بدرود. کوروش"

[۴.۵.۳۴] "این پیام را به کیاخشتره برسان،" کوروش گُفت، و هر پُرسشی که او از شما کرد، هماهنگ با آن و به شایستگی پاسُخ دهید. داده هایی که من در بارهٔ پارسیان به آگاهی شما رساندم، موشکافانه و به رسایی با آنچه که در اینجا نوشته شده است، سازواری میکُند (موافقت کردن)." با این گُفته کوروش نامه را به پیک داد و او را گُسیل کرد، درهالیکه از او خواست که بِیاد بیاورد که تیزپایی او در این کار خیلی مَهَند (مهم) است.

[۴.۵.۳۵] در این هِنگام کوروش درنگریست که هَمِه —هم مادها و گُرگانیان و هم مردانِ تیگران—هم اکنون خود را به جَنگ اَبزار آراسته اند. و برخی از مردمِ بومی که در نزدیکی میزیستند، درهالِ رساندن اسب و جَنگ ابزار به آنها میباشند.

[۴.۵.۳۶] همانند آنچه که پیش از این آیین بود، نیزه ها را بگونهٔ پُشته ای بر روی هم انباشتند و پس از آنکه سپاهیان او هرآنچه را که برای خودشان نیاز داشتند، برداشته بودند، به دستور کوروش آنها را آتش زدند؛ ولی او از کسانیکه اسب داشتند درخواست کرد تا پیش اسب هایشان بمانند، تا اینکه آنها دستور تازه ای را دریافت کُنند. همینکه این کار انجام شُد، کوروش افسرانِ گُرگانی و افسران اسپواران (سواره نظام) را فراخواند تا گردِ هم آیند، و بدینسان که در پی میآید سُخنرانی کرد:

[۴.۵.۳۷] "دوستانِ من و همپیمان ها، شگفت زده نشوید از اینکه من شما را بیشتر به گردهم آمدن فرامیخوانم. زیرا نِهشت (وضعیت) کُنونی ما به گونه ای نو است، و بسیاری از چیزها در پیرامون آن در یک هالت بی سامانی بسر میبرند؛ و هرچیزی که تُهی از سازماندهی باشد پیوسته و از روی ناچاری برای ما دردسر دُرست خواهد کرد تا اینکه سامان یابد."

[۴.۵.۳۸] "هم اکنون ما پَروه هایِ (غنیمت هایِ) فراوانی را بدست آورده ایم، و افزون بر آن دربندانِ (اسیران) بی شُمار. ولی، از آنجا که ما نمیدانیم که چه شُماری از آن ها ازآن چه کسانی از ما هَستند، و از آنجا که بَستَکان (اسیران) نمیدانند که سرورانِ گوناگونِ آنها چه کسانی هَستند، برآیند اینکه (در نتیجه) ناشایَند (غیر ممکن) است، که به بینیم که شُمار فراوانی از آنها سرگرم انجام گُماردگیشان (وظیفه شان) شوند، زیرا کمابیش همهٔ آنها در اندید (در شک) هستند که ما چَشمداشتِ انجام چه کاری را از آنها داریم."

[۴.۵.۳۹] "از اینرو، برای اینکه کارها این گونه بی سامان ادامه نیابند، پَروه ها را پَخش کُنید؛ و در پیوند با کسی که پیش از این از یک چادرِ پُر از خوراک و نوشیدنی برخوردار شده است و پیشکار هایی (خدمتکارهایی) برای زاوری (خدمت) درفرادستش گُذاشته شده است، و همچنین برخوردار از رختخواب و تنپوش و چیزهای دیگری شده است -- که به گونهٔ روامند (عادی) چادر هر سربازی باید با آنها آراسته و آسودهمند باشد-- در این نِهشت (وضعیت) دیگر نیازی نیست که به چادر او چیزی بیافزایید، بجز اینکه به کسی که این چیزها را دریافت کرده است، بواٰبانید (بِفهمانید) که از این چیزها همانند دارایی خودش نگهبانی کُند. ولی اگر کسی به چادری راه

یافته است که چیزی کم دارد، آن را یاداشت کُنید و آنچه را که او بخواهد برایش فراهم آورید."

[۴.۵.۴۰] "من بیگُمان هستم که در برآورده ساختن خواسته هایِ سربازانمان، دُشمن بیش از اندازهٔ بَسنده (کافی)، برایِ ما چیزهایی را جاگذاشته است؛ دُشمن آزوغه و اندوخته هایی از هرچیزی داشته است، که در سَنجش با شُمار کم ما به رسایی (بطور کامل) فَراتر از نیاز ما هَستند. افزون بر آن گَنجورانی (خزانه دارانی) که در زاوَریِ (خدمت) پادشاه آشور و دیگر پادشاهان بودند به نَزدِ من آمده اند و برپایهٔ آنچه که آنها به من گُزارش کرده اند، آنها اندوخته هایی از پَشیزهایِ تلا (سکه های طلا) دارند که بازدهٔ باژستانی ها (مالیات ها) هستند، و میشود از آنها نام بُرد."

[۴.۵.۴۱] "شُما آگاهینامه ای را بیرون خواهید داد که این گَنجینه ها را به پایگاه شُما واسپارند (تحویل دهند)؛ شما باید کسانی را که بخواهند از دستور شما سرپیچی کُنند، از پیآیند کارشان بترسانید، سپس شُما باید که پول ها را به اندازهٔ دو به یک میان اسپواران و پیادگان، پخش کُنید؛ و شُما باید که بازماندهٔ آن را نگهدارید، به گونه ایکه در هنگامهٔ نیاز، با آن خَریدهایِ خود را انجام دهید. "

[۴.۵.۴۲] "دیگر اینکه"، کوروش ادامه داد، "در پیوند با بازارِ اُردوگاه، بایستیکه بیدرنگ برای پیشگیری از هرگونه بیدادگری، آگاهینامه ای به آگاهی همگانی رسانده شود؛ دَستفُروشان بایستیکه پروانهٔ فروشِ جنس ها و کالاهایی را داشته باشند که به همراه آورده اند، و هنگامیکه آن کالاها به فروش رسند، فروشندگان باید که بتوانند از آن جنس ها بیشتر بیاورند، بگونه ایکه نیازهایِ اُردوگاه به شایستگی برآورده شوند. "

[۴.۵.۴۳] و آنها بیدرنگ دستبکار شُدند تا آن آگاهینامه را پَخش کُنند. ولی مادها و گُرگانیان پُرسیدند:"چگونه ما میتوانیم این پَروه ها (غنیمت ها) را بدون کمک از سوی شُما و مردان شُما، بَخش کُنیم؟"

[۴.۵.۴۴] و همانگونه که در پی میآید، کوروش به پُرسش آنها با پُرسش پاسُخ داد:"خدای من مردان! آیا شُما براستی می پندارید که هَمهٔ ما ناگُزیریم که بر ریزگانِ (جزییات) هرکاری که باید انجام گیرد سرپَرَستی داشته باشیم؟ آیا من هیچگاه نمیتوانم کاری را برای شُما انجام دهم، و شُما برایِ من؟ با این روشی که شُما دُنبال میکُنید، من نمیتوانم راه اُستوارتری را به انگارم (تصور کُنم) که بیشترین دردسر را بیافریند و کمترین بازده را درپی داشته باشد. نگاه کُنید،" کوروش ادامه داد، "من میخواهم نمونه ای را بیاورم."

[۴.۵.۴۵] "ما پارس ها این پَروه ها را برای شُما نگهداری کردیم، و شُما باور دارید که ما آن را بخوبی نگهداری کَردیم: اکنون با شُماست که آنها را پَخش کُنید، و ما به شُما اَپِستام خواهیم کرد (اعتماد خواهیم کرد) که شما این کار را دادورزانه انجام خواهید داد."

[۴.۵.۴۶] "و چیزهایِ بیشتری هستند که ما باید تلاش کُنیم که از آنها برای سودِ همگانی بهره ببریم. برای نمونه، و پیش از همه، شما درمینگرید که ما چندتا اسب هم اکنون در اینجا داریم، و اسب های بیشتری نیز درهال آورده شدن به اینجا هَستند. اگر که ما آن اسب ها را بدون سوارکار بگذاریم، آنها هیچ سودی برای ما نخواهند داشت، بجز رنجی که برای نگهداری از آنها بر دوش ما خواهد بود؛ ولی اگر که ما سوارکارانی را بر روی آنها بنشانیم،

خود را از این گرفتاری رها خواهیم کرد و همزمان بر توان خود خواهیم افزود."

[۴.۵.۴۷] "اکنون اگر که شما مردان دیگری را درنَگر دارید، که میخواهید این اسب ها را به آنها بدهید، زیرا شُما برتری خود را در آن میبینید که به همراه آنها به پیشوازی پَژمَرگ ها (خطرها) بروید، تا به همراه ما، پس آن اسب ها را به آنها ببخشید. ولی اگر شما آرزو دارید که ما را همراه خود داشته باشید و ما را پَسندیده تر از کسان دیگر میدانید که در کنار شُما بجَنگند، آن اسب ها را به ما ببخشید."

[۴.۵.۴۸] "و من برای این درخواست از شما، فرنودهایِ (دلیل های) خوبی دارم؛ زیرا هنگامیکه شُما بدونِ ما به سوی پَژمَرگ (خطر) تُند و تیز روانه میشدید، ما خود را پُر از نگرانی میافتیم که نَکُند برای شُما پیشامدِ بدی روی دهد که ما را شرم زده سازد، چونکه ما در کنار شما نبودیم. ولی اگر ما آن اسب ها را بدست آوریم، بار دیگر (در رویدادهایِ آینده) ما بدنبال شما خواهیم آمد."

[۴.۵.۴۹] "و هرگاه که روشن شود که ما سوار بر اسب شانه به شانه با شما بیشتر به سود شما خواهیم بود، ما در کوشا بودنمان و نشان دادنِ دلاوری کوتاهی نخواهیم کرد؛ و اگر بِنگَر بیاید که با ایستادن بر روی پاهایمان، بهتر بتوانیم از شما پُشتیبانی کُنیم، چرا که نه، پیاده شدن از اسب ها کار یک دَم خواهد بود، و شما بیدرنگ پیادگانی را در کنار خود خواهید داشت که همراه شما گام برمیدارند، و ما مردانی را پیدا خواهیم کرد که اسب هایمان را برای ما نگهداری کُنند."

[۴.۵.۵۰] بدینسان کوروش سُخن گفت و آنها بدینگونه پاسُخ دادند:"ما مردانی را که بخواهیم بر این اسب ها سوار کنیم، نداریم؛ هتا اگر هم میداشتیم، ما هرگز هیچ گُزینشِ دیگری بجُز پذیرفتنِ درخواستِ شما انجام نمیدادیم. آن اسب ها را بردارید، ما از شُما خواهش میکنیم، و به بهترین شیوه، همانگونه که خود میپندارید از آنها بهره ببرید."

[۴.۵.۵۱] "بسیار خوب،" کوروش گفت،" من آنها را با خُوشنودی میپذیرم؛ با اُمید به اینکه بختِ خوب به هَمهٔ ما فَرخُندگی (برکت) دهد، به شما در بخش کردن آن پَروه ها (غنیمت ها) و به ما در هُنر سوارکاری. در گامهٔ (مرحلهٔ) نُخست،" کوروش افزود، "آنچه را که مغان ها روا داشته اند (جایز دانسته اند)، شُما برای خُوشنودی پَروردگار کنار بگُذارید، و پس از آن شما باید بخشی از آن را که بیشتر از همه کیاخشتره را خُوشنود میسازد، برای او سوا کنید."

[۴.۵.۵۲] گرگانیان خندیدند و گُفتند که آنها ناگزیر هستند که زن ها را برای او برگُزینند. "پس زن ها را برگُزینید،" کوروش گفت، و هر چیز دیگری که شما را خُوشنود میسازد. و شُما گُرگانیان، پس از اینکه شُما گُزینش خود را برای او به پایان رساندید، هر کاری را که میتوانید انجام دهید، تا آن دوستانِ مادی ما که خودشان را به دلخواه هَندمانیده اند (معرفی کرده اند) تا به دنبال من بیایند، انگیزه ای برای شِکوِه و گِلِه کردن در دانگی (سهمی) که دریافت کرده اند، نداشته باشند."

[۴.۵.۵۳] "و مادها بایستیکه به نُخستین همپیمان هایی که ما بدست آورده ایم، آزَرمِش (احترام) نشان دهند، و بگُذارند که همپیمان های تازهٔ ما بِسُهَند (احساس کُنند) که وایش (تصمیم) آنها خَردمندانه بوده است که ما را در

جایگاهِ دوستان خودشان برگُزیده اند. و بیگمان باشید (یقین داشته باشید) که به آن پیک و همراهانش که از سوی کیاخشتره آمده اند بَخشی از پُروه ها (غنیمت ها) را میدهید، و آنها را خُرسند (راضی) از ماندن با ما میکُنید؛ بگویید که کوروش دوست دارد او و همراهانش پیش ما بمانند، و اینکه هر چه که نِهیدها (اوضاع) بهتر باشند، کوروش بهتر میتواند با کیاخشتره در بارهِ همه آنها گفتگو کند."

[۴.۵.۵۴] "در پیوند با ما پارسیان،" کوروش افزود، "پس از آنکه همه خواسته های شما برآورده شُد، ما سراسر (کاملاً) خُرسند از آن چیزی هستیم که برای ما بجای بماند، ما به پیرایه پرستی خوی نگرفته ایم، ما در یک آیین بسیار ساده پرورش یافته ایم، و من میپندارم که شما به ما خواهید خندید، اگر که شما ما را پوشیده در جامه هایِ پُرپیرایه و بُلند تماشا کُنید، همانگونه که بیگمان هستم که شما به ما خواهید خندید، هنگامیکه ببینید که مردانِ ما برای نُخستین بار بر اسب هایشان نشسته اند، یا کمابیش، بر روی زمین میافتند."

[۴.۵.۵۵] سپس آنها به بخش کردن پَروه ها پرداختند، درهالیکه از ته دل به شوخیِ کوروش در بارهِ سوارکارانِ پارسی میخندیدند. در این میان کوروش فرمانده هایِ خود را سدا زد و به آنها دستور داد تا از مهتران (کسانی که اسب ها را نگهداری میکنند) بخواهند که زیب و زیور و لگام و زین اسب ها را بردارند، آنها را بشمارند و آنها را همراه با اسب ها بَختکی (شانسی) میان لشکرها بخش کنند، بگونه ای که هر لشکری اندازهِ برابری را دریافت کند.

[۴.۵.۵۶] کوروش دوباره فرمان داد تا آگاهینامه ای را بیرون دهند که بر پایهِٔ آن اگر کسی از کشور ماد، پارس، بلخ، کَریا (*caria*)، یونان و یا هر کشور دیگری ناگُزیر شُده باشد که به نام برده برای آشوریان، سوریان، و عربستان زاوری کند (خدمت کند)، باید که خودش را بِهَندِماند (معرفی کند).

[۴.۵.۵۷] پس از اینکه آن آگاهینامه خوانده شد، خیلی ها با خوشنودی به پیش آمدند. کوروش با نگاهی که به آنها اندخت بهترین و نیرومندترین آنها را برگُزید و گفت که آنها بایستیکه آزاد شوند، ولی آنها بایستیکه در جایگاهِ باربر هر جنگ ابزاری را که به آنها داده میشود، با خود به تَرابُرند (حمل کنند)؛ و کوروش گفت که برای خورد و خوراک آنها خودش آزوغه فراهم خواهد کرد.

[۴.۵.۵۸] و بدینسان کوروش کسانی را که برگُزیده بود، بیدرنگ به سوی فرماندهانش آورد و آنها را به فرماندهان شناساند، درهالیکه به مردانش فرمان داد تا به آنها سپر و شمشیر بدون کمربند بدهند، و آنها بایستیکه این جنگ ابزارها را با خود به تَربُرند (حمل کنند) و در پی اسبان روان شوند. افزون بر آن به فرماندهان دستور داد تا آزوغهِٔ همیاران تازهِٔ آنها در ارتش را همانند پارسیانی که در زیر فرمان دارند درنگرند. دیگر اینکه کوروش همیشه از پارسیان میخواست که بر پشت اسب با جوشن و نیزه هایشان سوارکاری کنند، و او خودش برای اُلگوسازی و نمونه بودن، اینکار را انجام میداد. کوروش همچنین به افسرانی که به جُرگهِٔ اسپواران میپیوستند سفارش میکرد که از میان گروه آزادمَردان (*peers*) در ارتش، کسان دیگری را بجای خودشان برای رهبری پیادگان بگُمارند.

نَسکِ چهارم، بخش شِشُم

پیمانِ هَمبستگی کوروش با گُبریاس شاهزادهٔ آشوری

[۴.۶.۱] در هنگامیکه کوروش و مردانش سرگرم انجام اینکارها بودند، یک شاهزادهٔ سالخوردهٔ آشوری به نام گُبریاس (*Gobryas*)، سوار بر اسب با اسپوارانی که او را همراهی میکردند، پدیدار گشت؛ درهالیکه همهٔ آنها جنگ ابزارهایِ اسپواران را با خود می تَرابُردند (حمل میکردند). نگهبانانی که خویشکاری شان دریافتِ جنگ ابزارها بود، به آنها دستور دادند که نیزه هایِ خود را واسپارند (تحویل دهند) که آنها بایستیکه این جنگ ابزارها را بسوزانند، همانگونه که واپسمانده های آن جنگ ابزارها را پیش از این سوزانده بودند. ولی گُبریاس گفت که او آرزو دارد که نُخست کوروش را بِبیند. سپس افسرنگهبان، اسپوارانِ همراهِ گُبریاس را در بیرون نگهداشت درهالیکه او را به سوی کوروش رهنمود.

[۴.۶.۲] و هنگامیکه آن شاهزادهٔ آشوری کوروش را دید، همانگونه که در پی میآید با کوروش سُخن گفت:"سرور، من آشوری زاده ام؛ من دارای یک دژ و سرزمین پهناوری هستم که خودم بر آن فرمانروایی میکنم. من همچنین هزاران اسب دارم که همیشه آنها را در فَرادَستِ پادشاهِ آشور میگُذاشتم، و من همیشه جانفشان ترین دوستِ او بودم. ولی از آنجا که این مَردِ اَرجُمَند بدست شما کشته شده است و پسرش که بدترین دُشمن من است بجای او بر تختِ پادشاهی نشسته است، من پیش شما آمده ام، تا با افتادن به پای شما، خواهش فروتنانه ای را از شما بکنم. من پیشکاری (خدمت) و همپیمانی خودم را به شما پیشکش میکنم و از شما خواهش میکنم که شما

کینِه ور (انتقام گیر) من باشید؛ و همچنین من میتوانم شما را پسر خودم بکنم، زیرا که من هم اکنون دیگر هیچ فرزند پسر ندارم."

[۴.۶.۳] "سَروَر من، تنها فَرزندِ پسر من زیبا چهره و دلاور بود، مرا دوست میداشت، در جایگاهِ پدر بر من ارج میگذاشت و از اینکه دوستش بدارند، خُوشنود میگَشت. پدر این پادشاهِ بدنهاد، سرور پیشین من، کسانی را بدنبال پسرم فرستاد، و میگفت که میخواهد تنها دُخترِ خودش را برای زناشویی به او بدهد؛ و من با اُمیدِ فراوان و دلی پُر از بالندگی و سرافرازی، گذاشتم که پسرم برود، با این پنداشت که بار دیگر هنگامیکه او را بِبینم دُخترِ پادشاه اَروس (عروس) او باشد. یک روزی آن شاهزاده ای که هم اکنون پادشاه است، پسرم را به شکار فراخواند، و از او خواست که هرچه که در توان دارد به بهترین شیوه در هنگام شکار نشان دهد، زیرا که پسرِ پادشاه برایِ خودش میپنداشت که در میانِ آن دو تن، او سوارکارِ بهتری باشد. بدینسان آنها با یکدیگر و پهلو به پهلو به شکار رفتند، همانندِ اینکه آنها دوست باشند، تا اینکه ناگهان خرسی نمایان شد، و هر دوی آنها به دُنبال آن جانور روان شُدند، پسر پادشاه نیزه اش را به پرواز در آورد، ولی افسوس! او نتوانست به هدف بزند، و سپس پسر من نیزه اش را پرتاب کرد- کاری که او نمیبایست انجام میداد!- و آن جانور را از پای در آورد."

[۴.۶.۴] "سپس پسر پادشاه خشمگین شُد، ولی پَژهان و رَشک خود را پنهان نگهداشت. ولی هنگامیکه دوباره یک شیری سربرآورد، آن شاهزاده باز نتوانست که به هدف بزند. تا آنجا که من میتوانم بِبینم، و تا اینجا در این رویداد چیز چشمگیری پدیدار نشده بود؛ تا اینکه دوباره و برایِ بارِ دوم پسرم به هدف زد، و آن شیر را کُشت و فریاد برآورد: "آیا من دوبارِ پی در پی نیزه ام را پرتاب نکردم و هر بار یک جانور را نَکُشتم؟" سپس آن آدم

ژَنور (جانی) نتوانست پیش از این خشمِ رَشکمندِ خودش را مَهار کند. در این میان او نیزهٔ یکی از همراهانش را کَپید (قاپید)، و آن را در سینهٔ پسرم فروبُرد—در سینهٔ تنها پسر من، پسر گرامیم—و جانش را از او گرفت.

[۴.۶.۵] و بدبختانه من بجایِ داماد، یک پیکر بیجان را پس گرفتم، و منِ پیرمرد، آن پسر دلبندم را در آغاز نوجانیش بِه خاک سپاردم. ولی آن آدمِ ژَنور (جانی) هیچگاه و هیچگونه پشیمانی ای از خودش نشان نداد، تا برای آن دَژکاری ای (شرارتی) که انجام داده بود، از من دلجویی کُند؛ و نه آزَرمِشی (احترامی) به او نشان داد که زیر خاک است، اِنگار که او دُشمنی را در جنگ از پای درآورده باشد. به هر روی، پدرِ او اَندوه خودش را به من نشان داد و همدردی خودش را با من در این رَنج بازنمود (بیان کرد).

[۴.۶.۶] "و اگر آن پادشاه زنده بود، من هیچگاه بدینگونه پیش شما نمیآمدم که به آن شاهزاده آسیبی برسانم؛ زیرا که مهربانی هایِ فراوانی از دَستِ آن پادشاه به من رسید و من نیز به او بسیار پیشکاری ها (خدمت ها) کردم. ولی از آنجا که فَرّشاهی به آن آدم کُش و مَرگناکِ (قاتل) پسرم رسیده است، من هیچگاه نمیتوانم فرمانبُردار او باشم و من نیز بیگمان هستم که او هیچگاه مرا در جایگاهِ یک دُوست درنخواهد نِگریست. زیرا که او میداند که من در بارهِٔ او چه سُهِشی (احساسی) دارم و زندگی من به چه اندازه ای سیاه و تاریک شده است، با آنکه زندگی من زمانی آنچنان روشن بود؛ از این پس من تنها میمانم و دورانِ کُهنسالی ام را با غم و اندوه بسر خواهم کرد."

[۴.۶.۷] "از اینرو، اگر شما مرا بپذیرید و من اُمیدوار شوم که برای کینیدن (انتقام گرفتن) از پسر دلبندم، از کمک شما برخوردار میشوم، من خواهم

پنداشت که جوانم را دوباره بازیافته ام و اگر زنده بمانم، دیگر پیش از این در شرم و آزَرَم زندگی نخواهم کرد؛ و اگر که باید بمیرم، میپندارم که بدون پَشیمانی میمیرم."

[۴.۶.۸] بدینسان گُبریاس سُخن گفت؛ و کوروش پاسُخ داد:"خوب، گُبریاس، اگر شُما به اُستوانید (ثابت کُنید) که همهٔ آنچه را که به ما گفته اید دُرُست هَستند، من نه تنها شُما را در جای کسی که درخواستی را از من کرده است، خواهم پذیرفت، ونکه (بلکه) با شما پیمان خواهم بست که به کمک پروردگار از مرگناکِ (قاتل) پسر شما نیز کینه جویی کُنم. ولی به من بگویید،" کوروش گُفت، "اگر ما اینکار را برای شما بکُنیم و بگُذاریم که شما بُرگ (بُرج) و باروی، سرزمین زیر فرمان و نیروی خودتان را نگهدارید، آنچه را که شما پیش از این داشتید، چه زاوری ای (خدمتی) را شما خواهید توانست در برابر با آن برای ما بکُنید؟"

[۴.۶.۹] گُبریاس پاسُخ داد: "هنگامیکه شما پیش من بیاید، من آن بُرگ را در جایِ مانشگاه (اقامتگاه) به شما خواهم داد؛ خَراجِ (مالیاتِ) اُستان را که من پیش از این به پادشاه آشور میدادم، از این پس به شما خواهم داد؛ هرگاه که شما با نیروهایِ رَزمیِ تان رهسپار جایی شوید، من در پیشاپیش نیروهایِ سرزمین خودم، شما را همراهی خواهم کرد. افزون بر آن،" او ادامه داد، "من یک دُختر دارم، یک دوشیزهٔ دلُربا که هنوز زناشویی نکرده است و هم اکنون بُرنا (بالغ) برای همسر گرفتن است؛ پیش از این میپنداشتم که دارم او را برای زناشویی با پادشاه کنونی آشور میپَروَرَم. ولی اکنون دُخترم با گریه هایِ فراوان از من خواهش کرده است که او را به مَرگناک (قاتل) برادرش ندهم؛ و من نیز اینچنین داویده ام (تصمیم گرفته ام). اکنون من

دستِ او را بدست شما میسپارم تا در رَنجهٔ (زحمتِ) او باشید، همانگونه که من در رَنجهٔ شما خواهم بود."

[۴.۶.۱۰] "هماهنگ با اینکه آنچه که شما گفته اید دُرست باشد،" کوروش سپس پاسُخ داد، "من دست راستم را به شُما میدهم و دست راست شما را میگیرم. خُداوند گواه ما باشد." پس از اینکه پیمان بسته شد، کوروش از گُبریاس خواست که با آسودگی برود و سپاهِ خودش را هم نگه بدارد؛ سپس کوروش از او پُرسید که تا مانِشگاه (اقامتگاه) او چه اندازه راه است، اگر که بخواهد به آنجا برود؟ و گُبریاس پاسُخ داد: "اگر شُما بامدادِ فردا زودبهنگام رهسپار شوید، شُما شبِ روز دوم را با ما خواهید گُذراند."

[۴.۶.۱۱] با این گُفته ها او رفت و یک راهنمایی را بجای گُذاشت. پس از اینکه مادها آنچه را که مُغ ها دستور داده بودند که برای پروردگار درنگر داشته شود، به مُغ ها واسپُردند، آنها به چادر کوروش اندر شُدند؛ و آنها برای کوروش باشکوه ترین چادر و بانو سوسا (*Susa*) را برگُزیده بودند، که گفته میشُد که زیباترین زن در آسیا است، و دو تن از تواناترین دوشیزگان خُنیاگر و نوازنده؛ و پس از آن مادها برای کیاخشتره بهترین گُزینش دوم را کردند. سربازان همچنین چیزهایِ دیگری را که نیاز داشتند برای خودشان فراهم آوردند، بگونه ای که آنها میتوانستد که آن کارزار را بدون نیاز به چیز دیگر ادامه بدهند؛ چونکه از هرچیزی به فراوانی یافت میشُد.

[۴.۶.۱۲] و گُرگانیان نیز هرآنچه را که میخواستند برداشتند، و به پیکِ کیاخشتره دانگی (سهمی) همانند سهم خودشان بخشیدند. گُرگانیان همهٔ آن چادرهایی را که بجامانده بودند، برای بهرهمندیِ پارسیان به کوروش

واسِپُردند. و آنها گُفتند که پول ها را نیز همینکه گردآوری کُنند، در میان سربازان پخش خواهند کرد، و اینکار را کردند.

زندگینامهٔ کوروش بُزُرگ، نَسکِ پنجم



پانتِآ زیبایِ شوش

نَسکِ پنجم، بخش نُخست

با خودچیرگی از کُرپانی شُدنِ (قربانی شُدن) آرمان در پایِ خواسته هایِ زودگُذر خودداری کُنیم

[۵.۱.۱] بدینسان بود گُفته ها و کردار آنها. سپس کوروش به آن مردانی که میدانست از دوستانِ نزدیکِ کیاخشتره هَستند فرمان داد تا از آن بَخش از پَروه ها (غَنیمت ها) که برایِ پادشاه درنگر گرفته شده بودند، خوب نگهداری کُنند. "و هرآنچه را که شما به من پیشکش کُنید،" او افزود، "من با خوشهالی آن را خواهم پذیرفت؛ ولی با اینهمه من این پروه ها را در برابر پیشکاری (خدمتِ) به آنکسی میدهم که در هر زمان بیشترین نیاز را هم به آن داشته باشد.""اگر شما خشنود میشوید، پس، کوروش،" یکی از ماد ها که دلبستهٔ خُنیاگری (موسیقی) بود، به سُخن آمد، "هنگامیکه دیشب من به آن دوشیزه هایِ خُنیاگر گوش میدادم، من دل فریفتهٔ آنها شدم، که هم اکنون ازآن شما هَستند؛ و اگر که شما یکی از آنها را به من بدهید، من میپندارم که بیشتر خوشهال خواهم شد که با شما به جنگ بروم تا اینکه در خانه بمانم."" خوب،" کوروش گفت، "من نه تنها او را به شما خواهم داد، ونکه (بلکه) من خودم را بیشتر در برابر خواست شما خُورتاک (مسئول) میدانم تا اینکه شما از بهر دریافتِ آن دوشیزه وامدار من باشید؛ اینگونه بگویم که من تشنهٔ فراهم آوردن خُشنودی شما هستم." بدینسان آن مرد که درخواستِ آن دوشیزه را کرده بود، او را بدست آورد.

[۵.۱.۲] سپس کوروش آریا اَسپَه (*Araspas*) را که از کشور ماد بود و از دوران کودکی دوستِ او بود، سدا کرد—همان کسیکه کوروش به او جامهٔ خود را بخَشید، هنگامیکه او از دربارِ اَشَه تِه آگ به پارس بازمیگشت—و

کوروش از او درخواست کرد تا هم از چادر و هم از بانوی شوش، پانتِآ (*pantea*) نگهداری کُند.

[۵.۱.۳] اکنون پانتِآ همسر اَبرَه داتا (*Abradatas*) پادشاه شوش بود؛ و هنگامیکه اُردوگاهِ آشوریان گُشوده گَشت، اینچنین پیش آمده بود که شوهر او در آنجا نبود، زیرا که او برای رساندن پیامی به پادشاه باختر (بلخ) به آنجا رفته بود؛ پادشاه آشور او را برایِ گُفتگو در راستایِ برپایی یک همایه (ائتلاف) به آنجا فرستاده بود، چونکه او از این بَخت برخوردار بود که مهمان اَرجُمَند پادشاهِ باختر شود. پس پانتِآ، آن بانویی بود که کوروش او را زیر سرپرستی آریا اَسپَه گذاشت، تا زمانیکه کوروش او را برای خودش بازپس گیرد.

[۵.۱.۴] و هنگامیکه آریا اَسپَه این گُمارش (ماموریت) را بدست آورد، پُرسید:"کوروش، آیا شما آن بانو را دیده اید که نگهداری از او را به من سپرده اید؟""نه، بخداوند سوگند، من نه" کوروش پاسُخ داد. "ولی من دیده ام،" دیگری گفت. "من او را دیدم، هنگامیکه ما میخواستیم او را برای شما برگُزینیم. و هنگامیکه ما به چادر او رفتیم، باور کُنید که ما نُخست او را از دیگران بازنشناختیم؛ زیرا که او بر رویِ زمین نشسته بود و همهٔ پیشکارانِ او به دُورش نشسته بودند؛ و افزون بر آن او همانندِ پیشکارانش جامه پوشیده بود؛ ولی هنگامیکه در آرزوی پی بردن به اینکه کُدامیک از آنها کدبانو است به پیرامون همهٔ آنها نگاهی انداختیم، بیدرنگ برتری او در برابرِ دیگران نمایان شد، با آنکه او در پَرده (حجاب) نشسته بود، با سر خمیده بر روی زمین."

[۵.۱.۵] "ولی هنگامیکه ما از او درخواست کردیم که بایستد، همهٔ پیشکارانش با او برخاستند. او در میان آنها چشمگیر بود، هم از بهر بُلندبالاییش و هم از بهر شکوهمندی و دلرُباییش، با آنکه او در آنجا در جامهٔ ساده ای ایستاده بود. و او نتوانست اشک هایش را هنگام فروریختن پنهان سازد، که چَندی بر جامه اش و چَندی بر روی پاهایش سرازیر شده بودند."

[۵.۱.۶] "سپس، هنگامیکه کُهنسال ترین مرد در گُروه ما به آن بانو گُفت: «ترسی نداشته باشید، بانو؛ از آنجا که ما میدانیم که همسر شُما مردِ والامَنشی است، اکنون ما درهال برگُزیدن شما برای مردی هستیم، که، بیگمان باشید، که از بهر زیبایی، خَرَدمندی و یا نیرومندی در رَدهٔ پایین تر از همسر شما نیست، و دستکم همانگونه که ما باور داریم، اگر در این جهان مردی باشد که سِزاوار ستایش و شایستگی شما باشد، آن مرد کوروش میباشد؛ و از این پس شما ازآنِ او خواهید بود.» آن بانو، روسریش را از بالا تا پایین پاره کرد و با سدای بُلند گریه کرد؛ همینکه این گفته را شَنید و پیشکارانش نیز همراه او با سدایی بُلند گریستند."

[۵.۱.۷] "سپس ما نمایی از بَخشِ بیشتری از چهرهٔ او و دیدی از گردن و بازو هایش بدست آوردیم. و بِگُذارید که به شما بگویم، کوروش،" او گفت، "بنگرم آمد، همانگونه که دیگران نیز که او را دیده اند، اینچنین برداشتی داشتند، که در آسیا، هیچگاه اینچنین زن زیبایی که میرا باشد، هستومند (موجود) نبوده است." ولی،" او اَفزود، "به هر روی شما باید که او را برای خودتان ببینید."

[۵.۱.۸] "من میگویم، بهتر است که اینکار را نکنم، کوروش پاسخ داد، "اگر او اینگونه است که شما او را واشکافی کردید."“و چرا نه؟" آن مردِ جوان

پرسید. "برای اینکه،" کوروش گفت، "اگر تنها گُزارش زیبایی او بخواهد مرا خُرسند کند که من امروز بروم و به او خیره شوم، آنهم زمانی که من هیچ هنگامه ای (وقتی) برای از دست دادن ندارم، میترسم که او دل مرا برای خودش بدست آورد و من ناگُزیر شوم که همهٔ ِ کارهایی را که باید انجام دهم، فروگُذارم، و در آنجا بِنشینم و برای همیشه به او خیره شوم."

[۵.۱.۹] "چرا کوروش؟" آن مرد جوان درهالیکه خندیدن را آغاز کرد، پُرسید، "بدینسان شما میاندیشید، کوروش، که زیبایی هر آفریده ای میتواند آدم را ناگُزیر از انجام لغزشی در برابر خواسته اش کُند؟ بیگمان اگر این سرشتِ زیبایی میبود، همهٔ ِ مردان میبایست که نیروی آن را همانند هم سُهِش میکردند (احساس میکردند). "

[۵.۱.۱۰] "نگاه کُنید که چگونه آتش همهٔ ِ آدم ها را یکسان میسوزاند؛ این سِرِشتِ آن است که اینچنین کاری کُند؛ ولی این گُل هایِ زیبا را یک آدم دوست دارد و آدم دیگر آنها را دوست ندارد، و نه هر آدمی چیزی را همانند دیگری دوست دارد. چونکه اِشغ (عشق) یک چیز دلبخواهی است، و هر آدمی به چیزی اِشغ میورزد که خودش برگُزیده باشد. برادر دلباختهٔ ِ خواهرش نمیشود، و پدر دلباختهٔ ِ دُخترش نمیشود؛ برخی دیگر از مردان باید که دلباختهٔ ِ آنها شوند. خویشتن داری، ترس از پَروردگار و دات هایِ (قانون هایِ) کشور به اندازهٔ ِ بَسَنده، نیرومند هستند که از چنین دلباختگی هایی پیشگیری کنند."

[۵.۱.۱۱] "ولی اگر یک داتی (قانونی) برنهاده شود (وضع شود) که بخواهد از این سُهِش (احساس) پیشگیری کُند که آدم ها با خودداری از خوردن، گرسنگی نَکشند، و یا با ننوشیدن تشنه نشوند، و بخواهد پیشگیری کند که

مردم در زمستان سردی و در تابستان گرمی نکشند، اینچنین داتی نمیتواند همیشه آدم را ناگُزیر از پیروی از دستوراتش کُند، زیرا سرشتِ آدم ها به گونه ای بدستِ هَستی ساخته شده است که زیر لگامِ سامه های (شرایط) ویژه ای باشند. ولی اِشغ چیز گُزینایی (اختیاری) است؛ به هر روی، هرکس چیزی را دوست دارد که به پَسندش بیایید، همانگونه که او رَدا و کفش هایش را دوست دارد."

[۵.۱.۱۲] "پس،" کوروش گفت، "اگر دلبستن به کسی یک چیز دلبخواهی است، چرا آدم نمیتواند از دوستداشتنِ کسی دست بردارد، هنگامیکه او آرزوی آن را میکُند؟ من مردان آشغی را دیده ام،" کوروش گفت،" که از بهرِ غمِ زیادی که داشته اند میگریستند، آدم هایی که به رسایی بردهٔ کسانی شُده بودند که دوستِشان میداشته اند، هَرچند که این آدم ها، پیش از اینکه سُهِش هایِ (احساس های) آشغانه، آنها را دربر بگیرد، میپنداشتند که بندگی، بدترین نابکاری هاست. من دیده ام که آنها از اندوخته هایی که به سَختی گردآوری میکرده اند، ارمغان هایی را برای دلبرشان فراهم میآوردند، من دیده ام که آنها نیایش میکردند، آری، نیایش میکردند که از بَندِ این سُهِشِ (احساس) دلباختگی شان آزاد شوند، انگار که یک بیماری باشد، باز آنها نمیتوانستند خود را از دستِ آن رها سازند؛ زیرا دست و پای آنها با زنجیری که نیرومند تر از آهن است، بسته شده بود. آنها بدون هرگونه فرنود (دلیل) یا برهانی، خودشان را در فَرادستِ دوستِگان (معشوقه) خود میگذاشتند؛ و باز هم این برده هایِ بیچاره، باآنکه اندوهِ فراوانی را برمیتابیدند، کوششی برای گُریز از این پیشایند (وضعیت) نمیکردند؛ ولی به باژگونه (برعکس)، این آدم ها با زیرِ نگرگرفتنِ دلبرشان، راهبندِ آنها از گُریز میشُدند."

[۵.۱.۱۳] "آری،" آن مرد جوان پاسُخ داد؛ "برخی کسان هَستند که اینگونه رفتار میکنند؛ ولی اینچنین کسان آدم های فرومایه و سُستی هستند، و از اینرو که این کسان از نگر روانی همانند بردگان رفتار میکُنند، به باور من، آنها پیوسته دُوا (دُعا) و نیایش میکنند که بمیرند، برای اینکه از این بدبختی رها شوند؛ با آنکه، به هرهال ده ها هزار راه هایِ شُدنی دیگر هَستند که میشود از زندگی رها شُد، ولی آنها هیچکدام از این راه ها را بکار نمیگیرند. و همین کسان هَستند که تلاش میکنند که دزدی کنند و دست هایشان را از دارایی دیگران بدور نگه نمیدارند؛ ولی هنگامیکه آنها دست به دُزدی یا راهزنی میزنند، شما خواهید دید که شما نُخستین کسی خواهید بود که آن دُزدان و راهزنان را سرزنش کرده و آنها را گُناهکار میشُمارید، زیرا که آنها ناگُزیر از دُزدی نبوده اند، و شما آنها را نمی بخشید، یا با آنها همدردی نمیکنید، ونکه (بلکه) آنها را کیفر میدهید."

[۵.۱.۱۴] "اکنون آن آفریده هایِ زیبا، دیگران را ناگُزیر نمیکنند که سر از پا نشناخته دلدادۀ آنها شوند و چیزی را هم که نمیبایست، آرزویش را نمیکنند. به باور من، همیشه اندکی پوزش هایِ نابَسنده (غیرکافی) و شرم آور برای آن مردانِ فرومایه بجا میمانند که بردۀ همه گونه دلباختگی میشوند، ولی سپس آنها اِشغ (عشق) را سرزنش میکنند. آدم هایِ والامَنِش و اَرجُمَند نیز آرزویِ داشتن پول، اسب هایِ خوب و زنان زیبا را دارند، ولی آنها از اینچنین نیرویی برخوردارند که از همۀ این چیزها بُگذرند به گونه ایکه به چیزیکه بیرون از مرز دات (قانون) است، دست نزنند."

[۵.۱.۱۵] "به هر روی، او افزود، "من این بانو را دیده ام و به هرهال او از نگر من به گونۀ شِگفت اَنگیزی زیبا است. من هم اکنون اینجا در اَرتش شما

هستم، و بَرزش (تمرین) سوارکاری میکَنم، و من هرکار دیگری را که خویشکاری من باشد انجام خواهم داد."

[۵.۱.۱۶] "سوگند به خُداوند که دُرُست است،" کوروش گفت؛ "شاید که شما کمتر از آن زمانی که اِشغ نیاز داشته باشد، همانگونه که خوی اِشغ هست، تا آدم را گرفتار خودش سازد، از دست آن رها شوید. زیرا، شما میدانید که این شایش (امکان) برای آدم هست که اَنگُشتش را در آتش کُند ولی بیدرنگ نسوزد، و چوب، بیدرنگ در آتش نمی تَرکَد؛ اگر که من باشم، من نه اَنگُشتم را در آتش میکنم و نه به زیبایی نگاه میآندازم، اگر که بتوانم با این گفته کمکی به شما بکنم. و من به شما اندرز میدهم، همچنین، آریا اَسپَه، او گفت، "نَگُذارید که چشمانتان بیش از اندازه به گِردِ زیبایی بِپَلِکَد و پرسه بزند؛ زیرا، برای اینکه اَگُمان باشید (مطمئن باشید)، آتش تنها کسانی را که آن را میپَرواسَند (لمس میکنند)، میسوزاند، ولی زیبایی ناآشکار و آهسته آتش میزند هتا کسانی را که از دوردست به آن خیره شده اند، بگونه ای که آن آدم های خیره شونده، در آتش دلباختگی میسوزند."

[۵.۱.۱۷] "آخ، مرا نترسانید، کوروش،""او پاسُخ داد؛ "هتا اگر که دست از نگاه کردن به او برندارم، من هیچگاه اینگونه کالیده و شکست خورده نخواهم شد که کاری را که نباید انجام دهم، پی گیرم.""پاسُخِ بجایی دادید،" کوروش گُفت. "از او نگهداری کُنید، همانگونه که من از شما درخواست میکنم، و در رفتار با او باپروا (با ملاحظه) باشید. هنگامیکه زمانش فرابرسد، این بانو پیشکاری بُزرگی را به ما خواهد کرد."

[۵.۱.۱۸] پس از این گفتگو، آنها از هم جُدا شُدند. سپس تر آن مردِ جوان، زیباییِ شگفت انگیزِ آن بانو را بیشتر دریافت و همزمان به خوبی و رفتار

بُزرگوارِ او پی برد، و اینکه هنگام بازدید از آن بانو، آن مرد میپنداشت که او با اینکارش، آن بانو را خوشهال میکند، و آن مرد میدید که آن بانو، نمک نشناس نیست، و همیشه فَرانگری میکُند (ملاحظه میکُند) که بدستِ پیشکارانش نه تنها هنگامیکه او از در میرسد، هرچیزی را که نیاز داشته باشد، پیدا کند، ونکه (بلکه) هرگاه که آن مردِ جوان سُهِش (احساس) بیمار بودن داشت، او نمیبایستی که در رنج برخوردار نبودن از پرستاری و نیکاسداری (مراقبت) باشد—پیآیند همهٔ این چیزها این بود که آن مردِ جوان سخت دلباختهٔ آن بانو شُد؛ و آنچه که برایِ او پیش آمد شاید که هرگز شِگفت انگیز نباشد. بدینگونه داستان زندگی آن مرد اینچنین چَرخشی را آغازید.

[۵.۱.۱۹] باری، کوروش با آرزوی اینکه مادها و هَمپیمان هایش دلبخواهی با او بمانند، فَراخوانی برایِ یک نِشست از همهٔ افسرانِ سرفرمانده داد، و هنگامیکه آنها گردهم آمدند، کوروش همانگونه که در پی میآید سُخن گفت:

[۵.۱.۲۰] "مردانِ ماد و همهٔ کسانیکه در اینجا باشنده هَستید، من بیگمان هَستم که شما نه از بهرِ اینکه آرزو داشتید که به پولی برسید و نه از اینرو که میپنداشتید که با اینکار به کیاخشتره زاوری میکنید (خدمت میکنید)، با من همراه شُدید؛ ولی برای من روشن است که این خواستِ شما بوده است که به من مهری ورزیده باشید، و برای من آشکار است که شما آماده بودید که سختیِ راهپیمایی هایِ شبانه و پَژمرگ ها (خطرها) را دلاورانه با من هموار کُنید."

[۵.۱.۲۱] "برایِ این من سپاسگزار شما هَستم—من بایستیکه در رَمژک (خطا) باشم اگر که اینکار را نکنم؛ ولی من نمیپِندارم که هنوز در نِهِشتی

(وضعیتی) باشم که بتوانم کار شما را به شایستگی جُبران کنم، و از گُفتن آن نیز شرم زده نیستم. ولی بگُذارید تا من شما را آگُمان و دل آسوده سازم،" کوروش گفت،" من شَرمسار خواهم شد که به شما بگویم که: «اگر با من بمانید، من بگونهٔ درخوری آن را جُبران خواهم کرد؛» زیرا از دید من این گفته اینگونه بنگر خواهد آمد، انگار که من این را تنها برای آماده ساختن شما برای ماندن با من، گفته باشم. بجای آن، دیدگاه من بدینگونه است: هتا اگر شما در فَرمانبُرداری از کیاخشتره بازگردید، بازهم، اگر که من کامگاری ای (موفقیتی) بدست آورم، من بگونه ای رفتار خواهم کرد، که شما همچنان مرا ستایش کُنید."

[۵.۱.۲۲] "در پیوند با پیام کیاخشتره و دیدگاهِ من، من بیگمان بازنخواهم گشت، ولی من به سُوگندها و پیمان هایی که با گُرگانیان بسته ام، تُوختار (وفادار) خواهم ماند، و نمیخواهم که شَوۀ (سبب) این برداشت شوم که با آنها روراست نبوده ام؛ و من همچنین میخواهم کوشش کُنم که اینچنین رفتاری داشته باشم که گُبریاس را از آمدنش به سوی ما پَشیمان نسازم، کسیکه همهِ کاخ و سرزمین و نیروهایش را در فَرادستِ ما گذاشته است."

[۵.۱.۲۳] "و پیش از همه، اکنون که خُداوند به گونهٔ آشکار درهال دادن فَرخُندگی (تبرک دادن) به کوشش های ماست، من باید که از ناخُوشنود کردن او بترسم، و من باید که در نگاه او شرمسار باشم که بدون یک فَرنودِ (دلیل) خوب بروم و هرچه را که او پیشکش کرده است، فروگذارم. بدینگونه، و بر این پایه من آهنگِ انجامِ این کار را دارم،" او گُفت؛ "و شما هم همان کاری را بکُنید که به باور شما بهترین باشد، و به من بگویید که ودایش (تصمیم) شما چیست."

[۵.۱.۲۴] بدینسان او سُخن گفت. و نُخستین کسی که آمادهٔ پاسُخ دادن شُد، آن کسی بود که زمانی این داوش (ادعا) را کرده بود که خویشاوند کوروش است. "از سوی خودم میخواهم سُخن بگویم، ای پادشاه من،" او گفت--"از دیدِ من، بنگر میآیید که شُما پادشاه، زاده شده باشید، نه کمتر از پادشاهِ کَندویِ زنبورها. زیرا از آن رو که زنبورها همیشه بدلخواه از پادشاهِ شان فرمانبُرداری میکنند و هیچکدام از آنها مانِشگاهی (اقامتگاهی) را که پادشاه در آن جای گرفته است، فرونمیگذارد؛ و هنگامیکه پادشاه میخواهد بجایی برود، هیچکدام از آنها از دنبال کردن پادشاه کوتاهی نمیکند -- این یک چیز شِگِفت انگیزی است، که آنها با این آرزومندی (شوق) زاده میشوند که پادشاهِ شان بر آنها فرمانروایی کند؛"

[۵.۱.۲۵] "بدینسان و همچنین، بنگر میآید که آدم ها از به کُمکِ چیزی همانند نیرویِ آسن (غریزه) بسویِ شما کشیده میشوند. و برای آن من فَرنود (دلیل) دارم؛ زیرا هنگامیکه شما خود را برای رفتن از کشور ما به پارس آماده میکردید، آیا کسی از پیر یا جوان از بَدَرهه کردن (بدرقه کردن) شُما خودداری کرد، تا اینکه اَشَه تِه آگ ما را بازگرداند؟ و هنگامیکه شما برای کمک به ما از پارس شتابان آمدید، ما دیدیم که کمابیش همهٔ دوستانِ شما به دلخواه به دُنبال شما آمده بودند. و دوباره، هنگامیکه شُما خواستید که برای این گُسیلش (*expedition*) رهسپار شوید، مادها دلبخواهی آمدند تا شُما را همراهی کُنند."

[۵.۱.۲۶] "و اکنون، همچنین، این سُهِشی (احساسی) است که ما در برابر شُما داریم، بگونه ایکه در کنارِ شما ما ترسی نداریم هتا اگر که در سرزمین دُشمن باشیم، درهالیکه بدون شُما ما هتا ترس از بازگشت به خانه داریم.

اکنون دیگران میتوانند، بنام خودشان آنچه را که به انجامش باور دارند، برای شما بازگویند. ولی آنچه که در پیوند با من است، کوروش، من، به همراهِ آن مردانی که خودم فرماندهی میکنم، با شما خواهیم ماند و از دیدن شما خسته نخواهیم شد و خوبی هایِ شما را به ما رواخواهیم داشت."

[۵.۱.۲۷] به دُنبال او، تیگران بدینسان که درپی میآید، سُخن گفت:"کوروش،" او گفت، "شما هیچگاه نباید که شگفتزده شوید که چرا من در سُخن گفتن کوتاهی میکنم. زیرا روان و اندیشهِ من بدینگونه سامان یافته است که رَهنمودی را پیشنهاد نکنم، ولی آنچه را که شُما دستور میدهید انجام دهم."

[۵.۱.۲۸] "خوب، مادها!" پادشاه گُرگانیان گفت، "اگر که شما هم اکنون بروید، من خواهم گفت که این فریب اهریمن بوده است که میخواسته است شُما را از دستیافتن به فَرهومندی هایِ (برکت های) بی اندازه فراوان بی بهره سازد. زیرا، با درنگریستن به خَرَدِ آدمی، چه کسی از دُنبال کردن دُشمنش دست برمیدارد، هنگامیکه دُشمن درهال گُریز است، یا از دریافتِ جنگ ابزارهایش پرهیزمیکند، هنگامیکه دُشمن، آنها را وامیسپارد (تحویل میدهد)، و یا از بدست آوردن دارایی هایِ دُشمن و دربند کردن او خودداری میکُند، هنگامیکه او خود را میسُتوهد (تسلیم میکُند)—به ویژه در سایهِ اینچنین رهبری که ما داریم؟ من در نزد شما به خُداوند سوگند میخورم، از دیدگاه من کوروش خوشهال تر خواهد بود که به ما خوبی کُند، تا اینکه بخواهد خودش را توانگر سازد."

[۵.۱.۲۹] به دِنبال او، همهِ مادها نیز در این باره سُخن گُفتند: "این شُما بودید، کوروش، که ما را بیرون آوردید و به اینجا راهنمایی کردید، و

هنگامیکه شما نیز میپندارید که زمان بازگشت فَرارسیده است، ما را برای برگشتن با خودتان راهنمایی کُنید." و هنگامیکه کوروش آن را شَنید، او این نیایش را کرد:" پَروَردگارِ توانا، من از شما خواهش میکنم، بگُذارید تا من در زاوری (خدمت) به این دوستان از اَرجی که آنها بمن نشان میدهند، پیشی بگیرم."

[۵.۱.۳۰] سپس کوروش فرمان داد تا برخی به پُست هایِ دیده بانی خودشان بروند و پس از آن، آنچه که آنها را خُوشنود میسازد برای خودشان انجام دهند؛ و او از پارس ها درخواست کرد تا چادر ها را در میان خودشان پخش کُنند— در میانِ اسپواران که درخور بَهرمَندی (استفاده) آنها باشد و در میان پیادگان بگونه ایکه برای نیاز آنها بَسنده اُفتد (کافی باشد) — و نیازهایشان را به گونه ای برنامه ریزی کنند که گُماشته هایِ خواربار و سرپرستانِ کارپَردازیِ ارتش در چادرها، همهٔ چیزهایی را که مورد نیاز آنها هَستند، برآورده سازند، و هرچیزیکه مورد نیاز بود فراهم آورند، و آن چیزها را به مانِشگاه هایِ (اقامتگاه های) پارس ها ببرند، و اسب هایشان را مهتری و آراسته کُنند و خوراک بدهند، تا اینکه پارس ها هیچ خویشکاری دیگری نداشته باشند، بجز بَرزشِ (تمرین) هُنر جَنگیدن. بدینسان آنها آن روز را گُذراندند.

نَسکِ پنجم، بَخشِ دوم

بازدید از دژ گُبریاس

[۵.۲.۱] همینکه در پگاهِ روز دیگر آنها برخاستند، آنها رفتن به سویِ گُبریاس را آغازیدند تا از او بازدید کُنند—کوروش، در پشتِ اسب، به همراهِ نزدیک به دو هزار از آن پارسیانی که یگانِ هایِ تازهٔ اسپواران را میساختند— و آنها که سپر و شمشیر سوارکاران را میتَرابُردند (حمل میکردند)، به همان شُمار به دُنبال آنها روانه گشتند؛ بازماندهٔ اَرتش نیز در یگان های شایسته اش آنها را دُنبال میکردند. به اسپواران گُفته شُد تا به آگاهی سوارکارانی که تازه به آنها پیوسته بودند، برسانند که اگر هرکس از آنها در پَسِ نیروهایی که سپاه را از پُشت پَدافندی میکنند جا بماند و یا در پیشاپیش سپاه و یا در پهلوهای سپاه بیرون از ستون، پراکنده شود، کیفر خواهد دید.

[۵.۲.۲] نزدیکِ بیگاهِ (غروب آفتاب) روز دوم آنها به کاخ گُبریاس رَسیدند؛ و آنها دیدند که آن دژ بی اندازه اُستوان (محکم) است و اینکه همهٔ آن چیزهایی که بر روی بارو هایِ دژ فراهم شده بود، از آنها کارآمدترین (موثرترین ها) دیوارهایِ پَدافندی در نبرد ساخته بود. و آنها گاوها و همچنین گوسپندانِ فراوانی را دیدند که در پَناه آن سَنگربَندیها به بیرون رانده شُده بودند.

[۵.۲.۳] سپس گُبریاس پیامی را برای کوروش فرستاد و از او خواست که در پیرامون دژ، سواره بگردد و بِبیند که آسانترین راه برای دستیافتن بر دژ کُجاست و در این میان شُماری از افسرانِ اُستیکانَش (قابل اعتمادش) را

برای وارسی کردن به درون دژ بفرستد، تا بِبینند که چه چیزی در اندرون هست، و سپس آنها برگردند و آنچه را که دیده اند به او گُزارش بدهند.

[۵.۲.۴] بدینسان کوروش، که براستی آرزو داشت بداند، در نِهِشتی (وضعیتی) که گُبریاس روراست نباشد، آیا میشود به آن دژ دستیافت، سواره در هر سوی و پیرامونِ آن دژ گشت زد و دید که همه جایِ آن دژ برای هر کسی که بخواهد تلاشی برای دستیافتن بر آن کُند، بسیار اُستوان (محکم) است. و کسانی را که او پیش گُبریاس فرستاده بود، این گُزارش را آوردند که در اندرون دژ به اندازۀِ بسنده آزوغه هست، که نگهبان هایِ دژ بتوانند برای همۀِ یک زایَک (نسل) پایداری کُنند.

[۵.۲.۵] هنگامیکه کوروش درهال اندیشیدن بود تا به چَم (معنی) همۀِ این چیزها پی ببرد، گُبریاس خودش بیرون آمد درهالیکه با خودش همۀِ پیشکارانش را آورده بود؛ برخی از آنها با خودشان باده، آردِ گندم، و آرد جو، آورده بودند و برخی دیگر گاو، بُز، گوسپند، خوک و همه گونه آزوغه به همراه داشتند—فراوانی در هرچیزی برای شامِ همگیِ اَرتِش کوروش.

[۵.۲.۶] و کسانیکه پیشۀِ شان این بود، این چیزها را پخش کردند، و به آماده کردن شام پرداختند. و هنگامیکه همۀِ مردان گُبریاس بیرون بودند، او از کوروش خواست که از هر راهی که او میپندارد که میتواند دل آسوده ترین راه باشد، به دژ اندر شود. بدینسان کوروش برخی از پیشاهنگان و یک بخش از افسرانش را در پیشاپیش فرستاد، و پس از این هوشکاری (احتیاط) او خودش به دژ اندر شد. هنگامیکه کوروش به درون رفت، و درهالیکه او دروازه را گُشوده نگه داشته بود، همۀِ دوستان و افسرانِ سپاهش را به نزد خودش فراخواند.

[۵.۲.۷] و هنگامیکه آنها در درون بودند، گُبریاس چیزهایِ با ارزشی را بیرون آورد از جام های زر، و کوزه ها و گُلدان ها گرفته تا همه نمونه از پیرایه و آذین ها، کمابیش بی اندازه پول های زر، و همه نمونه از گنجینه در بیشترین اندازه؛ و در پایان او دُخترش را بیرون آورد، یک فَرجودی (معجزه ای) از زیبایی و بالا بُلندی، که سوگواری برای برادرش میکرد، که مرده بود؛ و گُبریاس گفت: "این گنجینه ها را، کوروش، من به شما پیشکش میکنم و این دُخترم را به شما واگُذار میکُنم تا شما آنچه را که سزاوار میدانید با او انجام دهید. ولی ما برای شما نیایش میکُنیم، و من، همانگونه که هم اکنون کرده ام، که شما کین پسرم را از مَرگناک (قاتل) او بگیرید، و دُخترم نیایش میکند که شما خونخواه برادرش باشید."

[۵.۲.۸] "خوب،" کوروش در پاسُخ به آن گفت، "من این پیمان را هتا آن زمان با شما بستم، که تنها می اِنگاشتم که شُما سُخن نادرستی را به من نمیگویید، و گفتم که هرچه که در توانم باشد برای خونخواهی شما انجام خواهم داد؛ ولی اکنون، هنگامیکه میبینم که شُما آدم راستگویی هَستید، پیمان من با شما هم اکنون انجام شده است؛ و همانگونه من با دُختر شما پیمان میبندم که به کُمَکِ پروردگار، پیمان خودم را موشکافانه بجا خواهم آورد. اکنون آنچه که به این گنجینه ها درپیوسته (مربوط) است،" کوروش ادامه داد، "من آن ها را میپذیرم، ولی من آن ها را دوباره در اینجا به دُختر شما و به آن مردی که با او زناشویی کُند، بازپس خواهم داد. ولی یکی از ارمغان هایِ شما را هنگام رفتن برمیدارم، که بجایِ آن نه همهِٔ دارایی هایِ کشور بابل (که بسیار فراوان است) و نه هتا اگر که همهِٔ گنج هایِ جهان برای من فرستاده شوند، مرا بیشتر از این پیشکش، خوشهال نخواهند کرد."

[۵.۲.۹] و گُبریاس که شِگِفت زده از این شُده بود که فَردید (منظور) کوروش چه چیزی میتوانسته باشد و میپنداشت که شاید فَردید کوروش دُخترش باشد، پُرسید:"و آن ارمغان چه چیزی میتواند باشد، کوروش؟" او پاسُخ داد، "آن چیز این است: یک مرد شاید که بیزار از بیدادگری، ناپَرهیزکاری و دروغ باشد، ولی اگر هیچکس دارایی هنگفتی، یا توان لگام گُسیخته ای، و یا دژ دست نیافتنی ای و یا فرزندان دوستداشتنی ای به آن مرد ارزانی نداشته باشد، او میتواند بمیرد پیش از اینکه نشان دهد که چگونه آدمی بوده است."

[۵.۲.۱۰] "ولی شما امروز همه چیز را در دستِ من گذاشتید، از این دژ اُستوان گرفته تا همه نمونه گنجینه، نیروهایتان و یک دُختری که گرانمایه ترین چیزی است که میتوان بدست آورد. و بدینگونه شما به همه نشان دادید که من نمیتوانم در برابر دوست و میزبانم گُناه کُنم، نه کار بیدادگرانه ای را از بهر آن دارایی ها انجام دهم، و نه پیمانی را که آزادانه بسته ام بشکنم"

[۵.۲.۱۱] "و تا زمانیکه من یک آدم درستکاری باشم و خُرسندی مردم را بدست آورم همانگونه که به آن پُرآوازه هستم، شما را بیگمان میکنم که من هیچگاه این آزمایشِ اَپستام سازی (اعتماد سازی) شما را فراموش نخواهم کرد ولی تلاش خواهم کرد که تاوان آن همه ارجِ درخور را به شما نشان دهم."

[۵.۲.۱۲] "بدون اندید (شک)،" کوروش اَفزود، "شما یک همسر شایسته برای دخترتان پیدا خواهید کرد. من مردانِ خوب و فَریور (باوفا) در میان دوستانم دارم، و یکی از آنها دستِ او را خواهد گرفت؛ ولی من نمیتوانم

بگویم که آیا او دارایی کمتر، یا بیشتر از آنچه که شما اکنون به من پیشکش کردید، خواهد داشت. تنها شاید شما بتوانید از یک چیز بیگمان شوید؛ در میان آنها کسانی هستند که شما را از بهر شکوه و مِهَستیِ (عظمت) ارمغان هایتان ستایش نخواهند کرد؛ آنها تنها به من رشک خواهند ورزید و از خداوند خواهش خواهند کرد که او روزی به آنها این شایش (امکان) را بدهد که آنها نیز بتوانند توختاری (وفاداری) خود را به دوستانشان نشان بدهند. و اینکه آنها هیچگاه خود را به دُشمن واگُزار نخواهند کرد، مگر اینکه خداوند آنها را از پای درآورد؛ و اینکه آنها جوانمردی و آوازهٔ خوبشان را با همهٔ سرمایه ای که شما به آنها پیشکش کنید و همهٔ گنج هایِ سوریه و آشور تاخت نخواهند زد. به من باور داشته باشید که سرشتِ برخی از کسانی که در اینجا نشسته اند، اینچنین است."

[۵.۲.۱۳] "برای خُوشنودی خدا، کوروش،" گُبریاس با یک خَنده گُفت، "مهروزانه بمن نشان دهید که این کسان کُجا هَستند، تا من شاید که از شما برای یکی از آنها خواهش کنم که پسرخواندهٔ من شود."" نیازی نخواهد بود که این داده ها را شما از من بگیرید،" کوروش پاسُخ داد؛ "ولی، اگر شما با ما همراه شوید، خواهید توانست که یکی از آنها را برای خودتان برگُزینید."

[۵.۲.۱۴] پس از اینکه کوروش بدینگونه سُخن گفت، او دَستِ راستِ گُبریاس را اُستوار در دست خودش گرفت و برای رفتن برخاست، درهالیکه همهٔ یارانش را با خودش همراه کَرد. و همچنین گُبریاس از کوروش خواست که در کاخش شام بخورد، کوروش این درخواست را رد کرد، ولی شام را در اُردوگاهِ خورد و گُبریاس را با خودش در جایگاهِ مهمان به همراه بُرد.

[۵.۲.۱۵] و هنگامیکه کوروش بر تُشَکِ پَر لمیده و برآسوده بود او این پُرسش را کرد:"به من بگویید، گُبریاس، آیا شُما میپِنداريد که شما بیشتر از هرکدام از ما روتَختی داشته باشید؟""به خُدا سوگَند که من سراسر (کاملا) بیگمان هَستم،" گُبریاس گفت، "که شُما بیشتر روتختی و بیشتر کاناپه [*] دارید، و اینکه خانهِ شما بسیار بُزرگتر از خانهٔ من است؛ زیرا آسمان و زمین خانه شُماست، و اندازهِ کاناپه هایِ شما به اندازهٔ شُمار آسودگاه هایی (استراحتگاه هایی) است که شما بر روی زمین پیدا میکُنید، درهالیکه از دیدِ شُما آن روتختی هایی که از پَشمِ گوسپند فرآورده شده اند، درخور نیستند، ونکه (بلکه) شما هرچه که کوهستان ها و دشت ها بدست میدهند، شایسته میپندارید."

[*] روتختی هایِ گران و کاناپه از نشانه هایِ ویژهٔ فَرنمایی و آذینش (تجمل) در خاور بود.

[۵.۲.۱۶] بدینگونه، هنگامیکه گُبریاس برای بار نُخست با آنها شام خورد و سادگیِ خوراکی هایی را که در پیش رویِ آنها گذاشته شُده بودند، دید، او پنداشت که مردمِ خودش نِژاده ترِ (اشرافی تر) از آنها باشند.

[۵.۲.۱۷] ولی گُبریاس بِزودی به میانهِ رَویِ سربازانی که با او پایِ خوراک نشسته بودند، پی بُرد؛ زیرا هیچ مَردِ پارسی از پَشکِ (طبقهٔ) فرهیختگان، این پروانه را بخودش نمیدهد که اینگونه نمایان شود که انگار او بدامِ خوراک یا نوشیدنی ای گرفتار شده باشد؛ او نه با نگاه های دُزدانه به آن خوراک خوشهالیش را نشان میدهد، و نه با دستانش آزمندانه به آن دست میبرد، و نه با اندیشه هایش آنچنان به آن خوراک اندرکشیده میشود، که از رویکردن به چیزهای دیگر باز بماند، چیزهاییکه میتوانستند او را بخودش اندرکشند اگر که او در پای خوراک نمیبود؛ ولی پارسیان همانندِ سواکارانِ

خوب، مهارشان را از دست نمیدهند، که زمانیکه بر پشتِ اسب سوارند، میتوانند سوارکاری کُنند و همزمان ببینند، بشنوند و هرچه را که بخواهند بگویند، بدینگونه اینچنین فرهیختگانِ پارسی میپندارند که آنها باید در پای میزِ خوراک، خودشان را خَرَدمند و میانه رو نشان دهند؛ آنها آزیدن (حرص زدن)، برانگیخته شدن و شوریدن از بهر خوراک و نوشیدنی را رفتاری خوک سانه و ددمنشانه می انگارند.

[۵.۲.۱۸] گُبریاس درنگریست که آنها تنها پُرسش هایی را میکردند که پاسُخ دادن به آنها میتوانست خُوشنود کُننده باشد، و تنها به شیوه ای شوخی میکردند که خوشهال کُننده بود؛ همهٔ شادمانی آنها به دُور از پُررویی و بدخواهی بود همانگونه که این چیزها از بیمزگی و ناشایستگی ریشه میگیرند.

[۵.۲.۱۹] ولی چیزیکه پیش از همه از دید گُبریاس چشمگیر بود این سُهِش (احساس) آشکار سربازان پارسی بود که انگار که در میدانِ کارزار باشند. در میدان جنگ از آنجا که پَژمَرگ (خطر) برایِ همه یکسان است، هیچکس از هاگِ (حق) بیشتر از همیارانش برخوردار نیست؛ به واژگونه، بدینسان چاره اندیشی شُده بود که مهمانی یا بزمی که به رسایی (کامل) و بدون کم و کاست انجام پذیرد، میتواند به رسا کردن ورزیدگی و کارایی کسانی که در جنگ میهُماسند (شرکت میکنند) کمک کند.

[۵.۲.۲۰] و بدینگونه هنگامیکه گُبریاس بَرخاست تا به خانه بازگردد، برپایهٔ گُزارش های رسیده، او گُفته است:"من دارم پی میبرم، کوروش، که چرا با آنکه ما بیشتر از شما جام های می، تلا، جامه و سرمایه داریم، با اینهمه ما هنوز به این اندازه با ارزش نیستیم. ما همیشه درهال تلاش برای افزودن بر

دارایی هایمان هستیم، درهالیکه شما دل هایتان را برای رسا کردنِ روانتان بکار میگیرید."

[۵.۲.۲۱] بدینسان گُبریاس سُخن گُفت؛ و کوروش پاسُخ داد:"مهرورزانه درنگرید، گُبریاس، که پِگاهِ فردا شُما با اسپوارانی که آراسته به جنگ ابزار هستند، در اینجا باشید، تا بدینگونه ما نیروهای شُما را بِبینیم، و سپس شما ما را از میان سرزمین تان راهنمایی کُنید تا ما بدانیم که چه چیزهایی ازآن دوستان ما و چه چیزهایی ازآن دُشمنان ما هَستند."

[۵.۲.۲۲] پس از آنکه کوروش و گُبریاس بدینسان سُخن گُفتند، آنها رفتند، هرکس بدنبال خویشکاری شایستهِٔ خودش. هنگامیکه روز آغاز شُد، گُبریاس با اسپواران خود آمد و راه را نشان داد. ولی کوروش، همانند یک سرفرماندهٔ اَرتش، نه تنها راهپیمایی را زیر نگر داشت، ونکه (بلکه) همزمان، همانگونه که او به پیش میرفت، او نِهشت (وضعیت) را در پیرامون بَررَسی میکرد تا پی ببرد که آیا راهی هَست تا با بهره گرفتن از آن بتواند دُشمن را ناتوان تر ولی نیروهای خودش را تواناتر سازد.

[۵.۲.۲۳] با این اندیشه، کوروش پادشاهِ گُرگانیان و گُبریاس را به پیش خود فراخواند؛ زیرا کوروش میپنداشت که با بیشترین شایمندی (احتمال)، این دو تن داده هایی را که او نیاز داشت، به او بدهند. "دوستان من،" کوروش گُفت، "من بر این باورم که من لغزشی نخواهم کرد اگر که به توختاری (وفاداری) شما پُشتگرمی داشته باشم و با شما در بارهٔ این کارزار سِگالش کُنم (مشورت کُنم). شما، هتا بیشتر از من، میخواهید که آشوری ها بر ما چیره نشوند. در پیوند با من، اگر که من ناکام شوم، شاید که برخی راه هایِ

گُریز برای من باشند. ولی چنانچه پادشاه آشور دستِ برتر داشته باشد، برای شما من هیچ چیز بجز دُشمنی از هر سوی نمی بینم."

[۵.۲.۲۴] "زیرا، در پیوند با من، پادِشاه آشور دُشمن من است، نه از اینرو که او از من بیزار است، ولی برای اینکه در اَنگارهای (تصورات) او بُزرگ و آسیم (عظیم) شدنِ پاتَرمان (ملت های) ما زیانی به سود و بهروزی او خواهد بود، و به این فَرنود (دلیل) او درهال جنگیدن با ماست؛ ولی او به دُرُستی از شما رَمیده است، زیرا که او میپندارد که شما آسیبی به او زده اید."در پاسُخ، آنها گُفتند که کوروش باید پُرسش خودش را از آنها بکند، چونکه آنها از فَرهودی (حقیقتی) که کوروش بازنموده است، آگاه هَستند و اینکه میدانند که چَرخش رویدادها در آینده میتواند برای آنها با نگرانی هایی همراه باشد.

[۵.۲.۲۵] سپس کوروش همانگونه که در پی میآید آغازید:"پس، به من بگوید،" او گفت، "آیا پادشاه آشور میپندارد که شماها تنها کسانی باشید که به او دُشمنی میورزند، یا شماها کسان دیگر را میشناسید که دُشمن او هَستند؟""آری، سوگند به خُداوند،" پادشاه گُرگان گُفت؛ "کادوسیان (*Cadusians*) [*]، یک پاتَرم بُزرگ و نیرومند، که بیشتر از همه با او دُشمنی میورزد؛ و به همان گونه همسایهٔ ما سَکا ها (*Sacians*) [**]، زیرا که آنها بگونهٔ فَرسختانه از دست او رَنج کشیده اند؛ و برای اینکه پادشاه آشور تلاش میکرد که آنها را نیز همانند ما به زیر فرمان خودش در بیاورد."

[*] کادوسیان (به یونانی: □αδ□ύσι οι) مردمانی بودند که در دورهٔ باستان در گیلان و شمال خاوری آذرآبادگان می‌زیسته‌اند. از زبان و نژاد آنها آگاهی‌ای در دست نیست. زیستگاه آنها را مناطق کوهستانی و مه‌آلود شمال ایران نوشته‌اند.

کادوسیان در زمان کورش بزرگ بخشی از سپاهیان هخامنشی را تشکیل می‌دادند و به کورش وفادار بودند. به گزارش پلوتارک اینان در میانه پادشاهی هخامنشیان بر ایشان شوریده‌اند. در زمان چیرگی سلوکیان بر

ایران ایبان را در سپاه سلوکی نیز می‌بینیم. برای نمونه در نبرد رافیا با مصر کادوسیان بخشی از جنگجویان سلوکی بوده‌اند.

واپسین نشانه‌های از کادوسیان در زمان اشکانیان در تاریخ دیده می‌شود. می‌نماید که اینان در دیگر تیره‌های کرانهٔ دریای مازندران حل شده‌باشند.

واسیلی ولادیمیر بارتولد مستشرق روس در اثر خود به نام جفرافیای تاریخی ایران می‌نویسد:«در عهد قدیم سکنهٔ اولیه گیلان را کادوسیان تشکیل می‌دادند که در قید اطاعت دولت هخامنشی نبودند. همین قوم یا قسمتی از آن را گیل هم می نامیدند و ولایت گیلان نام کنونی خود را از آنان دارد.

[**] سَکاها دسته‌ای از مردمان کوچ‌نشین آریایی و ایرانی‌تبار بودند که محل زندگی آنان از شمال به دشت‌های جنوب سیبری، از جنوب به دریای خزر و دریاچه آرال، از خاور به ترکستان چین و از باختر تا رود دانوب می‌رسید. سکاها مردمانی جنگجو بودند و گهگاه به سرزمین‌های همسایه خود یورش می‌بردند. سکاها از شاخه‌های نژاد هند و اروپایی بودند که همواره در تاریخ قدیم ایران خودنمایی می‌کردند.در نوشته‌های هرودوت، بقراط، ارسطو، استرابون، و بطلمیوس اطلاعاتی در مورد سکاها داده شده است.

[۵.۲.۲۶] "خوب که اینجور،" کوروش گفت، "آیا شماها می پندارید که این دو پاتَرمان (ملت) دُوست داشته باشند که در یک تازش به آشوری ها به ما به پیوندَند؟""آری،" آنها پاسُخ دادند، "و بِه دُرُستی، آنهم آرزومندانه، اگر که آنها بتوانند راهی را برایِ پیوستنِ نیروهایشان به ما پیدا بکنند.""و چه چیزی بایستیکه این نیروها را از یکپارچگی بازبدارد؟" کوروش پُرسید. "آشوری ها،" آنها پاسُخ دادند، "همان مَردُمی که شُما هم اکنون از میان کشورشان درهال راهپیمایی رزمی هَستید."

[۵.۲.۲۷] "ولی، گُبریاس،" کوروش گُفت، هنگامیکه او این پاسُخ را شنید، "آیا شُما این مردِ جوانی را که به تاج و تخت رسیده است نمی اِرازید (مُتهم نمی کُنید) که دارایِ ویژگیِ گُستاخی و سَنگدلانه است؟""این داوری، به باور من،" گُبریاس گُفت، "با آزموده هایی (تجربه هایی) که من از او دارم، هایش پذیر هَستند (قابل تأیید هَستند).""مهروزانه، به من بگویید که آیا شما تنها کسی هَستید که پادشاه آشور با او اینچنین برخوردی را کرده است،" کوروش پُرسید، "یا کسان دیگر نیز هَستند؟"

[۵.۲.۲۸] "آری، به خُدا سوگند،" گُبریاس گُفت؛ کسان دیگر هم هَستَند. ولی برخی از آنها ناتوان بودند. و چرا میخواهید که با بازگفتن داستانی که آنها برتابیده اند، شما را افسُرده کُنم؟ پس، بگُذارید تا سُخن در بارۀِ یک مردِ جوانی به میان آورم که پدرش آدمی بُزرگتر از من بود، و او همانند پسر من بود، و همچنین دوست و یار شاهزادۀِ آشور. یک روز در هنگام میگُساری این هیولا (پادشاه کنونی آشور) گُذاشت که این این جوان را دستگیر و او را اخته کُنند، و چرا؟ بگونۀِ ساده، برخی میگُفتند که سُوگلیِ او از زیبایی این جوان ستایش کرده است. و گُفته است که اَروس (عروس) او زنی است که باید به او رشک بُرد. پادشاه اکنون داوش میکند (ادعا میکند) که سوگُلی او از اینرو چنین سُخنی گفته است که آن جوان میخواسته است او را بفریبد. این جوان که اکنون اخته شده است، هم اکنون فرماندار اُستانی است که در آنجا زندگی میکند، چونکه پدرش مرده است."

[۵.۲.۲۹] "خوب پس،" کوروش گُفت، "آیا شُما گمان میکُنید که آن جوان اخته شده همچنین از دیدن ما خوشهال شود، اگر که او بداند که ما میتوانیم به او کُمک کُنیم؟" گُبریاس پاسُخ داد: "من بیگمان هَستم که او خوشهال میشَوَد. ولی، کوروش، دیدن او دُشوار است.""چرا؟" کوروش پُرسید. "چونکه برای پیوستن به او، ما باید که از کنار خیلی از دیوارهای بابیلون گُذر کُنیم."

[۵.۲.۳۰] "از شما خواهش میکنم که بگویید،" کوروش گُفت؛ "که چرا اینکار این اندازه دُشوار است؟""زیرا، به خداوند سوگند،" گُبریاس گفت، "من میدانم که تنها آن نیروهایی که بخواهند از آن شهر بیرون بیایند چند برابر نیروهایِ کُنونی شما هَستند؛ و بگُذارید که من به شُما بگوییم که

آشوری ها به فَرنودهایِ (دلیل های) بسیار، هم اکنون کمتر از پیش گرایش دارند که جَنگ ابزار هایشان و اسب هایشان را به شما واُگذار کُنند، زیرا از دیدِ کسانیکه اَرتش شما را دیده اند، اَرتش شما کوچک بنگر میآید؛ و چویی (شایعه ای) در این پیوند همه جا پراکنده شده است. و او افزود، "به گمان من بهتر است که ما پَرهیختارانه (مُحتاطانه) و باپروا پیشرویم."

[۵.۲.۳۱] "به گمانم، در هُشداری که شما به ما دادید، دُرست میگویید، گُبریاس، که باید با هُوشکاری (احتیاط) فراوان به آنجا راهپیمایی کُنیم،" کوروش این پاسُخ را با شنیدن پیشنهاد گُبریاس داد. "ولی هنگامیکه در بارهٔ آن میاندیشم، من نمیتوانم برای خودمان یک فَراوندِ (*procedure*) و راهِ اَرمَندتر (ایمن تر) و دل آسوده تری از این به اَنگارم که راسته (مستقیم) به سوی بابل برویم، اگر که این همان جایی باشد که بدنهٔ بُنیادینِ (اصلی) نیروهایِ دُشمن در آن مانیده است (مستقر شده است). زیرا، اگر همانگونه که شما میگویید، آنها بیشمار باشند و بخواهند دلیری از خودشان نشان بدهند، ما بزودی به آن پی خواهیم بُرد و انگیزه ای برای ترس از آنها خواهیم داشت."

[۵.۲.۳۲] "به هر روی، اگر آنها ما را نبینند و اینگونه برداشت کُنند که ما به شَوَندِ (علت) ترسی که از آنها داشته ایم، خودمان را از دید آنها به دُور نگهداشته ایم، پس، بگُذارید که من شما را بیگُمان کُنم که آنها از آن ترسی که ما در دل هایِ آنها برانگیزانده ایم، بخودشان خواهند آمد؛ و هرچه که ما خودمان را از چشم انداز آنها بدور نگه بداریم، آنها بجایِ ترس، دلاوری بیشتری بدست خواهند آورد. ولی اگر ما بیدرنگ به سوی آنها رهسپار شویم، خیلی از آنها را خواهیم یافت که هنوز در غم از دست دادن کسانی هستند که ما آنها را از پای درآورده ایم، بسیاری از آنها هنوز خَستهبَند

(پانسمان) بر زَخم های خود بسته اند که از دست ما خورده اند، و همهٔ آنها هنوز بیاد دلاوری اَرتش ما و گُریز و شکست خودشان هَستند.

[۵.۲.۳۳] "و بِگُذارید که من شُما را بیگُمان کُنم، گُبریاس،" کوروش ادامه داد، "که اگر سُهِش (حس) خودباوریِ مردان شما برانگیخته شده باشد و افروزه هایِ (شعله های) دلاوری آنها زبانه بکشند، انبوهِ آنها آن نیروی روانی ای را نمایان خواهد کرد، که در برابر آن نشود ایستادگی کرد؛ ولی هنگامیکه مَردانِ شُما هراسیده باشند، هرچند که شمار آنها نیز فراوان باشند، ترسی که بر آنها چیره خواهد شد نیز بیشتر خواهد بود."

[۵.۲.۳۴] "و بسیاری از گُفته های بُزدلانه که آنها میشنوند، بر این نِهِشت (وضعیت) خواهد افزود و چهره هایِ نگران کُننده و بسیاری از چهره های درهم کشیده شده و سفید شُده از ترس که آنها میبینند، هراس آنها را چند برابر خواهد کرد؛ به شوند (علت) شُمارِ فراوان سربازان، این ساده نیست که این ترس را با سُخنرانی زُدود، و نه از راه تازش به دُشمن، برای اینکه دلاوری آنها برانگیزانده شود، و نه از راه پس نشستن در برابر دُشمن، برای اینکه روان آنها آسوده گردد؛ ونکه (بلکه) هرچه بیشتر که شما تلاش میکنید که آنها را با گُرمَک تر (با جرأت تر) کُنید، پَژمَرگی (خطری) که آنها به آن میاندیشند، بُزرگتر خواهد شُد."

[۵.۲.۳۵] "دوباره، سوگند به خُدا،" کوروش ادامه داد، "بگُذارید تا ما موشکافانه درنگریم که سامه ها (شرایط) چگونه هَستند: اگر، در آینده، پیروزی در میدان جنگ بخواهد ازآن آن گُروهی باشد که دارای بیشترین شمُار سربازان است، شما فَرنود (دلیل) خوبی دارید که نگران ما باشید و براستی که ما در پَژمَرگ (خطر) هَستم. اگر، با اینهمه، سرنوشت نَبَرد هنوز

به کمکِ جَنگاوری خوب است که نشاخت میشود (تعیین میشود)، همانگونه که پیش از این نیز اینچنین بوده است، این هرگز رَمژکی (خطایی) نخواهد بود که شما بی باک و دل آسوده باشید؛ زیرا، خُدا را سپاس، شما بسیار بیشتر، مردانی را در پیش ما خواهید یافت که آرزومند به مبارزه هَستند، تا در پیش آنها."

[۵.۲.۳۶] "و برای اینکه شما باز به خودتان بیشتر خود-اَپَستامی (اعتماد به نفس) بدهید، همچنین به این بیاندیشید: شُمار دُشمن هم اکنون بسیار کمتر از آن زمانی است که ما آن را شکست دادیم؛ آنها بسیار ناتوان تر از آن هَنگام هَستند که از پیش پای ما گُریختند، درهالیکه هم اکنون شُمار ما بیشتر از زمانی است که پیروز شدیم. و از زمانیکه شُما نیروهایتان را به ما اَفزودید، ما نیرومندتر شده ایم. اکنون شما نباید مردانتان را که با ما هَستند، دَستکم بگیرید. پس آسوده دل باشید، گُبریاس، بویژه که آنها اکنون با پیروزمندان همراه هَستند، و هتا آنها (دستفروشان) که بدُنبال اُردوگاه ما روان هَستند، ما را بدون ترس همراهی میکنند."

[۵.۲.۳۷] "و اینرا هرگز فراموش نَکُنید، که دُشمن، اگر که بخواهد، شاید که بتواند ما را هم اکنون بیابد. و بگُذارید که من به شُما اَگُمانی بدهم (اطمینان بدهم)، که ما از هیچ راه شایمندِ (مُحتمل) دیگری نخواهیم توانست در میان آنها بیشتر ترس بیاندازیم، مگر از راه راهپیمایی رَزمی راسته (مستقیم) به سویِ آنها. از آنجا که این باور راسخ من است، گُبریاس، ما را راسته به بابل راهبَرِیَد."

نَسکِ پَنجُم، بَخشِ سوم

پیوستن گاداتاس فرماندار آشوری به کوروش

[۵.۳.۱] هنگامیکه که سپاهیان کوروش بدینگونه درهال پیشروی بودند، آنها در روز چهارم به مرزهایِ سرزمینِ زیرِ فرمانِ گُبریاس رسیدند. همینکه کوروش در کشور دُشمن بود، او پیادگان را در یک سامانِ سازمند (مرتب) زیر فرمان خودش آرایش داد و به همان اندازه هم از اسپواران (سواره نظام ها) برداشت که از دیدگاه او بهترین ها بودند. بازماندۀ اسپواران را او به جُستجویِ آزوغه فرستاد، با این فرمان که هرکس را که جنگ ابزار بدست داشت، بکشند، ولی کسان دیگر و یا اگر گاوی را بتوانند بدست آورند، با خود بیاورند. کوروش به پارس ها فرمان داد که به گروهی که بدنبال آزوغه بود، به پیوندند. و چنین پیش آمد که برخی از آنها از روی اسب هایشان به پایین پَرت میشُدند و با دستِ های تِهی بازمیگشتند، ولی بسیاری از آنها همچنین انبوهی پَروه (غنیمت) با خودشان به همراه آوردند.

[۵.۳.۲] هنگامیکه همۀ پَروه ها آورده شُدند، کوروش آزادمَردها (*peers*)، و افسران مادی و گُرگانی را باهم فراخواند و همانگونه که در پی میآید برای آنها سُخنرانی کرد:"دوستانِ من، گُبریاس از ما با جوانمردی و بَخشش فَراوان پَذیرایی کرد. بدینسان، اگر دانَگی از پَروه ها را که برای خداوند درنگر گرفته شده اند، کنار بگُذاریم و یک دانَگِ بَسنده را هم برایِ اَرتش، و بازماندۀ آن ها را به او بدهیم، آیا ما کار دُرُستی انجام نداده ایم؟ زیرا ما باید به اُستوانیم (ثابت کُنیم) که ما در تلاش هَستیم که در انجام کارهایِ خوبی که کسانی برای ما انجام داده اند، پیشی بگیریم؛ آنهم با نشان دادن خوبی ای که ما به آنها میکُنیم."

[۵.۳.۳] هنگامیکه افسران سُخنان کوروش را شَنیدند، آنها هَمِهٔ خُرسندی خودشان را نشان دادند و برای آن پیشنهاد، خُنبیدَند (کف زدند)؛ و یکی از آنها همانگونه که در پی میآید سُخن گفت: "بیگُمان، کوروش،" او گُفت، "بگُذارید که اینکار را انجام دهیم. و همچنین، این یک نشانهٔ خوبی از کاردید (تدبیر) خواهد بود؛ زیرا بنگرم میآید که رویکردِ (توجه) گُبریاس به ما بهتر از آنچه که او به یک مُشت گدای دورِ گَرد نشان میدهد، نبود. چونکه ما با کیسه هایِ پُر از پول هایِ زَر و تلا به اینجا نیامدیم و از جام هایِ زَر هم ننوشیدیم. و اگر که ما این کار را بکُنیم، او پی خواهد بُرد که این شایش (امکان) هست که آدم ها هتا بدونِ داشتنِ زَر و تلا هم هُوزات و نژاده (نجیب زاده) باشند."

[۵.۳.۴] "پس بیایید،" کوروش گُفت، "به مُغ آنچه را که ازآن پروردگار است، بِسپارید، دانگی را که ازآنِ اَرتش است کنار بگُذارید، و سپس بگویید که گُبریاس بیاید و بازمانده را به او بدهید." بدینسان آنها آنچه را که درخواست شُده بود کنار گُذاشتند و بازماندهٔ پروه ها را به گُبریاس دادند.

[۵.۳.۵] پس از آن کوروش با اَرتش خود با همان آرایشی که در هنگامِ نَبَرد جَنگیده بود، راهپیمایی رَزمی خودش را به سوی بابل، از سرگرفت. ولی هنگامیکه آشوری ها برای درگیر شدن با ارتشِ کوروش بیرون نیامدند، کوروش به گُبریاس فرمان داد که با اسب به سویِ آنها براند و بگوید:"اگر که پادشاه بخواهد که بیرون بیاید و برایِ کشورش بِجَنگدَ، من نیز به او خواهم پیوست و با او خواهم جَنگید؛ ولی اگر که پادشاه نخواهد از کشورش پاسداری کُند، او باید که خودش را به پیروزمندان بِسُتُوهد (تسلیم کُند)."

[۵.۳.۶] هماهنگ با آن، گُبریاس با اسب به آنجا راند که او میتوانست بی پَژمَرگ (بی خطر) پیامش را برساند؛ و پادشاهِ آشور پیکی را به بیرون فرستاد که این پاسُخ را به گُبریاس واسپارد (تحویل دهد):"این پاسُخِ پادشاه به شُماست، گُبریاس":«من افسوس نمی خورم که پسر شما را کُشتم، ولی تنها دریغ میخورم همچنین که چرا شُما را نکشتم. و اگر شما و مردانتان آرزوی جَنگیدن دارید، از همین امروز یکماه دیگر بازگردید. براستی هم اکنون ما زمان برای جنگ نداریم، زیرا که ما هنوز سرگرم فراهم آوری هایِ خودمان هَستیم.»"

[۵.۳.۷] "من تنها امیدوارم که این دریغِ شُما هیچگاه پایانی نداشته باشد،" گُبریاس پاسُخ داد؛ "چونکه این روشن است، از زمانیکه شما آغازیده اید که آن را بِسهِید (احساس کُنید)، من خاری در گُوشت بدن شما بوده ام."

[۵.۳.۸] گُبریاس با پاسُخ پادشاه آشور بازگشت، و هنگامیکه کوروش آن را شنید، او ارتش خود را گردآورد؛ پس از اینکه کوروش گُبریاس را به پیش خود فراخواند، به او گُفت:"به من بگو گُبریاس، آیا شُما نه گفتید که آن شاهزاده که بدستِ آشوریان اخته شده است، پُشتیبان ماست؟""چرا، بیگُمان؛ گُبریاس پاسُخ داد، "من به رسایی به او اَگُمانی دارم (اطمینان دارم)؛ چونکه او و من پیشتر و بدلخواه باهم گُفتگو کرده ایم."

[۵.۳.۹] "براستی که خوب است،" کوروش گُفت؛ "پس، هنگامیکه شما دریافتید که بهترین زمان است، به سوی او بروید؛ ولی پیش از همه اَگُمان باشید که شما تنها با او کُنغال (ملاقات محرمانه) خواهید داشت؛ و پس از اینکه شُما با او گُفتگو کردید، اگر که شُما دیدید که او آرزو دارد که دوست ما باشد، دوستی او با ما را پنهان نگه بدارید. زیرا که در زمانِ جنگ آدم

نمیتواند بیشتر از راه دیگری به دوستانش خوبی کُند مگر از این راه که بنگر بیاید که دشمن آنهاست، و نمیتواند بیشتر از راه دیگری به دُشمنانش آسیب برساند بجز از این راه که بنگر بیاید که دُوست آنهاست."

[۵.۳.۱۰] "اکنون گُفته مرا به آویستید (توجه کُنید)، گُبریاس گُفت؛ "من اَگُمان هَستم که گاداتاس (*Gadatas*) آن شاهزاده اخته شده آماده است که برای آسیب زدن به پاداشاه کُنونی آشور هتا بهای گزافی هم پرداخت کُند. ولی اینکه چه کاری را گاداتاس میتواند بهتر از همه انجام دهد، برای ما ارزش بررسی کردن دارد."

[۵.۳.۱۱] "اکنون این را به من بگویید،" کوروش گُفت، "در پیوند با آن دژی که در مرز کشور برپا شُده است و همانگونه که شما گُفتید، آن دژ ساخته شده است تا در جایگاهِ یک پایگاهِ کَردگانی (عملیاتی) در برابر گُرگانیان و سکاها بکارگرفته شود و یک سنگربندی برای پاسداری از کشور در زمان جنگ باشد- آیا شُما می پندارید که اگر گاداتاس با ارتش خودش به آنجا برود، از سوی فرماندهِ دژ پذیرفته خواهد شُد؟""آری، بیگُمان آن فرمانده او را خواهد پذیرفت،" گُبریاس گُفت، "اگر گاداتاس ناوَرومَند و ناگُمانیک (نامشکوک) به سوی او برود، همانگونه که او همکنون هست."

[۵.۳.۱۲] "پس،" کوروش پاسُخ داد، "اگر همانگونه که من آرزو دارم که سنگربندی هایِ گاداتاس را بدست بیاورم، به پایگاهِ او یک تازش نمادین (ظاهری) کُنم، آنهم درهالیکه روشن است که گاداتاس با همهِ توانش از خودش پدافندگریِ نمادین خواهد کرد؛ و اگر من برخی از مردان او را و او برخی از مردان مرا دستگیر کند و یا گاداتاس مردانی از ما را گرفتار کُند که بگونهِ نمادین (ظاهری) میبایستیکه به نام پیک به سوی کسانی میرفتند، که

به گُفتِهٔ شُما دُشمن پادشاه آشور هَستند؛ و اگر این پیک هایِ گرفتار شُده به گاداتاس بگویند که آنها در راه گردآوری یک ارتشی هَستند تا برای فروگروفتن آن دژ از آن بهره ببرند؛ و اگر سپس گاداتاس، با شنیدن این گُزارش ها، به سوی آن دژ بِرَوَد و وانمود کند که برای هُشداردادن آمده است؛ آیا در چنین نِهِشتی (وضعیتی) او ناوَرومَند (نامشکوک) میماند؟"

[۵.۳.۱۳] "در اینچنین نِهِشتی (موقعیتی)،" گُبریاس پاسُخ داد، "آن فرمانده، بیگمان گاداتاس را خواهد پذیرفت، آری، و از او خواهد خواست که در آنجا بماند تا شما نیروهایتان را پس بکشید.""خوب پس،" کوروش گفت، همینکه او درون دژ باشد، آیا او در نِهِشتی (موقعیتی) خواهد بود که بتواند آن دژ را بدست ما بدهد؟"

[۵.۳.۱۴] "هَمهٔ این پیشآمدها شایمند (مُحتمل) هَستند،" گُبریاس پاسُخ داد، "اگر او درونِ دژ باشد و به آماده سازی کُمک کُند، درهالیکه شما در بیرون از دژ یک تازش پُرتوان به آن کنید.""در پیوند با این نهاده (موضوع)،" کوروش پاسُخ داد، "بِرَوید و تلاش کُنید تا این نغشه را برای او فرانمایید و به نیکختَید (توضیح دهید) تا همکاری او را بدست آورید و سپس بازگردید. و شما هیچ پایندانی (ضمانتی) بهتر از پاک نهادی ما در گُفتار و رفتاری که از دستِ ما به شما رسیده است، نمیتوانید به او بدهید."

[۵.۳.۱۵] بیدرنگ گُبریاس به راه اُفتاد؛ و هنگامیکه گاداتاس آن شاهزادهٔ اَخته شده او را دید، با شادمانی همهٔ آن نغشه را پذیرفت و چیزهایی را که آنها میبایستی انجام میدادند با او بازنمود (تعیین کرد). بدینسان، گُبریاس آن گُزارش را به کوروش رساند که همهٔ آن پیشنهادها از ته دل از سوی گاداتاس پذیرفته شُده اند، در روز سپسین کوروش تازش نمادین (ظاهری)

خودش را آغازید و گاداتاس بگونهِٔ نمادین پَدافندید. و همچنین در آن پیرامون دژی بود که کوروش آن را فروگرفت همانگونه که گاداتاس به کوروش نشان داده بود.

[۵.۳.۱۶] برپایهِٔ برنامهِٔ از پیش ریخته شده (با گاداتاس) پیک هایی که کوروش با فرمان و رهنمودهایی فرستاده بود که کدام راه را بِنَوردند (طی کُنند)، بدستِ گاداتاس اُفتادند. گاداتاس برخی از آنها را گُذاشت که پنهانی بروند تا نیرو و نردبان هایِ ویژه برای دستیافتن بر آن دژ بیاورند؛ ولی برخی را پیش خود نگهداشت و با پُرس و جو شُدن هدف آنها را در باشندگی بسیاری از گواهان از نزدیک وارسی کرد، و هنگامیکه گاداتاس از پیک ها در بارهِٔ هدفِ پَروانِکی شان (ماموریت شان) شنید، او بیدرنگ خودش را آماده کرد و در شب با شتاب روانهِٔ آن دژ گشت، انگار که بخواهد به فرماندهِٔ آن دژ هُشدار دهد.

[۵.۳.۱۷] و سرانجام بدینگونه بود که گاتاداس اَپستامیده شد (به گاداتاس اعتماد شد) و او در جایگاه یک همبسته برای پَدافندی از سَنگربندی ها، به آن دژ درآمد؛ و برایِ اندک زمانی، گاداتاس تا اندازه ای به فرماندهِٔ آن دژ در فراهم آوری ها و انجام آماده سازی ها یاری رساند؛ ولی هنگامیکه کوروش آمد، گاداتاس خودش را فرماندهِٔ آنجا کرد، و برایِ دستیافتن بر آن دژ، او همچنین مردانِ کوروش را که دربند خود کرده بود، بجایِ کُمَکیار بکارگرفت.

[۵.۳.۱۸] پس از اینکه فروگرفتنِ دژ به رسایی بِسَرانجامید، و گاداتاس همهِٔ کارهایِ درونِ دژ را سامان داد، او بیرون آمد و هماهنگ با آیین کشورش در برابر کوروش کُرنش کرد و گُفت: "شادمانی من شادمانی شماست، کوروش!"

[۵.۳.۱۹] "اینچنین نیز هَست،" کوروش گفت، "چونکه با بَخشایش خداوند شُما نه تنها شادمانی را برایِ من فراهم آوردید، ونکه (بلکه) هتا مرا نیز ناگُزیر کَردید که شاد باشم. باور کُنید، که من ارزش فراوانی بر این دژ میگُذارم و خُشنود میشوم که آن را به همبستگانم واگُذارم. در پیوند با شما گاداتاس،" کوروش ادامه داد، "بنگر میآید که آشوریان نیروی بچه درست کردن را از شما گرفته باشند، ولی به هر روی آنها شما را از توانایی بدست آوردن دوست نه اَپَخشاییده اند (محروم نکرده اند). بگُذارید تا شما را دل آسوده کُنم که شما با این رفتار، ما را دوستِ خود کرده اید. و ما همانند فَرزند و نوهٔ شما در کنار شما و تُختار (وَفادار) به شما خواهیم ایستاد."

[۵.۳.۲۰] اینچنین او سُخن گُفت؛ و در این هنگام پادشاه گُرگانیان، که هم اکنون شُنیده بود چه چیزی پیش آمده است، با شتاب به سوی کوروش روان گشت و دَستِ راستِ او را گرفت و به او گُفت:"آخ، که چه فَرخُندگی ای (برکتی) شما برایِ دوستانتان هَستید، کوروش؛ خُداوند از راه هَمبسته کردنِ من با شما، مرا بی اندازه بدهکار و سپاسگُذار خود کرده است!"

[۵.۳.۲۱] "پس بروید،" کوروش گُفت، "این دژ را بردارید که از بهر آن به من شادباش گُفتید و کارهایِ آن را سروسامان بدهید، بگونه ایکه به بهترین شیوه بکارِ مردانِ شما و بازماندهِٔ همبستگانِ ما بیاید، و بویژه اینکه،" کوروش ادامه داد، "برایِ گاداتاس در اینجا سودمند باشد، که فرماندهِٔ دژ شد ولی آن را به ما واگُذار کرد."

[۵.۳.۲۲] رهبر گُرگانیان گُفت:" پس، پیشنهاد من این است: چگونه است که هنگامیکه کادوسیان [*(*Cadusians*)] ، سکاها (*Sacians*) و مردان من آمدند، ما برخی از آنها را همچنین فرابخوانیم، تا همهِٔ ما که با این نهاده

(موضوع) پیوستگی (ارتباط) داریم با یکدیگر بسگالیم (مشورت کنیم) که چگونه بهترین سود را از این دژ ببریم؟ "

[*] **کادوسیان**(به یونانی: □αδούσιοι) مردمانی بودند که در دورهٔ باستان در گیلان و شمال خاوری آذرآبادگان می‌زیسته‌اند. از زبان و نژاد آنها آگاهی‌ای در دست نیست. زیستگاه آنها را مناطق کوهستانی و مه‌آلود شمال ایران نوشته‌اند.

کادوسیان در زمان کورش بزرگ بخشی از سپاهیان هخامنشی را تشکیل می‌دادند و به کورش وفادار بودند. به گزارش پلوتارک اینان در میانه پادشاهی هخامنشیان بر ایشان شوریده‌اند. در زمان چیرگی سلوکیان بر ایران اینان را در سپاه سلوکی نیز می‌بینیم. برای نمونه در نبرد رافیا با مصر کادوسیان بخشی از جنگجویان سلوکی بوده‌اند.

واپسین نشانه‌های از کادوسیان در زمان اشکانیان در تاریخ دیده می‌شود. می‌نماید که اینان در دیگر تیره‌های کرانهٔ دریای مازندران حل شده‌باشند.

واسیلی ولادیمیر بارتولد مستشرق روس در اثر خود به نام *جغرافیای تاریخی ایران* می‌نویسد:«در عهد قدیم سکنهٔ اولیه گیلان را کادوسیان تشکیل می‌دادند که در قید اطاعت دولت هخامنشی نبودند. همین قوم یا قسمتی از آن را گیل هم می نامیدند و ولایت گیلان نام کنونی خود را از آنان دارد.[نیازمند منبع]»

[۵.۳.۲۳] کوروش این پیشنهاد را پذیرفت. و هنگامیکه همهٔ کسانیکه بهره ای از دژ میبُردند گردهم آمدند، آنها وَداییدند (تصمیم گرفتند) که دژ بگونهٔ همگانی بدستِ کسانی اداره شود که سودِ آنها در گُذاشته شُدن دژ در دست دوستان باشد تا در زمان جنگ در جایگاهِ سنگری اُستوان از آن بهره بُرده شود ، و این دژ یک پایگاهی برایِ انجامِ کَردگانی (عملیات) در برابر آشوریان باشد.

[۵.۳.۲۴] از بهر این رویداد کادوسیان، سکاها، و گُرگانیان به لشکرکشی کوروش با شُمار بیشتر و شورِ افزونتر پیوستند. بدینسان یک لشکر تازه به اَرتشِ کوروش افزوده شُد، که کادوسیان نزدیک بیست هزار از سربازان پیادهٔ آن را فراهم آورده بودند که آراسته به شمشیر و سپر سبک بودند و چهار

هزار از اسپواران آن را؛ سکاها نزدیک به ده هزار کمانگیر و نزدیک به دو هزار سوارکارِ آراسته به کمان فراهم آورده بودند؛ درهالیکه گُرگانیان به اندازهٔ فراوانی که میتوانستند پیادگان فرستادند و شُمارِ اسپواران خود را به دو هزار تن رساندند؛ برای اینکه تا این هنگام بیشتر اسپواران آنها در خانه مانده بودند، تا از کادوسیان و سکاها در برابر آشوریان پُشتیبانی کُنند.

[۵.۳.۲۵] اکنون در هنگامیکه کوروش سرگرم سازماندهی آن دژ بود، بسیاری از آشوریانی که در پیرامون کشور میزیستند، اسب های خود را واگُذاردند و جنگ ابزارهای خود را به زمین گُذاشتن، زیرا که آنها هم اکنون از همسایگان خود میترسیدند.

[۵.۳.۲۶] و پس از این، گاداتاس به پیش کوروش آمد و گفت که پیک هایی با این گُزارش پیش او آمده اند که از هنگامیکه پادشاهِ آشور از رویدادهایِ دژ آگاه شُده است، او بی اندازه خَشمگین شده است و پادشاه آشور اکنون درهال آماده کردنِ خود برایِ تازش به سرزمین او میباشد. "پس، اگر پروانهٔ رفتن به من بدهید، کوروش، من تلاش خواهم کرد که از آن جاهایی که با سنگربندی آراسته هستند، نگهداری کُنم؛ دیگر جاها از ارزش کمتری برخوردارند،" گاداتاس گُفت.

[۵.۳.۲۷] "اگر شما اکنون رَهسپار شوید،" کوروش گُفت، "چه هنگامی شما به خانه خواهید رسید؟""پس فردا،" گاداتاس پاسُخ داد، "من شام را در خانهٔ خودم خواهم خورد.""ولی آیا شُما نمیپندارید که آشوریان را هم اکنون در آنجا خواهید یافت؟" کوروش پُرسید. "آری، من از آن بیگمان هستم،" گاداتاس پاسُخ داد؛ "از آنجا که پادشاه آشور میپندارد که شما در دور دست هَستید، برای رفتن به آنجا شتاب خواهد کرد."

[۵.۳.۲۸] کوروش پُرسید:" به باور شما چند روز به درازا میکشد، تا من با اَرتشم به آنجا برسم؟""سرور من،" گاداتاس پاسُخ داد، "ارتش شُما بُزرگ است و شما نمیتوانید در کمتر از شش یا هفت روز به مانِشگاهِ (اقامتگاه) من برسید.""خوب،" کوروش گُفت، "بروید با همان تُندی و تیزی که میتوانید، من با بهترین شیوه که بتوانم بدُنبال شما خواهم آمد."

[۵.۳.۲۹] بدینسان گاداتاس رَهسپار شُد، و کوروش همهٔ افسران همبستهٔ خود را فراخواند، و بنگر میآمد که در آنجا اکنون بسیاری از مردان بُزرگمَنِش و دلاور باشنده بودند. سپس، کوروش همانگونه که در پی میآید در این گِردِهمایی، سُخن گفت:

[۵.۳.۳۰] "دوستان و هَمبستگان، گاداتاس کاری کرده است که بِنَگر میآید پیشکاری بسیار گرانبهایی برای ما باشد. همچنین، آنهم پیش از اینکه او هیچ گونه فَرداتی (امتیازی) از دستِ ما دریافت کُند. اکنون گُزارش میرسد که آشوریان درهال تازش به سرزمینِ زیر فرماندهی او هَستند، همانگونه که روشن بِنَگر میآید، این تازش از آرزویِ پادشاهِ آشور برایِ کیفر دادن به گاداتاس سرچشمه میگیرد، زیرا پادشاهِ آشور میپندارد که گاداتاس در برابر او رَمژک (خطای) بُزرگی را انجام داده است؛ و شاید که پادشاهِ آشور همچنین پی بُرده باشد که اگر آن کسانیکه از بهر ما از او سرپیچی میکنند، از دست او آسیبی نبینند، آنهم درهالیکه آنها که از او پیروی میکنند، درهالِ نابودشُدن بدست ما هَستند، این شایش (امکان) هست که بزودی هیچکس نخواهد درکنار او بماند."

[۵.۳.۳۱] "از اینرو اکنون، مردانِ من، بِنَگر میآید اگر که ما میخواهیم چیزی به گاداتاس بدهیم که نیکوکارِ ماست و پُشتیبانِ خواتیک (صمیمی)

ماست، باید ما کاری را انجام دهیم که سزاوار باشد؛ و همزمان ما باید آن کاری را انجام دهیم که در پاسُخ به آن سپاسگُزاری که به او بدهکار هستیم، درست باشد. ولی سوای آن، بِنَگرم میآید که کاری را که ما میخواهیم انجام دهیم، بیشتر به سود خودمان خواهد بود."

[۵.۳.۳۲] "اگر ما به هرکس نشان دهیم که ما تلاش میکنم که در آسیب زدن به کسی که به ما زیان وارد میکند، پیشی بگیریم، و در انجام کار خوب برای کسی که به ما خوبی میکند، جلو بزنیم، برآیندِ اینچنین رفتاری این خواهد بود که کسانِ فراوانی آرزو کنند که دوستان ما بِشوند و هیچکس آرزو نکند که دُشمن ما بِشود."

[۵.۳.۳۳] "ولی اگر ما بِوَداییم (تصمیم بگیریم) که گاداتاس را تنها بِگُذاریم، با کُدام فَرنود (دلیل) هرگز خواهیم توانست کس دیگری را در زیر سِپهر خُرسند کُنیم که خوشایشی (لطفی) را برای ما انجام دَهَد؟ چگونه ما میتوانیم این بیشرمی را داشته باشیم که رفتارِ خودمان را به هاییم (تأیید کُنیم)؟ و چگونه کسی از ما میتواند به چهرهِٔ گاداتاس نگاه کُند، اگر ما، همانگونه که فراوان و نیرومند هَستیم، نتوانیم در خوبی کردن به یک مرد همانندِ گاداتاس که در یک پَژمَرگِ نگونسار (خطرِ نکبت بار) گرفتار شده است، از او پیش بگیریم؟"

[۵.۳.۳۴] بدینسان کوروش سُخن گُفت، و همهِٔ باشندگان در آن نشست خواتیکانه (صمیمانه) پذیرفتَند که همانگونه که کوروش سُخن گفت، کار کُنند. "پس بیاید،" کوروش ادامه داد، "از آنجا که شما با این پیشنهادها همداستان هَستید، پس نُخُست بگُذارید که ما مَردانی را برای همراه شُدن با چهارپایانِ بارکش و ارابه ها بگُماریم، هر لشکر شُماری از بهترین ها را

برگُزینند که سِزاوارِ همراه شدن با آن باشد؛ و بگُذارید تا گُبریاس آنها را بجای ما رهبری کُند و راهنمایِ آنها باشد."

[۵.۳.۳۵] "زیرا گُبریاس با راه ها آشنا است و از سویی دیگر او برای این پَروانِکی (مأموریت) شایسته است. در این پیوند، بِگُذارید تا ما با نیرومندترین مردان و اسبان پیش رویم، درهالیکه با خود برایِ سه روز آزوغه برخواهیم داشت. زیرا هرچه که ما با ساز و برگِ سبکتر و ساده تری برویم، ما بیشتر از خوارکِ نیمروز و شام و خوابِ خود در روزهایِ آینده سرخوش و شاد خواهیم گشت."

[۵.۳.۳۶] "و اکنون بِگُذارید تا ما با سازماندهی ایکه در پی میآید راهپیمایی رزمی خود را بیآغازیم: کریستانتاس، شما در پیشاپیشِ سپاه مردانی را که آراسته به بَرگُستوان (جلیقهٔ فلزی که سینه را می پوشاند) هَستند رهبری کُنید، چونکه راه، هموار و فراخ است. فرماندهٔ هر دسته را در پیشاپیش دسته بگذارید و هر دسته باید که در ستون بدنبال دسته های دیگر باشد؛ زیرا هرچه که بهم نزدیک تر باشیم، میتوانیم با بیشترین تیزپایی (سرعت) راهپیمایی کُنیم و از بیشترین اَرمَندی (ایمنی) برخوردار شویم."

[۵.۳.۳۷] "و فَرنودِ (دلیل) اینکه چرا من گُذاشتم مردانیکه آراسته به بَرگُستوان هَستند در پیشاپیشِ اَرتش راهپیمایی کُنند این است که آنها آهِسته ترین بَخشِ ارتش هَستند؛ و هنگامیکه آهِسته ترین یگان، ارتش را رهبری میکند، همهٔ لشکریان که تُندتر راه میروند، میتوانند به خودیِ خود و به آسانی، آن را دُنبال کُنند. ولی هنگامیکه یک یگانِ تیزپا لشکر را رهبری کُند، شبانگاهان که کمبود روشنایی، یگانِ رهبری کُننده را میهَناید (تحت تأثیر قرار میدهد)، جایِ شگفتی نیست اگر سُتون هایِ راهپیمایی از هم

بِگُسَلَند (بُریده شوند) و یک شکاف ساخته شَوَد، زیرا یگانِ پیشرو، یگان هایِ پشت سر خود را جا میگُذارد."

[۵.۳.۳۸] "پس بِگُذارید اَرتَه بازو در تارَکِ (رأس) کمانداران و سربازان پارسی که به شمشیر و سپرِ سُبک آراسته هَستند، بدنبالِ یگانِ پیشرو، روانه شود؛ بدنبال او، اَندامَه وَهوش (*Andamyas*) از میان مادها، در فرماندهی پیادگان مادها؛ سپس، اِمباس (*Embas*) با پیادگان اَرمَنِستان؛ پس از آن، اَردو خوای (*Artuchas*) با گُرگانیان؛ به دُنبال او تامبرادا (*Thambradas*) در تارَکِ نیرویِ پیادگانِ سکاها روانه شود و داتاما (*Datamas*) در تارکِ پیادگانِ کادوسیان (*Cadusians*)."

[۵.۳.۳۹] "بِگُذارید که همهٔ این یگان ها را فرماندهانشان که در پیشاپیش آنها هستند، ره برند، سربازانی که با شمشیر و سِپَرِ سَبُک آراسته هَستند در سویِ راست و کمانداران در سویِ چپِ یگانِ خودشان؛ برای اینکه، در راهپیماییِ رزمی ایکه اینچنین آرایشی داشته باشد، سربازان آسانتر بِکار میآیند."

[۵.۳.۴۰] "سپس، همهٔ باربران و پیشیاران (خدمتکاران) باید که پشتِ ارتش بدُنبال آن روانه شوند؛ افسرانِ آنها باید، پیش از اینکه بخواب روند، بِبینند که آنها همه چیزها را آماده کرده و بسته اند. و بامدادِ فردا آنها باید زودبِهنگام خودشان را با همهٔ سازوبرگ هایشان آماده کرده باشند، و در هنگامِ راهپیماییِ رَزمی همیشه آرایش سُتون ها را خوب نگه بدارند."

[۵.۳.۴۱] "پس از جای گرفتن باربرانِ ارتش و پیشیارانِ اردوگاه در جایگاهشان، بِگُذارید برای پُشتیبانی از آنها، مادَ داتَه (*Madatas*)، که از پارسیان است، اسپوارانِ پارسی را بیاورد و آنها را پیشاپیشِ یگانِ باربران

بِگُمارد؛ و بِگُذارید هر فرماندهِٔ گُروهان، گُروهانِ خود را همانند افسرانِ یگان های پیادگان، به سُتونِ یک آرایش دهد."

[۵.۳.۴۲] "پس از آنها، رامَه بَخشَه (*Rhambacas*) خواهد آمد، که از مادهاست، با اسپواران خودش در هَمان آرایش؛ پس از آنها شما، تیگران (*Tigranes*)، با اسپواران خودتان، و بازمانده هایِ افسرانِ سوارکار، هرکدام با آن نیروهایی که به ما پیوسته اند. پس از آنها شما سکاها باید که به ستون شوید؛ و در پایان، همانگونه که کادوسیان واپسین همبستگانی هَستند که به ما پیوستند، آنها پُشت چَکاد (جبهه) را خواهند پوشاند؛ و شما، آلکِ اوناس (*Alceunas*)، که فرماندهِٔ آنها هَستید، هم اکنون همگیِ پُشتِ چَکاد را زیر پُوششِ خودتان بگیرید و نَگُذارید که کسی، در پُشت سوارکارانِ شما جا بماند."

[۵.۳.۴۳] "هم افسران و هم همگیِ کسانیکه دانا هَستند باد هوشیار باشند که در هِنگامِ راهپیماییِ رزمی، خاموش بمانند؛ زیرا در هنگامِ شب برایِ انجامِ کارها و بدست آوردنِ آگاهی ها و داده ها (اطلاعات)، بیشتر نیاز هست که گوش ها را بکاربگیریم تا چشم ها را. سرگشتگی در هنگام روز گرفتاری فَرسخت تری (جدی تری) از شب با خودش بهمراه میآورد و بازسازی آن بسیار دُشوارتر خواهد بود."

[۵.۳.۴۴] "از اینرو بِگُذارید تا خاموشی پاس داشته شود، و بِگُذارید تا آرایشی را که فرمان دادم نگه داشته شود. هَرگاه که میخواهید پیش از آغاز نمودار شدنِ روشناییِ روز رهسپار شوید، نگهبانیِ شب بایستی که کوتاه و تا آنجا که میشود فراوان باشد، تا هیچکس درهنگامِ راهپیماییِ رَزمی در روز

در رنج خَستگی و کم خوابی از بهر نگهبانی شبِ پیش نباشد. و هِنگامیکه زمانِ راه اُفتادن رَسید، باید که شیپور آماده باش زده شود."

[۵.۳.۴۵] "و سپس شما با همهٔ چیزهایی که نیازین است، به سویِ بابل بِراه بیافُید؛ و بِگُذارید تا هر فرمانده، هنگامیکه دارد لشکرش را به جُنبش درمیآورد، فرمان را به مردانی که در پُشت سر دارد برساند، تا آنها نیز براه بیافتند."

[۵.۳.۴۶] بیدرنگ افسران روانهٔ چادرهایشان شُدند، پس از اینکه افسران رفتند، آنها باهم گُفتگو کردند که چه یادهٔ (حافظهٔ) خوبی کوروش دارد و اینکه چگونه او هرکدام از افسران را با نامشان بانگ زد و آنها را به جایگاه هایِ درخورشان فرستاد و به آنها دَستورهایِ ویژه داد.

[۵.۳.۴۷] کوروش رنج پی کاوی (تفحص) در بارهٔ این نام ها را بخودش داده بود؛ زیرا برایِ کوروش بِهنجار و روامند بود که هر اَبزارمندی (مکانیکی) نام همهٔ ابزارهایی را که او در پیشه اش بکارمیگیرد، بداند و پِزشک نامِ همهٔ ابزارها و داروهایی را که بکارمیبرد، بداند؛ پس یک سَرفرمانده باید که سبک مغز باشد اگر که نامِ افسرانِ زیردستِ خودش را نداند، درجایکه او باید آنها را همانندِ ابزارش بِکارگُمارد، نه تنها هنگامیکه او میخواهد بر جایی دستیابد و یا از جایی پدافندی کُند، ونکه (بلکه) هرگاه که میخواهد دلاوری در میانِ دوستان و یا ترس در دل دُشمنانش برانگیزاند. و هرگاه که کوروش میخواست که کسی را بِبُرزد (از کسی تجلیل کند)، برای کوروش شایسته بود که آن کَس را با نامش سِدا کُند.

[۵.۳.۴۸] افزون بر این، بِنَگرِ کوروش سربازانی که آگاه بودند که فرماندهِ شان آنها را با نامشان میشناسد، بیشتر تلاش میکردند که نشان دهند که

آنها درحال انجام کار خوبی هَستند و بیشتر آماده بودند که خودشان را از چیزهای بد، بِدور نگه بدارند.

[۵.۳.۴۹] کوروش می پِنداشت که این به رسایی (کاملا) تُهی مغزی ست، اگر که او بخواهد فرمان هایش را به شیوهِٔ یک سرپَرستِ خانه بدهد: "یک کسی بِرَوَد آب بیاورد، و کسی چوب بِشکَنَد."

[۵.۳.۵۰] زیرا، پس از اینچنین فرمانی، هرکسی نگاهی به کس دیگر میاَندازد، و هیچکس آن فرمان را انجام نخواهد داد؛ در این نهاده (مورد) هرکسی را میشود سَرزَنِش کرد، ولی هیچکس هم از انجام ندادنِ آن دستور نه شرم میکند و نه هراسی به دل راه میدهد، زیرا سوایِ او بسیاری دیگر نیز اینچنین میاندیشند. از اینرو هرگاه که کوروش به افسرانش فرمانی را میداد، او همیشه آنها را با نامشان سدا میکرد.

[۵.۳.۵۱] دیدگاهِ کوروش در بارهِٔ این نهاده (موضوع) دَستکم بدینسان بود. به هر روی، سربازان برای خوردنِ شام رَفتند، پاسدارها را به جایگاه نگهبانی بُرگُماشتند، هرچه را که نیاز داشتند بَسته بَندی کردند و رفتند که بخوابند.

[۵.۳.۵۲] در نیمهِٔ شب، شیپورِ آماده باش به سدا درآمد. کوروش به آگاهی کریستانتاس رساند که او باید در کنارِ راه و در پیشاپیش اَرتش، او را بِبیوسد (منتظر او باشد) و پیشیارانِ اُردوگاه را به همراه ببرد. سپس خروس اَنتاش رفت؛ زمانی کوتاه پس از آن او در تارکِ (رأس) سَربازانش که به جنگ ابزارهایِ سَنگین آراسته بودند نمایان شُد.

[۵.۳.۵۳] سپس کوروش رهبری را زیر فرمان خودش گِرفت، و به خروس اَنتاش گُفت که راهپیماییِ رَزمی را آغاز کُند، ولی او باید که تا فَرمان دیگر آهسته بِرَوَد، زیرا همهِٔ لشکرها بِراه نیافتاده اند. پس از اینکه اینکار را کرد،

کوروش به جایگاهِ خودش در سُتونِ راهپیمایی رفت، و همینکه لشکری نمایان میشُد، کوروش آن را به پیش و به جایگاهش راهنمایی میکرد، درهالیکه او در این میان پیک هایی را نیز میفرستاد تا آنهایی را که هنوز جا مانده بودند، به شتاب کردن فرابخواند.

[۵.۳.۵۴] و پس از اینکه همهٔ لشکرها براه شُدند، کوروش چند سوار بسویِ خروس اَنتاش فرستاد که به او بگویید که اکنون همه آماده هَستند؛ "اکنون پس، با شتابی دو برابر پیش برود!"

[۵.۳.۵۵] کوروش خودش درهالیکه با اسبش آهسته در راستایِ پیشانیِ اَرتش میرفت، رَده ها (صف ها) را وارسی میکرد؛ هرگاه کوروش میدید که دَسته ای در آرامش و سامانِ خوب راهپیمایی میکند، او به سوی آنها میرفت و از نام آنها جویا میشُد و پس از اینکه از نام آنها آگاه میگَشت، کوروش آنها را میستُود. ولی اگر کوروش میدید که گروهی سَردَرگُم است، او در بارهِٔ آن پُرسش میکرد و تلاش میکرد که آن نابسامانی را بِزُداید.

[۵.۳.۵۶] تنها یکی از فَراپیشی هایِ (اقدام های) هوشکارانه ای (احتیاط آمیزی) که در آن شب انجام گرفت و ناگفته مانده است— این است، که کوروش برخی از پیادگانی را که با جنگ ابزار سبُک آراسته بودند، به بیرون از بدنهٔ بُنیادینِ (اصلی) اَرتش و در پیشاپیش آن فرستاد تا خروس اَنتاش را در دید خود داشته باشند و آنها نیز از سوی خروس اَنتاش دیده شوند، برای اینکه با گوش دادن و از هر راهی که میتوانستند داده هایی را گردآوری کُنند، و آنچه را که سودمند بِنَگرمیآمد، و خروس اَنتاش میبایست که بداند، به او گزارش کُنند. همچنین یک فرماندهی بود که به کار آنها سازمان

میداد، و او هرآنچه را که مَهَند (مهم) بود به آگاهی خروس اَنتاش میرساند، ولی آن فرمانده، خروس اَنتاش را با گُزارش هایِ بی ارزش نگران نمی کرد.

[۵.۳.۵۷] بدینگونه، و از اینرو، آنها در همهٔ درازایِ شب، پیشروی را ادامه دادند؛ ولی هنگامیکه روز فرار رسید، کوروش گُذاشت که اسپوارانِ کادوسی با پیادگانِ آنها بمانند، زیرا کادوسیان پُشتِ اَرتش را زیر پوشش داشتند، و همچنین برای اینکه آنها نیز همانند دیگران به پُشتیبانی اسپواران نیاز داشتند؛ ولی کوروش به بازماندهٔ سوارکاران دستور داد تا به پیشاپیش چَکاد (جبهه) بروند، زیرا که دُشمن در پیشاپیشِ ارتش بود. کوروش این نغشه را برگُزید، برای اینکه اگر پیش میآمد که کوروش با هرگونه ایستادگی ای روبرو شود، او میتوانست نیروهایش را برایِ جنگیدن در فَرادِست داشته باشد، و اگر کسانی و در جایی دیده میشُدند که درهال گُریز هَستند، او میتوانست آنها را با بیشترین آمادگی دُنبال کُند.

[۵.۳.۵۸] کوروش همیشه ارتش را اینگونه سازماندهی کرده بود که چه یگان هایی دُشمن را پیگرد کُنند و چه یگان هایی با او بمانند: او هیچگاه این پروانه را نمیداد که همهٔ بدنهٔ اَرتش از هم بپاشد.

[۵.۳.۵۹] در آن هنگام، کوروش بدینگونه ارتش خود را رهبری کرد؛ ولی او خودش را در یکجا بند نمیکرد، سواره به دور و بَرِ اَرتش گشت میزد؛ گاهی اینجا و گاهی آنجا را وارسی میکرد، و اگر دَسته ای به چیزی نیاز داشت، او آنرا فراهم میآورد. در آن هنگام، بدینسان کوروش و اَرتِش او درهال پیشروی بودند.

نَسک ِ پَنجُم، بَخش ِ چهارم

کُمک به گاداتاس در برابر آشوریان و راهپیمایی رَزمی به سوی بابل

[۵.۴.۱] اکنون در میان اسپواران ِ گاداتاس اَفسری بود که هنگامیکه دید سالارش در برابر آشوریان شوریده است، با خودش چنین برآوُردی کرد که اگر پیشآمد ِ ناگواری به گونهٔ ِ ناگهانی برای ِ گاداتاس پیش بیاید، شاید که او بتواند همهٔ ِ دارایی و جایگاه ِ فرماندهی ِ گاداتاس را با پروانهٔ ِ آشوریان بدست آورد. با این آهنگ، او یکی از دوستان ِ اَپِستامَند (قابل اعتماد) خودش را با این پیام به سوی ِ آشوریان فرستاد، که به پادشاه آشور بگوید که فرمانده اش میتواند گاداتاس و پیروانش را زندانی کُند، در نِهِشی (وضعی) که او اَرتش آشوریان را در سرزمین گاداتاس بیابد، و پاداشاه آشور کَمینگاهی را برای اینکار فراهم بیآورد.

[۵.۴.۲] آن افسر ِ گاداتاس، افزون بر آن، به زیردست ِ خود این گُمارش (مأموریت) را داد که برای آشوریان فرابِنماید (تضیح دهد) که گاداتاس اَرتش کوچکی دارد و این را روشن کُند که کوروش با او نیست؛ او همچنین راهی را نشان داد که با شایمندی (احتمال)، گاداتاس در هنگام ِ بازگشت آن را خواهد پیمود؛ و اینکه آشوریان باید به رسایی گفتهٔ ِ او را باور داشته باشند. افسر گاداتاس همچنین به زیردَست ِ خود این پیام را داد که به آشوریان بگوید، دژی را که او در سرزمین گاداتاس فرماندهی میکند، به پادشاه آشور واگُذارخواهد کرد. افزون بر آن او این پیمان را بست که اگر توانست گاداتاس را بِکُشد، او به آشور خواهد آمد، و اگر در این تلاش کامگار نبود، دستکم او خواهد توانست در آینده در کنار پادشاه باشد.

[۵.۴.۳] و آن مردی که این پَروانِکی (مأموریت) به او داده شده بود با شتابی که اسبش میتوانست او را بترابُرد (حمل کُند) روانه گَشت؛ او به پیشگاهِ پادشاهِ آشور آمد و هدف از آمدنش را آشکار کرد. پس از اینکه پادشاه آشور پیام او را شنید، او بیدرنگ آن دژ (زیر فرمان افسر گاداتاس) را به زیرِ فرمانِ خود درآورد و با یک نیروی بُزرگ که به اسب و ارابه آراسته بود، در دهات های پیرامون که نزدیک هم بودند به کمین نشست.

[۵.۴.۴] هنگامیکه گاداتاس از آن روستا ها بسیار دور نبود، او دیده ورهایی را پیش فرستاد تا به یک وارسیِ بُنیادین از نِهِش (وضع) بپردازند. و هنگامیکه پادشاهِ آشور از آهَنگِ دیده ور ها آگاه شُد، او دستور داد تا دو تا سه ارابه و شُماری سوارکار از پیشِ پایِ دیده ورها پا به گُریز بگُذارند، انگار که آنها ترسیده باشند و شُمارشان نیز اندک باشد. هنگامیکه دیده ورها برخی از سربازانِ دُشمن را درهال گُریز دیدند، آنها خودشان پیگرد را آغازیدند و با نشانَک دادن، گاداتاس را هم به آمدن فراخواندند. گاداتاس نیز گول خورد و پیگردِ دِشمن را با همهٔ شتابی که میتوانست آغازید. آشوریان، هنگامیکه گمان بُردند که گاداتاس به اندازهٔ بَسَنده نَزدیک شده است که گرفتار آید، از تویِ کَمینگاهشان به بیرون خَزیدَند.

[۵.۴.۵] هنگامیکه گاداتاس و مردانش این را دیدند، آنها گُریز را آغازیدند، همانگونه که روامند بود؛ و دُشمن هم همانگونه که بهنجار بود پیگرد را آغاز کرد. در این نِهِشت (وضعیت)، آن افسری که به گاداتاس دَغاکرده بود (خیانت کرده بود)، کوبه ای (ضربه ای) به او زد، ولی نتوانست زَخمِ مرگباری را بر او وارد آورد؛ دوباره آن افسر دَغاکار کوبه ای به شانهٔ گاداتاس زد و او را زخمی کرد. پس از اینکه آن افسر دغاکار اینکار را به انجام رساند، او باشتابی

فَراوان رفت که به آشوریانی بِپیوندَد که درهال پیگردِ گاداتاس بودند؛ و هنگامیکه آشوریان بازشناختند که آن افسر کیست، او در میان آنها جای گرفت و با فشاری که آن افسر دَغاکار به اسبش برای چهار نال (نعل) تاختن وارد آورد، او به پادشاه آشور در دنبال کردن گاداتاس پیوست.

[۵.۴.۶] سپس آنهایی که آهِسته ترین اسب ها را داشتند از سوی کسانی که تُندترین اسب ها را داشتند، جلو زده شُدند؛ و در هنگامیکه مَردانِ گاداتاس درهال از دست دادن همهٔ توانشان بودند، زیرا آنها هم اکنون خسته شده بودند و همهٔ نیرویشان را از بهر راهپیمایی رَزمی از دَست داده بودند، آنها کوروش را دیدند که با اَرتشش درهالِ نمایان شدن است، و آدم میتواند به انگارد که آنها باید با چنان شادمانی ای به سوی اَرتش کوروش شتافته باشند، که کشتی شکستگان از دست توفان خود را به بَندر میرسانند.

[۵.۴.۷] نُخُست کوروش شگفت زده شُد؛ ولی هنگامیکه کوروش به آن نِهِشت (وضعیت) پی بُرد، او راهش را ادامه داد، برای اینکه بتواند با دادن سازمانِ جَنگی به اَرتش خود، آن را در برابر دُشمن رهبری کُند؛ در این هنگام دُشمن درهال چهار نال (نعل) تاختن به سوی او بود. ولی، همینکه دُشمن به نِهِشتِ راستین (وضعیت واقعی) پی بُرد، برگشت و گُریخت. کوروش بیدرنگ به یگان هایی برای دُنبال کردنِ دُشمن بَرگُزیده شده بودند، فرمان به آغازِ پیگردِ دُشمن را داد، درهالیکه او خودش راهش را با آن تُندی که روا میدانست، دُنبال کرد.

[۵.۴.۸] در اینجا بسیاری از ارابه هایِ آشوریان به پَروه گرفته شُدند (به غنیمت گرفته شدند)، برخی برای اینکه ارابه رانانِ آنها به بیرون پرتاب شده بودند، و بخشی از آنها برایِ اینکه پیچِ تُندی زده بودند، و دیگر ارابه ها به

شَوَندهایِ (علت های) دیگر، درهالیکه برخی از سویِ اسپواران پارسی بازداشته شده و به پروه گرفته شدند. و بسیاری از آشوریان ازپا درآمدند، و آن افسر دَغاکاری که گاداتاس را زخمی کرده بود، نیز در میان کُشته شدگان بود.

[۵.۴.۹] از پیادگانِ آشوری، برخی از آنهایی که در پیرامون دژِ گاداتاس کمین کرده بودند، به دُرونِ همان دژ گُریختند که گاداتاس به شوند (علت) دَغاکاری افسرش از دست داده بود؛ دیگران زمان داشتند تا خود را به یکی از شهر هایِ بُزرگِ آشور برسانند، که در آن پادشاه آشور با سوارکارانش و ارابه هایش، نیز پناه گرفته بودند.

[۵.۴.۱۰] اکنون، هنگامیکه کوروش پیگردِ دُشمن را به پایان بُرد، او به سرزمینِ گاداتاس بازگشت؛ و پس از اینکه کوروش دستورهایِ نیازین را به کسانی داد که خویشکاریشان نگهداری از پروه ها بود، او بیدرنگ به دیدن گاداتاس رفت که ببیند زخمش چگونه است. ولی هنگامیکه کوروش درهال رفتن بود، او در راه با گاداتاس که هم اکنون زخمش نوارپیچ شُده بود، برخورد کرد. کوروش که خوشهال از دیدن گاداتاس بود، گُفت: "پس چرا، من درهال آمدن به سویِ شما بودم که بِبینم هال و جاورِ (احوال) شما چگونه است."

[۵.۴.۱۱] "و من،" گاداتاس گُفت، "خداوند گواه من باشد، بیرون آمدم تا بِبینم که آدم با داشتن روانی چون شُما، چگونه رُخساره ای دارد. با آنکه من نمیتوانم ببینم که چه نیازی شما به من داشته اید، و یا چه پیمانی را با من بسته اید که شُما را وادار به انجام چنین کاری کرده است و درهالیکه شما هیچ خویشکاری ای (وظیفه ای) هم در برابر من نداشتید و همچنین با آنکه

من هیچ مهربانیِ ویژه ای را هم به شما نشان نداده ام: اینکار شما برای این بوده است که شما پنداشتید که من اندکی زاوَری (خدمت) به دوستان شما کرده ام، از اینرو شما آمدید که بِه من کمک کُنید؛ و شما به من کُمک کردید که از مرگ به زندگی درآیم. اگر مرا با خودم تنها گُذاشته بودید، هم اکنون ازپای درآمده بودم."

[۵.۴.۱۲] "به خُداوند سوگَند، کوروش، اگر من همانگونه که زاده شدُه بودم، پدر می شُدم، خُداوند گواه من است که من میتوانستم از گوشت خودم فرزندی را بدست آوردم که همانند شما یک دوستِ راستین برای من میبود. من فَرزندان خوب را میشناسم—این پادشاه آشور آنچنان آدمی است، که هتا برای پدرِ خودش هزار بار بیشتر از شما، دُشواری فراهم آورد."

[۵.۴.۱۳] "شما شِگفتی های بسیار بُزرگتر را ندیده میگیرید، گاداتاس، هنگامیکه شما با شِگفتی در بارۀِ من سُخن میگویید،" کوروش پاسُخ داد. "پس بفرمایید بگویید که این از بهر چیست؟" گاداتاس پرسید، "که بسیاری از پارسیان دلبستگی شان را به شما نشان میدهند،" او افزود، "و بسیاری از مادها، گُرگانیان، و همۀِ اَرمَنی ها، سکاها، و کادوسیان که در اینجا باشنده هستند، گرایش به شما دارند؟"

[۵.۴.۱۴] "پَروَردگارا،" گاداتاس در نیایش خود گُفت، "من نیایش میکنم به درگاهِ شما که فَرهومندی هایِ (برکت های) فراوانی را به همۀِ آنها ببَخشَید و بیشتر از همه به آن کسیکه خُورتاک (مسئول) بود تا آنها این اندازه به من رادمنش و بَخشنده باشند. ولی، کوروش، برای اینکه ما بتوانیم به شایستگی از مردانی که شما سُتوده اید، پذیرایی کُنیم، در جایگاهِ یک پیشکشِ دوستانه، این مهمانی را از من بپذیرید." همزمان گاداتاس گُذاشت که

چیزهایِ خوردنی فَراوانی را بیرون بیاورند، بگونه ایکه هرکس که آرزو میکرد، میتوانست به درگاه خداوند کُرپانی (قربانی) بدهد و اینکه از همهٔ اَرتش بگونهٔ شایسته پذیرایی شد، که درخورِ کارِ بُزرگ و پیروزی ای بود، که بدست آورده بود."

[۵.۴.۱۵] شاهزادهٔ کادوسیان که پُشتِ اَرتش را نگهبانی داده بود، در هنگامِ پیگردِ دُشمن نتوانست دانگی (سهمی) بدست آورد؛ بدینسان، با آرزویِ اینکه بتواند کارِ درخشانی را برایِ نیروهایِ زیرِ فرمانِ خود انجام دَهد، او بدونِ اینکه با کوروش سِگالشی کرده باشد یا چیزی به او بگوید، به راه اُفتاد تا یورشی به درون سرزمینی انجام دهد که نزدیکِ بابل بود. و هنگامیکه اسپوارانِ کادوسی در پیرامون یکی از شهرهایِ آشور برای گردآوری پَروه، پراکنده شُده بودند، آشوریان از شهر خودشان که در آن پناه گرفته بودند، بیرون آمدند، و بیدرنگ با اَرتش خودشان با آرایش جنگی بر کادوسیان نمایان گَشتند.

[۵.۴.۱۶] و هنگامیکه پادشاه آشور پی بُرد که کادوسیان تنها هَستند، او آفَندی را آغازید، فرماندهٔ کادوسیان و بسیاری از دیگران را از پای درآورد، برخی از اسب هایِ آنها را به پَروه گرفت، و همهٔ پَروه هایی را که کادوسیان بدست آورده و درهال تَرابُردن آنها بودند، بازپس گرفتند. پادشاه آشور کادوسیان را تا آنجا دُنبال کرد که می پنداشت اَرمَند است (ایمن است) و سپس بازگشت. بدینسان نُخستین سربازان کادوسی که جان بدر بُرده بودند، نزدیکِ شب به اُردوگاه رسیدند.

[۵.۴.۱۷] هنگامیکه کوروش پی بُرد که چه چیزی پیشآمده است، او رفت تا از آنها بازدید کُند، و اگر کوروش میدید که کسی زخمی شده است، کوروش

او را با مهربانی با خود می بُرد و به سویِ گاداتاس میفرستاد، تا از او پرستاری شود؛ کوروش به بازمانده هایِ کادوسی کمک کرد تا به چادرهایِ خودشان بروند؛ و او وارسی کرد تا آنها آزوغه داشته باشند. کوروش برخی از آزادمَردهایِ پارسی را به همراه بُرد تا در پرستاری از آسیب دیدگان به او کُمک کُنند، زیرا در اینچنین نِهِشتی (وضعیتی) آدم هایِ نیکوکار همیشه آماده هَستند که فَراپیشی هایِ (اقدام هایِ) ویژه ای از خود نشان دهند.

[۵.۴.۱۸] آشکارا کوروش هنوز خیلی اَفژولیده و پریشان بود، بگونه ای، هنگامیکه دیگران برای خوردنِ شام در تسوی روامند (ساعت عادی) رَفتنَد، او، پرستاران و پزشکانِ نیشگرش (جراحش) نرفتند؛ زیرا کوروش نمیخواست که دلبخواهی کسی از زخمی ها را بدون سرپرستی واگُذارد، از اینرو یا کوروش خودش بگونهٔ خودویژه (شخصی) در رنج پرستاری از آنها بود، یا، اگر او در انجام اینکار کامگار نبود، او مهرِ ویژه اش به زخمی ها را اینگونه نشان میداد که کسی را برایِ بودن در کنار زخمی ها میفرستاد.

[۵.۴.۱۹] بدینسان در آن شب آنها رفتند که بخوابند. با آغاز روز کوروش فراخوانی برایِ گردهم آمدن هَمهٔ کادوسیان و اَفسران داد؛ و همانگونه که در پی میآید برایِ آنها سُخنرانی کرد:"دوستان و همبستگان، آن چیزی که پیشآمد، شاید که برایِ هر کسی روی دهد؛ چونکه به باور من، این هرگز شگفت اَنگیز نیست، که آدم هایِ میرا، رَمژَک بکنند (خطا بکنند). هنوز ارزش دارد که ما از این پیشامد، بهره ای ببریم، آن آموزه (درس) که میگوید هیچگاه از بدنهٔ بُنیادین اَرتش جدا نشوید، زیرا نیروی جُدا شده، ناتوان تر از نیروهایِ دُشمن خواهد شُد."

[۵.۴.۲۰] "فَردید (منظور) من این نیست که ما هیچگاه نباید، از بدنهٔ ارتش جُدا شویم، اگر سامه ها (شرایط) درخواست کُنند، هتا با نیرویی کوچکتر از آن نیرویی که شاهزادهٔ کادوسی با آن از ارتش جُدا شد، میشود رفت. ولی اگر یک افسر، هنگامیکه او میخواهد یک گُسیلش (*expedition*) را بیآغازد، آهنگش را با کسی درمیان گُذارد که میتواند به او کُمک برساند، در نِهِشتی (وضعیتی) که آن افسر در تله ای گیر بیافتد، این شایمندی (احتمال) همچنین هست که کسانی که در اُردوگاه مانده اند، بتوانند دُشمن را به بیراهه بکشانند و یا به دام بیاندازند، و با اینکار دُشمن را از پیگردِ نیرویکه از بدنهِ ارتش جدا شده است، بازدارند؛ یا آنها میتوانند دُشمن را از برخی راه هایِ دیگر به رنج و آزار بیاندازند و بدینسان آسودگی را برای دوستانشان پایندانی کُنند (تضمین کُنند)؛ و بر این پایه هتا آن نیرویی که به دور از بدنهٔ اَرتش هَست، در دوردَست نخواهد بود، اگر پیوندش را با بَدنهٔ اَرتش نگه بدارد. ولی آن آدمی که رَهسپار میشود، بدون اینکه کسی را از آهنگِ خودش آگاه سازد، در اینچنین نِهِشتی (وضعیتی) میتواند گیربیاُفتد، و بدون رویکرد به اینکه او کجا هست، همانند کسی است که درهال انجامِ پیکار به تنهایی باشد."

[۵.۴.۲۱] "ولی در پاسُخ به این پیشامد، به یاری پَروردگار، ما بزودی از دُشمن کین خواهیم گرفت. از اینرو، پس از اینکه شما خوراک نیمروز خود را خوردید، من شُما را به آنجایی راه خواهم بُرد، که این رویداد، پیشآمده است. در آنجا ما نه تنها کُشته شدگان را بخاک خواهیم سپُرد، ونکه (بلکه)، به یاری پَروَردگار، در آن میدانی که دُشمن می پندارد که پیروزی ای بدست آورده است، ما به آنها نشان خواهیم داد که دیگران بهتر از آنها هَستند. ما دَستکم نَخواهیم گُذاشت که آنها هتا خُوشهال از نگاه کردن به آن میدانی

شوند، که در آنجا هَمبستگان ما را کَشتار کردند. اگر آنها برای درگیری با ما بیرون نیایند، ما روستا هایِ آنها را به آتش خواهیم کشید، و سرزمین آنها را نابود خواهیم ساخت، بگونه ایکه آنها از نگاه کردن به آنچه که بر سر ما آوردند خُشنود نگردند، ولی با نگاه کردن و ژرف اندیشیدن به بدبَختی هایشان، اَفژولیده و پریشان گردند."

[۵.۴.۲۲] "اکنون همه بروند برایِ گُسارشِ (صرف) خوراکِ نیمروز، بجز کادوسیان،" کوروش گُفت. "ولی شُما، کادوسیان، نُخست بروید و بر پایهٔ آیینِ تان و از میان گُروه خودتان یک فرماندهٔ تازه بَرگُزینید، کسی که به یاری خداوند و کمک ما از سود و بهرهٔ شما پاسداری کُند، چنانچه شما در پُشتیبانی از سود بهره تان به کمک ما نیاز داشته باشید؛ و پس از اینکه گُزینش خود را کردید، آن مردی را که برگُزیده اید، پیش من بفرستید."

[۵.۴.۲۳] بدینسان کادوسیان همانگونه که کوروش از آنها خواسته بود، آن کار را انجام دادند. و هنگامیکه کوروش ارتش را به بیرون راهبُرد، او آن مردی را که کادوسیان بُرگُزیده بودند، به جایگاهش گُمارد و به او فرمان داد که گُروهش را در کنار خودش رهبری کُند، "برای اینکه،" کوروش گُفت، "تا شاید اگر که ما بتوانیم، دلاوری تازه ای را در مردان شما برانگیزانیم." بدینگونه، سپس آنها پیشروی کردند؛ و هنگامیکه آنها به آن جایگاه رَسیدند، آنها کادوسیانِ کُشته شده را بخاک سپاردند و آن سرزمین را ویران کردند. و پس از اینکه اینکار را به سرانجامیدند، آنها دوباره با پَروه هایی که از سرزمین دُشمن بدست آورده بودند، به سرزمین گاداتاس بازگشتند.

[۵.۴.۲۴] اکنون کوروش این سُهِش (احساس) را داشت که آن مردمیکه به سوی او آمده و با او همکاری کرده بودند و کسانی از آنها که در نزدیکی بابل

زندگی میکردند، میتوانستند هَدفِ آزار و آسیب رسانیِ بابلی ها شوند، مگر اینکه او خودش پیوسته در آنجا میبود. و بدینگونه بود که کوروش با آزاد کردن همهٔ زندانیانِ آشوری از آنها خواست که یک پیامی را با خودشان به سوی پادشاهِ آشور ببرند، و او همچنین خودش پیکی را به همراه فرستاد که بگوید که او آماده است تا همهٔ کشاورزان و زمین هایشان را بدون آزار و آسیب رها سازد اگر که آشوریان بگذارند، کسانی را که با او همکاری کرده اند، کارشان را در کشتزار هایشان در یک جو آشتیجویانه ادامه بدهند.

[۵.۴.۲۵] "و بیاد آور،" کوروش اَفزود، "که هتا اگر شما تلاش کُنید دوستان مرا از کار بپَرهیزانید، تنها شُمار کمی هَستند که شما میتوانید آنها را از کار بازدارید، درهالیکه سرزمین هایِ بسیار بُزرگی از شما هَستند که من میتوانم پروانهٔ به زیرکشت بُردن آنها را برایِ دوستانِ خودم بدهم. در پیوند با خَرمن اینکه خَرمن ازآن کسی خواهد بود که پیروز شود،" کوروش ادامه داد،"و چنانچه ما باهم بجنگیم، من اَندیدی (شکی) ندارم که چه کسی پیروز خواهد شد، ولی اگر که ما باهم در آشتی باشیم، خَرمن ازآن شما خواهد بود. با اینهمه، اگر کسی از همیاران من در برابر شما یک جنگ ابزاری بلند کرد، و یا همیاران شما در برابر من خیزشی کردند، هرآینه، هرکدام از ما بایستیکه به بهترین شیوه از خودمان پَدافندی کُنیم."

[۵.۴.۲۶] کوروش بُردن این پیام را به پیکی واگُذار کرد که افسر ویژه برایِ انجامِ اینکار بود؛ و او را فرستاد. هنگامیکه آشوریان این پیام را شَنیدند، آنها هرچه که از دَستشان برمیآمد کردند، تا پادشاهِ آشور را وادارند که آن پیشنهاد را بپذیرد و جَنگ را هتا به اندازهِ اندک اگر که بتواند، فروگُذارد.

[۵.۴.۲۷] با اینهمه، پادشاهِ آشور آن پیشنهاد را پذیرفت، ولی روشن نبود که آیا پادشاهِ آشور به درخواستِ هم میهنانش به این پیماننامه تن داده بود و یا اینکه او برای خودش نیز اینچنین آرزویی داشت؟ بدینسان یک پیماننامه ای بسته شد تا کشاورزان از آشتی برخوردار شوند، ولی با آن مردانی که جنگ ابزار بدست بگیرند پیکار شود.

[۵.۴.۲۸] بدینسان کوروش گرفتاریِ کشاورزان را سرهم آورد، و او از گله دارانی که در میان پُشتیبانانش بودند درخواست کرد، اگر که خُرسند باشند، گله هایشان را به سرزمین زیر فرمان خودش بیاورند و در آنجا نگهدارند، و این درهالی بود که او هرکجا که میتوانست، با گله و گاوهایِ دُشمن همانند پَروه هایِ (غنیمت هایِ) جَنگی برخورد میکرد، بگونه ایکه همپیمانانش به پیکاری که در پیش بود کِشِش پیدا میکردند؛ با این آگاهی که فراهمیدنِ (تأمین) زندگی آنها با هزینهٔ دُشمن، رنج جنگ را برای آنها کمتر میکند، آنها هرآنچه را که نیاز داشتند، برمیداشتند، چونکه سیج (رسیک) برای آنها بُزرگتر نمی شُد.

[۵.۴.۲۹] هنگامیکه کوروش درهالِ آماده سازی برایِ رَهسپارشدن بود، گاداتاس پیش او آمد و ارمغان هایِ فراوانی را از هر نمونه برای او آورد؛ انگار که آدم به پندارد که آنها از خانهٔ یک آدمِ توانمند و سرمایه داری سرچشمه گرفته باشند، و مَهَندتر (مُهمتر) از همهٔ آن ارمغان ها، اسب هایِ فراوانی بودند که او برای کوروش آورد. اینها اسب هایِ سوارکارانِ خودش بودند که گاداتاس از آنها گرفته بود، زیرا به آنها از بهر تَرفَندِ نهانی ای که برایِ گرفتنِ جانش هَنداخته بودند (طراحی کرده بودند)، بدگمان شُده بود.

[۵.۴.۳۰] هنگامیکه گاداتاس به پیشگاهِ کوروش رسید، همانگونه که در پی میآید او سُخن گفت:"کوروش، من اجازه میخواهم که این اَرمغان ها را، به شُما پیشکش کُنم؛ و خواهش کُنم که اگر این پیشکش ها بکارِ شما میآیند، آنها را بپذیرید. خواهش میکنم که هرچیز دیگری را که ازآن من باشد، اینگونه درنگرید که دارایی شُماست؛ زیرا نه بچه ای هست و نه بچه ای خواهد بود تا دارایی هایم را برایِ او بگُذارم؛ با مرگِ من، نژاد و نام من از هَستی زُدوده خواهند شد."

[۵.۴.۳۱] "و من باید که در غم آن باشم، کوروش؛ من در پیش شما به همهٔ خُدایان بُزرگ که بالای سر ما هَستند، سوگند میخورم، به آنها که همه چیز را می بینند و میشنوند، که من نه در گفتار و نه در رفتار بیدادگری و یا تبهکاری ای کرده ام." همینکه واژهٔ «مرگ» از لبان گاداتاس جاری شد، او از بهر غم و اندوهش به گریه افتاد، و نتوانست چیز دیگری بگوید.

[۵.۴.۳۲] کوروش از رَنج گاداتاس دلش سوخت، آزُرده و سَنَهیده شُد (متأثر شد)؛ سپس به او گُفت:"بِگُذارید تا اسب ها را بپذیرم، زیرا با اینکار اگر من سوارکارانِ اَپستام مندی (قابل اعتمادی) را بر آنها بنشانم، میتوانم به شما نیز کمک کُنم؛ چنین میپندارم که این سوارکاران، مردانی خواهند بود با آهَنگیِ بهتر از آنها که پیش از این، این اسب ها را داشتند، و همچنین من میتوانم برایِ خودم یک آرزویی را که زمان دَرازی داشتم بِجاآورم؛ به اینگونه که شُمارِ اسپوارانِ پارسی را به ده هزار تن برسانم. ولی من از شما خواهش میکنم که همهٔ دارایی ها و پَرموتِه های (اشیا) پُرارزش دیگر را پس بگیرید، و از آنها با آسودگی نگهداری کُنید تا زمانیکه شما مرا در نِهِشتی (وضعتی) بازیابید که بتوانم در اَرمغان دان، با شما هَمتازی (رقابت) و برتری جویی

کُنم. اگر من هم اکنون شُما را فُروگُذارم (ترک کنم)، آنهم درهالیکه به اندازۀِ فراوان وامدار شما بشوم، خدا میداند اگر که بتوانم سرم را در برابر شرمِ بسیار بالا نگه بدارم."

[۵.۴.۳۳] "بسیار خوب،" گاداتاس پاسُخ داد، "من میتوانم به شُما اَپَستام (اعتماد) داشته باشم؛ زیرا که از دل شما آگاهی دارم. ولی همیشه به آن بیاندیشید که آیا من در جایگاهی هَستم که بتوانم برایِ شما از این پَرموتهِ ها (اشیا) با اَرمَندی (ایمنی) نگهداری کُنم؟"

[۵.۴.۳۴] "در آن هنگام که ما دوستِ آشوریان بودیم، بَنَگرمیآمد که سرزمینی که پدرم برایِ من به یادگار گُذاشته است، بهترین در جهان باشد؛ زیرا در نزدیکیِ شهرِ توانگرِ بابل بود، و ما شادمان بودیم که از همۀِ برتری هایِ یک شهرِ بُزرگ بهرمند میشُدیم، ولی میتوانستیم به خانه بازگردیم و از همۀِ تَنش ها و زندگیِ شتابزده در شهر رها شویم. ولی اکنون که ما دُشمن کشور آشور هَستیم، این آشکار است که با رَهسپار شُدن شما، ما خودمان و همۀِ خانه هایمان کُرپانی (قربانی) دُشمنی و نیرنگِ پنهانی این کشور خواهیم شد؛ و من میپندارم که ما یک زندگی بی اندازه نگونبختی را درپیش خواهیم داشت، زیرا ما دُشمنِ خودمان را در نزدیکی مان خواهیم داشت و میبینیم که آنها نیرومندتر از ما هَستند."

[۵.۴.۳۵] "شاید کسی بپرسد: «چرا پیش از اینکه در برابرِ پادشاهِ آشور شورش کُنید، در بارۀِ این گرفتاری نیاندیشیدید؟» برایِ اینکه، کوروش، از بهرِ خوارداشتی (توهینی) که برتابیده بودم و رَنجشِ برآمده از آن، روانِ من پیوسته بِدُنبالِ اَرمَندترین (ایمن ترین) راهکار نمی گشت، ولی آبستنِ این اَندیشه بود، که آیا این در توان من است که روزی از آن دُشمنِ خداوند و از

آن مردِ، کین بگیرم (انتقام بگیرم) که در برابر آنکس که گمان میبَرَد بهتر از خودش باشد به همان اندازه وَستارانه (لجوجانه) بیزاری میجُوید، که در برخورد با آنکس از خودش نشان میدهد که نادرست با او رفتار کرده است."

[۵.۴.۳۶] "ازاینرو، و از آنجا که او یک آدمِ فرومایه ای است، او هیچ پُشتیبانی را نخواهد یافت، مگر کسانی را که نابکارتر از خودش هَستند. و اگر بگونهٔ بَختآمدی (اتفاقی) در میانِ آنها کسی پیدا شود که بهتر از او باشد، کوروش، نگران نباشید، که شاید شما روزی ناگُزیر از جَنگیدن با آن مردِ خوب شوید؛ زیرا که آن پادشاهِ نابکار رنجِ شما را کم خواهد کرد، به اینگونه که او پیوسته ترفندهایِ پنهانی خواهد هَنداخت (طراح خواهد کرد) تا از دستِ آن مرد که بهتر از خودش بوده است، رها شود. ولی آنچه که در پیوند با من است، این است که به باور من، او با پیروانِ فرومایه اش، به سادگی و به اندازهٔ بسنده (کافی) نیرومند خواهد بود که مرا آزار دهد."

[۵.۴.۳۷] پس از اینکه کوروش به سُخنانِ گاداتاس گوش فراداد، با خودش اندیشید که در گُفته هایِ او چیزهایِ با ارزشی نهفته اند که باید درنگریسته شوند؛ و کوروش بیدرنگ پاسُخ داد:"به من بگوید، گاداتاس، آیا نباید که دیده بان هایِ نیرومندی را در دژ شما بگُماریم، تا شما هرآینه که به آن دژ نیاز داشته باشید، آن را اَرمَندتر (ایمن تر) بیابید؟ و آیا نمیخواهید که هم اکنون در این کارزار با ما همراه شوید؟ بیگمان اگر خداوند پُشت و پناه ما باشد، همانگونه که امروز با ماست، آن آدم فرمایه بیشتر از شما خواهد ترسید، تا شما از او. اکنون بروید، همهٔ چیزهایی را که دوستداشتنی هَستند و نگاه کردن به آنها شادی میآفرینند، با خودتان بیاورید، و سپس در راهپیمایی رَزمی به ما بِپیوندید: من شکی ندارم که شُما بی اندازه در

پیشکاری به من سودمند خواهید بود، و من، تا آنجا که در توانم باشد، یاری شما را با کُمک پاسُخ خواهم داد."

[۵.۴.۳۸] با شنیدنِ این سُخنِ کوروش، گاداتاس دَم آسوده ای کشید و پُرسید:"آیا بایستیکه پیش از رفتنِ شما همهٔ چیزها را آماده سازم؟ چونکه شما می بینید که من دوست دارم مادرم را به همراهم بیاورم.""آری، به خُدا سُوگند،" کوروش پاسُخ داد، "شما زمانِ فراوانی در فَرادَست خواهید داشت؛ چونکه من دَرَنگ خواهم کرد، تا اینکه شما بگویید که همه چیز آماده است."

[۵.۴.۳۹] هماهنگ با این پیشنهاد، گاداتاس به همراهِ کوروش رفت و دژهایِ خود را با دیده بان ها و سربازانِ تازه استوان کرد و سپس او هرچیزی را که شاید یک خانهٔ بُزرگ برای آسایش نیاز داشته باشد، بارکرد. و گاداتاس بسیاری از دوستانِ مهربان و تُوختارش (باوفایش) را با خودش به همراه آورد و همچنین کسانی را که به آنها اَپَستامی (اعتمادی) نداشت، ولی برخی از آنها را ناگُزیر کرد تا همسرانِ خود را به همراه بیاورند و از برخی دیگر خواست که خواهران و برادران شان را همراه خود کُنند، تا بتواند لگامِ آنها را در دَست داشته باشد، و با اینچنین وابستگی هایی در بند نگه دارد.

[۵.۴.۴۰] در آغازِ کار کوروش از میانِ دیگران گاداتاس را در هنگام پیاده رویِ رَزمی در نزدیکی خودش نگهداشت، تا گاداتاس داده ها (اطلاعات) در پیوند با راه ها، آب، خوراکِ دام و آزوغه را به او بدهد، بگونه ایکه آنها بتوانستند هرکُجا که این چیزها به فراوانی یافت میشُدند، اُردوگاه براَفرازند.

[۵.۴.۴۱] هَنگامیکه آنها درهال پیشروی بودند، دورنمایِ شهر بابل برای کوروش هویدا گشت. و کوروش بِنگَرش آمد که آن راهی که او درهال

پیمودن آن بود، اَرتشش را به نَزدیکی دیوارهایِ شهر رهمینمود. از اینرو کوروش گُبریاس و گاداتاس را پیش خود فراخواند تا از آنها بپُرسد، که آیا راهِ دیگری نیست که آنها نیاز نداشته باشند در نَزدیکی دیوارهایِ شهر راهپیمایی کُنند؟

[۵.۴.۴۲] "آری، سَروَرِ َمن،" گُبریاس پاسُخ داد؛ "براستی که راه هایِ فَراوانی هَستند؛ ولی من پنداشتم که شُما بیگُمان آرزو دارید تا آنجایی که شایش (امکان) آن باشد، در نَزدیکیِ شهر راهپیماییِ رَزمی کُنید، تا بتوانید به پادشاه آشور نشان دهید که اَرتشِ شما هم اکنون بُزرگ و با شُکوه ست؛ و هَمچنین از اینرو که، هتا آن هنگام که شما دارایِ یک نیرویِ کوچکتری بودید، به نَزدیکیِ همین دیوارها آمدید، و پادشاه آشور دید که ما از شُمار فَراوان برخوردار نیستیم. ولی اکنون، هتا اگر پادشاه آشور براستی تا اندازه ای هم آماده باشد (همانگونه که او پیامی به سوی شما فرستاد که او درهال آماده کردن خودش برای مبارزه با شماست)، من بیگُمان هَستم، هنگامیکه او نیروهایِ شما را بِبیند، دوباره او پی خواهد بُرد که نیروهای خودش بی اندازه بد آماده شده اند."

[۵.۴.۴۳] "گُبریاس، بِنَگرمیآید که شُما شِگفت زده شده باشید،" کوروش در پاسُخ گُفت، "که در آن هنگام که از اَرتش کوچکتری برخوردار بودم، راسته (مستقیم) تا پیش دیوارهای بابل راهپیمایی رزمی کردم، درهالیکه هم اکنون با نیروی بُزرگتر، من گرایشی به راهپیمایی تا نزدیکی دیوارهایِ بابل نشان نمیدهم."

[۵.۴.۴۴] "ولی شگفت زده نشوید؛ پیشروی به سوی دُشمن همانندِ از کنار آن گُذر کردن نیست. هر رهبری گرایش دارد که با بهترین سازمان، ارتش

خودش را به سویِ دُشمن پیش ببرد، ولی یک رهبرِ خَرَدمند، ارتش خود را بیشتر با آَرمَندی (ایمنی) از پیشاپیشِ سپاهِ دُشمن به پس میراند تا با تُندی و شتاب."

[۵.۴.۴۵] "در هنگامِ گُذر کردن از کنارِ دُشمن، اَرتش باید با اَرابه های باربری در یک سُتونِ گُسترده ایستد (قرار بگیرد) و با گاری هایِ باربری که وامانده اند و یا پراکَنده هَستند یک کاروانِ دراز را بسازد. اینها همه باید که از سویِ سربازان پاسداری شوند، و دُشمن هیچگاه نباید که به بیند که گردونه هایِ باربری بدونِ نگهبانی از سویِ سربازان هَستند."

[۵.۴.۴۶] "هنگامیکه اَرتش میخواهد با چنین آرایشی، راهپیماییِ رَزمی کند، بنگر میآید که اَرتش ناگُزیر باشد که مَردانِ جنگجوی خود را در دَرازایِ یک سُتون باریک و سُست بِگُستَراند، ولی اگر دُشمن بِوَداید (تصمیم بگیرد) که در یک پیکر بهم فشورده از درونِ دیوارهایش به سوی بیرون تازشی بِکُند، از هر سوی که نیروهایِ دُشمن برای درگیر شُدن بیایند، آنها ناگُزیر خواهند بود که خود را با نیروهایِ به فزون بیشتری درگیر کُنند، بیشتر از آنچه که اَرتش هم اکنون بدون چنین آرایشی از آن برخوردار است."

[۵.۴.۴۷] "و هَمچنین، کسانیکه درهال راهپیماییِ رَزمی در یک سُتون دراز هَستند ناگُزیرند که از پُشتیبانان خودشان بِدور بمانند، درهالیکه شهربانانِ دُشمن باید که راه کوتاهی را برای بیرون آمدن و تازش به نیرویی که در کنار آنها است، بِپیمایند و دوباره بازگردند."

[۵.۴.۴۸] "و از سویی دیگر، اگر در هنگامِ راهپیماییِ رَزمی در درازای این دیوارها از یک بازه (فاصله) گُذر کُنیم که کمتر از بازه ای نباشد که هم

اکنون با سُتونهای گُستردهٔ خود درهال گُذر کردن از آنها هَستیم، دُشمن چشم اندازی از شُمار همهٔ نیروهایِ ما بدست خواهد آورد، برای اینکه بیگمان باشید، باید که بیافزایم که هَمهٔ بدنهٔ اَرتش در پُشتِ پوشِشی از جوشن و جَنگ ابزارهایی که میدرخشند، برای دُشمن هراسناک بنگرخواهد آمد."

[۵.۴.۴۹] "به هر روی، اگر آنها بخواهند براستی به هر بَخش از سُتون رزمی ما بتازند، ما خواهیم توانست آنها را از دوردَست به بینیم و بدونِ آمادگی هم، فَرناسگیر (غافلگیر) نخواهیم شد؛ یا موشکافانه باید بگویم، دوستان، که اگر آشوریان ناگُزیر باشند که به فُزون از دیوارهایشان دور بِشوند، آنها تلاش فَراوانی برای تاختن بما نخواهند کرد، مگر اینکه آشوریان به اَنگارند که نیروهایِ آنها در برابر ما فُزونتر میباشند؛ زیرا پس نشینی برایِ آنها سیجناک (پُر از ریسک) خواهد بود."

[۵.۴.۵۰] بدینسان کوروش سُخن گفت، و شنوندگان او این سُهِش (احساس) را بدست آوردند که او دُرست میگوید و گُبریاس اَرتش را از همان راهی که کوروش پیشنهاد داده بود، راهنمایی کرد. و هنگامیکه یگان هایِ رَزمی یکی پس از دیگری از کنار شهر گُذر میکردند، کوروش توانِ پُشتیبانیِ آن یگانی را که پُشتِ اَرتش را پاس میداشت، بالا بُرد و بگونه ای که آنها توانستند که با اَرمَندی (ایمَنی) پس نشینی کُنند.

[۵.۴.۵۱] بدینسان کوروش راهپیمایی رَزمیش را ادامه داد و بگونهٔ روامند، پس از گُذشتِ چند روز به آن جایگاهی در مرزهایِ میان ماد و آشور رسید، که از آنجا او راهپیمایی خود را نُخست آغازیده بود. در آنجا سه دژِ آشوری بود که کوروش بدینسان آنها را فروگرفت: از آن سه دژِ آشوری ها، کوروش

خودش به یکی از آنها که ناتوانتر از همه بود تاخت، و آن را در یک آفَند، بدست آورد؛ و از آن دوتایِ دیگر، کوروش توانست از راه ترساندنِ دژبانانِ یکی از آنها، نگهبانان دژ را به سُتوهش (تسلیم) وادارد، و گاداتاس توانست از راه گفتگو و خُرسند کردن دژبان هایِ دژ دیگر، آن را نیز بدست آورد.

نَسکِ پنجم، بَخشِ پَنجم

هَم پُرسَکی (مشورت) و دیدار با کیاخشتره و زُدودنِ دلخوری ها

[۵.۵.۱] پس از اینکه فروگیریِ دژها به رسایی انجام گرفتند، کوروش پیکی را به سویِ کیاخشتره فرستاد و از او درخواست کرد که به اردوگاهش بیاید تا آنها بهترین وَدایش ها (تصمیم ها) را برایِ کارپردازیِ دژهایِ فروگرفته شده، بگیرند، و شاید کیاخشتره، پس از بازبینی از اَرتش، بتواند رَهنمودهایی را به او بکند که در گامهٔ (مرحله) سپسین چه گامی را بردارد. کوروش در ادامه به آن پیام افزود، "اگر که کیاخشتره از من بخواهد که به سوی او بروم، من اردوگاهم را در آنجا برپا خواهم کرد."

[۵.۵.۲] هَماهنگ با این، آن پیک برایِ رساندن پیام به کیاخشتره رَهسپار شُد. در این میان کوروش فرمان داد تا چادرِ پادشاهِ آشور را که مادها برایِ کیاخشتره بَرگُزیده بودند، بیرون بیاورند، تا آن را با همه گونه از کَداَبزارها (مُبل ها) بیآرایند، و همچنین آن بانویی را که برایِ کیاخشتره بَرگُزیده بودند با دوشیزگانِ خُنیاگر و نوازنده به چادرِ بانوان رهنمون کُنند. و اینکارها انجام گرفتند.

[۵.۵.۳] هنگامیکه آن پیکی که از سویِ کوروش فرستاده شده بود، پیامِ خودش را به کیاخشتره رساند، کیاخشتره به آن پیام رویکرد نشان داد (توجه کرد) و اینگونه وَدایید (تصمیم گرفت) که برایِ اَرتش کوروش بهتر است که در مرز بماند. فَرنودِ (دلیل) این وَدایش (تصمیم) این بود، که نیروهایِ پارسی که کوروش درخواست آنها را کرده بود، رسیده بودند— چهل هزار کمانگیر و سربازان آراسته به شمشیر و سپر.

[۵.۵.۴] و هنگامیکه کیاخشتره درنگریست که سرزمینِ ماد به شَوَندِ (علت) خُشکسالیِ فَرسَخت، آسیب دیده است و نمیتواند، خورد و خوراکِ این همه سرباز را فراهم آورد، بنگر او آمد که این پَسَندیده باشد، اگر که او خود را از دَستِ این اَرتش تازه رسیده رها سازد تا اینکه بخواهد میزبانی اَرتش دیگری را بکُند. بدینسان، هنگامیکه آن افسرِ پارسیِ نیروهایِ تاز رسیده از پارس، هماهنگ با گُمارشی (مأموریتی) که از سویِ کوروش داشت، از کیاخشتره پُرسش کرد، که آیا او به اَرتشِ تازه رسیدهٔ پارسی نیازی دارد، کیاخشتره پاسُخ داد "نه؛" و بدینگونه این فرمانده در پیشاپیشِ نیروهایش در همان روز به سویِ کوروش روانه گَشت، زیرا که او میدانست که کوروش در آن نزدیکی ها میباشد."

[۵.۵.۵] در روزِ سپسین کیاخشتره با اسپوارانِ مادی که با او مانده بودند، به راه اُفتاد، و هنگامیکه کوروش آگاه شُد که کیاخشتره درهالِ نَزدیک شدن است، او نیز برایِ بازدید از او با اسپوارانِ پارسی به راه اُفتاد، که هم اکنون به یک بدَنهٔ بُزرگی فَراروئیده بودند؛ کوروش همچنین همهٔ مادها، اَرمنیان، گُرگانیان، و دیگر همبستگان را با خودش همراه کَرد، بویژه آنها که با بهترین جوشن ها و جنگ ابزارها آراسته شده بودند؛ همهٔ این ها را او با خودش به همراه بُرد تا نیروهایش را به کیاخشتره نشان دهد.

[۵.۵.۶] ولی هنگامیکه کیاخشتره شُمار فَراوانی از مردان دلاور و خوبی را در لَشکر کوروش دید، آنهم درهالیکه آن سپاهی که خودش را همراهی میکرد کوچک و از ارزش کمی برخوردار بود، او این را خوارداشت (توهین) به خودش برداشت کرد، و شرمزده شُد؛ بگونه ایکه، هنگامیکه کوروش از اسبش پایین آمد و به سوی کیاخشتره رفت، و میخواست بر پایهٔ آنچه که آیین بود

او را بِبوسد، کیاخشتره از اسبش پیاده شد، ولی رویِ خودش را برگرداند. او از بوسیدن کوروش خودداری کَرد و نتوانست اشک هایش را پنهان سازد.

[۵.۵.۷] بیدرنگ کوروش درخواست کرد تا همراهانِ او کنار بکشند و در پیوس بمانند (منتظر بمانند). و کوروش خودش دستِ کیاخشتره را گرفت، و او را به سویِ سایهٔ درختانِ نخل بِه دور از سَرَتک (جاده) رَهنمود، کوروش به برخی از مادها دستور داد تا غالیِ گلیم برایِ کیاخشتره فرش کُنند، و او از کیاخشتره خواهش کرد که بِنشیند؛ سپس او و خودش کنار او نِشست، و همان گونه که در پی میآید سُخن گُفت:

[۵.۵.۸] "برایِ خدا و خشنودی او، دایی جان،" کوروش گُفت، "به من بگویید که چرا شما از دَست من خَشمگین هَستید؛ و چه لغزشی را شُما یافته اید که آن را این اندازه بَد میدانید؟""برایِ اینکه، کوروش،" کیاخشتره سپس پاسُخ گفت، "با آنکه مردم در بارهِٔ من اینگونه میاندیشند که من فَرزند یک پدرِ پادشاه هَستم، و از نوادهٔ نیاکانی هَستم که تا آنجا که گُذشتهنگاری (تاریخ) درازا دارد و بیاد میآورد پادشاه بوده اند، و درهالیکه همکنون من برای خودم پادشاه نامیده میشوم، هنوز خودم را میبینم که با ابزار و سازوبرگ هایِ ژنده و بی ارزشی سوارکاری میکنم، و این درهالی است که شما در پیشِ من و چشمانِ همراهانِ من و دیگر نیروهایِ خودتان، بُزرگ و باشکوه نمایان میشوید."

[۵.۵.۹] "به باور من رَنجبُردن از این چنین چیزی سُخت است، هتا اگر از دَستِ دُشمن سرزند، ولی به خُدا سوگند برتابیدن آن خیلی سَخت تر است، هنگامیکه از دُستِ کسانی انجام گیرد که آدم هرگز چَشمداشتِ این چنین رفتاری را از آنها نداشته باشد. به باورمن، من باید که ده بار در زمین فُرورَوَم

تا اینکه بِبینم که خوار داشته میشوم و بِبینم که مردانِ خودم به من اَرجی نمیگذارند و به من میخَندَند؛ زیرا که من از این نهاده (موضوع) ناآگاه نیستم که شما نه تنها بهتر از من هَستید، ونکه (بلکه) هتا دَستنِشانده هایِ من با شکوهی بیشتر از من برایِ بازدید از من آمده اند و به اندازه ای خودشان را با سازوبرزگ هایِ جَنگیِ خوب آراسته اند که میتوانند بیشتر به من آسیب برسانند تا اینکه من به آنها."

[۵.۵.۱۰] "و هنگامیکه کیاخشتره این را گُفت، او دوباره ولی خیلی سخت تر با اندوه دربرگرفته شُد، بگونه ایکه غمِ او کوروش را هم سَنَهیده کرد (متأثر کرد)، تا اینکه چشم هایِ کوروش هم پُر از اشک شُدند. ولی پس از یک دَرنگ به کوتاهی یک دَم، کوروش همانگونه که در پی میآید سُخن گُفت:"براستی، کیاخشتره، در این پیوند شما دُرست نمیگویید و داوریِ شما نیز دُرُست نیست، اگر که شما میپندارید که من در اینجا هستم تا با آراستنِ مادها با سازوبرگ هایِ رَزمی، به شما آسیبی برسانم."

[۵.۵.۱۱] "ولی اینکه شما خَشمگین هَستید و سربازانِ مادیِ زیر فرمان مرا میپِتِستید (تهدید میکنید) مرا شگفت زده نکرد. به هر روی، جدا از اینکه آیا خَشمِ شما در برابر آنها دادگرانه باشد و یا بی دادگرانه، من از پُرسیدن دست برنخواهم داشت؛ با آنکه من میدانم که شما رنجیده خواهید شُد که بشنوید که من در پَدافندی از آنها سُخن میگویم. از دیدگاه من این یک لغزش برایِ یک فرمانرواست که همزمان از دَستِ همهٔ فرمانبُردارهایش خشمگین باشد؛ چونکه، این بهنجار است، که با پَتِستیدنِ (تهدید کردن) بسیاری از کسان، میتوان آنها را دُشمن خود کرد، و اگر شُما همزمان، از دَستِ همه خَشمگین باشید، شُما همهٔ آنها را در برابر خودتان همبسته میکنید."

[۵.۵.۱۲] "بگُذارید تا شما را بیگُمان کُنم، که به این فَرنود (دلیل) بود که من نَگُذاشتم که آنها بدونِ من بازگردند، زیرا نگران بودم که در پیآیندِ خَشم شما شاید پیشآمدی روی دهد که همهٔ ما را اندوهگین سازد. به یاری پَروَردگار، از اینرو، در باشندگیِ من شما آسوده از هرگونه پَژمَرگ (خطر) هَستید. در پیوند با گمانه زنیِ شما که خود را در کنارِ من آسیب پذیر میپندارید—من بی اندازه اندوهگین هَستم، هنگامیکه میبینم باآنکه من بی اندازه کوشش میکنم که تواناییم را تا آنجا که میشود، به سودِ دوستانم بکار بگیرم، بنگر میآید که پس از این همه تلاش ها برآیندِ آن، باژگونه بوده است."

[۵.۵.۱۳] "به هر روی، نگذارید که ما همدیگر را اینچنین بیهوده بدنام کُنیم؛ ولی اگر شایش (امکان) آن باشد، بگُذارید تا ما بررسی کُنیم که چه لغزشی از سوی من سرزده است. من آماده هَستم تا پیشنهادی را به شما بکنم، که میتواند دادمندترین در میان دوستان باشد: اگر نمایان شود که من آسیبی به شما زده ام، من خَستو خواهم شُد (اعتراف خواهم کرد) که کار من نادرست بوده است؛ ولی اگر نشان داده شود که من، نه به شُما زیانی رسانده ام و نه آهنگِ آن را داشته ام، آیا به سهم خودتان خَستو خواهید شد که شما از دَستِ من هیچ رنجشی نبرده اید؟"

[۵.۵.۱۴] "من ناگُزیر خواهم بود که بپذیرم،" کیاخشتره پاسُخ گُفت." و کوروش پُرسید:" پس خواهش میکنم که بگویید که اگر نشان داده شود که من به شُما خوبی کرده ام و من آرزومند بوده ام که تا آنجا که بتوانم برای شما کار کُنم، نباید که من ستایش شُما را، بجایِ سرزنش دریافت کُنم؟ ""این هم نشانِ دادمندی ست، کیاخشتره پاسُخ داد."

[۵.۵.۱۵] "پس بیایید،" کوروش گُفت، "و بِگُذارید تا ما همهٔ چیزهایی را که من اَنجام داده ام و همهٔ پرونده ها را دونه به دونه بررسی کُنیم، زیرا بدینگونه بسیار روشن دیده خواهد شُد که چه چیز خوب است و چه چیز بد."

[۵.۵.۱۶] "و بگُذارید تا بیآغازیم؛ اگر شُما می پندارید که پذیرفته شدن فرماندهیِ نیروهایِ گُسیل شده از پارس از سوی من به اندازه ای دور نباشد که شما آن را بیاد نیاورید؛ هنگامیکه شما آگاه شُدید که دُشمن در شُمار فراوان گردهم آمده اند و آنها درهالِ فَراهم آوری برایِ رو در روی شدن با شما و کشور شما هَستند، شما بیدرنگ پیکی را به کشور پارس فرستادید تا درخواستِ کُمک کُنید و پیامی را بگونهٔ خودویژه (خصوصی) برای من فرستادید و از من درخواست کردید، چنانچه نیرویی از پارس بخواهد گُسیل داشته شود، من تلاش کُنم که در فرماندهی آن نیرو به سویِ شما بیایم. آیا من درخواست شما را دُنبال نَکردم، و آیا من، در پیشاپیشِ مردانِ فراوان و دلاوری که فرماندهی میکردم، برایِ زاوَری (خدمت) به سوی شما نیامدم؟""آری،" کیاخشتره پاسُخ داد، "بیگمان شُما آمدید."

[۵.۵.۱۷] "خوب پس،" کوروش پاسُخ داد، "نُخست به من بگویید که آیا شما میتوانید در انجام این کار رَمژَکی (خطایی) را به من بربندید یا اینکه انجامِ این کار سودی برای شُما دربر داشته است؟""به آشکارا،" کیاخشتره پاسُخ داد، "در این کار، من تنها سود میبینم."

[۵.۵.۱۸] "خوب، پس،" کوروش پاسُخ داد؛ "و هنگامیکه دُشمن آمد و ما ناگُزیر از جنگ با آنها بودیم، آیا شُما دیدید که من از انجام کارِ سَخت

کوتاهی کُنم و یا از رو در روی شدن با پَژمَرگ (خطر) بپرهیزم؟""نه، به خُدا سوگند،" کیاخشتره گُفت؛ "بیگمان من نَدیدم."

[۵.۵.۱۹] "افزون برآن، هنگامیکه بیاری پَروردگار ما پیروز شُدیم و دُشمن پَس نشینی کرد، و هنگامیکه من از شما درخواست کردم که بیایید تا بتوانیم بایکدیگر آنها را دُنبال کُنیم، و باهم از آنها کین بِگیریم (انتقام بگیریم)، و اگر پَروه هایِ (غنیمت های) فراوانی بدَستِ ما بیاُفتد، باهم میوۀِ این پیروزی را بچینیم—آیا شما میتوانید مرا به اِرازید (مُتهم بِکُنید) که در این میان من آهنگِ خودخواهانه ای را در سر داشته ام؟"

[۵.۵.۲۰] در بارۀِ این سُخنِ کوروش، کیاخشتره چیزی نَگفت. بدینسان کوروش دوباره ادامه داد:"خوب، اگر که شما بهتر میدانید که پاسُخ ندهید، پس بگویید که آیا شما نمی پندارید که رفتار شما به هر روی درست نبوده است؟ زیرا هنگامیکه شما میپنداشتید که دنبال کردنِ دُشمن کار آسوده ای نباشد، من پوزشِ شما را در همکاری در این کار پُرسیج (پرخطر) پذیرفتم و از شما خواهش کردم که پروانۀِ همراه شدنِ برخی از اسپوارانِ خودتان را بمن بدهید. اگر گُناه من همچنین در پیشکشیدن این درخواست باشد، آنهم هنگامیکه من پیش از این همکاریِ شانه به شانۀِ خودم را به شما در جایگاه همبستۀِ شما پیشکش کرده بودم، این خویشکاری شماست که سَبُک سَنگینی اینکار را بررسی کُنید."

[۵.۵.۲۱] و هنگامیکه کیاخشتره دوباره چیزی نَگُفت، کوروش رشتۀِ سُخن را از سرگرفت:"خوب، اگر که نمیخواهید که پاسُخ بدهید، پس دَستکم به من بگویید که آیا در گامِ سپسین که هم اکنون بازخواهم گفت، با شما راست نبوده ام: هنگامیکه شما پاسُخ دادید که شما میبینید که مادها درهال

شادمانی هَستند و شما نمی خواهید که شادیِ آنها را بِهم بزنید و آنها را ناگُزیر از به پَژمَرگ انداختن (به خطر انداختن) خودشان بکُنید، بدونِ اینکه از بهر این گفته من از دستِ شما خَشمگین شده باشم، من از شُما برای انجامِ مهری (لطفی) به من خواهشی کردم که میدانستم، بجا آوردنِ آن آسانتر از این خواهد بود که بخواستید از مادها درخواستی را بکُنید: همانگونه که شما بیاد دارید، من از شما خواهش کردم، که به هرکس که بخواهد به دُنبال من بیاید، این پَروانه را بدهید. آیا شما می پندارید که خواهش من از شما چیز نادرستی بوده است؟"

[۵.۵.۲۲] "خوب پس از اینکه من این پروانه را از شما دریافت کردم، نُخست نمیشُد که با آن کاری را پیش بُرد، مگر اینکه بتوانستم سازواری (موافقت) سربازان را نیز بدست آورم. بدینسان من رفتم تا بِبینم که آیا میتوانم خُرسندی آنها را بدست آورم؛ و کسانی را که توانستم به همراه شدن با خودم وادارم، با پروانهِٔ شما در گُمارش و گُسیلش (ماموریت و *expedition*) خودم به همراه بُردم. ولی اگر شما میپندارید که انجام این کار سِزاوارِ سَرزَنش میباشد، پس، بدون درنگریستن (ملاحظه کردن) به اینکه چه چیزی را شما به کسی پیشکش کَرده اید، بِنَگرمیآید که آدم نمیتواند آن را بپذیرد، بدون اینکه از سوی شما سرزنش نشود."

[۵.۵.۲۳] "بدینسان، سپس، ما به راه اُفتادیم؛ و آیا هیچکس نمیدانست که ما چه هنگام رَفتیم؟ آیا ما به پادگانِ دُشمن دَست نیافتیم؟ آیا بسیاری از آنها را که به جَنگِ شما آمده بودند، ازپا درنیاوردیم؟ آری، و جَنگ ابزارهایِ بسیاری از دُشمنانِ ما که هنوز زنده هَستند بزور از آنها گرفته شده اند؛ و اسب هایِ بسیاری از آنها را بدست آوَرده ایم؛ اَفزون بر آن، دارایی هایِ کسانیکه پیش از این شُما را تاراج میکردند و سرمایه هایِ شما را با خود

میبُردند، هم اکنون شُما میبینید که در دَستِ دوستانِ شما هَستند و درهال آوردن برایِ شما و برایِ آنها که زیر فرمانروایی شما هَستند."

[۵.۵.۲۴] "ولی آنچه که بیشتر از همه کرامند (با اهمیت) است و بهتر از همه، این است که شما میبینید که گُسترۀِ زیر فرمانروایی شما درهال بُزرگتر شدن است، درهالیکه سرزمین هایِ دُشمن درهال کوچکتر شدن میباشند؛ شما میبینید که دژهایِ دُشمن ازآن شما شُده اند، و دژهایِ شما که پیش از این بدستِ آشوریان اُفتاده بودند، اکنون دوباره به شُما بازگردانده شُده اند. اکنون، من نمیدانم که دیگر چه بگویم، ولی دوست دارم که بدانم آیا هرکدام از این دستاوردها چیز بدی است و یا اینکه هرکدام از آنها چیز خوبی برایِ شما میباشد، ولی به هر روی من هیچگونه ناسازگاری با شنیدنِ آنچه را که شما میگویید، ندارم. بر این پایه، به من بگویید که داوری شُما در بارۀِ این فَراپُرسش (مشکل) چیست؟"

[۵.۵.۲۵] پس از اینکه کوروش بدینسان سُخن گفت، او گُفتۀِ خود را دیگر ادامه نداد، و کیاخشتره همانگونه که در پی میآید سُخن گُفت:"خوب، کوروش، این پذیرفتنی نیست که کسی بتواند بگویید که کاری که شما انجام داده اید، بد میباشد؛ ولی با اینهمه بگذارید که به شما بگویم، که این زاوَری (خدمت) شما از سرشتی برخوردار است که هرچه که بیشُمارتر نمایان شود، سَنگینی و بارِ آن بر من بیشتر میشود."

[۵.۵.۲۶] "در پیوند با اَفزودن بر گُستردگی سرزمین هایمان، من بَرتَری را در این میبینم که سرزمین شما را با یاری گرفتن از توانِ خودم گُسترش بدهم تا اینکه درنگرم که سرزمین من بدستِ شما گُسترده میشود؛ چونکه

انجام اینکار برایِ شما سَرَفرازی به همراه دارد، ولی برایِ من این چیزها بگونه ای سرافکندگی میآورند."

[۵.۵.۲۷] "همانگونه که در پیوند با پول، برای من پَسندیده تر است که آن را به شما ارزانی بدارم تا اینکه بخواهم آن را در چنین نِهِشتی (وضعیتی) که شما هم اکنون آن را به من پیشکش میکنید، از شما وام بگیرم. چونکه با اینگونه توانمند شدن بدستِ شما، من سُهِش خواهم کرد (احساس خواهم کرد) که تنگدست تر شُده ام. و به باور من، من کمتر ناخشنود خواهم شد که بِبینم که شما با لغزش خودتان به زیردستان من آسیبی رسانده اید، تا اینکه بِبینم، همانگونه که هم اکنون درمینگرم، که آنها بِدستِ شما از سودهایِ آسیمی (عَظیمی) بهرهمند شُده اند."

[۵.۵.۲۸] "ولی،" کیاخشتره ادامه داد، "اگر از دیدگاهِ شما نابخردانه بِنَگربیاید که من این چیزها را بدل میگیرم، خودتان را بجایِ من بگذارید و داوری کُنید. اینگونه بِپندارید که شما برایِ پاسداری از خودتان و خانۀِ خودتان سگانی را پرورش داده اید. و به من بگویید—اگر دوستی از شما که باید از سگان شما نگهداری کُند، بگونه ای از آن سگها پرستاری کُند که آنها بیشتر به او خو بگیرند تا به شما، آیا شما از این رویکرد او و به این سگها، خشنود خواهید شُد؟"

[۵.۵.۲۹] "یا اگر که بِنَگر شما این یک سُنجش بی ارزشی است، پس در بارۀِ این نمونه آوری بیاندیشید: اگر کسی برای نگهبانانی که باید از جان شما نگهداری و در جنگ به شما زاوری کُنند (خدمت کُنند) زمینه چینی کُند، و بگونه ای آنها را به هَناید (تحت تأثیر بگذارد) که آن نگهبان ها

بیشتر به او پیشکاری کُند (خدمت کُنند) تا به شما، آیا شما برای اینچنین «مهربانی ای»، سپاسگُذار او خواهید بود؟"

[۵.۵.۳۰] "دوباره، بگُذارید تا نمونه ای را بیاورم که مردان بیشتر از همه و با دلبستگی فراوان دوست میدارند—به انگارید که کسی میخواهد همسر شما را بِفریبد، بگونه ای که همسر شما او را بیشتر از شما دوست داشته باشد. آیا اینگونه «مهربانی» شما را خُشنود خواهد ساخت؟ به باور من در اینجا دیگر گفته از خشنود شدن نمیتواند درمیان باشد؛ زیرا من بیگمان هَستم که آن کسیکه به اینچنین گُناهی دست میزند، آسیب فراوانی به شما خواهد زد."

[۵.۵.۳۱] "ولی برای اینکه نمونه ای را که بیشتر از همه، همانند نهادهٔ (مورد) خودم است، بازگو کرده باشم—اگر کسی رفتارِ ویژه ای را با سربازان پارسی که شما به اینجا آورده اید، داشته باشد تا آنها را بیشتر خشنود در پیروی کردن از خودش کند تا از شما، آیا شما او را دوستِ خود بشمار خواهید آورد؟ من که نمی پندارم؛ شما او را بدتر از یک دُشمن درخواهید نگریست که بخواهد شُمارِ فَراوانی از سربازان شما را از پای دربیاورد."

[۵.۵.۳۲] "و دوباره اینکه، اگر شما با این دلِ مهربانی که دارید به یکی از دوستانتان بگویید که هرچه را که میخواهد از دارایی هایِ شما بردارد، و او نیز پیشنهادِ شما را بپذیر، آیا این دوستِ شما بایستیکه هر چیزی را که ازآن شماست بار بزند و بگُریزد و خودش را با دارایی هایِ شما توانمند سازد، آنهم درهالیکه او هیچ چیزی را برای شما برجای نگذاشته باشد تا شما بتوانید از آنها در انجام کارهایِ روامند (عادی) بهره ببرید؟ آیا شما اینچنین کسی را یک دوستِ نکوهش ناپذیر می اِنگارید؟"

[۵.۵.۳۳] "خوب پس، کوروش، بِنَگرم میآید که رفتار شما با من، اگر که اینگونه نبوده است، دستکم چیزی همانند این بوده است؛ آنچه که شما میگویید دُرست است: من به شما گُفتم که آن سربازانی را که آرزویِ رفتن با شما دارند، بردارید و ببرید، ولی شما با همهٔ نیروهایِ من رَهسپار شُدید و مرا تنها گُذاشتید. و شما اکنون آنچه از پروه ها را که به کُمکِ نیرهایِ من بدست آورده اید، برای من میآورید، و براستیکه پَهنهٔ سرزمین های مرا هم به کمکِ نیروهایِ من گُسترده ساختید؛ ولی بِنَگر میآید که من هیچ نغشی در فراهمیدن (تأمین کردن) این خوشبختی نداشته ام؛ من ناگُزیرم که همانندِ یک زن، تنها خشنود از خوشایش هایی (لطف هایی) باشم که به او میشود. و شما در چشم همهٔ جهان و بویژه در چشم زیردستان من یک کَهرمان (قهرمان) هَستید، درهالیکه من درخورِ تاجی که بر سردارم، شناخته نمیشوم."

[۵.۵.۳۴] "من از شما پُرسش میکنم، کوروش، آیا این رفتارها نیکوکارانه هَستند؟ نه، آیا شما در جایگاهِ خویشاوندِ من، مهربان بوده اید؟ برتر از همه این است که شما میبایستیکه هوشیار میبودید که مرا از آزَرمِش و اَرجم بی بهره نَسازید. چه ارزشی برایِ کشورم دربر دارد که بُزرگ شود، ولی من بی آبرو شوم؟ مرا از اینرو فرمانروایِ مادها نَکرده اند، چونکه از آنها نیرومندتر بوده ام، ونکه (بلکه) از اینروست که آنها میپندارند که دودمان ما در هَمهٔ زمینه ها بهتر از آنها هَستند."

[۵.۵.۳۵] "برایِ خشنودی خدا، دایی،" کوروش گُفت، درهالیکه گفتهٔ دایی اش را پیش از اینکه او آن را به پایان ببرد، گُسست، "اگر پیش از این و تاکنون من کار نیکویی برای شما انجام داده ام، فروتنانه از شما خواهش

میکنم که این خوشایش (لطف) را به من بکَنید: هم اکنون از ادامهٔ سرزنش من دست بردارید، اگر برایِ شما اُستوانیده شُده باشد (ثابت شُده باشد) که چه سُهِشی (احساسی) ما در برابر شما داریم، همچنین اگر نمایان شود که آنچه را که من انجام داده ام، به سُود شما بوده است، درود مرا پاسُخ بگویید و مرا در آغوش بگیرید، هنگامیکه من بر شما درود میفرستم و شما را در آغوش میگیرم و مرا در جایگاهِ یک آدم بِهمَنش و نیکوکارِ به خودتان درنَگرید؛ ولی اگر نشان داده شود که اینگونه نبوده است، پس مرا سرزنش کُنید."

[۵.۵.۳۶] "خوب، "کیاخشتره گُفت، "شاید که در پایان هاگ (حق) با شما باشد؛ من نیز همینگونه رفتار خواهم کرد که پیشنهاد کردید.""پس بگویید،" کوروش گُفت، "آیا من هم میتوانم شما را ببوسم؟""اگر که شما را خُوشنود میسازد،" کیاخشتره پاسُخ داد. "و شما روی خودتان را از من برنخواهید گرداند، همانگونه که شما در چند دَم (لحظه) پیش کردید؟""نه،" کیاخشتره گُفت. بدینسان کوروش او را بوسید.

[۵.۵.۳۷] "هنگامیکه مادها و پارس ها و دیگران از سازش رهبران شان آگاه شُدند، خُرسند و شاد گَشتند، زیرا همهِٔ آنها نگران بازدهٔ این گفتگو بودند. سپس کوروش و کیاخشتره بر اسب هایشان سوار شُدند و به راه افتادند، و مادها بدنبال کیاخشتره روان گشتند، زیرا کوروش با دادن نشانه ای از مادها خواست که کیاخشتره را دُنبال کُنند، و پارس ها پُشتِ کوروش راه افتادند، و دیگران در پشتِ آنها.

[۵.۵.۳۸] "هنگامیکه آنها به اُردوگاه رَسیدند، آنها کیاخشتره را به چادری که برای او آماده کرده بودند، آوردند، و کسانیکه برای پذیرایی از کیاخشتره برگُزیده شده بودند، آنچه را که او نیاز داشت، فراهم آوردند.

[۵.۵.۳۹] "و هَمینکه کیاخشتره زمانِ آزاد پیش از هنگامِ خوراک پیدا کرد، مهمان هایی از مادها از او بازدید کردند؛ برخی بدلخواه آمده بودند، ولی بیشتر آنها با پیشنهادِ کوروش پیش او رفتند، درهالیکه پیشکش هایی را به همراه داشتند—یکی از آن ارمغان ها یک چَمانی (ساقی) خوشرویی بود، دیگری یک آشپز خوب، دیگری نانوایِ خوب، دیگری خُنیاگر خوب، کسی دیگر یک ساغر به او داد، و کس دیگر جامهٔ زیبا؛ و هر کُدام از آنها، بر پایهٔ آنچه که آیین بود، دستکم یک چیز از آن پروه هایی را که بدست آورده بودند، به کیاخشتره بَخشیدند.

[۵.۵.۴۰] "بدینسان کیاخشتره نَگَرِ خود را دگراند و پی بُرد که کوروش در پی بیگانه کردن مادها با او و یا کاستن از دلبستگی آنها به او نبوده است و اینکه مادها کمتر از پیش با او مهربان نبودند.

[۵.۵.۴۱] و هنگامیکه زمان برایِ خوراکِ نیمروز فرارسید، کیاخشتره کوروش را فراخواند و از او خواهش کرد که پیش او بیاید همانگونه که کیاخشتره برایِ زمان زیادی ندیده بود که کوروش با او خوراک بخورد. ولی کوروش پاسُخ داد: "خواهش میکنم، کیاخشتره که این درخواست را از من نکنید. آیا شما نمیبینید که همهٔ کسانی که در اینجا هَستند، از بهر ما آمده اند؟ درست نیست اگر که من به اینچنین سُهِشی (احساسی) در آنها دامن بزنم که آنها بِپندارند که من آنها را نادیده گرفته ام و بدنبال خوشی های خودم روانه شده ام. زیرا اگر سربازان بِپندارند که به آنها کوتاهی میشود،

سربازانِ خوب، اُمید و دلاوریشان را بیشتر از دست خواهند داد، درهالیکه بیشرمی و بُزدلی خواهد رُست (رُشد خواهد کرد)."

[۵.۵.۴۲] "ولی شما همکنون برایِ خوراک نیمروز بروید، بویژه اینکه شما از راه دوری آمده اید؛ و اگر کسانی برایِ گرامیداشتن و ارجگذاشتن بر شما آمدند، شما نیز با مهربانی از آنها پیشوازی و با آنها گُفتگو کُنید، بگونه ایکه آنها بتوانند پُشتگرمی و اَپِستام (اعتماد) شما را نیز بدست آورند. من نیز به سهم خودم، باید که بروم و به آن کارهایی رسیدگی کُنم که در بارهٔ آنها با شما گُفتگو کرده ام."

[۵.۵.۴۳] "و فردا بامداد من به همراه افسرانِ ستادِ فرماندهیم به ستادِ فرماندهی شما خواهیم آمد، تا در بارهٔ گام هایِ سپَسین باهم اُسکارش کُنیم (مشاورت کُنیم). فردا شما این پُرسش را به ما پاسُخ خواهید داد که آیا بهترین کار این است که کارزار را ادامه بدهیم، و یا زمان ازهم فروپاشاندن اَرتش ها فرارسیده است؟"

[۵.۵.۴۴] پس از آن کیاخشتره در سور (ضیافت) خوراکِ نیمروز که برای او فراهم آورده شده بود، هُماسید (شرکت کرد)، درهالیکه کوروش آن بَخش از دوستانش را گردهم آورد که بیشتر از همه میتوانستند بیاندیشند و میتوانستند در نِهِشتی (وضعیتی) که نیاز باشد با او همکاری کُنند، و همانگونه که در پی میآید برای آنها سُخنرانی کرد:"دوستانِ من، بیاری پروردگار، همانگونه که میبینند، همهٔ چیزهایی را که ما در آغاز از درگاه او درخواست کردیم، بدست آورد ایم. زیرا به هرکجا که ما میرویم، سروَران آن سرزمین میشویم. آنچه که بیشتر ارزش دارد، همانگونه که ما میبینیم، این

است که شُمار نیروهایِ دُشمن کاهش یافته است، درهالیکه شُمار نیروهایِ ما و توان ما هر دو درهال بیشتر شُدن هَستند."

[۵.۵.۴۵] "اکنون، اگر تنها آن همبستگانی را که ما بدست آورده ایم با ما بمانند، ما خواهیم توانست کامگاریِ بیشتری را بدست آوریم چه از راه بکارگیری زور، اگر نِهِش (وضع) آن را درخواست کُند، و چه از راه پذیراندن فَرنودهایِ (دلیل هایِ) ما به آنها، چنانچه نیاز باشد؛ اکنون این به شما بستگی دارد که شُمار زیادی از همبستگان ما را تا آنجا که بتوانید خُرسند به ماندن بکُنید؛"

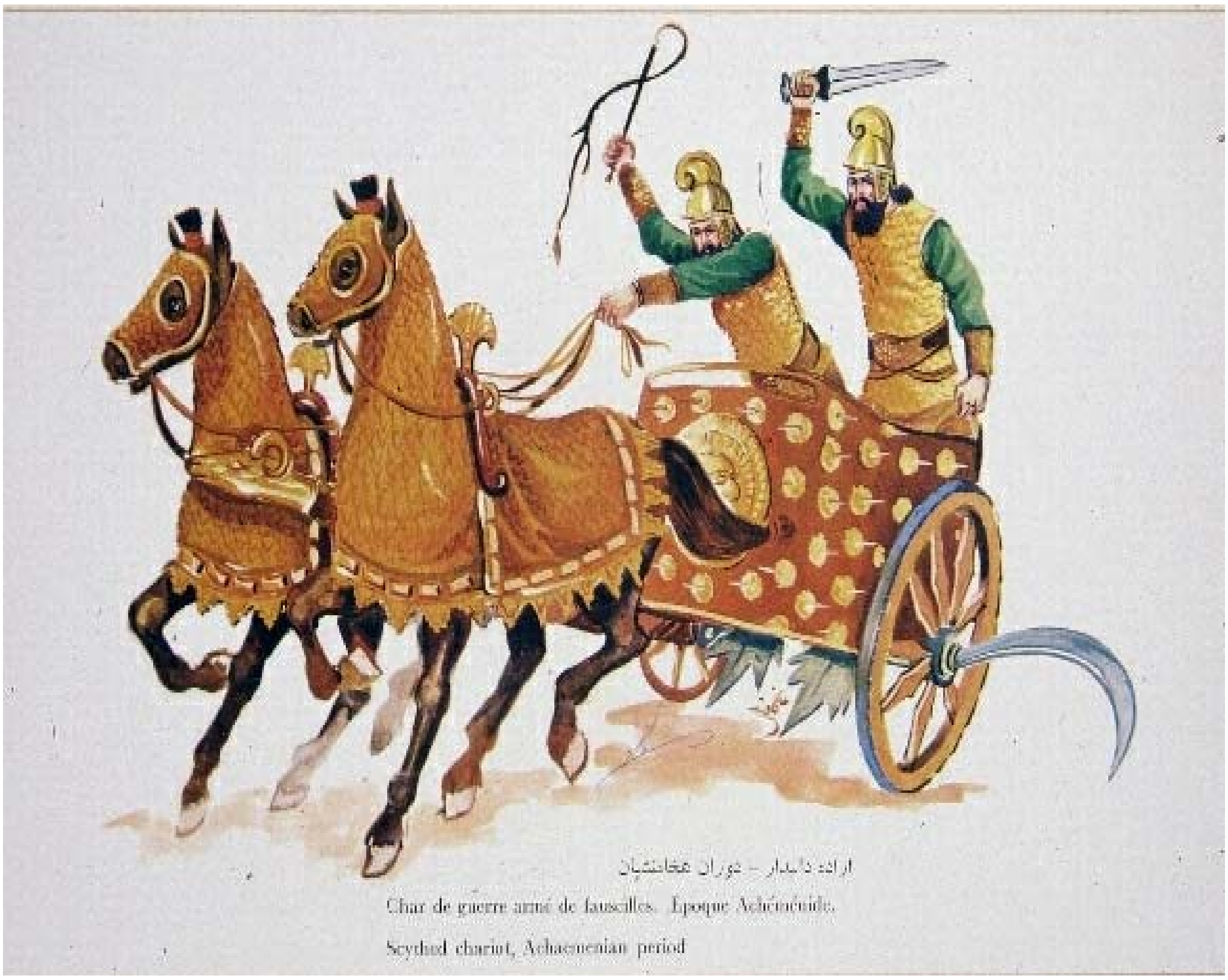
[۵.۵.۴۶] "به همانگونه، که در هنگامیکه بانگِ جنگ سرداده میشود، آن کسی که بیشترین شُمار از سربازان دُشمن را از پای درمیآورد این سرافرازی را خواهد داشت تا دلاورتر از همه شناخته شود، هنگامیکه ما هم از شُما درخواست میکنیم که توانِ سُخنوری و فَرنودآوری (استدلال) خود را بکاربگیرید، آن کسیکه بتواند بیشترین شمار از سربازان را به دیدگاه ما نزدیک و با ما همراه سازد، شیرین سُخن تر و کاراتر از دیگران خواهد بود."

[۵.۵.۴۷] "به هر روی، سُخنرانی خود را بدینگونه آماده نسازید، انگار که ما از شما اینچنین نمایشِ سخنوری را درخواست کرده باشیم: بیاد داشته باشید که آنهایی را که شما با فَرنودهایِ (دلیل هایِ) خود خُرسند میکُنید، بتوانند خُرسندی خود را با آن کاری که انجام خواهند داد، به اندازۀِ بَسنده نشان دهند."

[۵.۵.۴۸] "پس من شما را فرومیگذارم،" کوروش افزود، "تا شما در بارۀِ آنچه که انجام آن خویشکاری تان است، هوشیارانه پژوهش کُنید: خویشکاری من تا آنجا که در پیوستیافتگی (ارتباط) با من است، این است

که ببینم نیروهای ما با همهٔ چیزهایی که نیاز دارند آماده شده اند، پیش از اینکه اَنجُمنِ (شورای) جَنگ برای سگالش گردهم آیند.

زندگینامهٔ کوروش بزرگ، نَسکِ ششم



ارابهٔ رزمی آراسته به داس در اَرتش هَخامَنشیان

نَسکِ ششم، بَخشِ یکم

وَدایش (تصمیم) برایِ ادامهٔ جنگ و فراهم آوری ابزارهایِ جَنگی نوین

[۶.۱.۱] پس از اینکه آنها روز را بدینسان که واشکافی شُد (تشریح شد) سپری کردند، آنها شام خوردند و رَفتند که آرام بگیرند. زودبِهنگام در بامداد فردا همهٔ هَمبستگان به سِتادِ فَرماندهی کیاخشتره آمدند. هَنگامیکه کیاخشتره درهال جامه بتن کردن بود، (او انبوه مردمی را که در نزدیکیِ آستانهٔ دَرِ چادر او گردهم آمده بودند، میشنید،) دوستانِ گوناگونی درهال شناساندن همبستگانشان به کوروش بودند. یک گروه، کادوسیان را به همراه آورده بود، که از کوروش خواهش کرده بودند که با آنها بماند؛ دیگری گُرگانیان را آورده بود؛ برخی سکاها را پیش آورده بودند، و کسانِ دیگر گُبریاس را؛ ویشت اَسپَه، گاداتاس را به همراه آورده بود، آن فَرماندهی که اخته شده بود، و او از کوروش خواهش کرد که با او بماند.

[۶.۱.۲] سپس کوروش، با آنکه پی برده بود که گاداتاس کمابیش از این نگرانی که اَرتش از هم بپاشد تا اندازهٔ مرگ ترسیده است، درهالیکه میخندید گُفت: "این روشن است، گاداتاس، که ویشت اَسپَه آن اندیشه را در شما برانگیخته است که بازگو کرده اید."

[۶.۱.۳] ولی گاداتاس دست هایِ خود را به آسمان بالا برد و فَرسختانه (جدی) سوگند خورد که گاداتاس او را نَهَناییده است (تحت تأثیر قرار نداده است). "نه،" او گفت، "برای این است که من میدانم که اگر شما بروید، من به رسایی نابود خواهم شد. از اینرو من این نهاده (موضوع) را برای خودم

نگهداشتم تا با ویشت اَسپَه درمیان گذارم، و از او پرسش کنم که آیا او چیزی در بارهِٔ دیدگاهِ شما و رَهسپار شدنِ اَرتش میداند؟"

[۶.۱.۴] "پس، اینگونه که بِنَگرمیآید، من با اَنگ زدن به دوستمان ویشت اَسپَه در رَمژَک (خطا) بوده ام،" کوروش گفت. "آری، به خداوند سوگند، کوروش، براستی که بدینسان بوده است،" ویشت اَسپَه گُفت. "من تنها درهال نیکخَتَن (توضیح دادن) برای دوستمان گاداتاس بودم که ادامهِٔ کارزار برای شما شایش پذیر (امکان پذیر) نخواهد بود؛ من به او گفتم که پدرتان به دُنبال شما فرستاده است."

[۶.۱.۵] کوروش فریاد زد:"چگونه شُما یاراسته اید (جُرأت کرده اید) که آشکار شود که آیا من اینچنین آرزویی را دارم یا ندارم؟""بیگُمان من اینچنین گُرمَکی (جُرأتی) را دارم،" ویشت اَسپَه پاسُخ داد، "زیرا من میبینم شما در جایگاهِ کسیکه کانونِ رویکرد و کِشِش هَمِهٔ نگاه هاست، بی اندازه نگرانِ رفتن به خانه به سرزمین پارس هَستید، برای اینکه به پدرتان بگویید که شما چگونه این کار را انجام دادید و آن کار را به سرانجام رساندید."""خوب،" کوروش گفت، "آیا شما آرزومند رفتن به خانه نیستید؟""نه،"آن یکی گفت. "من نه. و هیچ آهنگِ رفتن هم ندارم: من در اینجا خواهم ماند و فَرمانده خواهم بود تا دوستمان گاداتاس را فَرمانروا کُنم و آشوریان را بردهِٔ او."

[۶.۱.۶] "بدینسان آنها با هم شوخی میکردند، که نیمی از آن هم فَرسَخت (جدی) بود. در این میان، کیاخشتره در یک جامهِٔ بسیار زیبا بیرون آمد و خودش را بر رویِ یک تَختِ پادشاهی که ویژهِٔ مادها بود نشاند. و پس از آن که همهِٔ آنها که بودنشان نیاز بود گردهم آمدند و خاموشی چیره شُد،

کیاخشتره همانگونه که در پی میآید برایِ آنها سُخنرانی کرد:"دوستان و همبستگان، اکنون که پیشآمده است که من اینجا باشم و دیگر اینکه من سالمندتر از کوروش هَستم، شاید که برایِ من درخور باشد که این نشست را بِگُشایم. برای اینکه آن را بیآغازم: بِنگرم این زمانِ شایسته ای است که این پُرسش را به گُفتگو بِگُذاریم که آیا این چیزِ پَسندیده ای است که ما کارزار خودمان را بیشتر ادامه بدهیم و یا اینکه بیدرنگ اَرتش را از هم فروبپاشانیم؟ از اینرو، هرکس، میتواند دیدگاهِ خودش را در پیوند با این پُرسش بازگوید. "

[۶.۱.۷] بیدرنگ رهبرِ گُرگانیان برخاست و او نُخستین کسی بود که سُخن گفت:"دوستان و همرزمان، در پیوند با دیدگاهِ من، هنگامیکه راستینگی ها (واقعیت ها) بهترین گشتگاه (مسیر) را برایِ پیمودن، بما نشان میدهند، من نمیپندارم که گُفته هایِ فراوانی نیاز باشند. زیرا ما همه میدانیم که از هنگامیکه باهم هَستیم، ما به دُشمن بیشتر آسیب میرسانیم تا آنها به ما؛ درهالیکه تا آن زمان که ما از هم جدا بودیم، آنها بگونه ای با ما برخورد میکردند که بیشتر از همه دلپسندِ خودشان بود، تا اینکه بیشتر از همه خوشایند ما باشد."

[۶.۱.۸] "پس از آن فرماندۀِ کادوسیان سُخن گُفت:"چرا،" او گفت، "باید ما در بارۀِ بازگشت به خانه و جدا شدن از هم گفتگو کُنیم، آنهم از زمانی که، بِنَگرمیآید که هتا در بیرون از میدانِ مبارزه نیز برای ما خوب نباشد که از هم سوا بشویم؟ به هر روی، ما نه چندی پیش جدا از بدنۀِ اَرتش به یک گُسیلش (*expedition*) رفتیم و برای آن نیز هزینه پراخت کردیم، همانگونه که شما همچنین میدانید."

[۶.۱.۹] "پس از او اَرتَه بازو، که یک زمانی داوش کرد (ادعا کرد) که خویشاوندِ کوروش است، همانگونه که در پی میآید سُخنرانی کرد:"در یک نُکته، کیاخشتره، من خواهش میکنم که از سُخنرانان پیشین فَرورَ (تفاوت) داشته باشم: آنها میگویند که ما باید که در اینجا بمانیم و جنگ را ادامه بدهیم؛ ولی من میگویم هنگامیکه من در خانه بودم، درهال جَنگیدن بودم."

[۶.۱.۱۰] "و من رُوراست میگویم؛ من همیشه بیرون بودم، برای انجام چند گُسیلش (*expedition*) رَزمی یا کارهایِ دیگر، برای اینکه مردمِ ما هدفِ تاخت و تاز بودند. و هنگامیکه دژهایِ رَزمی ما پَتست میشُدند (تهدید میشدند)، من نگرانِ پَدافندی از آنها بودم؛ من با ترسِ پیوسته، زندگی میکردم و خودم را همیشه هوشیار نگه میداشتم. و اینکارها را من با هزینهٔ خودم انجام میدادم. ولی هم اکنون ما خاوَندِ (صاحب) دژهایِ آنها هَستیم؛ و من دیگر از آنها نمیترسم؛ من با بهره بردن از چیزهایِ خوبِ دُشمن، شادی میکنم و چیزهایی را مینوشم که ازآن آنهاست. از اینرو، از آنجا که زندگی در خانه، هُنَرِ جَنگیدن بود، درهالیکه زندگی در اینجا یک جشن است، به سودِ من نیست که این گردهمایی شادی آور را به پایان ببرم."

[۶.۱.۱۱] پس از او گُبریاس سُخن گفت:"دوستان و همرزمان، تا هم اکنون من تنها میتوانم توختاری (وفاداری) کوروش را ستایش کُنم؛ زیرا که او در هرچیزی که پیمان بسته است، خود را پیمان شکن نشان نداده است. ولی اگر او اکنون کشور آشور را فروگذارد، این روشن است که آشوریان بدون اینکه از بهرِ کوشش هایِ رَمژک آمیزی (اشتباه آمیزی) که در برابر ما همه انجام داده اند، کیفر ببینند، و برایِ آن کاری که با من کرده اند پاداَفراه شوند (مجازات شوند)، آنها دل و گُرمک (جرأت) تازه ای را بدست خواهند

آورد؛ و من به سَهمِ خودم، از اینرو که دوستِ شما بوده ام، باید که بدست آنها کیفر ببینم."

[۶.۱.۱۲] "در پایان کوروش سُخن گفت:"من، نیز ناآگاه نیستم، دوستانِ من، که اگر اَرتش را ازهم فروبپاشانیم، نِهشت (وضعیت) ما سُست تر خواهد شد، درهالیکه دُشمن دوباره نیرو گردآوری خواهد کرد. زیرا بسیاری از آنها که جَنگ ابزارهایِ خودشان را از دست داده اند، بزودی ابزارهایِ تازه ساخته شده، بدست خواهند آورد، و بسیاری از آنها که اسب هایشان را از دست داده اند، بزودی اسب هایِ دیگری را فراهم خواهند آورد، درهالیکه بجایِ آنها که کشته شده اند، کسانِ دیگر که مردانِ جوان و گُوالیده خواهند شد (بالغ خواهند شد) جایِ آنها را خواهند گرفت. و از اینرو این شگفتی آور نیست، اگر که آنها در زمانی کوتاه دوباره توانا شوند که برای ما دردسر درست کُنند."

[۶.۱.۱۳] "چرا من به کیاخشتره پیشنهاد داده ام که او فَراپُرسشِ (مسئلهٔ) فروپاشی اَرتش را پیش بکشد و به گفتگو بگذارد؟ بگُذارید که به شما بگویم؛ برای اینکه من از آینده میترسم؛ زیرا من میبینم که دُشمن درهال پیشروی به سویِ ماست، اینکه ما هیچگاه توانایی چیره شدن بر آن را نخواهیم داشت، اگر ما کارزارمان را همانند شیوهٔ کنونی ادامه بدهیم."

[۶.۱.۱۴] "زیرا، شما میدانید که زمستان درهال آمدن است؛ و هتا اگر بِپذیریم که ما چادرهایی را برایِ خومان داریم، به خداوند سوگند که آنها هنوز برایِ اسب ها، همرزمان و سربازان اَرتش بَسنده نمیکنند؛ و بدونِ آنها، ما نخواهیم توانست جَنگ را ادامه بدهیم. آزوغه ها را ما به هرکجا که رفته ایم، گُساریده ایم (مصرف کرده ایم)؛ و به هرجا که نرفته ایم، مردم از بهر

ترس از ما آزوغه ها را به دژهایشان بُرده اند، بگونه ایکه آنها را برای خودشان نگهداشته اند، و ما نخواهیم توانست آنها را بدست آوریم."

[۶.۱.۱۵] "پس چه کسی این اندازه دلاور و نیرومند است که بتواند جَنگ را دُنبال کُند، آنهم درهالیکه او درهالِ مبارزه در برابر گُرسنگی و سرما است؟ از اینرو، اگر ما هماهنگ با آنچه که تا کنون درهال انجام دادن آن بوده ایم، آهنگ به ادامهٔ جَنگ داشته باشیم، من بر این باورم که ما باید که بدلخواهِ خودمان اَرتش را ازهم فروبپاشانیم، بجایِ اینکه در برابر خواستِ خودمان، بدونِ آزوغه از کشور آشور بیرون رانده شویم. ولی اگر ما آرزویِ ادامهٔ کارزار را داشته باشیم، من میگویم که باید که اینکار را بکنیم: ما ناگُزیر هَستیم که تلاش کنیم تا با بالاترین شتابی که میتوانیم، بیشترین دژها و ساختمان هایِ دُشمن را بدست آوریم. زیرا، اگر اینکار انجام گیرد، هر گروهی که بتواند بیشتر پروه بدست آورد و اندوخته کُند، از آزوغه بیشتری نیز برخوردار خواهد بود، و آنها که ناتوانتر هَستند، در نِهِشی (وضعی) خواهند بود که میتوانند پَروَسته شوند (محاصره شوند)."

[۶.۱.۱۶] "نِهِشت (وضعیت) ما خیلی هم ناهمسان با آنها نیست که در دریاها با بادبان کشتیرانی میکنند: آنها پیوسته با کشتی هایِ آراسته به بادبان، دریانوردی میکنند، ولی دریانوردان در پایان، آن آب ها را که در آنها کشتیرانی کرده اند، فرومیگُذارند، و آن دریاها را بیشتر از کسانیکه در آنها کشتیرانی نکرده اند، ازآنِ خود نمیپندارند. ولی اگر ما آن دژها را بدست آوریم، با انجام اینکارها دُشمن سُهِش (احساس) خواهد کرد که در کشور خودش بیگانه شُده است، درهالیکه همه چیز برای ما خوش و آسوده خواهد بود."

[۶.۱.۱۷] "ولی شاید که برخی از شما ترس داشته باشید که بدور از کشور خودتان کارِ نگهبانی از دژهایِ فروگرفته شده را، انجام دهید. شما نیازی به درنگ کردن تا آن اندازه نخواهید داشت. زیرا از آنجا که ما به هر روی از خانه بدور هَستیم، خویشکاریِ نگهبانی از آن دژها را که در نزدیکی دُشمن هَستند، برای شما خواهیم پذیرفت؛ ولی آن بخش از سرزمینِ آشور را که در نزدیکیِ مرز شما هَستند، برایِ خود بِخویشید (صاحب شوید) و ازآنِ خود کُنید و زیر کشت ببرید."

[۶.۱.۱۸] "زیرا اگر ما بتوانیم آنچه را که در نزدیکیِ دُشمن است با اَرمَندی (ایمنی) نگهبانی کُنیم، شما خواهید توانست از داشتنِ سرزمین هایی که از آشوریان بِدور هَستند با آسودگیِ فراوان شادمان باشید؛ چونکه آشوریان، به باور من، در آسیب زدن به کسانی که در نزدیکیِ شان هَستند کوتاهی نخواهند کرد، هنگامیکه آنها برایِ کسانی که در دور دست هَستند، ترفندهایِ نهانی در میاندازند."

[۶.۱.۱۹] پس از این سُخنرانی ها همهٔ باشندگان، و کیاخشتره با آنها، برخاستند و بازنمودند (بیان کردند) که آنها خُرسند از همکاری با کوروش در دُنبال کردنِ این برنامه ها هَستند. و گاداتاس و گُبریاس گفتند که اگر همبستگان به آنها پَروانه بدهند، برای اُستوان سازی (مُحکم کاری) هرکُدام از آنها دژی را خواهند ساخت، بگونه ایکه همبستگان، این دژها را نیز در جایِ پَناهگاه ازآنِ خود بدانند.

[۶.۱.۲۰] هماهنگ با آن، هنگامیکه کوروش دید که همه آماده برایِ انجام آن چیزهایی هَستند که او پیشنهاد داده است، او در پایان گُفت:"بسیار خوب، اگر ما آرزو داریم که آنچه را که گفتیم باید انجام شود، بکار درآید، ما

باید با آن تُندی که شایش (امکان) آن باشد، فلاخسنگ هایِ دژشکن فراهم آوریم تا دژهایِ دُشمن را درهم شکنیم، و برای پَدافندی از خودمان به مهراز هایی (معمارهایی) نیازداریم که بُرگ هایِ (برج هایِ) تَنومندی را براَفرازند."

[۶.۱.۲۱] در پی آن کیاخشتره پیمان بست که او می گُذارد دَستگاهی را با هزینهٔ خودش بسازند و آن را در فرادَستِ آنها بِگُذارد، گاداتاس و گُبریاس چیز دیگری را نِوید دادند، و تیگران نویدِ ابزار سوم را داد؛ کوروش گفت که تلاش خواهد کرد که دوتا از آن دَستگاه ها را فَراهم آورد.

[۶.۱.۲۲] پس از اینکه آنها بر سرِ فراهم آوردنِ این چیزها باهم هَمداستان شُدند، دست بکار شدند تا هَندازگرانی (مهندسانی) را پیدا کنند، و هرآنچه را که برایِ ساختنِ آن دَستگاه ها نیاز است، فراهم آورند؛ و آنها خویشکاریِ اینکار را به مردانی دادند، که آنها را کارشناس ترین ها برایِ انجام اینکار درمینگریستند.

[۶.۱.۲۳] از آنجا که کوروش پی بُرد که زمانِ فراوانی برایِ انجامِ این هَنداخ ها (طرح ها) نیاز خواهد بود، او در یک جایی با اَرتش خودش اُردو زد که میپنداشت که از نَگر بِهداشتی بهترین جا است، جاییکه برایِ رساندنِ هرچیزِ نیازین، به آسانی دستیافتنی بود. و هرجا که چیزی برایِ اُستوان سازی (محکم کاری) نیاز بود، کوروش پیش بینی هایی را میکرد تا آنها که گاه به گاه میبایست در آنجا بمانند، در آسایش باشند، هتا اگر او ناگزیر بود که در یک بازه (فاصله) بِدور از بدنهٔ بُنیادینِ (اصلی) نیروهایش، اُردو بزنند.

[۶.۱.۲۴] ولی افزون بر آن، کوروش پیوسته از کسانیکه میپنداشت که شاید در بارهٔ آن کشور دانستنی هایی داشته باشند، پرس و جو میشُد که از کدام بخش از آن میتوان به فراوانی آزوغه بدست آورد، و او و مردانش را در گُسیلش

ها (*expeditions*) در جستجو بدنبال آزوغه به بیرون ره میبُرد؛ کوروش اینکار را از اینرو میکرد که میخواست از یک سوی و تا آنجا که میتوانست آزوغهٔ فراوان برای اَرتش فراهم آورد، و از سویی دیگر سربازان میبایستیکه با این گُسیلش ها به کارکردن خوی میگرفتند، و بدینسان میبایستکه آنها از تندرستی و توانمندیِ بهتری برخوردار میشُدند، و از سویِ دیگر سربازان میتوانستند با اینچنین راهپیمایی هایِ رَزمی، بَرزش هایِ (تمرین های) رَزمی را در یادپادِ (ذهن) خودشان نگه بدارند.

[۶.۱.۲۵] بدینسان، سپس، کوروش سرگرم شُد. از بابل هم اکنون به کمک سربازانی که از اَرتش گُریخته بودند گُزارشی آورده شد که به هایشِ (تایید) زندانیانِ جَنگی کوروش هم رسید. این گُزارش میگُفت که پادشاهِ آشور باپول ها، تلاها، نُکره ها (نقره ها) و دیگر گَنج ها و گوهرها از هر نمونه به سویِ کشور لیدیه رَهسپار شده است.

[۶.۱.۲۶] بدینسان این گزارش، نهادهِٔ (موضوع) گُفتگویِ هَمگانی در میان سربازانِ شونیک (معمولی) شُد که پادشاهِ آشور از ترس، هم اکنون درهال تَرابَریِ گَنج هایش به یک جایِ آسوده است. ولی کوروش، آگاه از اینکه پادشاهِ آشور با این چشمداشت و هَدَف رفته است که اگر بتواند، هَمایه ای (ائتلافی) را در برابر او برپا سازد، و دوباره بِجَنگَد، دست به فَراهم آوری هایِ سَختی زد. و بدینگونه او دست بکار شُد تا اسپواران پارسی را به رسایی بهَنگتاند (کامل کُند)، برای این هَدف او اسب هایی را بدست آورد، برخی را از زندانیان جَنگی بازگرفته بود، و شُماری از آن اسب ها نیز پیشکش هایی بودند که دوستانش به او کرده بودند؛ زیرا کوروش اینچنین ارمغان هایی را از هرکس میپذیرفت و هیچگاه آنها را رد نمیکرد، آیا کسی به او یک جَنگ ابزار خوب یا یک اسب پیشکش میکرد.

[۶.۱.۲۷] افزون برآن، کوروش با اَرابه هایی که از دُشمن بدست آورده بود و یا با هر چیز دیگری که او میتوانست فراهم آورد، لشکری از اَرابه چی هایِ خودش را آراست. کوروش روشِ راهبریِ (هدایت) یک اَرابه را که در تروایِ (*Troy*) کُهن [*] بکارگرفته میشُد و هتا تا به امروز نیز هَنوز درمیان کیرناس ها (*Cyrenaeans*) [**] روامند است، برچید؛ چونکه در دوران پیشین مردم در مدیا (*Media*) [***]، سوریه، عربستان، و همهٔ‌ِ مردم آسیا اَرابه هایِ خودشان را همانندِ مردم کیرناس بکار میبُردَند.

[*] تروآ (به یونانی): Τροία, Troia همچنین Ἴλιον, Ilion; Latin: Trōia به ;Īlium هیتی: *Wilusa* یا *Truwisa*) نام شهری باستانی در ترکیه امروزی است. تروآ مهاجرنشینی یونانی بود که در محل آناتولی واقع بود.

[**] یکی از پنج شهر مَهَندِ (مهم) یونانی که در آن مردم مهاجرنشین یونانی زندگی میکردند.

[***] مردمی که در آذربایجان امروز زندگی میکنند.

[۶.۱.۲۸] ولی بِنَگرِ کوروش چنین آمد که هنگامیکه بهترین مردان در اَرابه ها بکار گرفته شوند، آن بخش از سربازان که باید از نیرویِ بُنیادینِ اَرتش را بسازند، تنها در زد و خوردهایِ کوچک درگیرخواهند شد، و هیچ سهم مَهَندی (مُهمی) در پیروزی نخواهند داشت. چونکه درخواستِ سیسد اَرابه برای سیسد جَنگجو، به هزار و دویست اسب نیاز دارد. و هرآینه پیکارگران ناگُزیر هَستند که از رانندگانی برخوردار باشند که به آنها اَپَستام (اعتماد) داشته باشند، و این بدین چم (معنی) است که بهترین مردانی که میشود داشت؛ برایِ انجام این برنامه به سیسد تن سرباز دیگر نیاز میشود، که کمترین آسیبی به دُشمن نخواهند زد.

[۶.۱.۲۹] بدینسان کوروش روشِ تَرادادیِ (سُنتی) بکارگیری از اَرابه ها را بَرچید، و بجایِ آن او گُذاشت تا اَرابه هایِ جَنگی ای با چَرخ هایِ اُستوان و چُرخگَردِهایِ (محورهایِ) دراز ساخته شوند، بگونه ایکه آنها بسادگی شکسته نشوند؛ چونکه هرچیزیکه پَهن باشد با شایمندیِ (احتمال) کمتری واژگون میشود. اُتاقکِ راننده را کوروش گُذاشت که از چوبِ تَنومند و بگونهٔ یک بُرگ (بُرج) بسازند، که بُلندی آن به آرنج راننده میرسید، بدینسان راننده میتوانست با رسیدن به بالای اُتاقک، اسب ها را بِهاچَد (هدایت کُند)؛ و افزون بر آن کوروش گُذاشت تا همهٔ پیکرِ رانندهٔ ارابه را بجز چَشمانش با جَشن بپوشانند.

[۶.۱.۳۰] افزون برآن، کوروش گُذاشت تا در هر دو سویِ چَرخگَردِ (محور) چرخ هایِ اَرابهٔ رَزمی، داس هایِ پولادینی را جاسازی کُنند که به اندازهٔ یک دست دراز بودند و در زیر چَرخگَرد، داس هایِ دیگری را بست که به سوی زمین نشانه کرده بودند؛ اَرابه هایِ رَزمی را بدینسان و با این انگیزه ساخته بودند تا بتوانند خودشان را به میانِ لشکر دُشمن بیاندازند. و از زمانیکه کوروش گُذاشت این اَرابه ها را بسازند؛ تا به امروز اینچنین اَرابه هایی را فرمانبُردارانِ آن شاهنشاهِ بُزرگ در گُستره ای زیرِ فرمانرواییش بکارمیگیرند. کوروش شُمارِ فَراوانی شُتر نیز داشت، که برخی را از میان دوستانش گردهم آورده بود، و برخی را در جنگ بدست آورده بود؛ همهٔ آنها را او گردآورد.

[۶.۱.۳۱] بدینسان این نغشه ها درهال انجام شُدن بودند. اکنون، کوروش میخواست کسی را بجایِ اَنیشه (جاسوس) به لیدیه (*Lydia*) بفرستد تا پی ببرد که آشوری ها درهالِ انجامِ چه کاری هَستند، و بنگر کوروش آمد که آریا اَسپَه، نگهبانِ آن بانویِ زیبایِ شوش، آدم شایسته برای رفتن به این

گُمارش (مأموریت) باشد. اکنون سرگُذشتِ آریا اَسپَه چَرخشی اینچنین کرده بود: آریا اَسپَه دلباختهٔ آن بانویِ شوش شُده بود و نتوانست در برابرِ آن کششِ درونی برایِ نزدیک شدن به بانویِ شوش ایستادگی کُند تا به او پیشنهاد کُند که دلستانش شود.

[۶.۱.۳۲] ولی بانویِ شوش پیشنهادِ آریا اَسپَه را رَد کرد و جانسپارانه به همسرش وفادار ماند، چونکه او دلباختهٔ هَمسرش بود؛ با آنکه همسرش بسیار از او دور بود. با اینهمه، بانوی شوش از دستِ آریا اَسپَه به نزد کوروش گلایه نَبُرد، چونکه او میترسید که در میانِ دوستان دردسر درست کُند.

[۶.۱.۳۳] در پایان آریا اَسپَه، که میپنداشت که اینکار در دستیافتن به آرزوهایش به او کمک میکنند، آغاز به پَتستِ (تهدید) بانویِ شوش کرد، و گفت که اگر بانوی شوش خودش را به او واگُذار نکند، او دست به زور خواهد بُرد. سپس از ترس از خشونت، بانویِ شوش که نتوانست بیشتر از این، این نهاده (موضوع) را پنهان نگه بدارد، خواجه اش را به سویِ کوروش فرستاد با این سفارش ها که همه چیز را به او بازگوید.

[۶.۱.۳۴] هنگامیکه کوروش آن گُزارش را شنید، درجا به آن مَرد خَندید که این داوش (ادعا) را داشت که دلباختگی و اِشک (عشق) را در مهار خود دارد؛ و کوروش اَرتَه بازو را با آن خواجه پس فرستاد و از او خواست که به آریا اَسپَه هُشدار دهد که در برابر این چنین بانویی دُرشتخویی و درازدستی نکند؛ ولی اگر آریا اَسپَه بتواند خُرسندیِ آن بانو را بدست آورد، او هیچگونه هَمیستاری ای (مخالفتی) نخواهد کرد.

[۶.۱.۳۵] بدینسان، هنگامیکه اَرتَه بازو پیش آریا اَسپَه آمد، او آریا اَسپَه را سرزنش کرد، به او گفت که سرپرستی از آن بانو را با اَپَستام (اعتماد) به او

داده اند؛ ولی او در بیخُدایی، گُناهکاری، تَن کامگی و وَرَنی (شهوت رانی) زندگی خود را میگُذَراند، تا اینکه آریا اَسپَه اشک هایِ تَلخ پَشیمانی ریخت و شرم و ترس از مرگ، او را دربر گرفتند که شاید کوروش او را کیفر دهد.

[۶.۱.۳۶] بدینسان، هنگامیکه کوروش از هال و جاور (احوال) آریا اَسپَه آگاه شُد، کوروش کسی را پیش او فرستاد تا یک گُفتگویِ خودویژه (خصوصی) با او برپا سازد. "من میبینم، آریا اَسپَه،" کوروش گفت، "که شُما از من میترسید و شرم نیز شما را سخت دربر گرفته است. از شما میخواهم که اینگونه سُهِشی (احساسی) نداشته باشید؛ من شنیده ام که میگویند که خدایان نیز کُرپانیِ اِشک (قربانی عشق) میشوند؛ و در پیوند با آدم هایِ میرا، من میدانم آنها که بسیار هوشکار (محتاط) و دوراندیش درنگریسته میشُده اند، چه اندازه از اِشک رنج کشیده اند. از دیدگاهِ من این بخردانه نیست که بِپندارم که من از اینچنین نیرویِ اراده برخوردار هَستم که به دامن یک بانویِ زیبا افکنده شوم و با اینهمه بادپَروا (بیتفاوت) باشم. افزون بر آن، من خُورتاک نِهش (مسئول وضع) شما هَستم، زیرا که این من بودم که شما را با این آفریده ای که نمیشود در برابر او ایستادگی کرد، زندانی کردم."

[۶.۱.۳۷] "آری، کوروش،" آریا اَسپَه گُفت، درهالیکه سُخن کوروش را بُرید، "شما در این نهاده (موضوع) همانندِ هرچیز دیگر، در برابر لغزش هایِ آدمی مهربان، باگُذشت و بَخشنده هَستید. کسانِ دیگر مرا ناگُزیر میکنند که در شرم خودم غوته ور شوم؛ زیرا از زمانیکه گُزارش فُرودشِ روانی (سقوط روحی) من به بیرون درز کرده است، دُشمنانِ من از آنچه که بر من میگذرد شادی میکنند، درهالیکه دوستانِ من از ترس از اینکه شما مرا از بهرِ این لَغزشِ بُزرگ کیفر بدهید، پیش من میآیند و به من اندرز میدهند که خودم را از این نهاده دور نگه بدارم."

[۶.۱.۳۸] "بگُذارید به شُما بگویم، آریا اَسپَه،" کوروش گُفت، "به شَوَندِ (علت) این گُزارش راستین و چیزی را که مردم در پیوند با شما شنیده اند، شما هم اکنون در جایگاهی هَستید که میتوانید به من مهربانی بُزرگی بکنید و کُمک بُزرگی برایِ هَمبستگان ما باشید."" آیا این شایش (امکان) هَست که بخت و ژایشی (فرصتی) بدست دَهد،" آریا اَسپَه پاسُخ داد، "که در آن من بتوانم پیشکاری ای برای شُما بکنم؟"

[۶.۱.۳۹] "اگر این شایش (امکان) باشد، پس،" کوروش گُفت، "از راه اینچنین وانمودسازی است که شُما درهال گُریختن از دَست من بوده اید که به سرزمینِ دُشمن رفته اید؛ من باورِدارم که آنها به شُما اَپِستام (اعتماد) خواهند داشت."""آری، به خداوند سُوگند،" آریا اَسپَه گُفت، "و من میدانم که هتا میتوانم برایِ دوستانم اینچنین داستانی را بازگویم که از دَستِ شما گُریخته ام."

[۶.۱.۴۰] "سپس شما پیش ما بازخواهید گَشت،" کوروش گُفت، "با داده هایِ فراوان در بارۀ نِهشتِ (وضعیت) دُشمن و برنامه هایِ آنها. و من میپندارم که از بَهرِ اَپِستامِ (اعتماد) آنها به شما، آنها خواهند گُذاشت که شما در گُفتگوها و رای زنی هایِ آنها بِهُماسید (شرکت کُنید)، بگونه ایکه هیچ چیزِ کوچکی، که آرزوی ما دانستن آن است، از شما پنهان نخواهد ماند."""در پیوند به این نهاده (موضوع)،" آریا اَسپَه گُفت، "من انجام اینکار را بیدرنگ آغاز خواهم کرد؛ و یکی از پیشامدهایی که داستانِ مرا باورمَند خواهد کرد، این وانمودسازی خواهد بود که من از دَستِ شما گُریخته ام، برای اینکه شاید که از دَستِ شما کیفر میدیدم."

[۶.۱.۴۱] "آیا شما خواهید توانست که از پانتِآیِ (*Panthea*) زیبا گُذشت کُنید؟" کوروش پُرسید، "آری، کوروش، "آریا اَسپَه پاسُخ داد؛ "زیرا که من آشکارا دارای دوتا روان هَستم. من هم اکنون این آموزش فلسفی را در آموزشگاهِ فَرزانگانِ نابکار اِشغ (عشق) یاد گرفته ام. زیرا اگر من تنها یک روان میداشتم، آن نمیتوانست که همزمان خوب و بد باشد، و نمیتوانست همزمان آرزویِ چیز خوب و چیز بدی را کُند، و نمیتوانست که همزمان بخواهد و نخواهد که همان کار را انجام دهد؛ پس آشکار است که باید دو تا روان هَستومند باشند (موجود باشند)، و هنگامیکه آن روانِ خوب چیره میشود، آنچه که خوب است انجام میگیرد، ولی هنگامیکه روانِ بَد دستِ بالا دارد، انجامِ آنچه که رَمژَک (خطا) است کوشش میشود. و اکنون، از آنجا که پانتِآ شما را بجای هَمبستهٔ خود برگزیده است، روان خوب توانسته است به رسایی چیره شود."

[۶.۱.۴۲] "پس بدینسان، "کوروش پاسخ داد، "اگر شما وَداییده اید (تصمیم گرفته اید) که بروید، آنچه که شما باید انجام بدهید بدست آوردنِ هرچه بیشترِ باور و اَپَستامِ (اعتمادِ) دُشمن است: به آنها همه چیز را در بارهٔ کار و بار ما بازگویید، ولی گُزارش ها را در آنچنان چهارچوبی نگه بدارید که داده هایِ شما بُزرگترین راهبندِ (مانع) آنها در انجامِ برنامه هایِ کامگارانه شان (موفقیت آمیزشان) باشد. و اگر شما به آنها بگویید که ما درهال آماده سازی برای تازش به کشورشان از چند جا هَستیم، این داده ها راهبندِ کار آنها خواهند شد؛ چونکه با شنیدن این گُزارش، آنها کمتر گرایش نشان خواهند داد که همهٔ نیروهایشان را در یک جا گردآوری کُنند، زیرا هر کُدام از آنها نگران دارایی هایش در خانهٔ خودش خواهد شد."

[۶.۱.۴۳] "و تا آنجا که میشود با آنها بمان؛ زیرا با ارزش ترین داده هایی که ما میتوانیم بدست آوریم، در پیوند با آن کارهایی خواهند بود، که آنها، هنگامیکه تا بیشترین اندازه به ما نزدیک شده اند، درهالِ انجام دادنشان هَستند. به آنها سفارش کُنید که نیروهایِ خودشان را بگونه ای آرایش بدهند که بهترین بَخت را برای ما فراهم آورند؛ هنگامیکه شما آنها را فروگُذارید، برای آنها نیازین (ضروری) خواهد بود که این آرایش را نگه بدارند، باآنکه میدانند که شما از آن آگاه هَستید. زیرا آنها برایِ دگرگون کردن آن آرایشِ رَزمی، آهسته خواهند بود، و اگر آنها بخواهند که بگونهٔ ناگهانی در جایی دست به دگرگونی ای بزنند، آنها به سرگشتگی دُچار خواهند شُد."

[۶.۱.۴۴] سپس آریا اَسپَه کوروش را فرونهاد؛ او فَریورترین (باوفاترین) دوستان و وابستگانش را گردآورد، و به برخی از آنها چیزهایی را بازگفت که میپنداشت که میتوانند به کامگاریِ برنامه اش کمک کُنند، و سپس رَفت.

[۶.۱.۴۵] هنگامیکه پانتِآ آگاه شُد که آریا اَسپَه رفته است، او پیامی را برای کوروش فرستاد که میگُفت:"اَندوهگین و پریشان نباشید، کوروش، که آریا اَسپَه به دُشمن پیوسته است؛ چونکه، اگر شما به من پروانه بدهید که کسی را پیش هَمسرم بفرستم، من به شما پایندانی (تضمین) میدهم که دوستانی که بسیار بیشتر از آریا اَسپَه جانسپارتر و توختارتر (باوفاتر) هَستند به شما خواهند پیوست. و افزون برآن، من میدانم که همسرم با بیشترین دَسته هایِ رَزمی که بتواند گردآوری کند، به سویِ شما خواهد آمد. زیرا در آن هنگام که پدرِ پادشاه کنونی آشور دوستِ او بود، این پادشاهِ کنونی آشور زمانی هتا تلاش کرد که مرا از همسرم جدا سازد. از اینرو، از آنجا که همسرم پادشاهِ

آشور را یک آدمِ گُستاخ و فرومایه میاَنگارد، من بیگمان هَستم که او خوشنود خواهد شد که جانفشانیش را به مردی چون شما پیشکش کُند."

[۶.۱.۴۶] هنگامیکه کوروش این پیام را شَنید، او گُذاشت تا پانتِآ پیامی را به سوی هَمسرش بفرستد؛ و پانتِآ اینکار را کرد. و هنگامیکه اَبرَه داتا، همسر پانتِآ آن پیامِ رازمند (سری) را که از سویِ زنش فرستاده شده بود، خواند و آگاه شد که نَهیدها (اوضاع) چگونه است، او با خوشنودی با نزدیک به هزار سوارکار به سویِ کوروش روانه شد. هنگامیکه اَبرَه داتا به نگهبانان پارسی رسید، او کسی را پیش کوروش فرستاد تا بداند که کجا او را پیدا کند؛ و کوروش فرمان داد تا اَبرَه داتا را بیدرنگ پیش همسرش ببرند.

[۶.۱.۴۷] و هنگامیکه اَبرَه داتا و همسرش همدیگر را دیدند، آنها همدیگر را با خوشنودی در آغوش گرفتند، همانگونه که روامند بود، و با نگر به اینکه آنها هرگز این اُمید را نداشتند که دوباره به همدیگر برسند. پس از آن پانتِآ از آزَرمیک و بُزرگواری کوروش بازگفت و در بارۀ خودچیرگی و هَمدَردی کوروش با او سُخن گفت. "بگو به من پانتِآ، "اَبرَه داتا پرسید، پس از اینکه این گفته ها را شنید، "چکار میتوانم بکنم تا این سپاسگُزاری ای را که من و تو وامدار کوروش هَستیم، پرداخت کنم؟""چکار دیگری میشود کرد،" پانتِآ گُفت، "جز اینکه تلاش کُنی تا همانگونه که او با تو بوده است، تو نیز با او باشی؟"

[۶.۱.۴۸] سپس تر، اَبرَه داتا پیش کوروش رفت. هنگامیکه او کوروش را دید، او دست راستش را در دست راست کوروش گذاشت و گُفت:"در پاسُخ به مهربانی ای که شما به ما کرده اید، کوروش، من نمیدانم که چیزی بیشتر از این میتوانم بگویم، که پیشنهاد بدهم که دوست، پیشکار

(خدمتکار) و همبستهِ شما باشم. و در هر فَرنامشی (اقدامی) که من ببینم که شما خودتان را در آن بکارگرفته اید، تلاش خواهم کرد تا، با بهترین شایستگی و توانایی ام با شما همکاری کنم."

[۶.۱.۴۹] "و من پیشنهادِ شما را میپذیرم،" کوروش گُفت. "و اکنون من میخواهم به شُما خُدا نگهدار بگویم و بگُذارم که شما برایِ خوردنِ خوراکِ نیمروز پیش همسرتان بروید. در زمانی دیگر از شما چَشمداشت خواهم داشت که خوراک را در ستادِ فرماندهیِ من با دوستانتان و دوستان من بخورید."

[۶.۱.۵۰] پس از آن، اَبرَه داتا درنگریست که کوروش کوشا سَرگرمِ فراهم آوردنِ اَرابه هایی است که در چرخ هایشان داس میترابُرَند (حمل میکُنند) و اسب ها و سوارکارانی که به جُشن آراسته هَستند؛ او نیز تلاش کرد تا نزدیک به سدتا از ارابه هایِ سپاهِ اسپوارانِ خودش را همانگونه بسازد. سپس اَبرَه داتا آن اَرابه ها را آمادهِ راندن کرد، درهالیکه او در ارابهِ خودش آنها را راه میبرد (هدایت میکرد).

[۶.۱.۵۱] اَبرَه داتا در اَرابهِ خودش افسارِ ویژه داشت، افزون برآن، اَرابهِ او با چهار تیرک و هَشت اسب که پهلو به پهلو کنار هم بودند، آراسته شده بود؛ [و همسر اَبرَه داتا، پانتِآ، با پول خودش یک جوشن زرین برایِ سینهِ او، یک کلاه خود و یک جوشن زرین برای پوشاندن دست او فراهم آورده بود] و اسب هایِ اربهِ او آراسته به جوشن هایی بودند که از مِفرَغ (بُرُنز) استوان ساخته شده بودند.

[۶.۱.۵۲] اینچنین بود بازدهِ کار اَبرَه داتا؛ و هنگامیکه کوروش اَرابهِ او را با چهار تیرک دید، به این اندیشه افتاد که میشود هتا یک اَرابه با هَشت تیرک

هم ساخت، برای اینکه بشود با هشت یوغِ گاو نر یکی ازکوتاه ترین بُرگَک های (بُرجَک های) روانِ او را کشید؛ افزون بر چرخ هایِ آن، این بُرگ روان نزدیک به ۱،۸ متر از زمین بلاتر بود.

[۶.۱.۵۳] افزون برآن، نَگَرِ کوروش این بود که هنگامیکه اینچنین بُرگَک هایِ روان به همراه هر لشکر از اَرتش هَستند، آنها میتوانند کُمک بُزرگی برایِ گُروهان هایِ رَزمی او ولی زیان بُزرگی برای رَده هایِ رَزمی دُشمن باشند. و در گُزارش هایِ گوناگون گفته شده است که او گُذاشته بود که بربالای این بُرگَک ها، دهلیزهایی با کُنگرهٔ بارو بسازند (چهارگوش هایی در بُرگَک ها برای تیراندازی)؛ و بر بالایِ هر بُرگَک او۲۰ سرباز را جایگُزین کرده بود.

[۶.۱.۵۴] هنگامیکه همهٔ بخَش هایِ آن بارویِ (برج) روان بهم پیوست داده شدند، کوروش خودش آن را آزمایش کرد و پی بُرد که هَشت یوغِ که بر گردن ۱۶گاو نَر اُستوان شده بودند، میتوانستند همهِٔ بارویِ روان را با مردانی که بر بالای آن بودند، خیلی آسانتر بکشند، در سنجش با یک یوغ که بر گردن دو گاو نَر اُستوان میشُد (محکم میشُد)، هنگامیکه آن یوغ بخواست چمدان و باروبنه هایی را که وزنِ رَوامَندی (عادی) داشتند، بکشد، که نزدیک به ۲۵ تالِنت(*talent*)[❋] میشُدند، و این درهالی بود که آن بارویِ روان که از چوبِ هایِ دُرودگری ساخته شُده بود و به اندازهٔ چوبِ داربست کلفت بود، کمتر از پانزده تالنت برای هر یوغ با دو گاو نر سنگینی میکرد.

[❋] زرسنجی برای سنجش وزن در یونان باستان که به اندازهِ ۲۵،۱۳۸ پاوند بوده است.

[۶.۱.۵۵] از اینرو، و نگر به اینکه کوروش پی بُرده بود که کشیدن آن بُرجَکِ روان آسان است، او گُذاشت تا چنین باروهایِ راونی ساخته شوند، اَرتش را با آنها آراست و آنها را به همراه اَرتش بُرد، زیرا که او می پنداشت که دَست یافتن به یک برتری در زمان جنگ، سزاوار است، زیرا میتواند اَرمَندی (ایمنی) و خشنودی به همراه داشته باشد.

نَسکِ ششم، بَخشِ دوّم

واپَسین فراهم آوری هایِ رَزمی برای یک جنگ سرنوشت ساز جهانی و بالاُبردن نیروی روانی سربازان

[۶.۲.۱] در این هنگام، نماینده هایی از سویِ پادشاه هِندوستان با پول رسیدند؛ آنها همچنین آگاهاندند که پادشاه هَندوستان پیامی را که در پی میآید برای کوروش فرستاده است: "من خوشنود هَستم، کوروش، که شما مرا در جریان نیازتان گُذاشتید. من آرزو میکنم که دوستِ شما باشم، و من این پول را برای شما میفرستم، و اگر شما به پولِ بیشتری نیاز داشتید، پیامی برای من بفرستید. افزون برآن، به نمایندگانِ من دستور داده شده است که هرآنچه را که شما درخواست کُنید، انجام دهند."

[۶.۲.۲] "بسیارخوب،" کوروش گفت، هنگامیکه او این پیام را شنید، "من از برخی از شما خواهش میکنم که در آن بخش از اُردوگاه که برایِ شما درنَگرگرفته شده است، در چادر هایتان بمانید و از این پول ها نگهداری کُنید و همانگونه که شما را خوشنود میسازد اَوام (وقت) خود را بِگُذَرانید، درهالیکه از سه تن از شما خواهش میکنم که با این بهانه به سویِ دُشمن بروید که از سوی پادِشاهِ هِندوستان فرستاده شده اید تا با پادشاهِ آشور هَمبستگی برپا سازید؛ و پس از اینکه از چگونگی ها آگاه شُدید و اینکه آنها درهال انجامِ چه کاری هَستند و آهنگِ انجامِ چه کاری را دارند، گُزارش آن را بیدرنگ برایِ من و پادشاهِ خودتان بیاورید. و اگر شما این زاوری (خدمت) را پَسندیده انجام دادید، من هتا از شما برای آن کارتان بیشتر خوشنود خواهم شد تا از آن پول هایی که شما با خودتان به همراه آورده اید. و این پیشکاری ای (خدمتی) است که شما در انجام آن بی اندازه شایسته هَستید؛

زیرا انیشه هایی (جاسوس هایی) که خودشان را در جامهٔ بردگان پنهان میکنند، نمیتوانند داده هایی را بیشتر از آنچه که هرکس میداند، در گُزارش هایشان بدهند؛ درهالیکه مردانی با کارایی شما هتا پی میبرند که آنها درهال درانداختن چه هَنداخ ها (طرح ها) و برنامه هایی هَستند."

[۶.۲.۳] فرستادگانِ هَندی با شنیدن این پیشنهاد بگونهٔ زاتی (ذاتی، طبیعی) خوشنود گَشتند، و پس از اینکه از سویِ کوروش از آنها پذیرایی و مهمان نوازی شُد، در روز آینده آنها با این پیمانِ راستین (صادقانه)، خودشان را برایِ رفتن آماده ساختند که پس از اینکه توانستند از داده هایِ فراوان آگاه شوند، با بالاترین شتابی که در توانشان باشد، بازگردند.

[۶.۲.۴] در این میان کوروش به آماده سازی برایِ جَنگ ادامه داد، در یک اندازهِ فَرهمند و باشکوه، همانند کسی که میخواست به کامیابی بُزرگی دستیابد؛ و کوروش نه تنها آن چیزهایی را که او و سر آنها با هَمبستگانش هَمداستان شده بود، فراهم آورد، ونکه (بلکه) او همچنین دوستانش را به هماوردی (رقابت) میان خودشان برانگیزاند، برای اینکه هر گروهی تلاش کُند، بهترین مردانش را که به جَنگ ابزار آراسته بودند، نشان دهد؛ بهترین سوارکارانِ کارکُشته و زبردَست، بهترین تیرندازان و نیزه اندازان، و سَختکوش ترینِ کارگران.

[۶.۲.۵] و برایِ رسا کردن (کامل کردن) این برنامه، کوروش سربازانش را به شکار میبُرد و به آنهایی که بویژه شایسته ترین بودند، پاداش میداد. افزون برآن، هنگامیکه کوروش افسرانی را میدید که خواهان (مُشتاق) بودند که سربازانشان بالاترین شایستگی را نشان دهند، او با ارمغان و هر چیزی که سزاوار بود و بتوانست به آنها پیشکش کند، آنها را می ایزاند (تشویق میکرد).

[۶.۲.۶] و سپس، همچنین، هرگاه کوروش جانوری را کُرپانی (قربانی) میکرد یا جَشنی را فراهم میآورد، او در پیوند با آن، هَمتازی هایی (مسابقه هایی) را در همهٔ جَشن ها بَرگُزار میکرد که در آنها، سربازان برایِ آماده سازی در جنگ، بَرزِش (تمرین) میکردند، و او به برندگان، جایزه هایِ ستایش انگیزی را ارزانی میداشت؛ و بدینسان، همگیِ اُردوگاه در بهترین نِهِشتِ (وضعیت) روانی بسر میبُرد.

[۶.۲.۷] کوروش کمابیش هرچیزی را که برایِ گُسیلش رَزمی و لشکرکشی آرزو داشت، آماده کرده بود، بجز دَستگاهِ فلاخُن یا دژشکن. شُمارِ اسپواران (سواره نظام) پارسی او هم اکنون به ده هزار تن رسیده بودند، شُمار آن ارابه هایی که به داس آراسته بودند و او خودش آنها را هَنداخته بود (طراحی کرده بود) هم اکنون به بیشترین اندازهٔ پیش بینی شُده که سدتا بود، رسیده بودند، و همچنین شمار آن اَرابه هایی که اَبرَه داتا شوشی نیز دستبکارِ ساختن آنها شده بود تا آنها را همانند اَرابه هایِ کوروش آراسته سازد به بالاترین اندازه رسیده بودند، به چم (یعنی) سدتا بیشتر.

[۶.۲.۸] و کوروش کیاخشتره را خُرسند کرد تا اَرابه هایِ مادی را نیز از نمای تُریایی (*Trojan*) و لیبیایی شان به همان گونه که خودش میپَسَندید، واگرداند، و اینها شُمار اَرابه ها را سدتا بیشتر کردند. در دستهٔ شُتر سواران به کمانداران سفارش شُده بود که دوکماندار بر یک شُتر بنشینند. رویهم رفته، رَده ها و سُتون هایِ اَرتش، نوید دهندهٔ این سُهِش (احساس) بودند که هم اکنون پیروزی به رسایی پایندانی (تضمین) شده است و اینکه اُردوگاهِ دُشمن دیگر از هیچ ارزشی برای گفتگو در بارهٔ آن برخوردار نبود.

[۶.۲.۹] در آن هنگام که نیرویِ روانیِ اُردوگاهِ کوروش از چنین نِهِشتی (وضعیتی) برخوردار بود، آن نمایندگانِ کشور هندوستان که کوروش آنها را بجای اَنیشه (جاسوس) به اُردوگاهِ دُشمن فرستاده بود با این گُزارش بازگَشتند که کرُزوس (*Croesus*) بجایِ ارتشبُد و سپهسالار هَمهٔ لشکرهایِ دُشمن برگُزیده شده است، و اینکه همهٔ پادشاهانِ هَمبستهٔ کرُزوس وَداییده اند (تصمیم گرفته اند) که با همگیِ نیروهایشان به او بِپیوندَند، و همچنین در فراهم آوردنِ وجهِ هِنگُفتی از پول کُمک کنند، تا این پول را برای بکارگُماریِ آن شُمار از سربازانی که میخواهند هَزینه کُنند و به آنها که میبایست پاداش داده شود، پیشکش کُنند.

[۶.۲.۱۰] نمایندگانِ کشورِ هِندوستان همچنین گُزارش دادند که شُمارِ فَراوانی از شمشیرزنانِ تراکی (*Thracian*) هم اکنون بکارگُمارده شده اند و اینکه ۱۲۰۰۰۰ از سربازانِ مصری در راهِ پیوستن به آنها هَستند، سربازانی که آراسته به سپرهایی هَستند که تا پاهایِ آنها میرسد، با نیزه هایِ بُلَند، همانگونه که در آن روزها روامند بود و شمشیرهایِ بسیار آسیمِ (عظیم) و خمیده. افزون برآن، ارتش قبرس (*Cyprian*) نیز به اُردوگاه دُشمن پیوسته است؛ کلیکیان (*Cilicians*) هم اکنون در آنجا باشنده هَستند. همچنین آنها گُفتند که نیروهایِ گُسیل شدهٔ رَزمی، هم از فریگیا (*Phrygias*)، و هم از لیکااُنیا (*Lycaonia*)، پافلاگونیا (*Paphlagonia*)، کاپادوکیه (*Cappadocia*)، عربستان، و فَنیقی ها (*Phoenicia*) در آنجا هَستند؛ آشوریان (*Assyrians*) زیر فرمان پادشاه بابل بودند؛ همچنین یونانی ها (*Ionians*) و اِاُلیان (*Aeolians*) و کمابیش همهٔ ویرانستان هایِ (مستعمره هایِ) یونانی در آسیا ناگُزیر شده بودند که به کرُزوس به پیوندَند، و کرُزوس

فرستادگانی را به لاسِدِمُن (*Lacedaemon*) برای همبسته شُدن با آنها به گُفتِگو فرستاده بود.

[۶.۲.۱۱] فرستادگانِ هَندی گُفتند که این اَرتش درهال گردهم آمدن در پیرامون رودخانهٔ پَکتُلوس (*Pactolus*) [*] هَست، ولی آهَنگِ آنها این است که به سوی تیمبرارا (*Thymbrara*) [**] پیشروی کُنند، جاییکه امروز دیدارگاهِ پادِشاهانِ بَربَر [***] هست. و یک فرمان همگانی برنهاده شُده بود که آزوغه ها را برای فروش به آنجا بیاورند. سربازانی هم که دستگیر شُده بودند براستی همین گُزارشِ اَنیشه هایِ (جاسوس هایِ) هندیِ را بازمیگُفتند؛ دستگیریِ سربازانِ دُشمن، شایش (امکان) دیگری برایِ بدست آوردنِ داده ها بود، از آنها میشُد با شایمندی (احتمال) به آگاهی هایِ تازه دستیافت، شایشی (امکانی) را که کوروش همیشه درنَگرداشت. شگردِ دیگرِ کوروش برای دستیافتن به داده هایِ تازه این بود که او اَنیشه هایی (جاسوسهایی) را به جامهٔ بردگان و با این وانمود که از او سرپیچی کرده اند، به سویِ دُشمن میفرستاد.

[*] در خاور ترکیه کنونی

[**] شهری میان یونان و ترکیه

[***] کشورهایی که زیر فرمانروایی رم و یونان نبودند، بَربَر نامیده میشُدند.

[۶.۲.۱۲] هنگامیکه اَرتِشِ کوروش این گُزارش ها را شَنید، آشفته شُد، همانگونه که روامند بود؛ سربازان با خاموشی ای که به دور از خویِ شان بود، بدُنبال کارشان رفتند. آنها در گروه ها بگردهم جَم میشُدند، و در هر گوشه ای پُر از مَردانی بود که درهالِ گفتگو دربارهٔ نِهِشت (وضعیت) تازه بودند و دربارهٔ رای و نَگر یکدیگر پُرسش میکردند.

[۶.۲.۱۳] هنگامیکه کوروش پی بُرد که ترس درهال گُسترش در میانِ اَرتشش است، او افسرانِ گُردان هایِ گوناگون را فراخواست؛ هم همگی آنهایی را که میپنداشت که نااُمیدی شان میتوانست زیان آور باشد و هم آنهایی را که شورانگیزی شان میتوانست کُمک کُند. و کوروش پیامی برای افسرنهگبان هایِ اُردوگاه فرستاد با این دُرنُمایه که اگر هرکَسِ دیگر از سربازان، آرزو داشته باشد که در این نِشَست بِهُماسد (شرکت کُند) و به سُخنرانی ها گوش دهد، آنها نباید که او را بازدارند. و پس از اینکه همهٔ آنها گردِهم آمدند، کوروش همانگونه که در پی میآید سُخنرانی کرد:

[۶.۲.۱۴] "دوستان و هَمبَستگان، من شما را به گردهمایی فَراخواندم برایِ اینکه من درنگریستم که از زمانیکه این گُزارش ها از سویِ دُشمن آمده اند، بَرخی از شُما بِنگر هَراسان میآیند. اکنون بِنگرِ من براستی این شگفت آور است که کسی از شُما نگران باشد، تنها برای اینکه دُشمن دارد نیروهایش را بسیج میکند؛ ولی اگر شُما بِبینند که ما شُمارِ بسیار، بیشتر از آنچه که هنگام شکست دادنِ دُشمن مردانِ جَنگی داشتیم، نیرو گردآوری کرده ایم، و اینکه اکنون، به پاس پروردگار، بهتر از پیش به جَنگ ابزار آراسته شُده ایم— شگفت آور است که شما اینها را بِبینید ولی پُر از دلاوری نباشید!"

[۶.۲.۱۵] "از بهر خُرسندیِ خُدا به من بگویید که شما که هم اکنون پریشان و نگران هَستید، چکار میکردید، اگر نِهِشت (وضعیت) باژگونه میبود، و برخی به شُما میگفتند که آن نیروهایی را که در فرادستِ داریم، هم اکنون درهالِ پیشروی برای پیکار با خودِ ما هَستند؟ یا در گامِ نُخُست چکار میکردید، اگر که به اَنگار (به فرض) میشنیدید، که آنها که ما را پیش از این شکست داده اند، دارند با دل هایی پُر از سُهِش (احساس) پیروزی دوباره

بازمیگردند، با آن سُهِش (احساس) دلاوری که پس از آن پیروزی بدست آورده اند؟ و، دوم اینکه، چکار میکردید، اگر میشنیدید، آنها که پیش از این، کارِ سُتون هایِ پَدافندی دُشمن شان را که از تیراندازان و نیزه اندازان ساخته شده بودند، بیدرنگ یکسره کردند، اکنون با ده هزار بار، شُمارِ بیشتری از نیروها درهال آمدن هَستند؟"

[۶.۲.۱۶] "و، سوم اینکه، چکار میکردید اگر میشنیدید که افزون بر جنگ ابزارها و جوشن هایی که دُشمنان هنگامِ شکستِ اَنگاریکِ (فرضی) ما با آنها آراسته بودند، هم اکنون آنها اسپوارانی (سواره نظام هایی) دارند که برایِ درگیر شدن با اسپوارانِ ما میآیند؛ و اینکه آنها تیروکمان و نیزهایِ کوچک را کنارگذاشته اند و هر کدام از مردانِ آنها آراسته به نیزه ای بُلند شُده است، و اُستوان (محکم)، آهنگِ تاختن به سویِ ما و جنگِ تن به تن را دارد؟"

[۶.۲.۱۷] "و دوباره، اینکه چکار میکردید، اگر که میشنیدید که ارابه هایِ دُشمنانِ ما که درهال پیش روی به سوی ما هَستند، اینبار نمیخواهند که، همانندِ بارِ پیش، پُشت به ما آمادهٔ گُریز بایستند، ونکه (بلکه) آنها آن اسبهایی را که با لگام به ارابه ها بسته شده اند، با جوشن و بَرگَستوان آراسته اند، درهالیکه ارابه رانان آنها در اتاقک هایِ چوبی جای گرفته اند و آن بخش از بدنشان را که در اُتاقک ها پوشیده نمیشود، با جُوشنِ بالاتنه و کلاه خود پوشانده اند؛ و اینکه آنها داس هایِ پولادین را در چرخگردِ (محور) ارابه ها اُستوان (محکم) کرده اند و این آهنگ را دارند که با آنها در میان رَده هایِ (صف هایِ) ما برانند؟"

[۶.۲.۱۸] "یا اینکه، اگر میشنیدید که دُشمنانِ ما شُترهایی دارند که بر پُشت آنها به سویِ ما خواهند تاخت، و سَد اسب دیدن یکی از آنها را

برنخواهند تابید؟ و دوباره اینکه، دُشمنان با بُرگ هایِ (بُرج هایِ) روان خواهند آمد که از بالایِ این بُرگ ها آنها خواهند توانست همرزمانشان را یاری دَهند و از بالایِ آنها با پَرتابِ تیر و کمان و نیزه، ما را از جَنگیدن در یک زمین هامون (مسطح) بازخواهند داشت؟"

[۶.۲.۱۹] "اگر کسی به شما گُزارش میکرد که اینها همه نشانه هایی از وَرزیدگی در میان دَشمنانِ ما میباشند، آن کسیکه هم اکنون این اندازه ترسیده است، چکار میکرد، نَگر به اینکه هم اکنون، هنگامیکه گُزارش آمد که کرُزوس بجایِ فرماندۀ لشکر دُشمن برگُزیده شُده است، شُما بدینسان هراسیده اید، —کرُزوس کسی است که در بُزدلی بَدتر از سوریان بود؛ زیرا سوریان گُریختند برای اینکه آنها در پیکار شکست خوردند، درهالیکه کرُزوس، بجایِ ماندن در کنارِ هَمبَستِگانش، شتابان پس نشینی کرد، هنگامیکه او دید که آنها کالیده و شکست خورده اند؟"

[۶.۲.۲۰] "و در پایان، شما میبینید، آن گُزارشی که برایِ ما آوَرده شده است، میگوید که دُشمن اینچنین سُهِشی (احساسی) را ندارد که به اندازۀ بَسنده نیرومند باشد که بخواهد با توانِ خودش با ما بجنگد، از اینرو آنها کسانِ دیگری را بکار گرفته اند، با این اُمید که این مُزدوران با دَلاوری بیشتری از آنچه که دُشمنان ما میتوانند، برای آنها بجنگند. به هر روی، اگر در میانِ ما کسانی باشند که نِهِشت (وضعیت) دُشمن را در آن سوی — همانگونه که هست-- هراس انگیز میپندارند، درهالیکه آمادگی ما برای نبرد را خوار میدارند، من میگویم، مردان! ما باید که این کسان را به سویِ دُشمن بفرستیم، زیرا آنها بهرۀ بیشتری به ما خواهند رساند، اگر که در آن سویِ باشند تا درمیان رَده هایِ ما."

[۶.۲.۲۱] پس از اینکه کوروش سُخنرانی خودش را به پایان بُرد، خروس اَنتاش، که از پارس ها بود، برخاست و همانگونه که در پی میآید سُخنرانی کرد:"شِگِفت زَده نشوید، کوروش، که برخی، پس از شنیدنِ آن گُزارش، اندوهگین بِنگر آمدند؛ زیرا این از بَهر ترس نیست که آنها چنین سُهِشی دارند (احساسی دارند)، ونکه از روی رَنجش است—همانگونه که آدم ها آزُرده میشوند، هنگامیکه آنها خودشان را برایِ خوردنِ خوراک آماده میکنند و پای میز مینشینند، و سپس آگاهانده میشوند که برخی کارها هَستند که آنها باید نُخست انجام بدهند، پیش از اینکه آنها بخواهند خوردن را بیآغازند؛ با گُرمَک (جرأت) میتوانم بگویم که هیچکس از شنیدنِ آن خوشنود نخواهد شُد. بدینسان ما نیز، در این هنگام که میپنداشتیم که همهٔ کارها را انجام داده ایم، همه افسرده شُدیم، هنگامیکه شنیدیم که برخی کارها مانده اند که ما ناگزیر به انجام آنها هَستیم؛ و نه از اینرو که ما ترسیده باشیم، ولی از اینرو که ما همچنین آرزو داشتیم، که کارها هم اکنون به پایان رسیده باشند."

[۶.۲.۲۲] "ما دلسردی مان را به گُذشته سپُرده ایم، از آنجا که درنگریسته ایم که ما تنها برای دستیافتن بر سوریه نمیجنگیم، جاییکه سرشار از غله، گله هایِ گوسپند و نخل های خُرما است، ونکه همچنین برای لیدیا (*Lydia*)؛ زیرا این کشور آکَنده از می، خوک و روغنِ زیتون است، و کرانه هایِ آن با آب دریا شُسته میشود؛ و از راه آبی آن، چیزهایِ خوبی آورده میشوند، بیشتر از آنچه که چشم هایِ ما هرگز دیده باشند—هنگامیکه ما در بارهٔ این چیزها میاندیشیم، ما نمیتوانیم بیشتر از این آزُرده و نگران باشیم، ولی دلاوری ما به بالاترین تراز (سطح) خودش میرسد، با این آرزو که همهٔ ما با تُندی بیشتر، از این همه چیزهایِ خوب در لیدیا بهرهمند

شویم." بدینسان او سُخن گفت؛ و همهٔ هَمبستگان از سُخنرانی او خوشنود گشتند و دست زدند.

[۶.۲.۲۳] "و به درستی، دوستانِ من،" کوروش گُفت، "من پیشنهاد میکنم که ما هرچه زودتر که میتوانیم به سویِ دُشمن روانه شویم، نُخست برای اینکه ما شاید بتوانیم زودتر به آن جایگاهی برسیم که سازوبرگ هایِ دُشمن گردآوری شده اند، پیش از اینکه دُشمن از آنها بهره ای ببرد؛ و دوم اینکه، هرچه پیاده رویِ رَزمی ما تُندتر باشد، ما دُشمن را در نِهِشتی (وضعیتی) خواهیم یافت که آرایش رَزمی آن نارساتر خواهد بود و کاستی های آنها بیشتر خواهند بود."

[۶.۲.۲۴] "پس، این، پیشنهادِ من است؛ ولی اگر هرکسی باور داشته باشد که راهی دیگر برای ما اَرمَندتر (ایمن تر) و آسوده تر است، بگُذارید تا او ما را آگاه سازد." بسیاری از باشندگان، از کوروش پُشتیبانی کردند، درهالیکه میگفتند که این سزاوار است که هرچه زودتر به سوی دُشمن روان شویم، و هیچکس با برنامهٔ او هَمیستاری ای (مخالفتی) نکرد؛ بدینسان کوروش سُخنرانی خودش را همانگونه که در پی میآید، دُنبال کرد:

[۶.۲.۲۵] "دوستان و هَمبستگان، روان ها، پیکرها و جَنگ ابزارهایی که ما ناگُزیر بوده ایم که از کاربُردِ (استفاده) آنها بهرهمند شویم، به کمک پروَردگار، زمانی است که آماده شُده اند. و اکنون در پیوند با راهپیمایی رَزمی که در پیش داریم، ما باید برایِ خودمان و جانورانی که به همراه میبریم، آزوغه هایی را برای نه کمتر از بیست روز فراهم آوریم؛ زیرا بر پایهِ برآوردی که من کرده ام، یک فَرانافتِ (سفر) پانزده روزه در پیش است که در آن، ما هیچ آزوغه ای را نخواهیم یافت؛ چونکه هرچیزی که دستیافتی

بوده است، ربوده شده است: دُشمن هرچه را که توانست، برداشت، و ما هم بازمانده ها را برداشتیم."

[۶.۲.۲۶] "هماهنگ با آن، ما باید آزوغه به اندازهِٔ بسنده فراهم بیاوریم و بترابَریم (حمل کنیم)؛ زیرا بدونِ آن، ما نه توانایی جَنگیدن را خواهیم داشت و نه زندگی کردن. در پیوند با می، هرکس باید آن را تنها به اندازهِٔ بَسنده (کافی) به همراه بیاورد تا ما خودمان را به نوشیدنِ آب، خوی دهیم؛ زیرا بخشِ بُزرگی از این پیاده رویِ رَزمی از میان کشوری خواهد بود که در آن هیچ باده ای (شرابی) یافت نخواهد شد، و از اینرو همهٔ باده هایی را هم که ما بتوانیم بِترابَریم، بَسنده نخواهند بود، هتا اگر ما اندازهِٔ فراوانی را نیز به همرا ببریم."

[۶.۲.۲۷] "برای اینکه از بیماری که میتواند بِدُنبالِ بی بهرگی از می و یک دگرگونی ناگهانی در نِهادَک و خویِمان (عادت مان) روی بدهد، پیشگیری کُنیم، باید این کاری را که در پی پیشنهاد میدهم، انجام دهیم. ما باید نوشیدنِ آب را با خوراک آغاز کُنیم: ما میتوانیم اینکار را بدون دگرگونی بُزرگ در خویمان انجام دهیم."

[۶.۲.۲۸] "زیرا هرکس که نانِ جو میخورد، او همیشه خوراکی را میخورد که با آب، وَرز داده شده است؛ و هرکس که نان گَندُم میخورد، او یک گِردَهِٔ نانی را میخورد که با آب درآمیخته شده است؛ و همهِٔ گُوشت هایِ پُخته شُده در آبِ جوش فراهم میآیند. بدینسان، اگر پس از خوراک، ما اندکی باده بنوشیم، روان ما کمبودی نخواهد داشت، و شادمانی بدست میآورد."

[۶.۲.۲۹] "ولی سپس تر ما باید آهسته آهسته اندازهِٔ باده را که پس از خوراکِ نیمروز می نوشیم کمتر کُنیم، تا اینکه ناخودآگاه ما به نوشیدن آب

خوی بگیریم. زیرا وَرتیشِ (تحول) آهسته، به هرکسی کمک میکند که دگرگونی را برتابد. چرا؟ پرودگار آن را از راه گُذر دادن آهستۀ ما از سرمای زمستان و برتابیدنِ گرمایِ سوزندۀ تابستان میآموزد، و از راه گُذردادن ما از گرمای تابستان به سرمایِ سختِ زمستان؛ و ما باید که از خداوند پیروی کُنیم تا با خوی دادن خودمان از پیش، در پایان به هدف خودمان برسیم."

[۶.۲.۳۰] "پتوهایِ خواب تان و گلیم هایی را که سنگین هَستند، با وزن برابر با آزوغه جایگُزین کُنید؛ زیرا فراوانیِ آزوغه نمیتواند بدونِ کاربُرد باشد. و نگران نباشید که از بهر چشم پوشی از آن پتوهایِ سنگین، نتوانید خوب بخوابید؛ اگر که نتوانستید، من نکوهش آن را خواهم پذیرفت. به هر روی، اگر کسی اندوختۀ سخاوتمندانه ای از جامه و پوشاک با خودش همراه داشته باشد، میتواند پیشکاریِ بُزرگی برای او باشد چه تندرست باشد و چه بیمار."

[۶.۲.۳۱] "در پیوند با گوشت، ما باید آنها را بسته بندی کُنیم و تنها آنهایی را که تُند، آغشته به ادویه و نمک هَستند، به همراه ببریم؛ زیرا اینها نه تنها اشتها را برمیانگیزانند، ونکه (بلکه) همچنین خوراکی هایی هَستند که بیشترین دوام را در برابرِ گَندیده شدن از خودشان نشان میدهند. و هنگامیکه ما به سرزمینی برسیم که غارت نشده باشد، با شایمندی (احتمال) ما خواهیم توانست بیدرنگ و دوباره غله پیدا کُنیم، پس ما باید گُذاشته باشیم که آسیاب هایِ دستی فراهم شُده باشند که با آنها آرد آماده میکنند، زیرا انجام این کارها ساده ترین راه برایِ فراهم آوردن نان است."

[۶.۲.۳۲] "دوباره، ما باید چیزهایی را که آدم هایِ بیمار نیاز دارند به همراه ببریم؛ زیرا وزنی را که آنها به بار ما میافزایند، بسیار کم است ولی، اگر ما نمونه ای (موردی) از بیماری داشته باشیم، آنها بسیار نیازین و بایسته

خواهند بود. ما باید همچنین تسمه به فراوانی همراه داشته باشیم؛ چونکه کمابیش هرچیزی را که سربازان یا اسب ها به همراه دارند با تسمه اُستوان میشود، و هنگامیکه اینها فرسوده یا بُریده شوند، همه چیز ناگزیر است که از جُنبه (حرکت) بازایستد، مگر اینکه کسی جُداگانه تسمه هایِ دیگری به همراه داشته باشد. سوهان را فراموش نکنید؛ این یک یادآوریِ خوب برای مردانی است که به آنها آموزش داده شده است که نیزهای خود را تیز نگه بدارند؛ و این خوب است که یک آهن سای نیز به همراه بیاورید."

[۶.۲.۳۳] "زیرا آنکسی که نیزه اش را تیز میکند، همزمان بگونه ای بر دلاوریش میافزاید؛ چونکه، اگر مردی نیزه اش را تیز کند و بُزدل باشد، بایستی که بر شرمش چیره شده باشد. ما باید که اندوختهٔ خوبی از چوب و درود برای ارابه ها و گاری ها داشته باشیم، زیرا از بهر بکارگیری پیوستهٔ آنها بسیاری از بخش هایِ آنها ازکار میافتند. ما باید بسیاری از ابزارهایِ نیازین و بایسته را برایِ همهٔ این خواسته ها همراه داشته باشیم."

[۶.۲.۳۴] "زیرا ما در هرجایی افزارگر پیدا نخواهیم کرد، و کمابیش هر کس میتواند کارهایِ جُزیی افزاربندی را که یک روز دوام بیاورد انجام دهد. افزون بر آن، ما باید برای هر گاری یک بیل و کُلنگ به همراه داشته باشیم، و برای جانوران بارکش یک تبر و یک داس؛ چونکه این چیزها سودمند برای هرکس خواهند بود و همچنین کمابیش بِدردبِخور و سودمند برایِ خوبی هَمگانی هَستند."

[۶.۲.۳۵] "آنچه که انجام آن برای ستادِ خواربار و فراهمآوری نیاز است، این است که شما افسرانی که سربازانِ رزمی را زیر فرمان خود دارید، باید از مردانی که زیر فرمان دارید پُرس و جو شوید، زیرا، شاید که کسی به چیزی

نیاز داشته باشد، و ما نباید آن را نادیده بگیریم؛ چونکه این ما هَستیم که اگر چیزی کم باشد، باید نیاز به آن را سُهِش کُنیم (احساس کنیم). در پیوند با آنچه که من برایِ چهارپایانِ باربر دستور دادم، شما اَفسرانِ کاروانِ باروبنه، این نهاده (موضوع) را بررسی کُنید، و اگر به کسی بگونهٔ شایسته رسیدگی نَشُده باشد، از او بخواهید که آنچه را که کم دارد فراهم آورد."

[۶.۲.۳۶] "شما سرپرستانِ یگان هایِ هَندازگری (مهندسی)، یک پهرست از نام نیزه داران، کمانداران، و فلاخُن اندازان از من دریافت کُنید، که نام آنها از پهرست این زاوری ها (خدمت ها) زُدوده شده است. شما باید از آنها که نیزدار بودند، بخواهید که تَبَرِ جنگلبان را در هنگام راهپیمایی رَزمی بترابَرَند (حمل کنند)، و از آنها که کماندار بودند، بخواهید که کُلَنگ بترابرَند، و از آنها که فلاخُن انداز بودند، بخواهید که بیل بترابَرند. با این ابزارها آنها باید در دسته ها و در پیشاپیشِ گاری ها روان شوند، و چنانچه هرگونه نیازی به راهسازی باشد، شما بتوانید کار را بدون درنگ بیآغازید، بگونه ایکه، اگر زمانِ درخور فرارسد و من به پیشکاری آنها نیاز داشته باشم، بدانم که آنها را کُجا پیدا کُنم."

[۶.۲.۳۷] "و در پایان من باید آهنگران، درودگران و کفش سازانی را که به سن و سال زاوری (خدمت) در اَرتش رسیده اند، به همراه ببرم، اگر نیازی به پیشهِٔ آنها شُد، ما نباید از کَمبودِ آنها در رنج باشیم. و آنها باید که از خویشکاریِ (وظیفه) بدست گرفتنِ جنگ ابزار آزاد باشند، ولی این پیشه وران باید کاری را که به آنها وابسته است در برابرِ کارمزد و با سفارش هرکس که خواهانِ زاوَری (خدمت) آنهاست، انجام دهند."

[۶.۲.۳۸]"و هر بازرگانی که به دُنبال بازار برای کالاهایش است، و آرزو دارد که ما را همراهی کُند، میتواند اینکار را بکند؛ ولی اگر بازرگانی تلاش کُند در روزهایی که برای سربازان درنگر گرفته شده است تا آنها به آماده سازی سازوبرگ هایشان بپردازند، کالاهایش را بفروشد و دستگیر شود، همهٔ کالاهایش از او بازستانده خواهند شد. ولی هنگامیکه این روزها سپری شدند، او میتواند کالاهایش را همانگونه که مایهٔ خوشنودی است، بفروشد. و آن بازرگانی که بِنَگربیاید که بُزرگترین انبار از کالاها را پیشکش میکند، پاداش و فرازش (ترفیع) از همبستگان و من دریافت خواهد کرد."

[۶.۲.۳۹] "و اگر هر بازرگانی بپندارد که او به پول بیشتری برای خرید کالا نیاز دارد، بگُذارید تا او دَستَکی (سندی) برایِ اَپَستاممند بودنش (قابل اعتماد بودنش)، شناسه اش (هویتش)، پایندان ها (ضامن ها) همچنین پیماننامه ای برای من بیاورد، که بِاُستواند (ثابت کُند) که او براستی با اَرتش همراه خواهد شد، و سپس او یک اندازهٔ ویژه از سرمایه هایِ ما را دریافت خواهد کرد. این ها دستوراتی هَستند که من باید پیشاپیش به شما بدهم. اگر کسی به چیز دیگری بیاندیشد که ما نیاز داشته باشیم، بگُذارید تا او مرا در بارهٔ آن آگاه سازد."

[۶.۲.۴۰] "اکنون بروید و آماده شوید، و من برایِ آغاز کار و نیایش بدرگاهِ پروردگار کُرپانی ای را پیشکش خواهم کرد؛ و هنگامیکه نشانه ها از سوی خداوند سازگار بودند، ما شما را آگاه خواهیم کرد، و همه ناگُزیر خواهند بود که آراسته به جنگ ابزار و آنچه که از پیش نگاشته شده است به فرمانده هایشان و در جاهایی که گُماشته شده اند، بِپیوندَند."

[۶.۲.۴۱] "و همهٔ شما افسران، هنگامیکه لشکر هایِ خودتان را آماده ساختید، پیش من بیاید تا واپسین دستورها را از من بگیرید و خودتان را با جایگاه هایِ گوناگون تان آشنا سازید."

نَسکِ شِشُم، بَخشِ سوم

آرایش رَزمی اَرتش برایِ جنگِ سرنوشت ساز

[۶.۳.۱] پس از اینکه افسران این فرمان ها را شنیدند، آنها آغاز به آماده سازی برای پیاده روی رَزمی کَردند، و کوروش سَرگَرم کُرپانی (قربانی) کردن شُد؛ و هنگامیکه نشانه هایِ کُرپانی سازگار بودند، او با اَرتش به راه افتاد. در روز نُخست او جایگاهی را که در آن مانیته بود (مستقر شده بود) فروگذاشت و دوباره به اندازه ای که آسوده بود در نزدیکی جایگاهِ پیشین اُردو زد. کوروش اینکار را کرد، تا چنانچه کسی چیزی را فراموش کرده بود، او بتوانست برای آوردن آن برگردد؛ و اگر کسی پی بِبُرد که به چیزی نیاز دارد، او هنوز بتوانست آن را فراهم بیاورد.

[۶.۳.۲] کیاخشتره، با اینهمه، با یک سوم از مادها بجای ماند، تا کشورش را بدون پَدافندی نَگُذارد، درهالیکه کوروش، با اسپواران در پیشاپیشِ رده هایِ رَزمی، با آن تُندی ای که شایش بود (ممکن بود) به پیش میرفت؛ ولی او هیچگاه در فرستادنِ گشت ها و دیدهبان ها بر روی بُلندی ها کوتاهی نمیکرد، که میتوانستند از آنجا گُسترده ترین دورنمایی را که در پیش روی آنها بود، زیر نگر بگیرند. پس از این چیزها او به سازمند کردنِ کاروان باروبُنه میپرداخت، و هرکُجا که زمین پهن و هامون بود، او چارپایانِ باربر را در رَده هایِ فراوان و پهلو به پهلو هم سازمند میکرد و میآراست؛ سربازانی که سپرهایِ بُلند داشتند (*the phalanx*) بدنبال کاروانِ چارپایانِ باربر روان بودند، و اگر بسته ای از کاروانِ باروبُنه جا میماند، افسرانی که پیش میآمد که در نزدیکی باشند، در هنگام برداشتن آن بسته، درمینگیرستند (ملاحظه میکردند) که آنها و مردان زیر دستشان از پیشروی جا نمانند.

[۶.۳.۳] ولی هنگامیکه راه تنگتر میشُد، سربازان بارویُنه ها را میان رَده هایِ خودشان میآوردَند و پهلو به پهلویِ آنها راهپیمایی میکردند؛ و اگر آنها با راهبَندی برخورد میکرِدَند، آن سربازانی که در نزدیکیِ آنجا بودند، کارِ زُدودنِ آن گرفتاری را بدست میگرفتند. زیرا بیشینهٔ گُروهان ها با بارویُنه هایِ خودشان که در نزدیکشان بود، راهپیمایی میکردند؛ چونکه افسرانی که سرپرستِ بارو بُنه بودند این فرمان را داشتند که گُروهان هایِ ویژهٔ خودشان را همراهی کُنند، مگر اینکه چیزِ پَرهیزناپذیری از اینکار پیشگیری میکرد.

[۶.۳.۴] و باربَرِ هر فرمانده، درهالیکه در پیشاپیش گُروهان میرفت، پرچَمی را نیز میترابُرد (حمل میکرد) که ویژیدهٔ (مُختص) مردانِ گروهان خودش، شناخته شده بود. به آنها این شایش (امکان) داده شُده بود تا نزدیکِ یکدیگر راهپیمایی کُنند، و آنها در نگهداری از دارایی هایشان بی اندازه هوشیار بودند، تا هیچ چیزی جا نماند. با نگهداشتن این سامان (نظم)، هیچگاه برای آنها نیاز نمیشُد که بدنبال یکدیگر بگردند، و همزمان هرچیزی دَمِ دستِ آنها با ایمنیِ بیشتر نگه داشته میشُد، و سربازان همیشه هرچیزی را که میخواستند، بی درنگ بدست میآوردند.

[۶.۴.۵] اکنون دیدهبان هایی که به پیش فرستاده شُده بودند، پنداشتند که مردانی را در دشت دیده اند که درهال فراهم آوردن واسان (علوفه) و سوخت میباشند؛ دیدهبان ها همچنین چارپایانِ باربری را دیدند که برخی از آنها با آزوغه ها و خوراک هایِ دام از نمونه هایِ دیگر، بار شُده بودند. سپس، هنگامیکه دیدهبان ها فراتر به دوردست نگاه کردند، آنها پنداشتند که ستونی از دود و یا ابری از گرد و غبار را شناسایی کرده اند که درهال بالا

رفتن بود. به کُمک همهٔ این نشانه ها آنها توانستند بازشناسند که اَرتش دُشمن در جایی در نزدیکی بِسَر میبُرد.

[۶.۳.۶] هماهنگ با آن، افسرِ دیدهبان ها بیدرنگ پیکی را فرستاد تا گُزارش ها را به آگاهی کوروش برساند؛ و هنگامیکه کوروش آن را شنید، او به آنها فرمان داد که در جایگاهِ دیدهبانی شان بمانند و هر ازگاهی آنچه را که آنها دیده اند و تازه است به او گُزارش کُنند. افزون برآن، کوروش یک گُروهان از اسپواران را با این دستور به پیش فرستاد که برخی از آن مردانی را که در دشت درهال آمدن و رفتن هَستند، دستگیر کُنند، تا بتواند روشنتر از رویدادهایِ راستین (واقعی) آگاه شود. هماهنگ با آن، کسانیکه این دستورها را گُرفتند، برای انجام آنها روان شُدند.

[۶.۳.۷] کوروش بازمانده هایِ اَرتِش را در آنجا نگهداشت، تا آنها بتوانستند فَراهم آوری هایی را که او نیازین میپنداشت، پیش از رسیدن به جایگاهایِ نَزدیکتر به دُشمن، انجام دَهند. و کوروش از اَرتش خواست که نُخست خوراکِ نیمروز شان را بخورند و سپس در جایگاه هایِ شان بمانند و برای گرفتن دستورها هوشیار باشند.

[۶.۳.۸] پس از اینکه آنها خوراک خوردند، کوروش فرمانده هایِ اسپواران، پیادگان، و دسته هایِ ارابه داران و سرپرستانِ بخشِ توانیر (*engine*) و هَندازگری (مهندسی)، کاروان باروبُنه، و گاری ها را فراخواند و آنها آمدند.

[۶.۳.۹] و آنکسانی که به دشت تاخته بودند، چند تن را دستگیر کردند و اکنون آنها را به همراه آوردند؛ و هَنگامیکه زندانیان از سویِ کوروش بازجویی شُدند، گُفتند که آنها از آن اُردوگاه (اردوگاه دُشمن) میآیند و بیرون آمده بودند تا خوراکِ دام فراهم آورند؛ برایِ اینکار آنها از آن سویِ

نگهبان هایشان گُذر کرده بودند، درهالیکه برخی دیگر بدُنبال سوخت رفته بودند؛ چونکه از بهرِ فراوان بودنِ شُمارِ سربازانِ اَرتشِ آنها، هرچیزی کمیاب شده است.

[۶.۳.۱۰] با شَنیدنِ این پاسُخ، کوروش پُرسید: "چه اندازه اَرتش شُما از اینجا دور است؟""نزدیک به دو پاراسنگ،" آنها پاسُخ دادند. "آیا در آن سوی، گُفتگویی در بارهٔ ما بود؟" آنها پاسُخ دادند، "بسیار فراوان، با این دُرونمایه که شما با پیشروی ای که کرده اید، هم اکنون به ما نزدیک شده اید." "به من بگویید، پس،" کوروش گفت، "آیا آنها خوشهال بودند، هنگامیکه شَنیدند که ما ها داریم میآییم؟" این پُرسش را کوروش برایِ خُوشنودی باشندگان در آن نشست پیشکشید. "نه، به خُدا سوگند،" زندانیان پاسُخ دادند؛ "آنها هرگز خوشنود نبودند، ولی بیشتر نگران بودند."

[۶.۳.۱۱] "و آنها هم اکنون درهالِ انجام چکاری هَستند؟" کوروش پُرسید. "آنها درهالِ گرفتن آرایش رَزمی هَستند،" آنها پاسُخ دادند؛ "و دیروز و یک روز پیش از آن، آنها درهال انجام همین کار بودند.""و فرمانده،" کوروش پُرسید،" "او چه کسی است؟""کرزوس خودش،" آنها پاسُخ دادند، "و با او یک یونانی و برخی دیگر—یک فرد از کشور ماد؛ به هر روی گُفته میشود که این فرد، کسی است که از اُردوگاه شُما گُریخته است.""تو خُدای بُزرگ،" "کوروش گُفت، "بِگُذار همانگونه که آرزویِ من است، او را دستگیر کُنم!"

[۶.۳.۱۲] "سپس کوروش فرمان داد تا زندانیان را ببرند، و رویِ خودش را به باشندگان در آن نشست کرد، همانندِ اینکه بخواهد به آنها چیزی بگوید. ولی در آن دم یک پیکِ دیگر از سویِ فرماندهٔ دیدهبان ها با این پیام آمد، که یک هَنگِ بُزرگی از اسپوارانِ دُشمن در دَشت نمایان شُده است. "و ما

گمان میکُنیم،" او افزود، "آنها با این آهنگ درهال آمدن هَستند که داده هایی را از اَرتش ما بدست آورند. و ما فَرنودِ (دلیل) خوبی برای بَدگمانی داریم، چونکه در یک بازهٔ (فاصلهٔ) چَشمگیر و پیشاپیشِ این هَنگ، نزدیک به سی تن از سوارکارانِ دیگر درهال تاختن به پیش هَستند؛ راستی این است که آنها دارند راسته (مستقیم) به سویِ گروه ما میتازند، شاید با این هدف که اگر شایش (امکان) باشد بر جایگاهِ دیدهبانی ما دست بیابند؛ و شُمار ما که درهال نگهداری از این جایگاهِ ویژه هَستیم، تنها ده تن است."

[۶.۳.۱۳] بدینسان کوروش فرمان داد تا یک گروهان از اسپواران که نگهبانان ویژهٔ او بودند به سویِ آن کوهپایه که جایگاهِ دیدهبانی بود، بروند و در آنجا به دور از دیدِ دُشمن خاموش بمانند. "ولی،" کوروش افزود، "پس از آنکه آن ده سربازِ ما، آن جایگاهِ دیدهبانی را فروگُذاشتند (ترک کردند)، و در آن هنگام که دُشمن درهال بالا رفتن از آن بلندی هَست، با شتاب به آنها بتازید. و برای اینکه اسپوارانِ آن هَنگِ بُزرگِ دُشمن نتواند برایِ شُما نگرانی پدید آورد، شما ویشت اَسپَه،" کوروش رو به یکی از افسران کرد، "هَنگِ اسپوارانِ خود را بردارید، و برایِ روبرو شدن با آنها بروید، و خودتان را به هَنگِ دُشمن نشان دهید. ولی هیچگاه این پروانه را بخودتان ندهید که دُشمن را در میدانی پیگرد کُنید که آنرا نمیشناسید، ولی پس از اینکه بیگمان شُدید که پُستِ دیدهبانی در دَستِ شما مانده است، بازگردید. و اگر سوارکاری از سویِ اُردوگاهِ دُشمن به سوی شما بیاید، درهالیکه دستِ راستش را بالا بُرده باشد، او را درجایِ دوست بپذیرید."

[۶.۳.۱۴] هماهنگ با آن گفتگوهایی که انجام گرفته بودند، ویشت اَسپَه رفت و جُوشن خودش را بَرکرد؛ مردانی که نگهبانان ویژهٔ کوروش بودند، بیدرنگ به سویِ جایگاهِ دیدهبانی سواره رفتند، همانگونه که کوروش دستور

داده بود. و پیش از اینکه این گُروه از سوارکاران به دیدهبان ها برسند، در میان راه با آریا اَسپَه برخورد کردند، با آن کس که روزی بجایِ اَنیشه (جاسوس) به سوی دُشمن فرستاده شده بود، و زمانی نگهبانِ آن بانویِ زیبایِ شوش بود."

[۶.۳.۱۵] بدینگونه، هنگامیکه کوروش این گُزارش را شَنید، از جایش پَرید، رفت که او را ببیند، و دُستانه از او پیشوازی کُند؛ و دیگران که چیزی از راستی نمیدانستند، بِهنَجار (بگونهٔ عادی) از واکُنشِ کوروش شگفت زده شُدند، تا اینکه کوروش گُفت:"دوستانِ من، مردی به اینجا آمده است که بیشتر از همه با ما ریستَک (صادق) و روراست است؛ هم اکنون همهٔ جهان باید بیدرنگ بداند، که او چکار کرده است. او از اینجا رفت، نه از بهر اینکه آبروریزی و ننگش بسیار فراوان شُده بود که نتواند آن را برتابد، و نه از بهر اینکه او از ناخوشنودی من هراسیده باشد، ونکه (بلکه) برای اینکه من او را فرستادم تا او برای ما به نِهِشتِ (وضعیت) راستین (واقعی) دُشمن پی ببرد و از چگونگیِ رویدادهایِ راستین برایِ ما گُزارش کُند."

[۶.۳.۱۶] "و اکنون، آریا اَسپَه، من آنچه را که به شُما پیشنهاد داده ام، فراموش نکردم، و من آن را بجا خواهم آورد، و همهٔ این مردان باید به من کمک کُنند؛ زیرا این، تنها کار دُرُست است، دوستانِ من! که شما نیز او را همانند یک دلاور گرامی بدارید و بِسنایید (احترام بگذارید). زیرا، او برایِ نیکبَختی هَمگانی ما، زندگیش را به پَژمَرگ (خطر) اَنداخت و آن نَنگی را که بَر او بَربَسته شُده بود، برتابید."

[۶.۳.۱۷] سپس همه آریا اَسپَه را در آغوش گرفتند و از بازگشت او خواتیکانه (صمیمانه) پیشوازی کَردند. سپس کوروش با نَماری (اشاره ای)

واباند (فهماند) که پیشوازی از آریا اَسپَه بَسنده بوده است، و افزود، "بگو به ما، آریا اَسپَه، چه چیزی برایِ ما از مَهَندیِ (اهمیت) نُخست برخوردار است که آن را بدانیم؟ نه چیزی را از فَرهود (حقیقت) بکاهید و نه توانمندی هایِ راستینِ دُشمن را دستِکم بگیرید. زیرا این برای ما بهتر است که دُشمن را بُزرگتر بپنداریم ولی آن را کوچکتر بیابیم، تا اینکه بشنویم که دُشمن ناتوان است ولی ما آن را براستی ترسناک بیابیم."

[۶.۳.۱۸] "آری،" آریا اَسپَه گُفت، "من گام هایی را در این راستا برداشتم تا موشکافانه ترین گُزارش را دربارهٔ بُزرگیِ اَرتِشِ آنها بدست آورم؛ زیرا من خودم در آنجا باشنده بودم و در هَنداختاریِ (طراحی) آرایشِ جَنگی کُمک کردم.""و بدینسان،" کوروش گُفت، "شُما نه تنها از شُمار آنها آگاهی دارید، ونکه (بلکه) همچنین با آرایش جَنگی آنها نیز آشنایی دارید.""آری، به خُداوند سُوگَند،" آریا اَسپَه پاسُخ داد، "بدینگونه است؛ و من نیز میدانم که آنها چگونه درهال برنامه ریزی برایِ رهبریِ کارزار هَستند.""خوبه، "کوروش گُفت؛ "با اینهمه، نُخست به ما بگویید که کمابیش آنها چند تن هَستند؟"

[۶.۳.۱۹] "بسیار خوب،" آریا اَسپَه پاسُخ داد، "سوای مصری ها، ژرفایِ افراد آنها در ستون رزمی تا ۳۰ تن میرسید، هم پیاده هم سواره، و چَکادِ (خط مقدم) آنها تا ۴۰ استادیوم (واحد اندازه گیری یونانی؛ ۶۰۰ پا = ۱۸۵ متر) میرسید. من رنج ویژه ای را پذیرفتم، تا پی ببرم که آنها چه گُنجایشی را دربر میگرفتند [*]."

[*] استادیوم ۶۰۰ پا بود؛ یک سرباز باستان ۳ پا گُنجا (فضا) در فرادست داشت. که چکادی (خط مقدمی) با ۲۰۰ تن میساخت، ۸۰۰۰ تن برای سراسر چکاد . به این چم (معنی) که چون ژرفای سُتون رزمی آنها از ۳۰ تن سرباز ساخته شُده بود ، ارتش ۲۴۰۰۰۰ تن میداشت، و برای مصری ها ۳۶۰۰۰۰ تن .

[۶.۳.۲۰] "و مصری ها چگونه سازماندهی شُده اند؟" کوروش پُرسید؛ "زیرا شما گُفتید: «جُدا از مصری ها.»""سرتیپ ها بدینسان آن ها را سازماندهی داده اند که هر ده هزار سرباز در یک سد متر چارینه (یک سد متر مربع) جای گیرند؛ زیرا که آنها میگفتند که این شیوۀ سازماندهیِ آنها در جنگ، در خانه است. به هر روی، کرُزوس گرایشی به اینچنین سازماندهی جَنگی نداشت، زیرا او آرزو دارد که تا آنجا که شایش پذیر (امکان پذیر) باشد، اَرتش شُما را دور بزند""و هَدفِ او از انجام اینکار چیست؟" کوروش پُرسید. "به خُداوند سوگند، برای اینکه،" او پاسُخ داد، "شما را با پیشاهنگانِ (*wings*) اَرتشِ خودش بِپروَستَد (محاصره کُند).""خوب،" کوروش گفت، "آنها میتوانند یک ژایشی (فرصتی) را بدست آورند که دریابند، که شاید پیرامون گیرها (محاصره کُنندگان) خودشان پَروَسته َشوند (محاصره شوند)."

[۶.۳.۲۱] "اکنون ما از شُما چیزهایی را شَنیدیم که آگاه شُدن از آنها بیشترین وَهاک (اهمیت) را برایِ ما داشت. و شُما، مردانِ من، باید برنامه ای را که بِدنبال خواهد آمد انجام دَهید: پس از اینکه شُما مرا فُروهَشتید (ترک کردید)، بیدرنگ نگاهی به سازوبرگ هایِ رَزمی خود و اسبانِ تان بیاندازید؛ زیرا بیشتر پیش میآید که نیاز به یک چیز بی ارزش، سرباز یا اسب و یا ارابه را بی ارزش میکند. و در سپیده دمِ فردا، در زمانیکه من درهالِ کُرپانی دادن بدرگاه خُداوند هَستم، شما باید نُخست ناشتایی بخورید، هم سربازان و هم اسبان، بگونه ایکه ما در انجامِ هیچ کارِ مَهَندی (مهمی) کوتاهی نَکُنیم که ناگُزیر باشیم آن را در یک نِهشتِ نیازین (وضعیتِ اضطراری) انجام دهیم. و شُما، اَرشامه (*Arsamas*)، کوروش گفت، ..."و شُما، چریسانتاس

(*Chrysantas*)، خُورتاکی (مسئولیت) بالِ (*wing*) راستِ ارتش را بپذیرید، همانگونه که شما همیشه اینکار را کرده اید، و شُما دیگر مردان و سرتیپ ها، آن جایگاه هایی را که به شُما سپرده اند، نگهدارید. هنگامیکه پیکار آغاز شود، هیچ زمانی برایِ هیچ ارابه داری نخواهد ماند، که اسب هایش را جابجا کُند. بدینسان به فرماندهانِ زیردست و افسرانِ خودتان فرمان دهید تا یک رَدهٔ جَنگی را با دسته هایِ جداگانهٔ رَزمی بسازند که بیست و چهار سرباز ژرفای آن باشد."

[۶.۳.۲۲] "و آیا شما میپندارید، کوروش،" یکی از فرماندهان پُرسید، "که ما با یک رَدهٔ جَنگی که ژرفایِ کمی دارد، از آرایشِ رَزمی شایسته برای درگیر شُدن با سُتون هایِ رَزمیِ ویژه (*phalanx*) و هَراس انگیز دُشمن برخورداریم که بی پایاب (عمیق) هَستند؟""هنگامیکه سُتون هایِ رَزمی دُشمن به اندازه ای ژرف باشند که رَده هایِ پُشتی سُتون نتوانند با جنگ ابزارهایشان با ما درگیر شوند،" کوروش پُرسید، " اندیشهٔ شما چیست، که آیا آنها میتوانند به دُشمنانشان آسیب بزنند و یا به دوستانشان کُمک کُنند؟"

[۶.۳.۲۳] "اگر از من بپرسید،" کوروش خودش پاسخ داد، "من برتر میپندارم که این پیادگانِ دُشمن با جنگ ابزارهایِ سنگینشان که در سُتون هایی با ژرفایِ سد سرباز سازمان داده شُده اند، از یک ژرفایی با هزار تن سرباز برخوردار باشند؛ زیرا در اینچنین نِهِشتی (وضعیتی) ما به سربازان بسیار کمتری برای جَنگیدن با آنها نیاز خواهیم داشت. ولی هَماهنگ با آن ژرفایی که من میخواهم به رَده هایِ جَنگیِ خودمان بدهم، من میپندارم که بتوانم همگیِ سربازانی را که در رَدهٔ پیشاپیش جنگ هَستند، واردِ درگیری کُنم و این آرایشِ رَزمی در همه جا سودمند باشد، زیرا هر بخش از ارتش خواهد توانست با بخش دیگر کار کند."

[۶.۳.۲۴] "من میخواهم نیزه داران را بی میانگیر (بلافاصله) در پُشتِ یگان هایی که به جَنگ ابزارهایِ سَخت آراسته هَستند، جای دهم، و کمان داران را بی میانگیر در پُشتِ سَرِ نیزه داران بِگُذارم؛ پُرسش اینجاست که چرا بایستیکه آدم کسانی را که خَستو میشوند (اعترف میکنند) که هیچگاه نمیتوانند در برابرِ ترس از پیکارِ تن به تن ایستادگی کُنند، در پیشاپیشِ رَدهٔ جَنگ جای دهد؟ ولی با برخورداری از یگان هایی که همانند سپر در پیشاپیشِ آنها ایستاده اند و به جَنگ ابزارهایِ سَنگین آراسته هَستند، آنها ایستادگی خواهند کرد؛ و یک لشکر با نیزه هایشان، و دیگری با تیرهایشان، بارانِ نابودی را با گُذر دادن از بالای رَده هایِ جَنگی در پیشاپیشِ چَکاد (جبهه)، بر سر دُشمن فروخواهند ریخت. و هرکس که بتواند به هرگونه ای آسیبی به دُشمن وارد کُند، او آشکارا گُماشتِ (تکلیف) همرزمانش را سبُک تر خواهد کرد."

[۶.۳.۲۵] "در پُشتِ همهٔ آنها من میخواهم نیروهایِ پُشتیبانیِ پُشت اَرتش را بگُمارم که از سربازان ویژه و کارآزموده فراهمیده و ساخته شده اند. زیرا همانگونه که یک خانه بدونِ یک شالودهٔ اُستوار یا بدونِ چیزهایی که بام را میسازند، بی ارزش است، بدینسان نیز یک سُتونِ رَزمیِ ویژه از سربازان که به جنگ ابزارهایِ سَنگین و سپرهایِ بُلند آراسته است (*phalanx*)، بدونِ اینکه در پیشاپیش یا پُشتِ آن از مردان دلاور ساخته شده باشد، بدرد هیچ کاری نخواهد خورد."

[۶.۳.۲۶] "از اینرو، همانگونه که من دستور دادم، شما جایگاه تان را بردارید، و شما افسرانِ دَسته هایِ آراسته به جَنگ ابزارهایِ سُبُک! دَسته هایِ رَزمی خود را بی میانجی (بی فاصله)، در پُشتِ آنها بیاورید، و شُما،

افسران دَستهٔ کمانداران! به همینگونه گام به پیش گُذارید، بی میانجی پُشتِ این دَسته هایی که به جَنگ ابزارهایِ سُبُک آراسته هَستند، جای بگیرید."

[۶.۳.۲۷] "اکنون شُما، فرماندهٔ نیروهایِ پُشتیبانی! از آنجا که شُما با مردانتان در پُشت همهٔ یگان ها جای دارید، دَستورهایی را برایِ یگان هایِ خودتان بَرنَهید (صادر کُنید) که هر سربازی، کسانی را که بی میانجی در پیشاپیش او جای دارند، زیر نگر داشته باشد؛ کسانی را که خویشکاریشان را انجام میدهند، بایزاند (تشویق کُند)، ولی آنها را که جا میمانند سَخت بیم و هَشدار دهد، و هرکسی را که با آهنگِ دَغابازانه (خائنانه) پُشت به دُشمن کرد، کیفر مَرگ دهَد. زیرا این خویشکاریِ مردان در پیشاپیشِ چَکاد (جبهه) است که با گُفتار و رفتار، کسانی را که آنها را دُنبال میکُنند، بایزانند (تشویق کُنند)، درهالیکه این خُورتاکی (مسئولیت) شماست که پُشتِ اَرتش را داشته باشید تا بُزدلان را با ترسی بُزرگتر از آنچه که دُشمن در آنها برپا میسازد، برانگیزانید."

[۶.۳.۲۸] "اینها چیزهایی هَستند که شما باید آنها را درنگرید. اکنون شما، فَراداتَه (*Euphratas*)! کسیکه فرماندهٔ یگان هایِ هَندازگری (مهندسی) هَستید، از گُروه هایِ هَندازگری بخواهید که بُرگ هایی (بُرج هایی) را بِهَندازند (طراحی کُنند) که سُتون هایِ رَزمیِ آراسته به جَنگ ابزارهایِ سنگین (*phalanx*) را تا آنجا که شایش (امکان) آن هست در نزدیکی و پُشتِ سر آنها دُنبال کُنند."

[۶.۳.۲۹] "و شُما، دیا اُکو (*Dauochus*)! کسیکه فرماندهٔ کاروانِ بار و بُنه هَستید، همهٔ یگان هایِ ارتشی خود را در نزدیکی و پُشتِ آن بُرگ ها

بیاورید، و بِگُذارید که آجُودان هایِ (کمک یارهای) شما هرکسی را که فراتر از آنچه که شایسته است، پیشرود و یا جا بماند، سَخت کیفر دهند."

[۶.۳.۳۰] "و شُما، کاردوکوس (*Carduchus*)! کسیکه سرپرست و خُورتاک (مسئول) تَرابری و جابجایی بانوان است، آنها را در پُشتِ چَکاد و نَزدیکِ کاروانِ بار و بُنه جای دَهید. چونکه، اگر هَمهٔ اینها لشکر را دُنبال کُنند، یک هَنایش (تأثیر) بَر شُمارِ ارتش خواهد داشت و میتواند بَختِ (شانس) کَمین کردن به ما بدهد؛ و اگر دُشمن بخواهد ما را پیرامونگیری کُند (محاصره کند)، آنها ناگُزیر از زدن یک پَرهون (دایره) پَهن تر هَستند؛ و هرچه که آنها ناگزیر باشند که پَرهون بُزرگتری را بزنند، رَدهٔ جَنگی ای را که آنها از روی نیاز خواهند ساخت، ناتوانتر خواهد شد.

[۶.۳.۳۱] "این راهی است که شما باید دُنبال کُنید. ولی شُما اَرتَه اُزو (*Artaozus*) و اردشیر (*Artagerses*)! هَر کُدام از شما باید یک هَنگ از پیادگان تان را در پُشتِ کاروان بگُمارید."

[۶.۳.۳۲] "و شُما، فَرنَه وَخشَه (*Pharnuchus*) و اَشَه داتَه (*Asiadatas*)! هرکُدام از شما هَنگ هایِ اسپواران را که زیر فرمان شما هَستند، بیرون از چَکادِ بُنیادینِ (جبهه اصلی) جَنگ، نگه بدارید و در پُشتِ سُتونِ گاری ها جایِ دَهید، و سپس به همراهِ دیگر افسران پیش من بیایید. شُما باید بگونه ای در پُشتِ ارتش آماده باشید، که انگار شُما ناگُزیر هَستید که درجایِ نُخستین رَزمندگان به میدانِ نبرد درآیید."

[۶.۳.۳۳] "و شُما، فرماندهٔ هَنگِ شُتُرسواران! جایگاهِ تان را در پُشتِ سُتونِ کالسکهِ بانوان برگُزینید و آنچه را که آرتاگِرزِس به شُما فرمان میدهد، انجام دَهید.

[۶.۳.۳۴] "و در پایان، شُما افسران اَرابه هایِ جَنگی! میانِ خودتان پانسِه کشی (قرعه کشی) کُنید، و بِگُذارید آنکس را که پانسِه به نام او افتاد، آن سَد ارابهٔ زیر فرمانش را در پیشاپیشِ چَکادِ (جبههٔ) جَنگ جای دهد؛ از آن دویست تا ارابهٔ دیگر، سدتا از آنها باید که سویِ راستِ اَرتش را نگه دارند، و آن سدتای دیگر سویِ چپِ ارتش را، و سربازانِ رَزمی را که آراسته به جَنگ ابزارهایِ سنگین هَستند، به سُتونِ یک دُنبال کُنند."

[۶.۳.۳۵] "بدینسان کوروش برنامهٔ آرایش رَزمیش را دراَنداخت. ولی اَبرَه داتا (*Abradatas*)، شاه شوش، گُفت:"کوروش، من با خُوشنودی خواهان نگه داشتن جایگاهِ شُما هَستم که بی میانجی (بدون فاصله) در پیشاپیشِ سربازانِ دُشمن است، که با جنگ ابزارهایِ سنگین آراسته هَستند، مگر اینکه شما برنامهٔ بهتری داشته باشید."

[۶.۳.۳۶] "و کوروش شور و آرزومندی اَبرَه داتا را برای انجام اینکار سُتود؛ درهالیکه دستِ او را میفشرُد، کوروش رو به فَرمانده هایِ پارسیِ دیگر ارابه ها کرد و پُرسید: "آیا شُما پَروانه به اینکار میدهید؟" ولی آنها پاسُخ دادند که این با برداشتِ آنها از سرافرازی و سَربُلندی (افتخار) هماهنگی نمیداشت اگر که آنها میخواستند دلبخواهی آن جایگاه را به او واگُذار کُنند؛ ولی آنها هَماهنگ با خواستِ کوروش پانسه (قرعه) اَنداختند، و پانسه به نام اَبرَه داتا اُفتاده است تا او آن جایگاهی را که آرزومندانه درخواستش را میکُند بدست آورد؛ به چم (یعنی) ایستادن، پیشانی به پیشانی در برابر مصریان."

[۶.۳.۳۷] "پس از پایان یافتن این نشست، آنها رفتند، و پس از اینکه آنها ریزگانِ (جُزییات) همهٔ آنچه را که من در بالا بازگفتم بانجام رساندند،

رهسپار خوردنِ شام شُدند؛ و پس از گُماردنِ نگهبانان در پُست هایِ نگهبانی شان، رفتند که بیآسایند.

نَسکِ ششم، بَخشِ چهارم

بدرودگویی پانتِآ با اَبرَه داتا

[۶.۴.۱] در پگاهِ روز سِپَسین کوروش درهال بجا آوردنِ آیین نیاش به درگاه خُداوند بود، و همهٔ اَرتش پس از خوردن ناشتایی و بجا آوردنِ آیین دینیِ ریختنِ باده بر روی زمین، رفتند تا خود را با پوشاکِ رزمی، جوشنِ بالا تنه و کلاه خود بیآرایند. و آنها اسب هایِ خودشان را هم با پیشانی بند و سینه بندِ زره ای آراستند؛ و زین و شانهٔ اسب ها را نیز با جوشن پوشاندند و دسته هایِ اَرابه داران با جوشن، دوسوی ارابه را آراستند. و بدینسان همگیِ اَرتش پوشیده در آسینِ (فلزِ) بُرنز، فُروزان شده بود و به رنگ بنفش میدرخشید.

[۶.۴.۲] ارابهٔ اَبرَه داتا با چهار تیرکِ آهنین و هشت اسبش زیبا تر از همه آراسته شده بود؛ و هنگامیکه او درهالِ پوشیدنِ زیرپوش کتانیش بود که در کشورش روامند بود، پانتِآ (*Panthea*) برای او یک جوشن آورد که از َتلا ساخته شده بود، همچنین کلاهخود، بازوبند، مُچ بَندهایِ پَهن برایِ مُچ هایِ او—همه از تَلا-- و یک ردای بنفش که چین خورده بود و تا پاهای او میرسید، و یک پَرِ کلاهخود به رنگ سُنبل. همهٔ این چیزها را او بدون آگاهیِ همسرش فراهم آورده بود، بدینگونه که او از پیش اندازهٔ جوشن همسرش را گرفته بود.

[۶.۴.۳] و هنگامیکه اَبرَه داتا آن جوشن ها را دید شگفت زده شُد و رو به پانتِآ کرد، و پُرسید:"به من بگویید، گرامی من، آیا شُما جواهر خودتان را در تکه های کوچک خُرد کرده اید تا بگُذارید که از آنها این جوشن ها را برای من بسازند؟""نه، به خُدا سوگند،" پانتِآ پاسُخ داد، "به هر روی، نه هَمهٔ

زیورهایِ گرانبها را؛ چونکه از دیدِ من، هنگامیکه شما در برابرِ دیگران نمایان میشوید، شُما با ارزش ترین جواهر من هَستید." با این گُفته ها پانتِآ پوشاندن جوشن بر اَبرَه داتا را آغازید، و با آنکه تلاش کرد تا اشک هایش را بپوشاند، اشک ها از گونه هایش سرازیر شُدند.

[۶.۴.۴] "و هنگامیکه اَبرَه داتا با جوشنِ خودش آراسته شُد، او بسیار خوش تیپ و شکوهمند بِنَگرمیآمد، چونکه او بگونهٔ سرشتین (طبیعی) از این برتری برخوردار بود، و هتا اگر او بی پیرایه میبود، باز ارزش نگاه کردن داشت؛ و با گرفتن افسار از دستِ مِهترِ خود، او اکنون آماده برایِ سوار شُدن بر ارابهٔ خودش بود.

[۶.۴.۵] "ولی در این دَم پانتِآ از همهٔ کسانی که در نزدیکیِ آنها بودند درخواست کرد که خود را از آنجا دور کُنند و سپس او گُفت:"اَبرَه داتا، اگر هرگز زنی بوده باشد که همسرش را بیشتر از زندگی خودش دوست بدارد، من اینچنین زنی هَستم، و به باور من شما آن را میدانید. پس چرا، من باید اینچنین چیزهایی را به شما رو در روی بگویم؟ زیرا به باور من رفتارِ من گواهِ بهتر از هر گفته ای را به شما داده اند، که من بتوانم به زبان بیاورم."

[۶.۴.۶] "اکنون، با آن مهری که شما میدانید که من به شما دارم، من در پیش شما و با دُوشارمی (عشقی) که میان ما هست، سوگند میخورم که من فُزونی میدهم (ترجیح میدهم) که در کنار شما پس از یک مَرگِ دلاورانه به خاک سپرده شوم تا اینکه بخواهم با شما در شرم زندگی کنم. به باور من شما درخورِ رسیدن به بالاترین جایگاه هَستید، و من نیز شایستگی دُنبال کردن شما را دارم."

[۶.۴.۷] "و به باورِ من ما سپاسگُزاری بُزرگی را وامدار کوروش هَستیم، زیرا، هنگامیکه من زندانی او بودم و به او واگُذار شدم، او مرا نه بجای بَردهٔ خودش و نه کنیز آزاد شده ای که بی آبرو باشد، نگهداری کرد، ولی او مرا پذیرفت و مرا برای شما نگهداری کرد انگار که از همسرِ برادرش نگهداری میکند."

[۶.۴.۸] "و سِپَس، همچنین، هنگامیکه آریا اَسپَه، کسی که سرپرست نگهداری از من بود، از کوروش سرپیچی کرد، من با کوروش پیمان بستم که اگر او بِگُذارد که من پیکی را به سوی شما بفرستم، یک دوستِ توختارتر (وفادارتر) و خیلی بهتر از آریا اَسپَه به سوی او خواهد آمد، که شما باشید."

[۶.۴۹] "بدینسان پانتِآ سُخن گُفت؛ و اَبرَه داتا که از گُفته هایِ پانتِآ شاد و برانگیخته شُده بود، دستش را بر سر او گُذاشت و درهالیکه چَشمانش را به سوی آسمان بالا میبُرد، به درگاه خُداوند نیایش کرد، و گُفت:" من به درگاهِ خُداوندِ توانا نیایش میکنم، که بگُذارد تا من خودم را درجایِ یک همسر شایسته برای پانتِآ و یک دوستِ اَرزشمند برای کوروش نشان دهم، کسی که با رفتارش ارج و بُزرگمَنِشی به ما نشان داد." پس از اینکه اَبرَه داتا این نیایش را کرد، او دَرِ ارابه را باز کرد و سوار آن شُد.

[۶.۴.۱۰] "و پس از اینکه اَبرَه داتا سوارِ ارابه شُد مِهتر دَرِ ارابه را بست، پانتِآ که نمیدانست چگونه به او بوسهٔ خُدانگهدار بدهد، لب هایش را بر در ارابه گذاشت. و سپس بیدرنگ چرخ هایِ ارابه برایِ رهسپارشدن به گردش درآمدند، ولی پانتِآ بدنبال آن رفت، بدون اینکه اَبرَه داتا بداند، تا اینکه اَبرَه داتا چرخید و او را دید و گُفت:"دلیر باش، پانتِآ، و بدرود! و اکنون بازگرد."

[۶.۴.۱۱] سپس پیشکاران و ندیمه ها دستِ پانتِآ را گرفتند و او را به درشکهٔ خودش راهنمایی کردند، جاییکه آنها از او خواستند تا برآساید، و با کشیدن سایبانِ دُروشکه، او را به رسایی از دیدِ دیگران بدور نگه داشتند. با آنکه نمایِ اَبرَه داتا و اَرابهٔ او بسیار درخشنده بود، سربازان او را تماشا نمیکردند، تا اینکه پانتِآ رفت.

[۶.۴.۱۲] اکنون، پس از اینکه کوروش شُگون و نشانه هایِ کُرپانیش (قربانیش) به درگاهِ خُداوند را اُمید بخش یافت، و پس از اینکه ارتشِ او به همانگونه که فرمان داده بود، آرایش رَزمی یافت، او دیدهبان ها را یکی پس از دیگری به سر جایگاه هایشان پیش فرستاد، و سپس فرماندهانش را فراخواند و همانگونه که در پی میآید، برایِ آنها سُخنرانی کرد:

[۶.۴.۱۳] "دوستان و هَمبستگان، پروردگار از راه کُرپانی ای که به درگاهش کرده ام، نشانه هایی را برایِ ما فرستاد، همانند آن نشانه هایی که پیروزی هایِ پیشین را به ما ارزانی داشتند. بدینسان من میخواهم که شما را بیادِ برخی چیزها بیاندازم، که اگر شما آنها را بیاد بیاورید، به باور من شما را با دل هایِ بیباک تر به سوی نبرد روانه خواهند کرد."

[۶.۴.۱۴] "از یک سوی، شما بَرزش هایِ (تمرین هایِ) بسیار بهتر از دُشمن در هُنر جَنگاوری دیده اید، شما برای یک زمانِ درازتر از آنها در یک جا باهم زندگی کَرده اید و باهم آموزش رَزمی دیده اید، و شُما باهم پیروزی ها بدست آورده اید؛ و از سویی دیگر، این درهالی است که بیشترِ سربازانِ دُشمن باهم دردِ شکست را چشیده اند. در هر دو اُردوگاه ما و دُشمن برخی از کسان هَستند، که تا کنون در نَبَرد نَهُماسیده اند (شرکت نکرده اند)؛ درجاییکه سربازان تازه در اُردوگاه دُشمن میپندارند که در سویِ راست و

چپِ آنها میتوانند همرزمان دَغاباز (خائن) باشند، ولی شُما که با ما هَستید، میدانید که در یک دسته و درکنار کسانی خواهید جَنگید که از بودن در کنارِ همرزمانشان خُوشنود هَستند و به همبستگانشان کُمک میکُنند."

[۶.۴.۱۵] "و این چیز بِهنجاری است که آنها که به همدیگر اَپِستام (اعتماد) داشته باشند، برای نگهداری از سنگرشان ایستادگی میکنند و با یک دل و یک اندیشه خواهند جَنگید، ولی آنها که به یکدیگر بدگمان باشند، ناگُزیر به هم کلک خواهند زد، که چگونه هرکس تا آنجا که شایش (امکان) باشد با شتاب از میدانِ کارزار بِگُریزد."

[۶.۴.۱۶] "از اینرو، مردانِ مَن! بِگُذارید تا به سویِ دُشمنانمان روانه شویم، تا با اَرابه هایمان که آراسته به داس های پولادین و جنگ ابزارهایِ مرگ آور هَستند، در برابرِ آنها و اَرابه هایشان که از این جنگ ابزارها بی بهره هَستند، در یک نَبَردِ تن به تن درگیر شویم؛ تا با اسب ها و سوارکارهایمان که آراسته به اُستوانترین (مُحکمترین) جوشن ها و تازه ترین جنگ ابزارها هَستند، در برابر اسپواران آنها که از اینچنین جنگ ابزارهایی بهرهمند نیستند، نبرد کُنیم."

[۶.۴.۱۷] "آن پیادگانی که شما میخواهید با آنها بجنگید، پیش از این در برابر آنها جَنگیده اید-- بجز مصریان؛ و آنها نیز به همانگونه، هم بدجور سازماندهی شده اند و هم به جنگ ابزار خوبی آراسته نیستند؛ زیرا آنها با آن سپرهایِ درازی که همراه دارند، نه میتوانند کاری کُنند، و نه میتوانند چیزی را ببینند؛ و ستون آنها از یک ژرفایی به اندازهٔ سد سرباز برخوردار است، این بخوبی روشن است که بجز چند تن (که در پیشاپیش چَکاد

میجنگند)، همهٔ آنها که در پُشت سرهم هَستند، همدیگر را از مبارزه بازخواهند داشت."

[۶.۴.۱۸] "ولی اگر آنها باور دارند که با تَک زدن خواهند توانست ما را از میدان بدر کُنند، آنها نُخست ناگُزیر خواهند بود که در برابرِ تازشِ اسب هایِ ما و آن ارابه هایِ آراسته به داس هایِ پولادهاین که بکمک نیروی اسب هایِ ما از روی آنها گُذر داده خواهند شد، ایستادگی کنند؛ و اگر کسی از آنها سنگرش را نگه بدارد، او چگونه خواهد توانست در برابر اسپواران ما، در برابر سُتونهای رَزمی ما که آراسته به جنگ ابزارهایِ سنگین هَستند و در برابر بُرگ هایِ روانِ ما، همزمان بجنگد؟ و اگر دُشمن بخواهد با اینهمه با ما بجنگد، سربازان ما که بر رویِ بُرگ هایِ (بُرج های) روان جای گرفته اند، به کمک ما خواهند آمد و با ریختنِ بارانِ تیرهایشان بر سر دُشمنان، آنها را بیشتر به درماندگی خواهند کشاند تا به اندیشهٔ جنگ با ما."

[۶.۴.۱۹] "با این همه، اگر شما میپندارید که ما به چیز بیشتری نیاز داریم، بمن بگویید؛ زیرا به یاریِ پروردِگا، ما میبایست که از هیچ چیز کمبودی نداشته باشیم. بدینگونه، اگر کسی میخواهد که چیزی را بازگوید، بِگُذارید تا او سُخن بگوید. اگر نه، به نیایشگاه ها بروید و به درگاه خُداوند نیایش کُنید، به درگاهِ آن خُدایی که ما برای او کُرپانی کرده ایم و سپس به جایگاه هایِ کار خود برگردید."

[۶.۴.۲۰] "و هر کُدام از شما افسران، سربازانِ خود را بیادِ آن گُفته هایی بیاندازد که من برایِ آگاهی شما بازنمودم، و هرکدام از شما به کسانیکه بر آنها فرمان میراند، نشان دهد که او خودش شایستگی فرماندهی را دارد؛ از راه نشان دادنِ بیباکی در رفتارش در چهره اش و در گُفتارش."

زندگینامهٔ کوروش بزرگ، نَسکِ هفتم



پیروزی سرنوشت ساز در جَنگ با کُرزوس

نَسکِ هَفتم، بخش یکم

پیروزی سرنوشت ساز در جَنگ با کرُزوس

[۷.۱.۱] پس از اینکه سربازان به درگاهِ پروردگار نیایش کردند، آنها به جایگاه هایِ نگهبانی خودشان بازگشتند؛ و هنگامیکه کوروش با ستادِ فرماندهیش سرگرم نیایش بود، پیشیارانِ شان برای آنها گوشت و نوشیدنی آوردند. و کوروش همان گونه که ایستاده بود، برجای ماند، و نُخُست یک بخش از آن چیزها را به خُداوند پیشکش کرد و سپس ناشتایی خودش را خورد؛ کوروش این خوی را داشت که هر ازگاهی یک بخش از آن خوردنی ها را به هرکس که بیشتر از همه به آن نیاز داشت میداد. و پس از اینکه کوروش بخشی از مِی را به نشانه و آیین سپاسگزاری به درگاه خداوند، بر زمین ریخت و نیایش کرد، او نوشابه اش را نوشید؛ و دیگر افسران ستادِ فرماندهیش، از کار او پیروی کردند. پس از آن، او به درگاهِ پَروَردگار نیایش کرد تا راهنما و پُشتیبانِ آنها باشد و سپس بر اسبش سوار شُد و از افسران ستادِ فرماندهیش خواست که همان کار را بکنند.

[۷.۱.۲] اکنون همهٔ ستادِ فرماندهیِ کوروش خودش را همانند او با جوشن آراسته بود: رداهایِ بَنَفش، جوشن هایِ بالاتنه از بُرنز، کلاهخودهایِ بُرُنزی با پَرهایِ بُلندِ سفید، و شمشیرهایِ بُلند؛ و هرکدام از آنها یک نیزه داشت که بدنهٔ آن از چوب درختِ آلو ساخته شُده بود. اسب هایِ آنها با پیشانی بند آراسته شُده بودند، با سینه بندها و ران بندهایی از بُرُنز؛ این تکه هایِ بُرُنزی همچنین رانِ سوارکار را نیز از آسیب بدور نگه میداشتند. جَنگ ابزارهایی که کوروش دَربَر داشت از اینرو دگرگون از ابزارهایِ جنگیِ دیگران بود که

جنگ ابزارهایِ دیگران با رنگِ تلاییِ سازوار (عادی) آذین داده شده بودند، درهالیکه جنگ ابزارهایِ کوروش همانندِ آینه میدرخشیدند.

[۷.۱.۳] سپس، در آن هنگام که کوروش بر اسبش سوار شُد و نِشست، و درهالِ نگاه کردن به آن سویی بود که میخواست براه بیافتد، سِدایِ تُندری در سویِ راستِ او شنیده شد. "پَروَردگارِ توانا، ما شُما را دُنبال خواهیم کرد،" کوروش با آوایِ بُلند گفت، و آغاز به رفتن کرد، درهالیکه خروس اَنتاش، فرماندهٔ یگان هایِ اسپواران (سواره نظام) در سویِ راست و اَرشامه (*Arsamas*) و پیادگان از سویِ چپ، کوروش را همراهی میکردند.

[۷.۱.۴] کوروش فرمان داد تا فرماندهان پرچمی را که او در دَست داشت در نگاه خود داشته باشند و با گام هایِ پایسته (ثابت) پیش روند. اکنون پرچمِ کوروش یک باز تَلایی با بال هایِ گَشوده بود که بر نوکِ یک نیزهٔ بلند سوار شُده بود. شناخته بودن این نشان به نام پرچمِ پادشاهِ پارس، هتا تا به امروز نیز ادامه دارد. پیش از اینکه آنها بر دُشمن نمایان گردند، کوروش اَرتش را سه بار نگهداشت.

[۷.۱.۵] ولی پس از اینکه اَرتِش کوروش به اندازه ای نزدیک به سه کیلومتر پیش رفت، اَرتشِ دُشمن بر آنها نماین گشت که درهالِ پیشروی برای برخود با آنها بود. و هنگامیکه هر دو اَرتِش بر همدیگر نمایان گشتند و دُشمن آگاه شُد که میتواند پارس ها را از هر دو سوی به خوبی دور بزند، کرُزوس فرمان ایست داد—زیرا از سویی دیگر رَزمایش (مانور) دور زدن اَرتش کوروش ناشایش (غیر ممکن) میشُد—و کرُزوس دور زدنِ بال هایِ اَرتشِ پارس را آغازید تا پارس ها را بپَروَستَد (محاصره کُند)، بدینسان او سُتونی از سپاه خودش را به سوی راست و ستونی را به سوی چپِ ارتش کوروش فرستاد تا

پارس ها را از سه گوشه در پَروَستِش (محاصره) خود داشته باشد و با تنگ کردن چَنبَرِ (حلقه) پَروَستش، بتواند همزمان از هر سه سوی بتازد.

[۷.۱.۶] "ولی کوروش، با آنکه این جُنباکی (تحرک) را دید، او نه ایستاد و نه دستور به پس روی داد، ولی هماننِد پیشتر، اَرتِش را رَهبُرد. "آیا شُما تماشا میکنید، خروس اَنتاش، آنجا که بال هایِ (جناح هایِ) دُشمن درهالِ دور شُدن از هم برای ساختن سه گوش با کانونشان هَستند؟" کوروش پُرسید، هنگامیکه او درنگریست که سُتون هایِ دُشمن از هر دو سوی با چه بازه ای (فاصله ای) از کانون شان، درهالِ چرخ زدن هَستند، و تا چه اندازه ای آنها درهالِ به پیش راندنِ بال هایشان برایِ رساکردنِ (کامل کردن) پَروَستش (محاصره) هَستند. "به درستی که من میبینم،" خروس اَنتاش پاسُخ داد، "و من همچنین، شگفت زده شُده ام؛ بنگرم میآید که آنها درهالِ دور کردنِ بال هایشان بیش از اندازه از کانون شان هَستند.""به خُدا، که درست میگویید،" کوروش گُفت، "و همچنین درهال دور شدن از کانونِ اَرتِشِ ما."

[۷.۱.۷] "فرنودِ (دلیل) آنها از اینکار چیست؟" خروس اَنتاش پُرسید، "آشکارا از اینرو که آنها میترسند که بال هایِ آنها بسیار به ما نزدیک بِشوند، آنهم درهالیکه کانونِ ارتشِ آنها هنوز بسیار از ما دور است، و بدینسان ما به آنها نزدیک خواهیم شد.""پس،" خروس اَنتاش گفت، "چگونه یک لشکر میتواند به لشکر دیگر کُمک کُند، هنگامیکه آنها بسیار از هم دور هَستند؟""خوب،" "کوروش پاسُخ داد،"این روشن است که همینکه آن بال هایِ دُشمن که هم اکنون به سُتون درهال پیشروی هَستند، راسته (مُستقیم) رو در روی بال هایِ اَرتِشِ ما بایستند؛ آنها میخواهند بدینگونه با ما درگیر بشوند که نُخست چَکاد (جبهه) را بسازند و سپس از هر سه سوی

و همزمان به سوی ما پیشروی کُنند؛ چونکه این آهنگِ آنهاست که از همه سوی و همزمان بر ما بتازند."

[۷.۱.۸] "خوب،" خروس اَنتاش گُفت، "آیا شما میپندارید که برنامۀ آنها برنامۀِ خوبی باشد؟""آری؛ برای به انجام رساندنِ آنچه که آنها میبینند. ولی در پیوند با آنچه که آنها نمیبینند، برنامۀ آنها هتا بدتر از این است، اگر که آنها میخواستند که به سُتون یک بیایند. ولی شما، اَرشامه، کوروش گُفت، پیادگانِ زیر فرمانِ خودتان را به آرامی رَهبَرید، همانگونه که میبینید که من درهال رفتن هستم؛ و شُما، خروس اَنتاش، او را با اسپواران خود در یک تراز دُنبال کُنید؛ در این میان، من میخواهم که تا جایی پیشروی کُنم، که از دیدِ من بیشترین برتری را برای آغاز جنگ دربر داشته باشد؛ نُخست میخواهم نگاهی به مردانِ خودمان بیاندازم و یک بررسی از چگونگی و نَهیدهایِ (اوضاع) آنها بکنم."

[۷.۱.۹] "ولی هنگامیکه من به آن رزمگاه رسیدم، همینکه در زمانِ پیشروی، ما و دُشمن به اندازۀِ بَسَنده بهم نزدیک شُدیم، من خواندنِ سرودِ پیروزی را آغاز خواهم کرد، و شما باید گام هایِ تُند تری را به پیش بردارید. در آن دَمی که ما به جایگاهِ دُشمن بسیار نزدیک شویم، شما به آن پی خواهید بُرد، زیرا بانگ ها خیلی بُلند خواهند شد، من اینگونه میپندارم؛ و در همان دَم اَبرَه داتا با ارابه هایش به رَده هایِ دُشمن خواهد تاخت—او برای انجام چنین کاری پَروانِکی (ماموریت) دارد—و شما باید که او را دُنبال کُنید، و تا آنجا که میشود نزدیک و پُشتِ ارابه ها باشید. زیرا با این روش، ما خواهیم توانست دُشمن را بسیار خوب سرگشته کُنیم و سپس بر آنها بتازیم. و همینکه من بتوانم، من نیز در آنجا خواهم بود، و از خُداوند میخواهم که بگذارد تا من در پیگردِ دُشمن به شُما بپیوندم."

[۷.۱.۱۰] هنگامیکه کوروش از کنار رَده هایِ رَزمی گُذر میکرد، او این آرَنگ (شعار) را سرداد:«پَروَردگارا تو هَستی رهایی بخش و راهنمایِ ما»، و سپس سواره به راهش ادامه داد. و هنگامیکه او از کنار رَده هایِ ارابه داران و پیادگانی که به جنگ ابزارهایِ سَنگین آراسته بودند، گُذر کرد، او نگاهِ کوتاهی به برخی از آنها در سُتون ها افکند و گُفت:"چه خوشنودی بُزرگی است، دوستانِ من، که به چهره هایِ شما نگاهِ میاندازم." و سپس، هنگام رو در رو شدن با گروهی دیگر از سربازان، دوباره گفت:"امیدوارم که بیاد بیاورید، مردان، که این نَبَرد تنها بر سر پیروزی ای نیست که امروز بدست خواهید آورد، ونکه (بکه) بر سر همهٔ پیروزی هایی است که تاکنون شما بدست آورده اید و همهٔ کامگاری هایی که در آینده بدست خواهید آورد."

[۷.۱.۱۱] هنگامیکه کوروش از کنارِ دیگر سربازان گُذر کرد، او گُفت: "مردانِ من، برای همیشه ما هیچ دلگیری ای از پَروَردگار نخواهیم داشت؛ زیرا او این بخت را به ما ارزانی داشته است تا امروز آفریکانی هایِ (برکت هایِ) فراوانی را بدست آوریم. مَردان! بُگذارید تا نشان دهیم که دلاور هَستیم."

[۷.۱.۱۲] با گُذر کردن از کنارِ دیگر دسته هایِ رَزمی، کوروش گُفت: "مَردانِ من، به کُدام جَشنِ هَمگانی که دلپسند تر از این جَشن باشد، ما هرگز میتوانستیم خودمان را فرابخوانیم؟ زیرا، اکنون با نشان دادنِ خودمان که مردانِ دلیری هَستیم، میتوانیم دانگِ (سهم) بزرگی در انجامِ کارهایِ خوب برایِ سود رساندن به همدیگر داشته باشیم."

[۷.۱.۱۳] با گُذَرکردن از کنارِ گُردان هایِ رَزمیِ دیگر کوروش گُفت: "مَردان! به گمانِ من شما پی بُرده اید که پیگردِ دُشمن، کوبیدن و کُشتن

دُشمن، دَستیافتن بر پَروِه هایِ (غَنیمت هایِ) جَنگی، نام آوری، آزادی و توانمندی—همهٔ این چیزها هم اکنون بهایی هَستند که برایِ پیروزمندان نگهداشته شده اند؛ ولی هرآینه، برای بُزدلان، باژگونهٔ همهٔ این چیزها را نگهداشته اند. ازاینرو، اگر کسی نگرانِ جانش باشد، و من بتوانم کُمکی کُنم، بِگُذارید تا او در کنارِ من بِجَنگد؛ زیرا من خودم را ناچار به انجام کاری نخواهم کرد که فرومایه و بُزدلانه باشد."

[۷.۱.۱۴] ولی هنگامیکه کوروش از کنارِ کسانی گُذر کرد که پیش از این زیر فرمانِ او جَنگیده بودند، او گُفت:" مردانِ من! چه نیازی است که من چیزی به شما بگویم؟ زیرا شُما میدانید که چگونه آدم هایِ دلاور روز را با نَبَرد سرمیکُنند و چگونه آدم هایِ ترسو رفتار میکنند."

[۷.۱.۱۵] و پس از گُذشتن از کنار این سربازان، هنگامیکه کوروش به اَبرَه داتا رسید، او ایستاد؛ و اَبرَه داتا، پس از اینکه لگامِ ارابه را به مِهترِ خود سِپُرد، به سوی کوروش آمد، و دیگر فرماندهان نیز که در نزدیکی آن جایگاه بودند، هم پیادگان و هم ارابه رانان، به سوی او دویدند. و سپس کوروش به دسته ای که به دور او گردآمده بود، گُفت:"اَبرَه داتا، پَروَردگار درخواستِ شما را پذیرفته است که شما و مردانتان در میانِ هَمبستگان، چکادِ (جبهه) جنگ را نگهدارید. بدینسان، اکنون این را بیاد بیاورید، هنگامیکه بزودی نیاز شود که شما وارِدِ درگیری شوید، پارس ها نه تنها گواه شما خواهند بود ونکه (بلکه) آنها شما را دُنبال خواهند کرد و نخواهند گُذاشت که شما بدون پُشتیبانی به درگیری اندر شوید."

[۷.۱.۱۶] "خوب، اَبرَه داتا پاسُخ داد، " از دیدِ من در این بخش از اَرتش که زیر فرمان من است، همه چیز روبراه است؛ ولی من نگرانِ بال هایِ اَرتش

خودمان هَستم؛ زیرا من میبینم که بال هایِ (جناح هایِ) اَرتشِ دُشمن با ارابه ها و نیروهایِ رَزمی شان سخت از هر سوی درهالِ گُسترده شدن هَستند، درهالیکه ما هیچ چیز برای رو در رو شدن با آنها در پیشاپیش خود نداریم و در کانونِ رَزمگاه چیزی بجز ارابه هایِ دُشمن در برابرِ ما، نیست؛ و بدینسان اگر من این جایگاه را از راه پانسه کشی (قرعه کشی) بدست نمیآوردم، من میبایست که از بودن در اینجا شرم میکردم، زیرا آسوده ترین جایگاه را که من میتوانستم به اِنگارم (تصور کُنم)، بدست آورده ام."

[۷.۱.۱۷] "خوب،" کوروش گفت، "اگر همه چیز در آن بَخش از اَرتِش که زیرِ فرمانِ شماست بخوبی پیش میرود، هرگز نگران بخش هایِ دیگر نباشید؛ زیرا به یاری پَروَردگار من از سَنگینی بارِ بال هایِ دُشمنان برای شما خواهم کاست. و من فَرسختانه (جدی) از شما خواهش میکنم که به رَده هایِ دُشمن که رو در روی شما هَستند، پاتک نزنید، تا اینکه شما آنها را که هم اکنون نگرانشان هَستید، گُریزان بِبینید." کوروش تنها در شبِ پیش از نَبَرد اینچنین با خودستایی و خودبالندگی سُخنرانی میکرد؛ و در زمان هایِ دیگر او هرگز خودستایی نمیکرد؛ و او چنین ادامه داد:"ولی هنگامیکه شما آنها را شکست خورده و درهال گُریز دیدید، و بیگُمان بودید که من در نزدیکی هَستم، به سربازانِ دُشمن بتازید؛ زیرا در این هنگام، شما دُشمنان خودتان را بی اندازه ترسو خواهید یافت، درهالیکه مردان خودتان را دلاور."

[۷.۱.۱۸] "ولی، اَبرَه داتا، به هر روی، اکنون که شما هنوز زمان دارید، در راستایِ رَده هایِ ارابه دارانِ خودتانِ بِرانید و مَردانِ خودتان را به تازش به اِیزانید (تشویق کُنید)، با نگاه هایتان دل هایِ آنها را نیرومند و با دادنِ اُمیدها، آنها را دلشاد کُنید. افزون بر آن با نیرویِ روانی، گرایش به چالش و هَماوردی را در آنها برانگیزانید، تا شما و سپاه شُما بتوانید خودتان را در

جایگاهِ بهترین ارابه داران در بوتهٔ آزمایش بِگُذارید. و اینکار به رَنجش خواهد ارزید؛ چونکه بیگُمان باشید که اگر امروز ما کامگار شویم، همهٔ مردم در آینده خواهند گفت که هیچ چیز سودمند تر از بی باکی نیست." هماهنگ با آن اَبرَه داتا سوار ارابه شُد و به سویِ سپاهش راند، همانگونه که کوروش پیشنهاد داده بود.

[۷.۱.۱۹] و هنگامیکه کوروش دوباره در راستایِ لشکر گُذر کرد، او به بالِ چَپِ اَرتش رسید، جاییکه ویشت اَسپَه با نیمی از اسپوارانِ (سواره نظام) پارسی جای گرفته بودند؛ کوروش او را سِدا کرد (صدا کرد): "اکنون، ویشت اَسپَه، شُما از بَهرِ آن تُندی که از آن برخوردارید، اندکی کاربُرد میبابید؛ چونکه اکنون، اگر ما دُشمنان مان را بِکُشیم، پیش از اینکه آنها ما را ازپا دربیاورند، هیچکس از ما نابود نخواهد شُد."

[۷.۱.۲۰] "خوب،" ویشت اَسپَه خَندان گُفت، "ما کارِ آن بخش از دُشمن را که رو در روی ماست، خواهیم ساخت؛ ولی آن بخش از دُشمن را که در پهلوگاهِ اَرتش است، به لشکرِ دیگر واگُذار میکُنیم تا شاید آنها نیز کاری برای انجام دادن داشته باشند." "چرا،" کوروش گُفت،" من خودم درهال رفتن به سوی آنها هَستم. ولی این را بِیاد بسپار، ویشت اَسپَه، این مَهَند (مهم) نیست که خُداوند به کُدامیک از ما نُخُست پیروزی را ارزانی دارد، اگر سپس تر چیزی از دُشمن بجای بماند، بِگُذار تا ما هر نیرویی را که داریم بکار بگیریم تا جنگ را تا سُتوهش (تسلیم) واپسین سربازِ دُشمن ادامه بدهیم."

[۷.۱.۲۱] بدینسان کوروش سُخن گفت و گُذر کرد. و هنگامیکه او به سویِ پهلوگاهِ اَرتش رفت، او به فَرماندهٔ اَرابه داران در آنجا رسید و به او

گُفت:"آری، من آمده ام که به شُما کُمک کُنم؛ ولی هنگامیکه شُما ما را دیدید که درهالِ تاختن به دورترین بخش از بالِ دُشمن هَستیم، همزمان تلاش کُنید تا رَده هایِ رَزمی آنها را درهم بشکنید؛ زیرا شُما در جایگاهِ آسوده تری خواهید بود اگر که خودتان را از میان آنها رها سازید تا اینکه در میانِ رَده هایِ رَزمی آنها پَروَستیده شوید (محاصره شوید)."

[۷.۱.۲۲] و هنگامیکه کوروش دوباره گُذر کرد و به پُشتِ چارآیُج هایِ (کالسکه های) بانوان رسید، او به آرتاگرسِس و فارنوکوس و هَنگِ پیادِگان و اسپواران که زیر فرمانِ آنها بودند فرمان داد که در آنجا بمانند. "ولی،" کوروش گفت، "هنگامیکه شما مرا دیدید که به آنها میتازم که رو در رویِ پهلوگاهِ راستِ ارتش ما هَستند، شما هم به آنها که رو در روی شما هَستند، پاتک بزنید. اینکار را با آرایش رَزمی فالانکس [❋] انجام دهید که به مردانتان میدهید—آرایشی که در آن شما پیش از همه نیرومند خواهید بود—و به دُشمن در پهلوگاهش بتازید، به آن بخشی که در آنجا اَرتش آن بیشتر از همه سُست و ناتوان است. و، همانگونه که شما میبینید، اسپواران آنها بسیار دور ایستاده اند؛ به هر روی، تیپ شُترسواران را نیز در برابر آنها بفرستید، و بیگمان باشید که پیش از اینکه نَبَرد آغاز شود، شما دُشمن را در یک نِهِشتِ (وضعیت) خَنده آور خواهید یافت."

[❋] آرایش ویژهٔ رَزمی سربازان یونانی که با سپرها و نیزهای بُلند پهلو به پهلو یک دیوار پدافندی میساختند.

[۷.۱.۲۳] پس از اینکه کوروش دور زدن در میان نیروهایش را به پایان رساند، او به سویِ پَهلوگاهِ راستِ اَرتش رفت. و کرُزوس، که میپنداشت کانونِ ارتشِ او که خودش آن را رهبری میکرد، هم اکنون بیشتر از آن بال هایی که او آنها را در آن سوی گُسترده بود، به اَرتِش پارسیان نزدیک شُده

است، یک نشانه ای برای بال ها فرستاد که از دور شدنِ بیشتر خودداری کُنند، ولی آنجا نگه بدارند و رو در روی دُشمن بمانند. و پس از اینکه آنها ایست کردند و رو در رویِ اَرتِش کوروش ایستادند، کرُزوس به آنها نشانهٔ پیشروی به سویِ دُشمن داد.

[۷.۱.۲۴] بدینسان سه یگانِ رَزمی دُشمن که به جَنگ ابزارهایِ سَنگین آراسته بودند به سویِ اَرتِشِ کوروش پیشروی کَردند، یکی به سویِ کانونِ چَکاد (جبهه)، و آن دوتایِ دیگر به سویِ بال هایِ اَرتِشِ او روانه شُدند، یکی از سوی راست، و دیگری از سویِ چپ؛ بازده اینکه، تَرس بُزرگی بر سراسرِ اَرتِش او چیره گشت. همانندِ اینکه یک آگورِ (آجر) کوچک که در میانِ یک آگورِ بُزرگ ایستیده باشد (قرار گرفته باشد)، اَرتِشِ کوروش از هر سوی بدستِ دُشمن پَروَستیده شده بود (محاصره شُده بود)، بجز پُشتِ اَرتِش، با اسپواران و سربازانی که به جنگ ابزارهایِ سنگین و سِبُک آراسته بودند، با کمانداران و ارابه داران.

[۷.۱.۲۵] هنگامیکه کوروش فرمان داد، همهٔ اَرتِش چَرخید و رو در روی دُشمن شُد. و از آنجا که آنها نمیدانستند که چه پیش خواهد آمد، خاموشی ژرَفی همه جا چیره گَشت. سپس، هنگامیکه بِنگرِ کوروش آمد که زمانِ دُرُست فرارسیده است، او خواندنِ سُرودِ پیروزی را آغازید و هَمگیِ اَرتِش در بازکردِ (تکرار) آرَنگ هایِ (شعارهای) رَزمی به او پیوستند.

[۷.۱.۲۶] پس از اینکه سُرودِ پیروزی به پایان رسید، فریادهایِ جَنگِ آنها به آسمان سر کشید، و در این هنگام کوروش به پیش تاخت؛ و بیدرنگ کوروش اسپوارانِ خود را به بالِ دُشمن افکند و در یک دم او خودش نیز همراهِ آنها درگیر جنگِ تَن به تَن با دُشمن شُد. با یک جُنبشِ تیزپا، پیادِگان

نیز با یک آرایشِ رَزمیِ خوب، کوروش را دُنبال کردند و پَروَستش (محاصره) دُشمن را از این سوی و آن سوی آغازیدند، بگونه ایکه کوروش اَرتشِ دُشمن را در یک نِهشتِ (وضعیت) آسیب پذیر بُزُرگی انداخت؛ چونکه او با یک یگانِ رَزمی که به جَنگ ابزارهایِ سَنگین آراسته بودند، با پَهلوگاهِ دُشمن درگیر شُده بود؛ و بازدهٔ کار اینکه، بزودی دُشمن سر از پا درازتر ناچار به گُریز شُد.

[۷.۱.۲۷] همینکه آرتاگِرسِس کوروش را درهالِ نَبَرد دید، او به بالِ چَپِ دُشمن آفند زد (حمله کرد)، بدینگونه که شُتُرها را به پیش راند، همانگونه که کوروش فرمان داده بود. ولی هنگامیکه هنوز شُتُرها بازهٔ (فاصلهٔ) فراوانی از دُشمن داشتند، اسب هایِ دُشمن از پیش آنها رَم کردند و به کنار رفتند؛ برخی از آنها ترسیدند و گُریختند، برخی از ترس بر روی دوپای خودشان ایستادند، درهالیکه دیگر اسب ها درهال گُریز بهمدیگر میپریدند؛ زیرا این یک هَنایش (تأثیر) بِهنجار و رَوامندی (عادی) است که شُتُرها روی اسب ها برجای میگُذارند.

[۷.۱.۲۸] و در آن هنگام که دُشمن سرگردان بود، آرتاگِرسِس، با مردانی که زیر فرمان داشت، بر سر آنها فرود آمدند؛ و در این هنگام یگان هایِ ارابه داران نیز از راست و چپ بر دُشمن تاختند. و بسیاری از سربازانِ دُشمن که درهالِ گُریز از پیشاپیش ارابه ها بودند، بِدستِ اسپوارانی (سواره نظام هایی) ازپای درآمدند که درهال دُنبال کردن آفَندشان (حمله شان) به پهلوگاهِ دُشمن بودند، و بسیاری از سربازان دُشمن که تلاش میکردند که خود را از دستِ اسپواران رها سازند، گرفتار ارابه داران میشُدند.

[۷.۱.۲۹] و اَبرَه داتا نیز بدونِ اینکه بیشتر از این دَرَنگ کُند و زمان از دست بدهد، فریاد برآورد، "اکنون، دوستان، مرا دُنبال کُنید،" او ارابه اش را به پیش راند درهالیکه هرچیزی را از سر راهش جارو میکرد؛ بدونِ اینکه بخشایشی به اسب هایش نشان دهد، با هر کوبشِ (ضربهٔ) تازیانه خون از بدن اسب ها روان میگشت. و بازماندهٔ ارابه داران نیز به همراه او به پیش شتافتند. در این هنگام ارابه هایی که رو در رویِ آنها بودند، بیدرنگ از پیشاپیش آنها گُریختند؛ برخی، در هنگامِ گُریز مردانی را که از اسب بر زمین افتاده بودند، برمیداشتند، و برخی، آنها را پُشتِ سر میگذاشتند.

[۷.۱.۳۰] ولی اَبرَه داتا راسته به میان نیروهایِ دُشمن پَرید و خودش را به میانِ سربازان مصری افکند که آراسته به جنگ ابزارهایِ سَنگین بودند؛ و آنها که در آن نَزدیکی بودند و با او در یک سُتونِ رَزمی آرایش داده شُده بودند، در این تازش به او پیوستند. اکنون، در بسیاری از رویدادهایِ دیگر نیز نشان داده شده است که هیچ سُتونِ رَزمی که آراسته به جنگ ابزارهایِ سنگین است، نمیتواند نیرومند تر از آن سُتونِ رَزمی ای باشد که از یاران و دوستانِ نَزدیک ساخته شده است؛ و در این رویداد نیز نشان داده شُد که این گمانه زنی درست بوده است. چونکه تنها دوستانِ نزدیک و یارانِ اَبرَه داتا بودند که آن تازش را با فشار به پیش بُردند، زیرا دیگر ارابه داران پس از پیگردِ ارابه هایِ گُریزان، چرخیدند و بکنار ایستادند، هنگامیکه آنها با ایستادگی و پایداریِ انبوهِ بهم فشردهٔ سربازان مصری رو در روی گَشتند.

[۷.۱.۳۱] ولی اَبرَه داتا و یارانش به جایی تاخته بودند، که سربازان مصری نمیتوانستند راه را برایِ آنها باز کُنند، زیرا مَردانی که در هر دو سویِ آنها بودند، اُستوان پایداری میکردند؛ بازده اینکه، آن کسان از دُشمن که

ایستادند، در تازش سهمگین و ویرانگرِ اسب ها ازپا درآمدند و نگونسار گَشتند، و آنها که به خاک افتادند، هم خودشان و هم جنگ ابزارهایشان، زیر پای اسب ها و چرخ ها، له و لورده و تکه پاره شُدند؛ و آنچه که زیر داس ها رفت—هرچیزی، از جنگ ابزارها گرفته تا سربازان، بگونۀ سهمگین تکه تکه و پاره پاره گَشت.

[۷.۱.۳۲] هنگامیکه در این سرگردانی، که بازنمود ناپذیر است (توصیف ناپذیر است) چرخ هایِ اَرابۀ اَبرَه داتا بر روی پُشته هایِ گوناگونی از بخاک افتادگان و زخمی ها پَریدند، او و دیگران که او را در این نَبَرد همراهی میکردند، بر زمین افتادند، و در آنجا، با آنکه آنها خودشان را دلاور نشان دادند، بدستِ سربازان دُشمن دَریده شُدند و ازپای درآمدند. سپس پارس ها، درهالیکه آفند را در آنجا ازسر گفتند که اَبرَه داتا و مَردانش آغاز کرده بودند، ویرانگریِ آسیمی (عظیمی) بر سربازان دُشمن وارد کَردند که آشفته و سرگردان بودند؛ ولی در آنجا که سُتون هایِ رَزمی مصری هنوز آسیبی ندیده بودند—و بسیاری از اینچنین سُتون ها هَنوز بودند—آنها برایِ رو در روی شُدن با پارس ها پیشروی میکردند.

[۷.۱.۳۳] سپس یک درگیریِ هراس انگیزی با نیزه ها، زوبین ها و شمشیرها در اینجا و آنجا ازسر گرفته شُد. مصری ها، به هر روی، هم از نَگَرِ شُمار سربازان و هم جَنگ ابزار، بَرتَری داشتند؛ زیرا نیزه هایی که آنها هتا امروز بکار میبرند بُلند و پُرتوان هَستند، و سپرهایِ آنها بسیار کاراتر از جوشن هایِ بالاتنه و سپرهایِ کوچک، بدنِ آنها را میپوشانند، و از آنجا که سپرهایِ بُزرگِ آنها تا شانه هایشان میرسد، کمک خوبی برایِ هُل دادن هَستند. بدینسان، با بهم آوردن سپرهایشان به نزدیک یکدیگر، مصری ها برتری داشتند و آن را نشان میدادند.

[۷.۱.۳۴] و از آنجا که پارس ها ناگُزیر بودند که سپرهایِ کوچکِ شان را در دَستانشان نگه بدارند، آنها نه تنها نمیتوانستند جایشان را نگه بدارند، ونکه (بلکه) ناگُزیر بودند که گام به گام پس نشینی کُنند، درهالیکه زخمه ای (ضربه ای) را به دُشمن میزدند و کوبه ای (ضربه ای) را دریافت میکردند، تا اینکه آنها به زیرِ پوششِ آن بُرگ هایِ (بُرج هایِ) روان رسیدند. هنگامیکه آنها به آنجا رسیدند، مصری ها در برابر (در عوض)، بارانی از تیرها را از بالایِ آن بُرگ هایِ روان دریافت کردند؛ ولی نیروهایِ ویژه ای که در دورترین بخشِ پُشتیِ سُتون هایِ رَزمیِ مصری جای گرفته بودند، پروانهٔ پس نشینی به کمانداران و نیزه اندازانِ مصری را نمیدادند؛ زیرا آنها با شمشیرهایِ کشیده سربازان را به تیراندازی، پرتاب نیزه و ادامهٔ نبرد ناگُزیر میکردند.

[۷.۱.۳۵] یک کُشت و کُشتار سَهمگینی درگرفته بود؛ هیاهو و غُرش جنگ ابزارها و تیر و نیزه هایِ گوناگونی که هوا را میشکافتند همراه با هَمهَمهٔ بُزرگی از سربازان شنیده میشُد، هنگامیکه آنها همدیگر را به کُمک فرامیخواندند، یا همدیگر را به دلاوری برمیاَنگیزاندند، و یا دست به دامن خُداوند میشُدند.

[۷.۱.۳۶] در این هِنگامهٔ سرنوشت ساز کوروش که درهالِ پیگردِ آن بخش از دُشمن بود که با او رو در روی شُده بود، سر رسید؛ و هنگامیکه او دید که پارس ها ناگُزیر شُده بودند که از جایگاهشان پس نشینی کُنند، نگران شُد؛ ولی کوروش بیدرنگ دریافت که او از هیچ راه دیگری نخواهد توانست پیشرویِ دُشمن را تُندتر مهار کُند، بجز از راه دور زدن آن، بدینسان او به مَردانش فرمان داد تا او را دُنبال کُنند و سَواره به سویِ پُشتِ سُتون هایِ

دُشمن روانِه شُوند. در آنجا، همینکه کوروش آن راه دیگر را پیدا کرد، بر سر دُشمن فرود آمد، آنها را درهم کوبید و بسیاری از آنها را کُشت.

[۷.۱.۳۷] و هنگامیکه مصری ها از نِهشت (وضعیت) خودشان آگاه شُدند، فریاد برآوردند که دُشمن در پُشتِ سرِ آنهاست؛ و آنها در میان آن زخمه ها و کوبه ها (ضربه ها) روی خود را چَرخاندند. و سپس آنها درهم و برهم با یکدیگر نبرد کَردند؛ پیادِگان با اسپواران؛ و در این دَم یک مَردِ مصری که زیر اسبِ کوروش اُفتاده بود و زیر سُمِ اسب رفته بود، با شمشیرش زَخمه ای به شکم اسب زد. و آن اسب که بدینسان زخمی شُده بود، پَرِشی پُرتَنِش کَرد و کوروش از اسب اُفتاد.

[۷.۱.۳۸] آدم باید که بتواند به اَنگارد (تصور کُند) که تا چه اندازه برایِ یک افسر با ارزش است، که نزدِ سربازانش دوست داشتنی باشد؛ زیرا آنها بیدرنگ فریاد کشیدند و به پیش پَریدند، نبرد کردند، هُل دادند و هُل داده شُدند، زخمه زدند و زخمی شُدند. تا اینکه یکی از آجودان هایِ (یارانِ) کوروش توانست خود را به او برساند، از اسبش پایین پرید، و به او کُمک کرد تا سوارِ اسبش شود؛

[۷.۱۳۹] و هنگامیکه کوروش بر اسب سوار شُد، او دید که اکنون به مصری ها از هر سوی تازش میشود؛ چونکه ویشت اَسپَه و همچنین خروس اَنتاش اکنون با اسپواران پارسی رسیده بودند. ولی با اینهمه کوروش به آنها پَروانه نداد که به آن سُتون هایِ رَزمیِ مصری که آراسته به جنگ ابزارهایِ سَنَگین بودند، بتازند، ولی از آنها خواست که از یک بازه (فاصله) به آنها تیراندازی کُنند و فلاخن سنگ به سویِ آنها پرتاب کُنند. پس از اینکه کوروش در پیرامونِ میدانِ کارزار، سواره دوری زد و به آن دستگاهِ هایِ بُرگ هایِ روان

رسید، او وَدایید (تصمیم گرفت) که بر فراز یکی از بُرگ ها بالا رود و نگاهی به میدانِ کارزار بیاندازد، تا ببیند که آیا در جایی، هنوز بَخشی از نیروهایِ دُشمن درهال ایستادگی و مبارزه هَستند.

[۷.۱.۴۰] هنگامیکه کوروش بربالایِ یکی از بُرگ هایِ روان رفت، او نگاهی به میدانِ کارزار انداخت که پُر از اسب ها، سربازان و ارابه ها بود، برخی درهال گُریز بودند، و برخی درهال پیگردِ آنها، برخی پیروزمند بودند و کسانِ دیگر شکست خورده؛ ولی کوروش نتوانست در جایی یک لشکری از دُشمن را پیدا کُند که هنوز درهال ایستادگی و پدافندگری از سَنگرهایش باشد، بجز لشکر مصری ها؛ و آنها، از آنجا که خودشان را در یک نِهشتِ (وضعیت) نااُمید کننده یافته بودند، یک پَرهونِ (دایرهٔ) بسته ساخته بودند و پُشتِ سپرهایشان چُمباتمه زده بودند، بگونه ای که تنها جَنگ ابزارهایِ آنها دیده شدنی (قابل دیدن) و آشکار بود؛ ولی آنها نیز دیگر درهال انجام هیچکاری نبودند، بجُز درد کشیدن و برتابیدنِ زیان هایِ سنگین.

[۷.۱.۴۱] کوروش، که سُهِش (احساس) سِتایشِ فراوان برای رفتار مصری ها بدست آورده بود، همزمان برایِ آنها نیز دلسوزی کرد که چنین مردانِ دلاوری باید ازپای دربیایند؛ از اینرو کوروش همهٔ کسانی را که به دور آن چَنبَر (حلقه) درهال نبرد بودند، از آنجا دور ساخت و نگذاشت که کسی نبرد را ادامه دهد. سپس او پیکی را به سویِ سربازان مصری فرستاد تا از آنها بپرسد که آیا آنها میخواهند برای کسانی بمیرند که با رفتار دغابازانه شان (خائنانه شان) آنها را رها کرده و تنها گذاشته اند و یا اینکه میخواهند زندگی شان را برهانند و همزمان مَردانِ دلاوری شناخته شوند؟ "چگونه ما میتوانیم زندگیمان را پاس داریم،" آنها پاسُخ دادند، "و همزمان مردانِ دلیر شناخته شویم؟"

[۷.۱.۴۲] "شُما میتوانید،" کوروش پاسُخ داد، "زیرا ما گواه هَستیم که شُما تنها کسانی هَستید که در پاسداری از سنگرهایشان ایستادگی کَردند و هنوز آمادهِٔ مبارزه هَستید.""خوب،" مصری ها پاسُخ دادند، "آیا شُما میپذیرید که نگهداری از جانمان هماهنگ با نیکنامی و بُلندآوازگی است؟" "شُما میتوانید جَنگ ابزارهایِ خودتان را به ما واگُذار کُنید،" کوروش دوباره پاسُخ داد، "و دوستِ آنها بشوید که وَداییده اند (تصمیم گرفته اند) که جان شما را پاس دارند، هنگامیکه در توان آنها بود که شما را نابود سازند."

[۷.۱.۴۳] "اگر ما دوستان شما بشویم، مصری ها گفتند، "چگونه شما میخواهید با ما رفتار کُنید؟""همانگونه که شما با ما رفتار خواهید کرد،" کوروش پاسُخ داد، "و رفتار ما بسیار خوب خواهد بود.""و این رفتارِ خوب چه خواهد بود؟" مصری ها یک بار دیگر پُرسش کردند. "تا زمانیکه جنگ ادامه دارد، این رفتارِ خوب در برگیرندهٔ دستمزدی است بهتر از آنچه که تاکنون دریافت کرده اید و در آن هنگام که آشتی برپا شُد، اگر شما بخواهید که پیش ما بمانید، از زمین هایِ کشاورزی، شهرها، زنان و پیشکاران برخوردار خواهید شد."

[۷.۱.۴۴] با شنیدن این نویدها، مصری ها با فروتنی خواهش کردند که در هر کارزاری که در برابر کرُزوس باشد، از آنها چشمپوشی شود، زیرا مصری ها گُفتند که کرُزوس تنها رهبری است که آنها با او آشنا هَستند؛ همهٔ آن دیگر سامه ها (شرط ها) را مصری ها پذیرفتند، و برپایهٔ نیکخواهی پیمان هایِ دو سویه بستند.

[۷.۱.۴۵] و آن مصری هایی که در سرزمین کوروش خانه کردند، هتا تا به امروز فرمانبُردارانِ تُوختارِ (باوفای) پادشاه مانده اند؛ و کوروش به آنها

شهرهایی را داد، برخی از این شهرها در درونِ سرزمین پارس هَستند، که هتا تا به امروز آنها را شهرهای اِجیپتین (*Egyptian*) مینامند که در میان آنها لاریسا (*Larissa*) و سیلِن (*Cyllene*) در نزدیکی سیمِ (*Cyme*) در کرانهٔ دریا هستند؛ و نواده هایِ آنها هتا تا به امروز در آنجا زندگی میکنند. پس از اینکه کوروش انجامِ اینکار را بپایان بُرد، هم اکنون تاریک شُده بود؛ و کوروش نیروهایش را بازگرداند و در تیمبرارا (*Thymbrara*) اردوگاه زد.

[۷.۱.۴۶] مصری ها تنها نیروها در میان دُشمن بودند که خودشان را در هنگامِ نَبَرد برتر نشان میدادند، همچنین آن بخش از مصریان که در سپاه اسپوارانِ کوروش زاوری میکردند (خدمت میکردند)، بِنَگر میآمد که بسیار کارا باشند. و از اینرو جنگ ابزارهایی را که کوروش برایِ اسپوارانِ مصریِ خود، نوآوری کرد هتا تا به امروز در زمانِ خودِ ما نیز کاربُرد دارند.

[۷.۱.۴۷] آن ارابه هایی که در چرخ هایشان داس میترابَرَند (حمل میکُنند)، برتری بیمانندی دارند، بگونه ای که این ابزار و نوآوری رَزمی تا به امروز نیز در نزدِ پادشاه هانی که سپس تر بر سر کار آمدند، برجای مانده است.

[۷.۱.۴۸] شُترها، به هر روی، هیچکاری بجز ترساندن اسب ها نداشتند؛ شتر سوران نه میتوانستند کسی را بکشند و نه بدستِ اسپوارانِ دُشمن کُشته شوند، زیرا هیچ اسبی یارا و گُرمَک (جرأت) نزدیک شدن به آنها را نداشت.

[۷.۱.۴۹] آنچه که شُترها کردند، بنگرمیآید که به اندازهٔ بَسَنده سودمند بوده است؛ ولی همانگونه که هست، هیچ آدمِ با آبرویی خُرسند از نگهداری از یک شُتر برای سوارکاری و نِشستن بر پُشتِ آن در هنگامِ نبرد نیست. و بدینسان آنها دوباره جایگاهِ شایستهٔ خودشان را در ارتش بازیافته اند و اکنون در میانِ چارپایانِ بارکش زاوری (خدمت) میکنند.

نَسکِ هفتم، بخش دوم

فروگرفتن شهر ساردیس و گفتگوی دوستانه با کرُزوس

[۷.۲.۱] پس از اینکه کوروش و مردانش خوراکِ شب را به پایان بُردند و نگهبان ها را در جایگاه هایشان جایگُزین کَردند، همانگونه که نیاز بود، آنها رفتند که بیاسایند. در پیوند با کرُزوس و اَرتش او، آنها راسته به سوی شهر ساردیس (*Sardis*)، پایتختِ لیدیا گُریختند، درهالیکه دیگر نیروهایی که به جَنگ گُسیل داشته شده بودند، خودشان را از رَزمگاه بدور ساختند، هر سربازی تا آنجا که میتوانست با بهرهمند شدن از پوشش شب، به سویِ خانه اش روانه شُد.

[۷.۲.۲] هنگامیکه پَرتویِ روز نمایان گَشت، کوروش اَرتشِ خودش را راسته به سوی شهر ساردیس رهنمود. و همینکه کوروش به دیوارهایِ آن شهر رسید، او به سوارکردن دستگاه هایش پرداخت، انگار که آهنگ تازش به آن دیوارها را داشته باشد؛ و بدینسان او نرده بان هایِ ویژه ای را برایِ دستیافتن بر دیوارهایِ شهر آماده ساخت.

[۷.۲.۳] ولی با آنکه کوروش این نَرده بان ها را ساخته بود، در پی فرارسیدن شبِ سپسین، او بَرخی از کَلدانیان و پارس ها را برایِ بالا رفتن از پُرنشیب ترین و پُرپَژمَرگی ترین (پُرخطر ترین) بخشِ شهرِ ساردیس فرستاد که باروِیِ شهر و پناهگاهِ شهروندان در هنگام تازش بیگانگان در آنجا بود. آن راه را یکی از پارس ها به آنها نشان داد، که بَرده شُده بود و در جایگاهِ نگهبانِ آن بارو، زاوری میکرد (خدمت میکرد). و او راهی را به سوی رودخانه پیدا کرده بود که میتوانست آنها را دوباره به بالا رَهبَرَد.

[۷.۲.۴] هنگامیکه لیدیایی ها از فروگرفته شدنِ باروی شهر آگاه شُدند، همهٔ آنها بیدرنگ از رویِ دیوارها به سویِ هرکدام از بخش هایِ شهر که میتوانستند گَریختند. و کوروش با آغازِ روز به شهر اندر شُد و فرمان داد که هیچ یک از مردانش جایگاه هایِ نگهبانی شان را فرونگُذارند (تَرک نَکُنند)..

[۷.۲.۵] کرُزوس که خودش را در کاخش زندانی کرده بود، میخواست کوروش را ببیند. کوروش، با این همه، یک دسته از سربازان را برایِ نگهبانی دورِ کاخِ کرُزوس گذاشت تا او را زیرِنگر داشته باشند، درهالیکه کوروش خودش برای بازرسی از باروی شهر که فروگرفته شده بود رفت. در آنجا کوروش دید که پارس ها با سازماندهی بسیار خوب درهال نگهبانی هَستند، همانگونه که انجام اینکار خویشکاری (وظیفه) آنها بود، ولی آن بخش از بارو که نگهبانی از آن به کلدانیان سپُرده شُده بود، رها شُده است، چونکه آنها برایِ تاراج خانه ها به پایین شهر روان شُده بودند. کوروش بیدرنگ افسرانِ آنها را بانگ کرد تا گردهم بیایند و به آنها گُفت که با بیشترین شتاب اَرتش او را بِهیلَند (ترک کُنند).

[۷.۲.۶] "زیرا،" کوروش گُفت، "من نمیتوانم برتابم و ببینم که مردانی که در فرمانبُرداری کوتاهی میکنند جایگاه بهتری از دیگران داشته باشند که فرمانبُردار هَستند. و بِگُذارید که به شُما بگویم،" کوروش افزود، "که من آماده بودم تا شُما کَلدانیان را که در کارزارِ من درهال کُمک کردن بوده اید، به جایگاهی برسانم که دیگر کَلدانیان به توانمندی شما رَشک بِبُردند؛ ولی، اکنون که چنین چیزی پیش آمده است، شما نیازی به شگفت زده شدن ندارید، اگر در راه بازگشت به خانه، با کسانی برخورد کُنید که توانمندتر از شما باشند."

[۷.۲.۷] "هنگامیکه کَلدانیان این را شنیدند، نگران شُدند؛ آنها از کوروش خواهش کردند که او خشم خود را فرونشاند و پیمان دادند که چیزهایی را که به تاراج بُرده اند پس دهند. "ولی،" کوروش گفت، "اگر شما میخواهید که من ناخُرسندیم را فراموش کُنم، همهٔ آن چیزهایی را که برداشته اید، به آن کسانی بدهید که جایگاهِ نگهبانیشان در آن بارو را رها نکردند. زیرا، اگر دیگر سربازان پی ببرند که با آنها که فرمانبُردار هَستند بهتر از دیگران رفتار میشود، همهٔ چیزها هماهنگ با آرزوی من خواهد بود."

[۷.۲.۸] کَلدانیان، هماهنگ با آنچه که کوروش از آنها درخواست کرده بود، فرمانبُرداری کردند؛ و سربازانی که فرمانبُردار بودند یک اَندازهٔ بُزُرگی از هر نمونه از پَروِه ها (غنیمت ها) را دریافت کردند. و کوروش گُذاشت تا مردانش در آن بخش از شهر که از نگر او بیشتر از همه آسوده بود، اُردوگاه برپا سازند، و به آنها فرمان داد تا در مانشگاهِ (اقامتگاه) خودشان بمانند و خوراکِ نیمروز خود را در آنجا بخورند.

[۷.۲.۹] پس از رسیدگی به این چیزها، کوروش فرمان داد تا کرُزوس را به نزدِ او بیاورند. و هنگامیکه کرُزوس کوروش را دید، او گُفت:"من بر شُما درود میفرستم، سَروَرِ من؛ از آنجا که سرنوشت پذیرفته است که از این به پس شما این پاژنام (عنوان) را دریافت کُنید، من نیز با این باژنام با شما سُخن خواهم گفت."

[۷.۲۱۰] "و من نیز بر شما درود میفرستم، کرُزوس؛ چونکه ما هر دو آدم هَستیم. ولی، کرُزوس،" کوروش افزود، "آیا شُما خُرسند هَستید که اندکی اندرز به من بدهید؟" "آری، کوروش،" او گُفت؛ "من آرزو دارم که میتوانستم چیزی را پیدا کُنم که به کَردِ (عملا) اَرزشی برای گفتن به شما

میداشت. زیرا، به باور من، چنین چیزی میتوانست برای من نیز خوب باشد."

[۷.۲.۱۱] "گوش کُنید، پس، کرُزوس،" کوروش گفت. "من میبینم که سربازانِ من سَختی ها را برتابیده اند و از میانِ پَژمَرگ ها (خطرها) گُذر کرده اند و اکنون آنها میپندارند که توانگرترین شهر آسیا را پس از بابل ازآنِ خود کرده اند؛ و از دیدِ من آنها سِزاوارِ اندکی پاداش هَستند. زیرا به باور من اگر آنها میوهٔ کارشان را برداشتِ نکنند، من نخواهم توانست آنها را برای زمانِ بسیار درازی فَرمانبُردار نگه بدارم. اکنون، من نمیخواهم که شهر را برایِ آنها رها سازم تا آن را تاراج کُنند؛ زیرا میپندارم که پس از آن، شهر ویران شود؛ و من بیگُمان هَستم در هنگامِ تاراج، بدترین مردان بالاترین سهم را بدست خواهند آورد.

[۷.۲.۱۲] "خوب،" کرُزوس با شنیدنِ این سُخنان گُفت، "به من این پروانه را بدهید تا به لیدیایی ها بگویم که شُما پیمانی برایِ من پایندانیده اید (تضمین کرده اید)، که نه به کسی پروانهٔ تاراج شهر را بدهید و نه خواهید گذاشت که بچه ها و زنان را به بندگی ببرند، و اینکه بجایِ آن، من با شُما پیمانِ راستین بسته ام که شما از لیدیایی ها، بدلخواه و با ارادهٔ آزادانهٔ خودشان، هرچیزیکه زیبا و ارزشمند در شهر ساردیس باشد، دریافت کنید."

[۷.۲.۱۳] "چونکه، هنگامیکه آنها این پیشنهاد را بشنوند، من بیگُمان هَستم که هرگونه داراییِ دلپسندی که مردی یا زنی داشته باشد، برای شما خواهد فرستاد؛ و در سال آینده شُما دوباره شهر را پُر از دارایی و فراوانی خواهید یافت، مانند هم اکنون؛ درهالیکه، اگر شُما به رسایی آن را تاراج کُنید، شُما کارهایِ دَستیِ هوتَخشی و تُخشاکی (صنعتی) و هُنری را به رسایی نابود

خواهید ساخت؛ و مردم شهر میگویند که این چیزها سرچشمه های فراوانی و دارایی آنها هَستند."

[۷.۲.۱۴] "ولی پس از اینکه شما دیدید که چه چیزهایی را برایتان آورده اند، شما هنوز این برتری را خواهید داشت که اگر بخواهید، بوَدایید (تصمیم بگیرید) تا شهر را تاراج کُنند. و پیش از همه،" او ادامه داد، کسانی را به سویِ گنج خانه هایِ من بفرستید و بگُذارید تا نگهبان هایِ شُما آن چیزهایی را که در آنجا هَستند از نگهبان هایِ من بگیرند." برپایهٔ آن، کوروش پذیرفت که همهٔ آن چیزهایی را که کرُزوس پیشنهاد داده بود، انجام دهد.

[۷.۲.۱۵] "ولی از شما خواهش میکنم که به من بگویید، کرُزوس،" کوروش سُخنان خودش را ادامه داد، "پیوندِ شما با آن پیشگوی پَرستشگاهِ دلفی (*Delphi*) چگونه است و چه پاسُخی شما از او دریافت کردید؟ چونکه گُفته میشود که شُما زاوَری هایِ (خدمت های) فراوانی را به آپولو (*Apollo*) کَرده اید و اینکه هرکاری که شما میکنید، در فرمانبُرداری از اوست."

[۷.۲.۱۶] "من دوست میداشتم که اینگونه میبود، کوروش،" او پاسُخ داد. "ولی همانگونه که پیش آمده است؛ از همان آغاز، من بگونه ای در ناسازگاری با همهٔ اندرزهایِ پَروَردگار رفتار کردم.""چگونه؟" کوروش پُرسید؛ "مهرورزانه بازنمود کُنید (توضیح دهید)؛ زیرا گُفتهٔ شما بسیار شگفت انگیز است."

[۷.۲.۱۷] "زیرا،" او پاسُخ داد، "نُخست، بجایِ اینکه من از پَروَردگار از بهر خوشایش هایِ (لطف هایِ) ویژه ای که نیاز داشتم، خواهش کُنم، من کوشش کردم که او را در بوتهٔ آزمایش بگذارم تا ببینم که آیا او فرهود

(حقیقت) را به من میگوید؟ و هتا اگر آدم هایِ نژاده (نجیب) -- اکنون نمیخواهم از پروردگار سُخن بگویم—پی ببرند که به آنها بدگمانی میشود، آنها دیگر کسانی را که به آنها شک دارند، دوست نخواهند داشت."

[۷.۲.۱۸] "به هر روی، در آن هنگام که او به آن بیهودگی و فرمایگی که من گرفتار آن شده بودم، پی بُرد، من، درهالیکه از آن پرستشگاه دور بودم، کسی را نزد او فرستادم تا از او پُرسش کُند، که آیا من دارای فَرزندانِ پسر خواهم شُد؟"

[۷.۲.۱۹] نُخست او هتا پاسُخی به من نداد؛ ولی هنگامیکه من در پایان خُرسندیِ او را بدست آوردم، همانگونه که میاندیشیدم، از راه پیشکشِ تلا، بسیاری نُکره (نقره) و بسیاری کُرپانی (قربانی) که به پای او کَردم، سپس او به پُرسش هایِ من پاسُخ داد، هنگامیکه از او پُرسیدم که چکار باید بِکُنم تا فرزندانِ پسر برایِ من زاییده شوند. او گفت که من آنها را بدست خواهم آورد."

[۷.۲.۲۰] "و من پسرانی را بدست آوردم؛ در این پیوند، او به من نویدِ ناراست نداد؛ ولی آن فرزندانی که برایِ من زاییده شُده بودند، خُشنودی برای من نبودند. زیرا یکی از آنها تا به امروز لال است، و دیگری، که بهتر از آن دوتا بود، در آغازِ بهارِ جوانیش کُشته شُد. سپس، درهم شکسته از بهر رَنجی که در پیوند با پسرانم برمیتابیدم، من دوباره کسی را فرستادم تا از پروردگار پُرسش کند که چکار باید بکُنم تا بازماندهٔ زندگیم را در شادمانی بُگذرانم؛ و او به من پاسُخ داد:«خودت را بشناس، کرُزوس—بدینسان شادمانی ازآنِ تو خواهد بود.»"

[۷.۲.۲۱] "و هنگامیکه من این پاسُخ را شنیدم، من خوشنود گَشتم؛ زیرا من میپنداشتم که این ساده ترین کار در جهان باشد که خُداوند آن را سامهٔ (شرط) شادمان زیستن من کرده است. زیرا در پیوند با دیگران، این شایش (امکان) هست که آدم برخی را بشناسد، و برخی را نتواند بشناسد؛ ولی من میپنداشتم که هرکسی خودش را میشناسد و میداند که خودش چه چیزی هَست."

[۷.۲.۲۲] "در پیِ سال هایِ پس از آن، و تا زمانیکه من در آسایش زندگی میکردم، پس از مرگ پسرم من هیچ شکوه ای از سرنوشتم نداشتم. ولی هنگامیکه من از سویِ پادشاهِ آشور واداشته شُدم در برابرِ شما نبرد کُنم، من به دامِ هرگونه پَژمَرگ (خطر) افتادم. به هر روی، من رهایی یافتم، بدونِ اینکه هیچگونه آسیبی را برتابیده باشم. در اینجا نیز دوباره، من هیچگونه کم مهری از سوی خُداوند نیافتم. زیرا هنگامیکه من پی بُردم که من هَماوَردِ شما در نَبَرد نمیتوانم باشم، بکمک پروردگار من و مردانم تندرست رهایی یافتیم.

[۷.۲.۲۳] "و دوباره بتازگی، از بهر دارایی هایی که من داشتم و اینکه کسانی از من خواهش میکردند که رهبرشان بشوم، من به تباهی گراییدم؛ آنها از راه ارمغان هایی که به من میدادند، چاپلوسی مرا میکردند، و میگفتند که اگر من بپذیریم که فرمانده شوم، همهٔ آنها از من پیروی خواهند کرد و من برترین مرد خواهم بود—من نیز که با چنین گُفته هایی باد کرده بودم، هنگامیکه همهٔ شاهزاده ها که در گوشه و کنار و پیرامون هَستند، مرا در جایگاهِ رهبرشان در جنگ برگُزیدند، من فرماندهی را پذیرفتم، درهالیکه

خودم را خیلی بُزرگ درمینگریستم؛ ولی، همینگونه که بِنگرمیآید، من خودم را نشناخته بودم.

[۷.۲.۲۴] "چونکه من میپنداشتم که بتوانم جَنگ را در برابر شما ادامه بدهم؛ ولی من هَماوَردِ شما نبودم؛ زیرا در بار (وهله) نُخست، شُما هموندی از خانوادهٔ خدایان هَستید و در بار (وهلهٔ) دوم، شما ازآنِ یک دودمان هَستید که پیوسته پادشاهی کرده اند، و در پایان شما سُتودگی و دانایی را از دورانِ بَچِگی وَرزیده اید، درهالیکه به من گفته شُده است که نُخستین کس از نیاکان من که تاج را بر سر گذاشته است، در یک روز همزمان تاج پادشاهی و آزادی از بردگیش را بدست آورد [*]. از اینرو، و از آنجا که من بدینسان از هیچ آگاهی برخوردار نبودم، من اکنون کیفر میشوم."

[*] در اینجا به گیگز (*Gyges*) پادشاه لیدیا نمار میشود که چوپان زاده بوده است.

[۷.۲.۲۵] "ولی، کوروش،" او گُفت، "اکنون من خودم را میشناسم. آیا میپندارید که آن گُفتهِ خُداوند در بارهِ من هنوز اجرا شُدنی باشد، که اگر من خودم را بشناسم، خوشبخت خواهم شُد؟ من این پُرسش را از اینرو از شُما میکنم که در سایهِ سامه هایِ (شرایط) کنونی، بنگرم میآید که شما بتوانید بهترین داوری را بِکُنید؛ زیرا شما همچنین در جایگاهی هَستید که آن را بجا بیاورید."

[۷.۲.۲۶] "برایِ بررسی این پُرسش، شُما باید که به من زمان بدهید،" کوروش پاُسخ داد؛ "چونکه هنگامیکه من به آن خوشی که شُما تا کنون داشته اید، میاندیشم، برای شما دریغ میخورم، و اکنون من، همسر شما را که پیش از این ازآنِ شما بود، به شما بازمیگردانم، همچنین دُخترانِ شما را (زیرا من میدانم که شما دُخترانی را دارید)، دوستانتان، پیشکارانتان، و آن

کَداَبزارهایی (مبلمان) را که شما و دوستانتان این خوی را داشتید که از بکارگیری آنها سرخوش شوید. ولی من ناگُزیرم که شما را از جَنگ و نَبَرد بازدارم."

[۷.۲.۲۷] "از بهر خُدا،" کرُزوس گُفت، "از شُما خواهش میکنم که شما برایِ پاُسخ دادن به من در پیوند با فراپُرسشِ «خوشبخت بودنِ من در آینده»، خودتان را نگران نَکُنید؛ چونکه من میتوانم هتا شُما را هم اکنون دل آسوده کنم، که اگر شما آنچه را که گُفتید، بخواهید برای من بجا آورید، من همچنین از زندگی ای بهرهمند و سرخوش خواهم شُد که دیگران همیشه آن را بالاترین خوشبختی درنگریسته اند؛ و من در انجام آنها با شما هَمداستان هَستم."

[۷.۲.۲۸] "و آنکسی که یک زندگیِ پُر از شادکامی را به شما ارزانی میدارد کیست؟" کوروش پُرسید، "همسرم، کوروش،" او پاسُخ داد. "چونکه او همیشه دارایی من، آذین ها و همهٔ چیزهایِ خوبی را که به همراه آورده بود بگونهٔ برابر با من بَخش میکرد، ولی او نه نگرانِ نگهداری از آنها بود و نه دَستی در جنگ و نبرد داشت. بدینسان، پس، بنگرمیآید که شُما با این کارتان به همانگونه در رنج برآوردن خواسته های من باشید که من در رنج همسرم بودم، کسی را که من بیشتر از همهٔ جهان دوست دارم، بگونه ایکه من این سُهِش (احساس) را دارم که باید دوباره سپاسگزار و وامدار خداوند باشم."

[۷.۲.۲۹] با شنیدنِ این گُفته ها، کوروش از روانِ شاد و خوشِ کرُزوس شگفت زده شُد، و پس از آن کوروش همیشه به هرکُجا که میرفت کرُزوس را با خودش میبُرد، شاید از اینرو که در کنار او سُهِش (احساس) خوبی را

داشت، زیرا میپنداشت که کرُزوس میتوانست برخی پیشکاری ها (خدمت ها) را برای او انجام دهد، و شاید هم از اینرو که کوروش میپنداشت که این راهِ اَرمَندتَری (ایمن تری) است.

نَسکِ هفتم، بَخشِ سوم



سُوگواری پانتِآ در مَرگِ همسرش اَبَره داتا و خودکُشی او

سوگواری پانتِآ در مرگِ همسرش اَبرَه داتا و خودکُشی او

[۷.۳.۱] بدینسان بود گُفتگوی کوروش با کرُزوس، و سپس آنها رفتند که بیاسایند. و در روز سپَسین کوروش دوستانش و افسرانِ فرماندهٔ ارتشِ خودش را فراخواند. کوروش برخی از آنها را گُماشت تا خُورتاکیِ (مسئولیت) رسیدگی به گنج ها را بِپذیرند و به دیگران فرمان داد تا نُخست همانگونه که مُغ ها مینمایانند، بَخشی از آن چیزهایِ با اَرزِشی را که کرُزوس به آنها سپُرده بود، برای پَروردگار سوا کُنند؛ بازمانده ها را آنها باید سپس با خُورتاکی (مسئولیتِ) خودشان در تَپَنگوک ها (صندوق ها) و گنجه ها جای دهند، و اینها را آنها باید که در گاری ها بار کُنند؛ آنها باید سپس این گاری ها را بَختکی بَخش کُنند و آنها را به هرکُجا که میخواهند بروند، بِتَرابُرَند (حمل کُنند)؛ سپس، هنگامیکه زمان آن فرارسد، آن گَنج ها باید که بَخش شوند، و هر مَردی باید سهم خود را که هماهنگ با شایستگی اوست، دریافت کُند.

[۷.۳.۲] هماهنگ با آن دَستورهایی که کوروش داده بود، افسران رفتند تا دستورها را دُنبال کُنند. و سپس کوروش کَسانِ ویژه ای از کُمکیارانش را که در آنجا باشنده بودند، به نَزدِ خودش فراخواند، کوروش از آنها پُرسید:"به من بگویید، آیا کسی از شُما اَبرَه داتا را دیده است؟ زیرا من درشگفتم که چرا او هیچ کُجا دیده نمیشود، راستینگی (واقعیت) این است که او همیشه این خوی را داشت که پیش من بیاید."

[۷.۳.۳] "سرورِ من،" یکی از کُمکیارانش پاسُخ داد، "اَبرَه داتا دیگر زنده نیست، زیرا او در هنگامِ نَبرد کُشته شُد، زمانیکه او اَرابه اش را به رَدهٔ سربازانِ مصری اَفکَند،" و این درهالی بود که دیگران و او و خودش و

همراهانش ناگُزیر بودند که کنار به ایستادند، هنگامیکه آنها انبوه بهم فشردهٔ سربازان مصری را دیدند.

[۷.۳.۴] "به من گفته شُده است، که هتا هم اکنون همسرش پیکر او را برای بخاکسپاری برداشته و بُرده است، بدن اَبرَه داتا را در آن چهار آیَج (درشکه ای) جای داد که او خودش همیشه سوار آن میشود، و پیکر او را بجایی نزدیکِ رودخانهٔ پاکتُلوس (*Pactolus*) بُرده است."

[۷.۳.۵] "گفته میشود که پیشکاران اَبرَه داتا درهال کندن گوری روی یک تپه برای بدن مردهٔ او هَستند. آنها میگویند، که زن اَبرَه داتا همسرش را با چیزی که ازآن اوست پوشانده است و اکنون نشسته است روی زمین، و سر او را در آغوشش گرفته است."

[۷.۳.۶] با شنیدن این گُزارش، کوروش با دست بر ران خود زد، بیدرنگ سوار بر اسبش شد، و با یک هَنگ از اسپواران به جایگاهِ سوگواری رفت.

[۷.۳.۷] کوروش دستوری را برای گاداتاس و گُبریاس گذاشت تا آنها زیباترین پیرایه ها و آذین ها را فراهم کُنند که ویژهٔ آن مردی باشند که در گرانمایگی و با دلاوری جانش را داده است و سپس آنها را دُنبال کُنند. و کوروش به آنها که نگهبانِ گله هایِ ارتش بودند، دستور داد تا گاو، اسب و شمار زیادی گوسپند به نزدیکی آن جایگاهی بیاورند که آنها بشنوند که او در آنجاست، و آن چارپایان باید که به پاس اَبرَه داتا کُرپانی شوند.

[۷.۳.۸] و هنگامیکه کوروش دید که پانتِآ بر روی زمین نشسته است و پیکر اَبرَه داتا در آنجا گذاشته شده است، او از بهر ازدست رفتن اَبرَه داتا گریست و گُفت: "افسوس، ای یار دلاور و فریور (باوفا)، رفتی و ما را تنها گُذاشتی؟" و با این گُفته ها کوروش دست او را در دست خودش نگهداشت، ولی دستِ

اَبرَه داتا از بدنش جدا شُد و در دستِ کوروش ماند؛ چونکه مِچِ دستِ اَبرَه داتا با شمشیر یک سرباز مصری بریده شُده بود.

[۷.۳.۹] و کوروش از دیدنِ این نماگاه بیشتر افسُرده گشت؛ و پانتِآ بُلند گریست؛ و پانتِآ درهالیکه دستِ بُریدهٔ اَبرَه داتا را از کوروش گرفت، آن را بوسید و دوباره با بهترین روشی که میتوانست، آن را سرجایش گذاشت و گُفت:

[۷.۳.۱۰] "کوروش، شُما دیگر اندام هایِ بدنِ او را نیز بدینگونه پیدا خواهید کرد؛ ولی چرا میخواهید که آن ها را ببینید؟ و من باید خودم را بی اندازه سرزنش کنم که او اینچنن دردی را از بهر من و بیشتر برای شما کشیده است، کوروش. زیرا که این من بودم که در نابخردیم از او درخواست کردم که بهترین کاری که از دستش بر میاید انجام دهد تا نشان دهد که او دوستِ با اَرزشی برای شما است؛ و همانگونه که سرشت اَبرَه داتا بود، من میدانم که او هیچگاه به آن نیاندیشیده است که چه چیزی شاید برای او پیش بیاید، ولی تنها به آن اندیشیده است که چکار میتوانسته است بکند تا شما را خوشنود سازد. و بدینسان، "پانتِآ ادامه داد"، با اینهمه او با یک مَرگِ نکوهش ناپذیری مُرد، درهالیکه منی که از او چنین درخواستی را کرده بودم، زنده در اینجا نشسته ام!"

[۷.۳.۱۱] برای زمانی کوروش درخاموشی گریست و سپس او با بانگِ بُلند گُفت:"خوب، پانتِآ، اَبرَه داتا نیک نام ترین فرجام را بدست آورد، زیرا او درست در زمانِ پیروزی مُرد؛ ولی آیا شُما این اَرمغان ها را از من میپذیرید"—در این هنگام گُبریاس و گاداتاس با بسیاری از گوهر هایِ زیبا رسیده بودند--"و پیکر اَبرَه داتا را با آنها میپوشانید؟ و بِگُذارید تا من شُما را

بیگُمان کُنم که نه تنها برای ارج گُذاری از او از هیچ چیزی کوتاهی نخواهد شد، ونکه (بلکه) دَست هایِ فراوانی از ما باید آرامگاهِ شایگان و ارزشمندی را برایِ او بسازند، و برای او کُرپانی ها کُنند، همانگونه که چنین چیزی درخور یک مَردِ دلاوری همچون اوست."

[۷.۳.۱۲] "و شُما،" کوروش ادامه داد، "نباید بی کس و تنها بمانید، ولی از بهر پاک نهادی و همهٔ ارزش هایِ خوبی که شُما دارید، من همهٔ آزَرمِش و سَنایش (احترام) ها را به شما خواهم کرد؛ من به شما پیشنهاد میکنم که به هر کُجا که شما خودتان میخواهید بروید، برخی شُما را همراهی کُنند. تنها بگذارید که بدانم که آرزو دارید به سوی چه کسی راه بُرده شوید."

[۷.۳.۱۳] "آخ، کوروش، پانتِآ پاسُخ داد، "نگران نباشید؛ من هیچگاه خودم را از شما پنهان نخواهم ساخت، از پیشگاه کسی که همیشه دوست دارم پیش او بروم."

[۷.۳.۱۴] پس از اینکه کوروش این سُخنان را گُفت، او رفت، با دلی پُر از غم برای پانتِآ، هنگامیکه او میاَندیشید که پانتِآ چه همسری را از دَست داده است، و همچنین برایِ آن مردیکه میبایست اینچنین زنی را فُروگُذارد و دیگر هیچگاه او را نبیند. پانتِآ سپس از پیشکارهایش درخواست کرد که او را تنها گذارند، "تا اینکه،" پانتِآ گُفت، "همانگونه که من آرزو دارم برای همسرم گریه و زاری کُنم". ولی پانتِآ به یکی از پیشیارانش (خدمتکارانش) گُفت که با او بماند و به او دستور داد که پس از اینکه او نیز مُرده است، آن پیشیار (خدمتکار)، پیکرِ پانتِآ و همسرش را با همان رَدا بپوشاند. ولی آن پیشیار کوشا و سرسختانه از پانتِآ خواهش کرد که چنین کاری را نکند؛ ولی هنگامیکه آن پیشیار دریافت که خواهش هایش بدون بازده هَستند، و او دید

که با اینکار تنها سرورش را خَشمگین میکند، او روی زمین نشست و آغاز به گریه کرد. پانتِآ سپس یک خنجری را بیرون کشید که پیش از این برای خودش فراهم آورده بود، و آن را در دلش فروبُرد، و درهالیکه پانتِآ سرش را در آغوشِ همسرش میگُذاشت، او واپَسین دم خود را برکَشید. سپس آن پیشیار با بانگ بُلند گریه و زاری کرد و هردویِ آنها را همانگونه که پانتِآ دستور داده بود، پوشاند.

[۷.۳.۱۵] "هنگامیکه کوروش شنید که پانتِآ چکار کرده است، او پُر از نگرانی شُد و شتابان روانهِ آنجا گشت تا ببیند که آیا او میتوانست در آنجا کُمکی کُند. و هنگامیکه پیشکارانِ پانتِآ که شُمارشان سه تن بود، پی بُردند که چه چیزی روی داده است، آنها نیز همچنین، درهالیکه همانجایی ایستاده بودند که پانتِآ به آنها دستور داده بود، خنجرهایشان را کشیدند و آنها را در سینهِ خودشان فروبُردند. و اکنون هتا تا به امروز، گفته میشود، که آرامگاه آن سه پیشکارِ پانتِآ هنوز پابرجاست؛ و آنها میگویند که نام همسران و زنان آنها با دبیرهِ (خط) آشوری در بالا و پایینِ سنگِ گور آنها کَنده کاری شُده است، و گفته میشود که سه سنگِ گور با برنوشتِ «پیشکاران» هنوز پابرجاست.

[۷.۳.۱۶] و هنگامیکه کوروش به آن جایگاهِ سوگواری رسید، او با شگفتی پانتِآ را ستایش کرد؛ و پس از اینکه کوروش برای پانتِآ سوگواری کرد، او راه خود را رفت. کوروش همچنین این رنجه (زحمت) را پذیرفت تا آنها از ارج شایسته ای برخوردار شوند، و همانگونه که گفته میشود، آن آرامگاهی که بر گور آنها ساخته شُد، بی اندازه بُزرگ است.

نُسکِ هَفتُم، بَخشِ چهارُم

پیشگیری از جَنگِ درون شهری مردم کاریا با میانجیگری آدوسیوس یکی از فرمانده های پارسی کوروش

[۷.۴.۱] سپس کاریایی ها (*Carians*) درگیرِ جنگِ درون شهری بایکدیگر شُدند؛ مانِشگاه هایِ (اقامتگاه هایِ) آنها بسانِ دژهایِ اُستوان سنگربندی شُده بود، و هر دو گروه از کوروش درخواستِ کُمک کَردند. در این زمان کوروش خودش در شهر ساردیس ماند تا کارِ ساختن دَستگاه هایِ ویژه برایِ پیرامونگیری و پَروَستِش (محاصر) بارو و دستگاه هایِ دژشکن را روبراه کُند، دَستگاه هایی که کوروش میتوانست با آنها دیوارِ دژِ کسانی را که از گَردن گُذاردن بر او سر بازمیزدند، درهم بشکَند. از اینرو کوروش یک اَرتِشی را به آدوسیوس (*Adusius*) واگُذار کرد، به یک پارسی که به رسایی در داوری کم نمیآورد، در جنگیدن نیز بی هُنر نبود، و کسیکه افزون برآن، آدم فروتن و با ادبی بود، و کوروش او را به کاریا فرستاد؛ کلیکیه ها (*Cilicians*) کیپریان ها [قبرس (*Cyprians*)] همچنین با جان و دل به این پَروانِکی (ماموریت) رَزمی پیوستند.

[۷.۴.۲] از بهر توختاریِ (وفاداری) پُرشورِ آنها، کوروش هیچگاه یک اُستاندار پارسی را برای ادارۀِ کلیکیه ها و یا کیپریان ها نفرستاد، ولی کوروش همیشه خُرسند از ادارۀِ آن نَی سنگ ها (منطقه ها) بدستِ شاهزاده هایِ بومیشان بود؛ گَزیتک (خراج) را به هر روی از آنها میگرفت، و هرزمان که کوروش نیاز به نیرو داشت، او درخواستی را برایِ بدست آوردنِ سپاهیان از آنها میکرد.

[۷.۴.۳] آدوسیوس اکنون در پیشاپیشِ اَرتشِ زیرفرمانش رهسپار کاریا شُد؛ در نزدیکی هایِ کاریا نمایندگانِ دو گروهی که با هم درگیر شُده بودند، به نزد او آمدند، و هرکدام از آن دو گروه آماده بود تا به زیان گروه هماوُردش (حریفش)، او را در درون دیوارهایِ دژ خود بپذیرد. ولی آدوسیوس با هر دو گروه همانند هم برخورد کرد: آدوسیوس با هرکدام از آن دو گروه که گُفتگو میکرد، میگفت که این گروه بیشتر هاگ (حق) دارد، ولی آنها نباید بگُذارند که گروه هَماوَردشان بداند که او و آنها دوست شُده اند، و همچنین با این داوش (ادعا) که این شایمندی (احتمال) هَست که او به هماوَردِ آنها بتازد، آنهم در زمانیکه هماوُردِ آنها آمادگی برایِ پدافندگری از خودش نداشته باشد. اَفزون بر آن، آدوسیوس از کاریانی ها خواست که با پاک نهادی پیمان دهند و گُذاشت که آنها سوگند بخورند که آنها او را به سودِ کوروش و پارسیان و بدون نارو زدن در درون دیوارهایِ دژشان میپذیرند، و آدوسیوس خودش هم پذیرفت که با آنها پیمان ببندد که او به سودِ کسانی که او را پذیرفته اند، بدون نیرنگ به دژ آنها اندر شود.

[۷.۴.۴] پس از اینکه این گُفتگو ها میان آنها انجام گرفت، آدوسیوس به آن دو گروه نِوید داد که در همان شب از آنها بازدید کُند— آدوسیوس نویدِ بازدید کردن را به هر دو گروه داد بدون اینکه گروه دیگر از آهنگ او آگاهی داشته باشد—و در آن شب او به درون دژهایِ آنها اندر شد و مهارِ بُرگ (برج) و باروِیِ هر دو گروه را در دست گرفت. با فرارسیدنِ روز آدوسیوس با اَرتشش در میان هر دو گروهِ هَماورد (حریف) جای گرفت و رهبران آن دو گروه را به سوی خودش فراخواند؛ ولی هنگامیکه آنها همدیگر را دیدند، خَشمگین گشتند، زیرا میپنداشتند که به آنها نیرنگ زده شده است.

[۷.۴.۵] آدوسیوس، به هرهال همانگونه که در پی میآید، برایِ آنها سُخنرانی کَرد: "پاکزادگان، من با شُما پیمان بستم که بدون نیرنگ و به سودِ آنها که مرا بپذیرند به دژهایِ شما اندر شوم. از اینرو، اگر من دست به نابودی هریک از گروه هایِ شما بزنم، میپندارم که با اینکار به کاریانی ها آسیب زده ام؛ درهالیکه، اگر من بتوانم آشتی و آسایش را برایِ همهِٔ شُما اَرمَند (امن) و استوار گردانم، تا زمین ها را بارور کُنید، باور دارم که وجودِ من در اینجا به سودِ شما بوده است. اکنون، از اینرو، از امروز شما باید بایکدیگر همانند دوست زندگی کُنید، زمین هایِ خود را بارور سازید بدونِ اینکه از هم ترس داشته باشید، و بگُذارید تا فرزندانِ شما از هر گروه با فرزندانِ گروه دیگر زناشویی کُنند؛ و اگر کسی از شما بخواهد کوشش کُند که در دُشمنی با این آیین نامه دردِسر بیآفریند، کوروش، و ما، دُشمن آن کس خواهیم بود."

[۷.۴.۶] "پس از آن، دروازهِٔ شهر باز شُد، خیابان ها پُر از مردمی شُد که میآمدند و میرفتند، و کشتزارها پُر از کشاورزان گشتند؛ آنها جَشن شان را با هم برگُزار کردند، و آشتی و خوشنودی در همه جا چیره گَشت.

[۷.۴.۷] "در این هِنگامهِٔ مَهَند (مهم) پیک هایی از سوی کوروش به سوی آدوسیوس آمدند برای اینکه پُرسش کُنند که آیا او به نیروها و دستگاه هایِ رَزمی بیشتری نیاز دارد؛ ولی آدوسیوس پاسُخ داد که او و هتا میتواند آن ارتشی را که به همراه دارد، درفرادستِ کوروش بگذارد تا او آنها را در جایی دیگر بکاربگیرد. و با آن گفته ها آدوسیوس آغاز به گردآوری ارتش برای بازگشتن کرد، درهالیکه تنها دیدهبان ها را در بُرگ و باروها نگهداشت. ولی کاریانی ها از او خواهش کردند که پیش آنها بماند؛ و هنگامیکه آدوسیوس

این درخواست را رد کرد، آنها پیکی را به سوی کوروش فرستادند برای اینکه از او خواهش کُنند که آدوسیوس را در جایِ اُستاندار آنجا بگُمارد.

[۷.۴.۸] کوروش در این میان ویشت اَسپَه را در فرماندهی یک گُسیلش [لشکرکشی (*expedition*)] در برابر فَریگیان (*Phrygia*) فرستاد که در درازایِ تنگهٔ هِلِنسپُنت *[*Hellespont*] جای گرفته بودند. بدینسان، هنگامیکه آدوسیوس بازگشت، کوروش به او فرمان داد تا به آن سویی که ویشت اَسپَه رفته بود، رهسپار شود، تا شاید فَریگیان با دلبخواهیِ بیشتر، از ویشت اَسپَه فرمانبُرداری کُنند، هنگامیکه آنها بشنوند که اَرتش دیگری در راه است.

[*] **داردانِل** (استانبولی: *Çanakkale Boğazı*, یونانی: Δαρδανέλλια, *Dardanellia*)، پیش‌تر هِلِسپُنتُس (یونانی: Ἑλλήσποντος, *Hellespontos*) خوانده می‌شد) تنگه‌ای است باریک در شمال غربی ترکیه که دریای اژه را به دریای مرمره پیوند می‌دهد. این تنگه در ۴۰°۱۳′شمالی ۲۶°۲۶′شرقی جای گرفته‌است. تنگه ۶۱ کیلومتر (۳۸ مایل) درازا دارد اما تنها ۱.۲ تا ۶ کیلومتر (۷۵ ؛ تا ۴ مایل) پهنا دارد. ژرفای آن ۵۵ متر (۱۸۰ پا) است که تا ۸۲ م (۳۰۰ پا) نیز می‌رسد. در فارسی این مکان با نام‌های تنگه داردانل و نیز **تنگه چاناق‌قلعه** شناخته می‌شود. در جنگ جهانی اول این منطقه اهمیت راهبردی یافته و نبرد پرتلفات گالیپولی در آن اتفاق افتاده‌است

[۷.۴.۹] اکنون یونانی ها که در کنار دریا زندگی میکردند اَرمغان هایِ فراوانی را پیشکش کردند و پیماننامه ای را بر این پایه پذیرفتند که باژ و خراچ (خراج) دهند و هرگاه که کوروش خواست زیر فرمان او به زاوری (خدمت) درآیند، با این سامه (شرط) که آنها از پذیرفتن مردمان آسیایی در دژهایِ خودشان خودداری کُنند.

[۷.۴.۱۰] ولی پادشاه فریگیان که نمیخواست گَردن گُذارد و بِسُتوهَد (تسلیم شود)، برای نگهداری از دژهایِ خود آماده سازی کرد، و هماهنگ با

آن فرمان هایی را برنهاد. ولی، هنگامیکه افسران زیر فرمانِ پادشاه فریگیان از او سرپیچی کردند و او تنها ماند، او نیز سرانجام به ویشت اَسپَه گردن نهاد با این سامه (شرط) که کوروش کادیک (قاضی) و داور او باشد. و ویشت اَسپَه دژبان هایِ نیرومندِ پارسی را در دژها و باروها جای داد، و با ارتش خودش بازگشت که با بسیاری از اسپواران و سربازانِ سپردارِ فریگیایی، آراسته و نیرومند شُده بود.

[۷.۴.۱۱] افزون بر آن، کوروش به آدوسیوس دستورهایی را برای پیوستن به ویشت اَسپَه داد و اینکه آن سربازان فریگیایی را که دلبخواهی به ارتش پارس ها پیوسته اند با سازوبرگِ رَزمیشان در ارتش خودش بپذیرد، ولی اسب ها و جَنگ ابزارهایِ کسانی را که با ارتشِ پارس ها جَنگیده اند، از آنها بازستاند، و همهِٔ آنها باید که ارتش را دُنبال کُنند، و آراسته به هیچ چیز دیگری نباشند بجز فلاخُن (قلاب سنگ).

[۷.۴.۱۲] هماهنگ با آن، آنها بدینسان در انجام این دستورها بکارگرفته شدند. ولی کوروش، یک هَنگِ بُزرگِ دژبان را که از پیادگان بودند در ساردیس گُذاشت، و از آنجا به همراه کرُزوس رهسپار شُد؛ و کوروش گاری هایِ فراوانی را که پُر از نمونه هایِ گوناگونی از کالاهایِ باارزش بودند به همراه خود بُرد. کرُزوس با پهرست هایی از آن کالاها که در هر ارابه بارزده شده بودند، آمد، پهرست هایی که او خودش موشکافانه فراهم آورده بود، و آنها را بدستِ کوروش داد و گُفت: "بِه کُمک این پهرست ها، کوروش، شُما خواهید دانست که چه کسی، همهِٔ آنچیزهایی را که نگهبان آنها بوده است، به شما بازخواهد گرداند و چه کسی اینکار را نخواهد کرد."

[۷.۴.۱۳] "آری، کرُزوس،" کوروش پاسُخ داد؛ " این دوراندیشیِ شُما کار نیکویی است. ولی من باربری را اینگونه سازماندهی کرده ام که، آن کالاها و چیزهایِ با ارزش بدست کسانی نگهبانی شوند که شایستگی دارناک شدن (مالک شدن) آنها را نیز داشته باشند؛ بدینسان اگر آن نگهبان ها چیزی را بدزدند، آنها از چیزهایی که ازآنِ خودشان بوده است، دُزدی کرده اند." با این گُفته، کوروش آن پهرست ها را به دوستان و افسران خود داد، تا آنها بتوانستند روشن کُنند که کدام سرپرستان، کالاها را بدونِ آسیب واگُذارخواهند کرد و چه کسانی از این کار کوتاهی خواهند کرد.

[۷.۴.۱۴] کوروش در ارتشِ خودش سربازان لیدیایی را نیز بکار گرفت، آنهایی را که او میدید که سرفراز از نمادِ (ظاهر) زیبایِ جنگ ابزار ها و اسب ها و ارابه های رَزمی شان بودند و تلاش میکردند که هرکاری را بکنند که به باورشان میتوانست، کوروش را خوشنود سازد؛ کوروش پروانه داد تا به آنها جنگ ابزارهایشان را بازگردانند. ولی اگر او میدید که سربازی که بدنبال ارتش روان است از نماد (ظاهر) خوبی برخوردار نیست، او اسبش را به پارس ها میداد، به کسانیکه برای نُخستین بار در ارتشش بکار گرفته شدند؛ کوروش میگذاشت که جنگ ابزارهای چنین سربازانی را آتش بزنند، و چنین مردانی نیز میبایستی که بدون هیچ چیز بجز فلاخُن، بدنبال ارتش روان میگشتند.

[۷.۴.۱۵] کوروش از سربازانِ دُشمن که پس از شکست به ارتش او میپیوستند و بدون جنگ ابزار بودند، میخواست که هُنر بکارگیری فلاخُن انداختن را یاد بگیرند، زیرا او میپنداشت که فلاخُن بهترین ابزاری است که سزاوار یک سرباز گرفتار آمده در جنگ است، اگر که بخواهد در ارتش او

زاوری کُند (خدمت کُند). چونکه در پیوند با نیروهایِ دیگر، هنگامه هایی پیش میآیند که باشندگی فلاخُن اندازها کُمکِ بسیار کارومَندی (موثری) است، ولی آنها خودشان به تنهایی، اگر همۀِ فلاخُن اندازهایِ جهان نیز گردهم آیند، نخواهند توانست در برابر چند مردِ جَنگی درگیری تن به تن کُنند، که آراسته به جَنگ ابزارهایِ شایسته برایِ نبردِ از نزدیک باشند.

[۷.۴.۱۶] در راهِ بابل کوروش فریگیای بُزرگ و کاپادوکیه (ترکیه کنونی) و عربستان را فرمانبُردار خود کرد. از همۀِ این نبردها کوروش توانست برایِ نه کمتر از چهل هزار تن از اسپواران خود جوشن فراهم آورد، و اسب هایِ فراوانی را که از گرفتار شدگان بدست آمدند، او در میانِ لشکرِ هَمبستگان خود پخش کرد. و بدینسان کوروش با شُمار فراوانی از اسپواران، تیراندازان، نیزه اندازان، و بسیاری از فلاخُن اندازان که شُمار آنها بی اندازه بود، به نزدیکیِ دیوارهایِ بابل رسید.

نُسکِ هَفتُم، بَخشِ پَنجُم



کوروش بُزُرگ درهال اندر شدن به شهر بابل

گُشایش بابل

[۷.۵.۱] هنگامیکه کوروش در پیش دیوار بابل نمایان شُد، او همگی اَرتشِ خود را در پیرامونِ شهر جایگُزین کرد و سپس به همراهِ دوستان و افسرانِ بُلندپایه از هَمبستگانش، سواره در گرداگردِ شهر چَرخی زد.

[۷.۵.۲] ولی پس از اینکه کوروش دیوارهایِ بابل را موشکافانه بررسی کرد، او دستور به پَس نشینی از شهر داد. در این میان یکی از سربازهایِ گُریزان از بابل به نزدِ کوروش آمد و به او گُفت: همینکه او اَرتشِ خود را بِه پس نشاند، بابلی ها به او خواهند تاخت، "چونکه،" آن مرد ادامه داد، "ستونِ اَرتش شُما به گمانِ کسانی که آن را از بالایِ دیوار در دیدِ خود گرفته اند، سُست بنگرمیآید." و جایِ شگفتی نداشت که اَرتشِ کوروش اینگونه نمایان شُده بود؛ چونکه، با پَروَستن (محاصره کردن) دیوارهایی با اینچنین فَراخی، سُتونِ اَرتش به ناچاری از ژَرفایِ کمی برخوردار میشُد.

[۷.۵.۳] هنگامیکه کوروش از آهنگِ بابلی ها آگاه شُد، او با نگهبانانِ ویژه اش در کانونِ اَرتش جای گرفت، و فرمان هایی را برایِ پیادِگان در دو سویِ بالِ اَرتش فرستاد (که آراسته به جنگ ابزارهایِ سَنگین بودند) که از هر دو سوی بازگردند، از گرانیگاهِ اَرتش که او ایستاده است، گُذر کُنند، تا اینکه یکسره در پُشتِ اَرتش بِمانیتَند (مُستقر شوند) و روبروی او که در کانونِ اَرتش جای گرفته بود، بایستند.

[۷.۵.۴] بدینسان مردانی که در پیشاپیشِ اَرتش بودند، با دو برابر شُدنِ ژَرفایِ سُتون هایِ اَرتش، بیدرنگ دلگرم و دلیر گَشتند، و آنها که به پس رفته بودند به همان اندازه خوشهال بودند، زیر آنها میدیدند که دیگران باید نُخُست با دُشمن رو در روی شوند. با بهم پیوستن دو بالِ اَرتش، توانِ هَمگی

اَرتش اُستوان شُد، آنها که در پُشتِ اَرتش بودند از سویِ کسانیکه در پیشاپیش چَکاد (جبهه) بودند، پُشتیبانی میشُدند، و آنها که در پیشانی اَرتش بودند، از سوی آنها که در پُشت بودند، پاسداری میشُدند.

[۷.۵.۵] و هنگامیکه آن سربازانی که آراسته به جنگ ابزارهایِ سَنگین بودند (*phalanx*) بدینسان سُتون هایِ خود را در پُشتِ ارتش بهم فشردند، پیشانی و پُشتِ اَرتش به ناگُزیر از دلیرترین مردان ساخته شد و ناتوانترین ها به میانِ آنها کشیده شُدند. و این سازماندهیِ سُتونِ هایِ اَرتش بنَگرمیآمد که هم درخور برایِ دلاور کردن مردان در هنگامِ نَبَرد بود و هم برایِ دور نگهداشتنِ مردانِ ناتوان از گُریز؛ با کوتاه شدنِ دسته هایِ آراسته به جنگ ابزارهایِ سنگین در دو بال اَرتش و دو برابر شدُن ژَرفایُ سُتون هایِ اَرتش در پُشتِ آن، اسپواران (سواره نظام) و آن دسته هایِ رَزمی در دو بال اَرتش که به جنگ ابزارهایِ سبُک آراسته بودند، در هر دو هالت به فرمانده هانشان نزدیکتر شُدند.

[۷.۵.۶] و پس از اینکه سُتون هایِ رَزمی کوروش خودشان را بدینسان بهم فشردند، آنها چهره به چهرهِ دُشمن، تا آنجا پَس نشینی کردند که از روی دیوارها در تیررس بابلی ها بودند؛ ولی سپاهیانِ کوروش پس از اینکه از تیررس دُشمن بیرون رَفتند، یک چَرخش زدند، نُخست چند گام به پیش و به سوی چپ رفتند و ایستادند، درهالیکه به دیوارها نگاه میانداختند؛ و هرچه آنها بیشتر دور میشُدند، کمتر به سوی دیوارها میچرخیدند؛ و هنگامیکه بنگرآمد که سُتون هایِ رَزمی کوروش از پَژمَرگ (خطر) به دور هَستند، آنها بدون اینکه بایستند، به پیاده رَویِ رَزمیِ خودشان ادامه دادند، تا اینکه به چادرهایشان رَسیدند.

[۷.۵.۷] هنگامیکه آنها اُردو زدند، کوروش افسرانِ بُلندپایهٔ خود را باهم فراخواند و گُفت: "دوستان و هَمبستگان، ما شهر را از هر سوی وارسی کردیم. ولی من بیگُمان هَستم (یقین دارم) که نمیدانم که چگونه کسی بتواند آن دیوارها را که اینگونه پَت و پهن و بُلند هَستند با تاختن به آنها فروبگیرد؛ ولی به باور من، هرچه بیشتر آدم در آن شهر باشد، بزودی کمیابی و نایابی در شهر، آنها را به سُتوهش (تسلیم) ناگُزیر خواهد کرد، مگر اینکه آنها بخواهند که برایِ جَنگیدن بیرون بیایند. از اینرو، تا زمانیکه هیچ یک از شما روشِ دیگری را پیش نکشیده است، من پیشنهاد میکنم که ما همین روش پَروَستنِ (محاصره کردن) آنها را پی بگیریم."

[۷.۵.۸] "ولی،" خروس اَنتاش گُفت، "آیا این رودخانه از میان شهر گُذر نمیکُند؟ و آن بیشتر از ۳۹۲ متر پهنا دارد.""آری، به خُدا سُوگند که چنین است،" گُبریاس گُفت، "و ژرفای آن به این اندازه است که اگر دو مرد روی شانه هایِ همدیگر بایستند، نخواهند توانست به تراز (سطح) بالایِ آب برسند، بگونه ای که آن شهر به کمک این رودخانه بهتر پاسداری میشود تا از سویِ دیوارهایش."

[۷.۵.۹] "خروس اَنتاش،" کوروش پاسُخ داد، "بِگُذارید تا ما خودمان را نگرانِ آن چیزی نَکُنیم که در آنسویِ توانایی ماست؛ ولی باید که کار را میان خودمان به تُندی بَخش کُنیم، و به هر دسته و گُروهی بَخشِ درخوری از کار داده شود، و یک آبراهی را تا آنجا که بشود پهن و ژرف بِکَنیم، بگونه ایکه ما تنها آن اندازه از مردانی که نیاز باشند برای نگهبانی بکار بگیریم.

[۷.۵.۱۰] هماهنگ با آن، کوروش اندازه گیری هایی را در پیرامون شهر انجام داد، درهالیکه او در کنارِ هر دو سویِ رودخانه گُنجایِ (فضای) بَسنده

ای برای برافراشتنِ بُرگ ها و بارو هایِ بُلند بجای گذاشت، و کَندنِ یک آبراه آسیم (عظیم) را از هر دو سویِ شهر آغاز کرد؛ و آنها خاکِ آن کَهَس و آبراه را در همان سویی که خودشان بودند میپراکَندند.

[۷.۵.۱۱] پیش از همه، کوروش با افکندنِ پی هایی از بدنهٔ درختِ خُرما که درازایِ آن ها کمتر از سَد پا نبودند-- و برخی از درختانِ نخل هتا بُلندتر میرُستند (رُشد میکردند)-- ساختن بُرگ ها را در کنار رودخانه آغاز کرد. و آنها ماتَک هایِ (ماده های) خوبی برای این هدف بودند، چونکه این یک راستینگی آشکاری است که درختانِ نَخل همانند پُشتِ غاترهای باربر، در هنگامیکه زیر فشار باشند، به سوی بالا خم میشوند.

[۷.۵.۱۲] کوروش این پی ریزی ها را از اینرو انجام داد تا این هَنایش (تأثیر) را برجای گذارد و این گُمان را برانگیزاند که او میخواهد شهر را بِپَروَستَد (محاصره کُند)؛ و کوروش آماده سازی هایی را فراهم آورد تا هنگامیکه آن رودخانه راهش را در آن آبراهی که او کَنده بود پیدا کرد، آب، بُرگ های او را با خود نَبَرَد. سپس کوروش فرمان داد تا بُرگ های دیگری را در راستایِ تَپه ها بسازند، بدینگونه تا آنجا که شایش (امکان) آن بود، او میتوانست از شُمار فراوانی بُرگ هایِ دیدهبانی برخوردار شود.

[۷.۵.۱۳] بدینسان، مردانِ کوروش سرگرم به کار شُدند، درهالیکه دُشمن با این باور که آزوغهٔ بَسنده برایِ بیش از بیست سال دارد، از روی دیوارهایش به سربازانی که سرگرم کار بودند میخندید تا آنها را خوار بدارد. با شنیدن این گُزارش، کوروش اَرتش خود را به دوازده لشکر بخش کرد، اِنگار که بخواهد هر لشکر را خُورتاک (مسئول) نگهبانی از آنجا برایِ یک ماه در سال کُند؛

[۷.۵.۱۴] ولی بابلی ها، به سهم خودشان، هنگامیکه از آهنگِ کوروش آگاه شُدند، و با گمان اینکه سربازانِ فریگیایی (*Phrygians*)، لیدیایی (*Lydians*)، عرب ها و کاپادوکیانی ها (*Cappadocians*) در برابر آنها به نگهبانی خواهند ایستاد، دوباره با ریشخندی بسیار بُلندتر خندیدند، زیرا آنها اینگونه میاندیشیدند که همهِٔ آن نگهبان ها خواتیک تر (صمیمی تر) با آنها خواهند بود تا با پارس ها.

[۷.۵.۱۵] سرانجام ساختنِ آن آبراه ها به رسایی به پایان رسید. سپس، هنگامیکه کوروش شَنید که برگُزاریِ یک جَشن ویژه ای در بابل آغاز شده است، که در هنگامِ آن همهٔ بابلی ها خویِ باده نوشیدن و خوشگُذرانی در درازایِ همهِ شب را دارند، او شُمارِ بُزرگی از مردانِ خود را برداشت؛ و با فرارسیدنِ شب، او گُذاشت تا دهانهٔ آبراه ها را که به رودخانه پیوسته بودند، باز کُنند.

[۷.۵.۱۶] همینکه اینکار انجام گرفت، آبِ رودخانه در آن آبراه ها سرازیر گشت، و بَستر آن رودخانه که از میانِ شهر گُذر میکرد، برای سربازان کوروش گُذربار (قابل گُذر) شُد.

[۷.۵.۱۷] پس از اینکه دُشواری با آن رودخانه بدینسان زُدوده گَشت، کوروش به سَرهنگ هایِ پارسیِ دسته هایِ پیادگان و اسپوارانش فرمان داد، تا هَنگ هایِ خودشان را گردآوری کرده و سربازان را دو به دو کنار هم بسامانند و به نزد او بِرَوند، و بازماندهٔ نیروها و هَمبستگانِ او میبایست در پُشتِ اَرتش با همان سازمانی که پیش از این داشتند، آنها را دُنبال کُنند.

[۷.۵.۱۸] هماهنگ با دَستورهایی که کوروش داد، آنها آمدند، و کوروش از همیارانش، هم اسپواران و هم پیادِگان، خواست که به آبراهِ خُشک شدهٔ آن

رودخانه اندر شوند و ببیند که آیا بستر رودخانه برای یک راهپیمایی رَزمی گُذربار است.

[۷.۵.۱۹] و هنگامیکه آنها با این گُزارش بازگشتند که بستر رودخانه گُذربار است، کوروش فَرمانده هایِ پیادِگان و اسپواران را فراخواند و همانگونه که در پی میآید سُخنرانی کرد:

[۷.۵.۲۰] "دوستانِ من،" کوروش گُفت، "آن رودخانه راهِ ورودی به درونِ شهر را برای ما گُشوده است. از اینرو، بِگُذارید تا ما با دل هایی بیباک به شهر اَندر شویم، و از هیچ چیزی نترسیم، و بیاد آوریم، آن کسانیکه هم اکنون میخواهیم برای رو در رو شدن با آنها به سویشان روانه شویم، همان مَردانی هَستند که ما بارها آنها را شکست داده ایم، هم در آن هنگام که همهٔ آنها در رَده هایِ رَزمی شان، سازمان داده شُده با هَمبستگانشان در کنارشان، ایستاده بودند، و هم در آن هنگام که آنها به رسایی بیدار، هوشیار و آراسته به جَنگ ابزارهایشان بودند؛"

[۷.۵.۲۱] "درهالیکه هم اکنون ما در زمانی داریم بر آنها یورش میآوریم که بسیاری از آنها خواب هَستند، بسیاری از آنها بَدمست هَستند و هیچکدام از آنها در سازماندهی رَزمیش نیست. و هنگامیکه آنها پی ببرند که ما به درون دیوارها راه یافته ایم، از ترس و هراس ناگهانی که بدست خواهند آورد، آنها درمانده تر از آنچه که هم اکنون هَستند، خواهند شُد."

[۷.۵.۲۲] "ولی اگر کسی بیمناک از چیزی است که تازندِگان به شهرها از آن به نام «چَشمهٔ ترس» یاد میکُنند—به چم (یعنی) اینکه، مَردُم شاید بر بام خانه هایشان بروند و از آنجا رگبار تیر از راست و چپ به پایین پرتاب کُنند، شُما نیاز به کمترین نگرانی ندارید؛ زیرا اگر کسی برایِ آسیب زدن به

ما بالایِ خانه اش برود، ما خُداوند را در کنار خودمان داریم. ایوانِ خانه هایِ آنها بسیار آتشزاست، چونکه درها از چوب نَخل دُرُست شُده اند و با گَژَف (قیر) پوشانده و آراسته شُده اند، چیزیکه همانند گیرانه (فتیله) آتش خواهد گرفت؛"

[۷.۵.۲۳] "و این درهالی است که ما از چراغ دان هایِ فراوانی برخورداریم که از ساگِ هایِ (ساقه های) درختِ کاج هَستند، که میتوانند آتش سوزی بُزرگی را برپا سازند؛ و ما گَژَف ها (قیر) و پیشَندهایِ (الیاف) فراوانی از پَنبه در فَرادَست داریم، که آتش را به تُندی در هرجایی گُسترش خواهند داد، بگونه ایکه آنها که بر بالایِ خانه ها رفته اند ناگُزیر خواهند بود که یا شتابان جایشان را فُروگُذارند و یا به تُندی خوراک آتش شوند."

[۷.۵.۲۴] "ولی بیایید و جَنگ ابزارهایِ خود را در دست بگیرید! و به اُمید پَروَردگار، من شما را رهبری خواهم کرد. و شُما گاداتاس و گُبریاس، خیابان ها را به ما نشان دَهید، زیرا شُما با آنها آشنا هَستید. و هنگامیکه ما در آن سویِ دیوارها درآمدیم، ما را از تُندترین راه و راسته (مستقیم) به کاخ پادشاهی راهنمایی کُنید."

[۷.۵.۲۵] "آری، ما شُما را ره خواهیم بُرد،" گُبریاس و گروهی که با او بودند، پاسُخ دادند، "از بهر جَشن، جایِ شگفتی نخواهد بود اگر آن دروازه هایی که به کاخِ پادشاه راه دارند، باز باشند، زیرا امشب همهٔ شهر درهال جشن گرفتن خواهد بود. با اینهمه، ما یک نگهبان را در پیش دروازه ها خواهیم یافت، زیرا همیشه یک تن درهال نگبهانی در آنجا هاست.""پس، ما نباید که زمان از دست بدهیم،" کوروش گُفت. "به پیش، که ما میخواهیم دُشمن را تا آنجا که بتوانیم فَرناسگیر کُنیم (غافلگیر کُنیم)."

[۷.۵.۲۶] پس از اینکه این گُفتگوها انجام گرفتند، کوروش و مردانش پیشرویِ خود را آغازیدند. و از آن کسانیکه در راه با آنها برخورد میکردند، برخی با شمشیرِ سربازانِ کوروش بر خاک اُفتادند، و برخی به خانه هایِ خودشان گُریختند، برخی از رهگُذران بر آنها فریاد زدند؛ و گُبریاس و مردانش نیز بر آنها بانگ زدند، انگار اینکه آنها یارانِ خوشگُذرانِ آنها در جَشن باشند. مَردانِ کوروش با آن تُندی که میتوانستند به پیش رفتند و بِزُودی به کاخ رسیدند.

[۷.۵.۲۷] گُبریاس و گاداتاس و نیروهایِ زیر فرماندهی آنها دروازه هایی را که به کاخ راه داشتند، بسته یافتند، و کسانیکه گُمارش (ماموریت) ویژه برایِ تازش به نگهبانانِ کاخ را داشتند، در هنگامیکه نگهبانان درهالِ باده نوشیدن در کنارِ اَفروزه هایِ (شعله های) آتش هایِ درخشنده نشسته بودند، بر آنها یورش بُردند و بدونِ اینکه دَرنگی کُنند، با نگهبانانِ کاخ همانگونه برخورد کردند که با دُشمن میکنند.

[۷.۵.۲۸] ولی، هنگامیکه به دُنبالِ آن، هیاهو و داد و بیداد پیش آمد، کسانیکه درونِ کاخ بودند، آن همهمه را شنیدند، و در پیروی از دستور پادشاه تا ببینند چه چیزی پیش آمده است، برخی از آنها درب هایِ کاخ را گَشودند و به بیرون جَهیدند.

[۷.۵.۲۹] و هنگامیکه گاداتاس و مَردانش دیدند که درب هایِ کاخ باز شُده اند، به کاخ یورش بُردند. و آنها در پیگردِ نگهبانانی که به درون کاخ میگُریختند، با تُندی به درونِ کاخ دویدند؛ و درهالیکه در درگیری با نگهبانانِ کاخ، از راست و چپ بر آنها زخمه میزدند (ضربه میزدند)، به

نشستگاهِ پادشاه رسیدند؛ و آنها پادشاه را در نِهِشتی (وضعیتی) یافتند که هم اکنون خنجر به دست برخاسته بود.

[۷.۵.۳۰] و گاداتاس و گُبریاس و همراهان آنها، بر پادشاهِ بابل تَروَنیدند (غلبه کردند) و بر او چیره گشتند؛ و آنها نیز که در گردِ پادشاه بودند از پای درآمدند، یکی در پَناهگاهی که پیدا کرده بود، دیگری هنگامیکه درهال گُریختن بود، و دیگری در هنگامیکه تلاش میکرد که با هر چیزی که میتوانست از خودش پدافندگری کُند.

[۷.۵.۳۱] کوروش سپس گُروهان هایِ اسپواران را به پیرامون و به میانِ خیابان ها فرستاد و این فرمان ها را به آنها داد تا همهٔ کسانی را که در بیرون از خانه هایشان میبابند، ازپای دربیاورند، درهالیکه او به سربازانی که زبان آشوری میداندستند دستور داد تا به آگاهی کسانیکه در خانه هایشان بودند برسانند، که آنها باید در آنجا بمانند، چونکه اگر کسی در بیرون از خانه دستگیر شود، کُشته خواهد شُد.

[۷.۵.۳۲] درهنگامیکه آنها بدینسان سرگرم بودند، گاداتاس و گُبریاس بازگشتند؛ و پیش از همه، آنها از بهر اینکه از آن پادشاهِ نابکار کین گرفته بودند، آیین سپاسگُزاری از خُداوند را بجای آوردند، و سپس آنها با چشمانی پُر از اشک از خوشهالی، دَست ها و پاهایِ کوروش را بوسیدند.

[۷.۵.۳۳] با آغاز سپیده دم، هنگامیکه نگهبانانِ آشوری که بُرگ و باروهای شهر را در دست داشتند، پی بُردند که شهر به دستِ اَرتش کوروش افتاده است و پادشاه کُشته شُده است، آنها نیز باروها را به اَرتش کوروش واگُذار کردند.

[۷.۵.۳۴] کوروش بیدرنگ بر آن بُرگ و باروها دست انداخت (تصاحب کرد) و نگهبانان و افسرانِ نگهبان را به سویِ آنها فرستاد. در پیوند با کُشته شدگان، کوروش به خویشاوندانِ آنها پروانه داد تا آنها را بخاک سپارند. افزون بر آن، او به جارچی ها دستور داد تا به آگاهی همگانی برسانند که همهٔ شهروندانِ بابل جنگ ابزارهایِ خودشان را به اَرتش کوروش واگذارند؛ و او فرمان داد که هرکُجا جنگ ابزاری در خانه ای یافته شود، همهٔ باشندگانِ آن باید که کُشته شوند. بدینسان آنها جنگ ابزارهایِ خودشان را به اَرتش کوروش واگُذار کردند، و کوروش آنها را در بُرگ و باروها انبار کرد، تا هرگاه که او به آن جنگ ابزارها نیاز داشت، آنها آمادهٔ کاربری باشند.

[۷.۵.۳۵] هنگامیکه همهٔ این چیزها بانجام رسیدند، کوروش نُخست مغان ها را به نزدِ خودش فراخواند و به آنها گُفت که شهر به زور شمشیر فروگرفته شده است و همچنین از آنها خواست که زمین هایی را برای ساختن نیایشگاه و نُخستین میوه هایِ پیروزی و پَروه ها (غنیمت ها) را برای پروردگار برگُزینند. سپس کوروش خانه هایِ خودویژه (شخصی) و ایوان و مانشگاه هایِ (اقامتگاه هایِ) بُلندپایگانِ آشوری را درمیانِ کسانی بخش کرد که از دید او میبایست بهره ای از آنچیزهایی که بدست آمده بود، میبُردند؛ و او آن خانه ها را به آنگونه که وَداییده شُده بود (تصمیم گرفته شده بود) درمیان آنها بخش کرد—بهترین خانه ها را به دلاورترین و شایسته ترین ها داد. و اگر کسی میپنداشت که او کمتر از آنچه که میبایست بدست آورد، دریافت کرده است، کوروش از او میخواست که بیاید و فَرنودِ (دلیل) خود را به نیکخَتَنَد (توضیح دهد) که چرا چنین میاندیشد.

[۷.۵.۳۶] افزون برآن، کوروش به بابیلونی ها دستور داد، که کشت کردنِ زمین هایشان را ادامه بدهند، تا بتوانند خَراچ شان (جراج شان) را پَرداخت کُنند، و برای آنها که زیر فرمانشان هَستند، زاوری کُنند (خدمت کُنند)؛ و او به پارس ها که در این گُمارش (ماموریت) هُماسیده بودند (شرکت کرده بودند) و به بسیاری از همبستگان که برای ماندن با خودش برگُزیده بود، دستور داد که با آنها که زیر فرمانشان گذاشته شده بودند، بگونه ای رفتار کُنند که یک سروَر با پیشکارانش میکند.

[۷.۵.۳۷] پس از آن، کوروش این آرزو را سُهید (احساس کرد) که همانگونه که میاندیشد، خودش را در جایگاهِ یک پادشاه بِگُمارد، ولی او داوید (تصمیم گرفت) که اینکار را با هَمداستانی و خُرسندی دوستانش انجام دهد، بگونه ایکه نمایان شدن او در پیش دیدِ همگانی (انظار عمومی) گاه به گاه و رسمی باشد، و تا آنجا که بشود، کمتر رشک برانگیزاند. بدینسان کوروش هَنداخی (طرحی) را که در پی میآید درآَنداخت: با آغاز روز کوروش جایگاهِ خودش را در یک جایی برخواهد داشت که برای این هدف شایسته باشد و در آنجا او همهٔ کسانی را که بخواهند چیزی را با او درمیان گُذارند، به نزدِ خودش بپذیرد، به آنها پاسخ دهد، و آنها را پس فرستد.

[۷.۵.۳۸] ولی هنگامیکه مردم آگاه شُدند که کوروش همگان را در بارگاهش میپذیرد، آنها در انبوهی از توده هایِ بی سازمان آمدند، و زمانیکه آنها میخواستند با زور و فشارِ آرنج همدیگر را برایِ به درون رفتن کنار بزنند، نیرنگ زدن ها و درگیری هایِ بی پایانی میان آنها انجام میگرفت.

[۷.۵.۳۹] و پیشیاران (خدمتکاران) کوروش به آنها پروانهٔ اندر شُدن دادند، درهالیکه آنها بهترین توانِ نیمادشان (تشخیص شان) را برای سامان دادن به

توده هایِ مردم بکار میبُردند. ولی هرگاه کسانی از دوستانِ نزدیک کوروش کامیاب میشُدند که راه شان را با فشار از میانِ تودهٔ انبوه باز کُنند و چشمانشان به چشمان کوروش میاُفتاد، کوروش دستش را دراز میکرد، آنها را به سوی خودش میکشید، و میگُفت:"اکنون بِبیوسید (منتظر بمانید)، دوستان، تا ما از دست این توده هایِ مردم رها شویم، و سپس ما به رسایی از همدمی با یکدیگر شادمان خواهیم شُد." بدینسان دوستانِ او پیوس میکردند (انتظار میکشیدند)، ولی جویبار توده هایِ بازدید کُننده از کوروش، درازتر میشُد و پیوسته درهال جاری شُدن بود، بگونه ایکه سرشب فرارسید، پیش از اینکه کوروش آسودگی پیدا کُند تا با دوستانش هَمدم شود.

[۷.۵.۴۰] ولی کوروش تنها توانست به آنها بگوید:"رادمردان، اکنون زمان برایِ جُدا شدن و بِدرود گُفتن فرارسیده است؛ فردا بامداد بیایید؛ زیرا که من، همچنین، باید در بارهٔ چیزی با شُما گُفتگو کُنم." باشنیدن این گُفته، دوستانِ او با خُوشنودی روانه شُدند، و بدونِ هرگونه هَیجانی از نَزدِ او رفتند، چونکه آنها همهٔ روز با نادیده گرفتنِ خواست هایِ سرشتین نشان (طبیعی شان)، از خوردن خودداری کرده بودند، بیوسیده بودند (منتظر مانده بودند) و ایستاده بودند. بدینسان آنها برای آسودن روانه گشتند.

[۷.۵.۴۱] در روز سپسین، پیش از اینکه دوستانش بیایند، کوروش به همان جایگاه رفت، ولی انبوه بیشتری از مردم که آرزوی باریافتن به نَزدِ او را داشتند، در آنجا ایستاده بودند. بدینسان کوروش یک پَرهونِ (دایرهٔ) بُزرگی از نیزه داران پارسی را به دور خودش جای داد و دستورهایی را بر این پایه به آنها داد که به هیچکس بجز به دوستانش و افسرانِ پارسی و هَمبستگانش، بارندهند.

[۷.۵.۴۲] و هنگامیکه آنها به گردِهم آمدند، کوروش همانگونه که در پی میآید، سُخنرانی کرد: "دوستان و هَمبستگان، ما با شایمندی (احتمال) نمیتوانیم از خداوند گِله داشته باشیم و از او خُرده بگیریم که هَمهٔ آنچه را که ما تاکنون آرزو داشته ایم، برآورده نکرده است. با اینهمه، اگر یک کامیابی بُزرگ این است که اینچنین بازده هایی داشته باشد که آدم نه بتواند اندکی آسودگی برای خودش و نه زمانی را برایِ خوشی کردن با دوستانش پیدا کُند، من آماده هَستم که به چنین شادی ها بدرود بگویم."

[۷.۵.۴۳] "چونکه دیروز، همچنین، و بیگمان شُما دیدید، که با آنکه ما با آغاز سپیده دم به آنها که برایِ دیدنِ ما آمده بودند، باردادیم، و ما تا پیش از سرشب، گوش دادن به دادخواست کُنندگان را به پایان نبردیم؛ اکنون شُما این انبوه از مردم را میبینید که با شُمار بیشتر از دیروز به اینجا آمده اند، و میخواهند مرا با کار و بار بیشتری سرگرم کُنند."

[۷.۵.۴۴] "از اینرو، اگر آدم ناگُزیر از کُرپانی کردن (قربانی کردن) خودش در پایِ چنین کار و باری باشد، به گمانِ من شُماها سُودِ کوچکی را از بودن در پیرامونِ من بدست خواهید آورد و یا من از بودن در کنار شما؛ درهالیکه تا آنجا که به من وابسته است، من میدانم که هیچ بهره ای از همهٔ اینها نخواهم داشت."

[۷.۵.۴۵] "من همچنین ویژگی هایِ ناپسندِ دیگری را در همهٔ این چیزها میبینم:" کوروش ادامه داد، "درهالیکه من به شُما دلبستگی دارم، همانگونه که میدانید، چیزیکه سرشتین (طبیعی) است و باید که اینگونه نیز باشد، در بارهٔ آن توده از مردم که در پیرامونِ اینجا ایستاده اند، من کمی و یا هیچ چیز نمیدانم؛ و با این وجود، همهٔ آنها چنین پنداشته اند که اگر آنها بتوانند

با اَنبوهیدن (ازدحام کردن)، در پیشاپیش شما بایستند، آنها خواهند توانست، پیش از اینکه شما بتوانید، آنچه را که از من آرزویش را دارند، بدست آورند. اکنون همهٔ آنچه که چشمداشتِ (انتظار) من در انجام آن است، این است که اگر کسی چیزی از من بخواهد، باید مِهرِ شما را که دوستانِ من هَستید، بدست آورد و از شما برای شناساندنش به من خواهش کُند."

[۷.۵.۴۶] "شاید برخی پُرسش کُنند که چرا من از آغاز این چنین برنامه ریزی ای را نپذیرفتم، بجایِ اینکه راه دسترسی به خودم را برایِ همگان بازگُذارم. این پاسُخ من است: برایِ اینکه من دریافتم که نِهشتِ (وضعیت) جنگی این را برایِ یک فرمانده نیازین و بایسته است که او نه در پی بُردن به اینکه چه چیزی را باید بداند، از دیگران جا بِماند و نه در انجام آنچه که پَسندیده و سودمند است، کوتاهی کُند. و رویهم رفته من میپنداشتم کسی که بسیار اندک دیده شود، در انجام آنچه که نیاز است، بسیار بیشترکوتاهی خواهد کرد.

[۷.۵.۴۷] "ولی اکنون که براستی این رنج آور ترین جَنگ به پایان رسیده است، بنگرم میآید که من، همچنین، هاگِ (حق) اندکی آسایش برایِ روانم داشته باشم. بدینسان، اکنون که من سرگشته هَستم که چگونه سود و دلبستگی هایِ خودمان و دیگران را که ما باید از آنها نگهداری کُنیم، هماهنگ سازم، بِگُذارید تا هرکسی که بهترین فَرایِستِگی (مزیت) را دریافته است، به من اندرزی بدهد."

[۷.۵.۴۸] بدینسان کوروش سُخن گفت. پس از او اَرتَه بازو (*Artabazus*) برخاست—آن مردی که روزی داویده بود (ادعا کرده بود) که خویشاوندِ

کوروش است—و گُفت: "من بسیار خوشهال هَستم، کوروش، که شما بابِ این گُفتگو را گُشوده اید. چونکه، هنگامیکه شما هنوز جوانکی بودید، من در آغاز هتا بسیار خواهان و آرزومند بودم که یکی از دوستان شُما باشم؛ ولی هنگامیکه میدیدم که من هیچ کاربُردی برای شما ندارم، از نَزدیک شُدن به شُما خودداری میکَردم."

[۷.۵.۴۹] "ولی هنگامیکه چنین پیشآمد که شما به زاوَری (خدمت) من نیازمند شُدید تا من گُزارش آنِ فرداتنامه ای (امتیازنامه ای) را که شما از کیاخشتره بدست آورده بودید، در میان مادها بپراکنم و به آگاهی همگانی برسانم [*]، من این چنین با خودم فرنود آوری (دلیل آوری) کردم، که اگر پُشتیبانی خواتیک (صمیمی) خودم را در این پیوند به شما نشان بدهم، شاید که من دوستِ ویژهٔ شما بشوم و تا اندازه ای که مرا خوشنود سازد با شُما همدم شوم. اکنون آن پَروانَکیِ (ماموریتِ) ویژه بگونه ای به انجام رسیده است، که ستایش و سنایش (تحسین) شما را دربر داشته است."

[*] فرمان کیاخشتره بر این پایه که هر سرباز مادی آزاد است که دلبخواهی برای ادامهٔ جنگ به ارتش کوروش بپیوندد.

[۷.۵.۵۰] "پس از آن گُرگانیان نُخستین کسانی بودند که دوستانِ ما شُدند؛ و دُرست زمانیکه ما سَخت آرزومندِ داشتنِ همبستگان بودیم، بگونه ای که از بهر دلبستگی ای که ما به آنها داشتیم، ما همه، آنها را در آغوش خود پذیرفتیم و هرجا که میرفتیم آنها را با خودمان میبردیم. و پس از آن، هنگامیکه اُردوگاهِ دُشمن فروگرفته شُد، شما هیچ زمانی را نیافتید که خودتان را سرگرمِ من کُنید و در رنج من باشید؛ من اینگونه میپندارم، و من شما را سرزنش نمیکنم."

[۷.۵.۵۱] "سپس، گُبریاس دوستِ ما شُد، و من خوشهال شُدم؛ و سپس گاداتاس؛ و سپس بسیار دُشوار شُد که من از رویکردِ (توجه) شُما بهرهمند شوم. به هرهال، هنگامیکه، سکاها (*Sacians*) و کادوسیان (*Cadusians*) همبستگانِ ما شُدند، شما ناگُزیر از نشان دادنِ ارج و رویکردِ پَسندیده به آنها بودید، زیرا که آنها نیز شما را مینواختند و گرامی میداشتند."

[۷.۵.۵۲] "هنگامیکه ما به آن جایگاه بازگشتیم، که از آنجا لشکرکشی را آغازیده بودیم، من شُما را سرگرم با اسب ها، اَرابه ها و دستگاه هایِ هَندازگری (مهندسی) دیدیدم، ولی من پنداشتم بِزودی که شما آسودگی از این هَیجان ها پیدا کُنید، اندکی زمان برایِ اندیشیدن به من بدست خواهید آورد. باز، هنگامیکه آن گُزارش هولناک رسید که همگی جهان گردهم آمده اند تا در برابر ما یکپارچه شوند، من پی بُردم که این رویداد یک نهادهٔ (موضوع) بسیار مَهَند (مهم) است؛ ولی در پایان من پنداشتم که اگر این پیشآمد کامگارانه بفرجامد، رفت و آمد و دوستی میانِ ما نامرزین (نامحدود) خواهد شُد."

[۷.۵.۵۳] "اکنون ما آن جَنگِ بُزرگ را بُرده ایم و بر سارديس و کرُزوس چیرگی یافته ایم؛ ما بابل را فروگرفته ایم و هرچیز را زیر فرمان آورده ایم؛ و باز دیروز به میترا سُوگند، اگر من راهِ خودم را با مُشت و زد و خورد از میانِ آن انبوه مردم نمیگُشودم، من سُوگند میخورم که نمیتوانستم به نزدیکی شما برسم. به هر روی، هنگامیکه شما دست مرا گرفتید و از من خواستید که پیش شما بایستم، من هَدَفِ همهٔ چَشمانِ آزمند شُدم، برای اینکه همهٔ روز را با شُما بِسَر کُنم—بدون اینکه یک چیزی را بخوردم و یا بنوشم."

[۷.۵.۵۴] "از اینرو، اگر این گرفتاری بدینسان سازمان داده شود تا ما که اَرزانیک ترین و سزاوارترین ها هَستیم، بُزرگترین بهره را از همدمی با شما ببریم، بسیار خوب است؛ ولی اگر نه، من آماده هَستم دوباره در پیش دید همگانی (انظار عمومی) به نام شما و با این هدف جار بزنم، تا همه خودشان را از شما دور نگه بدارند، بجز ما که از آغاز دوستانِ شُما بوده ایم."

[۷.۵.۵۵] با شنیدن این سُخن کوروش خَندید و بسیاری دیگر از باشندگان نیز با او همراه شُدند. سپس خروس اَنتاش، که از پارسیان بود، برخاست و همانگونه که در پی میآید سُخن گفت: "خوب، کوروش، پیشتر، این چیز روامند (عادی) و درستی بود که شما در پیش دید همگانی نمایان شوید، زیرا انگیزه های آن را شُما خودتان برای ما آشکار کردید، و ما از نمونهٔ آن کسان نبودیم که شما نیاز به بدست آوردن خوشایش (لطف) آنها را داشته باشید. ما نیازی نداشتیم که فراخوانده شویم (دعوت شویم): زیرا ما به دلخواهِ خودمان با شُما بودیم. ولی این برای شُما بایسته (ضروری) بود که از هر راهی، دلبستگیِ شُمار فراوانی از مردم را بدست آورید، بگونه ایکه آنها خوشنود از انجام کارسخت و به پَژمَرگ انداختن (به خطر انداختن) زندگی شان با ما و به اندازهٔ توانشان باشند."

[۷.۵.۵۶] "ولی اکنون شُما آنها را بدست آورده اید، و نه تنها آنها را؛ در توانِ شماست که چیزهایِ دیگری را نیز بدست آورید، و آن دَم فرارسیده است که شُما باید یک خانه ای را برایِ خودتان داشته باشید. فَرمانروایی شما چه سودی برای شما خواهد داشت، اگر شما تک و تنها بدون خانه و آشپزخانه رها شوید؟ برایِ آدم هیچ چیز وَرجاوَند تر (مقدس تر) از خانه اش نیست، هیچ جایی در جهان شیرین تر و گرامی تر از آن نیست. و آیا شُما

باور ندارید،" او افزود، "که ما باید از خودمان شرمنده باشیم، اگر ببینیم که کارهایِ سختِ اُردوگاه بر دوش شما هَستند، درهالیکه ما در خانه هایمان درکنارِ آتش پایه هایمان (اجاق هایمان) نشسته ایم؟ آیا نباید ما این سُهِش (احساس) را داشته باشیم که ما دُرُست با شما رفتار نکرده ایم، و از شُما به سودِ خودمان بهرهٔ ناروا بُرده ایم؟"

[۷.۵.۵۷] پس از اینکه خروس اَنتاش سُخنرانی خودش را به پایان رساند، بسیاری از باشندگان با سُخنرانی های همانندی که بدُنبال او انجام دادند، از او پُشتیبانی کردند. پس از آن، کوروش به کاخِ پادِشاهی رفت و در آنجا جای گرفت، و آنها که خویشکاری (وظیفه) رسیدگی به گنج ها را داشتند، گنج هایِ ساردیس (*Sardis*) را به آنجا واسپُردند. و پس از اینکه کوروش خاوَندِ (مالک) آنها شُد، او نُخُست برای ایزدبانوی باکره هِستیا (*Hestia*) کُرپانی کرد، سپس برای زئوس (*Zeus*) بُزرگ، و سپس برای هر ایزدی که مغان به او پیشنهاد کردند.

[۷.۵.۵۸] پس از اینکه کوروش اینکارها را انجام داد، او بیدرنگ سازماندهی دیگر چیزهایِ بجای مانده در دربارش را آغازید. و هنگامیکه کوروش نِهِشت (وضعیت) خودش را درنگریست، که فرمانروایی بر مردمانِ فراوانی را پذیرفته است، و درهالِ آماده کردن خودش برای زندگی در بُزُرگ ترین شهری است که از همهٔ شهرهایِ جهان پُرآوازه تر است، و اینکه مردم آن شهر با او دُشمنی میوَرزند، همانگونه که آنها با هرکس دیگری نیز که در جایگاه او میبود، این رفتار را میداشتند—کوروش وَدایید (تصمیم گرفت) که باید از نگهبان هایِ ویژه (*body-guard*) برخوردار شود، همانگونه که او در بارهٔ آن اندیشیده بود.

[۷.۵.۵۹] کوروش به اندازهِٔ بَسنده (کافی) میدانست که آدم میتواند به سادگی در هنگامِ خوراک خوردن، آبتنی کردن، یا در رختخواب و یا هنگامیکه خوابیده است، کُشته شود، و او از خودش میپُرسید که چه کسی از میانِ آنها که در پیرامون او هَستند، توختارترین (وفادارترین) کَس به اوست؟ کوروش بر این باور بود که هیچ نگهبانی نمیتواند اَپستامند (قابل اعتماد) و توختار (وفادار) به او باشد، اگر این نگهبان با شایمندی (احتمال) کَس دیگری را بیشتر از او دوست داشته باشد، در آنجا که او بخواهد آن نگهبان را در جایگاهِ نگهبان ویژه اش برگُمارد.

[۷.۵.۶۰] کوروش بر این باور بود، آن کس که فرزند و یا همسر همخو یا دلبر و جانانی دارد، بگونهِٔ سرشتین (طبیعی) ناگُزیر است که آنها را بیشتر از هر چیزی دیگر دوست بدارد. ولی هنگامیکه کوروش درنگریست که اخته ها در برابر اینچنین دلباختگی هایی آسیب پذیر نیستند، او پنداشت که اخته ها آن کس را خیلی گرامی خواهند داشت که در بهترین جایگاه باشد و بتواند آنها را توانگر و بی نیاز سازد و پُشتیبان آنها باشد، هتا اگر لغزشی کردند، به آنها پاداش دهد و ارج گُذارد؛ و کوروش میپنداشت، که هیچکس نمیتواند در پیشکش کردن اینگونه خوشایش ها (لطف ها) از او پیشی بگیرد.

[۷.۵.۶۱] افزون بر آن، نگر به اینکه اَخته ها هَدفِ خوارداشتِ (تحقیر) دیگر آدم ها هَستند، به این فرنود (دلیل)، اگر نه به فرنودی دیگر، آنها به یک سرور نیاز دارند که پُشتیبان آنها باشد؛ زیرا هیچ آدمی وجود ندارد که نیاندیشیده باشد که او این هاگ (حق) را دارد، که در هر هنگامه ای سودی را از یک اَخته ای ببرد مگر اینکه برخی نیروهایِ برتری باشند که از اینکار

پیشگیری کُنند؛ ولی هیچ فَرنودی (دلیلی) نیست که چرا هتا یک اَخته نباید اَبرتر و فرازتر از همهٔ دیگران در توختاری (وفاداری) به سرورش باشد.

[۷.۵.۶۲] ولی کوروش آن گمانه زنی را که بسیاری به سادگی به آن گرایش داشتند، نمیپذیرفت، که آدم های اَخته، آدم های ناتوانی هَستند؛ و او همچنین با نمونه آوری از جانورانِ دیگر به این باور رسیده بود: برایِ نمونه، هنگامیکه اسب هایِ سَرکش اَخته میشوند، از گازگرفتن و جُفتک زدن در پیرامونِ خودشان، خودداری میکنند، برای اینکه بیگُمان باشیم، هیچ کُدام از این اسب ها برای زاوَری (خدمت) در هنگامِ جنگ از شایستگی کمتری برخوردار نیستند؛ و هنگامیکه گاوها اَخته میشوند، آنها بگونه ای سُهِش (حس) سرکشی و نافرمانی کردنِ خودشان را از دست میدهند، ولی از نیرومندی شان و توانایی شان برای انجامِ کار بی بهره نمیشوند. و بدینسان، هنگامیک سگ ها اَخته میگردند، از گریختن از دستِ سرورشان خودداری میکنند، ولی در زمان نگهبانی و یا شکار، سودمندی کمتری نشان نمیدهند.

[۷.۵.۶۳] و مردانِ اَخته، نیز، بدینسان، هنگامیکه آنها از آرزوی وَرَن (شهوت) و کام گُزاری (دفع شهوت) بی بهره شوند، آرامتر میگردند، ولی آنها در برابرِ خویشکاری ای (وظیفه ای) که به آنها سپُرده میشود، ناهوشیار نمیگردند؛ آنها سوارکارانی که کارامدیِ کمتری داشته باشند، نخواهند شد، یا نیزه داران و مَردانی با زَبَردَستی و بُلندپروازی هایِ کمتر.

[۷.۵.۶۴] به واژگونه، مردانِ اَخته هم در زمانِ جنگ و هم در زمانِ شکار نشان داده اند که هنوز سُهِش (حس) همچشمی و هَماوردی (رقابت) در روان آنها زنده است؛ در پیوند با توختاری (وفاداری)، آنها بهترین نمونه ها در هنگامِ بدبیاریِ سروَرانشان هَستند، زیرا تاکنون هیچکس توختاریِ

بُزرگتری را به سَروَرَش در دورانِ بدبختی او نشان نداده است، که مردانِ اَخته نشان میدهند.

[۷.۵.۶۵] و اگر بر پایهٔ برخی داوری هایِ دُرست، گمان بُرده شود که مردانِ اَخته نگر به توانمندی هایِ بَدَنی فرودست هَستند، باز در میدانِ نَبَرد، این پولاد است که مَردانِ ناتوان را همانند مردانِ نیرومند میسازد. با درنگریستن به این راستینگی (واقعیت)، کوروش مَردانِ اَخته را برایِ انجام هر زاوریِ خودویژه (خدمت شخصی) برایِ خودش برگُزید، از دربان گرفته تا به بالا.

[۷.۵.۶۶] ولی هنگامیکه کوروش درنگریست که این دَستگاهِ نگهبانی، نگر به گروه هایِ بسیاری که با او دُشمنی میورزند، نارسا است، کوروش در پیرامون گشت تا برای نگهبانی از پیرامونِ کاخ، کسانِ دیگری را پیدا کُند که در برابر او توختارترین (وفادارترین) نگهبانان باشند.

[۷.۵.۶۷] اکنون کوروش میدانست که پارس ها از بهر تنگدَستی، با کمبود و سَختیِ بُزرگی در خانه زندگی میکنند، و آنها به یک زندگی با سَخت ترین کارها خوی گرفته اند، برای اینکه سرزمین آنها ناهموار بود و آنها ناگُزیر از اَنجامِ کارهایِ سخت بودند؛ بدینسان او باور داشت که آنها بویژه از زندگی با او پیشوازی کُنند.

[۷.۵.۶۸] هماهنگ با آن، کوروش از میان پارس ها ده هزار نیزه دار برداشت، که در هنگامیکه او در جایگاهش بود، شب و روز پیرامونِ کاخِ او نگهبانی میدادند؛ ولی هرگاه که او بجایی میرفت، آنها نیز در رده هایِ سازمانداده شُده از هر دو سوی، با او همراه میشُدند.

[۷.۵.۶۹] و از آنجا که کوروش درنگریسته بود که بدونِ رویکرد به اینکه او در خانه باشد و یا در برونمرز، همهٔ بابل نیاز به نگهداری شایسته دارد، او

همچنین نیرویِ درخوری را برایِ نگهبانی از آنجا جایگُزین کرد، و کوروش فرمود تا بابلی ها دستمزدِ آنها را خودشان فراهم آوَرَند، زیرا هَدفِ کوروش این بود که مردم بابل را تا آنجا که میشود نیازمند به سرمایه نگه بدارد، تا آنها بگونه ای فرمانبُردار شوند که بشود به سادگی آنها را مهار کرد.

[۷.۵.۷۰] این گاردهایِ ویژهٔ نگهبانی در پیرامونِ کاخِ پادشاهی و آنها که برایِ پاسداری از شهر بابل گردآوری شده بودند، هتا تا به امروز نیز به همان گونه پابرجا هَستند. و هنگامیکه کوروش ژرف اندیشی کرد که چگونه باید همهٔ سرزمین هایِ زیر فرمانش باهم نگهداشته شوند و همزمان بُزرگ نیز بشوند، او درنگریست که این سربازانِ مُزدور (پیمانی) بسیار بِهتر از آن کسان نیستند که او در هنگامیکه شُمارِ یارانش بسیار کم بودند، به زیر فرمان خودش آورد؛ و کوروش دریافت که آن مردانِ دلاوری که به یاری پروردگار برای او پیروزی آوردند، باید باهم نگهداشته شوند، و نگهداری از آنها باید بگونه ای انجام گیرد که آنها از انجام کارهایِ سُتوده همانندِ دلیری و بی باکی دست نکشند.

[۷.۵.۷۱] برایِ اینکه کوروش از این رفتار نمادین (ظاهری) خودداری کُند که به یارانش کُن و مَکُن بگویید ولی کاری کُند که آنها خودشان دریابند که ماندن با او بهتر از هرچیزی برایِ آنهاست، و تا آنها دلاوری و بَرزِش هایشان (تمرین هایشان) را بیاد بیاورند، او فراخوانی برایِ گردهم آمدنِ اَنجُمَنی از بُلندپایگان و فَرماندهان داد، کسانیکه از نگر او در پذیرفتنِ بار پَژمَرگ ها (خطرها) و هنباز بودن (شریک بودن) در پاداش هایشان، با ارزش ترین ها بودند.

[۷.۵.۷۲] و هنگامیکه آنها گردهم آمدند کوروش همانگونه که در پی میآید، سُخنرانی کرد:"دوستان و هَمبستگان، پروردگار را سپاس که او این بُزرگواری را به ما کرده است تا همهِٔ آنچه را که ما میپنداریم که سزاوار آنها هَستیم، بدست آوریم. زیرا اکنون ما خاوندِ (مالک) سرزمین هایِ پهناور و بُرومند (حاصلخیز) هَستیم، و کشاورزانی که در شخم زدن آنها به ما کمک خواهند کرد؛ ما دارای خانه ها و همچنین کَدابزارها (مبلمان) در آنها شُده ایم."

[۷.۵.۷۳] "شُما نیازی به چنین پنداشتی ندارید که آنچیزهایی را که برای خودتان نگهداشته اید، ازآن دیگران هَستند. این یک داتِ (قانون) جاویدان و سراسری در جهان است، که هنگامیکه شهری در جنگ فروگرفته شود، شهروندان، مردمِ آنجا، و همهِٔ دارایی های آنها به دَستِ پیروزمندان و کشورگُشایان میاُفتند. از اینرو، این بیدادگری نیست، که شما آنچه را که بدست آورده اید، نگه بدارید، ولی این بیشتر نشانهٔ مهربانیِ، جوانمردی و آدم گرا بودنِ شُماست که اگر شُما گُذاشتید که آنها چیزی را برای خودشان نگه بدارند، دیگر از آنها پس نگیرید."

[۷.۵.۷۴] "داوری من برایِ آینده، به هر روی، بدینگونه است که اگر ما به زندگی با بیهودگی، بیکاری، پُرپیرایه گری (زرق و برق)، هوسرانیِ بدون مهار و یک سرشتِ به دور از نازُکی (نزاکت) روی بیاوریم، همانندِ آنها که کارِ سخت را تیره بَختی ارزیابی میکنند و زندگی بدونِ کارِ سخت را خوشبختی میپندارند، ما بسیار زود در چشم خودمان بی ارزش خواهیم شُد و بِزودی همهِٔ فَرخُندگی هایی (برکت هایی) را که داریم، از دَست خواهیم داد."

[۷.۵.۷۵] "یکبار دلاور بودن بَسنده نمیکند؛ هیچ آدمی نمیتواند دلیری خودش را نگه بدارد مگر اینکه پیوسته و تا پایان آن را زیر دیدِ خودش داشته باشد و آنرا بِپاید. همانگونه که هُنرها از راه نانِگَری (بی توجهی) و نادیده انگاشتنِ آنها فروکش میکُنند و تباه میشوند، به همانگونه بدن نیز، یکبار که تندرست و آماده باشد، با تَن پَروَری و آسایش خواهی، سُستی را در خودش پرورش خواهد داد؛ بدینگونه اگر ما سُستی را در خودمان بِرُستیم (رشد دهیم)، نیروهایِ روانی، خویشتن داری، میانه روی، مهارخویش، و دلاوری، دوباره به پوسیدگی و مرگ دُچار خواهند شد."

[۷.۵.۷۶] "از اینرو، ما نباید این پروانه را به خودمان بدهیم که ناهوشیار شویم و نه در خوشی هایِ کنونی فرورویم و خود را به آنها واسپاریم؛ زیرا، به باور من، درهالیکه دستیافتن بر یک امپراتوری کار بُزرگی است، ولی نگهداری از امپراتوری پس از دستیافتن بر آن، کارِ باز بُزرگتری است. چونکه پیروزی را بسیار کسان میتوانند بدست آورند که بجز بی باکی، چیزی دیگری از خود نشان ندهند؛ ولی پیروزی و نگهداری از آن—برای زمانِ دراز، بدونِ مهار خویشتن، خویشتن داری، میانه روی و هوشیاریِ خستگی ناپذر، شایش پذیر (امکان پذیر) نخواهد بود."

[۷.۵.۷۷] "ما نباید این را فراموش کُنیم؛ ما باید از هم اکنون و با کوشایی بُزرگتر از آنچه که ما پیش از دستیافتن بر این گرامیکی (عزت) و سرافرازی، بکار بستیم، خودمان را در بدست آوردنِ رفتارهایِ سُتوده و مَردانگی، بَرزش (تمرین) دَهیم؛ بیاد بیاورید که هرچه که آدم بیشتر دارایی داشته باشد، بیشتر به او رَشک خواهند بُرد، و در ناسازی با او تَرفندِ هایِ پنهانی ریخته خواهند شد، و دارایی هایش دُشمن او خواهند شُد، پیش از همه، هنگامیکه

دارایی ایکه او بدست آورده است و زاوری ای (خدمتی) که او دریافت میکند، از دستانِ پیشیارانی (خدمتکارانی) سرچشمه بگیرد، که بی گرایَستَک (بی میل) باشند. ولی ما نیازی به اَندید (شک) نداریم، که خداوند پُشتیبان ماست؛ ما پیروزیمان را از راه بیدادگری بدست نیاورده ایم؛ ما ستیزه جو و آغازگر جنگ نبودیم، این ما بودیم که هَدَف تازش شُدیم و از خودمان کین وَری کَردیم (انتقام جویی کردیم)."

[۷.۵.۷۸] "من میگویم، پَروَردگار با ماست؛ ولی پس از مهر و پُشتیبانی آسیمی (عظیمی) که خُداوند به ما کرده است، ما باید از هودهٔ (حق) خودمان پدافندگری کُنیم و آنرا تنها با پُشتگرمی به نیروی خودمان انجام دهیم؛ و این هوده (حق)، داوشِ (ادعای) ما در فَرمانروایی بر زیردستان و کسانی است که فرمانبُرداران ما هَستند، زیرا که ما مَردانِ بهتری از آنها هَستیم. ما باید گرما، سرما، خوراک، نوشیدنی، کارهایِ سخت و خواب را با زیردستان خودمان بخش کُنیم، و ما باید که کوشش کُنیم تا برتری مان را هتا در این چیزها نیز نشان دهیم، و نُخست در این چیزها."

[۷.۵.۷۹] "ما هَرگز نیاز نداریم که دانش و بَرزِشِ (تمرین) جَنگ را با کسانی درمیان گُذاریم که ما آرزو داریم که در جایگاهِ کارگر و خَراج گُزار ما باشند، ولی ما باید سروریِ و چیرگی خودمان را بر دَستاوردهایِ مان نگه بداریم، همانگونه که ما در آنها چَم (معنی) آزادی و شادی را در مییابیم که خُداوند به ما داده است. و اکنون که ما جنگ ابزارهایِ زیردستانمان را از آنها بدور داشته ایم، بیگمان هرگز نباید که ما خودمان بدونِ جنگ ابزار باشیم، چونکه ما میدانیم که هرچه که مردان پیوسته نزدیکتر به دَستهٔ شمشیرشان باشند، آرزوی آنها و فرمانی که میدهند رساتر بجا آورده میشود."

[۷.۵.۸۰] "اگر کسی پُرسشی همانندِ این را در اندیشه اش میپروَراند--«چه سودی برای ما دربر دارد که ما به هدفِ و بُلندپروازی هایمان دستیابیم، ولی هنوز ناگُزیر از برتابیدن گُرسنگی، تُشنگی،کارِ سخت و در رنج نگهداری از دستآوردهایمان باشیم؟»-- او باید که این آموزه (درس) را در دلش نگه دارد: کارهایِ خوب در هَمگری (تناسب) با کارهایِ سخت است که میتوانند شادی بُزرگتری را به همراه بیاورند، اگر پیش از این کسی گامی برای انجام کارهایِ سخت برداشته باشد؛ چونکه کار سخت یک چاشنی و ادویه برای چیزهایِ خوب است؛ و هیچ چیز، هتا اگر ستایش انگیز فراهم شده باشد، نمیتواند شادی آور باشد، مگر اینکه آدم آن را زمانی بدست آورد که به آن نیاز داشته باشد."

[۷.۵.۸۱] "اکنون که خُداوند به ما کُمک کرده است تا چیزی را بدست آوریم که بالاترین آرزویِ آدم هاست، اگر کسی بخواهد از این دستاوَردها بگونه ای بهرهمند شود که تا آنجا که به شود، بُزرگترین خوشی را برای او درپی داشته باشد، چنین مردی بر آن آدم ها برتری خواهد داشت که اینچنین فرآورده هایِ خوبِ زندگی، در فرادستِ آنها گُذاشته نشده اند، زیرا: هنگامیکه گُرُسنه هَست، او از خوردن بهترین خوراک هایِ دلپذیر، شاد خواهد گشت، و هنگامیکه تشنه است، او از نوشیدنِ گواراترین باده ها، شاد خواهد گشت، و هنگامیکه به آسایش نیاز دارد، او بیشترین آسودگی را بدست خواهد آورد."

[۷.۵.۸۲] "از اینرو من بر این باورم که ما باید پی هایِ (اعصاب) خودمان را برای نگهداشتن مردانگی و بدست آوردن ویژگی هایِ سُتوده بکار بگیریم، بگونه ایکه ما با دلشادگی و خُرسندیِ فراوان از دستاوردهایمان شاد شویم و

خودمان را از غم و اندوه، تلخی و سخت ترین چیزها بدور نگه داریم. زیرا کوتاهی کردن در دستیافتن به چیزهایِ خوب به سختی و ناگواریِ ازدست دادنِ آنها نیست، هنگامیکه آدم با رنج آنها را بدست آورده باشد."

[۷.۵.۸۳] "و در بارهٔ‌ِ این نیز بیاندیشید: چه بهانه ای را ما پیش بکشیم که بتواند این پروانه را به ما بدهد که ما کمتر از گُذشته شایسته و سزاوار باشیم؟ اینکه ما فَرمانروا شُده ایم؟ ولی، شُما میدانید، که این پَسندیده برای فرمانروا نیست که بدتر از فَرمانبُردارهایش باشد. یا اینکه ما بنگرمیآییم که خوشبخت تر از پیش شُده باشیم؟ آیا کسی میتواند بِوَداید (ادعا کُند) که پَلیدی و بُزدلی زیورِ درخوری برایِ خوشبختی هَستند؟ یا، آیا ما میتوانیم بوَداییم (ادعا کنیم) که نگر به اینکه ما زیردستانی داریم، ما آنها را کیفر خواهیم داد، اگر که لغزشی بکُنند؟ ولی با چه هاگی (حقی) آدم میتواند دیگران را برای بدی یا دیوانگی ای که از آنها سر زده است، کیفر دهد، هنگامیکه او خودش بد باشد؟"

[۷.۵.۸۴] "بیاد بیاورید، همچنین، که ما برای پاسداری از همهٔ‌ِ توده هایِ مردم سازمندی هایی (ترتیباتی) را فراهم آورده ایم، تا از کسان و خانه ها نگهداری کُنند، و این برایِ ما شرم آور است که برای آسایشِ خودمان وابسته به جَنگ ابزارهایِ دیگران باشیم و از ترابُردِ (حمل) جنگ ابزار برایِ خودمان خودداری کُنیم. بیگمان ما باید بدانیم که هیچ پَدافندگری ای نیرومندتر از دلاوریِ خودِ آدم نخواهد بود. بی باکی باید همراه ما در هَمهٔ‌ِ روزمان باشد. زیرا اگر مَردانگی و رفتار سُتوده ما را فروگُذارند، هیچ چیز دیگر سرانجام خوبی برای ما نخواهد داشت."

[۷.۵.۸۵] "پس، چه پیشنهادی را من میتوانم بدهم که ما در کُجا برایِ پرورش رفتارهایِ سُتوده بَرزش کُنیم (تمرین کنیم)، و در کُجا بَرزش ها را بکار ببندیم؟ من چیز تازه ای برای گُفتن به شُما ندارم، مردانِ من؛ بجز اینکه در سرزمین پارس، نژدادگان هنگامِ (وقت) خود را در ساختمان هایِ کشوری (دولتی) میگُذرانند، بدینسان در اینجا نیز ما آزادمَردها باید همان کارهایی را که در آنجا انجام میدادیم، انجام دهیم؛ شما باید در جایگاهِ خودتان باشید و مرا وارسی کُنید تا ببینید که آیا من کاری را که باید انجام دهم، دُنبال میکنم؟ و من نیز بر کارهایِ شما دیده وری خواهم کرد، و هرگاه ببینم که آن کسی که من زیر نگر دارم کارهایِ خوب و سُتوده انجام میدهد، من او را پاداش خواهم داد."

[۷.۵.۸۶] "و بِگُذارید که در اینجا پسرانمان را آموزش و پَروَرش بدهیم، اگر پسرانی برای ما زاییده شوند. اگر ما باور داریم که آنچه را که در خودمان مییابیم، اُلگو و نمونه هایِ خوبی برایِ پرورش پسرانمان هَستند، ما میبایست رفتار بهتری را داشته باشیم؛ و پسران بسادگی به راه بد نخواهند افتاد، هتا اگر آنها چنین آرزویی را نیز بکنند، چنانچه آنها چیزهایِ پلید و بَدنهاد را نه ببینند و نه بشنوند، ولی روزهایشان را با خوبی و دُنبال کردنِ رفتارهایِ والامنشانه و بُزرگوارانه بِگُذرانند.

زندگینامهٔ کوروش بزرگ، نَسکِ هَشتُم



دیدار روزانهٔ مردم از کوروش در بارگاهِ او

نَسکِ هَشتُم، بَخش یکُم

بُنیانگُزاری وزارتخانه هایِ گوناگون برای ادارهٔ کشور

[۸.۱.۱] اینگونه بود سُخنرانی کوروش؛ و پس از او خروس اَنتاش برخاست و بدینسان سُخن گُفت: "خوب، سَروَران، من بیشتر و پیش از این به اندازهٔ بَسنده درنگریسته ام که یک فَرمانروایِ خوب هرگز هیچ فَروَر (تفاوت) و ناسانی با یک پدر خوب ندارد. زیرا همانگونه که پدرها در رَنج فَرزندانشان هَستند تا آنها هیچگاه نیازی به چیزهایِ خوب در زندگی نداشته باشند، بدینگونه بنگرم میآید که کوروش نیز درهال دادنِ رَهنمود به ما است که چگونه از بهترین راه به بهروزیِ خودمان ادامه بدهیم. ولی در اینجا چیزی هست که بنگر من او روشن بازنمود نکرده است، کاری که میبایست میکرد، و من تلاش خواهم کرد که آن را برای هرکس که بخواهد از آن آگاه شود، آشکار کُنم."

[۸.۱.۲] "پس، در بارهٔ این پُرسش ها بیاَندیشید: آیا تاکنون و هرگز شنیده اید که یکی از شهرهایِ دُشمن از سویِ نیرویی که سربازانش سرکش و نافرمان بوده اند، فروگرفته شده باشد؟ آیا سربازانی که نافرمان بوده اند هرگز توانسته اند از یک شهری که مردمش خواتیک (صمیمی) بوده اند، نگهداری کُنند؟ کُدامین اَرتشِ سرکش توانسته است تاکنون پیروزی ای بدست آورد؟ آیا آزَرَنگ (فاجعه) در هنگامِ نبرد هرگز میتواند نزدیکتر از آن زمانی باشد که در آن هر سربازی تنها به زنهارداریِ خودویژه (امنیت شَخصی) خودش بیاندیشد؟ اَرنَدان (انکار و حاشا)! آیا در زمانِ آشتی یا جنگ میتواند کامگاری ای بدست آید، اگر آدم از مِهترانش پیروی نَکُند؟ کُدام کشور

توانسته است با بی داتی (بی قانون) و بی سامانی در آرامش بسر بَرَد؟ کُدام شیوه از خانه داری میتواند از اَرمَندی (امنیت) و آسایش بیشتری برخوردار باشد؟ چگونه کَشتی ها میتوانند با بادبان هایِ برافراشته به هدفشان در بندر برسند؟"

[۸.۱.۳] "و در پیوند با خودمان، چگونه ما از چیزهایِ خوبی که هم اکنون داریم، نگهداری کرده ایم، بجز از راه فَرمانبُرداری از فَرماندهانمان؟ زیرا با این روش، ما همیشه با تُندی به هدفِ نیازین مان رسیده ایم، اکنون بخواهد که شب بوده باشد یا روز. و با دُنبال کردنِ فرماندهانمان در سُتون هایِ بهم فشُرده، ما شکست ناپذیر شُدیم و ما هیچکُدام از آن کارهایی را که به ما واگُذار شُده بودند، نیمه کاره نَگُذاشتیم. از اینرو، اگر فَرمانبُرداری از فرماندهٔ آدم، همانگونه که بنگرمیآید، نُخستین چیز بایسته (ضروری) برایِ دَستیافتن به کامگاری (موفقیت) است، پس شما باید که بیگُمان باشید که برای نگهداری از پایندگیِ (بقاء) آن، ادامهٔ همین روش، نُخستین کار بُنیادین است."

[۸.۱.۴] "شُما میداند که تا پیش از این، بسیاری از ما بر کسی فرمان نمیراندیم، ولی زیرِ فرمان بودیم؛ ولی اکنون همهٔ شما در اینجا در چنین جایگاهی هَستید که بر دیگران فرمان بِرانید، برخی بر لشکرهایِ بُزرگتر، و برخی بر لشکر هایِ کوچَکتر. از اینرو، همانگونه که شما میاُمیدِنید (انتظار دارید) که تواناییِ فرمان راندنِ خودتان را بر آنها که زیرِ فرمان دارید بکاربِبَندید، بدینسان نیز بِگُذارید تا ما فَرمانبُرداری خودمان را از کسانی نشان دهیم، که پیروی کردن از آنها خویشکاریِ (وظیفهٔ) ماست. و ما باید که در این روش، خودمان را از بَردگان نیماد دهیم (تمیز دهیم)، از آنجا که بَردگان، فَراروی (بر ضد) خواستشان به سَروَرانشان زاوَری میکنند (خدمت

میکنند)، ما، اگر براستی داوش (ادعای) آزاد بودن را داریم، باید از رویِ ارادۀ آزادِ خودمان همۀ آن کارهایی را انجام دهیم که مَهندترین (مهم ترین) بِنَگرمیآیند. و شُما پی خواهید بُرد که در میان کشورها، هتا اگر که ساختار سررشته داری (حکومت) پادشاهی نباشد، آن کشوری که مردمانش بیشتر از همه از دولتمردانش فرمانبُرداری میکُنند، با کمترین شایش (احتمال) ناگُزیر خواهد شُد که خودش را به دُشمنانش بِسُتوهَد (تسلیم کُند)."

[۸.۱.۵] "از اینرو بِگُذارید، همانگونه که کوروش درخواست کرده است، خودمان را در آنجا، در ساختمان هایِ ستادِ فرماندهیِ و در پیشگاهِ فَرمانروایمان، نمایان کُنیم؛ بِگُذارید خودمان را سرگرمِ کارهایی کُنیم که دُنبال کردنِ آنهاها اَنگیزه ای (سبب) خواهند شُد تا ما بتوانیم بهتر از همه، خودمان را با آن چیزهایی که باید انجام دهیم، اُستوان نگهداریم (محکم نگهداریم)، و بِگُذارید خودمان را برایِ انجام هر زاوَری ای (خدمتی) که کوروش شاید به ما نیاز داشته باشد، ارزانی بداریم. و اَپستامِ (اعتماد) ما از سوی او دُژکاربُرد (سواستفاده) نخواهد شد، زیرا ما بیگُمان هَستیم که کوروش هیچگاه ما را به انجامِ کاری نخواهد گُمارد که تنها به سودِ خودش باشد، بجای اینکه به سودِ همۀ ما و بگونهِ برابر باشد؛ زیرا ما دارایِ نیازها، دلبستگی ها و دُشمنانِ اَنبازی (مشترکی) هَستیم."

[۸.۱.۶] "هنگامیکه خروس اَنتاش این سُخنرانی را بپایان بُرد، بسیاری از کسان دیگر، هم از میانِ پارسیان و هم از میانِ همبستگانِ آنها برخاستند و او را پُشتیبانی کردند. آنها یک پایاننامه ای (قطعنامه ای) برنهادند که برپایۀ آن بُزُرگزادگان و بُلندپایگان میبایستی که پیوسته در دربار گردهم میآمدند و برایِ انجام هر زاوَری ای (خدمتی) که کوروش آرزویش را میداشت، آماده میبودند تا اینکه او آنها را رها میساخت. برپایۀ آنچه که در این پایاننامه

برنهاده شده است، هتا تا به امروز آنهایی که فَرمانبُردار پادشاهِ بُزرگ در آسیا هستند، اینکار را ادامه میدهند—آنها پیوسته در دربار شاهزادگانشان گردهم میآیند.

[۸.۱.۷] و بُنیادهایی را که کوروش در راستایِ پاسداریِ پیوسته از سامانهٔ شاهنشاهی برای خودش و پارس ها پایه گذاری کرد، همانگونه که در داستان سرایی پیشین بازنمود شُد (توضیح داده شد)، از سویِ پادشاهانی که به دُنبال او بر سرکار آمدند، هتا تا به امروز دست نخورده نگهداشته شُده اند.

[۸.۱.۸] و در این جا نیز کارها همانند جاهایِ دیگر انجام میگرفت: هرگاه که سرپرستِ یک کاری آدم خوبی باشد، کارگُزاریِ آن نهاد، ناب و بی غش خواهد بود؛ ولی هنگامیکه آن سرپرست آدمِ بَدی باشد، کارفرمایی (مدیریت) آن بُنیاد به تباهی کشیده خواهد شد. هماهنگ با آن، نژادگان (اشراف) و بُلندپایگان با اسب ها و نیزه هایشان به دربار کوروش میآمدند و در پُشت دَربِ کاخ میپیوسیدند (انتظار میکشیدند)، زیرا چنین چیزی را بهترین مَردانِ دلاوری سازمان داده بودند که با کوروش شاهنشاهی او را برپاساخته بودند.

[۸.۱.۹] کوروش سپس افسرانی را برگُمارد تا خُورتاکیِ (مسئولیت) وَزارتخانه هایِ گوناگون را بپذیرند؛ برایِ نمونه، وَزارتخانهٔ گردآوری مالیاتها، وَزارتخانهِ ترازداریک (اقتصاد)، وزارتخانهٔ کار، وزارتخانهٔ دارایی. کوروش پیشیارانی را برای وَزارتخانهٔ رسیدگی به بودجه و خوار و بارِ ارتش برگُزید، و همچنین سرپرستانی را برایِ رسیدگی به اسب ها و سگ ها، زیرا او میپنداشت آنها بتوانند این جانوران را با یک آمادگی بدنی و با بهترین کارایی (اثر بخشی) برایِ بهرهمندی از آنها نگهداری کُنند.

[۸.۱.۱۰] ولی کوروش بَرزِش (تمرین) و سرپرستی از آنهایی را که از نگر او میبایست دَستاوردهایِ امپراتوریش را پیوسته پابرجا نگه میداشتند، به کسان دیگر نَسپارد؛ او میپنداشت که همکارانش برایِ انجام اینکار باید تواناترین مردانی باشند که درفرادستِ او هَستند، و از اینرو او درنگریست که رسیدگی به کار آنها خُورتاکی (مسئولیت) خودِ اوست. زیرا کوروش میدانست که اگر هتا بخواهد هنگامه ای (فرصتی) برایِ جَنگ پیش آید، او ناگُزیر خواهد بود که شُماری از چنین مردانی را برگُزیند تا در کنار و پُشتِ او بایستند، مردانی که او بتواند در همراهی با آنها با بُزرگترین پَژمَرگ ها (خطرها) رو در روی شود؛ و او میدانست که میبایست از میان همین مردان، افسرانی را برایِ هم یگان های پیادگان و هم اسپواران برگُزیند.

[۸.۱.۱۱] اَفزون بر آن، کوروش میدانست اگر در جایی که خودش نمیتوانست بُودَگی (حضور) داشته باشد، نیاز به فرماندهانی میبود، او میبایست از میان کسانی که از بَرزش ها (تمرین ها) و سَرپَرستی ویژهِٔ او برخوردار هَستند، افسرانی را برایِ انجام چنین گُمارشی (ماموریتی) گُسیل بدارد. و او میدانست که برخی از آنها باید ساتراپ ها (استان ها) و همهٔ شهرهایِ کشور را اداره کُنند، و برخی دیگر را او باید در جایگاهِ پَتامبر (سفیر) به کشورهایِ دیگر گُسیل دارد—افسرانی که کار آنها از دیدگاهِ کوروش بسیار مَهین (مهم) بود تا او بتواند هرچیزی را که بخواهد بدون جنگ بدست آورد.

[۸.۱.۱۲] از اینرو، کوروش بر این باور بود که اگر آنهایی که باید مَهَندترین (مُهمترین) و فُزونترین کار و بارهایِ کشور را انجام دهَند، آنگونه که باید، شایسته نباشند، کشور او به ناکامی و ویرانی دُچار خواهد شد. ولی کوروش

میپنداشت که اگر همهٔ کارگُزارانِ رایه (دولت)، همانگونه که از آنها اُمید میرود، شایسته باشند، همه چیز با کامگاری به پیش خواهد رفت. از اینرو، با چنین باورِ اُستوانی بود که او خودش خُورتاکی (مسئولیت) بَرزش و سرپَرستی کارگُزرانِ کشور را پذیرفت؛ و کوروش همچنین وَداييد (تصمیم گرفت) که خودش نیز همان برزش هایِ (تمرین هایِ) ویژه را برای بدست آوردنِ رفتارهایِ سُتوده، انجام دَهد. زیرا کوروش میپنداشت که برانگیزاندنِ دیگران به انجام کردار پَسندیده برای او ناشایَند (غیر ممکن) خواهد بود، اگر خودش همانگونه که باید، از شایستگی برخوردار نباشد.

[۸.۱.۱۳] هنگامیکه کوروش به این بَریافت (نتیجه گیری) رسید، او اندیشید، که پیش از همه نیاز به آسایش دارد، تا بتواند هوشیاریش را ویژهٔ کار و بارهایِ بسیار مَهین (مهم) کند. سپس، کوروش وَداييد (تصمیم گرفت) که او باید بدونِ چون و چرا در بدست آوردن درآمدها کوتاهی نَکُند، زیرا او پیشبینی میکرد که به ناچاری هزینه هایِ آسیمی (عظیمی) با فَرمانروایی پهناورش گره خواهند خورد؛ و از سویی دیگر، او میدانست که زمانِ فراوانی برای او بجای نخواهد ماند که در رَنجِ فراهم آوردنِ خوشبختی و بهروزی همهٔ گُسترهٔ شاهنشاهیش باشد، اگر که او بخواهد پیوسته خودش را سرگرم رسیدگی به دارایی هایِ فراوانش بِکُنَد.

[۸.۱.۱۴] هنگامیکه کوروش با خودش اندیشید که او چگونه میتواند نهادهٔ (موضوع) سرپَرستی و کارفرمایی (مدیریت) را کامگارانه رهبَرَد و هم زمان به آن آسایشی که نیاز دارد نیز دستیابد، او به یادِ سازماندهی در اَرتش اُفتاد. او به یاد آورد که چگونه گُروهبان ها دسته هایِ ده تنه را سرپرستی میکنُند، و افسران، گُروهبان ها را اداره میکنند؛ سرهنگ ها بر کار افسران دیده وری دارند و سرتیپ ها سرهنگ ها را زیر مهار خود دارند، و بدینسان هیچکس

بدونِ رسیدگی نمیماند، با آنکه تیپ هایِ فَراوانی هَستند؛ و هنگامیکه فَرماندهٔ همهٔ نیروها بخواهد با اَرتشش کاری را انجام دَهد، برایِ او بَسَنده (کافی) است که فرمان هایش را تنها به سَرتیپ هایش بدهد.

[۸.۱.۱۵] سپس، با نمونه بَرداری از این اُلگو، کوروش کارفرمایی (مدیریت) کشور را نیز در یک کانون گردآورد. و بدینگونه برایِ او شایش پذیر (امکان پذیر) بود که از راه گُفتگو با تنها تنی چند از افسران، هیچ بخش از دَستگاهِ کارفرمایی او بدونِ رسیدگی نماند. از این راه کوروش بیشتر از آن کس که سرپرستیِ یک خانه یا یک کشتی را داشت، از آسایش بهرهمند میشُد. پس از اینکه کوروش کارهایِ خودش را در کشور سازماندهی کرد، او به کسانیکه در پیرامونش بودند، فرمان داد که از همین برنامه برای سازماندهی کسان زیر فرمانشان پیروی کُنند.

[۸.۱.۱۶] سپس، بدینسان، کوروش زمانِ آزاد برایِ خودش و وَزیرانش فراهم آورد؛ و سپس او فَرنامِش ها (اقدم ها) و بَرزش هایی (تمرین هایی) را آغازید تا دستیارانش و بُلندپایگانِ دولتی، همانگونه که درخورِ سررشته دارانِ کشور است، وَرزیده شوند. نُخست اینکه، اگر آن کسان که میتوانستند با کارِ دیگران زندگی کُنند، از نمایان شُدن در دربار کوتاهی میکردند، کوروش دربارهٔ آنها پی جویی میکرد؛ چونکه او باور داشت که از آنها که پیش او میآمدند، خواسته نمیشُد که کارِ پَست یا ناشایست انجام دهند، تا اندازه ای از اینرو که آنها در نَزدِ پادشاهِشان بودند و از سویی برای اینکه آنها این را میدانستند، که هرچه که آنها انجام میدادند، زیر چشمانِ بهترین مردانی انجام میگرفت که در آنجا بودند؛ از سویی دیگر، کوروش باور داشت آنها که نمیآمدند، بگونه ای مهارشان را از دست داده اند یا اَداتَستان (بی انصاف) هَستند و از بهر کوتاهی کردن در انجام خویشکاری (وظیفه)، گُناهکارند.

[۸.۱.۱۷] از اینرو، اکنون من میخواهم نُخست آن روشی را بازنمود کُنم (توضیح دهم)، که کوروش به کُمَکِ آن، همه را بایان (مُوَظّف) به آمدن به نَزدِ خودش میکرد؛ کوروش به برخی از بهترین دوستانش که در دربار بودند دستور داد تا برخی از دارایی هایِ مَردانی را که از آمدن خودداری میکردند، برای خودشان بردارند و در پاسُخ بگویند که آنها تنها چیزی را که ازآن خودشان بوده است، برداشته اند. بدینسان، هرگاه که چنین کاری انجام میگرفت، آنها که دارایی خودشان را از دست داده بودند، به نَزدِ کوروش میآمدند تا شکوه کُنند که با آنها برخوردی نادُرُست شُده است.

[۸.۱.۱۸] به هر روی، کوروش برای زمانِ درازی، هنگامۀ آزاد پیدا نمیکرد که به چنین گِله مَندانی گوش فرادهد، و هَنگامیکه هم به آنها گوش میداد، او دادرسی به این نهاده ها (موضوع ها) را برای زمان درازی به پس میانداخت. در سنجش با آن نِهِشت (وضعیت)، که در آن کوروش بخواست با بکاربستنِ کیفر و پادآفرایش (مجازات)، سوتَکان (مُسامِحه کاران) را ناگُزیر به آمدن کُند، کوروش میپنداشت که با چنین رفتاری که هم اکنون در پیش گرفته است، او خواهد توانست آنها را خوی دهد (عادت دهد) که به مِهرِ خودش وابسته بمانند و همچنین دلخوریِ کمتری در آنها برانگیخته شود.

[۸.۱.۱۹] این یکی از روش هایِ کوروش برایِ آموزش آنها برای هُماسش (شرکت) در بَرزش ها (تمرین ها) بود. از دیگر روش هایِ او دادنِ ساده ترین و سودآورترین کارها به کسانی بود که در بَرزش ها (تمرین ها) میهُماسیدند (شرکت میکردند)؛ و یکی دیگر از روش ها این بود که هرگز به کسانیکه از هُماسِش در بَرزش ها خودداری میکردند، هیچ خوشایشی (لطفی) را نَکُند.

[۸.۱.۲۰] ولی اُستوان ترین (مطمئن ترین) راه برای واداشتنِ سوتَک ها (مُسامِحه کاران) به آمدن این بود: اگر کسی هیچ رویکردی به این سه روش نشان نمیداد، کوروش همهٔ چیزهایی را که او داشت، از او میگرفت و آن ها را به کسانی میداد که کوروش میپنداشت که هرگاه که آنها را خواسته است، در دربار او نمایان شُده اند؛ و بدینسان کوروش دوستانِ با ارزشی را در برابر آنها که سودی نداشتند، بدست میآورد. و امروز نیز پادشاه پی جویِ کسانی میشود که خودشان را در دربار او نمایان نمیکنند، با آنکه اینچنین خویشکاری ای دارند (وظیفه ای دارند).

[۸.۱.۲۱] بدینسان، کوروش با آنها رفتار میکرد که از آمدن به بارگاهش خودداری میکردند. ولی او باور داشت که هیچ چیز نمیتواند در براَنگیزاندنِ کسانیکه در بارگاهش نمایان میشُدند، به انجام کارهایِ خوب و روی آوردن به زیبایی، کارایی بیشتری از رفتارِ فرمانروایِ آنها داشته باشد، که کوشش میکند تا در برابر فَرمانبُردارهایش، رساترین روشِ دستیافتن به سُتودگی را در رفتار خودش به نمایش بگُذارد.

[۸.۱.۲۲] کوروش باور داشت که آدم ها با داتِ های (قانون های) نوشته شُده بهتر ساخته میشوند، درهالیکه او یک فرمانروایِ خوب را همانند یک داتِ زنده ای درمینگریست که دارایِ چشم است، زیرا که او نه تنها میتواند فرمان بدهد، ونکه (بلکه) همچنین میتواند ناسزاگر (متخلف) را ببیند و او را کیفر دهد.

[۸.۱.۲۳] با نگر به این باورِ اُستوان، هرچه که خوشبختیِ کوروش بیشتر میشُد، او در پرستشِ خُداوند، خودش را پیش از همه پارساتر نشان میداد؛ و سپس برایِ نُخستین بار اَنجُمنِ مغان بُنیان گُذاشته شد... و او هیچگاه در

آغاز روز از خواندنِ سرود هایِ دینی برای نیایش به درگاهِ خُداوند، و کُرپانی کردن برایِ هر فرشتهٔ وَرجاوَندی (مقدسی) که مَغان رهنمون میشُدند، کوتاهی نمیکرد.

[۸.۱.۲۴] بدینسان اَنجُمن هایِ مغان که در آن زمان بدستِ کوروش پایه گُزاری شُدند، هتا تا به امروز در کنار پادشاهانی که سپس تر آمدند و رفتند، پابرجا مانده اند. در این پیوند و از اینرو، دیگر مردم پارس نیز از همان آغاز از او پیروی کَردند؛ زیرا آنها باور داشتند که در دستیافتن به بهروزی، اُستوارتر و دل آسوده تر خواهند بود، اگر آنها همان خُدایی را ستایش کُنند که فرمانروایشان کوروش آن را ارج میداشت، کسیکه از همه خوشبخت تر بود؛ و آنها همچنین میپنداشتند که در انجام اینکار بتوانند کوروش را خُوشنود سازند.

[۸.۱.۲۵] و کوروش درنگریست که پارسایِ دوستانش یک چیزِ خوبی نیز برایِ خودِ اوست؛ چونکه او همانندِ آن کسان فرنودآوری میکرد (استدلال میکرد) که در هنگامی که میخواهند یک فَرنافتِ (سفرِ) دریایی را بیآغازند، برتَریِ خودشان را در این میبینند که با رَه نورد هایِ پارسا همراه شوند تا با کسانیکه گمان میرود که برخی کارهای ناشایست و ناپرهیزکارانه ای را انجام داده باشند. و اَفزون برآن، او فرنودآوری میکرد که اگر همهٔ همیارانش مردانِ خُداترسی باشند، آنها کمتر گرایش به بزهکاری در برابر خودشان و در برابر او نشان خواهند داد، زیرا کوروش خودش را نیکخواهِ آنها درمینگریست؛

[۸.۱.۲۶] و کوروش میپنداشت که اگر برایِ آنها روشن کُند، که چه اندازه برای او مَهَند (مهم) است که با هیچیک از دوستان، همرزمان، و همبستگانش بدور از داد رفتار نَکُند، و اگر او همیشه ارجِ دَرخوری بر

پارسایی و پَرهیزکاری بِگُذارد، دیگران نیز با شایمندیِ (احتمال) بیشتر، خودشان را از انجام کارهایِ ناشایست بدور خواهند داشت و کوشش خواهند کرد تا راهشان را با روش هایِ پرهیزکارانه دُنبال کُنند.

[۸.۱.۲۷] و کوروش میپنداشت که اگر دیده شود که او آنچنان اَرجی برایِ همه میشناسد که هیچ گُفتهٔ ناشایستی را در برابر آنها به زبان نمیآورد و هیچ رفتار ناپَسندی با آنها نمیکند، با شایمندیِ (احتمال) اینگونه رفتار خواهد توانست بیشتر آزَرمِش و ارج گُذاشتن بر دیگران را برانگیزاند.

[۸.۱.۲۸] از بَررسی هایِ دُنبال شُده، کوروش این بریافت (نتیجه گیری) را کرد: مردم ارجِ بیشتری بر کسانی میگذارند که با همان آزَرمِش (احترام) آنها را گرامی میدارند تا بر کسانیکه مردم را نمیسنایند (احترام نمیکنند). مردم همین رفتار را هتا با کسانی میکنند که از آنها نمیترسند—اگر که نخواهیم از رفتاری که مردم در برابر پادشاهشان انجام میدهند چیزی بگوییم؛ و همچنین زنانی که آزَرمِشِ دیگران را پاس میدارند، باشایمندی (احتمال) بیشتر با دیدهٔ ارج به آنها نگاه میشود.

[۸.۱.۲۹] و دوباره، کوروش میاندیشید، اگر او نشان دهد که او کسانی را که فوری فرمانبُرداری میکنند بیشتر از کسانی گرامی میدارد که میپندارند بُزرگترین و پیچیده ترین کارهایِ خوب و سُتوده را موشکافانه انجام میدهند، در آن زمان این شیوه از فرمانبُرداری میتواند ژرفترین هَنایش (تأثیر) را بر کارگُزارانِ کشور بِگُذارد. و بدینسان کوروش داوری، کردار و رفتارش را پیوسته ادامه میداد.

[۸.۱.۳۰] و برای اینکه کوروش خویشتن داری خودش را اُلگو سازد، او همه را برآن داشت تا این رفتارِ سُتوده را با کوشایی هرچه بیشتر بِبَرزَند (تمرین

کُنند). زیرا هنگامیکه هَموَندانِ ناتوانِ همبودگاه ببینند که آن کس، که در یک جایگاهی است که بتواند در یک ناز و شِیدان (نعمت) گزافکارانه زندگی کُند، همواره افسار چیرگی برخودش را در دست دارد، آنها همه نیز بگونهٔ سرشتین (طبیعی) بیشتر تلاش خواهند کرد که به هیچ گونه زیاده روی و گزافکاری، گُناهکار شناخته نشوند.

[۸.۱.۳۱] افزون بر آن، کوروش بدینگونه میانِ فروتنی و خویشتن داری مینیماد (فرق میگذاشت): فروتن کسی است که در هنگامیکه دیگران او را میبینند، از انجام کارهایِ ناخوشایند چشم پوشی میکند، ولی آدمی که برخودش چیرگی دارد، هتا هنگامیکه نیز کسی او را نمی بیند، دست به کارهای ناپَسند نمیزند.

[۸.۱.۳۲] و کوروش میپنداشت که خویشتن داری میتواند بسیار خوب آموخته شود، اگر او بتواند نشان دهد که او خودش هیچگاه از بهر یک خوشی دَمی (لحظه ای) از دُنبال کردنِ خوبی بِدور نگهداشته نمیشود، ونکه (بلکه) او نُخست خواهانِ انجام کار سخت برایِ دستیافتن به یک شادی پیراسته است.

[۸.۱.۳۳] چکیدهٔ سُخن اینکه، با نشان دادنِ چنین نمونه هایی از رفتارهایِ پَسندیده، کوروش در دُرُست کردنِ رفتارِ زیردستانش در دربا به کامگاری بُزرگی دستیافت. آنها آموختند که به بُلندپایگانشان ارج و بَرتری دهند؛ و بدینسان و همچنین اَرج و اَدب داشتن درباریان و بُلندپایان به همدیگر، از دستاوردهایِ کوروش بود که زینهٔ (درجهٔ) بالایی داشت. و درمیانِ آنها شُما هیچگاه کسی را پیدا نمیکردید که آوایش را از خشم و یا خَندهٔ مهار نَشُدَنیش را از روی شادی، بُلند کُند؛ ولی با دیدن آنها، شُما میتوانستید

گمان کُنید که براستی آنها درهالِ انجامِ یک زندگیِ والامنشانه ای هَستند که هدفشان است.

[۸.۱.۳۴] اینچنین بود کارهایی که آنها هر روز در دربار انجام میدادند و گواهش بودند. با آهنگِ آماده سازی و آموزشِ هُنرِ جنگاوری، کوروش کسانی را به شکار میبُرد که میپنداشت باید از چنین بَرزِشی (تمرینی) برخوردار باشند، زیرا او باور داشت که همهٔ این کوشش ها بهترین وَرزش برایِ دستیافتن به دانشِ رَزمی و همچنین دُروست ترین بَرزش در سوارکاری هَستند.

[۸.۱.۳۵] بَرزش بهترین روشِ درخور برایِ استوار کردن پُشت و نَشیمنگاهِ سوارکاران در همهٔ میدان هایِ شکار است، چونکه سوارکاران ناگُزیر از پیگردِ جانوران به هرجایی هَستند که آنها بتوانند بگُریزند؛ و همچنین از بهر هَمالِش (رقابت) و آرزومندی آنها در پیروز شدن، این بهترین وَرزش برایِ کاریک و وَرچان (فعال) نگهداشتن آنها بر پُشت اسب است.

[۸.۱.۳۶] به کُمکِ همین بَرزِش ها، همچنین، کوروش بسیار خوب میتوانست همیارانش را در خویشتن داری و برتابیدنِ کارهایِ سخت، گرما، سرما، گُرسنگی و تِشنگی خوی دهد. و هتا تا به امروز پادشاهِ کشور پارس و دیگر همراهانِ او در دربار، سرگرمِ ادامهٔ همین ورزش ها هَستند.

[۸.۱.۳۷] از همهٔ آنچه که گُفته شُد، این روشن است که کوروش باور داشت آن کس که از ویژگی هایِ برتر از زیردستانش برخوردار نباشد، هاگ (حق) فرمانروایی بر آنها را ندارد، و او میپنداشت که با پذیراندن چنین برزِش ها بر کسانیکه در پیرامون او هَستند، او میتواند آنها را در خویشتن داری بویتارَد (هدایت کُند) و در هُنر جنگاوریِ و سازماندهی رزمی رسا سازد.

[۸.۱.۳۸] کوروش نه تنها این خوی را داشت که هرگاه که نیازی به ماندن در خانه نمیبود، دیگران را به شکار ببرد، ونکه (بلکه) هتا هنگامیکه کم یا بیش نیاز به بودن او در خانه میبود، او دوست داشت به شکار جانورانی برود که در باغ جانوران و بَدرامکَد (باغ وحش) نگهداری میشُدند. و او هیچگاه شام نمیخورد بدونِ اینکه نُخست برایِ آن آبدانه (عرق) ریخته باشد، و یا هیچ خوراکی به اسب هایش نمیداد، پیش از اینکه آنها نُخُست برزِش درخوری کرده باشند؛ و در این شکارها او همچنین گُرزچی (*mace-bearers*) خودش را نیز فرامیخواند که در نزد او باشد.

[۸.۱.۳۹] برآیندِ هَمهٔ این وَرزش هایِ پایدار و پیوسته این بود که کوروش و همیارانش در بسیاری از بَرزش ها فراوان سرآمد شُده بودند؛ او با رفتار خودویژه اش (شَخصی اش) اینچنین اُلگویی را بدست میداد. و اَفزون بر آن، کوروش این خوی را داشت که به آن کسان پاداش دهد که او میدید که با بیشترین آرزومندی، سرگرمِ بدست آوردنِ برترین راندمان ها هَستند؛ این پاداش دربرگیرندهٔ پیشکش هایی همانند شَوَال هایِ (شُغل های) بُلندپایهٔ کشوری، ارج والا و همه گونه از کارهایِ مَهَندِ (مهم) کشوریِ دیگر بودند؛ و بدینسان کوروش یک بُلندپروازیِ پاکدلانه ای را در آنها برمیاَنگیزاند، تا هرکس تلاش کُند، در پیشِ چشمانِ او همانگونه که شایسته اش است، نمایان گردد.

[۸.۱.۴۰] وانگهی، با درنگریستن در رفتار کوروش، ما میپنداریم که او این دیدگاه را داشت که بَرتَریِ یک فرمانروا بر زیردستانش نه تنها در این نکته پایان نمییابد که بهتر از آنها باشد، ونکه (بلکه) او باید همچنین آنها را بگونه ای، شیدا و دلبستهٔ خودش کُند. به هر روی، او میپَسَندید که برایِ خودش

جامهِٔ مادها را برگُزیند و همیارانش را نیز وامیداشت که این گُزینش را بپذیرند؛ زیرا او میپنداشت که اگر یک کاستی در نمای کسی باشد، آن جامه میتوانست کُمک کُند تا آن کاستی را بپوشاند، و اینکه آن جامه، پوشندهٔ آن را بسیار بالابُلند و خوش چهره میکُند.

[۸.۱.۴۱] زیرا کفشهایِ مادها بدینگونه بودند که آدم میتوانست در ته آن چیزی را بگُذارد، بدون اینکه دیده شود، تا او را بُلندتر از آنچه که هست، نشان دهد. کوروش همچنین آیین سُرمه کشیدن بدور چشم را می ایزانید (تشویق میکرد)، تا آنها درخشان تر از آنچه که بودند، بنگرآیند، و بکارگیریِ اَبزار آرایش، تا رنگ و روی آدم بهتر از نمایِ خُدادادی او باشند.

[۸.۱.۴۲] کوروش همچنین به همیاران و درباریان آموزش میداد که در پیش دیدِ هَمگانی (انظار عمومی) آب دهان نیاندازند و بینی خودشان را پاک نکنند، نچَرخند و به هر چیزی خیره نشوند، چنین رفتار کُنند که انگار مردانی هَستند که هیچ چیز آنها را شگفت زده نمیسازد. او میپنداشت که همهِٔ این رفتارها تا اندازه ای هَنایشی (تأثیری) در نمای آنها بر زیردستانشان دارند، تا فرمانبُرداران بیزار از رهبرانشان نشوند.

[۸.۱.۴۳] از اینرو، کوروش آنهایی را که میپنداشت که باید در کار کشورداری باشند، در آموزشگاهِ خودش با بَرزش هایِ نِزومانِ (دقیق) و موشکافانه آموزش میداد که و این همراه با آن ارجی بود که او در جایگاهِ رهبرِ آنها فرمان میراند؛ از سویی دیگر، کوروش آنهایی را که درجایِ پیشکاران (خدمتکاران) میپَروَرد (تربیت میکرد)، به فراگرفتنِ آموزش هایِ شهروندان نمی ایزانید (تشویق نمیکرد)؛ و هیچگاه به آنها پروانهٔ دآشتن جنگ ابزار را نمیداد؛ ولی او مینِزومانید (دقت میکرد) تا آنها از بهر کارهایی

که برایِ شهروندان انجام میدادند، در رنجِ بی بهرگی از خوراک و نوشیدنی نباشند. و آنها نیز همانندِ آزادمَردان و شهروندان از بهر کوشش هایی که کوروش برای آسایش آنها انجام میداد، به او «پدر» میگُفتند.

[۸.۱.۴۴] کوروش کارها را بدینگونه سازمان داده بود: هرگاه خویشکاری (وظیفهِ) پیشیاران در هنگام شکار ترساندن جانوران و گُریزدادن آنها به هامون ها برای سوارکاران بود، او به این پَشکانِ (طبقه هایِ) پایینِ هَنجُمَنی (اجتمایی) پروانه میداد،-- ولی نه به شهروندان-- که با آنها که در شکار بودند، خوراک بخورند؛ و هرگاه که یک گُسیلش (*expedition*) برای انجام دادن بود، او پیشیاران را به چشمهِ آب راهنمایی میکرد، همانگونه که چارپایانِ باربر را به آنجا میویتارید (هدایت میکرد). و دوباره، هنگامیکه زمانِ خوراک خوردن فرامیرسید، کوروش آنها را میبیوسید (منتظر آنها میشُد) تا آنها بتوانستند چیزی برای خوردن بدست آورند و گُرسنه نمانند. و این پَشکِ هَنجُمَنی (طبقه اجتمایی) همچنین او را «پدر» مینامید، همانگونه که پَشکانِ بالایِ هَمبودگاه به او «پدر» میگفتند، چونکه او خوب در رنج فراهم آوردن نیازهایِ پیشیاران بود، بگونه ایکه آنها شاید در همهِ زندگیشان بدون یک واخواهی (اعترض) پیشیار (خدمتکار) میماندند.

[۸.۱.۴۵] بدینسان کوروش برایِ همگیِ شاهنشاهیِ پارس پایستگی (ثبات) نیازین را پایندان کرد (تضمین کرد)؛ و او به رسایی بیگُمان بود که به هیچ وجه نباید نگرانِ پَژمَرگ (خطر) از سویِ کسانی باشد که او آنها را شکست داده است. و فرنودِ (دلیل) این بیگمانی این بود که او باور داشت که آنها ناتوان هَستند و او میدید که آنها از هر سازماندهی بی بهره هَستند؛ و افزون بر آن، هیچکدام از آنها پروایِ نزدیک شدن به او در شب یا روز نداشت.

[۸.۱.۴۶] ولی کسانی بودند که کوروش آنها را نیرومند ارزیابی کرده بود و کسانیکه او آنها را با ساز و برگِ رَزمی خوب و سازماندهی خوب دیده بود؛ و او میدانست که برخی از آنها اسپوارانی را زیر فرمانشان دارند، و دیگران پیادگانی را؛ و کوروش آگاه بود که بسیاری از آنها در این اندیشه به خود اَپستام (اعتماد) داشتند که هَماوَردی (حریفی) برایِ فرمانروایی او باشند؛ و آنها نه تنها میآمدند و فراوان به نگهبانان او نزدیک میشُدند، ونکه (بلکه) بسیاری از آنها پیوسته برایِ بازدید از خودِ کوروش میآمدند، و این، پرهیزکردنی نبود اگر که او میخواست آنها را بکارنگیرد.—پس دَربارِ او مانِشگاهی (اقامتگاهی) بود که از آنجا میتوانست بُزرگترین پَژمَرگ ها (خطرها) برای او روی دهند، و این یکی از راه های فراوان بود.

[۸.۱.۴۷] بدینسان، هنگامیکه کوروش در اندیشه هایِ خودش جستجو میکرد که چگونه او هر پَژمَرگی (خطری) را که بخواهد از آنها سرچشمه بگیرد، بِزُدایَد، او اندیشهٔ زَداَفزاریِ (خلع سلاح) و ناتوان کردنِ آنها را از جَنگ، رد کرد؛ زیرا داوریِ او، اینکار را نادُرُست میدانست، و اَفزون بر آن، او میپنداشت که اینکار برایِ شاهنشاهی او ویرانی ببار آورد. و از سویی دیگر، او باور داشت که خودداری از پذیرفتنِ آنها در نَزدِ خودش و یا نشاندادنِ بدگمانی به آنها، میتوانست بیدرنگ به دُشمنی در میان آنها بفرجامد.

[۸.۱.۴۸] ولی راهِ بهتر از همهٔ آنها این بود: کوروش به یاد آورد که یک روشِ آبرومند که بیشتر از همه، اَرمَندیِ خودویژه (امنیت شخصی) برایِ او فراهم میآورد، بدست آوردن دوستی آنهاست، اگر که بتواند، آنها را بیشتر خواتیک (صمیمی) بخودش سازد تا به همدیگر. از اینرو من تلاش خواهم

کرد این روشی را که او برایِ بدست آوردنِ دوستی آنها برگُزید، به نیکخَتَم (توضیح دهیم).

نَسکِ هَشتُم، بَخشِ دوم



کوروش بُزُرگ

بررسی ویژگی هایی که از کوروش یک اَبَرمَرد ساختند

[۸.۲.۱] نُخست اینکه، کوروش همیشه و تا آنجا که میتوانست مهربانیِ هایی را که از ته دل میآمدند، نشان میداد؛ زیرا او باور داشت که همانگونه که آسان نیست که کسانی را دوست داشته باشیم که از ما بیزار هَستند، یا شادمانی برایِ کسانی فراهم بیاوریم که بدخواه و دُشمن ما هَستند، از همین راه نیز، آنها که مهر و شادمانی برایِ دیگران به ارمغان میآورند، نمیتوانند هَدفِ کین و رَمیدگیِ کسانی شوند که به آنها مهر وررزیده اند و برای آنها این خوشی ها را فراهم آورده اند.

[۸.۲.۲] از اینرو، و گاه به گاه هنگامیکه کوروش نمیتوانست به رسایی مهربانی خود را از راهِ دادنِ پیشکش و پول، نشان دهد، او تلاش میکرد تا مهر کسانی را که در پیرامون او بودند بدینگونه بدست آورد که به گرفتاری هایِ آنها میآویستید (توجه میکرد)، کاری را به سودِ آنها انجام میداد، در خوشبختی شان با آنها شادمانی میکرد و در رویدادهایِ ناگوار با آنها همدردی میکرد؛ و پس از اینکه کوروش خودش را در جایگاهی میافت که بتواند با پول مهربانیش را نشان دهد، او با آنها خوراک میخورد، چونکه بِنَگرمیاید که کوروش از همان آغاز پی بُرده بود که هیچ بَخششِی با ارزش برابر، که آدم ها بتوانند بهمدیگر بکنند، پَسَندیده تر از این نیست که آنها در نان و نمک خودشان با یکدیگر هَمبای شوند (شریک شوند).

[۸.۲.۳] برپایهِٔ اینچنین باوری، کوروش نُخست فراهم آوری کرد تا از همان خوراکی که او پیاپی میخورد، به اندازهِٔ بَسنده برایِ شُمارِ فراوانی از مهمان ها، روی میز خوراک او گذاشته شود؛ کوروش از همه نمونه خوراک هایی که برایِ او فراهم میشُدند، بجز آنهایی را که او و مهمانانش در پایِ میز از آن

خورده بودند، در میانِ آن بخش از دوستانش پَخش میکرد که او میخواست برای آنها یادبودهایی با آرزوی هایِ خوب بفرستد. و کوروش این خوی را داشت که اینچنین پیشکش هایی را همچنین به پیرامون برای کسانی بفرستد، که زاوری هایِ (خدمت هایِ) آنها در پاسداری از دِژهایِ مرزی یا باشندگی در دربار یا از راهی دیگر خُرسندی او را فراهم میآوردند؛ از این راه کوروش به آنها میواباند (میفهماند) که آرزویِ آنها برایِ شادمان کردنِ او از پیش چشم هایش بدور نمانده است.

[۸.۲.۴] کوروش این خوی را داشت که اگر او میخواست هر از گاهی کسی از پیشکارانِ (خدمتکاران) خود را ستایش کُند، با دادن پیشکش هایی از میزِ خوراکِ خودش او را گرامی میداشت؛ و او خوراکِ زاوران (خدمتکاران) را از خوانِ خودش فراهم میآورد، چونکه او میپنداشت که با اینکار آنها را شاد و نیکخواهی (وفاداری) آنها را بدست میآورد، همانگونه که اینکار در سگ ها اینچنین هَنایشی (تأثیری) را برجای میگُذارد. و اگر کوروش میخواست یکی از دوستانش را در پیشِ مردم ارج گُذارد، برای اینچنین کسی پیشکش هایی را از میزِ خوراکِ خودش برمیگُزید و میفرستاد. و این شگرد نشان میداد که بسیار کارایی داشته باشد؛ چونکه هتا تا به امروز مردم به کسانیکه از میزِ خوراکِ شاهنشاه ارمغانی را دریافت میکُنند، بسیار ارج میگُذارند. زیرا آنها میپندارند که اینچنین کسان که از خوشایش (لطف) فراوانی برخوردار شده اند، در جایگاهی هَستند که هرچیزی را که بخواهند برایِ خودشان فراهم کُنند؛ هتا اگر آرزویی برای کسی دیگر داشته باشند، آنرا بجاآورند. افزون بر آن، فرنود (دلیل) دیگر بر شادی آور بودن آنچه که از میزِ خوراکِ پادشاه فرستاده میشود، این است که آن خوراکی که از کاخ پادشاه میآید براستی بسیار خوشمزه است.

[۸.۲.۵] به هر روی، این نباید شگفت انگیز باشد. زیرا همانگونه که همهٔ هُنرها در شهرهایِ بُزُرگ با فَرازترین ویژگی ها گُوالیده اند (رُشد کرده اند)، از همان راه نیز خوراک ها در کاخِ پادشاه، اُستادانه با والاترین ویژگی ها، فراهم میشوند. زیرا در شهرهایِ کوچک یک پیشه ور به تنهایی شَمَلی (صندلی)، دَر و پنجره، دستگاهِ شُخم زنی و میز میسازد و بیشتر همان پیشه ور خانه هم میسازد، و بگونه ایکه او هتا سپاسگُزار نیز هَست، اگر که بتواند به اندازهٔ بَسنده دستیارانی را پیدا کند، که به او کُمک کُنند. اگرچه این شدنی نیست که آدم پیشه های فراوانی داشته باشد و در همهٔ آنها کارشناس باشد. از سویی دیگر، در شهرهایِ بُزُرگ، از آنجا که بسیاری از آدم ها میخواهند در هریک از شاخه هایِ تُخشاکی (صنعتی) سرگرم کار شوند، یک پیشه به تنهایی بَسَنده میکند، و بیشتر هتا کمتر از همگی (تمامی) یک پیشه بِسَنده است، تا هزینهٔ زندگی آدم براورده شود: برایِ نمونه، یک کارگر کفش مردانه درست میکند، و دیگری برای زنان؛ و جاهایِ دیگری هَستند که در آنجا کارگرها هزینهٔ زندگیشان را از راه بخیه زدن به کفش ها بدست میاورند، دیگران از راه بریدن بخش هایی از کفش ها، و دیگران از راه دُوختن بخش های بالایی کفش ها به همدیگر، درهالیکه کسانِ دیگر نیز هَستند که هیچکدام از اینکارها را انجام نمیدهند، ونکه (بلکه) پارَک هایی (قطعه هایی) را که از آنها کفش ساخته میشود، گردآوری میکنند.

برآیند اینکه، هرکس که خودش را سرگرم انجام یک کار ویژه با تراز بالایِ کارشناسی میکُند، باید که کارش را با بهترین شیوه که شایش (امکان) آن باشد، انجام دَهَد.

[۸.۲.۶] راستینانه (دقیقا) در پیوند با گرداندنِ یک آشپزخانه، همین بُنپایه ها نیز کاربَستَنی (اجرا پذیر) هَستند: در هر خانه داری ایکه در آنجا تنها یک

تَن برایِ میزِ خوراک خوری برنامه ریزی میکُنَد، او میز را میچیند، نان میپَزَد، یک بار این نمونه از دوری ها (بشقاب ها) را آماده میکُند، و بار دیگر نمونهٔ دیگری را، او از روی ناچاری، ناگُزیر خواهد بود که سفارش ها را همانگونه که میآیند با راندمانِ پایین برآورده سازد، زیرا کسی به او کمک نمیکند؛ ولی در آنجا که یک تَن گوشت ها را با بُخار بپزد، و کسی دیگر آن ها را با آتش سُرخ کُند، یک تن ماهی بِپَزد و دیگری آن را با آتش آماده سازد، و دیگری نان بِپَزد ولی نه از هر نمونه ای، ونکه (بلکه) آنجا که بَسَنده میکند تنها یک نمونه از نامورترین آنها را—به باور من هرچیزی که در اینچنین آشپزخانه ای آماده گردد، باید با نِزومانِش (دقت) و تیزنگری روی آن کارشده باشد و از ولاترین ویژگی برخوردار باشد.

[۸.۲.۷] هماهنگ با آن، کوروش از همهٔ هَماوَردهایش (حریف هایش) در هُنرِ بدست آوردنِ دوستانِ فراوان از راه دادنِ پیشکش هایِ خوراکی، بسیار پیشی گرفت. اکنون میخواهم بِنیکختَم (توضیح دهم)، که چگونه کوروش در هر راه دیگری نیز که به دیگران مهرورزی و خوشایش (لطف) میکرد، بسیار پیشی میگرفت. از آنجا که کوروش در اندازهٔ درآمدهایی که بدست میآورد از همهٔ مردانِ دیگر پیشی گرفته بود، او بَرتریِ خودش را ولی باز و بیشتر در ارزش و چگونگیِ (کیفیت) ارمغان هایی نشان میداد که پیشکش میکرد. از اینرو، این کوروش بود، که گُشادهِ دستی در دادنِ ارمغان را به کَردِ (عملا) آغازید، و این آیین هتا تا به امروز در میانِ پادشاهان ادامه دارد.

[۸.۲.۸] براستی، در همهٔ جهان هیچکس یافت نمیشود که دوستانِ او هَمانندِ دوستانِ پادشاهِ پارس توانگر باشند: هیچکس بجز پادشاهِ پارس پیروانش را با اینچنین جامه هایِ درخشان و شکوهمند نمی پیراید، هیچ ارمغانی به اندازهٔ پیشکش هایِ او شناخته شُده نیستند، دستبندها و

گردنبندهایِ تلایی، و اسب هایِ جَنگی با افسارهایِ تلایی. زیرا در آن کشور هیچکس نمیتواند چنین گَنج هایی داشته باشد، مگر اینکه پادشاه آنها را به او پیشکش کرده باشد.

[۸.۲.۹] و دیگر اینکه دربارهٔ چه کسی بجز کوروش گُفته شُده است که از بهرِ گُشادهِ دَستیش در دادنِ پیشکش، مردم او را هتا به برادرها، پدر و مادرها و فرزندانشان برتری داده اند؟ چه کسی دیگر بجز پادشاهِ ایران هرگز در چنین جایگاهی بوده است که بتواند دُشمنانی را کیفر دهد که در یک بازهٔ (فاصلهٔ) زمانیِ چند ماهِ از او دور بوده اند. و چه کسی، بجز کوروش، هرگز توانست یک شاهنشاهی را از راه کشورگُشایی برپا سازد که هتا با مرگش از سوی مردمی که او آنها را شکست داده بود، «پدر» نامیده شود؟ چونکه چنین نامی آشکارا ازآنِ یک آدم نیکوکار است تا یک چپاولگر.

[۸.۲.۱۰] از این گُذشته، ما پی بُردیم که کوروش از راه دیگری بجز بخشش ارمغان ها و گرامیداشتن افراد، نمیتوانست کسانی را بدست آورد که آنها را «چشمان و گوش هایِ پادشاه» مینامیدند؛ چونکه کوروش از راهِ پاداش هایِ آزادمنشانه به کسانیکه به او گُزارش از آن چیزهایی را میدادند که دوست داشت بشنود، او مردانِ فراوانی را ایزانید (تشویق کرد) تا آنها بکارگیری از گوش ها و چشمانشان را کار ویژهٔ خود کُنند تا بتوانستند از راه اَنیشگی (جاسوسی)، گُزارش هایی را به پادشاه بدهند که به سودِ او باشند.

[۸.۲.۱۱] برآیندِ روامند (عادی) اینکار این بود که «چَشمان» و «گوش هایِ» فَراوانی ازآنِ پادِشاه دانسته میشُدند. ولی اگر کسی بِپندارد که پادشاه تنها یک تَن را برگُزیده بود که «چَشم» او باشد، در رَمَژک (خطا) است. زیرا بَسَنده نیست که تنها یک تن ببیند و یک تَن بشنود؛ و این بدین چم

(معنی) است که به همهٔ ِ دیگران دستور داده شود که هوشیار نباشند، اگر تنها یک تَن برای ِ دیدن و شنیدن گمارده شود. افزون بر آن، اگر مردم میدانستند که کس ویژه ای «چَشم» پادشاه است، آنها میدانستند که باید خودشان را از او دور نگه بدارند. ولی اینچنین چیزی موردی نداشت؛ زیرا پادشاه به هرکس گوش فرامیداد که میداوید (ادعا میکرد) که چیز با ارزشی را شنیده یا دیده است.

[۸.۲.۱۲] و بدینسان چنین چُویی در پیرامون پراکَنده شُد که «پادشاه گوش ها و چشم های فراوانی دارد»، و مردم در هرجایی که بودند میترسیدند چیزی را بگویند که به اَرج پادشاه زیان بزند، انگار که او خودش درهال گوش دادن باشد؛ یا بخواهند کاری را برای ِ آسیب زدن به او انجام دهند، انگار که او در آنجا باشد. از اینرو، نه تنها هیچکس پروای ِ گُفتن ِ چیزی را نداشت که به آزَرمِش و ارج کوروش گَزَند رساند، ونکه (بلکه) هرکس ِ دیگر در همهٔ ِ زمان ها بگونه ای رفتار میکرد که انگار او هم خودش جزیی از چَشمان و گوش های ِ فراوان ِ پادشاه باشد. من نمیدانم که رویهم رفته چه فَرنود ِ (دلیل) بهتری را کسی بتواند از سوی مردم برای ِ این روش ِ کوروش بیاورد، بجز اینکه او میخواست که یک آدم ِ نیکوکار در تواناترین اندازه اش باشد و این راهکار ِ او از بهر بجا آوردن ِ مهری بُزُرگ برای ِ دیگران و در پاداش ِ خوشایی (لطفی) کوچک بوده است.

[۸.۲.۱۳] این شگفت انگیز نیست که کوروش که توانمندترین آدم در میان ِ همهٔ ِ مردم جهان بود، میبایست در بَخشش ِ پیشکش و اَرمغان هایش سرآمد ِ دیگران باشد؛ ولی چیزیکه بیشتر درخور ِ نگرش است، گرایش کوروش در پیشی گرفتن از همه در رویکرد نشاندادن به دوستانش و رسیدگی به رنج و گرفتاری های ِ آنها است؛ و گُفته میشود که این راز پنهانی نبوده است که

هیچ چیز کوروش را بیشتر از این شرمنده نمیکرد که در رسیدگی به گرفتاری هایِ دوستانش کسی از او پیشی بگیرد.

[۸.۲.۱۴] مردُم سُخنی را از کوروش با این دُرُونمایه بازگویی میکُنند که خویشکاریِ (وظیفهٔ) یک چوپانِ خوب و یک پادشاهِ خوب بسیار همانند یکدیگر هَستند؛ در زمانیکه یک شبان برایِ بهرهمند شُدن از سودِ گَله هایِ خودش باید آنها را سرخوش نگهدارد (تا آنجا که گوسپندان بتوانند نشان دهند که شاد هَستند)، و بدینسان نیز یک پادشاه باید مردُم و شهروَندانش را شادمان سازد، اگر او میخواهد از آنها بهره ببرد. نگر به اینکه کوروش پایبند به این دیدمان (تئوری) بود، هرگز شگفت انگیز نیست که او اینچنین بُلندپروازی را داشت که در رسیدگی به دوستانش و رویکرد نشان دادن به آنها سرآمدِ دیگران باشد.

[۸.۲.۱۵] و گُفته میشود که در میانِ دیگر اُستوانش ها (دلیل آوری ها)، کوروش یک نمایشِ کُنشیکِ (عملی) ستایش اَنگیزی از دُرُستیِ این دیدِمانِ (تئوری) را به کرُزوس نشان داده است، هنگامیکه کرُزوس به کوروش هُشدار داد که: «با چنین بَخشایش هایِ فراوان، او خودش را تنگدَست خواهد کرد، درحالیکه او در جایگاهی است که در خانه اش گَنج هایِ تلا بیشتر از هر آدمِ دیگر، گردآوری کُند.» میگویند که کوروش از او پُرسیده است: "از بهر خدا، کرُزوس به من بگویید از زمانیکه من فرمانروایی خودم را آغازیده ام، چه اندازه تلا میتوانستم تاکنون داشته باشم، اگر، همانگونه که شما پیشنهاد میدهید، من درهال گردآوری آنها میبودم ؟"

[۸.۲.۱۶] کرُزوس یک وَجهِ بُزرگی را اَنگارد (تخمین زد). "خوب، پس کرُزوس،" کوروش در پاسُخ گفت، "به همراه ویشت اَسپَه یک آدمی را

بفرستید که به او بیشترین اَپِستام (اعتماد) را داشته باشید. و شُما ویشت اَسپَه، "کوروش به او گُفت، " سراغِ دوستانِ من به پیرامون بروید و به آنها بگویید که من برایِ انجام یک برنامهٔ دُشوار به پول نیاز دارم؛ چونکه، براستی فراوان هم نیاز دارم. و از آنها بخواهید که آن اندازه پولی که میتوانند به من بدهند یاداشت کُنند، و مُهر خودشان را پای هر پاشَن (سَنَد) بِگُذارند، و آن را به پیکِ کرُزوس بدهند تا او آن را به اینجا واسِپُرَد."

[۸.۲.۱۷] پس از اینکه کوروش فرمانِ خود را بر رویِ یک برگِ کاغذ نوشت، او آن نامه را با مُهرِ خود آراست و به ویشت اَسپَه داد تا آن را به سوی دوستانش ببرد. و کوروش همچنین در آن نامه نوشت که آنها از ویشت اَسپَه همانندِ دوستشان پیشوازی کُنند (استقبال کُنند). و پس از اینکه ویشت اَسپَه از چرخی که در پیرامون زده بود، بازگشت، و پیکِ کرُزوس هم آن پاشَن های (سَندهای) دستَنیده شده (امضا شده) را به همراه آورد، ویشت اَسپَه گُفت:"پادشاه کوروش، شما باید که از امروز به پس همانندِ یک آدمِ توانگر با من رفتار کُنید؛ زیرا، به پاسِ نامهِٔ شما، من با شُمارِ بُزرگی از اَمغان ها بازگشته ام."

[۸.۲.۱۸] " هتا این نامه بر نیز، هم اکنون یک گنج-خانه به همراه آورده است، کرُزوس،" کوروش گُفت. "ولی اکنون نگاهی به پهرستِ نامِ دوستانِ من بیاندازید، و آن وَجه هایی را که آنها میتوانند به من کمک کُنند، جَم بِزَنید (جمع بزنید)، و نگاه کُنید که چه اندازه پول برایِ من آماده شُده است، چنانچه من نیازی به بَهرهمند شدن از آنها داشته باشم." گُفته میشود که سپس کرُزوس آن وجه ها را جَم زده است و پی بُرده است که چند برابرِ آن دارایی ها در آن پاشَن (سَند) گردهم آمده بودند که او به کوروش گفته بود

چنانچه او آنها را میاَندوخت، میتوانست تا آن زمان در گنج-خانه اش داشته باشد.

[۸.۲.۱۹] و گفته میشود که پس از اینکه این نهاده (موضوع) آشکار گشت، کوروش به کرُزوس روی آورده است و به او گفته است:"آیا شُما درمینگرید، کرُزوس، که من همچنان گنج هایِ خودم را دارم؟ ولی شما به من پیشنهاد میدهید که آنها را گردآوری کُنم و در کاخم بیاَندوزم، و نگهبانان مُزدور را خُورتاک (مسئول) پاسداری از این گنج ها و هرچیزی کُنم و به آنها اَپَستام (اعتماد) داشته باشم، تا از بهر آن اَندوخته ها بر من رَشک بُرده شود و مردم از من بیزار شوند. از سویی دیگر، من باور دارم که اگر من دوستانم را توانگر سازم، من گنج هایم را پیش آنها خواهم داشت و همزمان نگهبانانِ اَپَستامندتری (قابل اعتمادتری) را هم برای پاسداری از خودم و هم از دارایی های انبازمان (مشترک مان) بدست خواهم آورد تا اینکه بخواهم نگهبانانِ مُزدوری را خُورتاکِ (مسئول) اینکار بکُنم."

[۸.۲.۲۰] "و یک چیزِ دیگر که من ناگُزیرم به شما بگویم: هتا من نیز نمیتوانم آن دلبستگی به داشتنِ دارایی را در خودم ریشه کن کُنم که خُداوند در روانِ آدم ها جای داده است، که رفتار ما همه را همانند گدایان کرده است. من، نیز، همانندِ دیگر مردمان، سیری ناپذیر از داشتن دارایی هَستم."

[۸.۲.۲۱] "به هر روی، من میپندارم که من دیگرگونه (متفاوت) از بسیاری از مردم هَستم، بدینسان که دیگران، هنگامیکه آنها بیشتر از بَسَندگی (کفایت) دارایی بدست میآورند، برخی از گنج هایِ خود را زیر خاک میکُنند و میگُذارند برخی دیگر بِفرسایَند، برخی ها خودشان را با شُمارش و اندازه

گیری، وزن کردن و در دیدِ همگانی گذاشتن و تماشا کردنِ گنج هایشان خسته میکنند؛ و با آنکه چنین آدم هایی سرمایهٔ فراوان در خانه دارند، آنها هیچگاه بیشتر از آنچه که کُم شان (معدهٔ شان) بتواند نگهدارد، نمیخورند، زیرا آنها خواهند ترکید اگر که بیشتر از اندازه بخورند، و آنها هیچگاه بیشتر از آن جامه ای که بتوانند بارش را برتابند، نخواهند پوشید، چونکه آنها خَپه خواهند شد (خفه خواهند شد)، اگر که چنین کُنند؛ از اینرو آنها به آن گنجی که بیش از نیازشان است، تنها بسانِ باری برایِ خودشان مینگرند."

[۸.۲.۲۲] "من از رهنمون هایِ پروردگار پیروی میکُنم و همیشه در پی آنها چنگ میاندازم و با دلبستگی آنها را میپَذیرم. ولی هنگامیکه من ببینم که بیشتر از بَسَندگی (کفایت) برایِ نیازهایم، چیزی را بدست آورده ام، من آن را برایِ بجا آوَردنِ خواسته هایِ دوستانم بکار میگیرم؛ و از راه توانگر کردنِ آدم ها و مهرورزی به آنها، با دارایی هایی که بیش از نیازم هَستند، من دوستی و توختاری (وفاداری) آنها را بدست میآورم، و از آنجا من پاداشم را که آسایش و نام نیکوست، برداشت میکنم—دارایی هایی که هیچگاه فرسوده نخواهند شد و یا گیرندهِ آنها را زیر بارِ سنگین شان زخمی نخواهند کرد؛ ولی هرچه بیشتر آدم آوازهِ خوبی داشته باشد، او بُزرگتر، دلرُباتر و درخشان تر میپَرویزَد (جلوه میکند)، و همچنین، کسانیکه آوازهِ نیکو دارند، بیشتر دارای دلی روشن هَستند."

[۸.۲.۲۳] "و بگُذارید تا به شما بگویم، کرُزوس،" کوروش ادامه داد، "من آدم هایی را که بیشترین سرمایه ها را دارند و باید بیشترین نگهبانی ها را از آنها بِکُنند، خوشبخت ترینِ آدم ها نمینگرم؛ زیرا اگر که اینگونه میبود، آن سربازانی که از دیوارهایِ شهر نگهبانی میکنند، باید که خوشبخت ترین آدم ها باشند، زیرا آنها از همهِ دارایی ها و هرچیزی که در شهر هست، پاسداری

میکنند. ولی من آنکس را که بتواند از راه آبرومندانه بیشترین سرمایه ها را بدست آورد و آنها را در راه نیکوترین کارها بکارگیرد، خوشبخت ترین آدم بِشُمار میآورم." و آشکار بود که کوروش خودش آموزه های فَرخویی (اخلاقی) و پَندهایی را که میداد، بکار میبست.

[۸.۲.۲۴] افزون بر آن، کوروش درنگریست که بیشترِ مردم در دورانِ تَندُرستی و توانایی، فراهم آوری هایی را میکنند که شاید برای زندگی کردن نیازین باشند، و آنها اندوخته هایی را برایِ خودشان گردآوری میکُنند که خواسته هایِ آدم هایِ تَندُرست را برآورده خواهند ساخت؛ ولی او دید که آنها هرگز هیچ دوراندیشی ای انجام نمیدهند که در نِهِشت (وضعیت) بیماری به درد به خور باشند. از اینرو، کوروش وَدایید (تصمیم گرفت) تا این گرفتاری ها را بِگُشاید، با این هدف، او از پرداختِ هیچ هزینه ای خودداری نکرد، تا در پیرامونِ خودش بهترین پزشکان و نیشگران (جراح هان) را گردآوری کُند. و همچنین او همهٔ ابزارها و داروها و خوراک هایِ گوناگون و نوشیدنی هایِ سودمندی را فراهم آورد که هرکدام از این پزشکان به او پیشنهاد میدادند — از اینرو، هیچ ابزارِ پزشکی و دارویی نبود که او فراهم نیاورده باشد و در کاخش نیاندوخته باشد.

[۸.۲.۲۵] و هرگاه کسی بیمار میشُد، که کوروش خواهانِ تندرستیش بود، کوروش از او بازدید میکرد و هرچه که نیاز داشت برایِ او فراهم میآورد. و کوروش همچنین از پزشکان سپاسگُزاری میکرد، هرگاه که کسی از آنها اندوخته هایِ پزشکی او را برایِ انجامِ کارهایِ درمانی بکار میگرفت.

[۸.۲.۲۶] کوروش این چنین کارها را نُخست از اینرو انجام میداد تا دلبستگی کسانی را که میخواست دوستش داشته باشند، برای خودش نگه

بدارد. و بازی هایی را که کوروش برای همتازی (مسابقه) برپا میساخت و جایزه هایی را که میداد از این آرزو سرچشمه میگرفتند که او بتوانست در مردمش، سُهِش (حس) هماوردی (رقابت) را در چیزهایِ غشنگ و خوب، برانگیزاند—این بازی ها همچنین برای او ستایش و والایش میآفریدند، زیرا هَدفِ او بدستِ آوردنِ ویژگی هایِ خوب در کُنِش (عمل) بود. ولی این همتازی ها همچنین به چالش ها و چشم هم چشمی ها در میانِ بُزُرگزادگان دامن میزدند.

[۸.۲.۲۷] اَفزون بر این، کوروش آیین نامه ای را فراهم آورد که به دُرُستی یک دات (قانون) بود، بر این پایه، که در هر نهاده ای (موضوعی) که به داوَری نیاز داشت، چه در پیوند با ستیزه زُدایی میان شهروندان باشد و چه مُبارزه در وَرزش بر سر یک جایزه، آنهایی که درخواستِ داوری میکردند، میبایست در گُزینش داورها با هم همداستان میشُدند. زیرا این چیزِ آشکاری بود که هرکدام از هَماوردان (رقیب ها) میخواست با دَرآیش ترین (با نفوذترین) مردان را که بیشتر از همه با او مهربان بودند، درجایِ داور برگُزینند. آنکس که دادگاه را نمیبُرد همیشه به کسی که پیروز میشُد رشک میوَرزید، و از آن داورهایی که به سودِ او رای نداده بودند بیزاری میجُست؛ و از سویی دیگر، آنکس که دادگاه را میبُرد، میداوید (ادعا میکرد) که از بهر دادگری در نهاده ای (موضوعی) که او به دادگاه بُرده است، پیروز شده است، و بدینسان او میپنداشت که هیچ سپاسی را وامدار کسی نیست.

[۸.۲.۲۸] و همچنین آنها که آرزو داشتند که در بدست آوردن مِهر کوروش در جایِ نُخست باشند، به همدیگر رَشک میبُردند، همانندِ دیگر مردمان [هتا در سامانه هایِ مَردمسالار(جُمهوری)]، بگونه ایکه در بیشتر نهاده ها (موردها) هرکس آرزو داشت دیگری را هرچه زودتر از سَرِ راهش کنار بزند

تا اینکه بخواست در انجام کاری به او بِپیوندَد، که دربرگیرندهٔ سودِ هردوی آنها میبود. بدینسان نشان داده شُد، که چگونه کوروش چاره اندیشی میکرد تا بیشترین شهروندانِ با درآیش (با نفوذ)، او را بیشتر از خودشان دوست بدارند.

نَسکِ هَشتُم، بَخش سِوّم



کاروانِ شادی

کاروانِ شادی

[۸.۳.۱] اکنون میخواهم بازکاوی کُنم (تشریح کُنم) که چگونه کوروش برای نُخستین بار در پیش دیدِ هَمگانی در بیرون از کاخش نمایان شُد. چونکه برپایی آیین و رسم هایِ درباری با گرانسنگی (وقار) و شُکوه، یکی از هُنرهایی بود که کوروش به کُمکِ آنها بیشترین ارج و ستایش را برایِ فرمانرواییش بدست میآورد. در روز پیش از آن، او سررشته داران کشور را فراخواند، پارس ها و دیگران، و به آنها باشُکوه ترین جامه هایِ مادی را داد. این برای نُخستین بار بود که پارس ها جامه هایِ مادی را بر تن میکردند. و پس از اینکه آنها آن رداها را دریافت کردند، کوروش گُفت که او میخواهد با ارابه اش به سویِ پَرستشگاه هایِ وَرجاوَند (مقدس) بِراند و کُرپانی هایی را به آنها پیشکش کُند.

[۸.۳.۲] "از اینرو، پیش از آغاز پِگاه، این جامه ها را برتن کُنید،" کوروش گُفت، "در رَده بایستید همانگونه که فرَه ولاش (*Pheraulas*) پارسی، به نام من شُما را به جایگاهایتان راهنمایی خواهد کرد؛ و هنگامیکه من در پیشاپیش شما میروم، مرا با آن آرایشی دِنبال کُنید که برایِ شُما نشاخته شده است (مقرر شده است). ولی اگر کسی از شما میپندارد که راهی دیگر است که بهتر از این راهی است که میخواهیم دُنبال کُنیم، بِگُذارید، همینکه من بازگشتم، او مرا آگاه سازد، زیرا هرچیزی باید همانگونه که شما میپندارید آماده شود که بهترین و زیباترین است."

[۸.۳.۳] و هنگامیکه کوروش بیشترِ آن پوشاک هایِ زیبا را میانِ سرکَردگانِ کشور و بُزُرگزادگان پَخش کرد، او دیگر جامه هایِ مادی را بیرون آورد، زیرا او گُذاشته بود که بسیاری از آنها را بِدوزَند. در بکارگیری رنگ بنفش، سیاه،

سُرخ، سُرخ نارنجی و زرشکی، در هنگامِ دوختنِ آن رداها هیچ اَندوچِشی (صرفه جویی) نَشُده بود. کوروش به هرکُدام از افسرانش شُمارِ درخوی از آنها را داد، و او از آن افسران خواست تا آنها دوستانشان را بِپیرایند، "همانگونه که من شُما را پیراسته ام،" کوروش گُفت.

[۸.۳.۴] "و شُما، کوروش،" یکی از کسانی که در آنجا در نزدِ کوروش بود، پُرسید، "چه زمانی شُما میخواهید خودتان را بِپیرایید؟""چرا، آیا این پیرایش برایِ من بَسَنده نیست، هنگامیکه من شما را آرایش میکنم؟ اگر من بتوانم برای دوستانم کار نیکو انجام دهم، بدونِ رویکر به اینکه چه جامه ای را بر تن داشته باشم، به اندازهٔ بَسنده شکوهمند بنگرخواهم آمد."

[۸.۳.۵] بدینسان آن بُلندپایگان بِدُرود گُفتند و رفتند؛ بدُنبال دوستانشان فرستادند، و آنها را با آن جامه ها پیرایش دادند. اکنون کوروش فرَه ولاش را نَزدِ خود فراخواند؛ فرَه ولاش مَردی از میانِ مردم روامند (عادی) بود که کوروش به هوشیاری او و دلبستگیش به زیبایی و سازماندهی باور داشت و همچنین میدانست که فرَه ولاش گرایش به خوشنود کردن او دارد؛ (این همان فرَه ولاشی است که زمانی از پیشنهادِ کوروش بر پایهٔ اینکه هرکس هماهنگ با شایستگیش ارج داشته شود، پُشتیبانی کرد؛) بدینسان کوروش با او برنامه ریزی کَرد که چگونه آن رسم کاروانِ شادیِ (*procession*) را آماده سازد، بگونه ایکه در چشمِ دوستانِ نیکخواه و تُوختارش (وفادارش) باشُکوه ترین نمایش باشد، ولی در چشمِ دُشمنانش بیمناک ترین هَنایش (تأثیر) را برجای گُذارد.

[۸.۳.۶] و پس از بررسیِ ژرف نِگرانه، آنها با آن سازمندی (ترتیب،*arrangment*) هَمداستان شُدند. کوروش از فرَه ولاش خواست تا

ببیند که آن رسمِ کاروانِ شادی فردا موشکافانه برگُزار خواهد شُد، همانگونه که آنها بایکدیگر هم رای شُده بودند که بهترین زمان است. "و من فرمانی را برنهاده ام،" کوروش گُفت، "تا هرکس در پیوند با سازواری هایِ (ترتیبات) آن آیینِ کشورداری از شُما فرمانبُرداری کُند؛ ولی، برایِ اینکه آنها از دستورهایِ شُما بیشتر و دلبخواهی پیروی کُنند، این رِداها را بردارید و آنها را به اَفسرانِ یگانِ اسپواران (که آراسته به زوبین هَستند) بدهید و این روپوش هایی را که ویژهٔ اسپواران هَستند، به فرماندهانِ اسپواران بدهید؛ و به افسرانِ یگان هایِ اَرابه دار همچنین این دیگر رِداها را بدهید." بدینسان فرَه ولاش آن جامه ها را برداشت و آنها را به همراه بُرد.

[۸.۳.۷] و هنگامیکه افسران یکی پس از دیگری فرَه ولاش را میدیدند، به او میگُفتند: "شما باید که آدمِ مَهَستی (مُهمی) شده باشید، فرَه ولاش، هنگامیکه میبینیم که شما هتا میتوانید بر ما فرمان برانید که ما چکار باید بِکُنیم." "بِخُدا سُوگُند که نه،" فرَه ولاش پاسُخ میداد؛ "تنها اینگونه بنگرمیآید، من تنها یکی از آن دربان ها هَستم که چمدان های شما را میتَرابُرَد (حمل میکند)؛ با این همه، من هم اکنون این دو نمونه روپوش را بهمراه دارم، یکی برایِ شُما، و دیگری برای کسی دیگر. شُما به هر روی، میتوانید یکی را بَرگُزینید."

[۸.۳.۸] با آن گُزینه، به هرهال، آن آدمی که آن روپوش را دریافت میکرد، بیدرنگ رَشکِ خود را فراموش میکرد و به زودی جویایِ اندرز فرَه ولاش میشُد که کُدام یک از روپوش ها را برگُزیند. و او هم پَندِ خود را میداد که کُدامیک بهتر است و میگُفت:"اگر شُما مرا لو دهید که من در گُزینش آنها به شما یاری داده ام، بار دیگر شُما مرا در جایی دیگر برای زاوری (خدمت) خواهید یافت." و هنگامیکه فرَه ولاش همهٔ چیزها را همانگونه که به او

فرمان داده شُده بود، پخش کرد، او بیدرنگ سازماندهی را برایِ آن کاروانِ شادی آغازید که میبایست تا آنجا که بشود هر بخشِ ریز آن، باشکوه برنامه ریزی شده باشد.

[۸.۳.۹] در سپیده دَمِ فردایِ آن روز، همه چیز پیش از بَرآیش (طلوع) خورشید آماده شُده بود؛ سربازانِ به رَده شُده (به صف شُده) در این سوی و آن سوی خیابان ایستاده بودند، همانگونه که پارس ها هتا تا به امروز در آنجا که پادشاه میخواهد گُذر کُند، میایستند؛ و در میانِ این سُتون ها هیچکس نمیتواند اندر شود بِجُز بُلندپایگان. و شهربانانِ تازیانه به دست در آنجا جای گرفته بودند، آنها هرکسی را که میخواست با فشار آوردن، دیگران را کنار بزند، میزَدَند. بگونهٔ سازمانداده شُده، در فراروی (جلویِ) دربِ کاخ، سُتونی از چهار هزار نیزه دار ایستاده بود که ژرفایی به اندازهٔ چهار سرباز داشت، و دو هزار سرباز در هر سویِ دربِ کاخ ایستاده بودند.

[۸.۳.۱۰] هَمِهٔ اسپواران از اسب هایشان پیاده شُده بودند و در آنجا در کنار اسب هایشان ایستاده بودند، و همهٔ آنها دست هایشان را در آستین هایشان فروکرده بودند، همانگونه که تا به امروز آنها چنین میکنند، هنگامیکه پادشاه به آنها نگاه میاندازد، زیرا این رفتار در میان پارس ها نشانی از فرمانبُرداری از پادشاه بود. پارس ها در سویِ راستِ خیابان ایستاده بودند و دیگران و همبستگان آنها در سویِ چپ، و ارابه ها نیز به همینگونه در دو سویِ خیابان سازمان داده شُده بودند.

[۸.۳.۱۱] سپس، هنگامیکه دروازه هایِ کاخ باز شُدند، در پیشاپیش کاروانِ شادی، چهار گاو نَر نمایان گَشتند که بگونهٔ شگفت انگیز زیبا بودند و پهلو به پهلو به بیرون راه بُرده میشُدند. این گاو ها برای کُرپانی در پایِ خُداوند و

دیگر اَشوکانِ (مقدسان) آسمانی درنگر گرفته شُده بودند که مغان رهنمون میدادند؛ زیرا پارس ها باور دارند که آنها باید در این زمینه موشکافانه تر (دقیق تر) از سویِ کسانی راهنمایی شوند که پیشهٔ آنها بیشتر با پَروَردگار و اَشوکان سر و کار دارد تا از سویِ خاوَندان (صاحبان) پیشه هایِ دیگر.

[۸.۳.۱۲] پس از آن گاوهایِ نَر، اسب ها آمدند، کُرپانیانی برای خورشید؛ و پس از آنها یک اَرابه آمد که بَخشِشی برایِ خُداوند بود؛ این ارابه با چهار اسبِ سپید و یوغی از تلا کشیده میشُد که با تاج هایِ گُل آذین بندی شُده بود؛ و سپس، برای خوشید، یک ارابه آمد که با اسب هایِ سپید کشیده میشُد که مانندِ ارابهٔ دیگر با تاج هایِ گُل پوشیده شُده بود. پس از آن سومین اَرابه آمد با اسب هایی که با آذین و زیورهایِ بنفش پوشیده شُده بودند، و در پُشتِ سر، مردانی آنرا دُنبال میکردند که آتش و ارمغان هایی بر روی سینی ها برای خُداوند میتراِبُردند (حمل میکردند).

[۸.۳.۱۳] پس از اینها کوروش خودش بر روی یک ارابه در میانِ دربِ کاخ نمایان گَشت، درهالیکه تاجش را اُستوار بر سر گُذاشته بود، با یک ردایی به رَنگ سپید (هیچکس بجز پادشاه پروانهٔ تن کردن چنین ردایی را نداشت)، شلواری به رَنگِ سُرخِ نارنجی بدور پاهایش، و یک روپوشی به رنگ بنفش. کوروش همچنین یک باندی را بدور تاجش بسته بود، و خویشاوندانِ او نیز چنین نشانی را برایِ سوا کردنِ خودشان از دیگران با خود میتَراِبُردند (حمل میکردند)، و آنها هتا تا به امروز این نشان را پاس میدارند.

[۸.۳.۱۴] دست هایِ کوروش بیرون از آستین هایش بود. به همراه او یک اَرابه دار، ارابه را میراند، که بُلند اندام بود، ولی او به راستی و در نما همانند کوروش بُلند نبود؛ به هر روی، کوروش بنگرمیآمد که بُلندتر باشد. و

هنگامیکه مردم کوروش را دیدند، همهٔ آنها در پیش او نِگونی کَردند (سُجده کَردند)، آیا به بَرخی دستور داده شُده بود که چنین رفتار کُنند، یا اینکه آنها از پَیتاک و نمای شکوهمندِ او شِگفت زده شُده بودند، و یا از اینرو که کوروش آنچنان مَهست، بزرگ و زیبا روی نمایان شُده بود که آنها نمیتوانستند به بالا نگاه اندازند؟ به هر روی، هیچکس از پارس ها تا پیش از این، هیچگاه در برابر کوروش نِگونی نکرده بود (سُجده نکرده بود).

[۸.۳.۱۵] سپس اَرابهٔ کوروش بیرون آمد، آن چهار هزار نیزه دار در پیشاپیش ارابه روانه شُدند، و آن دو هزار سرباز از هر دو سوی در این همراهی، به ارابهٔ کوروش پیوستند؛ و سپس، گُرزداران او که شُمار آنها نزدیک به سیسد تن بود، در جامه هایی که ویژهٔ جَشن بودند و آراسته به زوبین های روامند (عادی)، سواره آنها را دُنبال کردند.

[۸.۳.۱۶] سپس اسبانِ سُتورگاهِ خودویژه (طویلهٔ شخصی) کوروش آمدند که شُمار آنها نزدیک به دویست بود. این اسب ها با لگام هایِ آبدیده شُده در تلا و پوشیده با پارچه هایِ گُلدوزی شُده در راستایِ کاروان راهبُرده میشُدند. در پُشت سر آنها دو هزار نیزه دار آمدند، و پس از آنها ده هزار اسپورانِ پارسی نمایان گَشتند، در یک سُتون چهارگوش که در هر پهلویِ آن سد سرباز جای داده شُده بودند؛ و خروس اَنتاش فرماندهٔ آنها بود.

[۸.۳.۱۷] در پُشتِ سرِ آنها ده هزار دیگر از اسپورانِ پارسی آمدند که همانندِ یگانِ پیشین در یک ستونِ چهارگوش از سد سرباز در هر پهلو با فرماندهی ویشت اَسپَه سازماندهی شُده بودند، پس از آنها بازهم ده هزار سوارکار با همان سازماندهی آمدند که فرماندهٔ آنها داتاماس بود؛ پس از آنها باز سوارکاران بیشتری آمدند که فرماندهٔ آنها گاداتاس بود.

[۸.۳.۱۸] سپس پُشتِ سر هم اسپوارانِ مادی، اَرمنیان، گُرگانیان، کادوسیان و سکاها، آنها را دُنبال کَردند؛ و پُشتِ اسپواران، اَرابه داران آمدند که در رَده هایِ (صف هایِ) چهارتایی، پهلو به پهلو سازمان داده شُده بودند، و اَرتَه باد (*Artabatas*)، یک پارسی، فرماندهٔ آنها بود.

[۸.۳.۱۹] در راستایِ خیابان، هزاران تن از شهروندان با گُذشتن از راهبندها، با درخواست هایی به سویِ کوروش آمدند. هماهنگ با آن، کوروش گُرزدارانش را به سویِ مردم فرستاد که در هر دو سویِ ارابه اش سواره او را همراهی میکردند؛ و به سه تن از آن گُرزداران در هر دو سوی فرمان داد تا به آن تودهٔ درخواست کُننده بگویند که اگر آنها به چیزی نیاز دارند، آنرا به آگاهیِ یکی از افسرانِ یگان هایِ اسپواران برسانند، و او بجایِ شما با من سُخن خواهد گُفت. بدینسان درخواست کُنندگان خودشان را از کوروش دور ساختند، و به سویِ اسپواران روان شُدند، درهالیکه هرکسی با ژرف نگری درنگریسته بود که او باید با کُدام افسر، درخواستش را درمیان گُذارد.

[۸.۳.۲۰] هر از گاهی کوروش پیکی را به سویِ دوستانش میفرستاد، به سوی آنها که او میپنداشت که مردم برایِ بیانِ درخواست هایشان بیشتر از همه به آنها روی آورده اند، و به آنها پیام میداد:"اگر کسی از میانِ مردم در هنگامهٔ آن کاروان شادی تلاش کرده است که چیزی را با شُما درمیان بگذارد، و شُما میپندارید که خواستهٔ او ارزش گفتن نداشته باشد، به خواستهٔ او رویکردی نشان ندهید، ولی اگر از نگر شُما کسی پُرسشِ برهاگی (برحقی) داشته است، بیاید پیش من و آن خواسته را برای من بازگو کنید، بدینگونه شاید که بتوانیم با هم بسِگالیم (مشورت کُنیم) و آن درخواست را بجا آوریم."

[۸.۳.۲۱] و هرگاه که کوروش اینچنین فراخوانی را برای کسانی میفرستاد، آنها میبایست چهار نال (چهار نعل) و با بالاترین تُندی برای پاسُخ دادن میآمدند، بدینگونه آنها فرهمندیِ (اقتدار) و توانِ فَرماندهی کوروش را چند برابر میکردند و همزمان آرزومَندیشان را در فَرمانبُرداری از او به نمایش میگُذاشتند. ولی تنها یک جُزخواستی (استثنایی) بود: کسی به نام دِیافَرنَه (*Daiphernes*)، یک آدمی که کمابیش در رفتارش بی ادب و گُستاخ بود، که میپنداشت اگر بی درنگ از کوروش فرمانبُرداری نَکُند، میتواند بیشتر ناوابستگی خودش را به نمایش بگُذارد.

[۸.۳.۲۲] کوروش به این نهاده (موضوع) پی بُرده بود؛ و بدینسان، پیش از اینکه دایفِرنس بیاید و با کوروش گُفتگو کُند، او یکی از گُرزدارانِ خود را بگونهِ خودویژه (شخصی) به سوی دایفِرنس فرستاد تا به او بگوید که کوروش دیگر نیازی به دایفِرنس ندارد؛ و دوباره کسی را پیش او نخواهد فرستاد.

[۸.۳.۲۳] ولی هنگامیکه یک فَردی که پس از دایفِرنس فراخوانده شُده بود، سواره زود تر از او به نزدِ کوروش رسید، کوروش یکی از آن اسب هایی را که در هنگام برگُزاری کاروانِ شادی به نمایش گُذاشته بود، به او داد و فرمان هایی را به یکی از گُرزدارانش داد که هرگاه که این فرد درخواست کرد، آن اسب را برایِ او ببرند. و چنین چیزی از نگر کسانی که آنرا میدیدند، نشانه ای از سَربُلندیِ بُزُرگی بود، برآیندِ کار اینکه بسیاری از مردم رویکردِ بیشتری به این فرد نشان میدادند.

[۸.۳.۲۴] بدینسان، هنگامیکه آنها به نیایشگاه ها رسیدند، آن گاوهایی را که بر رویِ آتش سُرخ کرده بودند، به خُداوند پیشکش کَردند؛ و برایِ

بُزُرگداشتِ خورشید، آنها اسب هایی را که در آتش سُرخ کرده بودند به خورشید پیشکش کَردند؛ سپس همانگونه که مغان دستور دادند، کُرپانیانی را ویژهٔ زمین کردند، و در پایان، آنها کَهرمانانِ (قهرمانان) خُداگونه ای را که کشور آشور را پاس میداشتند، گرامیداشتند.

[۸.۳.۲۵] پس از انجامِ آیین هایِ دینی، از آنجا که نِهشتِ (وضعیت) آن کُوست (ناحیه) شایسته برایِ آن آهنگی بود که کوروش درنگر داشت، او یک هَدف را که نزدیک به هشتسد و چهار متر و نیم دور بود نشاخت کرد (مشخص کرد) و به سوارکارانِ هر کشوری دستور داد تا با اسب هایِ خود چهارنال (چهال نعل) به سوی آن هدف بتازاند. هماهنگ با آن، کوروش خودش با پارس ها هماوردی داد (مسابقه داد) و کوروش بسیار زودتر از دیگران به هدف رسید، زیرا او رویکردِ ویژه ای به سوارکاری نشان میداد. در میانِ مادها، اَرتَه بازو آن همتازی (مسابقه) را بُرد، زیرا اسبی را که او داشت، ارمغانی از کوروش بود؛ در میانِ آشوریان که در بر او شوریده بودند، گاداتاس جایگاهِ نُخُست را ازآنِ خود کرد؛ در میانِ اَرمَنی ها، تیگران پیروز شُد؛ و در میان گُرگانیان، پسر یک اُستادِ سوارکاری پیروز شُد؛ ولی در میان سکاها یک سرباز مُزدور (پیمانی) پیروز شُد که توانسته بود با اسبش، دیگر هَمال هایِ (رقیب های) خودش را به اندازهٔ نیمی از راه پُشتِ سر بگُذارد.

[۸.۳.۲۶] گُفته میشود که کوروش سپس از آن مَردِ جوان پُرسیده است که آیا او آماده است که یک شاهنشاهی (فرمانروایی) را با اسبش تاخت بزند؟ و آن مردم جوان نیز پاسُخ داده است: "نه، من هیچ شاهنشاهی را با اسبم تاخت نخواهم زد، ولی من بجایِ آن سپاسگُزاری یک مردِ دلاور را میپذیرم."

[۸.۳.۲۷] "بسیار خوب،" کوروش گُفت، "و من به شُما نشان خواهم داد که شما در کُجا یک مردِ دلاور را خواهید یافت، هتا اگر که چشم هایتان را ببندید.""بسیار خوب، پس،" آن مَرد سکاهی گُفت؛ "به من نشان دَهید؛ و من این کلوخ را به سویِ او پرتاب خواهم کرد."و سپس با این گفته او یک کلوخی (گل خُشکیده ای) را از روی زمین برداشت.

[۸.۳.۲۸] و کوروش به او آن جایگاهی را نشان داد که بیشترِ دوستانش در آنجا بودند. و سپس آن سرباز سکاهی چشمانش را بست، و آن کلوخ را پرتاب کرد که به فرَه ولاش برخورد کرد، هنگامیکه او سواره درهالِ گُذشتن بود؛ زیرا چنین پیشآمده بود که فرَه ولاش چند پیام کشوری را برای کوروش بیاورد. ولی با آنکه فرَه ولاش هدف آن کلوخ شُده بود، او از مسیرش بازنگشت و راهش را ادامه داد تا گُمارشش (ماموریتش) را انجام دهد.

[۸.۳.۲۹] سپس آن سرباز سکاهی چَشمانش را باز کرد و پُرسید که چه کسی را زده است. "سوگند به خداوند، هیچکس از کسانیکه در اینجا هَستند،" کوروش گُفت. "خوب، پس بیگمان هیچکس هم که در اینجا نبوده است، هدفِ کلوخ من نشده است،" آن مردم جوان گُفت. "آری، سوگند به خداوند،" کوروش گُفت، "ولی کسی بوده است؛ شما مردی را نشانه گرفتید که داشت سواره و با تُندی در راستایِ سُتونِ ارابه ها میآمد که در آنجا هَستند.""و چرا او همان هنگام بازنگشت؟" آن مَردِ جوان پُرسید.

[۸.۳.۳۰] "برای اینکه او دیوانه است، من میپندارم،" کوروش پاسُخ داد. با شنیدنِ این پاسُخ، آن جوانِ سکاهی رفت تا پی ببرد که او چه کسی بوده است. و او فرَه ولاش را یافت که چونه اش با گِل و لای و خون پوشیده شُده بود، چونکه از بینی او خون میآمد، از جایی که کوبیده شُده بود؛ و هنگامیکه

آن سرباز سکاهی به فرَه ولاش رسید، از او پُرسید که آیا او آسیب دیده است؟

[۸.۳.۳۱] "آری، همانگونه که میبینید،" او پاسُخ داد. "خوب پس،" آن جوانِ سکاهی پاسُخ داد، "من میخواهم که این اسب را بجایِ ارمغان به شما پیشکش کُنم."'"برایِ چی؟" فرَه ولاش پُرسید. سپس آن جوانِ سکاهی ریزگان (جزئیات) این پیشامد را برای او بازگفت و در پایان گُفت:"از دیدگاهِ من، دستکم من در نشانه گرفتنِ یک آدمِ دلاور به دور از هدف نَزَده ام."

[۸.۳.۳۲] "ولی اگر شُما آدمِ فَرزانه ای میبودید، این اسب را به یک آدمِ توانگرتر از من میدادید،" فرَه ولاش پاسُخ داد. "ولی با این همه، همانگونه که پیش آمده است، من این اسب را میپذیرم. و من به درگاهِ پَروَردگار نیایش میکُنم، که سبب چنین پیشامدی شُد که من هدفِ کُلوخ شُما بشوم، و همچنین تا بُگذارد که من نشان دهم که شُما هیچگاه از دادنِ این اَرمغان به من پَشیمان نخواهید شُد. و اکنون،" او گُفت، "سوار بر اسبِ من شوید و با آن سواره بازگردید؛ من بزودی به شُما خواهم پیوست." بدینسان آنها اسب هایشان را با همدیگر تاخت زَدند. در میان کادوکیه ها (*Cadusians*)، راتینس (*Rhathines*) بَرَنده شُد.

[۸.۳.۳۳] کوروش گُذاشت هَمچنین تا هَمتازی هایی (مسابقه هایی) میان اَرابه هایِ لشکرهایِ گوناگون انجام گیرد؛ به هَمهٔ برندگان، او جام هایِ مِی و گاو و گوسپند داد، بدینسان آنها میتوانستند کُرپانی کُنند (قربانی کُنند) و یک جَشن رسمی برگُزار کُنند. سپس، او خودش بجایِ جایزه، یک گاو نَر را برداشت، ولی دانگِ خود از جام هایِ مِی را به فرَه ولاش داد، زیرا که کوروش میپنداشت که آن افسر، در جایگاهِ یک فرماندهٔ بُزرگ، آن کاروانِ

شادیِ کشوری (حکومتی) را که از کاخِ پادشاهی آغاز شُد، ستایش انگیز برنامه ریزی و برگُزار کرده بود.

[۸.۳.۳۴] از اینرو، آن کاروان شادیِ پادشاه، همانگونه که از سویِ کوروش برگُزار شُد، هتا تا به امروز ادامه دارد، سوای اینکه رسم کُرپانی کردن انجام نمیگیرد، اگر پادشاه چارپایانی را برای کُرپانی کردن، پیشکش نَکُند. پس از اینکه همهٔ اینکارها به پایان رسید، آنها به زیستگاه هایِ خودشان بازگشتند—آنهایی که خانه ای را دریافت کرده بودند به خانه هایشان رفتند؛ آنها که زیستگاهی نداشتند به مانِشگاهِ (اقامتگاه) خودشان در اُردوگاهِ ارتش بازگشتند.

[۸.۳.۳۵] فرَه ولاش آن جوانِ سکاهی را که اسبش را به او داده بود، به مهمانی به خانه اش فراخواند، و در آنجا از دوستِ تازه اش مهمان نوازی کَرد و خوراک هایِ فراوانی را با شیوه هایِ گوناگون برایِ او فراهم آورد؛ و پس از اینکه آنها خوراک خوردند، فرَه ولاش جام هایِ مِی را که از کوروش دریافت کرده بود، پُر کرد، و به تَندُرُستی مهمانش نوشید، و سپس آن جام های مِی را به او بَخشید.

[۸.۳.۳۶] و هنگامیکه آن جوانِ سکاهی آن روتَختی هایِ زیبا، تکه هایِ بسیار زیبای کَدابزار (مُبلمان)، و شُمار فَراوانی از پیشکاران را دید، او پُرسید:"خواهش میکنم به من بگویید، فرَه ولاش، آیا شُما در خانه هم یک آدم توانگری بودید؟"

[۸.۳.۳۷] "توانگر، براستی نه!" فرَه ولاش پاسُخ داد؛ بیشتر، همانگونه که هرکس میداند، من از نمونهٔ آن کسانی بودم که از راهِ کارکردن با دستانشان زندگی میکنند. برایِ اینکه بیگمان باشیم، پدرِ من، که ما را با کارِ سخت و

درآمدِ پایین پُشتیبانی میکرد، توانست مرا برایِ آموزش و پرورش به دبستانِ پسرانه بفرستد؛ ولی هنگامیکه من مَردِ جوانی شُدم، او دیگر نتوانست مرا در بیهودگی و بیکاری یاری دهد، و از اینرو او مرا به کشتزار بُرد و بکار گُماشت."

[۸.۳.۳۸] "و در آنجا، تا زمانیکه پدرم زنده بود، من نیز در برابر آن، با شُخم زدن و کشت کردن بر رویِ یک تکه زمینِ بسیار کوچک، از او پُشتیبانی میکردم. آن زمین، براستی اینچنین زمین بسیار بدی هم نبود، ونکه (بلکه) به باژگونه (برعکس)، بسیار هم اَپستام مند (قابل اعتماد) بود؛ زیرا هَمهٔ دانه هایی را که آن تکه زمین دریافت میکرد، بگونهٔ دادگرانه و آبرومندانه پس میداد، اگرچه سودِ آن بسیار فراوان نبود. و گاهی نیز، با گُشاده دستی و بخشایشِ فراوان، آن تکه زمین دو برابرِ دانه هایی را که دریافت کرده بود، میوَک (محصول) پس میداد. بدینسان، پس، من به زندگی در خانه خوی گرفته بودم؛ ولی اکنون هرچیزی را که شما میبینید، از سویِ کوروش به من داده شُده است."

[۸.۳.۳۹] "چه آدمِ خوشبختی شُما میتوانید باشید،" آن جوانِ سکاهی گُفت، "به فَرنودهایِ (دلیل های) فراوان، ولی بویژه برایِ اینکه شُما از تُهیدست بودن، توانگر شُده اید. من میپندارم که شُما باید از دارایی هایتان بیشتر سرخوش باشید، زیرا از بهر فرنودهایِ (دلیل هایِ) فراوان، شُما تنها پس از اینکه آرزومند به داشتن دارایی بودید، توانگر شُدید."

[۸.۳.۴۰] "دوستِ سکاهی من،" فرَه ولاش پاُسخ داد، "براستی، چرا شُما گمان میکُنید، که من هرچه بیشتر دارایی داشته باشم، خوشبخت تر زندگی میکُنم؟ شُما آگاه نیستید،" او ادامه داد، "که هم اکنون خوردن، نوشیدن و

خوابیدن هتا به اندازهِ بسیار کم مرا خوشنودتر از آن هنگام نمیسازد، که تُهیدست بودم. تنها چیزی که من از داشتن این همه دارایی ها بدست آورده ام این است که من ناگُزیرم که بیشتر نگران نگهداری از آنها باشم، بیشتر به دیگران بدهم، و این نگرانی را داشته باشم که بیشتر از آنچه که خوی داشتم (عادت داشتم)، در رنج این دارایی ها باشم."

[۸.۳.۴۱] "چونکه هم اکنون چَشمانِ بسیاری از پیشکاران برایِ خوراک به من دوخته شُده است، بسیاری برای نوشیدنی، و بسیاری برای تَنپوش، درهالیکه برخی به پِزشک نیاز دارند؛ و یکی با داستانی در بارهٔ تازش گُرگ ها به گُوسپندانش پیش من میآید، و یا گاوهایِ نری که از روی خَرسَنگ (صخره) به پایین اُفتاده اند، یا برایِ اینکه بگوید که یک بیماری در میان گلهٔ گاوها فراگیر شُده است. و بدینسان بنگرم میآید،" فرَه ولاش گُفت، "انگار که من اکنون از بهر داشتن این دارایی ها، بیشتر از آن زمان گرفتاری داشته باشم که آمُخته بودم (عادت کرده بودم)، با دارایی کمتری سَر کُنم."

[۸.۳.۴۲] "ولی هنوز، سوگند به خُدا،" آن جوان سکاهی گُفت، "هنگامیکه همه چیز خوب پیش میرود، شما باید که از بهر شیدان هایِ (نعمت هایِ) فراوانی که از آنها برخوردارید، چند برابر شادمان تر از من باشید.""آن خوشهالی ای که خویشنِیتاریِ (مالکیت) بر دارایی پدید میآورد، دوستِ خوبِ سکاهی من،" فرَه ولاش گُفت، "کمابیش به اندازهٔ آن رَنج، بُزرگ نیست که آدم هنگامِ از دست دادنِ آن میکشد. پاسُخِ من باید شُما را با فرنود (دلیل) خُرسند کرده باشد، که آنچه که من میگویم راست است: زیرا هیچ یک از آن کسانیکه توانگر هَستند از بهر شادی، گرفتار بیخوابی نمیشوند، ولی از میان آنها که چیزی را از دست داده اند، شُما کسی را نخواهید یافت که از بهر اندوه بتواند بخوابد."

[۸.۳.۴۳] "اینگونه نیست، سوگند به خُدا،" آن جوانِ سکاهی گُفت؛ " شُما هیچکس را نخواهید یافت که درهال پیروز شُدن و دستیافتن به چیزی باشد، و بتواند یک خوابِ سبُک کند."

[۸.۳.۴۴] "دُرُست است،" دیگری گُفت؛ "زیرا، شُما میبینید، اگر داشتن همانندِ بدست آوردن دلپَذیر باشد، آدم توانگر میبایست که بگونهٔ سنجش ناپذیر شادمان تر از آدم تُهیدست میبود. ولی، شُما میبینید، دوستِ خوب سکاهی من، این یک چیز سرشتین (طبیعی) و پذیرفتنی است که آنکس که فراوان دارد، باید بیشتر هم بِگُسارد (خرج کُند)، هم در زاوَری (خدمت) به خُداوند و هم برایِ دوستان و برایِ مهمانان در درونِ چهاردیواریش. از اینرو، بِگُذارید تا من شُما را بیگُمان کُنم، که هرکس که از بهر خویشنیتاری (مالکیت) بر پول به شادمانی بی اندازه بُزرگی دست یابد، هِنگام جُدا شُدن از آن نیز، بی اندازه نگران خواهد شُد."

[۸.۳.۴۵] "آری، سوگند به خُداوند،"آن جوان سکاهی پاسُخ داد؛ "ولی من از این نمونه آدم ها نیستم؛ دیدگاهِ من از خوشهالی این است که هم فراوان داشته باشم و هم فراوان بِگُسارم (مصرف کُنم)."

[۸.۳.۴۶] "برای خوشنودی خُدا، پس،" فرَه ولاش گُفت، "مهروزانه خودتان را بیدرنگ شاد کُنید و مرا نیز خوشهال سازید! همهٔ این چیزها را بردارید و خویشنیتار (مالک) آنها شوید و همانگونه که آرزو دارید از آنها بهره ببرید. و در پیوند با من، شُما نیاز دارید که مرا نه بیشتر از یک مهمان در اینجا نگه دارید—آری، هتا اَندُچِشک تر (صرفه جوی تر) از یک مهمان، زیرا من از بِکارگیری هَنبازانهِ (مُشترکانهٔ) هرچه که شما داشته باشید، خُرسند خواهم شُد."

[۸.۳.۴۷] "شُما مرا به ریشخند گرفته اید،" آن جوان سکاهی گُفت. ولی فرَه ولاش آن جوان سکاهی را با یک سوگند بیگمان کرد که او در آنچیزی که پیشنهاد داده است، فَرسخت و جدی است. "و افزون بر آن من دیگر خوشایش ها (التفات) را برایِ شما از کوروش بدست خواهم آورد، دوستِ سکاهی من—برایِ نمونه بخشودگی (معافیت) از باشنده بودن در دربار و زاوری کردن (خدمت کردن) درمیدانِ جنگ؛ شُما میتوانید تنها با دارایی هایتان در خانه بمانید. من در رَنج انجامِ خویشکاری هایِ (وظیفه های) دیگر خواهم بود، هم برایِ شُما و هم برای خودم؛ و اگر من چیزِ با ارزش تری را بدست آورم، چه از راه بُودَگی (حُضور) در پیشگاه کوروش، یا از راه لشکرکشی، من آنرا برایِ شُما خواهم آورد، بگونه ایکه شُما دارایی بیشتری را در فَرادَستِ خودتان خواهید داشت. تنها مرا از بار این خُورتاکی (مسئولیت) بِرهانید. زیرا اگر شُما بارِ آنرا از رویِ شانه هایِ من بکاهید، به باور من شُما همچنین زاوری آسیمی (خدمت عظیمی) هم به کوروش و هم به من خواهید کرد."

[۸.۳.۴۸] پس از اینکه فرَه ولاش و مهمانش بدینگونه و به رسایی در بارهٔ آنچیزها گُفتگو کَردند، آنها هماهنگ با واپسین پیشنهاد به یک پیماننامه دستیافتند و در راهِ انجامِ آن پیش رفتند. در این میان یکی از آنها میپنداشت که او آدم خوشبختی شُده باشد، زیرا دارایی آسیمی (عظیمی) در فَرادَستِ او گُذاشته شُده بود، درهالیکه دیگری خودش را فَرخُنده ترین (برکت یافته ترین) آدم درمینگریست، زیرا او یک پیشکاری (خدمتکاری) بدست آورده بود که به او ماژهنگام (وقت فراغت) میداد تا او تنها آنچیزی را که پَسَندیده بود، انجام دهد.

[۸.۳.۴۹] اکنون، فرَه ولاش بگونهٔ سرشتین (طبیعی) یک «آدم نیکوخواهی» شُده بود، و هیچ چیز از نگر او دلپَذیر تر یا بدینسان سودمندتر از زاوَری کردن (خدمت کردن) به مردم دیگر نبود. زیرا او باور داشت که آدم بهترین و سپاسگُزارترین آفریده در میان هَمهٔ آفریده هاست، زیرا او میدید هنگامیکه مردم از سویِ کسی ستایش میشوند، آنها نیز بسیار شاد میگردند که او را در پاداشِ آن مهربانی، بِستایند؛ و هنگامیکه کسی به مردم بَخشِشی میکُند، آنها نیز تلاش میکُنند که در برابر آن، به او مهربانی کُنند؛ هنگامیکه مردم درمییابند که کسی گرایشِ خوشایندی (مطبوعی) به آنها دارد، آنها نیز با نیکوخواهی پاسُخ میدهند؛ و هنگامیکه مردم پی میبرند که کسی آنها را دوست دارد، آنها نمیتوانند از او بیزار باشند؛ و او بویژه درنگریست که آدم ها فرسختانه (جدی) کوشش میکُنند تا رنجِ سرپرستیِ مهرآمیزی را که پدر و مادرشان به آنها کرده اند، هم در دورانِ زندگی آنها و هم پس از مَرگِ آنها، بیشتر از دیگر آفریده ها بِشیانند (جُبران کُنند)؛ درهالیکه او میدانست که هَمِهٔ آفریده هایِ دیگر، هم ناسپاس تر هَستند و هم سَنگدل تر از آدم.

[۸.۳.۵۰] و بدینسان فرَه ولاش بسیار دلشاد از این اندیشه بود که میتوانست از رنج نگهداری از همهٔ دارایی هایِ اینجهانی رها شود و خودش را نِهادَکِ (وقف) دوستانش کُند؛ و آن جوانِ سکاهی، به سهم خودش، شادکام از این اندیشه بود که چیزهایِ فراوانی را بدست خواهد آورد و خوشی فراوان خواهد کَرد. و آن جوان سکاهی فرَه ولاش را دوست میداشت، چونکه او همیشه چیزهایِ بیشتری را برای او میآورد؛ و فرَه ولاش آن جوانِ سکاهی را دوست میداشت، زیرا او آمادهٔ پذیرفتنِ خُورتاکی (مسئولیت) برایِ هرچیزی بود؛ و با آنکه خُورتاکی آن جوان سکاهی پیوسته افزایش میافت، هیچگاه او فرَه

ولاش را از اینرو آشفته نمیکرد. بدینسان آن دو تن زندگیشان را ادامه میدادند.

نَسکِ هَشتُم، بَخشِ چهارُم

پخش پَروه های (غَنیمت های) جَنگی در میان اَرتش بر پایۀِ شایستگی سربازان

[۸.۴.۱] هنگامیکه کوروش کُرپانی (قربانی) را شاباش کرده بود (نثار کرده بود) و درهال برگُزاری جَشن پیروزیش با یک مهمانی بُزرگ بود، او دوستانش را به آن مهمانی فراخواند، آنهایی را که نشان داده بودند که آرزومَندترین (مُشتاق ترین) کسان برای گُسترش فرمانروایی او بودند و فریورترین (صادق ترین) کسان در گرامیداشتن او. کوروش با آنها اَرتَه بازو مادی، تیگران ارمنی، گُبریاس آشوری، و فرماندۀِ اسپوارانِ (سواره نظام) گُرگانی را نیز به جَشن فراخواند.

[۸.۴.۲] اکنون گاداتاس فَرنشین گُرزداران (*mace-bearers*) دربار شُده بود، و هَمگیِ درآمدها و هزینه هایِ کاخ پادشاهی همانگونه که او دستور میداد، اداره میشُدند. هرگاه که مهمانان با کوروش خوراک میخوردند، گاداتاس در آن هنگام با آنها نمی نشست، ولی از آنها پذیرایی میکرد. ولی هنگامیکه آنها باهمدیگر بودند، او با کوروش خوراک میخورد، زیرا کوروش از باشندگی او دلشاد میگشت. و در پاداشِ زاوری ای (خدمتی) که گاداتاس انجام میداد، او بسیاری از پیشکش هایِ با ارزشی را از دستِ خودِ کوروش دریافت میکرد و از بهر درآیشی (نُفوذی) که کوروش داشت، از دیگران نیز میگرفت.

[۸.۴.۳] بدینسان هنگامیکه مهمانانی که فراخوانده شُده بودند برای گُسارش (صرف) خوراک میآمدند، گاداتاس آنها را بَختَکی سر جایشان نمینشاند، ونکه (بلکه) او در خُیِ (سمت چپ) کوروش کسی را مینشاند که بالاترین

ارج را بر او میگُذاشت، زیرا خُی (سمت چپ) آسانتر از دَشنَک (سمت راست) از سوی دَغابازان و دُشمنیاران برای آسیب زدن به کوروش بکارگرفته میشُد؛ و گاداتاس کسی را که جایگاهِ ارج و آزَرمِش او در رَدهٔ دوم بود، در دَشنَک (سمت راست) کوروش مینشاند، و دوباره سومین کس را که جایگاهِ ارجش در رَدهٔ پایین تر بود، گاداتاس در خُی (سمت چپ) کوروش مینشاند، و اگر مهمان هایِ بیشتری آنجا بودند، نشاختِ (تعیین) جایگاهِ آنهاها به همین گونه ادامه پیدا میکرد.

[۸.۴.۴] کوروش این برنامه را خوب میپنداشت، تا او در پیش دیدِ همگانی نشان دهد که تا چه اندازه هرکس را گرامی میدارد، زیرا در آنجا که مردم این سُهِش (احساس) را داشته باشند که آنکس که بیشترین شایستگی ها را دارد، نه در پیش دیدِ همگانی ستایش میشود و نه او جایزه ای را دریافت میکند، چشم هم چشمی و هَمالش (رقابت) در میان آنها نیز برپا نخواهد شد؛ ولی اگر دیده شود که آنهایی که بیشترین سزاواری را دارند مَهَندترین (مهمترین) جایگاه ها را بدست میآورند، در آنجا هَمهٔ مردم، آرزومندانه برای دَستیافتن بر نُخستین جایگاه، باهم میهَمالند (رقابت میکنند).

[۸.۴.۵] هماهنگ با آن، کوروش بدینسان در پیش دیدِ همگانی از کسانی سپاسگُزاری میکرد که نُخست از نگر او در جایگاهِ والایی بودند، بدینگونه که او با جایگاهِ کسانی آغاز میکرد که در هنگامِ همنشینی با او در آنجا می نِشستند و یا میایستادند. اگر کوروش جایگاهی را برایِ کسی برمیگُزید، او این جایگاه را برای همیشه به او واگُذار نمیکرد، ونکه (بلکه) کوروش بُنیادِ کار را چنین گذاشته بود که هرکس بتواند با کِردار ولامنشانه به یک جایگاهِ با ارج تری بالا رود، و اینکه اگر کسی رفتار ناخوشایندی میکرد، او میبایست به جایگاهی که ارج کمتری داشت، بازگردد. اگر آنکسی که باارج ترین

جایگاه را داشت، برای گرفتن بهترین پاداش ها از دستِ کوروش نمایان نمیشُد، کوروش این رفتار را به دور از آزَرمِش و سنایش (احترام) به خودش سُهِش میکرد (احساس میکرد). وانگهی، ما درمینگریم که این آیینی که در دوران کوروش نوآوری شُد، هتا تا زمان ما همچنان پابرجا مانده است.

[۸.۴.۶] اکنون، هنگامیکه آنها در پایِ خوراک نیمروز بودند، گُبریاس بنگرش آمد که این هرگز شگفت انگیز نیست که میزِ خوراکِ آنکس که بر گُسترۀِ پَهناوری فرمانروایی میکُند، سرشار از چیزهایِ گوناگون و فراوان باشد، ولی آنچه که او را به شگفتی وامیداشت، این بود که کوروش که سرخوش از این خوشبختی بود، هیچگاه خودش به تنهایی آن خوراکِ دلچسبی را که دریافت میکرد، نمیگُسارد (مصرف نمیکرد)، ولی این رنج را به خودش میداد که آنرا میانِ مهمانانش پخَش کُند، و گُبریاس بیشتر کوروش را میدید که او برای دوستانش که در هنگام خوراک آنجا نبوده اند، خوراکِ دلچسبی را میفرستاد که خودش آنرا بسیار دوست میداشت.

[۸.۴.۷] و بدینسان هنگامیکه خوراکِ نیمروز به پایان رسید و کوروش همهٔ آنچیز هایی را که بجا مانده بودند به پیرامون برای دیگران فرستاده بود––و اندازه بسیار فراوانی نیز بجا مانده بود––گُبریاس گُفت:"براستی، کوروش، تاکنون میپنداشتم که از اینرو که شُما بُزرگترین فرمانده هَستید، از دیگر مردان پیشی گرفته اید؛ ولی اکنون، به خُداوند سوگند میخورم که براستی دَرَخشِش شُما بیشتر در بَخشندگی و مهربانی شماست تا در فرماندهی."

[۸.۴.۸] "آری، به خُداوند سوگند،" کوروش پاسُخ داد؛ " و افزون بر آن، من به شُما اَگُمانی میدهم (مُطمئن میکنم) که من بیشتر دلشاد میشوم که کردارم را با مهربانی نشان دهم تا با فرماندهی بر دیگران."" چرا؟"

"گُبریاس پُرسید. "برایِ اینکه،" کوروش گفت، " در یک میدان آدم باید تنها به دیگران خوبی کُند؛ ولی در میدانِ دیگر (میدان جنگ) آدم باید از سر ناگُزیری به دیگران آسیب بزند."

[۸.۴.۹] سپس تر، پس از گُسارش (صرف) خوراک، هنگامیکه آنها درهالِ نوشیدنِ مِی بودند، ویشت اَسپَه پُرسید:"کوروش، آیا شُما از من رنجیده خواهید شُد، اگر من پُرسشی از شُما بکُنم که آرزو دارم پاُسخش را از شما بگیرم؟""چرا، نه؛ به خُداوند سُوگند که نه،" کوروش پاُسُخ داد؛ "به باژگونه، من از دستِ شُما ناخوشنود خواهم شُد اگر من پی ببرم که شُما از پُرسشِ چیزی دریغ وَرزیده اید که شما خواهانِ پُرسیدن آن بوده اید.""پس، به من بگویید،" ویشت اَسپَه گُفت، "آیا من هرگز از آمدن پیش شُما کوتاهی کرده ام، هنگامیکه شُما کسی را بدُنبالِ من میفرستید؟""این چه پُرسشی است؟ روشن است که نه!""کوروش گُفت. "یا، هرگز در هنگامِ فرمانبُرداری، با دَرَنگ از شُما فرمانبُرداری کرده ام؟""نه؛ اینگونه نبوده است.""یا آیا من هرگز در بجا آوردنِ درخواستِ شُما در انجام چیزی، کوتاهی کَرده ام؟""اینچنین سِپَزگی (تهمتی) را من به شُما نمیزنم،" کوروش پاسُخ داد. "آیا کاری را من انجام داده ام که شُما پی بُرده باشید که با آرزومَندی و خوشرویی نبوده باشد؟""به هیچ روی، اینگونه نبوده است،" کوروش پاسُخ داد.

[۸.۴.۱۰] "برایِ خوشنودی خُدا، کوروش،" ویشت اَسپَه گُفت، "به من بگویید که چرا، شُما خروس اَنتاش را برایِ جایگاهی بَرگُزیدید که با ارج تر از جایگاهِ من است؟""آیا باید فرنودِ (دلیل) آنرا آشکارا به شُما بگویم؟" کوروش پُرسید. "بیگمان،" ویشت اَسپَه پاسُخ داد. "و شُما به سَهم خودتان

از دستِ من خَشمگین نخواهید شُد، اگر که فَرهود (حقیقت) را بشنوید؟" کوروش پُرسید.

[۸.۴.۱۱] "نه هرگز، ویشت اَسپَه گُفت، "من بیشتر خوشهال خواهم شُد، اگر پی ببرم که خوار داشته نَشُده ام."" "بسیار خوب پس، کوروش گُفت، "نُخست اینکه، خروس اَناتاش نمی پیوسد (انتظار نمیکشد) تا کسی بُدنبال او فرستاده شود، ونکه (بلکه) او خودش را برایِ زاوری (خدمت) در فرادست ما میگُذارد، هتا پیش از اینکه فراخوانده شود؛ و دوم اینکه، او همیشه نه تنها کاری را کرده است که به او فرمان داده شُده است، ونکه (بلکه) او بسیاری کارها انجام داده است که خودش دیده است که انجام آنها برای ما بهتر بوده اند. و دوباره، هرگاه که نیاز بوده است که یک گُزارشی به سویِ هَمبستگانِ ما فرستاده شود، او در این پیوند به من اندرز و پیشنهاد داده است، و همانگونه که از دیدگاهِ او شایسته بوده است او آنرا با من درمیان گُذاشته است؛ و هرگاه که او دیده است که من آرزو داشته ام که همبستگانِ ما در بارهِٔ چیزی آگاه شوند، ولی یک سُهِشی (احساسی) مرا واداشته است که از گفتنِ چیزی در پیوند با خودم درنگ کُنم، او همیشه آن نهاده (موضوع) را برای آنها آشکار ساخته است، و آن آگاهی را بگونه ای به آنها رسانده است که انگار دیدگاه خودش باشد. و بدینسان، دستکم در پیوند با این نهاده ها (موضوع ها)، و هر فَرنودی (دلیلی) که بخواهد داشته باشد، چرا نباید پذیرفت که او هتا از خودِ من سودمند تر برای خودم بوده است؟ و در پایان، او همیشه پافشاری میکُند که آنچه را که او دارد، برایش بَسَنده است، درهالیکه او خودش آشکارا و پیوسته بدُنبالِ بدست آوردنِ چیزهایِ تازه ای است که به من سود میرسانند، و او از خوشبختیِ من بیشتر از خودم شادمان و سرخوش میشود."

[۸.۴.۱۲] "به خُدا سوگند،" ویشت اَسپَه پاسُخ داد، "دستکم من خوشهال هَستم که این پُرسش را از شُما کردم، کوروش.""خواهش میکنم، چرا؟" کوروش پُرسید. "برای اینکه من نیز تلاش خواهم کرد که همان کاری را که او میکند، انجام دهم،" ویشت اَسپَه گُفت. "تنها من در بارهٔ یک چیز هازِش (یقین) ندارم – من نمیدانم که چگونه میتوانم نشان دهم که من از خوشبختی شُما شادمان هَستم. آیا باید که بِخُنبَم (کف بزنم)، دو دستم را بهم بزنم، یا بِخَندم یا چکار باید بِکُنم؟""شُما باید که وَشتِ (رقص) پارسی کُنید،" اَرتَه بازو پیشنهاد کرد. هرآینه (البته) که این پیشنهاد خَنده به همراه داشت.

[۸.۴.۱۳] ولی، همانگونه که آن مهمانی پیش میرفت، کوروش این پُرسش را از گُبریاس کَرد:"به من بگویید گُبریاس،" کوروش گُفت، "آیا شُما هم اکنون بیشتر از آن هنگام که برای نُخستین بار به ما پیوستید، آماده هَستید تا خُرسندی (رضایت) خودتان را در دادن دُخترتان به یکی از دوستان من نشان دهید؟""بسیار خوب،" گُبریاس پاسُخ داد، "آیا باید فَرهود (حقیقت) را بگویم؟""سوگند به خداوند، آری،" کوروش پاسُخ داد؛ "بیگمان هیچ پُرسشی درخواستِ پاسُخ دروغ نمیکُند.""بسیار خوب، پس،" گُبریاس پاسُخ داد، "من به شُما هازِش میدهم (یقین میدهم) که با گَرایَستَکِ (میل) بیشتر خُرسند هستم."" مهروزانه میتوانید به ما بگویید که چرا؟" کوروش پُرسید. "بیگمان چیزی راهبند آن نمیشود.""پس، به ما بگویید،"

[۸.۴.۱۴] "زیرا، درهالیکه در آن زمان، من مردانِ دلاور شُما را میدیدم که کارهایِ سخت و پَژمَرگ ها (خطرها) را با خوشرویی برمیتابیدند، اکنون آنها را میبینم که خوشبختی شان را با خودچیرگی نگاه میدارند. از دیدگاه من،

کوروش، بنگرمیآید که سخت تر بتوان آدمی را یافت که خوشبختی را خوب پاسدارد از آدمی که بتواند بدبختی را خوب برتابد؛ زیرا این هالتِ نُخست است که خودپسندی را در آدم ها برمیاَنگیزاند؛ و هالت دوم شوه (سبب) خودچیرگی در آدم ها میشود."

[۸.۴.۱۵] "ویشت اَسپَه، آیا شُما آنچیزی را که گُبریاس گُفت شَنیدید؟" کوروش پُرسید. "آری، به خُدا سوگند،" ویشت اَسپَه پاسُخ داد؛ "و اگر گُبریاس بسیاری از این اندرزهایِ فرزانه برایِ گُفتن داشته باشد، او بسیار زودتر از اینکه بخواهد شُمار فراوانی از جام هایِ مِی خود را به من نشان دهد، مرا خواستگار دُخترش خواهد یافت."

[۸.۴.۱۶] "من با شُما پیمان میبندم،" گُبریاس گُفت، "که من شُمار آسیمی (عظیمی) از اینچنین سُخنانِ پندآمیزی را که نوشته شُده اند، دارم، و من ناخوشنود نخواهم شُد که آنها را به شُما بدهم، اگر شُما دُختر مرا به همسری بپذیرید. ولی در پیوند با جام هایِ مِی،" گُبریاس ادامه داد، "از آنجا که بنگرمیآید که شُما بهایی به آنها نمیدهید، من سزاوارتر میپندارم که آنها را در اینجا به خروس اَنتاش بدهم تا او را «کیفر» دهم، زیرا او جایگاهِ شُما را در کنار میز سَگاریده است (غصب کرده است)."

[۸.۴.۱۷] "و افزون بر آن، ویشت اَسپَه—آری، شُما و دیگران که در اینجا هَستید،" کوروش گُفت، "هرگاه کسی از شُما آهنگِ زناشویی داشته باشد، اگر بِگُذارد که من از خواست او آگاه شوم، شُما درخواهید یافت که من همچنین چه کُمکِ بُزرگی برایِ شُما خواهم بود."

[۸.۴.۱۸] "و اگر کسی یک دُختری برایِ بَیوِگانی (ازدواج) داشته باشد،" گُبریاس میان سُخن کوروش پَرید، "او هم میتواند از اندرز شُما برخوردار

شود؟""به سهم خودم او هم میتواند،" کوروش گُفت؛ "زیرا من بی اندازه زبردَستی در این هُنر دارم.""چه هُنری؟ خروس اَنتاش پُرسید؟

[۸.۴.۱۹] "در هُنر آگاهی داشتن از اینکه چه گُزینشی، شایستهٔ هَرکُدام از شُماست.""پس، از بهر خُوشنودی خُدا به من بگویید،" خروس اَنتاش گُفت، "که به باور شُما چگونه زنی شایسته ترین گُزینش برای من است.؟"

[۸.۴.۲۰] "نُخُست،" کوروش گُفت، "او باید که کوتاه اندام باشد؛ چونکه شما هم کوتاه اندام هَستید؛ و اگر شُما با یک زن بُلند اندام بیوگانی (ازدواج) کُنید و بخواهید که او را هنگامیکه ایستاده است، ببوسید، شُما ناگُزیر خواهید بود که همانندِ یک توله سگ به بالا پرش کُنید.""در این دوراندیشی به رسایی هاگ (حق) با شُماست،" خروس اَنتاش گُفت؛ "از آنجا که من هرگز آدم پَرشگری نیستم، هیچگاه بوسه ام را نیز نخواهم گرفت."

[۸.۴.۲۱] "و دیگر اینکه،" کوروش ادامه داد، "یک زنی که بینیش به سویِ بالا کشیده شُده است، بگونهٔ ستایش انگیز شایستهٔ شُماست.""چرا؟""چونکه،" کوروش پاسخ داد، "بینی شُما کَجَک گونه (قُلاب مانند) است؛ و من به شُما اَگُمانی میدهم (اطمینان میدهم) که بینی چَنگَکی (قلاب گونه) بسیار درخور بینی ای است که به سوی بالا کشیده است.""خروس اَنتاش گُفت:"آیا شُما میخواهید بگویید که یک زنی که شام نخورده است شایستهِ آن مردی است که شام خوبی را خورده است، برای نمونه، هم اکنون کسی همانند من؟ """آری، به خُداوند سُوگند،""کوروش پاسُخ داد؛ "زیرا کُمیکِ (معدهٔ) کسی که بی اندازه خورده است، به بیرون کمانش (قوس) پیدا میکند، و اُروسپَر (معده) آنکس که خوراکی نخورده است، به درون خمیده میشود."

[۸.۴.۲۲] خروس اَنتاش گُفت:"پس، از بهر خوشنودی خُدا، میتوانید به ما بگویید که چگونه زنی شایستهٔ یک پادشاهِ سَردخوی است؟" با این کنایه، روشن بود که کوروش زیرِ خَنده بزند، همانگونه که همهٔ آن دیگران نیز خَندیدند.

[۸.۴.۲۳] "درحالیکه آنها هنوز درهال خندیدن بودند، ویشت اَسپَه گُفت:"من به شُما برای آن چیز رشک میبرم، کوروش، که بیشتر از هر چیزی دیگر در گُسترهٔ (قلمرو) پادشاهی شُماست.""برای چی به من پُژهان میخورید (غبطه میخورید)؟" کوروش پُرسید." چرا، با آنکه شُما سَرد خوی هَستید، هنوز میتوانید ما را بخندانید؟""خوب،" کوروش گُفت، "اگر شُما جای من میبودید، نمیخواستید گفته هایِ خنده آورِ فراوانی بسازید و بِگُذاشتید که آنها بگوش آن بانویی برسند که در پیش او شُما آرزو میکردید که آوازه ای از شُوخ بودن و شیرین سُخنی داشته باشید؟ سپس، و بدینسان، این کنایه های دلپسند در میان آنها داد و ستد میشُدند.

[۸.۴.۲۴] پس از آن کوروش کالاهایی از زیورهایِ زنانه را برای تیگران ارمنی بیرون آورد و از او خواست که آنها را به همسرش بدهد، زیرا همسرش او را دلاورانه در سراسر کارزارها همراهی کرده بود؛ به اَرتَه بازو کوروش یک جامِ تلایيِ داد و به نمایندهٔ گُرگانیان یک اسب و بسیاری از دیگر ارمغان هایِ زیبا را داد. "و شُما، گُبریاس،" کوروش گفت، "میخواهم همسری را به دُختر شما پیشکش کُنم."

[۸.۴.۲۵] "پس، مهروزانه مرا بجایِ ارمغان به او پیشکش کُنید،" ویشت اَسپَه گُفت، "آیا نمیخواهید، که شاید من بتوانم آن گردایه (مجموعه) از نوشته هایِ فرزانهٔ گُبریاس را بدست آورم؟""آه، ولی آیا شُما سرمایه به

اندازۀِ بَسنده دارید تا آن دُختر را خوشبخت کُنید؟" کوروش پُرسید. "آری در آنجا،" او گفت، "در پایِ اورَنگ (تخت پادشاهی) شما؛ زیرا شُما دوستِ من هَستید.""من خُرسند هَستم،" گُبریاس گُفت؛ و بیدرنگ درهالیکه دست راستش را دراز کرده بود او افزود:"او را به من بدهید، کوروش؛ من آنرا خواهم پذیرفت."

[۸.۴.۲۶] "و کوروش دست راستِ ویشت اَسپَه را گرفت و آنرا در دست راستِ گُبریاس گذاشت، و گُبریاس آنرا گرفت. و سپس کوروش بسیاری از ارمغان هایِ دَرخشان را به ویشت اَسپَه داد و او را به سویِ آن بانویِ جوان فرستاد. ولی او خروس اَنتاش را به سویِ خودش کشید و او را بوسید.

[۸.۴.۲۷] "به خُدا سوگند، کوروش،" اَرتَه بازو گُفت، "آن جامی که شُما به من داده اید از همان تلایی نیست که شُما به خروس اَنتاش پیشکش کرده اید!""خوب،" کوروش گُفت، "من همین اَرمغان را به شُما خواهم داد.""چه هِنگام؟" اَرتَه بازو پُرسید. "سی سال دیگر،" این پاسُخ کوروش بود. "پس من آنرا خواهم پیوسید (منتظر خواهم ماند)، اَرتَه بازو گُفت، "و پیش از اینکه آنرا بدست آورم نخواهم مُرد؛ بدینگونه من نیز آماده ام." و بدینسان آن مهمانی به پایان رسید. و هنگامیکه آنها برایِ رفتن برخاستند، کوروش نیز برخاست تا آنها را به سوی در همراهی کُند.

[۸.۴.۲۸] "در فردایِ آن روز کوروش همهِٔ آن کسانی را که به دلبخواه میخواستند هَمبستۀِ او باشند به خانه هایشان فرستاد، بجز آنهایی را که میخواستند در نزدیکی او ماندگار شوند. به آنهایی که پیش او ماندند کوروش خانه و زمین داد که تا به امروز در خویشتیناری (مالکیت) نوادِگانِ آنها هَستند؛ افزون بر آن، در میانِ کسانی که ماندند، بیشترین آنها از مادها و

گُرگانیان بودند. و به آنها که به خانه هایشان بازگشتند، کوروش ارمغان هایِ فراوانی را پیشکش کرد؛ او هم افسران و هم سربازان مُزدبگیر (سربازان پیمانی) را خُرسند روانهٔ خانه هایشان کرد.

[۸.۴.۲۹] سپس کوروش پَروه هایی (غنیمت هایی) را که در شهر ساردیس بدست آورده بود، در میانِ سربازانِ خودش بَخش کرد. برایِ افسرانِ بُلندپایهٔ ارتش و کُمکیارانِ اُردوگاه، -- هماهنگ با شایستگی شان -- کوروش بهترین ارمغان ها را برگُزید و سپس آنچه را که بازماند درمیانِ سربازان پخش کرد؛ و درهنگام بَخشیدنِ آن دانگی (سهمی) که درخورِ افسران بُلندپایهٔ اَرتش بود، کوروش پخش پَروه ها (غنیمت ها) درمیانِ سربازانِ زیرِ فرمانِ آنها را به خودشان واگُذار کرد.

[۸.۴.۳۰] و افسرانِ بُلندپایهٔ اَرتش نیز بازماندهٔ پَروه ها (غنیمت ها) را در میانِ افسرانِ زیردستِ خود بخش کردند، بدینسان که هر افسری در بخشیدن آن پروها، شایستگی افسران زیر دست خودش را وارسی میکرد؛ و بازماندهٔ آن پَروه ها را سرجوخه ها به سربازانِ مُزدبگیری دادند که زیر فرمانِ خودشان داشتند؛ این بخشش با بررسیِ شایستگی و هماهنگ با زاوری ای (خدمتی) که سربازان کرده بودند، انجام میگرفت. و بدینسان همه، دانگِ به هاگِ (به حق) خودشان را دریافت کردند.

[۸.۴.۳۱] و هنگامیکه یاران و همبستگانِ کوروش چیزهایی را که به آنها داده شُده بود، دریافت کردند، برخی بدینگونه دربارهٔ کوروش سُخن گُفتند: "آدم میپندارد که کوروش باید که بسیاری از این سرمایه ها را پیش خودش نگه داشته باشد، هنگامیکه آدم میبیند که او به هرکُدام از ما بسیار فراوان بخشش کرده است.""راست میگویید، بسیار فراوان!" برخی دیگر

میگُفتند:"کوروش از این نمونه از آدم ها نیست که پول برایِ خودشان گردآوری میکُنند؛ او بیشتر خوشهال میشود که بخشش کُند تا سرمایه ای را پیش خودش نگه بدارد."

[۸.۴.۳۲] و هنگامیکه کوروش این کنایه ها و دیدگاه ها را دربارهٔ خودش شنید، او دوستانش و همهٔ افسران ستادِ فرماندهیش را به گردهم فراخواند و همانگونه که در پی میآید سُخنرانی کرد:"دوستانِ من، من مردانی را در زندگی دیده ام که آرزویِ نام آوری در خویشنیتاری (مالکیت) داشتند، و این آرزو بیشتر از آن سرمایه ای بود که آنها در فرادست داشتند. زیرا آن مردان گمان میکردند که آنها بدینسان مردانِ آزاده و نیک نهاد شوند؛ ولی از دیدگاهِ من،" کوروش گُفت، "بنگرمیآید که چنین کسان باژگونهٔ آنچه را که برایِ خودشان آرزو میکرده اند، به خودشان ارزانی داشته اند. زیرا اگر کسی دلخوش از نام آوری در داشتن سرمایهِ فراوانی باشد و بنگرنیاید که هم ویمَند (متناسب) با سرمایهِ فراوانی که دارد به دوستانش کُمک میکند – به چنین آدمی، دستکم از دیدِ من، ننگِ بدنهاد بودن چَسبیده است."

[۸.۴.۳۳] "از سویی دیگر،" کوروش ادامه داد، "کسانی هَستند که آرزو میکنند که اندازهٔ سرمایه هایشان را همچون یک رازِ پنهان برایِ خودشان نگه بدارند. از دیدگاهِ من، اینچنین کسان نیز در برابرِ دوستانشان آدم های بَدنهادی هَستند؛ زیرا بیشتر پیش میآید که دوستانِ آنها در تنگدستی و نیاز بسر بِبَرند، و از آنجا که دوستانِ آنها از فرهود (حقیقت) آگاهی ندارند، آنها هیچ چیز به یارانِ سرمایه اندوزشان دربارهٔ گرفتاری هایشان نگویند، باآنکه از کمبود رنج میبرند."

[۸.۴.۳۴] "به هر روی، از دیدگاهِ من،" کوروش ادامه داد، "بنگرمیآید که پاکدلانه ترین راه برای یک آدم این است که بِگُذارد اندازه و گُستردگی دارایی هایش آشکار شوند و کوشش کُند که هم ویمَند (مُتناسب) با آنها نشان دهد که یک آدم پاک نهاد است. و بدینسان من آرزو دارم همینکه برایِ شما شایش پذیر (امکان پذیر) باشد، همهٔ چیزهایی را که دارم به شُما نشان دهم، و به شُما در بارهٔ آنها زَند بدهم (توضیح بدهم)، تا آنجا که شایش (امکان) دیدنِ آنها برایِ شُما باشد."

[۸.۴.۳۵] "با این گُفته ها، کوروش گَنج هایِ درخشانی را به آنها نشان داد و در بارهٔ آن دارایی ها به آنها گُزارشِ روشنگرانه ای را داد که آن گنج ها بگونه ای در گوشه انبار شُده بودند که به سادگی نمیشُد آنها را دید. و در پایان او گُفت:

[۸.۴.۳۶] "همهٔ این گَنج هایی را که در اینجا میبینید، دوستانِ من، شُما باید اینگونه درنگرید که به همان اندازه که ازآن من هَستند، ازآن شُما نیز هَستند؛ زیرا من آنها را در اینجا گردآوری کرده ام، نه از اینرو که من بتوانم همهٔ آنها را برای خودم بِگُسارم (مصرف کنم) یا از همهٔ آنها به تنهایی بهره ببرم (چونکه من نمیتوانم)، ولی از اینرو که من بتوانم در هر هنگامهٔ ویژه ای به هرکُدام از شُما که کار شایسته ای را انجام دهد، پاداش بدهم، همچنین اینکه، اگر کسی از شُما بپندارد که به چیزی نیاز دارد، او بتواند به نَزدِ من بیاید و هرچه را که نیاز دارد، بدست آورد." اینچنین بود سُخنرانی کوروش.

نَسکِ هَشتُم، بَخش پَنجُم



کوروشِ بُزُرگ با همسرش بانو کاساندان

اَروسی کوروش با بانو کاساندان دُختر کیاخشتره پادشاه ماد

[۸.۵.۱] هنگامیکه بنگر کوروش آمد که کار و بارها برای او در بابل بگونهٔ بَسَنده و خوب سازماندهی شُده اند تا او از شهر برود، کوروش آغاز به آماده سازی برایِ فَرانافتش (سفرش) به کشور پارس کرد و هماهنگ با آن، فرمان هایی را به دیگران داد. و همینکه کوروش هرچیزی را که میپنداشت که باید نیاز داشته باشد به اندازهٔ بَسنده گردآوری کرد، او بیدرنگ اِوَرزش (سفر) خود را آغازید.

[۸.۵.۲] در اینجا ما میخواهیم بازگویی کُنیم (حکایت کُنیم) با آنکه کاروانِ کوروش بُزرگ بود، چگونه آنها به شیوهٔ سازمان داده شُده، بارها را پایین میآوردند و دوباره جم آوری (جمع آوری) میکردند، و با چه تُندی آنها به آن جایگاهی میرسیدند که میبایست در آنجا میبودند. زیرا هرجا که آن پادِشاهِ بُزرگ اُردوگاه میزد، همهٔ همراهانش با چادرهایشان در آن میدان از او پیروی میکردند، چه در تابستان و چه در زمستان.

[۸.۵.۳] در همان آغاز کوروش این بُنیاد را گُذاشت، که درهنگامِ برپا کردن اُردوگاه، چادرِ او رو به سویِ خاور داشته باشد؛ سپس او روشن کرد که بازهٔ (فاصلهٔ) چادرِ نیزه داران چه اندازه از چادرِ بُزرگِ پادشاه باشد؛ سپس او در سویِ راست و نزدیکِ چادرِ خود، جایی را برای نانوایان بازنُمود (تعیین کرد)، در سویِ چپِ برای آشپزها، دوباره در سویِ راست برایِ نگهداری اسب ها، و در سویِ چپ جایگاهی برای چارپایانِ باربر. و هرچیز دیگر، بگونه ای سازماندهی شُده بود که هرکسی از جایگاهِ خودش و اندازهٔ آن در اُردوگاه آگاه بود.

[۸.۵.۴] و هنگامیکه آنها میخواستند دوباره بارها را جم کُنند، هرکسی چیزهایی را که بِکارگیریِ آنها خویشکاریش (وظیفه اش) بود، گردآوری میکرد و دیگران به سهم خودشان آنها را بر پُشتِ چارپایان بار میکردند، بگونه ای که همهٔ باربران همزمان به انجام آن چیزها میرسیدند که تَرابُردِ (حمل) آنها خویشکاریشان بود، و همهٔ چیزها را همزمان بر پُشت چَندین چارپا بار میکردند. بدینسان آن اندازهٔ زمانی که برای جم کردن یک دانه چادر نیاز بود، برای همه بَسنده میکرد.

[۸.۵.۵] بازکردن بارها نیز به همین شیوه سازماندهی شُده بود؛ و برایِ اینکه همهٔ چیزهایِ نیازین (ضروری) همزمان آماده شوند، هرکس همچنین بر آن بخش از کار که میبایست انجام دهده شود، گُماشته میشُد. از اینراه آن زمانی که نیاز بود تا بخشی از کار انجام گیرد، بِسَنده (کافی) برایِ آماده سازی و فراهم آوریِ همهٔ آذوغه ها بود.

[۸.۵.۶] و همینکه هرکدام از پیشیارانی (خدمتکارانی) که خُورتاکی (مسئولیت) آذوغه ها را داشتند، جایگاهِ درخورشان را در اُردوگاه بدست میآوردند، و سربازانِ وابسته به یگان هایِ گوناگون نیز در هنگام اُردو زدن جایگاه هایِ شایستهٔ خودشان را میافتند؛ آنها از جایگاه هایِ یکدیگر آگاه میشُدند، و بدینسان همه بدونِ کمترین سایش (اصطکاک) همدیگر را پیدا میکردند.

[۸.۵.۷] کوروش همچنین درنگریسته بود که سامان و رَستَک (نظم و تَرتیب) چیزِ خوبی برایِ سرپرستی و ادارهٔ یک خانه و خانه داری است؛ زیرا درخانه هرگاه کسی چیزی را بخواهد، پس او میداند که به کُجا باید برود تا آنرا بیابد؛ از اینرو کوروش باور داشت که برپاییِ سامان و رَستَک در همهٔ

بخش هایِ یک اَرتِش چیز خوبی است، زیرا در هنگامِ جنگ بَخت (شانس) برایِ یک کوبشِ کامگارانه (ضربه موفقیت آمیز)، بسیار تُند میآید و میرود و زیان هایِ پیش آمده برایِ آن اَرتشی که در کَردگان هایِ (عملیات) رَزمی، آهسته است بسیار سخت میباشد. کوروش همچنین میدید که بَرتَریِ بدست آمده در جنگ از راه رویکردِ (توجه) تُندی که سربازان به خویشکاری شان (وظیفه شان) نشان میدهند، از مَهَندی (اهمیت) فراوان برخوردار است. از اینرو بود که کوروش رنجِ ویژه ای را میپذیرفت تا این نمونه از سامان و رَستَک را در اَرتش پابرجا سازد.

[۸.۵.۸] هماهنگ با آن، کوروش نُخُست جایگاهِ خودش را در کانونِ اُردوگاه برمیگُزید با این باور که این جایگاه از بالاترین اَرمَندی (امنیت) برخوردار است. سپس مهرپوترین (باوفاترین) همراهانش بدور او چادر میزدند، همانگونه که او در خانه این خوی را داشت که آنها در پیرامونش باشند، و پس از آنها اسپواران و ارابه دارنش در یک پَرهون (دایره) دورادور او جای میگرفتند؛

[۸.۵.۹] برایِ نیروهایِ رزمیش هم کوروش اندیشید که آنها به یک جایگاهِ آسوده نیاز دارند، زیرا هنگامیکه اَرتش در اُردوگاه است، سربازان هیچکُدام از آن جنگ ابزارهایی را که با آنها میجَنگند، آماده در دست ندارند، ولی آنها به زمانِ چشمگیری (قابل توجه ای) نیاز دارند تا خودشان را به جنگ ابزار بیارایند، اگر که آنها بخواهند زاوریِ (خدمت) کارومَندی (مُوثری) را بجاآورند.

[۸.۵۱۰] در سویِ راست و چپِ کوروش و اسپواران، جایگاهِ سربازانی بود که شمشیر با سپر سبُک مترابُردند (حمل میکردند) [⁕] در پیشاپیش او و اسپوارانش، جایگاهِ کمانداران بود.

[⁕] *targeteers*

[۸.۵.۱۱] آن سربازانی را که به جنگ ابزارهایِ سنگین آراسته بودند [⁕] و آنهایی را که سپرهای بُزرگ داشتند، کوروش همانند یک دیوار پدافندگری دور تا دور همهٔ سربازان جای میداد، بگونه ایکه آنها با ایستادن در پیشاپیش سربازان، میتوانستند به بهترین شیوه از سنگرشان پدافندگری کُنند، و این شایش (امکان) را برای اسپواران فراهم آورند تا اگر نیازی به آنها میبود، آنها با آسودگی خودشان را به جنگ ابزار بیارایند.

[⁕] *hoplites*

[۸.۵.۱۲] افزون بر آن، کوروش میگُذاشت تا سربازانی که آراسته به شمشیر و سِپَرِ سبُک بودند و همچنین کمان داران با جنگ ابزارهایشان بخوابند، همانندِ سربازانی که به جنگ ابزارهایِ سنگین آراسته بودند، برای اینکه، هتا اگر در شب هنگامه ای برایِ انجام کَردگانی (عملیاتی) بدست میداد، آنها بتوانستند در آن هنگام آماده باشند. و همانگونه که سربازانِ آراسته به جنگ ابزارهایِ سنگین، آمادهٔ نَبرد با کسانی بودند، که دَستشان به آنها میرسید، بدینسان نیز این نیروها میبایستی که آماده میبودند که نیزهایِ بُلند و تیرهایِ خود را بر بالایِ سر آن سربازان که جنگ ابزارهایِ سنگین داشتند، پرتاب کُنند، چنانچه کسی میخواست که در شب به آنها تَک بِزَند.

[۸.۵.۱۳] همهٔ افسران، پرچم یا نشانه هایِ پارچه ای بر چادرهایشان بَرمینشاندند؛ همانگونه که در شهرها کارمندانِ فَرمانداری که از آگاهی خوبی

برخوردار هَستند، جایگاهِ زندگی بیشترِ شهروندان را میدانند، بویژه نشانی آنهایی را که نام آورترین شهروندان هَستند، بدینسان نیز در اُردوگاه، کُمکیارانِ کوروش با جایگاهِ اَفسرانِ گوناگون و پرچم هرکُدام از آنها آشنایی داشتند؛ و بدینسان اگر کوروش یکی از اَفسرانش را فرامیخواند، کُمکیارانِ کوروش نیازی به جُستِجو کردن بِدُنبال او نمیداشتند و میتوانستند از کوتاه ترین راه به سوی او بِدَوند.

[۸.۵.۱۴] و از آنجا که هر لشکری بدینسان خوب از هم سوا شُده بود، بسیار آسان میشُد دید که در کُجا سامانِ خوبی چیره است و در کُجا فرمان ها به خوبی انجام نمیگیرند. از اینرو، کار و بارها در اُردوگاه بگونه ای سازماندهی شُده بودند، که کوروش باور داشت که اگر هر دُشمنی بخواهد در شب یا در روز بَر او بتازد، تازش کُننده به همانگونه در اَردوگاه او گرفتار میشود که در دام یک کمینگاه بیافتاد.

[۸.۵.۱۵] کوروش همچنین باور داشت که فوت و فَندِ (تاکتیک) رزمی تنها این نیست که بتوان به آسانی یک ردۀِ رزمی را دراز و گُسترده کرد و یا بر ژرفایِ آن اَفزود، یا آنرا از یک سُتونِ رَزمی دراز به سُتونِ رَزمی کوتاهی همانند فالانکس (*phalanx*) دگرگون کرد، یا هنگامیکه دُشمن از سوی راست، یا چپ و یا پُشتِ سر نمایان میشود، بتوان با یک چرخش دَر تَریست (در جهتِ مخالف)، چَکاد (جبهه) را دگرگون کَرد؛ ونکه (بلکه) کوروش درنگریسته بود (ملاحظه کرده بود) که تکه تکه کردنِ یک اَرتش به چَند لشکر، هرگاه که بایستگی ها (ضرورت ها) آنرا درخواست میکَردند، و گُماردن هر لشکر، همچنین، درجایگاهی که بتوانست بیشترین سودمندی را داشته باشد، و با تُندی رفتن هنگامیکه نیاز بود که پیش از دُشمن به یک جایگاهی رسید—به باور کوروش، همۀِ اینکارها و دیگر کارهایِ کارشناسانه

همانند اینها، برای یک رزم آرایِ (*tactician*) زبردست، بایسته (ضروری) بودند، و کوروش خودش را با فراگیری همهٔ این فَرهَختِکاری ها (مهارت ها) همانند هم سرگرم میکرد.

[۸.۵.۱۶] و بدینسان در هنگامِ راهپیمایی هایِ رَزمی، کوروش همیشه با نگر به پیشایندهایِ هَستُمَند (وضعیت های موجود) دستورهایش را میداد؛ ولی در اُردوگاه، براستی سازماندهی های او همانند یک دستورکار پذیرفته شُده بودند، همانگونه که پیش از این بازکاویده شُدند (تشریح شُدند).

[۸.۵.۱۷] هنگامیکه آنها در ادامهٔ راهپیمایی شان به کشورِ ماد نَزدیک شُدند، کوروش در آنجا بازمانید (توقف کرد) تا از کیاخشتره بازدید کُند. و پس از اینکه آنها به همدیگر دُرود فرستادند، نُخستین چیزی که کوروش به کیاخشتره گُفت این بود که برایِ او یک کاخ و یک ستادِ فرماندهی رسمی در بابل برگُزیده است، بگونه ایکه او بتواند، هرگاه که به آنجا میآید، در مانِشگاهِ (اقامتگاه) خودش بِسَربَرَد؛ و سپس کوروش همچنین اَرمغان هایِ درخشانی را به او پیشکش کرد.

[۸.۵.۱۸] کیاخشتره اَرمغان ها را پذیرفت و سپس دُخترش را به کوروش شناساند، که تاج تلایی و دستبندها و گردنبند و زیباترین جامه هایِ مادی را که میتوانستند پیدا شوند، برای کوروش آورده بود.

[۸.۵.۱۹] هنگامیکه آن شاهزاده تاج را بر سر کوروش گُذاشت، کیاخشتره گُفت،"این دُختر باکره را که دُختر خودم است، من به شُما پیشکش میکنم، کوروش، تا او همسر شُما باشد. پدر شُما خواهر مرا به زنی گرفت، که پسر آنها شُما هَستید. این همان دُختر بچه ای است که شُما همیشه او را در آغوش میگرفتید، هنگامیکه شُما یک پسربچه ای بودید و برای بازدید از ما

میآمدید. و هرگاه کسی از او میپُرسید که با چه کسی میخواهد زناشویی کُند، او همیشه میگُفت: «با کوروش». و با او من همهٔ کشور ماد را بجای کابین (جهیزیه) دُخترم به شُما پیشکش میکُنم، زیرا من پسری ندارم."

[۸.۵.۲۰] بدینسان کیاخشتره سُخن گُفت، و کوروش پاسُخ داد:"خوب، کیاخشتره، من از ته دل خانوادهٔ شُما، دُختر شُما و اَرمغان هایِ شُما را میپذیرم. و همچنین، من آرزو دارم که پذیرشِ پیشنهادِ شُما برایِ زناشویی، با پَروانهٔ پدر و مادرم باشد." بدینسان کوروش پاسُخ گفت؛ ولی او دوباره ارمغان هایِ گوناگونی را به آن بانویِ جوان پیشکش کرد که میپنداشت که کیاخشتره و خودِ آن بانو را خوشنود میسازند. و پس از انجام اینکارها، کوروش راه خودش را به سویِ کشور پارس ادامه داد.

[۸.۵.۲۱] با ادامهٔ فَرانافتش (سفرش)، هنگامیکه کوروش به مرزهایِ کشورِ پارس رَسید، او بَدنهٔ بُنیادین (اصلی) اَرتش خودش را در آنجا ماندگار کرد، درهالیکه او و دوستانش راهشان را به سویِ پایتخت ادامه دادند؛ و کوروش به اندازهٔ بَسَنده چارپایانی را برایِ همهٔ پارس ها به همراهش بُرد تا کُرپانی کُند و یک بزم بُزرگ برپا سازد. و ارمغان هایِ شایسته ای را برای پدر، مادر و افزون بر آن برایِ دوستانش به همراه آورد، و همچنین پیشکش هایی که درخورِ سرشته دارانِ کشور، بُزُرگان و آزادمَردهای کشور بودند. و او پیشکش هایی را همچنین به همهٔ پارس ها کَرد، هم به مردان و هم به زنان پارسی، ارمغان هایی که هتا تا به امروز نیز هرگاه که شاهنشاه به کشور پارس میآید، ارزانی میدارد.

[۸.۵.۲۲] سپس کامبیز مهتران و بُزرگانِ شَهرداری را گردآورد؛ او کوروش را نیز به این انجمن فراخواند و سپس همانگونه که درپی میآید سُخنرانی

کرد:"مردانِ پارسی، و کوروش، پسرم، هر دوی شما در دل من جای دارید و من شُما را گرامی میدارم؛ من پادشاهِ مردمم هَستم و پدر پسرم؛ از اینرو من خودم را ناگُزیر میدانم که در پیش دیدِ شُما همهٔ آن چیزهایی را که باور دارم که برای شُما خوب هَستند، بدونِ رودربایستگی آشکار کُنم."

[۸.۵.۲۳] "در گُذشته پاتَرم (ملت) از راهِ دادنِ یک اَرتش به کوروش و گُماردن او به رهبری آن، کارِ بُزُرگی را برایِ کوروش انجام داد، و کوروش، به یاری پَروَردگار، و با رهبریِ خودش پارس ها را در هَمهٔ جهان پُرآوازه ساخت، و با نیکنامی و بُلند آوازگی، ارج شُما را در آسیا رسا کرد. و کوروش برایِ آنها که به او زاوَری (خدمت) کرده اند پُرشکوه ترین زندگیِ پُرمایه را فراهم آورده است، کُمکِ پولی و دستمزد به شُمار فراوانی از آنها داده است. و با پایه گُزاری یگان هایِ اسپواران در ارتش، او سرزمین هایِ فراوانی را برای کشور پارس بدست آورده است."

[۸.۵.۲۴] "از اینرو، اگر شُما در آینده نیز همواره از دیدگاهِ همگون و همسانی برخوردار باشید، شُما جَتَک (سبب) و مایهٔ بسیاری از کارهایِ خوب برایِ همدیگر خواهید شُد. ولی، کوروش، اگر شُما بخواهید از بهر کامیابی کنونی تان باد کُنید و به خودبُزرگ بینی گرفتار شوید و تلاش کُنید که بر پارس ها همانگونه فرمانروایی کُنید که بر مردم کشورهایِ دیگر میکنید -- با نگر به خودستایی --، یا اگر شُما، همشهری هایِ من، بخواهید به نیروی او رشک ببرید و کوشش کُنید او را از فرمانروایی کنار بِگُذارید، بیگُمان باشید که شُما راهبندِ یکدیگر در دستیافتن به بسیاری از چیزهایِ خوب خواهید شُد."

[۸.۵.۲۵] "و برایِ اینکه چنین چیزی برای شُما پیش نیاید، و تنها خوبی با شُما باشد، بهترین چیزی که بنگرم میآید این است که باهم کُرپانی (قربانی) کُنیم و پیمان ببندیم، نُخُست خُداوند را به گواهی فراخوانیم. شُما، کوروش، به سهم خودتان، باید پیمان بِبَندید که اگر کسی با هَدفِ دُشمنانه پا به خاکِ کشور پارس گُذارد یا تلاش کُند تا داتِ بُنیادین (قانونِ اساسی) کشور پارس را از هم فروبپاشاند، شُما با همهٔ توانتان به یاری آن خواهید شتافت؛ و شُما پارسیان، باید به سهم خودتان پیمان بِبَندید که اگر کسی تلاش کُند تا فرمانروایی کوروش را به پایان بِبَرد یا زیردستانش کوشش کُنند که در برابرِ او سرکشی کُنند، شُما برای رهایی خودتان و کوروش، از هر راهی که او شما را فرابخواند، به کُمکِ او بشتابید."

[۸.۵.۲۶] "اکنون، تازمانیکه من زنده ام، تاج و تَختِ کشورِ پارس پیوسته ازآن من خواهد بود. ولی هنگامیکه من مُردم، روشن است، که تاج و تخت به کوروش سِپُرده خواهد شُد، چنانچه او هنوز زنده باشد. و هرگاه که او از کشورِ پارس دیدن کُند، بایستیکه شُما با هَزینهٔ خودتان آیینِ وَرجاوندِ (مقدس) کُرپانیِ چارپایان را برای او ارزانی دارید، همانگونه که هم اکنون من آنرا بجا میآورم؛ و هنگامیکه او در برونمرز بسر میبرد، به باورِ من، برای شُما خوب خواهد بود اگر که هَموَندی (عضوی) از فامیلِ ما که شُما او را بهتر از همه به شُمار میآورید، برایِ اَنجام آن آیین هایِ وَرجاوند (مقدس) در آن جایگاهِ مَهین (مهم) گُمارده شود."

[۸.۵.۲۷] هنگامیکه کامبیز سُخنرانیش را به پایان بُرد، کوروش و بُزرگان کشور پیشنهادِ او را پذیرفتند. و همانگونه که آنها در گواه گرفتنِ پَروَردگار باهم هَمداستان شُدند، تا به امروز پارسیان و پادشاهِ آنها از راه همکاری با

بایکدیگر این پیمان را نگهداشته اند. و پس از اینکه همهٔ اینکارها به رسایی پایان پذیرفتند، کوروش بِدُرود گفت و به کشور ماد بازگشت.

[۸.۵.۲۸] هنگامیکه در بازگشت، کوروش به کشور ماد آمد، او با دُختر کیاخشتره اَروسی کرد، زیرا او پَروانهِٔ این زناشویی را از پدر و مادَرَش گرفته بود. و تا به امروز هنوز مردم از زیباییِ شگفت اَنگیزِ همسر او داستان سرایی میکنند. و پس از زناشویی، کوروش بیدرنگ با تازه اَروسش به سویِ بابل روانه گَشت.

نَسکِ هَشتُم، بَخشِ شِشُم



پیکِ نامه رسان

سازماندهی ساتراپ ها (اُستاندارها) و ایستگاه های نامه رسانی

[۸.۶.۱] پس از اینکه کوروش بار دیگر به بابل اندر شُد، او وَداییِد (تصمیم گرفت) ک ساتراپ ها یا اُستاندارانی را برای اداره و گرداندنِ مردمی که زیر فرمانِ خود آورده بود بفرستد. ولی او خواست که فَرمانده هانِ پادگان ها در دژها و آن سرهنگ هایی که فرماندهیِ گاردها را در سراسر کشور در دست داشتند به هیچکس بجز خودش پاسُخگو نباشند. این پیشبینی ها و آماده سازی ها را کوروش با این هَدَف اَنجام داد که اگر هرکُدام از اُستانداران بخواستند که با پُشتگرمی به دارایی هایشان یا مردان زیر فرمان شان، گُستاخیِ آشکاری را بیآغازند یا تلاش کُنند که از فَرمانبُرداری سرپیچی کُنند، آنها بیدرنگ در اُستان خودشان با پَتیاراکی (مخالفت) رو در روی شوند.

[۸.۶.۲] برایِ اینکه این برنامه را به انجام رساند، کوروش وَداییِد (تصمیم گرفت) یک نِشَستی از سرکَردِگانِ کشوری و لشکری را فراخواند تا سامه هایی (شرایطی) را روشن بِنیکخَتَد (توضیح بِدهد) که برپایهِٔ آنها ساتراپ ها میبایستیکه بِدُنبال پَروانِکیِ (ماموریت) خودشان میرفتند. کوروش میپنداشت، که از اینراه آنها این سُهِش (احساس) را نخواهند کرد که با آنها به دور از داد برخورد شده باشد، درهالیکه، اگر آدم ببیند که او را برایِ انجامِ کاری بَرگُمارده اند و سپس او برای نُخستین بار از سَهمانُمَندی هایی (محدودیت هایی) در کارش آگاهی یابد، او میتواند براستی دلخور شود، و آنرا نشانه ای از ناآپَستامیِ خودویژه (بی اعتمادی شخصی) برداشت کُند.

[۸.۲.۳] و بدینسان کوروش همه را به گَردهم فراخواند و همانگونه که در پی میآید برایِ آنها سُخنرانی کرد:"دوستانِ من، ما در کشورهایِ زیرفرمان،

دژبان هایی با افسرانِ شان را داریم، کسانی را که هم اکنون ما در آنجا ماندگار کرده ایم؛ و هنگامیکه من آنها را فروگذاشتم، من آنها را با این دستورها هیلیدَم (ترک کردم) که خودشان را نگرانِ هیچ چیز دیگری نَکُنند بجز پاسداری از دژها. از اینرو، من نمیخواهم آنها را از جایگاه هایشان بِدورسازم، زیرا آنها دستورهایِ مرا با تُوختاری (وفاداری) بجا آورده اند؛ ولی افزون برآن، من وَداییده ام (تصمیم گرفته ام) که ساتراپ هایی را به آنجا گُسیل بدارم، تا مردم را سرپرستی و اداره کُنند، باژها را دریافت کُنند، دستمزدِ دژبان ها را بدهند، و به هر کاری که نیاز به آویستن (توجه کردن) داشته باشد، به آن رویکرد نشان دهند (توجه کُنند)."

[۸.۶.۴] "افزون بر آن من وَداییده ام (تصمیم گرفته ام) که هرکُدام از شما که در اینجا مانده اید، و من هر از گاهی به او رنجِ رفتن به پَروانِکی (مأموریت) به آن کشورها را میدهم، باید زمین و خانه در آنجا داشته باشد؛ بگونه ایکه او بتواند خَراج هایی را که پرداخت میشوند، گردآوری کُند، و هرگاه که او به آنجا میرود، در مانِشگاهِ (اقامتگاه) خودش جای گُزینَد."

[۸.۶.۵] بدینسان کوروش سُخن گفت، و او به بسیاری از دوستانش خانه ها و پیشیارانی (خدمتکارانی) را در کشورهایِ گوناگون داد، کشورهایی که او به زیرفرمانِ خود آورده بود. و هتا تا به امروز آن سرمایه ها، که برخی در این کشور، و برخی در کشورِ دیگر هَستند، پیوسته در خویشنیتاریِ (مالکیتِ نوادگانِ کسانی مانده اند، که این سرمایه ها را دریافت کردند، درهالیکه خاوَندان (صاحبان) این سرمایه ها خودشان در دربار جای گُزیده اند (ساکن شُده اند).

[۸.۶.۶] "و پس،" کوروش سُخن خود را از سَرگرفت، "ما باید پَرهیختار (محتاط) باشیم که آنهایی که بجایِ ساتراپ ها به اینچنین کشورهایی میروند، مَردانی با سرشتِ دُرُست باشند، کسانیکه فراموش نَکُنند که هرچه را که در آنجا و در اُستان هایِ پُرشُمار آنها خوب و دلپَسند است، برای ما بفرستند، تا اینکه ما هم که در اینجا ماندگار شُده ایم، دانگی از آن چیزهایِ خوب ببریم که میشود در آنجا پیدا کَرد. و ما چیزی بیشتر از هاگ (حق) نخواهیم خواست؛ زیرا اگر هر پَژمَرگی (خطری) بخواهد در هَرجایی پَتِستی (تهدیدی) شود، این ما خواهیم بود که باید از آن پیشگیری کُنیم."

[۸.۶.۷] با این گُفته ها کوروش سُخنرانی خودش را در آن هَنگام به پایان بُرد؛ و سپس کوروش از میانِ شُماری از دوستانش، کسانی را بَرگُزید که او میدید آرزومند برای رفتن با آن سامه ها (شرط ها) هَستند، سامه هایی که او نامیده بود، و کسانیکه بنگر کوروش بیشترین شایستگی را داشتند او آنها را در جایگاهِ ساتراپ به کشورهایی که در پی میآیند فرستاد: مَگَه بازو (*Megabyzus*) را به عربستان، اَرتَه باد (*Artabatas*) را به کاپادوکیه (*Cappadocia*)، اَرتَه کامَه (*Artacamas*) را به فریگیهٔ بُزُرگ (*Phrygia Major*)، خروس اَنتاش را به لیدیه و ایونیا (*Ionia*)، آدوسیوس (*Adusius*) را به کاریا (این همان کسی بود که کاریاییان او را از کوروش درخواست کرده بودند)، و فَرنَه وَخشَه (*Pharnuchus*) را به آاُلیا (*Aeolia*) و فریگیه در هِلِسپُنت (داردانل، *Hellespont*) فرستاد.

[۸.۶.۸] کوروش هیچکُدام از پارسیان را در جای ساتراپ به کیلیکه (*Cilicia*)، کِپروس [قبرس (*Cyprus*)] و پافلاگونیا (*Paphlagonia*) نفرستاد، زیرا کوروش باور داشت که آنها در لشکرکشیش به بابل بگونهٔ

دلبخواه به او پیوستند؛ با این همه، کوروش هتا از این کشورها نیز درخواستِ خَراج کرد.

[۸.۶.۹] هماهنگ با دستورهایی که کوروش نِشاخت (مقرر کرد)، دژبان ها راسته (مستقیم) زیر فرمان پادشاه هَستند و فرمانده هایِ دژ ها وگاردها تا به امروز راسته از سویِ پادشاه بَرگُمارده میشوند، و نام آنها در پهرستِ شهریاری دَفترینه شُده است.

[۸.۶.۱۰] و کوروش فرمان هایی را به همهٔ ساتراپ هایی که فرستاده بود، داد تا آنها با نمونه برداری از کارهایی که کوروش انجام داده بود، در هرکاری از او پیروی کُنند: نُخست، ساتراپ ها میبایست گُروهان هایِ اسپواران و اَرابه دارانِ کشورِ پارس و هَمبستگانش را که به همراه آنها رفته بودند، سازماندهی میکردند؛ و همهٔ کسانیکه از زمین هایِ نیوتیده شُده (اهدایی) و مانشگاه هایِ (اقامتگاه هایِ) رسمی بَرخوردار شُده بودند، میبایست در دربارِ کاخ فَرمانداری، بُودَگی (حضور) میداشتند، بَرزِش (تمرین) خویشتن داری و چیرگی بر خود میکردند، و هرگاه که ساتراپ نیاز داشت آنها باید که خودشان را در فرادَستِ او میگُذاشتند. پِسرانِ ساتراپ ها میبایست همانندِ کوروش، در دربار آموزش و پَروَرش میدیدند، و ساتراپ میبایست بهترین یارانش را برایِ شکار به شکارگاه میبُرد، و خودش و پیروانش را در فراگیریِ هُنر جَنگاوری، وَرزیده و کارآزموده میساخت.

[۸.۶.۱۱] "و هرگاه که من دریابم که کسی توانسته است بُزرگترین شُمار اَرابه داران و بُزرگترین شُمارِ اَسپوارانِ چابُک را در سَنجش با توانش به نمایش گُذارد،" کوروش افزود، "من او را در جایگاهِ یک هَمبستهٔ گرانبها و یک هَمیارِ و پُشتیبانِ اَرزشمَندِ فرمانروایِیِ پارسیان و خودم، اَرج خواهم

داشت. و همانگونه که در دربار من رسم است، بِگُذارید تا در دربارِ شُما نیز شایسته ترین ها بر اَرجُمَندترین جایگاه ها بنشینند؛ و بِگُذارید تا میزِ خوراک خوریتان گُسترده باشد، همانند میزِ من، نه تنها برایِ بجا آوردنِ نیازهایِ خانه داریِ خودتان ونکه (بلکه) همچنین برای دوستانتان، و برایِ گرامیداشتنِ کسی که توانسته است کار آسیمی (عظیمی) را انجام دهد."

[۸.۶.۱۲] "همچنین، شکارگاهِ داشته باشید، نَخچیران و جانوران شکاری در آنجا نگهداری کُنید؛ و خوراک نخورید، مگر اینکه نُخست کارِ سَخت و بَرزش کرده باشید، و به اسب هایِ خودتان واسان (علوفه) ندهید، مگر اینکه آنها پیش از آن کارِ سَخت کرده باشند. زیرا من دَستِ تنها و به پُشتگرمی و توانایيِ تنها یک آدم، نخواهم توانست پیوسته خوشبختی شُما را پایندان کُنم (تضمین کُنم)؛ ولی همانگونه که من باید دلاور باشم، کسانی نیز که پیرامونِ من هَستند باید که دلیر باشند، تا بتوانم به شُما کُمک کُنم؛ بدینسان برایِ اینکه شُما همبستهٔ من باشید، باید شُما نیز خودتان و کسانی را که پیرامونِ خودتان دارید دلاور کُنید."

[۸.۶.۱۳] "خواهش میکنم همچنین درنگرید که آنگونه که با بردگان سُخن میگویند من با شُما سُخن نگفته ام: آنچه که به شُما میگویم انجام دَهید، من خودم نیز کوشش میکُنم که انجام دَهم. و همانگونه که من از شما درخواست میکنم که رفتار مرا اُلگوی خود سازید و از من پیروی کُنید، از شُما میخواهم که آنهایی را که زیر فرمانِ خود دارید آموزش دهید تا از شُما پیروی کُنند."

[۸.۶.۱۴] و همانگونه که کوروش سازماندهیش را برپا ساخت، هتا تا به امروز، همهٔ پادگان ها را زیر فرمانِ شهریاری نگه داشته اند، و فرماندهٔ آنها از

سویِ پادشاه برگُزیده میشود. و دربارِ هَمهٔ اُستانداری ها آکَنده از مردمی است که به کارهایِ آنها همانگونه که کوروش درخواست کرده بود، رسیدگی میشود؛ بدینسان سرپَرستی و ادارهٔ همهٔ خانه ها از کوچک گرفته تا بُزرگ، برنامه ریزی شُده است. با دادنِ جایگاه های اَرجُمَند به شایسته ترین مهمانان، دیوان هایِ (اداره های) کشوری و فرمانداری ها به آنها برتری میدهند؛ با یک بازدیدِ رسمی از همهٔ اُستان ها میتوان دید که کارهایِ دیوانی بر پایهٔ یک برنامهٔ همانند انجام میگیرند و رسیدگی به همهٔ کار و بارهایِ کشورمداریک (سیاسی) در چند وَزارتخانه وَندساریده شُده اند (تمرکز یافته اند).

[۸.۶.۱۵] پس از اینکه کوروش به ساتراپ ها گُفت که آنها چگونه باید انجامِ دستورهایش را دُنبال کُنند، او به آنها نیرویی از سربازان داد و آنها را روانه ساخت؛ و کوروش به هَمهٔ ساتراپ ها دستور داد تا فراهم آوری هایی را برایِ یک کَردگانِ (عملیات) رَزمی در سال آینده ببینند، و از اینرو یک بازرسی از اَستِش (وضع) سربازان، اسب ها و اَرابه ها بِکُنند.

[۸.۶.۱۶] ما همچنین درنگریسته ایم که این رَستَکمَندی (قانونمندی) که در پی میآید، هنوز انجام پذیر است، ولی نمیدانیم آیا کوروش بُنیانِ آنرا نهاده است، همانگونه که برخی گواهی میدهند، یا نه؟: هر سال یک بازرَس در پیشاپیش یک اَرتش، فَرانافتِ (سفر) رَسمی به اُستان ها میکُند، تا به هر ساتراپی که به کُمک نیاز دارد یاری رساند، تا هرکس را که به شورشی دامن میزند، نابود سازد، و یا اگر ببیند که کسی در پرداختِ مالیات یا در پُشتیبانی از شهروندان کوتاهی کرده است، کار و بارها را سازگار کُند، یا ببیند که آیا زمین هایِ کشاورزی زیر کشت هَستند، یا آیا کسی در انجام هرچیزِ دیگری که به او دستور داده شده است که در انجام آن هوشیاری

نشان دهد، سر به هوا (سهل انگار) است؛ ولی اگر بازرس نتواند کارها را رو به راه کُند، این خویشکاری اوست که آنرا به پادِشاه گُزارش دهد، و هنگامیکه پادشاه از آن گُزارش آگاه شود، او در پیوند با آن بِزهکار، فراپیشی ای (اقدامی) را انجام میدهد. آن اَزدنامه ها (اطلاعیه ها) و آگاهینامه هایی که بیشتر بیرون داده میشُدند تا آمدن بازرس ها را به آگاهی همگانی برسانند، اینچنین بودند:«پسر پادشاه»، یا «برادر پادشاه درهال آمدن است»، یا «چشمِ پادشاه»، ولی گاهی پیش میآمد که هیچ بازرسی پدیدار نگردد، چونکه هر زمان این شایش (امکان) بود که بازرس به فرمانِ پادشاه بازگردانده شود.

[۸.۶.۱۷] ما باز دیگر چاره جویی هایی را از سویِ کوروش درنگریسته ایم که او برای مَهارِ گُستردگیِ فرمانرواییش درانداخته بود؛ بدونِ وابستگی به اینکه چه اندازه کشورها از کوروش دور بودند، او میتوانست به کُمَکِ این نهادها، به تُندی از سامه ها (شرایط) و رویدادها در فرمانرواییش آگاه شود: کوروش آزمایش کرد تا پی ببرد، هنگامیکه یک اسب، سَخت و چهارنال (چهار نعل) بتازد، چه بازهِ (فاصلهِ) بُزرگی را میتواند در یک روز به پیماید، بدون اینکه از زورِ خستگی از دست برود، سپس او ایستگاه هایِ پُست در چنین بازه ها (فاصله ها) برپا ساخت و آنها را با اسب ها آراست و مَردانی در آنجا گُماشت تا از آنها نگهداری کُنند؛ در هر کُدام از این ایستگاه ها، کوروش کارمندانِ شایسته ای را گُماشت تا نامه هایی را که به آنجا رسانده میشُدند، دریافت کُنند و آنها را آمادهِ فرستادن کُنند، و برای اسب ها و سوارکارهایِ خسته جایگاه هایی برای آسایش فراهم آورند، و نامه ها را به کُمَک پیک هایِ تازه دَم (تازه نفس) به پیش بفرستند.

[۸.۶.۱۸] اَفزون بر آن، گُفته میشود که گاهی این پیک ها در شب نمی ایستادند، و پیک هایِ شب در پی پیک هایِ روز به پَستا (به نوبت) میآمدند، و اگر این گونه بوده باشد، این پیک ها، به گُفتهٔ برخی، رویِ زمین تُندتر از دُرنا در هوا بودند. اگر هم داستانِ آنها به رسایی دُرُست نباشد، به هر روی این کِتمان ناپذَیر است که این شیوهٔ فَرنافتن (حرکت کردن) تُندترین شیوه رویِ زمین است؛ و این یک برتری است که بشود گُزارش ها، پیام ها و آگهی ها را راسته (مستقیم) از هرجایی و بدونِ هرگونه میانجیگر بدست آورد، تا با آن شتابی که شایش پذیر (امکان پذیر) است، رویِ آن ها کار شود.

[۸.۶.۱۹] اکنون، هنگامیکه آن سال سپری شُد، کوروش اَرتش خودش را در بابل گردهم آورد؛ گُفته میشود که نزدیک به یک سَد و بیست هزار اسب داشته است، و دوهزار ارابه که چرخ هایِ آنها آراسته به داس بوده اند و نزدیک به سدهزار پیادگان (پیاده نظام).

[۸.۶.۲۰] و هنگامیکه همهٔ این چیزها برایِ کوروش آماده شُدند، او گُسیلشِ رَزمی خودش را آغازید که در بارهٔ آن گفته میشود که همهٔ کشورهایی را که زمین را از مرز آشور گرفته تا دریابار (اقیانوس) هند پُر کرده بودند، زیر فرمان خود درآورد. گُفته میشود که در یک کارزار دیگر، او به مصر رفت و آن کشور را نیز فرمانبُردار خود کرد.

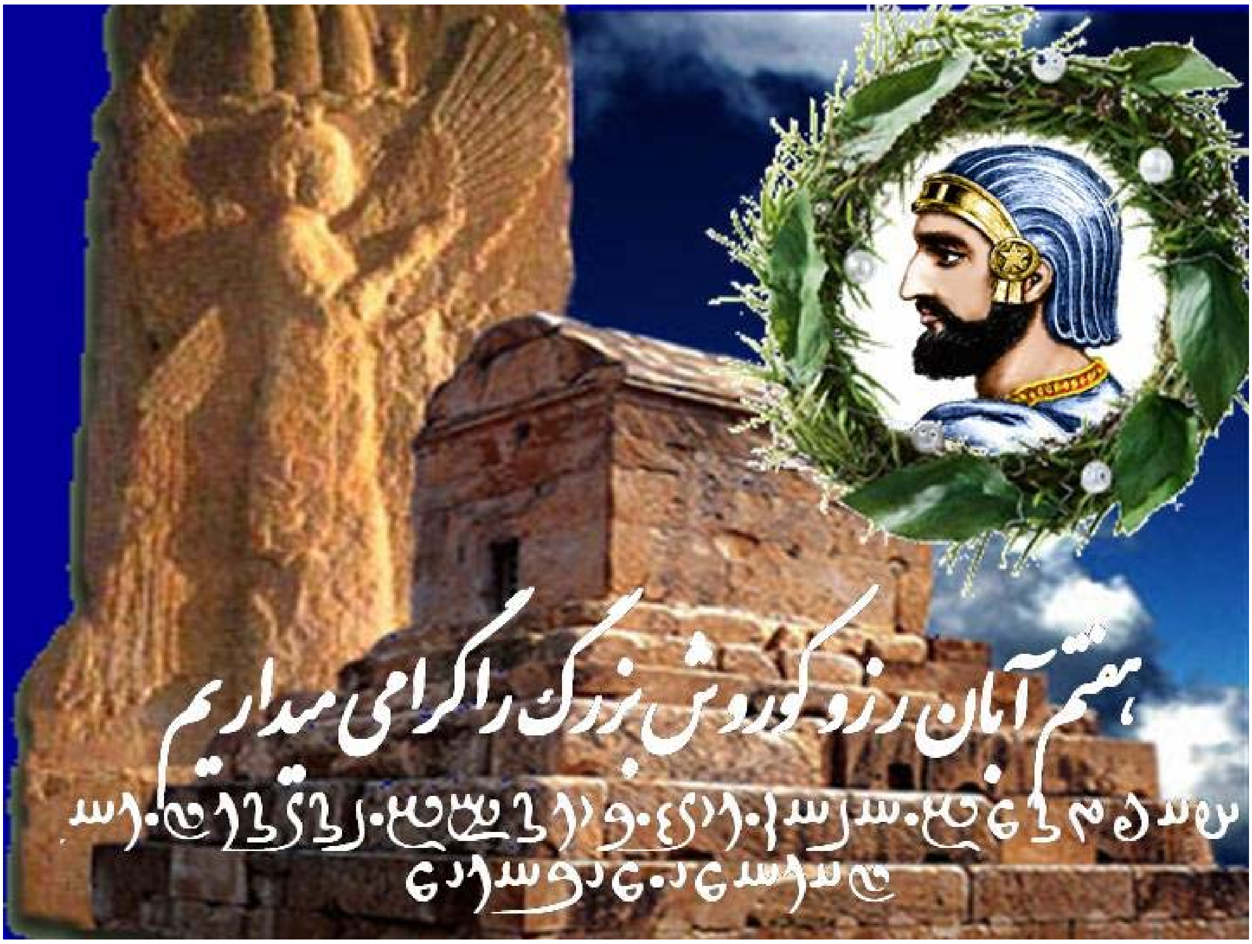
[۸.۶.۲۱] از آن زمان فَرمانروایی کوروش از خاور با دریابار هِندوستان هم مرز شُد، در اَپاختر (شمال) با دریایِ سیاه، در باختر با کُپرس (قبرس) و مصر، و در نیمروز (جنوب) با اتیوپی. بخش هایی از شاهنشاهی کوروش به فرنودِ (دلیل) سختی بی اندازه و گزافگرایانهٔ (*extreme*) هوا تُهی از

باشندگان (سکنه) بودند، از یک سوی از بهر گرما، از سوی دیگر از بهر سرما، در بخش دیگر از بهر آب فراوان و در چهارمین بخش از بهر بی آبی.

[۸.۶.۲۲] کوروش مانشگاهش (اقامتگاهش) را در کانونِ گُسترهٔ زیرِ فَرمانش بَرگُزیده بود، در هنگامِ زمستان او هفت ماه را در بابل بِسرمیبُرد، زیرا هوا در آنجا گرم بود؛ در بهار او سه ماه را در شوش میگُذَراند، و در گرماگرمِ تابستان دوماه را در اکباتانه. با چنین کاری، آنها میگُفتند، که او پیوسته هم از گرما و هم سرمای بهار سرخوش بود.

[۸.۶.۲۳] افزون بر آن، مردم آنچنان کوروش را دوست داشتند و مهرپو (وفادار) به او بودند که در هر کشوری مردم میپنداشتند که اگر آنها بیشترین فَرآورده هایِ کشورِ خود را برایِ کوروش نفرستند، به خودشان آسیب رسانده اند؛ این پیشکش ها بیشتر دستاوردها و میوَک هایِ (محصول هایِ) کشاورزی بودند، یا چارپایانِ پَرورَش داده شُده در آنجا، یا فَرآورده های هُنری خودشان؛ و هر شهری به همینگونه رفتار میکرد. و هرکس گمان میکرد که او آدم توانمندی خواهد شُد، اگر کوروش را خوشهال سازد. و این دیدِمان (تئوری) دُرُست است؛ زیرا کوروش همیشه چیزهایی را از نیوتیدِگان (اهدا کُنندگان) میپَذیُرفت که آنها به اندازهٔ فَراوان از آن پیشکش ها میداشتند، و او آن چیزهایی را پس میفرستاد، که میدید مردم به آنها نیازمند هَستند.

نَسکِ هَشتُم، بَخش هَفتُم



آرامگاه کوروش بُزُرگ

سفارش نامۀِ کوروش به فرزندانش

[۸.۷.۱] هنگامیکه زندگیِ کوروش در میانِ اینچنین کامیابی هایی درهال بسر رسیدن بود و او اکنون آدم کُهنسالی شُده بود، او برای بار هَفتُم به فرمانرواییش در کشور پارس بازگشت. پدر و مادرش در فَرایندِ یک مَرگِ گُهَریک (طبیعی) بسیار پیش از آن مُرده بودند؛ بدینسان کوروش آیین کُرپانی کردن (قربانی کردن) را بجا آورد و گُذاشت تا پارس ها آیین وَشت های (رقص های) میهنی را بجا آورند و اَرمغان هایی را در میانِ هَمهٔ آنها پَخش کرد، همانگونه که رسم او بود.

[۸.۷.۲] هنگامیکه کوروش در کاخ خوابیده بود، تینابی (رویایی) را دید: یک رُخساره ای (قیافه ای) که بیشتر از آدمیزاد شکوهمند و زیبا بود در خواب بر او نمایان گَشت: "آماده شوید، کوروش؛ زیرا شُما باید بزودی به سوی خُداوند بروید." هنگامیکه آن تیناب پایان یافت، کوروش برخاست و بنگرمیآمد که او کمابیش پی بُرده باشد که پایانِ زندگیش نَزدیک است.

[۸.۷.۳] هماهنگ با آن، کوروش بیدرنگ چارپایانی را فراهم آورد و برای پَروَردگار در پَرستشگاه ها کُرپانی کرد، همانگونه که آیین پارسیان در کُرپانی دادن است؛ پس از آن کوروش به نیایش پَرداخت:" پَروَدرگارا این پیشکش ها را به نشانهٔ سپاسگُزاریِ من از شُما بپذیرید، از بهر کُمک هایی که در انجامِ بسیاری از کارهایِ بُرزِش آمیز (افتخار آمیز) به من کردید؛ زیرا شُما با نشانه هایی در بُودِش (وجود) یک کُرپانی، با نشانه هایِ آسمانی، با پروازِ پَرَندگان، و گُفته هایِ شُگون نما (فال نما) و آینده نگر، پیوسته به من نشان دادید که چکار باید بِکُنم و چکار نباید بِکُنم. من میخواهم از ته دل شُما را سپاس دارم؛ من هیچگاه در ارج نهادن بر پُشتیبانی هایِ شُما

کوتاهی نکردم و در هنگامهٔ کامیابی هایم هیچگاه اندیشه هایِ بُرزِش آمیزی (افتخار آمیزی) که از مرز آدمی گُذر کُنند، در سر نَپَروَراندم. و من از شُما خواهش میکنم که شُما نیز اکنون خوشبختی و شادی را برای فرزَندانم، برای همسرم، برایِ دوستانم، و برای کشورم پایندان کُنید (تضمین کُنید) و برایِ خودم یک سرانجامی که شایستهٔ همان زندگی ای باشد که به من بخشیدید."

[۸.۷.۴] سپس، پس از اینکه کوروش آیین دینی خود را بجا آورد و به خانه بازگشت، او با خود اندیشید که شاد خواهد شُد اگر اندکی بیاساید و بدینسان او دراز کشید؛ تا زمانِ گرمابه رفتن رسید، و پیشیاران (خدمتکاران) کوروش آمدند و از او خواستند که به گرمابه برود. ولی کوروش به آنها پاسُخ داد که با خُرسندی درهال آساییدن است. سپس دوباره، هنگام خوراک رسید، و پیشیارانِ کوروش خوراک برایِ او آوردند؛ روانِ کوروش آرزوی خوراک نداشت، ولی او بنگر تشنه میآمد و نوشیدنی را با خوشی نوشید.

[۸.۷.۵] و پس از اینکه فردای آن روز و روز پس از آن بدین روال گُذشتند، کوروش فَرزندانش را فَراخواند؛ چونکه آنها او را همراهی کرده بودند و بَخت آمدی (اتفاقی) هنوز در کشور پارس بودند. کوروش همچنین دوستانش و سرکَردگانِ کشور را فراخواند؛ و پس از اینکه همهٔ آنها آمدند، او همانگونه که در پی میآید سُخن گُفت:

[۸.۷.۶] "پسرانِ من، و همهٔ شُما دوستانِ من که در پیرامونم هَستید، پایانِ زندگی من اکنون نزدیک است؛ به فَرنودهایِ (دلیل های) فراوان من به رسایی از این نهاده (موضوع) آگاه هَستم؛ و هِنگامیکه من مُردَم، شُما باید همیشه در رفتار و سُخنان تان نشان دهید که من آدم خوشبختی بوده ام.

زیرا هنگامیکه من پسربچه بودم، من هَمِهٔ میوه ها را از دستِ پسربچه هایِ دیگر که بهترین ها شناخته میشُدند، کِش میرفتم؛ هنگامیکه من یک پسر جوانی شُدم، من از آنچیزی بهرهمند بودم که در میان مَردانِ جوان بهتر از همه به شُمار میآمد؛ و هنگامیکه من یک مَرد بُرنایی (بالغی) شُدم، من از بهترین چیزها برخوردار شُدم که هر مردی میتوانست داشته باشد. و همانگونه که زمان میگُذشت، من پی بُردم که نیرویِ من پیوسته با سال هایِ زندگیِ من درهال رُستن است (رُشد کردن است)، بگونه ایکه هیچگاه در دورانِ کُهنسالی سُهِش (احساس) ناتوانی در سنجش با دورانِ جوانی نداشتم؛ و تا آنجا که بیاد میآورم، هرگز چیزی نبوده است که من در راه آن کوشش کرده باشم، یا آرزوی آنرا کرده باشم، ولی در دستیافتن به آن ناکام مانده باشم."

[۸.۷.۷] "افزون بر آن، من در درازای زندگیم، دیدم که دوستانِ من کامیابی و شادمانیشان را به کُمَکِ کوشش هایِ من بدست آورده اند و دُشمنان من بدستِ من فَرمانبُردار من شُده اند؛ و کشور من، که روزگاری بَخشِ مَهَندی (مُهمی) از آسیا نبود، اکنون من آنرا سَربُلند تر از هَمهٔ کشورها کرده ام. در همهٔ کشورگُشایی هایم، چیزی نبوده است که من نتوانسته باشم آنرا نگه بدارم. در سراسر گُذشته ای که در پُشتِ سر دارم، من در دستیافتن به هرچیزی که آرزویش را داشتم، کامروا بوده ام؛ ولی یک نگرانی که پیوسته در کنارم بوده است، که مبادا در این روزها شاید من چیز ناگواری را ببینم یا بشنوم یا بیازمایم، نمیگُذارد که فُزونمند سربُلند یا گزافگونه خوشهال باشم.

[۸.۷.۸] "ولی اکنون، اگر که بمیرم، من فرزندانم را برای شُما میگُذارم، که خُداوند به من بَخشیده است، تا پس از من زنده بمانند، و من دوستانم و کشورم را نیک اَختر و خوشبخت رها خواهم کرد؛"

[۸.۷.۹] "و چرا نباید اکنون من به دُرُستی فَرخُنده (تبرُک یافته) بشُمار نیایم و از یک آوازهٔ جاویدان بهرهمند نشوم؟ ولی من همچنین باید که خواستِ خودم را در پیوند با رسیدگی به نهادهٔ (موضوع) تاج و تَختم روشن کُنم، بگونه ایکه نهادهٔ جانشینیِ من شَوهٔ (سبب) درگیری و رنجِ شُما نشود. اکنون، پسرانِ من! هر دویِ شُما را من همانندِ هم دوست دارم؛ ولی من بَرتَری در سگالش (مشورت) و رهبری در هرچیزی را که شاید پَسَندیده باشد، ازآنِ آنکس میدانم که نُخست زاییده شُده است، کسی که بگونهٔ سرشتین (طبیعی) از آزمون بیشتری برخوردار است."

[۸.۷.۱۰] "هَمچنین، کشورم و شُما به من آموزش داده اید تا به آنها که سال خورده تر از من هَستند، بَرتری دهم – نه تنها به برادرها ونکه (بلکه) به هَمهٔ همشهریان – در خیابان، در جایگاهِ برگُزاری نشست ها، و در هنگامِ گُفتگو؛ فَرزندانِ من! بدینسان از آغاز نیز من به شما آموختم که به کُهنسالان ارج گُذارید و آزرمِش (احترم) آنها از سویِ شما که جوان تر هَستید، پاس داشته شود. از اینرو، آنچه را که به شُما میگویم بپذیرید، همانگونه که در درازایِ زمان، از سویِ آیین و داتِ ما پذیرفته شُده است."

[۸.۷.۱۱] "کامبیز، تاج و تخت را به شُما واگُذار میکُنم، که بخشش خُداوند و من به شُما است؛ و تا آنجا که در توانایی من است که آنرا به شُما واسپارم." کوروش گُفت، "به شُما، تَنِ خارا (رویین تن، *Tanaoxares*)، اُستانداری (*satrapy*) ماد و اَرمَنستان را میدهم و اَفزون بر اُستانداری بر آن دوتا اُستان، شُما را اُستاندار کادوکیه هم میکُنم. با بَخشیدنِ سررشته داری این اُستان ها به شُما، تَویِ (قدرت) بیشتر و پاژنام (عنوان) پادشاهی را به

برادر بُزرگتر شما واگُذار میکُنم. به باور من رَخنِ (ارث) شُما، شادمانی بیشتر با نگرانی کمتری برایِ شُما به همراه خواهد داشت، تا برای برادر شُما؛"

[۸.۷.۱۲] "من نمیتوانم بِانگارم که چه هُونبارکی ای (لذتی) را شُما کم خواهید داشت؛ به واژگونه، هرچیز پنداشتنی (قابل تصور) که برای آدم خوشی بیاورد، ازآنِ شُما خواهد بود. ولی آرزویِ سخت داشتن برایِ دستیافتن بر چیزی که بیرون از دسترس است، بارِ خُورتاکی ها (مسئولیت ها)، سُهِش (احساس) بدور از آرامش برایِ هماوردی (رقابت) و نگهداشتن کامگاری هایی (موفقیت هایی) که بدست آمده اند، تَرفند هایِ پنهانی، و واکُنش برای ناکام کردن آنها، همهٔ اینها مُرده ریگِ (ارث) کسی خواهند بود که تاج را بر سر گُذارد، و بیگُمان باشید که این چیزها آسایشِ کمی برایِ شادی به جای خواهند گُذاشت."

[۸.۷۱۳] "و شُما، کامبیز، بدون گُفته هایِ من، شُما خودتان میدانید که شاهنشاهی شُما تنها با این فَرّشاهیِ تلایی نگهداشته نخواهد شُد، ونکه (بلکه) با کُمکِ دُوستانِ مهرپو (وفادار)؛ پاکدلیِ آنها همیارِ راستینِ شُما خواهد بود، چنین فرمانروایی ناکام نخواهد شُد. ولی هرگز نَپندارید که پاکدلان، بگونهٔ گُهَریک (طبیعی) همانندِ گیاه هان در کشتزارها میرویند: اگر اینچنین میبود، آدم ها در برابر همه به اندازهٔ برابر تُوختار (وفادار) میبودند، باآنکه کمابیش چیزهایِ گُهَریک (طبیعی) برایِ همهٔ آدم ها همانند هم بنگر میآیند. نه اینگونه نیست! هر رهبری باید پیروانش را برای خودش بدست آورد، و راهِ بدست آوردن آنها بکار بردن زور نیست، ونکه (بلکه) مهربانی کردن به آنهاست."

[۸.۷.۱۴] "پس، اگر خواستید کوشش کُنید تا نگهبانانِ گارد برایِ پاسداری از تاج و تخت تان فراهم آورید، کسی شایسته است که با شُما همخون باشد. همشهری هایمان نزدیک تر به ما هَستند تا اَنیرانیان و همیاران ما گرانمایه تر از بیگانان هَستند، و آنها که از یک تخم ریشه دوانده اند، و از یک پستان شیر مکیده اند، در یک خانه بدست یک پدر و مادر پرورش یافته اند، از مهرِ یک پدر و مادر برخوردار شُده اند، چرا نباید که آنها بیشتر از همه بهم نزدیکتر باشند؟"

[۸.۷.۱۵] "از اینرو، شُما دو برادر، هرگز آن فَرخُندگی هایی (برکت هایی) را که خُداوند راه آنها را برایِ نزدیک کردنِ پیوندِ میانِ شما هموار کرده است، بی هَنایش (بی تأثیر) نَگُذارید، ونکه (بلکه) بیدرنگ این پیوند را زیرساختی برایِ ساختنِ دیگر کردارهایِ مهرآمیز روی آن کُنید؛ و بدینسان مِهرِ میانِ شُما، پیوسته دُشاکی ای (عشقی) خواهد شُد که هیچکسِ دیگر هرگز نخواهد توانست از آن پیشی بگیرد. بیگُمان آنکس که به برادرش بیاندیشد، در رَنجِ هال و روز خودش هم خواهد بود؛ زیرا بُزرگ مَنِشی یک آدم برای چه کس دیگر میتواند سربُلندی بیشتری را ببار آورد بِجُز برای برادر او؟ و چه کسی میتواند به نیرویِ یک آدمِ بُزُرگ به همان اندازه گرامی داشته شود، که برادر میتواند برادر را ارج گُذارد؟ و اگر برادرِ آدم، فَردِ بُزرگی باشد، چه کسی میتواند بیشتر از برادرِ آن آدمِ بُزُرگ، از آسیب، بدور بماند؟"

[۸.۷.۱۶] "از اینرو، تَنِ خارا (*Tanaoxares*)، نَگُذارید که کَسی آماده تر و فوری تر از شُما از برادرتان فَرمانبُرداری کُند یا آرزومندتر از شُما پُشتیبان او باشد. زیرا خوشبختی، خوبی و بدبختی هایِ او هیچکسی را بیشتر از شُما نخواهد سَنَهید (مُتأثر نخواهد کرد). و این را هم در یادمان (خاطره) خودتان

نگه دارید که: به چه کسی میتوانید مهربانی کُنید و اُمید داشته باشید که از او پاداشی بیشتر از آنچه که برادرتان میتواند به شُما بدهد، دریافت کُنید؟ به چه کسی میتوانید کُمک کُنید و به تاوانِ آن یک هَمبستهٔ اُستوار تر و اَپَستام مندتر (قابل اعتمادتر) از برادرتان بدست آورید؟ برای چه کسی میتواند بیشتر از برایِ شما شرم آور باشد که شُما برادر خودتان را دوست نداشته باشید؟ و کُجا میتواند فروتَنی، اِرمَنِشی (تواضع) و آزَرمِش (احترام) زیباتر از میانِ برادران باشد؟ و کامبیزا بیاد آور که این تنها برادر است که اگر برترین جایگاهِ دُشاکی (مُحبت) را در دل برادرش یافت، او را از همهٔ رَشک و بدخواهی ها در جهان آسوده خواهد کرد."

[۸.۷.۱۷] "نه، در پیشگاهِ خُداوند از شُما خواهش میکنم، پسرانِ من، اَرج همدیگر را نگهدارید اگر برایِ شُما مَهَند (مُهم) است که مرا شاد کُنید. بِنگرم میآید که هیچکُدام از شُما نتواند آشکارا بگوید، هنگامیکه من از زندگی در این جهان دست کشیدم، از بودن در کنار شما نیز بازخواهم ایستاد؛ زیرا شُما با چشم هایی که در بدن دارید، هیچگاه روانِ مرا نَدیده اید، ولی با این همه شُما به هَستی آن به کُمکِ کارهایِ بُزُرگی که اَنجام داده است، پی بُرده اید."

[۸.۷.۱۸] "آیا شُما هیچگاه آن ترس و هراس را درنگریسته اید که روانِ آدم هایِ کَشته شُده بر دلِ کسانی میاَندازند که خون آنها را به ناروا ریخته اند، و آن خَشم کین خواهی که آنها بر سر آدم هایِ بدنهاد فرود میآورند؟ آیا باور دارید که اَرج یک آدم مُرده میتوانست هنوز پابرجا بماند، اگر روان او به رسایی (کاملاً) ناتوان میبود؟"

[۸.۷.۱۹] "پسرانِ من، من بیگمان هَستم، که هنوز نه به چنین چیزی باور دارم و نه هرگز خودم را با باور به چنین چیزی خُرسند کرده ام،-- که روانِ آدمی تا زمانیکه در بدنِ فانی باشد، زنده است، ولی پس از رهایی از بدن خواهد مُرد-- زیرا به باور من این روانِ است که به بدنِ میرا نیرویِ زندگی میبخشد، تا زمانیکه در آن جای دارد."

[۸.۷.۲۰] "من نمیتوانم باور کُنم که روانِ آدمی هَمهٔ سُهِش هایش (احساس هایش) را در هنگام جُدا شُدن از بدنِ بی سُهِش (بی احساس) از دست بدهد، ونکه (بلکه) بیشتر، روانِ آدمی به ترازِ بالاتری از دانایی دست خواهد یافت، هنگامیکه آزاد و پالوده شُده است، و در پایان به هیچ مرزی پایبند نباشد. و هنگامیکه بدن به آخشیج هایِ (عنصرهایِ) نُخستین ازهم فرومیپاشد، خواهیم دید که بخش هایِ گوناگونِ آن به مات هایِ (ماده هایِ) همانند بازمیگردند، ولی ما روان را نمی بینیم، که آیا میماند و یا میرود."

[۸.۷.۲۱] "دوباره درنگرید،" کوروش ادامه داد، "که در جهان هیچ چیز همانندتر و نزدیکتر از خواب به مَرگ نیست؛ و در چنین هنگامه هایی، سپنتاترین (مقدس ترین) چهرهٔ روانِ آدمی نشان داده میشوَد، همچنین، در این هنگام، روانِ آدمی میتواند نگاهی گُذار به آینده بیاندازد؛ زیرا بِنگرمیآید که روانِ آدمی بدونِ گرفتار بودن در پیکر او، از بیشترین آزادیِ بدون مرز برخوردار باشد."

[۸.۷.۲۲] "اکنون اگر چنین چیزی راست است، همانگونه که من چنین میپندارم، و اگر روان، بدنِ آدمی را فرومیگُذارد، پس آنچه را که من از شُما خواهش میکنم انجام دهید و اَرج خود را به روانِ من نشان دَهید، ولی اگر

به چنین چیزی باور ندارید، و میپندارید که روان در پیکر میماند و با آن میمیرد، پس دستکم به خُداوندِ جاویدان، وینارگر (ناظر)، بالَستیک (مُتعال)، گوش فرادهید، به کسیکه این کیهانِ سامانیده شده (نظم داده شده) را به دور از آسیب، بدونِ لغزش، بی پایان، با زیباییِ بی همتا و شکوهمندیش، سرپا نگهداشته است؛ و هیچگاه این پروانه را به خودتان ندهید که کاری ناروا انجام دهید و یا آهنگِ انجام کار اهریمنی داشته باشید."

[۸.۷.۲۳] "به هر روی، پس از خُداوند، هَمچنین به هَمِهٔ نژادها اَرج و آزَرمِش نشان دهید همانگونه که پیاپی و جاوید ادامه میابند؛ از آنجا که خُداوند شُما را در تاریکی پِنهان نمیسازد، کارهایِ شُما باید پیوسته در پیش دیدِ هَمِگانی گُذارده شِده و آشکار باشند؛ و اگر کِردار شُما پاک و پالوده از بیدادگری باشند، آنها توانِ شُما را در میانِ هَمِهٔ هومَنی (انسانیت) برجسته میسازند. ولی اگر شُما ترفندهایِ بیدادگرانه در برابر هم دراندازید، شُما در چشمِ هَمگان هاگ (حق) خودِتان را از دست خواهید داد که اَپِستامیده شوید (مورد اعتماد قرار بگیرید). زیرا هیچکس نخواهد توانست بیشتر از این به شُما اَپِستام (اعتماد) داشته باشد-- هتا نه در آن هنگام، اگر آنکس بسیار فراوان آرزویِ اینکار را داشته باشد-- اگر او ببیند که هر کُدام از شُما به آن یکی نارو میزند، به کسیکه شُما باید خود را پیش از همه در بندِ دوستی با او بِپندارید."

[۸.۷.۲۴] "از اینرو، اگر سُخنانِ من به اندازهٔ بَسَنده (کافی) نیرومند هَستند که خویشکاری (وظیفهٔ) شُما در برابر هم را به شُما آموزش بدهند، بسیار خوب. ولی، اگر نه، بِگُذارید تا گُذشتهنگاری (تاریخ) به شُما آموزش دَهَد، که آموزگاری بهتر از آن اَستیده نیست (وجود ندارد). هَنجار (قاعده) این بوده است که پدر و مادر دوستِ فَرزندانشان بوده اند، و برادر ها با برادرهایشان

دوست بوده اند، ولی پیش آمده است که برخی از آنها در دُشمنی باهم بوده اند. سپس، تماشا کُنید و ببینید که کُدام رفتار کامیابی به همراه داشته است، و آنرا برای پیروی برگُزینید، و گُزینش شما خَرَدمندانه خواهد بود."

[۸.۷.۲۵] "و اکنون شاید که من در بارهِٔ این نهاده (موضوع) به اندازهِٔ بَسَنده سُخن گفته باشم. در پیوند با پیکر من، هنگامیکه من مُردَم، دوست ندارم که بدنم را تلاکاری یا نُکره کاری (نقره کاری) کُنید یا در گاهوک (تابوت) یا چیزی همانند این بِگُذارید، ونکه (بلکه) بیدرنگ آنرا به خاک بسپارید. چه چیزی میتواند فَرخُنده تر (با برکت تر) از جای گرفتن در آغوش زمین باشد، مادر هَمِهٔ چیزهایِ زیبا و پرورِش دَهندهِٔ هَمِهِٔ چیزهایِ خوب؟ من در هَمِهٔ زندگیم دوستدار آدم ها بوده ام و شاد خواهم شُد که دوباره بخشی از آن چیزی بشوم که برایِ آدم ها خوبی فراوانی ببار میآورد."

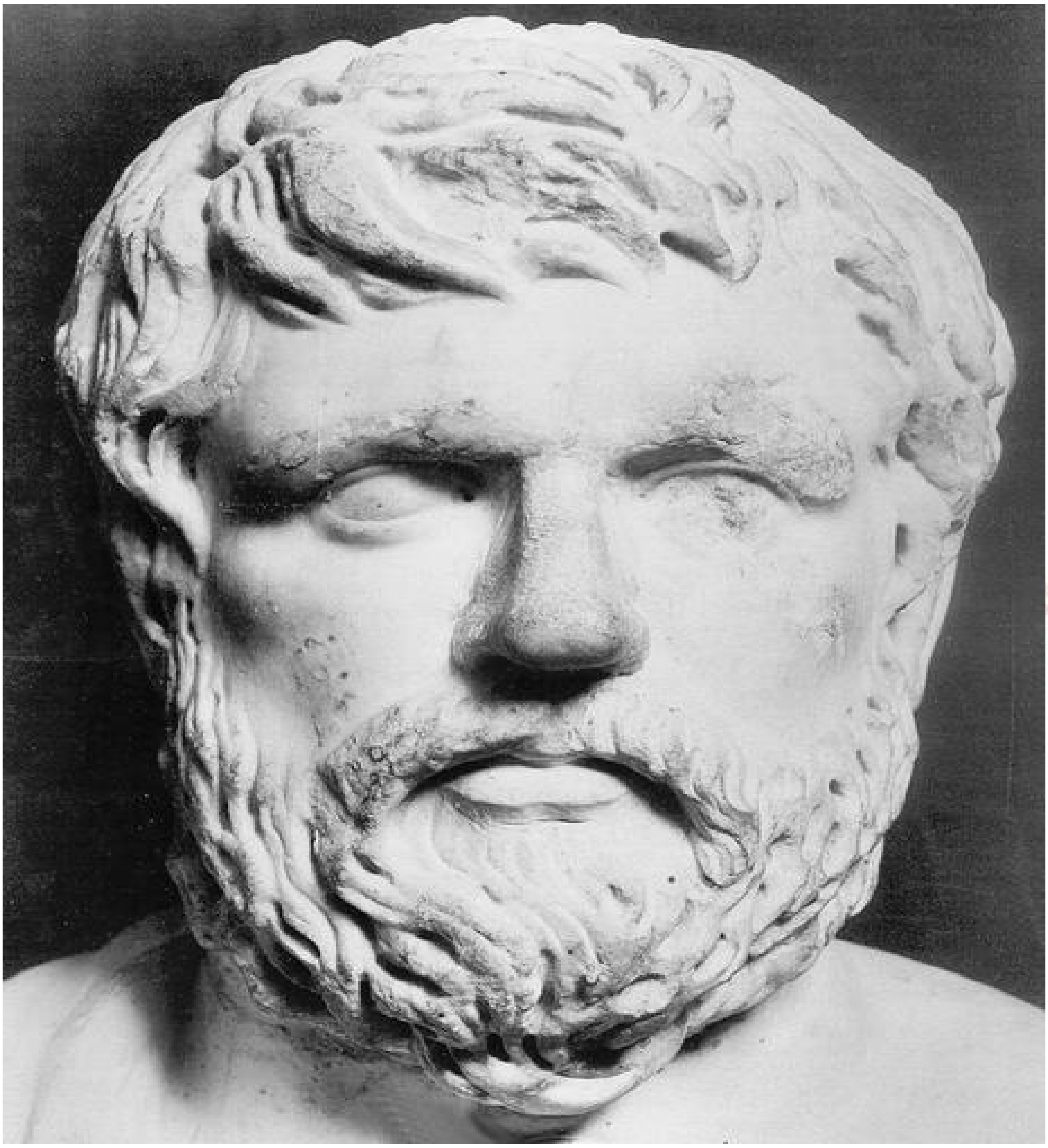
[۸.۷.۲۶] "ولی من باید که سُخنم را به پایان ببرم،" کوروش گُفت؛ "زیرا بِنگرم میآید که روانِ من درهالِ به بیرون لغزیدن از آن بخش از بدنم است که گویا باید بگونهٔ روامند (عادی) فَرانافتش (سفرش) را آغاز کُند. از اینرو، اگر کسی میخواهد دستِ مرا بگیرد یا دوست دارد به چهرهٔ من نگاه کُند، در هنگامیکه هنوز زنده هَستم، بِگُذارید تا او به من نزدیک شود؛ ولی پس از اینکه من خودم را پوشاندم، از شُما خواهش میکنم، فرزندانم، نَگُذارید که کسی به بدن من نگاه کُند، هتا خودِ شُما."

[۸.۷.۲۷] "به هر روی، هَمِهٔ پارس ها و هَمبستگانِ ما را به آیین خاکسپاری من فَرابخوانید تا با من شادی کُنند و به من شاد باش بگویند که در پایان، من آسوده و آزاد از دردها و غم ها هستم. و از این پس، از این اَرمَندی (ایمنی) برخوردارم که هیچ دیوسیرتی هرگز نتواند دوباره به من نزدیک

شود، آیا من در پیشگاهِ یک هَستُمَندِ (وجود) آسمانی باشم و یا من دیگر هستی نداشته باشم. و به هَمِهٔ آنها که به آیین خاکسپاری من میآیند هَمِهٔ اَدَب ها و سَنایش ها (احترام ها) را نشان دهید. آن ارج و آزَرمِش باید برایِ یک آدمی که از فَرخُندگیِ (برکت) و خوشبختی برخوردار بوده است، روامند (عادی) باشد، و سپس بِگُذارید که بروند."

[۸.۷.۲۸] "این واپسین سُخن مرا نیز بیاد آورید،" کوروش گُفت:"اگر شُما با دوستانتان مهربان باشید، در کیفر دادن به دُشمنانتان نیز توانا خواهید بود. و اکنون خُدا نگهدار، فَرزندانِ من، از سویِ من به مادرتان بدرود بگویید؛ و به هَمِهٔ دوستانِ من همچنین، هم به آنها که در اینجا هَستند و هم به آنها که نیستند، من به شُما خُدا نگهدار میگویم." پس از این گُفته ها، کوروش به هَمِهٔ آنها دست داد، خودش را پوشاند، و بدینسان جان سپُرد.

نَسکِ هَشتُم، بَخشِ هَشتُم



سِنُفون

ارزیابی سِنُفون از فرمانروایانِ پارس پس از مرگ کوروش

[۸.۸.۱] اینکه فَرمانرواییِ کوروش بُزرگترین و شکوهمندترینِ هَمِهٔ شاهنشاهی ها در آسیا بود – خودش میتواند گواهِ خودش باشد. زیرا مرز آن در خاور به دریابار (اقیانوس) هند میرسید، در اَپاختر (شمال) با دریایِ سیاه هم مرز بود، در باختر مرز آن به کیپرُس (قبرس) و مصر میرسید و در نیمروز (جنوب) با اتیوپی هم مرز بود. و با آنکه فرمانرواییِ کوروش اینچنین بُزرگ بود، تنها با خواستِ او گردانده میشُد؛ و او فَرمانبُردارانِ خود را ارج میگُذاشت و از آنها سَرپرستی میکرد، انگار که آنها فَرزندانِ خودش باشند؛ و فرمانبُردارانِ کوروش، به سهم خودشان، همانندِ یک پدر او را میسناییدند و گرامی میداشتند.

[۸.۸.۲] همینکه کوروش دَرگُذَشت، ناسازگاری میانِ فَرزندانِ او بالا گرفت، کشورها و پاتَرمان (ملت ها) شورش کَردند و هَمه چیز آغاز به فروپاشی کَرد. من میتوانم نشان دَهم که آنچه را که میگویم دُرُست است، و نُخُست میخواهم دربارهٔ از دست رَفتنِ اَرج و آزَرمِش (احترام) در میانِ کشورمداران سُخن بگویم. در آن روزهایِ آغازین، من میدانم، که هیچگاه پادِشاه و زیردستانِ او در نگهداری از سوگَندی که خورده بودند و در بجا آوردنِ پیمانی که بسته بودند کوتاهی نمیکردند، هتا در نَزدِ بدترین آدم هایِ تباهکار.

[۸.۸.۳] براستی، اگر ویژگی و آوازهٔ کشورمدارانِ تازه بدینگونه نمیبود، هیچ یک از فرمانده هایِ یونانی که در لشکرکشی ها و پَروانکی هایِ (ماموریت هایِ) رَزمی به همراه کوروش هُماسیده بودند (شرکت کرده بودند)، از اَپَستامیدنِ (اعتماد داشتن) به آنها خودداری نمیکردند: این فرماندهانِ

یونانی دیگر به هیچ پارسی بیشتر از آنچه امروز اَپَستام (اعتماد) دارند، باور نمیکُنند، نه اکنون که نابکاری و دَغایش (خیانت) آنها آشکار شُده است. ولی چنین پیش آمد که بسیاری از آن فرماندهانِ یونانی که به نیکنامیِ دیرینِ پادشاهِ پارس باور داشتند و خود را زیر فرماندهی کشورمدارانِ تازه بکار گُمارده بودند، به پیشگاهِ پادشاهِ تازه، آورده شُدند و گَردن زده شُدند. و بسیاری از آسیایی ها که در همان جنگ ها زاوَری کرده بودند (خدمت کرده بودند) و کُشته شُده بودند، با این پیمان شکنی ها و آن نابکاری ها، فریب داده شُدند.

[۸.۸.۴] ولی امروز هتا نِهش (وضع) بدتر هم شُده است، همانگونه که گُزارش هایی که در پایین میآیند، نشان میدهند: اگر، برایِ نمونه، کسی در دوره هایِ پیشین جانش را برایِ پادِشاه میسیجید (به خطر میانداخت)، یا اگر کسی بر کشور یا مَردُمی چیره میگشت تا آنها را زیر فرمانِ پادشاه درآورد، و یا کارِ خوبِ دیگر یا شگرفی برای او انجام میداد، بر کارِ چنین کسی ارج گُذاشته میشُد و او فَرازش (ترفیع) بدست میآورد؛ اکنون، به واژگونه، اگر بنگرآید که کسی با بدنهادی، یک کارِ ناپَسندی به سودِ پادشاه انجام داده باشد، همانگونه که مهرداد انجام داد، که به پدرش آریوبَرزَن دغاکاری کرد، یا همان کاری که رهومیترا (*Rheomithres*) با شکستن وَرجاوندترین (مقدس ترین) پیمانش کرد، که زن خود، فرزندانش و فرزندانِ دوستانش را در دربار پادشاه مصر به گروگان گُذاشت، تا از فرعون مصر خروارها نُکره (نقره) و کشتی های جنگی وام بگیرد – این چنین کسان امروزه آن آدم هایی هَستند که با بیشترین ارج و آزَرمِش در دربار گرامی داشته میشوند.

[۸.۸.۵] با پیروی از رفتارِ نامردُمیک (غیر انسانی) کشورداران تازه، بیشتر مردمِ آسیا به بیدادگری و خودداری در ارج گُذاشتن به همدیگر روی آوردند. زیرا آنچه را که رهبران درجایگاهِ فرمانروایان انجام میدهند، بیشترِ مردُمان زیردستِ آنها، اُلگویِ رفتار خود خواهند کرد. بدینسان بیداتی (بی قانونی) در میان آنها بیشتر از گُذشته اَفزایش و گُسترش یافت.

[۸.۸.۶] بیداد و دُزدی رو به فُزونی گذاشت. در پیوند با فراپُرسش هایِ داراکی (مالی) آنها بدینگونه بیشتر فریبکار شُدند: کشورداران تازه نه تنها بسیاری از رَستَک (قانون) شکنان را دستگیر میکردند، ونکه (بلکه) آنهایی را نیز که هیچ کارِ ناشایستی انجام نداده بودند، بازداشت میکردند؛ و با زیر پا گُذاشتنِ دادگَری، آنها را ناگُزیر به پَرداختِ تاوان و پادآفره (جریمه) میکردند؛ و بدینسان در یک کشوری که خودکامگی و ترس چیرگی دارد، کسانی را که گمان بُرده میشود که توانگر هَستند، در ترس نگه میدارند، رفتاری که کمتر از برخورد با آن کسان نیست که به تبهکاری هایِ فراوانی دست زده اند. و آدم هایِ تُوانهِر (غنی) بیشتر از نابکاران، یارایِ نزدیک شُدن به بُلندپایگانِ کشور را نمیکُنند؛ راستی این بود که توانمندان نمی یارَستند (جرأت نمیکردند) که در اَرتش شاهنشاهی نام نویسی کُنند.

[۸.۸.۷] هماهنگ با آن، به پاس بی اَرجی ایکه بُلندپایگانِ کشور در برابر خُداوند نشان میدهند، و از بهر رفتار بَدسِگالی (دیوسیرتی) که با آدم ها دارند، اگر امروز کسی با آنها به جَنگ برخیزد، میتواند به دلخواه، و بدونِ برخورد با هرگونه ایستادگی، در سراسر کشور آنها بالا و پایین برود، بدونِ اینکه بخواهد زخمهٔ شمشیری به کسی بزند، زیرا آنها خُداوند را فراموش کرده اند و با پیروانشان بیدادگری میکُنند. بُنپایه ها و ارزش هایِ فَرخویی

(اخلاقی) آنها از هر نگر اکنون بسیار پایین تر و بدتر از در دورانِ گُذشته شُده است.

[۸.۸.۸] چیز دیگری که میخواهم به شُما نشان دهم، این است که آنها دیگر در اندیشهٔ تنومند کردن بدنی خود نیستند، همانگونه که پیش از این خوی آنها بود. برایِ نمونه رسم آنها بود که نه تُف کُنند و نا با سدای بُلند بینی خودشان را پاک کُنند. آشکار است که آنها این آیین را پاس میداشتند نه از بهر اینکه آبگونه ها (مایه جات) را در بدن نگه بدارند، ونکه (بکه) از اینرو که میخواستند تا با کارِ سخَت و خُوی کردن (عرق کردن)، بدنِ خود را پُرتاب و توان کُنند. اکنون رسم خودداری از تُف کردن و بینی را با سدای بُلند پاک کردن همچنان ادامه دارد، ولی آنها در رنجِ رها کردنِ خودشان از مایه هایِ بدن از برخی راه هایِ دیگر نیستند.

[۸.۸.۹] در دورانِ گُذشته نیز رسم آنها این بود که یکبار در روز خوراک بخورند، بگونه ایکه آنها میتوانستند همهٔ روز را سرگرم داد و ستد و کارهایِ سَخت شوند. اکنون، برای اینکه بیگمان باشیم، آیین یکبار در روز خوراک خوردن هنوز چیره است، ولی آنها خوراکِ روز خود را از آن زمانی آغاز میکنند که آدم زود به هنگام در بامداد ناشتایی میخورد، و آنها خوردن و نوشیدن را تا پاسی از شب ادامه میدهند، تا زمانیکه آدم تا دیر به هنگام پیش از رفتن به رختخواب بیدار میماند.

[۸.۸.۱۰] آنها همچنین این رسم را داشتند که از آوردنِ آوَندِ آبریزگاه (ظرف توالت) به درونِ تالار بَزم خودداری کُنند، آشکارا از اینرو که آنها میپنداشتند که اگر کسی گَزافگونه ننوشد، هم روان و هم بدنِ او کمتر ناپایسته (بی ثبات) خواهد شُد. بدینسان، هتا اگر اکنون آیین خودداری از

آوردنِ آوَندِ آبریزگاه به درونِ تالار مهمانی پاس داشته میشود، ولی آنها به اندازه ای مینوشند، که بجایِ اینکه چیزی را به درون تالار بیاورند، آنها خودشان به بیرون تَرابُرده میشوند (حمل میشوند)، هنگامیکه آنها از توانایی بَسَنده برای راست ایستادن و بیرون رفتن، برخوردار نباشند.

[۸.۸.۱۱] دوباره، این یک رَسم میهنی آنها بود که در هنگامِ راهپیمایی های رَزمی نه بخورند و نه بنوشند، و نه اینکه دیده شوند که در پیِ خوردن و نوشیدن، به زُدودنِ پیامدهایِ بایستهٔ (ضروری) آن، نیازی پیدا کرده باشند (به توالت بروند). با آنکه هنوز اینچنین رسمِ خویشتنداری چیره است، ولی آنها فَرانافت هایشان (سفرهایشان) را به اندازه ای کوتاه میکُنند، که هیچکس از توانایی آنها در ایستادگی در برابر خواسته هایِ سرشتین (طبیعی) -- رفتن به آبریزگاه-- شگفتزده نخواهد شُد.

[۸.۸.۱۲] دوباره، در گُذشته آنها این خوی را داشتَند که بیشتر به شکار بِروَند، بگونه ایکه شکار به اندازهٔ بَسَنده مایهٔ (موجب) بَرزش (تمرین) میشُد، هم برایِ سوارکار و هم برایِ اسب. ولی از زمانیکه ارتخشتره (اَردشیر) و دربارِ او گرفتار میگُساری شُدند، آنها نه دیگر خودشان به رسم دیرین بیرون میرفتند و نه کسی را به شکار میبُردَند؛ به واژگونه، اگر کسی هم تنها از روی دلبستگی به نَخچیر و شکار با دوستانش برایِ بَرزشِ بَدنی بیرون میرفت، درباریان رَشک و بیزاری خودشان را در برابر او پنهان نمی ساختند؛ با این بهانه که او میخواسته است به این اَنگاشت (تصور) دامن بزند که او آدم بهتری از آنها بوده است.

[۸.۸.۱۳] دوباره، این هنوز یک آیین است که پسربچه ها در دربار از آموزش و پَروَرش برخوردار شوند؛ ولی آموزش و بَرزِش سَوارکاری از میان رفته است،

زیرا هیچ بَختی بدست نمیدهد که آنها بتوانند نمایشی از هُنر و برتریِ خودشان را نشان دَهند. و درهالیکه در گُذشته رسم این بود که پسربچه ها با گوش دادن به دادرسی ها در دادگاه و وَدایش هایی (تصمیم هایی) که بر پایهِٔ دات (قانون) و داد گرفته میشُدند، دادگری را همانگونه که آنها میپنداشتند، فرامیگرفتند – این روندِ فراگیریِ دادگری نیز به رسایی واژگون شُده است؛ زیرا همهِٔ آنها اکنون روشن میبینند که در دادگاه، هرکُدام از پیشیماران (مُدعیان) که رُشوهِٔ بیشتری بدهد، دادرسی را میبرد.

[۸.۸.۱۴] در دورانِ گُذشته رسم این بود که پسربچه ها ویژگی گیاهان و فراوردهایِ زمینی را یاد بگیرند، و دانستنی هایِ خودشان را در انجام چنین کارهایِ سودمندی بکار بِبَندَند و از انجام آن کارهایی که زیان آور بودند، پرهیز کُنند. ولی اکنون بنگر میآید انگار که به آنها آموزش داده میشود تا آنجا که شایش (امکان) داشته باشد، آسیب برسانند؛ به هر روی، هیچ کشوری پیدا نمیشود که بیشتر از آنجا مردم بمیرند یا زندگی شان را با زهر از دست بدهند.

[۸.۸.۱۵] افزون برآن، کشورداران تازه بیشتر از دورانِ کوروش رفتار زنانه دارند. چونکه در آن دوران آنها هنوز پایبند به بُنیادهایِ ارزشی و پارسایی بودند که از آیین پارسیان به آنها رسیده بود، با آنکه آنها جامه و پوشاکِ زیورمندِ مادی را پَذیرُفته بودند؛ اکنون، به واژگونه، آنها درهالِ نابودی ویژگی هایِ پارسیان هَستند که زندگی در سختی و با هوشیاری بود، درهالیکه آنها رفتار زنانهِٔ مادها را سرپا نگه میدارند.

[۸.۸.۱۶] من دوستدارم که در اینجا در بارهِٔ ویژگی زنانهِٔ فرمانروایانِ تازه موشکافانه به نیکخَتم (توضیح دهم). نُخست اینکه، آنها تنها به این خُرسند

نیستند که کَت ابزار (مُبلمان) و رختخوابِ خودشان را با پَر غو پُر کُنند، ونکه (بلکه) آنها تیرک های تختِ خوابِ خودشان را هم روی غالی (قلی) میگُذارند تا از لرزش های کَفِ گَتَک (اتاق) آسوده باشند. دوباره، هیچکدام از آن نمونه نان یا نانِ شیرینی که پیش از این برای میزِ خوراک خوری نوآوری شُده بودند، بدونِ کاربُرد نمانده اند، ولی سررشته داران تازه افزون بر آنها دست پُخت های تازه ای را نوآوری میکُنند؛ و از همین راه دست پُخت های تازه برایِ فراهم آوردنِ خوراک های گوشتی؛ زیرا در هر دو رشتهٔ هُنر آشپَزی، آنها هُنرمندانی را دارند که خوراک هایِ تازه ای را نوآوری میکُنَند.

[۸.۸.۱۷] دوباره، در زمستان آنها خُرسند از این نیستند که سر، بدن و پاهایشان را با پارچه بپوشانند، ونکه افزون بر دستکش، باید آستین هایِ کُلفتی داشته باشند که سَرِ اَنگُشتان شان را بپوشانند. در تابستان، از سویی دیگر، آنها خُرسند به سایه ای نیستند که درختان و خَرسَنگ ها (صخره ها) پدید میآورند، ونکه در این میان آنها پیشکارانی (خدمتکارانی) را دارند که در کنار آنها میایستند و برای آنها سایهٔ ساختِگی (مصنوعی) برپا میکُنند.

[۸.۸.۱۸] آنها همچنین بسیار سربُلند هَستند که تا آنجا که بِشَوَد جام هایِ مِی گردآوری کُنند؛ ولی آنها شرمسار نخواهند شُد، اگر آشکار شود که آنها این جام ها را از راه هایِ نادُرُست بدست آورده اند، زیرا دَغَلکاری و دلبستگیِ فرومایه در اندوختن دارایی، در میان آنها بسیار اَفزایش یافته است.

[۸.۸.۱۹] اَفزون بر آن، در گُذشته این یک رَسمِ میهنی بود که آدم درهنگام رفتن بجایی پیاده دیده نشود؛ و هَدَف از اینکار چیز دیگری نبود، بجز اینکه تا آنجا که شایِشَش (امکانش) میبود، آنها خودشان را با ویژگیِ شَهسواران

(شوالیه) خوی دهند. ولی اکنون آنها بر پُشتِ اسب هایشان بیشتر از زیر رختِخواب هایشان، گلیم میاَندازند؛ زیرا برای آنها این اندازه که فراهم آوردنِ جایِ نرم از مَهَندی (اهمیت) برخوردار است، خوی گرفتن به ویژگی شهسواری ارزشی ندارد.

[۸.۸.۲۰] با چنین رفتارهایی آیا نمیشود اُمیدنید (انتظار داشت) که آنها در دلیری هایِ رَزمی به رسایی در فُرودَستِ آنچه که پیش از این هنجار بود، بایستند؟ در گُذشته آیین میهنی آنها بدینسان بود که زمینداران میبایستی که اسپواران (سواره نظام) را با دارایی هایِ خودشان میآراستند و آماده میساختند، و اسپواران در هنگام جَنگ به میدانِ نبرد اندر میشُدند، درهالیکه مرزبانان که خویشکاریِ پَدافندگری از کشور را داشتند، برای زاوری یشان (خدمت شان)، مُزد دریافت میکردند. ولی اکنون فرمانروایانِ تازه، اسپواران و شَهسواران را دربان ها، نانواها، آشپزها، چَمانی ها (ساقی ها)، پیشیارانِ گرمابه ها، پیشیارانِ دربار، پیشکاران، پَرده دارانِ خود کرده اند، که در هنگام به رختخواب رفتن در شب، آنها را همراهی میکنند و هنگام بامداد آنها را بیدار میکنند، و یا از آنها پزشکانِ زیبایی پَروَرده اند که با ابزارِ ویژهٔ خود چشمانِ آنها را زیبا میکنند و با گَردِ زیبایی و زَفتک (پُماد)، گونه های آنها را غشنگ میکنند یا برای زیبایی در جاهای دیگر بکار میگیرند. اینها نمونه هایی هَستند که فرمانروایان تازه از شَهسواران ساخته اند تا آنها در برابر زاوری ای (خدمتی) که میکُنند، دستمز دریافت کُنند.

[۸.۸.۲۱] از اینرو، اینچنین سربازانی، که در فرادستِ یک کشور هَستند، در جَنگ هیچ کاربُردی نخواهند داشت؛ و از تازه ترین پیشامدها روشن شُده است: زیرا دُشمنانِ کشور پارس میتوانند باکمترین ایستادگی، پایورزی و راهبندی (سدی) در بالا و پایینِ سرزمین پارس پرسه بزنند، همانگونه که

هیچکس دوستان و شهروندانِ کشور پارس را از گشت و گُذار در کشور بازنمیدارد.

[۸.۸.۲۲] کوروش نَبردِ از راهِ دور را بَرچید؛ او با آراستن سرباز و اسبش به جوشن سینه، بدَستِ هر جَنگجو یک نیزهٔ سبُک داد و آنها را با روش نبردِ تن به تن آشنا ساخت. ولی اکنون آنها نه دیگر جنگ از راهِ دور میکُنند، و نه خودشان را سرگرم یک نبردِ تن به تن میسازند.

[۸.۸.۲۳] پیادگان (پیاده نظام) هنوز سپرهایِ بُلند، نیزه هایِ دو سر و شمشیرهای سَنگین و بُلند خود را دارند، همانندِ آنها که در دوران کوروش و در جنگ اینگونه به خود آرایش رَزمی میدادند؛ ولی آنها خواهان این نیستند که هتا یک بار خود را در یک نَبَردِ تن به تن درگیر کُنند.

[۸.۸.۲۴] آنها دیگر اَرابه هایِ رَزمیِ آراسته به داس را برای آن هَدفی که کوروش آنرا ساخته بود، بکار نمیبرند. کوروش ارجِ ارابه داران را بالا بُرد و کاری کرد که همه، آنها را میستاییدند. و بدینسان کوروش ارابه دارانی را داشت که آماده بودند که خودشان را در رده هایِ آن دُشمنی پَرتاب کُنند که آراسته به جنگ ابزارهایِ سَنگین بود. به هر روی، اَفسرانِ امروزین هتا اَرابه داران را از روی چهره نمیشناسند، آنها میپندارند که ارابه رانانِ بَرزش ندیده (تمرین ندیده) به همان اندازهٔ ارابه رانانِ وَرزیده، سودمند و کارآمد هَستند.

[۸.۸.۲۵] با این همه، شاید اینچنین ارابه ران هایِ ناکارآزموده به دُشمن تَک بزنند، ولی آنها پیش از اینکه در رَده هایِ دُشمن رَخنه کُنند، برخی از آنها ناخواسته به بیرون پرتاب خواهند شُد، و برخی دیگر، آگاهانه به بیرون

از اَرابه خواهند پَرید، و بدینسان یگان هایِ ارابه داران بدونِ ارابه رانان، بیشتر در رَده هایِ خودی ویرانگری ببار خواهند آورد تا در رَده هایِ دُشمن.

[۸.۸.۲۶] به هر روی، از آنجا که آنها نیز پی به ناتوانی رزمی خود بُرده اند، پیوسته از اندر شُدن به جَنگ خودداری میوَرزَند؛ و هیچکس بدونِ سربازانِ مُزدور یونانی به جَنگ نمیرود، جُدا از اینکه آنها در جنگ با خودشان باشند و یا در جنگ با یونانی ها؛ و هتا در جَنگ با یونانی ها آنها دریافته اند که تنها به کمک سربازان مُزدور (پیمانی) یونانی میتوانند جنگ را بِویتارند (هدایت کُنند).

[۸.۸.۲۷] اکنون من میپندارم که آن خویشکاری ای (وظیفه ای) را که برای خودم پذیرفته ام، به رسایی به پایان بُرده باشم. زیرا من باور دارم که توانستم بِاُستوانم (ثابت کُنم) که پارسیانِ امروز و آنها که در کشورهایِ وابسته زندگی میکنند، در برابر خُداوند کمتر فُروتنی نشان میدهند، کمتر در برابر خویشاوندان شان فَرمانبُردار و سر براه هَستند، در برخورد با دیگران کمتر دادگر و نیکوکار هَستند، کمتر از دوران پیشین در جنگ دلاوری نشان میدهند. ولی اگر کسی بتواند دیدگاهِ دیگری را بیاورد که در ناسانی با رایِ من باشد، بِگُذارید تا او کردار آنها را بررسی کُند و او پی خواهد بُرد که این رفتارها گواهی ای بر دُرست بودنِ این گُفته هَستند.

پایان